

# آیه آیه روشی

تبیین ۳۲۶ آیه از مهم ترین آیات قرآن کریم

استاد فرزانه حضرت آیت الله محمد رضا مکنونام (مد ظله العالی)

سرشناسه: نکونام، محمدرضا، ۱۳۲۷ -  
عنوان و نام پدیدآور: آیه آیه روشنی:  
تبیین ۳۲۶ آیه از مهم‌ترین آیات قرآن کریم  
/ محمدرضا نکونام.  
مشخصات نشر: اسلام‌شهر: انتشارات صبح فردا، ۱۳۹۱.  
مشخصات ظاهری: ۷۲۸ ص.  
شابک: ۱ - ۳۸ - ۶۴۳۵ - ۶۰۰ - ۹۷۸  
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا  
موضوع: تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴.  
موضوع: قرآن -- سوره‌ها و آیه‌ها، خواص.  
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۰ ۷۸۸۹/ن/۹۸۱ BP  
رده‌بندی دیویی: ۲۹۷/۱۷۹  
شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۳۶۳۰۳۸۴

## آیه آیه روشنی

استاد فرزانه حضرت آیت‌الله محمدرضا نکونام (مد ظله العالی)



ناشر: صبح فردا

نوبت چاپ: اول

تاریخ چاپ: ۱۳۹۱

شمارگان: ۳۰۰۰

محل چاپ: فاضل قیمت: ۲۷۰۰۰۰ ریال

تهران - اسلام‌شهر - نسیم‌شهر - وجیه‌آباد

دوازدهمتری جواهرزاده - پلاک ۳۶

کدپستی: ۳۷۶۹۱۳۸۵۷۵ \* تلفکس: ۰۲۲۹ ۴۳۶۳۴ ۸۱

[www.nekoonam.ir](http://www.nekoonam.ir)

[www.nekounam.ir](http://www.nekounam.ir)

ISBN : 978 - 600 - 6435 - 38 - 1

حق چاپ برای مؤلف محفوظ است



## فهرست مطالب

۱۹	پیش‌گفتار .....
۳۳	دنیای بارانی .....
۳۵	قدرت سیال و آزادی بی‌بند .....
۴۳	روزی نامحدود و معین ناسوت .....
۵۴	ضمانت رزق فرزندان .....
۵۷	رزق کریم .....
۵۸	رزق طیب .....
۶۰	میل باطنی به کار و تهیه‌ی مقدمات .....
۶۳	تفاوت روزهای ناسوتی و زمینه‌ها .....
۶۷	تجملات ناسوت .....
۶۷	نعمت و دولت .....
۶۹	اختلاف و گوناگونی ناسوتیان .....
۷۹	اختلاف ناسوتی تا دامنه‌ی قیامت .....
۸۰	آزادی و اراده .....
۸۳	سه گروه مردمان .....
۸۴	فراز و نشیب طبیعت .....





۸۴	رنگ خدا و ناسوت
۸۵	نو شدن ناسوت
۸۷	طرح نو ناسوت
۸۸	فراق ناسوت
۸۹	خیر بودن سختی‌ها
۹۰	خطر آب و خلوص ایمان
۹۱	اسراف بلایا
۹۲	گاه سختی‌ها؛ معیار شناخت دوستان
۹۳	دنیای عادلانه
۹۴	ناسوت و فتنه‌ی خیرات و ابتلای شرور
۱۰۰	تراکم شرور و کیفیت پاکان
۱۰۱	نعمت ناسوت، شرک و بلاهای آن
۱۰۴	ناسوت؛ دولت پیرایه‌ها و غفلت‌ها
۱۰۵	برتری طلبی اهل دنیا
۱۰۶	دروغ و افترا؛ گرز هزارپر اهل دنیا
۱۰۸	دو قاعده‌ی ناسوتی
۱۰۹	خیانت قومی و شکست قطعی
۱۱۰	لغو ناسوت
۱۱۲	خستگی ناسوتی
۱۱۴	الله مولانا ولا مولی لکم
۱۱۵	تنبیدگی دنیاداری
۱۱۶	فتنه‌ی مال و فرزند
۱۱۷	عذاب فرزند و مال
۱۱۹	توسعه‌ی عذاب آور امکانات دنیوی

۱۲۰	..... سلامت دنیوی و سعادت اخروی.
۱۲۲	..... بیماری ناتوانی مالی
۱۲۳	..... ظاهرمداری قساوت‌آمیز
۱۲۴	..... ظاهرمداری و از دست دادن باطن
۱۲۶	..... تباهی سرمایه‌های ناسوتی
۱۲۸	..... همه‌آگاهی پدیده‌ها و ارزش معرفت و دانش نظری
۱۳۱	..... هم‌سنخ‌گرایی ناسوتیان
۱۳۲	..... الفت‌گرایی الهی ناسوتیان
۱۳۴	..... اکیپ محافظان و بزرگی انسان
۱۳۷	..... لشکر امدادرسان غیب
۱۳۸	..... امدادهای غیبی
۱۳۹	..... ناسوت و سیستم باطنی مردان غیب
۱۴۱	..... فرشتگان ثبت
۱۴۲	..... فراوانی فرشتگان و ثبت کردار
۱۴۳	..... معرفت به فرشتگان
۱۴۴	..... حقیقت آسمان‌ها
۱۴۵	..... زینت تماشایی و اخبار آسمانی
۱۴۶	..... راه‌های دَوْرانی آسمان
۱۴۷	..... سپهر ستارگان
۱۴۸	..... باران رحمت
۱۵۰	..... آب شیرین در اعماق دریای شور
۱۵۱	..... حرکت روان کوه‌ها
۱۵۲	..... دریانمایی
۱۵۴	..... توسعه‌ی دنیا



۱۵۵	نوشیدنی طهور
۱۵۹	زنبور عسل
۱۶۰	درمان نازایی
۱۶۱	بارداری بدون شوهر
۱۶۱	تلاش فراوان
۱۶۲	خوراک و کار خوب
۱۶۳	تازه خوری
۱۶۴	شکرانه‌ی نجات حیوانات سواری
۱۶۴	سیر مدرن
۱۶۵	بلندی صدا و اختلال شخصیت
۱۶۶	شست‌وشوی مغزی با استفاده از صدا
۱۶۷	استراحت در زمان‌های سه‌گانه
۱۷۵	آیه‌ی پزشکان
۱۷۶	اهمیت تجربه
۱۷۷	مراتب طولی پدیده‌ها
۱۷۸	یافته‌های غیر عادی
۱۷۹	دانش تفأل
۱۸۳	دانش سحر و طلسمات
۱۸۵	آیه‌ی علم
۱۸۷	تقوا و پیشرفت‌های دانشی
۱۸۸	شکوه نیکان در ناسوت
۱۸۹	صاحبان نُهی
۱۸۹	مقام «کُن» و همت انسان
۱۹۱	انشایی بودن گزاره‌ی صادق یا کاذب



۱۹۲	.....	پیروز میدان
۱۹۵	.....	ملاک تشخیص حق از باطل
۲۰۱	.....	بی تأثیری باطل
۲۰۳	.....	درخت لعن شده
۲۰۳	.....	سر خود گیر
۲۰۴	.....	آخرت‌گرایی؛ منطق فهم حق
۲۰۵	.....	قضا، قدر و تقدیر مرگ ناسوتی
۲۰۹	.....	آخرت؛ باطن ناسوت
۲۱۰	.....	تخریب عمومی
۲۱۱	.....	چگونگی مرگ
۲۱۲	.....	زندگی مردگان
۲۱۳	.....	دلیل قیامت
۲۱۶	.....	هولناکی قیامت
۲۲۲	.....	درگیری با خود در قیامت
۲۲۳	.....	دقت بی حساب در حساب‌رسی قیامت
۲۲۹	.....	خشیت غیبی و شفقت حساب‌رسی
۲۳۰	.....	ارزش اعمال
۲۳۱	.....	جمع گناهان بر امکانات
۲۳۳	.....	حشر اختصاصی متعین
۲۳۴	.....	بهشت عدن
۲۳۵	.....	غرفه‌های متنوع بهشتی
۲۳۶	.....	بهشت‌های موروثی
۲۳۸	.....	سایه‌ی آرامش
۲۴۰	.....	مؤمنان والامقام

۲۴۱	..... بهشت بی‌کینه
۲۴۲	..... جزایی نبودن پاداش مؤمنان
۲۴۴	..... احتضار منکران
۲۴۶	..... عذاب جهنم
۲۷۱	..... جهنم فرارناپذیر
۲۷۲	..... نورچشمی دوزخی
۲۷۵	..... جهل و جنود آن
۲۸۳	..... اقتضای بدی
۲۹۲	..... روان‌شناسی ظاهر
۲۹۲	..... روان‌شناسی افراد ترسو
۲۹۳	..... ضعف نفس و دیگرترسی
۲۹۵	..... حسادت؛ ویژگی افراد ضعیف
۲۹۶	..... حکومت مستضعفان ناسوت
۳۰۳	..... اقتدار، امنیت و سلامت
۳۰۶	..... انسان حیوان‌نما و حیوان انسان‌نما
۳۰۸	..... همنشینی با حیوان و کاستی عقل‌ورزی
۳۱۲	..... خداانگاری
۳۱۴	..... شک جان‌گزین
۳۱۵	..... شک و اسراف عمر
۳۱۶	..... شک و شرط
۳۱۹	..... شک کافران
۳۱۹	..... بدترین جنبنندگان
۳۲۰	..... مردگان رونده
۳۲۱	..... کفر غل‌آور



۳۲۲	.....	سطحی نگری کافران
۳۲۳	.....	کردار بر باد رفته
۳۲۳	.....	پنهانی کفر و آشکاری شرک
۳۲۵	.....	کفر و شرک اُنسی
۳۴۳	.....	زینت ایمان و پلیدی کفر
۳۴۴	.....	سرسختی با کافران حربی
۳۴۷	.....	آزاد اندیشی علمی
۳۴۸	.....	مواجهه‌ی علمی با غیر معاندان
۳۵۲	.....	سه ویژگی مشرکان
۳۵۲	.....	شرک و واکنش سریع
۳۵۴	.....	حسرت انفاق مشرکان
۳۵۵	.....	نجاست مشرکان
۳۵۶	.....	نفی خوارق عادات برای رفع زمینه‌های شرک
۳۵۸	.....	غیرانگاری عنکبوتی
۳۶۰	.....	اظهار و آشکارسازی ایمان
۳۶۰	.....	فتنه‌شناسی
۳۶۲	.....	قیح فتنه‌انگیزی
۳۶۳	.....	گمراه کردن راه
۳۶۷	.....	کتمان و خیانت عالمان
۳۶۸	.....	استکبار و نخوت
۳۷۰	.....	نافهمی مستکبر
۳۷۲	.....	صفات منافقان
۳۷۳	.....	تکثیر و سرایت‌پذیری نفاق
۳۷۴	.....	حق نظارت استصوابی بر منافقان



۳۷۷	شکست از نقطه‌ی توانمندی
۳۸۳	لعن الهی
۳۸۵	تفحص و بررسی گفته‌ی فاسقان
۳۸۷	غافلان زود منفعل
۳۸۷	راه فسادزدایی
۳۸۸	طبع قلب و تکذیب حق
۳۸۸	سوگندخوار دروغ‌پرداز
۳۹۰	بی‌ریشگی و خبیثی
۳۹۰	همراهی بی‌هدفی و بی‌ادبی
۳۹۲	نادیده گرفتن عهد
۳۹۳	فساد مترفان
۳۹۳	اسراف‌کار؛ برادر شیطان
۳۹۵	استدراج و مکر الهی
۳۹۶	تأخیر عذاب و ارتقای کیفیت آن
۳۹۸	مکر الهی
۴۰۱	کاستی در خداشناسی و مردم‌آزاری
۴۰۳	زیان‌کارترین خوبان
۴۰۴	خوب‌انگاران بدکردار
۴۰۵	خطر درندگان به ظاهر مؤمن
۴۰۶	دین‌داری حرمان‌آور
۴۰۸	ظلم پرخوری و تک‌خوری
۴۰۹	برائت ثانوی اولیای خدا
۴۱۰	دیرفهمی اعراب
۴۱۱	زنان شعرپرداز

۴۱۳	.....	جنبنده‌ای گویا
۴۱۴	.....	حکایت ابلیس و آدمی
۴۴۰	.....	عاطفه‌گرایی برآمده از آفرینش نطفه
۴۴۱	.....	غفلت انسان و فسادآفرینی جنیان
۴۴۳	.....	آدم <small>عَلَيْهِ السَّلَام</small> و شکر نعمت
۴۴۶	.....	عزم ناستوار آدمی
۴۴۷	.....	اندیشه‌ی ابتدایی انسان‌های اولی
۴۴۹	.....	ادب نوح
۴۵۳	.....	طوفان نوح
۴۵۴	.....	عشق نوح
۴۶۱	.....	فرستادگان و حجج الهی
۴۶۲	.....	نجابت و تعقل
۴۶۷	.....	حضرت ابراهیم و میهمان‌داری
۴۷۲	.....	صفای باطن حضرت ابراهیم <small>عَلَيْهِ السَّلَام</small>
۴۷۵	.....	عذاب قوم لوط
۴۸۶	.....	صالحان بردبار
۴۸۶	.....	عشیره‌بینی و خداناباوری
۴۹۰	.....	یوسف <small>عَلَيْهِ السَّلَام</small>
۴۹۱	.....	حضرت یعقوب <small>عَلَيْهِ السَّلَام</small>
۴۹۳	.....	یوسف محسن
۴۹۶	.....	مکر زنان
۵۱۰	.....	ایوب؛ سلطان استجابت
۵۱۱	.....	کمالات داوود
۵۱۲	.....	تسخیر جنیان



۵۱۴ ..... قدرت طلسمات.

۵۱۸ ..... شعور و ادعای پدیده‌ها

۵۲۰ ..... هدهد.

۵۲۱ ..... ملکه بلقیس

۵۲۴ ..... بلقیس در ساحت حرم سلیمان.

۵۳۰ ..... مرگ سلیمان

۵۳۲ ..... نصایح لقمان.

۵۳۴ ..... ستم فرعون و سلب مسئولیت از قوم.

۵۳۵ ..... برتری بنی اسرائیل

۵۳۷ ..... پیروی واقعی

۵۳۸ ..... دانش‌اندوزی و کارآموزی.

۵۳۹ ..... کلیشه‌گرایی

۵۴۰ ..... قدرت و دانش ذوالقرنین

۵۴۳ ..... ایمان و دین‌مداری زکریا

۵۴۵ ..... محبوبان صاحب حکم.

۵۴۸ ..... درک باطنی.

۵۴۹ ..... صلابت مریم علیها السلام

۵۵۰ ..... طهارت مریم علیها السلام

۵۵۱ ..... محک و معیار ایمان

۵۵۱ ..... دین خاتمیت و تمامیت

۵۵۲ ..... متانت و بزرگواری پیامبران الهی علیهم السلام

۵۵۳ ..... دانش تاریخ

۵۵۴ ..... کمیت پایین حق‌طلبان

۵۵۵ ..... پناهگاه بلایا

۵۵۶ ..... مصلحان و رفع عذاب

۵۵۶ ..... روش تبلیغ

۵۵۹ ..... جنگ بدر

۵۶۱ ..... بزرگداشت خداوند و پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

۵۶۲ ..... از جنگ ماندگان

۵۶۵ ..... پیش‌گویی فتح مکه

۵۶۶ ..... آزار به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

۵۷۲ ..... الگوپذیری از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

۵۷۲ ..... فروهشت صدا در برابر اولیای الهی

۵۷۶ ..... حسن پیروی از اولیای خدا

۵۷۸ ..... قدرت استماع و پیروی

۵۸۰ ..... ارزش صدق

۵۸۱ ..... اصل بودن مردم در تبلیغ دینی

۵۸۳ ..... مردمی بودن

۵۸۴ ..... تبعی بودن حکمت از رحمت در اولیای الهی

۵۸۶ ..... چگونگی وحی

۵۸۸ ..... ارتباط با غیب

۵۸۹ ..... مرام قرآن کریم

۵۹۰ ..... پوشاندن بدی‌ها

۵۹۱ ..... رستگاری افراد عادی

۵۹۲ ..... غربت ولایت و مقام شاکران

۵۹۳ ..... پدر معنوی امت

۵۹۳ ..... اکمال شریعت و اتمام نعمت

۶۰۴ ..... آیه‌ی تطهیر

- ۶۰۵ ..... اهل بیت.
- ۶۰۶ ..... آیه‌ی ایمان.
- ۶۰۷ ..... ولایت امامان دوازده‌گانه علیهم‌السلام.
- ۶۰۹ ..... صِرَاطُ عَلِيٍّ.
- ۶۱۰ ..... وعده‌ی ظهور.
- ۶۱۰ ..... زمان دوردست ظهور.
- ۶۱۱ ..... عصر پیوسته به ظهور.
- ۶۱۳ ..... عصر یخبندان ادعاها.
- ۶۱۸ ..... اشتباه در تطبیق.
- ۶۲۱ ..... پایداری در ایمان.
- ۶۲۲ ..... یاری خدا.
- ۶۲۳ ..... دین عقل‌ورزی.
- ۶۲۵ ..... سبک‌باری و اصل حلال بودن.
- ۶۲۶ ..... احکام توسعه‌گرایانه و گشایش‌زای دین.
- ۶۲۹ ..... سنگینی تکلیف زنان منتسب به دین.
- ۶۳۹ ..... مهندسی حکومت دینی.
- ۶۴۰ ..... بار سنگین فتوای نادرست.
- ۶۴۱ ..... نفی حزب‌گرایی و ترویج شخص‌گرایی.
- ۶۴۳ ..... هماهنگی روحیه‌ی صلابت و گفتار.
- ۶۴۴ ..... احترام به پدر و مادر.
- ۶۴۷ ..... نسبی بودن نیکی کارهای خوب.
- ۶۴۹ ..... عقل دهشی و استعدادی.
- ۶۵۰ ..... توبه و جبران خطا.
- ۶۵۱ ..... توبه و امیدواری.



۶۵۱	..... گریه‌ی دردمندی
۶۵۲	..... قیام آگاهانه و مسیر روشنا
۶۵۴	..... بخشش و توزیع توان انسانی
۶۵۵	..... فسق، ایمان و رستگاری
۶۵۶	..... آزارهای دیگران و گمراهی انسان
۶۵۷	..... رابطه‌ی ایمانی و نژادی
۶۵۹	..... محبت‌زایی ایمان
۶۶۰	..... پناه بر خدا!
۶۶۰	..... ادب ورود به خانه‌ی دیگران
۶۶۲	..... شبهه‌ی مردسالاری
۶۶۳	..... بدن؛ زینت زنان
۶۶۵	..... پوشش زنان در فرهنگ قرآن کریم
۶۶۶	..... پوشش پیرزنان
۶۶۷	..... نگاه به نامحرم
۶۶۹	..... ازدواج معروف
۶۶۹	..... تنبیه اصلاحی زنان ناشزه
۶۷۱	..... همسران بی‌مهر
۶۷۵	..... طلاق رهایی‌بخش
۶۸۰	..... یکسانی زنان و مردان در شرف و پاداش
۶۸۱	..... تربیت آزاد
۶۸۵	..... تربیت کودکی
۶۸۶	..... یلگی و بندگی
۶۸۹	..... مؤمنان استوار
۶۹۳	..... بردباری دو سویه

۶۹۴	.....	عبادت غیر خدا
۶۹۴	.....	مؤمنان دستوری و امری
۶۹۶	.....	مؤمنان دستوری و امری
۶۹۹	.....	نماز راه انداز
۷۰۰	.....	نشاط آوری و برکت زایی نماز و زکات
۷۰۱	.....	محسنان رستگار
۷۰۲	.....	شبهه‌ی امر به معروف و نهی از منکر
۷۰۳	.....	اهمیت تسبیح و صلوات
۷۰۶	.....	ذکر قدرت و اراده
۷۰۷	.....	آیه‌ی توکل
۷۰۸	.....	قرائت و ذکر آیات عذاب
۷۰۹	.....	رحمت گسترده‌ی الهی
۷۱۰	.....	عشق به بندگان خاطی
۷۱۵	.....	بیان کریمانه
۷۱۶	.....	بازنگاری ادبیات
۷۱۷	.....	بلای بدکاری کلان
۷۱۸	.....	اسمای ثانوی
۷۱۹	.....	اذن فراگیر خداوند
۷۲۰	.....	علم حق تعالی و مفاتیح غیب
۷۲۴	.....	خدای وارث
۷۲۶	.....	کفایت خداوند



## پیشگفتار

قرآن کریم کتاب خداست. در قرآن کریم دانش هر چیزی هست: ﴿وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ﴾. قرآن کریم کتاب تمامی دانش هاست. این کتاب هم دانش های معنوی و غریب را در خود دارد و هم دانش های تجربی و حِرَف و فنون را. قرآن کریم بهترین کتاب روان شناسی است. این تنها کتاب آسمانی داروخانه ای است برای شفای تمامی بیماری های روانی. قرآن کریم پزشکی را در خود دارد. این کتاب، پیشرفته ترین تدبیرهای سیاسی را با خود دارد. آخرین کتاب وحی آخرین دستاوردهایی را که دانشیان آینده به آن می رسند در هزار و چهارصد سال پیش گفته است. مهندسی تغذیه در قرآن کریم چنان مدرن است که هنوز که هنوز است بشر امروز ابزار و فن آوری های تهیهی خوراکی های آن را در اختیار ندارد. فرمول هایی که در این کتاب آمده هنوز کشف نشده است. «دانش زندگی» که علم منسوخ امروزیان است در این کتاب آمده است. چگونه زیستن یک علم است؛ مثل علم مدیریت، فیزیک، شیمی، ریاضی، فقه، فلسفه و منطق ولی این علم با همه ی اهمیتی که دارد هنوز در دنیا ثبت نشده است. قرآن کریم این علم را با دقیق ترین گزاره های

جزیی آن بیان می‌کند. این علم باید از دوران ابتدایی به عنوان واحدی درسی برای دانش‌آموزان تدریس گردد تا برای خود کسب مهارت کنند. بیش‌تر گرفتاری‌های بشر امروز به سبب ناآگاهی از این علم است.

قرآن کریم برای آنان که می‌خواهند به معرفت و معنویت دست یابند کتاب سلوک است. قرائت این کتاب مرتبط با حضرت حق برای استیطان نفس است و نفس با آن توطن پیدا می‌کند و به خود وطن می‌گیرد. هیچ‌گونه ذکر و دعایی به اندازه‌ی قرائت قرآن کریم در سلوک تأثیر ندارد به‌گونه‌ای که باید گفت سلوک بدون قرائت قرآن کریم شکل نمی‌گیرد. البته قرائت آن نیز روش خاصی دارد که در جای خود باید از آن گفت.

قرآن کریم کتاب استخاره نیز هست. نگارنده استخاره‌ی تمامی آیات را در کتابی پنج جلدی با عنوان «دانش استخاره» آورده است.

قرآن کریم کتاب تفاعل نیز هست. «دانش تفاعل» آینده‌ی انسان‌ها را بر اساس آیات قرآن کریم به دست می‌آورد. ما تفاعل به دیوان حافظ را شنیده‌ایم هرچند کسی را ندیده‌ام که آن را به‌درستی بداند. حافظ، عارفی محبی است که چون از قرآن پر می‌گفته است، دیوان وی نیز این دانش را در خود دارد. نگارنده می‌خواست «تفاعل به دیوان حافظ» را دانشی سازد و نحوه‌ی آن را در کتابی آموزشی سازد اما این دل‌نگرانی را داشتم که نکند این دیوان رقیبی برای قرآن کریم شود، از این رو آن را نیز رها کردم. البته نگارنده نقدی بر دیوان حافظ به نام «نقد صافی» دارد که خرده‌های بسیاری بر عرفان وی می‌گیرد.

به هر روی، قرآن کریم پیش‌بینی آینده‌ی تمامی افراد بشر را در خود دارد و کسی که دانش تفاعل بداند می‌تواند این آینده‌نگری را برای هرکسی داشته باشد.

قرآن کریم کتاب اقتصاد نیز هست. درست است قرآن کریم هر دانشی را به روش معمول و با نظم و روش متعارف نیاورده و هر آیه‌ی و گزاره‌ی اقتصادی را در جایی بازگو نموده است اما جمع آن می‌تواند آن را به روش متعارف درآورد. باید آیات قرآن کریم را به تناسب هر دانشی جمع‌آوری نمود و هر آیه از آن را تحقیقی ساخت؛ اما امروزیان تنها این کتاب دانشی را برای استفاده در مجالس ختم به ۱۲۰ پاره قسمت نموده‌اند.

احاطه بر آیات و گزاره‌های هر علم به دلیل پراکنده بودن در سراسر قرآن کریم دشوار است اما کاری شدنی است. نگارنده بیش از هزار آیه مربوط به اقتصاد را در کتابی به نام «قرآن کریم و زمینه‌های اقتصادی» گرد آورده است که البته برداشت اقتصادی از آن نیاز به دقت ویژه‌ای دارد.

قرآن کریم قصه‌های پیشینیان را با خود دارد. این کتاب آسمانی قصه‌ها را از زبان خداوند بیان می‌دارد. خداوندی که با هر ماجرای بوده است و از دیده‌های خود می‌گوید: ﴿فَلَنَقُصَّنَّ عَلَيْهِم بِعِلْمٍ وَمَا كُنَّا غَائِبِينَ﴾<sup>۱</sup>؛ و از روی دانش به آنان گزارش خواهیم داد و ما از احوال آنان غایب نبوده‌ایم. خداوند در این کتاب وحی قصه می‌گوید و چه دقیق هم می‌گوید و هیچ‌تر و خشکی را فروگذار نمی‌کند. قصه‌هایی که هنرمندانه پردازش شده است.

قرآن کریم زندگی و نحوه‌ی سلوک و میزان ولایت و توحید انبیای الهی و امت‌های آنان را نیز بازگو می‌کند که باید آن را در ذیل دانش «تفضیل الانبیاء» به دست آورد. دانشی که تاکنون در جایی از آن ذکری به میان نیامده و سعی ما بر آن بوده است تا این دانش نیز به قلم و کتابت آید.

قرآن کریم کتاب فصاحت و بلاغت است و عبارات آن مقفاست. نثرپردازی این کتاب آسمانی معجزه است. خداوند در نگارش این کتاب به شکل و ساختار اهمیت بسیار داده و از تمامی صنایع زیباسازی ادبی در آن به کار برده است. از این رو قرآن کریم کتاب زیبایی‌شناسی ساختار و تألیف کلام است.

قرآن کریم کتاب موسیقی نیز هست. آیات قرآن کریم آهنگین و دارای موسیقی، ریتم و دستگاه خاص خود است. نگارنده در بحث زبان‌شناسی قرآن کریم که در کتابی دیگر از آن سخن گفته یادآور شده که صوت قرآن کریم، صوت ویژه‌ای است و زبان در آن دخالت کلی ندارد و چنین نیست که صوت و زبان موسیقایی آن نیز عربی باشد. زبان قرآن، زبان فطرت است و حتی حیوانات نیز از این زبان بیگانه نیستند، از این رو در بحث تفسیر قرآن کریم آورده‌ایم که برای فهم معانی آهنگین قرآن کریم، نیاز به دانستن زبان عربی نیست و کسی که از دانش صوت و صداشناسی و نوای طبیعت آگاه باشد می‌تواند بفهمد که قرآن کریم چه می‌گوید؛ هرچند عربی را نیز نداند.

بله، قرآن کریم را می‌توان به فارسی یا عربی تفسیر کرد و متأسفانه کارهای انجام شده در رابطه با قرآن کریم ترجمه‌وارهایی نه‌چندان کامل است و نه تفسیر و افسوس که در تفسیرها بیش‌تر به ذکر تصریف و نکته‌های نحوی و شناساندن مبتدا و خبر و یادکرد از چندین روایت که تحلیلی از آن ارائه نشده است بسنده می‌شود.

قرآن کریم پاک‌نویس تمامی کتاب‌های آسمانی پیش از خود است. کتاب‌های آسمانی پیش از آن نازله‌ی این کتاب است و در طول عمر

بشریت، به صورت‌های گوناگون بوده و در آخرین مرحله به ویرایش نهایی رسیده و به عنوان کتاب خاتم و آخرین راهنمای بشریت بر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل گردیده است.

امروزیان تنها از قرآن کریم عنوان آن را دارند. قرآن کریم حتی در حوزه‌های علمی در مسایل فقهی طرح نمی‌گردد و هستند فقیهانی که آن را ویژه‌ی «من خوطب به» می‌دانند. قرآن کریم کتاب فقه و احکام است. نخست باید فقه و آیین خداوند را از درون این کتاب قانون آسمانی به دست آورد بدون آن که با پیش‌فرض دیگری به سراغ آن رفت. البته بدیهی است که بدون پیش‌فرض‌های اولی نمی‌توان به سراغ کنکاش در علم و دانشی رفت.

همواره روش ما هم در تحقیق و هم در تدریس بر این بوده است که در هر دانشی و نیز در هر مسأله‌ای نخست نظر قرآن کریم را جویا شویم. این امر به‌ویژه در فقه که در بحث‌های آن نسبت به قرآن کریم کم‌مهری می‌شود، بیش‌تر حایز اهمیت است. سخن ما این است که قرآن کریم کتاب قانون است و تنها کتاب تلاوت و قرائت نمی‌باشد و باید در همه‌ی زمینه‌های علمی و عملی و احکام و فتوا موقعیت اساسی خود را دارا گردد و به‌دور از افراط و تفریط مورد استفاده‌ی تمام قرار گیرد تا صدق این معنا که قرآن مجید، کتاب برنامه‌ریزی زندگی هر مسلمانی یا هر فقیه و عالم دینی است معنا یابد.

عقیده‌ی نگارنده آن است که قرآن کریم کتابی ناطق است و خود را معنا می‌کند و نیازی به چیزی ندارد که آن را ناطق سازد و همه‌ی آیات آن محکم است. بله، هر جا که گفته‌خوان و مخاطب دارای ذهنی متشابه



باشد، باید از روایات کمک گیرد تا معصوم ناطق، قرآن را برای وی بنمایاند و تشابه ذهنی او را برطرف سازد و از این روست که هیچ بشر عادی نمی‌تواند ادعا نماید از رجوع به معصوم بی‌نیاز است.

همه‌ی آیات قرآن کریم محکم است و ذهن ماست که تشابه دارد؛ از این رو قرآن کریم می‌فرماید: آنان که بیماری دارند به دنبال متشابهات می‌روند و در واقع، بیماری همان یافته‌های ذهنی نادرست آنان می‌باشد. بنابر این نمی‌توان گفت قرآن کریم نطق و زبان ندارد، بلکه قرآن کریم ناطق است و معصوم ناطق مشکلات ذهنی ما را که مانع از فهم ژرفای قرآن کریم است برطرف می‌نماید، نه آن که معصوم ناطق عَلَيْهِ السَّلَام نطق قرآن صامت گردد.

قرآن کریم در صورتی برای امروزیان معنا می‌یابد که حوزه‌ها سخن از غیب و عصمت را علمی نمایند و دین را با روشی علمی به جهانیان ارایه دهند و در این صورت است که حضرات معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَام سرآمد دانشمندان جهان و قرآن کریم برترین کتاب دانشی شناخته می‌شود.

به‌راستی قرآن کریم بسیار شگرف و اعجوبه است. دل انسان در برابر این کتاب آسمانی خاشع می‌گردد. قرآن کریم را باید در آکادمی علمی با بزرگان و فوق‌متخصصان دانشی جهان و صاحبان پیشرفته‌ترین صنایع و فن‌آوری‌ها تفسیر و تبیین نمود تا دانشی بودن آن نمایان گردد.

قرآن کریم تمامی اضداد را در خود دارد. هم از کفر و شرک می‌گوید و هم از ایمان. هم از خداوند می‌گوید و هم از شیطان. هم از بهشت می‌گوید و هم از دوزخ. هم از دنیا می‌گوید و هم از آخرت. هم از انسان می‌گوید و هم از جنیان. هم از عاقلان و عالمان می‌گوید و هم از ناآگاهان، مجانبین و



مستضعفان. هم از توحید و ولایت می‌گویند و هم از افراد راجل و وامانده و غافل. هم از محبوبان می‌گویند و هم از محبان. هم از عدل می‌گویند و هم از ظلم و ستم.

قرآن کریم کتابی بسیار علمی و فنی است که چون به دست ناآگاهان افتاده، از چارچوب اصلی و آموزشی خود خارج شده است، از این رو امروزه استفاده‌ی چندانی برای مسلمانان ندارد و مسلمانان آن را تنها برای رسیدن به ثواب قرائت می‌کنند، نه برای بهره‌ی تخصصی در ریزترین و ظریف‌ترین مسایل ناسوتی و معنوی.

قرآن کریم شناسنامه‌ی عالم هستی و کتاب جامع تمامی دانش‌هاست، اما روش استفاده از این کتاب و ادب آن در اختیار امروزیان نیست. البته میان علم استفاده از قرآن کریم با ادب استفاده از آن تفاوت است. ادب آن همان ایستادن بر گزاره‌های این کتاب و حیانی است. ادب همان عملکرد انسان در برابر قرآن کریم است. کسی می‌تواند با قرآن کریم انس بگیرد و به معارف آن آگاهی یابد که ادب برخورد با قرآن کریم را بداند. به حضور این کتاب آسمانی باید با ادب کامل رفت و آن را ناگهانی باز ننمود. باید آن را بوسید بر دل و چشم خود گذاشت و سپس به آرامی آن را گشود. قرآن کریم کتابی با احساس بسیار بالایی است که کم‌ترین بی‌ادبی به آن بر می‌خورد و راه انس و دوستی آدمی با آن را سد می‌نماید. قرآن کریم همانند خداوند است که همواره بیدار و بیناست و قاری خود را می‌بیند و او را می‌شناسد و بر اساس رفتاری که قاری با او دارد با وی مواجه می‌شود. قرآن کریم دارای ملکوت و صفاست و آنان که صفایی باطنی دارند می‌توانند با آن دوستی صمیمانه داشته باشند.



متأسفانه، دوستان برای شناخت و معرفی قرآن کریم کاری نکرده‌اند اما دشمنان آیه‌های مربوط به جهاد و لزوم قتل کافران را برمی‌گزینند، ترجمه می‌کنند و آن را یک‌سویه تبلیغ می‌نمایند تا آن را کتابی خوشونت‌گرا جلوه دهند. برخی نیز با شعارهای سه‌گانه‌ی «پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک» و هیاهو می‌خواهند میراث زرتشت را کتابی برای امروز جلوه دهند؛ در حالی که نمی‌دانند این کتاب حتی نتوانسته یک گزاره‌ی علمی جزئی داشته باشد و ریز مسایل و نیازهای بشری را توجه نماید و آن را مانند اصول یک قانون در جای خود ترسیم و تثبیت سازد. با هیاهو و صرف ادعای کافی و کلی‌گویی‌هایی مانند شعار یاد شده نمی‌توان زندگی فردی و اجتماعی بشر را اداره نمود و این تنها قرآن کریم و اولیای معصومین علیهم‌السلام هستند که برای تمام شؤون زندگی بشر با همه‌ی خصوصیات و جزئیاتی که دارد طرح و برنامه‌ی ارائه کرده‌اند که بشر امروزی نیز با این همه پیشرفت نمی‌تواند چیزی بالاتر از آن ترسیم نماید. بنده گمان می‌کنم اگر کفار دنیا در محفلی گرد آیند و آیات علمی این کتاب آسمانی برای آنان تحلیل گردد، آن‌ها بیش از مسلمانان از قرآن کریم حمایت خواهند نمود و از آن لذت می‌برند و آنان هستند که کاربردی بودن آیات قرآن کریم را به وضوح درمی‌یابند.

البته باید توجه داشت کشف این احکام و گزاره‌های جزئی که حکم نسخه برای شفای دردها و آلام بشری را دارد نیازمند تحقیق منسجم و هدفمند در سالیان دراز است تا طرح دین خود را بنماید. رساله‌های توضیح‌المسائل کنونی بسیار کلی نوشته شده است و نمی‌تواند دردی را درمان نماید. این سبک اگر در طب و بهداشت نتیجه دهد در دین نیز جواب خواهد داد و امراض روحی و مشکلات زندگی بشر را التیام

می‌بخشد! باید در علم دین به پیشرفتی رسید که گزاره‌های آن همه به اشخاص حقیقی و جزئی مرتبط شود و از کلی‌گویی بیرون آید؛ همان‌طور که حضرات ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام از اقیانوس دانش خود برای هر کسی نمی‌بر می‌گرفتند که به اندازه‌ی یمی حرکت‌آفرین بود. آنان به هر کس به اندازه‌ی کاسه‌ی وجودی وی آب می‌ریختند. ما در آکادمی پیچیده‌ی روایات معارف پرسش‌هایی یکسان با پاسخ‌هایی متفاوت داریم که سطح معرفت پرسش‌گر سبب چندگانگی پاسخ شده است. عالمان زمان غیبت نیز باید چنین باشند و به ظرفیت‌ها و استعدادها توجه داشته باشند.

دوستان چنان از این کتاب خدا در غفلت هستند که کم‌تر منبری یافت می‌شود که آیات قرآن کریم در آن به صورت درس‌گفتار تحلیل و تبیین عمیق داشته باشد. منبرها از قصه، داستان، روضه و شعر پر است اما آیه‌ای قرآن از آن به گوش نمی‌رسد. البته بماند دوستانی نیز هستند که خود را خادم قرآن کریم می‌خوانند اما در واقع مصداق این روایت هستند:

«شَرَّ النَّاسِ خِدْمَانًا»<sup>۱</sup>. این امر در میان سران مسیحیت و یهودیت و نیز در فراماسونران که هیأت درویشی دارند دیده می‌شود و آنان در حالی که نسبت به دین اعتقادی ندارند، بزرگ‌ترین داعیه‌داران دین‌داری می‌باشند. بسیاری از قرآن می‌گویند اما برای چند درهم قلیل و اندک: ﴿لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا﴾<sup>۲</sup>. برخی خود را در ظاهر به مراکز دیانت می‌رسانند، ولی در واقع از بی‌اعتقادترین افراد به دین می‌باشند. نمونه‌ی این ماجراها در طول تاریخ بنی‌امیه و بنی‌عبّاس، بسیار وجود دارد.

البته قرآن کریم دوستانی دارد که به نام اولیای محبوبی شناخته

۱.

۲. بقره / ۷۹.

می‌شوند. محبوبان بعد از یافت توحید، قرآن کریم را می‌یابند. آنان از کودکی با قرآن کریم انس می‌گیرند و آیات آن را با معنایی که دارد به چشم دل رؤیت می‌نمایند. این اولیای الهی خاصیت هر آیه‌ای را می‌شناسند. آنان آیاتی را که علم می‌آورد از آیاتی که قدرت می‌آورد باز می‌شناسند. طلسمات در دست آنان است و درهای غیب قرآن کریم با مفاتیح آن بر روی ایشان گشوده شده است. آنان با آن که می‌توانند با آیه‌ای خزاین ارض و برکت آسمان‌ها را در دست گیرند اما به چیزی طمع و تعدی ندارند. این محبوبان الهی رمز رسیدن به ثروت یا قدرت را از آیه‌ای می‌فهمند ولی همیشه از کوزه‌ی شکسته آب می‌خورند. آنان از آیه‌ای به‌خاطر به دست آوردن دنیا بهره نمی‌برند. آنان امانت‌دار دانش‌های این کتاب آسمانی‌اند و خداوند همه‌ی پدیده‌ها و هستی را در اختیار ایشان گذاشته است، اما آنان خون خود را پای حفظ و حراست این امانت می‌ریزند.

درست است قرآن کریم کتاب تمامی دانش‌ها حتی علوم غریبه است اما کسانی که در پی سحر، جادو، رمل، اسطرلاب، عدد و دیگر علوم غریبه‌اند افرادی ضعیف هستند که نمی‌توانند زندگی کنند و می‌خواهند با نوشتن ۴، ۸، ۶ چیزی پیدا کنند ولی اولیای خدا ۶ و ۸ را برای خود ۷ می‌گذارند و چپ هم نگاه نمی‌کنند. بدخواهان آنان خون ایشان را می‌ریزند، اما آنان از این علوم استفاده‌ای نمی‌کنند. آنان از سهم امام حفظ و حراست می‌کنند، بدون آن که خود یا نزدیکانشان از آن استفاده‌ای ببرند. ولایت و حکومت را به عنوان امانت الهی می‌پذیرند، بدون آن که چیزی از منافع آن را برای خود اختصاص دهند و به صرف این که منفعتی

برای آنان ندارد، از قبول مسئولیتی الهی امتناع نمی‌ورزند. آنان علم، کمال و معرفتی را که دارند برای دنیا نمی‌خواهند. اسرار الهی را نباید در ناسوت افشا کرد و اسرار برای قیامت است که خود را می‌نماید. صاحب سر بودن در آخرت است که اهمیت و ارزش دارد. در دنیا ممکن است فردی معمولی خون یکی از اولیای الهی را بریزد در حالی که آن ولی الهی در برزخ بر تمامی عالمیان حتی بر قاتل خود سلطنت دارد. سلطان برزخ ممکن است در دنیا مورد اذیت و آزار باشد و از سوی بدخواهانی دنیا مدار به حاشیه رانده شود اما او صاحب سر و مقام همت است.

اولیای خدا طمع را از خود برداشته‌اند و از سر طمع به قرآن کریم رو نمی‌آورند. اولیای الهی به تمامی دانش‌های قرآنی از جمله تفسیر به دیده‌ی امانت می‌نگرند.

امروزه قرآن کریم به‌خوبی برای مردم بیان نمی‌شود. البته بگذریم از این که کارشناسانی لایق نیز برای آن نمی‌شناسیم. کارگزاران رسانه‌های عمومی نیز آن را عامیانه‌وار تبلیغ می‌کنند. شبکه‌ی قرآن یا در پی آموزش تجوید است یا قرائت‌های مجلسی می‌گذارد. ما نه به چنین تجویدی اعتقادی داریم و نه به چنان قرائت‌هایی. صدا و سیمای ما از کارشناس انرژی هسته‌ای که فن‌آوری ساخت بمب هسته‌ای را در اختیار دارد و فردی یهودی‌تبار است به نیکی یاد می‌کند. وی هرچند از مخالفان صهیونیست‌هاست و صد مقاله در مورد بمب هسته‌ای نوشته و جایزه‌ی نوبل گرفته و از رشته‌ی تخصصی خود دست برداشته و به رشته‌ی تخصصی دیگری رفته است و در یک کلام آدم خوبی است، اما تبلیغات این سازمان از قرآن کریم به کیفیت تبلیغ از این فرد هم نیست.

از موانع مهم و عمده‌ی پیشرفت دین در عصر حاضر نبود نقشه‌ی جامع تبلیغ مدرن و کارآمد از دین است. نقشه‌ای که نه توسط ذهن‌های جامد و ارتجاعی و بسته طراحی شده باشد، بلکه نظریه‌پردازانی جامع، قوی و آزاداندیش با بهره‌گیری از نظریات کارشناسی تمامی سلاقی و اندیشمندان آن را ترسیم نموده باشند.

امروزه باید گروهی تحقیقی باشند که به صورت منسجم بر روی قرآن کریم تحقیق نمایند و کار آنان این باشد که هرچه می‌توانند به قرآن کریم اشکال نمایند و برای اشکال‌های خود پاسخ مناسب آن را بیابند تا این اشکال‌ها فردا از شبکه‌ی اینترنت و ماهواره‌ها بر ذهن‌های جوانان هجوم نیاورد. بلکه جوانان این اشکال‌ها را پیش از آن، از زبان خود ما با پاسخ آن شنیده باشند و دشمنی بدخواهان این‌گونه در نطفه خنثی گردد و اعتقادات دینی مردم نیز دستخوش تبلیغات منفی آنان نگردد و گرنه فرهنگ دینی افراد جامعه به دست دشمنان نه یک قدم، بلکه فرسنگ‌ها عقب‌تر نگاه داشته می‌شود و به‌راحتی آسیب می‌بیند، در حالی که مسلمانان با تأثیر از فرهنگ اسلامی خود باید در همه‌ی امور پیشرو و راهبر باشند؛ چرا که «الإسلام یعلو ولا یعلی علیه»<sup>۱</sup>.

کتاب حاضر گزیده‌ای از آیات قرآن کریم است که در هر دانشی گزاره‌ای علمی را بیان می‌دارد. این کتاب را هرچند نمی‌توان خلاصه‌ای از آیات قرآن کریم دانست اما مهم‌ترین آیات آن را با نکته‌هایی بدیع که در دیگر تفاسیر دیده نمی‌شود با خود دارد. نگارنده دوست داشت این کتاب

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۷، تحقیق شعرانی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، لبنان، ص ۴۶۰.

خلاصه‌ای از آیات قرآن کریم می‌گردید که با حفظ جامعیت، تکراری در آن نباشد اما اشتغالات فراوان آن را به موجودی حاضر منحصر نمود. این کار سبب می‌شود مخاطبان عام به راحتی محتوای کاملی از آیات را در اختیار داشته باشند و بحث‌های طولانی که پاسخ‌هایی دراز می‌طلبد و ذهن و فکر را متشتت می‌سازد و سدی در برابر هدایت وی می‌گردد در آن نیاید. نگارنده یادداشت مفاهیم و معارف صحیح به شیوه‌ی کلمات قصار را در برهه‌ای از زمان پی گرفت ولی ترس از خلط این کلمات با متون دینی مانع از ادامه‌ی آن کار شد.

قرآن کریم برای بشر آینده است که خود را نشان می‌دهد و برای آنان است که سالاری می‌کند و امروزیان همانند گذشتگان آن را مهجور گذاشته‌اند: ﴿يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا﴾<sup>۱</sup>.

امید است خواننده در مطالعه‌ی این کتاب صبور و بردبار باشد و آن را به پایان ببرد تا اندکی از دانش‌های نهفته در قرآن کریم را باز یابد. امید است این سفر روحانی در محضر قدسی برخی از آیات قرآن کریم در کام خواننده بسیار شیرین و گوارا باشد.

پایان نیایش، ویژگی ستایش برای پروردگار عالمیان است.







## روشنی ﴿۱﴾

### دنیای بارانی

﴿إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنَبِ بِالْأَمْسِ، كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾<sup>۱</sup>!

- در حقیقت مثل زندگی دنیا بسان آبی است که آن را از آسمان فرو ریختیم. پس گیاه زمین از آن چه مردم و دامها می‌خورند با آن در آمیخت تا آن‌گاه که زمین پیرایه‌ی خود را برگرفت و آراسته گردید و اهل آن پنداشتند که آنان بر آن قدرت دارند، شبی یا روزی فرمان ویرانی ما آمد و آن را چنان درویده کردیم که گویی دیروز وجود نداشته است. این‌گونه نشانه‌های خود را برای مردمی که اندیشه می‌کنند به روشنی بیان می‌کنیم<sup>۲</sup>.

۱. یونس / ۲۴.

۲. ترجمه‌ی آیات شریفه از ترجمه‌ی مرحوم آقای محمدمهدی فولادوند گرفته شده است (ویراستار).

**بیان:** خداوند در این آیه هم حقیقت دنیا را بیان می‌دارد و هم زینت غفلت‌انگیز آن را. میان حقیقت دنیا و زینت غفلت‌زای آن تفاوت است. خداوند حقیقت دنیا را به آب باران تشبیه می‌نماید که چیزی جز طهارت و گوارایی نیست و می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنْ السَّمَاءِ﴾. خداوند در ابتدای آیه از ادات حصر استفاده می‌نماید و مثال انحصاری دنیا را باران می‌داند. دنیایی که خداوند آفریده است ظهور اسم اعظم اوست ولی این زیبایی و زینت آن است که سبب غفلت آدمی می‌شود و این غرور‌داری و قدرت بر دنیا است که او را به عذاب مبتلا می‌سازد. ذیل آیه نیز خداوند با بیان ﴿كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾، گوارایی و حقیقت دنیا را برای اولیای خویش می‌داند. دنیا برای اولیای حق بهشت برینی است که ایشان خیرات و کمالات را در آن به‌دست می‌آورند. در حقیقت، خداوند این باران گوارا را برای اولیای خود و به‌خاطر ایشان آفریده است تا از طراوت خنکا، رطوبت بهجت‌زا و سپیدی چشم‌نواز آن بهره‌برند.

عالم دنیا در تمامی عوالم پیش و پس سرشکن می‌گردد؛ مثل این‌که کسی بخواهد برنج بخرد، یک کیلو از آن را برای نمونه پخت می‌کند تا اگر خوب بود کیسه‌ای از آن تهیه کند. این عمر ناسوتی نیز مسطوره است و خداوند معدل آن را با تمامی عوالم جمع و تفریق می‌کند. این امر است که دنیا را بسیار مهم ساخته و آن را اسم اعظم الهی گردانده است. علت این که عوالم دیگر به اهمیت دنیا نیست نیز برای همین است که آن عوالم نتیجه و سرشکن شده‌ی دنیا است و نمره‌ای که انسان در این جا گرفته است برای آن جا درج می‌شود. در عوالم دیگر اختیار نیست و اختیار این عالم

است که برای تمامی عوالم دیگر درج می‌گردد؛ چرا که اگر آدمی در آن عوالم هم مختار بود همین گونه که در این عالم است در آن عوالم هم باقی می‌ماند. بنابراین آدمی زاد می‌تواند از دنیای خودش همه‌ی عوالم قبل و بعد خود را کشف کند و آن را به دست آورد.

## روشنی ﴿۲﴾

### قدرت سیال و آزادی بی‌بند

﴿وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَلَئِن قُلْتَ إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ﴾<sup>۱</sup>.

- و اوست کسی که آسمان‌ها و زمین را در شش هنگام آفرید و عرش او بر آب بود تا شما را بیازماید که کدام یک نیکوکارترید و اگر بگویی شما پس از مرگ برانگیخته خواهید شد به قطع کسانی که کافر شده‌اند خواهند گفت این ادعا جز سحری آشکار نیست.

**بیان:** این آیه تحلیل علمی از آفرینش را با خود دارد، اما این جهت، موضوع سخن ما نیست، بلکه ما به فراز: ﴿وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ﴾ حصر توجه می‌نماییم. ﴿عَرْشُ﴾ استقرار، تثبیت و قدرت را می‌رساند. عرشی که بر آب قرار گرفته است: ﴿عَلَى الْمَاءِ﴾. خاصیت آب نیز روان و سیال بودن است. چیزی سیال‌تر از آب وجود ندارد و حتی باد نیز در این زمینه مثل آب نیست و تخلخل، تفرّج، تبرز، تداخل، تمانع و تجاذب باد، روانی

و سیال بودن را از آن گرفته است. حرکت آب بسیار نرم، روان و قانونمند است. با حفظ این دو مقدمه می‌توان گفت: ﴿وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ﴾ به این معناست که تمام قدرت خداوند در تبدل و تمایز است و این فراز، سیال بودن قدرت خداوند را می‌رساند و این بدان معناست که عوالم وجود هیچ بند و بستی ندارد. نتیجه‌ای که از این گزاره می‌توان گرفت این است که هیچ جبری در عالم هستی نیست؛ چرا که تمامی آن‌ها متعلق قدرت خداوند هستند و وجود سیال آن، لحظه به لحظه، قدرت تبدیل آن را می‌رساند. پی‌آمد این سخن آن است که جایی برای یأس و بریدن وجود ندارد و هیچ گاه نباید ناامید شد. تمامی ناامیدی‌ها از نادانی و نداشتن معرفت به نحوه‌ی آفرینش پدیده‌ها باز می‌گردد. چون پدیده‌های هستی وجودی سیال دارد به‌یقین باید دانست که «از این ستون تا به آن ستون فرج است». این مثل، به تعبیر آیه چنین آمده است: ﴿لَيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾؛ که به این معناست: ما تمامی راه‌کارهای موجود را به بن‌بست می‌رسانیم تا ببینیم تو چگونه خود را از این گرفتاری می‌رهانی و چه جوهره‌ای از خود نشان می‌دهی تا خداوند از دیدن استعداد و خردورزی نیکوترین آفریده‌ی خود به شغف آید!

کمرشکن‌ترین شبهه‌ای که خلفای جور به مسلمانان القا نمودند تا آنان را به تبعیت ذلیلانه از خود وادار نمایند، شبهه‌ی جبرگرایی بوده است. قرآن کریم برای تمامی پدیده‌ها و آیه‌ها حتی حیوانات، نباتات و حتی مثل سنگ و ریگ اراده و اختیارکارا قایل است؛ همان‌طور که برای آن‌ها علم، تسبیح و سجده را ثابت می‌داند. این افراد محدود و خودخواه

هستند که علم را تنها ویژه‌ی خود می‌دانند و سجده و تسبیح پدیده‌ها را تعبیری مجازی از قرآن کریم می‌دانند و آن را توجیه می‌کنند؛ در حالی که قرآن کریم به صراحت می‌فرماید: ﴿تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا﴾<sup>۱</sup>؛ آسمان‌های هفتگانه و زمین و هر کس که در آن‌هاست او را تسبیح می‌گویند و هیچ چیز نیست مگر این‌که در حال ستایش تسبیح او می‌گوید ولی شما تسبیح آن‌ها را در نمی‌یابید. به راستی که او همواره بردبار و آمرزنده است.

ما در جای دیگر گفته‌ایم تمامی پدیده‌های عالم، خداوند را می‌شناسند و او را تسبیح می‌کنند؛ خواه آسمان‌های هفت‌گانه باشد یا زمین یا آنچه در آن دو می‌باشد. فراز ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ﴾ پدیده‌هایی را که بیرون از آسمان‌ها و زمین است تسبیح‌گوی می‌داند.

تسبیح امری عمومی و فراگیر است و پدیده‌ای نیست که تسبیح نداشته باشد: ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرُ صَافَّاتٍ، كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ، وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ﴾<sup>۲</sup>؛ آیا ندانسته‌ای که هر که در آسمان‌ها و زمین است برای خدا تسبیح می‌گویند و پرندگان نیز در حالی که در آسمان پر گشوده‌اند تسبیح او می‌گویند. همه ستایش و نیایش خود را می‌دانند و خدا به آنچه می‌کنند داناست.

هیچ یک از پدیده‌های هستی ناآگاهی ندارد اما نوع آگاهی‌ها متفاوت است. چنین نیست که اگر کسی از سنخ علم ما آگاهی نداشته باشد نادان

۱. اسراء / ۴۴.

۲. نور / ۴۱.

است. هر پدیده‌ای خدا و تسبیح او و تسبیح خود را می‌شناسد. به بحث خود باز گردیم. پدیده‌های هستی همانند آب سیال جریان دارند و سیال بودن آن تدریجی بودن هر واقعه‌ای را می‌رساند و چون هر چیزی تدریجی است و نه دفعی می‌توان در آفرینش آن دخالت نمود و آن را برتر یا فروتر نمود؛ چنان‌که تدریجی بودن آفرینش در همین آیه با تعبیر: ﴿فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ﴾ آمده است. تدریجی بودن آفرینش و وقوع پدیده‌ها به انسان قدرت مانور و دخالت می‌دهد و برای همین است که در ادامه می‌فرماید: ﴿لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾؛ خداوند دست‌های انسان را به طور کامل باز گذاشته است به گونه‌ای که او حتی می‌تواند بن‌بست‌ها را با دست خود بگشاید. چنین آفرینشی همه را به محک امتحان می‌برد تا هر کس جریزه و قدرت خود را بنمایاند. قدرتی که همانند قدرت خداوند می‌تواند هر پدیده‌ای را به تسخیر خود درآورد و در هر چیزی دخالت نماید. قدرتی که متبدل است و می‌تواند پدیده‌های دارای قدرت تبدیل را در اختیار خود گیرد.

انسانی که می‌تواند قدرت تسخیر هر پدیده‌ای را با اختیار خود داشته باشد با سیاست جبرگرایی خلفای جور به چنان ناتوانی و ضعفی افتاده است که امروزه پنجاه کشور اسلامی در برابر قدرت‌های اروپایی و آمریکایی کمر شکسته‌اند. ریشه‌ی این اعتقاد نیز چیزی جز حماقت، جهل و نادانی نیست. آنان خانه‌ی کدخدا را دیدند و راه خانه‌ی خود را نیز گم کرده‌اند. مانند فردی که پدر پولدار و ثروتمندی دارد و گرفتار اعتیاد می‌شود. جوامع اسلامی به نوعی خودکم‌بینی، خودگم‌کنی و خودباختگی دچار است. در حالی که باید اندیشید خداوند هر قدر بزرگ

است ما هم به همان مقدار بزرگ هستیم؛ چون مخلوق و ظهور او می‌باشیم و تنها ذات و استقلال نداریم. این آیه باید از هر مسلمانی یک ولی خدا بسازد اما گویی مسلمانان عادت کرده‌اند جز «ملک ملک» نگویند و حظی از استقلال نبرند.

دو آیه‌ی بعد پی‌آمد این نوع نگرش هستی‌شناسی را بیان می‌دارد که تمامی پدیده‌ها را سیال می‌داند. پی‌آمدی که در متن زندگی بسیاری از انسان‌ها جاری است. خداوند می‌فرماید: ﴿لَئِنْ أَدْفَنَّا الْإِنْسَانَ مِمَّا رَحْمَةً نُّمِّنَّا نَزَعْنَا مِنْهُ إِنِّهٖ لَيَبُئْسُ كَفُورٌ﴾<sup>۱</sup>؛ و اگر از جانب خود رحمتی به انسان بیچشانیم سپس آن را از وی سلب کنیم به قطع نومید و ناسپاس خواهد بود.

کسی که نگرش درستی به نحوه‌ی آفرینش ندارد، با پیشامد کم‌ترین سختی و تنگی دچار ناامیدی و یأس می‌گردد اما آن که حظی از ایمان دارد و درست می‌نگرد، هیچ‌گاه امیدواری خود را از دست نمی‌دهد. مؤمن می‌داند که عرش قدرت خداوند بر پدیده‌های سیال است و آیه‌ی شریفه‌ی: ﴿وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ﴾ را مصداق می‌بخشد ولی فرد بی‌ایمان اگر خیری را از دست دهد ﴿لَيَبُئْسُ كَفُورٌ﴾ می‌گردد و مأیوس، سست و پوک می‌شود و به تلنگری تَرک می‌خورد.

کسی که مأیوس‌نگر است نمی‌تواند مؤمن باشد و کافری که امید دارد، رشحه‌ای از ایمان در زوایای باطن خود پنهان دارد. مؤمن همواره متحول و پویاست و در مشکلات و ناگواری‌ها امید خود را از دست نمی‌دهد و می‌داند که اگر خداوند از روی حکمت دری را ببندد با رحمتش در



دیگری را می‌گشاید. البته، این معنا درباره‌ی اولیای الهی متفاوت است و به جایی می‌رسد که خداوند متعال از روی لطف و رحمت، آنان را به شدیدترین مشکلات دچار می‌کند تا ایشان جوهره‌ی وجود خود را ابراز کنند؛ به گونه‌ای که خداوند برای آنان:

**گر زحمت ببندد دری به رحمت زند قفل محکم‌تری**

کسی که حرکت هستی را سیال می‌بیند، نه از پیشامد سختی‌ها می‌هراسد و نه از روی آوردن نعمت به خود خوش حال می‌گردد: ﴿وَلَئِنْ أَدْفَنَاهُ نِعْمَاءً بَعْدَ ضَرَاءٍ مَسْتَه لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ﴾؛ و اگر پس از محنتی که به او رسیده نعمتی به او بچشانیم به حتم خواهد گفت گرفتاری‌ها از من دور شد. بی‌گمان او شادمان و فخر فروش است.

دنیا همانند بازی فوتبال یا ورزش کشتی است و یک لحظه می‌تواند سرنوشت را تغییر دهد و فاتحی را به شکست بکشاند. مهم این است که بتوان تا دقیقه‌ی نود بازی کرد و این دقیقه را نیز به پایان برد. دنیا یک «ذایقه» است و ذایقه امری محدود و موقت است. نه خوش‌حالی و حال نعمت ماندگار است و نه ناراحتی و بدحالی. مهم این است که انسان، در پایان کار جهنمی نشود و عاقبت به‌خیر گردد.

نتیجه‌ای که از این رویداد می‌توان داشت این است که طبیعت ناسوت و روزگار آن چنین است که خوب و بد و شیرین و تلخ را در کنار هم دارد و کم‌ترین مسامحه‌ای واقعه‌ای شیرین را تلخ می‌سازد. باید ناسوت را



سرسری نگرفت و هرهری به آن نگاه نکرد که به غفلتی اندک، خوبی به بدی می‌گراید و به توجهی، تلخی به شیرینی تحویل می‌یابد. هرکاری را باید در جای خود انجام داد و داشتن تسویف و امروز و فردا و این ساعت یا آن ساعت کردن جز احتمال تبدیل تقدیر چیزی را در پی ندارد.

﴿الْإِنْسَانُ﴾ که موضوع این دو آیه است و در آیه‌ی پیش از او یاد شد، گاه ﴿لَفَرِحَ فَخُورٌ﴾ می‌گردد و بانگ ﴿ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي﴾ سر می‌دهد. غافل از این‌که همین نعمت‌ها می‌تواند قاتل جان وی گردد. این همانند آن موقعی است که چند کفش در خانه‌ی آدمی جفت شود که در این موقع دیگر انسان خود نیست و آزادی ندارد و صاحبان کفش‌ها هستند تا انسان را کفن کنند!

این وصف انسان است اما متأسفانه امروزه برخی از مؤمنان آن قدر ضعیف شده‌اند که نه با «انسان» بلکه گاه با «کافر» هم تفاوتی ندارند.

به هر روی، آیه‌ای که از ساختار خلقت می‌گفت با توصیه به صبر پایان می‌پذیرد؛ زیرا نحوه‌ی آفرینش به گونه‌ای است که در تنگناها باید صبر، حزم و دور اندیشی داشت. آیه‌ی بعد می‌فرماید: ﴿إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ﴾؛ مگر کسانی که شکیبایی ورزیده و کارهای شایسته کرده‌اند که برای آنان آمرزش و پاداشی بزرگ خواهد بود.

این آیه، صبر را بر عمل صالح مقدم می‌دارد؛ چرا که عمل صالحی بدون صبر انجام نمی‌گیرد. این بدان معناست که صبر به عمل صالح منوط

نیست، بلکه صبر برتر از عمل صالح و علت آن است. گاه ممکن است فردی هزاران عمل صالح انجام دهد اما صبور نباشد و در تنگنای زندگی تحمل خود را از دست دهد و حتی ایمان خویش را نیز از کف نهد. وجود ﴿الْأَيُّ﴾ استثنائیه، حصر را می‌رساند و به این معناست که عمل صالح بدون پافشاری، استحکام، قوت و قدرت انجام شدنی نیست. باید توجه داشت این استثنا مانند استثنای سوره‌ی عصر، تقلیلی نیست و برخلاف آن، کثرت را می‌رساند. ﴿أُولَئِكَ﴾ نیز معلوم بودن این گروه و مشخص و بزرگ بودن آنان را می‌رساند.

البته ثبوت تبدل و قدرت تغییر در عالم، انسان را از آینده‌ی خود بیمناک می‌نماید و امید و توکل را تنها به خداوند معطوف می‌دارد؛ چرا که هر که امروز خوب است معلوم نیست فردا تغییر نکند و در جرگه‌ی بدان قرار نگیرد؛ از این رو حضرت ابراهیم می‌فرماید: ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ﴾؛ و یادکن هنگامی را که ابراهیم گفت: پروردگارا، این شهر را ایمن گردان و مرا و فرزندانم را از پرستیدن بتان دور دار.

این معرفت حضرت ابراهیم به نحوه‌ی هستی است که سبب می‌شود کم‌ترین غروری نداشته باشد؛ چرا که قدرت خداوند و تبدل لحظه به لحظه‌ی عالم را به‌خوبی می‌شناسد و آن را به عیان می‌بیند و می‌داند ممکن است این دگرگونی و تغییر او را در برگیرد و به سوی گناهان میل دهد، از این روست که وی نخست برای خود و سپس برای فرزندان‌ش دعا می‌نماید و از بت پرستی به خدا پناه می‌برد.

## روزی نامحدود و معین ناسوت

﴿ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ وَمَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ ﴾<sup>۱</sup>.

- و برای شما و هر کس که شما روزی‌دهنده‌ی او نیستید، در آن وسایل زندگی قرار دادیم.

**بیان:** این آیه از روزی بی‌پایان تمامی زمینیان می‌گوید. زمین ماده‌ای جمعی، اصلی، خودجوش و مولد دارد و ترکیب عناصر در آن بیش از دیگر عوالم یا سیاره‌ها تحقق پیدا می‌کند به طوری که حتی اگر میلیاردها انسان، میلیاردها سال از منابع و عناصر آن بهره‌برند، منابع آن تمامی ندارد و بشر هیچ‌گاه با کمبود منابع مواجه نخواهد شد؛ چنان‌که می‌فرماید: ﴿ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بَعِيرٍ عَمَدٍ تَرْوُنَهَا، وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ، وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ، وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً، فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ ﴾<sup>۲</sup>؛ آسمان‌ها را بی‌هیچ ستونی که آن را ببینید خلق کرد و در زمین کوه‌های استوار بیفکند تا مبادا زمین شما را بجنباند و در آن از هر گونه جنبنده‌ای پرکنند گردانید و از آسمان آبی فرو فرستادیم و از هر نوع گیاه نیکو در آن رویانیدیم.

خداوند متعال برای آسمان‌ها ستون‌هایی قرار داد بدون آن‌که دیده شود. زمین را گستراند و کوه‌ها را چون میخ‌هایی در آن گذاشت تا نلرزد و جمع نشود و ریزش پیدا نکند: ﴿ وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا، وَالْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ،

۱. حجر / ۲۰.

۲. لقمان / ۱۰.

وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ تَبْصِرَةً وَذِكْرَىٰ لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ<sup>۱</sup>؛ و زمین را گسترديم و در آن لنگراسا کوهها فرو افکنديم و در آن از هر گونه جفت دل انگيز رویانيديم تا برای هر بندهی توبه کاری بينش افزا و پندآموز باشد. این آیه می فرماید ما زمین را کشيديم و آن را بزرگ نموديم به گونه ای که گویا زمین بسته بوده و سپس باز شده است. کوهها را در آن انداختيم تا جمع نشود. مانند چادری که بر می افراشتند و دور آن را سنگ می چینند تا باد آن را جمع نکند. وقتی زمین باز شد و کوهها در آن قرار گرفت گهوارهی امنی شد، آن گاه از هر چیزی جفت جفت و زیبا آفریديم. اگر کوهها نبود زمین با گردشی که دارد اهل خود را به لرزش و ریزش به هم می ریخت.

آسمانها با ستونهایی نامریی و زمین به کوهها بسته شده است. این قفس آماده ای است تا هر جنبنده ای در آن گذاشته شود. هم چنین با آبی که از آسمان می آید هر چه که در تصور آید در آن می روید. خداوند از بالا می ریزد و از پایین می رویاند و چیزی برای بشر کم نگذاشته است تا وی به دنبال آن باشد. البته خداوند آفرینش را برای بندگان منیب خود می داند و آن را در آیهی یاد شده به ظرافت بیان می دارد نه برای تمامی انسانها و این به آن معناست که دیگرانی که این صفت را ندارند تفالهی آفرینش هستند.

به هر روی، کسی به ویژه بندهی مؤمن خداوند نباید بر روی زمین از فقر بمیرد و اگر مُرد به حتم قاتل دارد و حق وی از طرف کسی ضایع گردیده است و روز قیامت قاتل یا قاتلان او را می آورند و او حق خویش را

از آنان مطالبه می‌کند. نخستین چیزی که در حساب‌رسی قیامت مورد بررسی قرار می‌گیرد خون و سپس نماز است.

خداوند برای هر کسی رزقی در زمین قرار داده است. برخی از این که لقمه نانی به عیال خود می‌دهند، از آنان طلب‌کاری می‌کنند، این امر از نادانی آنان است و نمی‌دانند رزقی که به دست آنان می‌رسد به برکت خانواده‌ی ایشان است و او خود استحقاق آن را ندارد. خداوند روزی انسان، خانواده و کسانی که وی متکفل روزی آنان نیست را در این زمین قرار داده است. البته روزی به خوراکی‌ها انحصار ندارد و تمامی نیازهای زندگی را در بر می‌گیرد.

این انگاره که امروزه در محافل علمی و رسانه‌ها با عنوان «محدود بودن منابع زمین» مطرح می‌شود و روزی فرا می‌رسد که زمین دیگر نمی‌تواند زندگی مردم را تأمین نماید، با این آیه تنافی دارد و آنان که به این بحث دامن می‌زنند یا سیاست‌مداران هستند که منافع خود را دنبال می‌کنند و یا گروهی بی‌سواد که از روی نادانی چیزی می‌گویند.

اینان باید توجه داشته باشند هر انسانی دارای رزقی است از تمامی سرمایه‌هایی که بر روی زمین است که اگر به مصرف وی نرسد، ضایع می‌شود و از بین می‌رود؛ چنان‌که می‌فرماید: ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ﴾<sup>۱</sup>؛ و هیچ چیز نیست مگر آن که گنجینه‌های آن نزد ماست و ما آن را جز به اندازه‌ای معین فرو نمی‌فرستیم. ماده‌ی اصلی و خزینه‌ی هر چیزی که بر عالم ناسوت فرود می‌آید نزد خداست و خداوند آن را به اندازه می‌فرستد تا اسراف و اجحاف پیش

نیاید و انسان به مشکلی گرفتار نشود. خداوند رزق آیندگان را برای امروزیان نمی‌فرستد و امروزیان خود باید از رزقی که خداوند برای آنان فرستاده است بهره‌برند. خزائن ناسوت در عوالمی تجردی قرار دارد و از عالم لوح، قلم، محو، اثبات، عرش تا کرسی است که پیش از ناسوت است و تمامی قرب به حق دارند. باید توجه داشت آنچه از این عوالم می‌آید تنها رزق مادی نیست، بلکه زیبایی، هنر، صفا، کمال، محبت، عشق و معرفت نیز از آن عوالم برای بشر نازل می‌شود. آیه‌ی زیر نیز توصیه می‌نماید از رزق خود به‌روز استفاده نمایید: ﴿وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ﴾<sup>۱</sup>؛ و با آنچه خدایت داده سرای آخرت را بجوی و سهم خود را از دنیا فراموش مکن و هم‌چنان‌که خدا به تو نیکی کرده است نیکی کن و در زمین فساد مجوی که خدا فسادگران را دوست نمی‌دارد.

کسانی که رزق خود را نمی‌خورند افراد ناآگاهی هستند که نصیب و بهره‌ی خود از دنیا را فراموش کرده‌اند. انسان باید از خیرات، امکانات و توفیقاتی که خداوند به وی می‌دهد استفاده نماید و کارهایی را که در توان او و متناسب با امکانات وی است انجام دهد.

آنان که از سر نادانی، رزق امروز خود را مصرف نمی‌کنند و آن را انبار و ذخیره می‌کنند به خیال این‌که روزی به کارشان آید، نمی‌دانند که خداوند رزق امروز آنان را در انبار نگاه نمی‌دارد و آنان نیز نمی‌توانند خزانه‌دار رزق امروز خود باشند و آن را برای فردا نگاه دارند؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاقِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ﴾<sup>۱</sup>؛ و باده‌ها را باردارکننده فرستادیم و از آسمان آبی نازل کردیم، پس شما را بدان سیراب نمودیم، و شما خزانه‌دار آن نیستید.

هر رزقی تاریخ مصرفی دارد و اگر به هنگام استفاده نشود از بین می‌رود و چنانچه در جای خود قرار نگیرد باعث بدبختی صاحب آن یا دیگران می‌شود. چه بسیارند افرادی که با مال‌اندوزی و خودناخوری در حال فلاکت از دنیا رفته و با اموالی که باید در جای خود صرف می‌شد ولی برای فرزندانشان به‌جا ماند زمینه‌ی تباهی و گرفتاری آنان در دام مفساد و پلیدی‌ها را فراهم نمودند.

آنان که «امروز» را گم کرده و مدام از «فردا» سخن می‌گویند به گواهی ﴿وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ﴾ خیر و بهره‌ای از این مال و از عمر خود نمی‌بینند. خودناخوری، غیرخوری و پس‌انداز وزان و سبک خاصی دارد و انسان باید تاریخ مصرف هر رزقی را رعایت نماید تا مصداق مثل معروف زیر نشود:

«نه خود خورد نه کس دهد      گنده کند به سگ دهد»

البته باید در استفاده از امکانات، رعایت تناسب و پرهیز از اسراف و فخرفروشی را نیز داشت تا همانند قارون نگردید که خداوند او را چنین نکوهش می‌نماید: ﴿فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ. قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ. إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ﴾<sup>۲</sup>؛ پس قارون با کوبه‌ی خود بر قومش نمایان شد. کسانی که خواستار زندگی دنیا بودند

۱. حجر / ۲۲.

۲. قصص / ۷۹.

گفتند: ای کاش مثل آنچه به قارون داده شده است به ما هم داده می‌شد! به‌واقع او بهره‌ی بزرگی از ثروت دارد.

ما قارون‌های امروز را که شکل مدرن به خود گرفته‌اند به نام «دزدان آبرومند» می‌شناسیم. دزدانی که البته قارون پیش آنان پاک است. کسانی که ثروت آنان در مدت کوتاهی به صورت غیر متعارف از حد عادی فراتر رفته است و قاعده‌ی «الناس مسلطون علی أموالهم»<sup>۱</sup> دیگر بر آنان صدق نمی‌کند. دین کاتالوگ طبیعت است و متون دینی دفترچه‌ی راهنمای خدا و خلقت می‌باشد. در دین تحجر و جمود وجود ندارد؛ همان‌طور که تجاوز و تعدی نیز در آن راه ندارد؛ از این رو دین این دزدان آبرومند را به بهانه‌ی قانون مالکیت یا قاعده‌ی «ید» به حال خود وا نمی‌گذارد تا هر کاری می‌خواهند بکنند و هر قدر می‌توانند بدزدند.

درست است که باید از رزق خود به‌روز استفاده نمود اما بهره بردن از امکانات و سرمایه‌ی خود و نه دیگران یا بیت المال که حرام است و بحثی جداست نباید به گونه‌ای باشد که با سطح مالی متوسط جامعه هماهنگی نداشته باشد و باعث غبطه‌ی دیگران گردد و به رخ‌کشی و فخرفروشی را در پی آورد یا از آن در لهو و لعب مفرط و نیز در گناه و معصیت استفاده شود.

باید توجه داشت وقتی از «رزق» گفته می‌شود مراد چیزی است که «بدل ما یتحلل» انسان و جذب بدن وی می‌شود و انسان آن را حمل می‌کند نه چیزی که سر سفره است یا در دست انسان است و یا حتی از او دفع می‌شود؛ چنان‌که می‌فرماید: ﴿وَكَايْنٍ مِنْ دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ

۱. بحار الانوار، چاپ دوم: انتشارات مؤسسه‌ی الوفا، بیروت ۱۴۰۳ ق، ج ۲، ص ۲۷۲.



يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿۱﴾؛ و چه بسیار جان‌دارانی که نمی‌توانند متحمل روزی خود شوند. خداست که آن‌ها و شما را روزی می‌دهد و اوست شنوای دانا.

کسانی که رزق خود را مصرف نمی‌کنند یا نمی‌توانند آن را به مصرف برسانند می‌میرند و این گفته که انسان تا رزق خود را نخورد نمی‌میرد درست نیست؛ زیرا خداوند متکفل روزی انسان است و رزق او را تا پایان عمرش خواهد داد.

بسیاری از اوقات، رزق‌ها مصرف نشده و عمرها پایان می‌یابد و مصرف تنها منحصر در خوردن نیست. اولین خورنده چشم است و کسی که هرچه می‌خورد سیر نمی‌شود چشم دلش سیر نیست، می‌خورد اما خورده‌ی خود را به خوبی نمی‌بیند و آن را نمی‌شنود و لمس نمی‌کند. سفارش به یاد خدا هنگام غذا، خوب جویدن آن و تمام آداب غذا خوردن به خاطر سنگینی و سختی جذب غذاست و برای مصرف آن است.

هم‌چنین تنگی رزق اگر به دلیل عوارض و پی‌آمدهای کردار آدمی نباشد، بر اساس حکمت الهی است: ﴿أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ. إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾<sup>۲</sup>؛ آیا ندانسته‌اند که این خداست که روزی را برای هر کس که بخواهد فراخ یا تنگ می‌گرداند. به قطع در این امر برای مردمی که ایمان می‌آورند عبرت‌هاست.

تمامی ناسوت تحت دولت و قدرت حق اداره می‌شود؛ بنابراین تنگی

۱. عنکبوت / ۶۰.

۲. روم / ۳۷.

رزق اگرچه سختی و مشکلاتی به همراه دارد، این سختی اقتضای حکمت الهی است. چه بسا بسط رزق فقیری که بر مشکلات وی می‌افزاید و ایمان را از او می‌دزدد. خداوند حکیم و قدیر به مقتضای حکمت، روزی عده‌ای را گشایش می‌دهد و آن را برای عده‌ی دیگری تنگ می‌گیرد. اگر لطف خداوند به فقیران بیش از لطف او به اغنیاء نباشد، کم‌تر نیست و سختی ایشان چونان ریگی است که در کفش کسی قرار می‌گیرد تا با به تأخیر افتادن حرکتش از تصادف و مرگ نجات یابد. قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِنْ ضُرِّ لَلْجُؤِ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾<sup>۱</sup>؛ و اگر ایشان را ببخشاییم و آنچه از صدمه بر آنان وارد آمده است برطرف کنیم، در طغیان خود کوردلانه اصرار می‌ورزند.

بنابراین نباید از خداوند گله‌مند بود که چرا برخی زندگی سختی دارند و از فقری یا از بیماری و درد رنج می‌برند؛ چرا که همه استعداد پذیرش هر خیر و نعمتی را ندارند. این مانند آن می‌ماند که اگر کسی روغن حیوانی بخورد، مشکل مزاجی پیدا می‌کند. چنین کسانی اگر مورد ترحم قرار گیرند و این گرفتاری از آنان برداشته شود، به گرفتاری بزرگ‌تر و بدتری دچار می‌شوند: ﴿لَلْجُؤِ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾.

این مانند مثل فارسی است که می‌گویند: «گر گدا معتبر شود از خدا بی‌خبر شود». کسانی که زود جابه‌جا می‌شوند و ناگهان به ثروت هنگفتی می‌رسند دیگر حتی لباس پیشین خود را نیز به تن نمی‌کنند و ناسازگاری از او زیاد دیده می‌شود. او غیر از کسی است که در طول سالیان سال زیست فکری و اجتماعی وی تغییر می‌یابد و طبیعت، آرام آرام و سازگار، او را

رشد می‌دهد. برخی از ضعیفان اگر به صورت ناگهانی و قارچی رشد نمایند و قوی شوند چنان قساوتی پیدا می‌کنند که به راحتی آدم می‌کشند؛ از این رو بعضی از مواقع نمی‌شود به برخی ترحم کلان نمود؛ چرا که در آن صورت دیگران را بیچاره می‌کنند؛ گرچه این نیز از اقتضات است و باید مورد آن را رعایت کرد.

البته وجود چنین مواردی نباید سبب مغالطه شود و آنچه برخی برای فرار از انفاق به فقیران می‌گفتند، در ذهن آید. مغالطه‌ای که برخی به هنگامی که موضوع انفاق، ایثار و گذشت پیش می‌آید به آن پناه می‌برند تا مال خود را نگاه دارند و آن این که اگر لازم بود به فقیران کمک نماییم، خداوند خود به آنان روزی می‌داد تا چنین بدبختی نداشته باشند و از این که خداوند نخواسته است آنان توانمند باشند، نباید کمکی به آنان نمود. این مغالطه به بیان قرآن کریم چنین آمده است: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ: أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ، قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا: أَنْطَعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ، إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾<sup>۱</sup>؛ و چون به آنان گفته شود از آنچه خدا به شما روزی داده انفاق کنید، کسانی که کافر شده‌اند به آنان که ایمان آورده‌اند می‌گویند: آیا کسی را بخورانیم که اگر خدا می‌خواست خودش وی را می‌خورانید. شما جز در گمراهی آشکاری نیستید.

درست است که بر اساس اقتضات و اسباب و علل الهی یا خلقی اعم از طبیعی، وراثتی یا محیطی، برخی فقیر، بیمار و گرفتار می‌شوند به گونه‌ای که به کمک دیگران نیازمند می‌گردند ولی این نیز هست که عالم ناسوت عالم ابتلاءات است و خداوند فقیر را با غنی و غنی را با فقیر

محک می‌زند؛ همان‌طور که جاهل را با عالم و عالم را با جاهل و پدر را با فرزند و فرزند را با پدر به عیار می‌کشد. اگر خداوند می‌خواست، مردمان همه بر یک وضع یک‌گونه و بدون اختلاف بودند ولی در این صورت، تلاش، تکلیف، ایثار، انگیزه و آرمانی در کار نبود و دنیا، دنیا نمی‌شد. این مغالطه مانند آن است که برخی می‌گویند اگر خداوند می‌خواست خود کفار را از بین می‌برد و نیازی نیست ما به جنگ رویم؛ چنان که آمده است:

﴿فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَثَخْتُمُوهُمْ، فَشُدُّوا الْوَتَاقَ، فَمَا مَنَّا بَعْدُ، وَإِنَّمَا فِدَاءٌ، حَتَّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا، ذَلِكَ وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانتَصَرَ مِنْهُمْ، وَلَكِن لِّيَبْلُوَ بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ، وَالَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَن يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ﴾؛

پس چون با کسانی که کفر ورزیده‌اند برخورد کنید گردن‌هایشان را بزنید تا چون آنان را در کشتار از پای در آوردید، پس اسیران را استوار در بند کشید سپس یا بر آنان منت نهید و آزادشان کنید و یا فدیة و عوض از ایشان بگیرید تا در جنگ اسلحه بر زمین گذاشته شود. این است دستور خدا و اگر خدا می‌خواست از ایشان انتقام می‌کشید، ولی فرمان پیکار داد تا برخی از شما را به وسیله‌ی برخی دیگر بیازماید و کسانی که در راه خدا کشته شده‌اند هرگز کارهایشان را ضایع نمی‌کند.

خداوند نخست برخورد سخت و خشن با کفار را مطرح می‌نماید و سفارش می‌کند در جنگ ترحمی نداشته باشید تا دشمن اسلحه‌ی خود را زمین بگذارد و آتش بس شود و در پایان می‌فرماید اگر خدا می‌خواست خود همه‌ی کافران را نابود می‌کرد اما می‌خواهد با جنگ، کفر و ایمان شما را بیازماید.

ناسوت احکام خود را دارد و همین اقتضاءات است که آن را عالم امتحان و ابتلا می‌گرداند.

از کم شدن رزق و روزی و فقر می‌گفتیم. باید توجه داشت کمبود رزق گاه پی‌آمد کردار آدمی است. کسی که از ذکر الهی روی می‌گرداند، زندگی تنگ و سختی خواهد داشت. قرآن کریم در این رابطه چنین رهنمون می‌دهد: ﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا، وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى﴾<sup>۱</sup>؛ و هرکس از یاد من دل بگرداند در حقیقت زندگی تنگ و سختی خواهد داشت و روز رستاخیز او را نابینا محسور می‌کنیم.

کسی که از یاد خدا و به‌ویژه از قرآن کریم که برترین کتاب ذکر و یاد خداست اعراض می‌نماید چون نقشه‌ی زندگی را از دست می‌نهد به معیشت تنگ دچار می‌گردد؛ زیرا راهنمایی که سو و جهت راست و درست را به او بنماید با خود ندارد و در زندگی بسیار اشتباه می‌کند و سرمایه‌ی خود را از دست می‌دهد. چنین کسی به بن‌بست یا کورراهه برخورد می‌کند و از چاله‌ای بیرون نیامده به چاهی می‌افتد. خداوند کسی که ذکر او را فراموش می‌نماید چنین توصیف می‌نماید: ﴿وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِضْ لَهُ شَيْطَانًا، فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ﴾<sup>۲</sup>؛ و هرکس از یاد خدای رحمان دل بگرداند، بر او شیطانی می‌گماریم تا برای وی دمسازی باشد.

کسی که از انس با خدا و ذکر او و نیز از قرآن کریم دست بردارد، خداوند شیطانی را قرین او می‌کند تا او را در کارهای روزمره‌ی زندگی وسوسه کند و به اشتباه اندازد. انسان دارای باطن است و اگر باطن از

۱. طه / ۱۲۴.

۲. زخرف / ۳۶.

خداوند رحمان رو بگرداند، به شیطان گرفتار می‌شود. وی چنان قرین بدی است که انسان را از هوس خوبی می‌اندازد. همان‌طور که در روایت است: «مجالسه الأشرار تورث سوء الظن بالأخيار»<sup>۱</sup>؛ کسی که با بدها همنشین می‌گردد به خوب‌ها بدبین می‌گردد. در این جا نیز هم‌نشینی با شیطان، حتی او را از نشستن با خدا می‌اندازد. شیطان شب و روز همنشین او می‌گردد تا آن که بمیرد و چشم دل وی همنشین خود را ببیند: ﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا قَالَ: يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ، فَبُئِسَ الْقَرِينُ﴾<sup>۲</sup>؛ تا آن‌گاه که او با دمسازش به حضور ما آید، خطاب به شیطان گوید: ای کاش میان من و تو فاصله‌ی خاور و باختر بود که چه بد دمسازی هستی!

### ❖ ۴ ❖ روشنی

#### ضمانت رزق فرزندان

﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْئًا كَبِيرًا﴾<sup>۳</sup>.

- و از بیم تنگ‌دستی، فرزندان خود را مکشید. ماییم که به آنها و شما روزی می‌بخشیم. آری، کشتن آنان همواره خطایی بزرگ است.

**بیان:** این آیه می‌فرماید ما رزق هر کسی را مقدر نمودیم و جمعیت هر چند فراوان باشد، ضروری به زندگی بشر وارد نمی‌آورد و زمین برای

۱.

۲. زخرف / ۳۸.

۳. اسراء / ۳۱.

تأمین ارزاق آنان اقتضا دارد اما انسان به‌خاطر نبود سیستم مناسب نمی‌تواند از زیادی جمعیت استفاده‌ی مطلوب داشته باشد و تراکم جمعیت، زندگی وی را در مخاطره قرار می‌دهد. بحث‌هایی مانند «کنترل جمعیت» و «فرزند کم‌تر، زندگی بهتر» در جامعه به سبب فقر دانش و فن‌آوری در استفاده‌ی مطلوب از امکانات شکل می‌گیرد و توان ضعیف مدیریتی در توزیع امکانات و مبارزه با دزدان آبرومند بر توده‌های ضعیف جامعه است که وارد می‌شود. تکثیر جمعیت و یا کنترل و محدود کردن آن هیچ کدام گره از مشکلات جامعه باز نمی‌کند و هر دو انحراف از مسیر رشد و تعالی است؛ هرچند محاسنی نسبی، موقت و زودگذر داشته باشد. به جای بحث‌های کمی‌گرایانه در این موضوع، باید به «تصحیح نسل و ژن‌ها» اندیشید که تنها تدبیر جمعیتی است که جامعه را بدون عوارض منفی، به سوی تعالی پیش می‌برد.

با اجرای این سیاست، تفاوتی ندارد جمعیت کشور چه مقدار باشد و کثرت و قلت آن بدون عارضه است و جامعه به دلیل گرایش کیفی و نه کمی‌انگارانه با قوت و سلامت به پیش می‌رود؛ در حالی که نسلی سالم، قوی، هوشمند و با استعداد خواهد داشت؛ چرا که تنها به چنین خانواده‌هایی اجازه‌ی تولید مثل داده می‌شود و نظام اسلامی با سیاست‌های حمایتی از پدران و مادرانی که می‌توانند فرزندان با هوش بالا و قوت جسمانی مناسب داشته باشند، آنان را به تکثیر نسل تشویق نماید و در برابر، به بعضی از اقشار که از لحاظ سلامت نسل مشکلاتی دارند تنها در صورت رفع نواقص و معایب وراثتی و اصلاح نسل و با دست‌کاری ژنتیکی اجازه‌ی تولید مثل به آنان بدهد و تولید مثل، باروری

و فرزندزایی برای برخی که نسل معیوبی دارند و امکان تصحیح آن نیز وجود ندارد را ممنوع نماید.

این نظریه، محدود نمودن انسان آزاد و نیز دخالت در کار خدا نیست؛ چرا که نه خداوند می‌خواهد کسی فلج، ناتوان و با مشکلات روحی و وراثتی به دنیا آید و هیزمی برای جهنم فراهم شود و نه حق فرد مقدم بر حق جامعه است. این نظریه نه تنها بشر را محدود نمی‌کند، بلکه بدبختی‌ها و مشکلات او را تصحیح می‌نماید و سبب آسایش جامعه می‌شود. جامعه‌ای که افراد آن بی‌استعداد، فقیر و بیمار باشند، تکثیر آن چه خاصیتی دارد جز آن که سایه‌ی آرامش و پیشرفت را بر خود نخواهد دید و منابع آن تنها باید برای کم کردن عوارض ناشی از این مشکلات هزینه شود؛ مشکلاتی مانند بیماری، جرم، جنایت و هزاران گرفتاری دیگر. برای تصحیح نسل باید بر اساس شرایط و بدون حب و بغض، درست مانند طبیب و جراحی حاذق عمل نمود که در این صورت منابع کنونی کشور نه تنها پاسخ‌گوی جمعیتی دویست میلیونی خواهد بود، بلکه نیم میلیارد جمعیت را نیز به‌خوبی اداره می‌نماید. خداوند به صراحت می‌فرماید: ﴿نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ﴾. خداوند رزق فرزند را با پیش انداختن نام وی بر خود انسان تضمین می‌نماید و این امر را یادآور می‌شود که به خاطر اهل و عیال به او روزی می‌دهد و اگر آن‌ها نبودند خودش نیز باید نان خشک می‌خورد!

خانواده‌هایی که به دلیل ترس از فقر، جمعیت کمی دارند افرادی محدود، سست، خسته و بداخلاق هستند که در مکان‌های شلوغ عصبی می‌شوند.



این آیه از آیات روان‌شناسی قرآن کریم است و اگر حوزه‌های علمی بتوانند آن را تحقیقی نمایند و به دانشگاه‌های دنیا ارایه دهند، آنان از علم قرآن کریم به حیرت می‌افتند.

## روشنی ﴿۵﴾

### رزق کریم

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَالَّذِينَ آوَأُ وَنَصَرُوا، أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا، لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ. وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَئِكَ مِنْكُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾<sup>۱</sup>.

- و کسانی که ایمان آورده و هجرت کرده و در راه خدا به جهاد پرداخته و کسانی که مهاجران را پناه داده و یاری کرده‌اند آنان همان مؤمنان واقعی‌اند. برای آنان بخشایش و روزی شایسته‌ای خواهد بود. و کسانی که بعد از این ایمان آورده و هجرت نموده و همراه شما جهاد کرده‌اند، اینان از زمره‌ی شما هستند و خویشاوندان نسبت به یک‌دیگر از دیگران در کتاب خدا سزاوارتر هستند. آری، خدا به هر چیزی داناست.

**بیان:** خداوند در این آیه به مؤمنان، افزون بر بخشایش، وعده‌ی «رزق کریم» می‌دهد. رزق کریم رزقی است که برای دیگران هیچ‌گونه درگیری و مشکلاتی ایجاد نمی‌کند. برای نمونه، ارثی که فرزندان را با هم درگیر نماید و آنان را به دعوا بیندازد رزق کریم نیست. رزق کریم به گونه‌ای

است که خیر آن نه تنها به صاحب آن، بلکه به دیگران نیز می‌رسد و این رزق چنان ماندگاری دارد که دیگران را بهره‌مند می‌سازد؛ از این رو خداوند می‌فرماید: ﴿وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ﴾. اولویت خویشاوندان در همین ماندگاری رزق کریم است که به آنان نیز می‌رسد. مالی است که ماندگاری دارد. ارتباط ﴿وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾ با ﴿بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ﴾ با شگردهای فهم قرآن کریم و با آشنایی با زبان قرآن به دست می‌آید که ما از آن در جای دیگر سخن گفته‌ایم.

### روشنی ﴿۶﴾

#### رزق طیب

﴿وَاذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ، مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ، تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ، فَآوَاكُمْ وَأَيَّدَكُمْ بِنَصْرِهِ، وَرَزَقَكُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ، لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾<sup>۱</sup>.

- و به یاد آورید هنگامی را که شما در زمین گروهی اندک و مستضعف بودید، می‌ترسیدید مردم شما را برمایند؛ پس خدا به شما پناه داد و شما را به یاری خود نیرومند گردانید و از چیزهای پاک به شما روزی داد. باشد که سپاس‌گزاری کنید.

**بیان:** این آیه از «رزق طیب» می‌گوید: ﴿وَرَزَقَكُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ﴾. رزق طیب به رزقی گفته می‌شود که دارای دو شرط باشد: یکی این که پاک و حلال باشد و دو دیگر این که برای تحصیل و به دست آوردن آن زحمت و سختی نکشیده و به اصطلاح عرق جبین نریخته باشد. به عبارت دیگر،

مال طیب مال حلالی است که به راحتی به دست آمده باشد. رابطه‌ی حلال و طیب به لحاظ عقلایی و عرفی عموم و خصوص مطلق است؛ به این معنا که بعضی از حلال‌ها طیب است و برخی خیر؛ ولی همه‌ی طیب‌ها حلال است. برخی رزق‌ها نیز نه طیب است و نه حلال. رزق حلال غیر طیب همانند پولی که از راه کفن‌فروشی و مانند آن به دست آید. رزق غیر طیب غیر حلال همانند فرشی که از زیر پای خانواده‌ی فقیری دزدیده شود. رزقی که طیب است ممکن است همانند شیر زنانی باشد که می‌خواهند کودک خود را از شیر بگیرند. شیر مادر مغذی و پرملاط است و فرزند را مست می‌نماید اما آن را با ذغال و فلفل یا با تلخک بدظاهر می‌نمایند با آن که باطن خوبی دارد. چنین شیری برای کودک طیب است.

البته آن‌چه گفته شد به لحاظ عرفی است و گرنه در شریعت هر طیبی همواره حلال است و افزوده بر حلال، عیاری بالاتر دارد که همان طیب است.

کسی که با زحمت و سختی مالی را به دست می‌آورد چشمش به دنبال آن مال است. کسی که از آن مال غیر طیب می‌خورد به آثار وضعی آن دچار می‌شود. وقتی انسان مهمان کسی شود که به سختی و زحمت کسب درآمد می‌کند، نباید تمامی خوراک خود را از آن سفره بخورد تا سیر شود و گرنه عوارض آن را تا سال‌ها بعد با خود دارد؛ به عکس کسی که وضع مالی خوبی دارد، به رنج و زحمت ارتزاق نمی‌نماید، در آن جا اگر مال وی حلال است هرطور که دوست داشته باشد می‌تواند غذا بخورد؛ چرا که خوردن نان طیب، عمر انسان را دراز می‌کند و صفای باطن می‌آورد و دل

آدمی را باز می‌نماید. جا دارد برای استفاده از چنین غذای طیب دوبرابر هزینه کرد تا نانی از آن خورد؛ چرا که چنین لقمه‌ای مزاج را از مرگ نجات می‌دهد. خوردن روزی طیب گواراست. این آیه نیز از رزق بدون زحمت می‌گوید: ﴿وَرَزَقْنَاكَ مِنَ الطَّيِّبَاتِ﴾. غذای طیب بسیار ارزشمند است و به دل انسان صفا می‌دهد. نباید در ارزش مال طیب بازاری اندیشید. حلال بودن غذا باعث طیب بودن آن نمی‌شود. طیب بودن شرایط بیش‌تری از حلال بودن دارد؛ چنان‌چه قرآن کریم می‌فرماید: ﴿فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا﴾<sup>۱</sup> و ﴿طَيِّبًا﴾ را به عنوان قید افزونی بر ﴿حَلَالًا﴾ می‌آورد.

خوردن گوشت مرغ در خانه‌ی فقیری که به زحمت کسب درآمد می‌کند گرچه حلال است ولی طیب نیست و عوارض دارد و عمر آدمی را کوتاه می‌کند. از غذای طیب باید فراوان خورد و این زیادی، آدمی را به سرفصلی می‌رساند که خود شخص آن را ندارد؛ مانند کسی که گنج دارد ولی خود نمی‌داند چیزی که در دستش هست، گنج است. کسانی که حق در جانشان تحقق یافته است خوب می‌فهمند کجا و با چه کسی چگونه رفتار کنند و از چه چیزی بخورند و از چه چیزی امساک داشته باشند.

## روشنی ﴿۷﴾

### میل باطنی به کار و تهیه‌ی مقدمات

﴿وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً، وَلَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ انْبِعَاثَهُمْ، فَثَبَّطَهُمْ، وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ﴾<sup>۲</sup>.

۱. انفال / ۶۹.

۲. توبه / ۴۶.

- و اگر به راستی اراده‌ی بیرون رفتن داشتند، به قطع برای آن ساز و برگی تدارک می‌دیدند، ولی خداوند راه افتادن آنان را خوش نداشت، پس ایشان را منصرف گردانید و به آنان گفته شد با ماندگان بمانید.

**بیان:** آیه‌ی شریفه به معنای بسیار بلندی اشاره دارد و می‌فرماید: اگر اینان می‌خواستند با پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و صاحب ولایت همراه شوند و به جنگ دشمن روند، خداوند ابزار و آلات جنگی همانند شمشیر و اسب را برای آنان فراهم می‌ساخت. این بدان معناست که اگر کسی میل قلبی و باطنی برای کمک به یکی از اولیای الهی یا مدد رساندن به دین را داشته باشد، خداوند نیز او را کمک می‌نماید و اگر کسی نتوانست چنین کند معلوم می‌شود وی در قلب و باطن خود علاقه‌ای به انجام آن نداشته که خداوند اسباب آن را برای وی فراهم نساخته است. در باب قرض نیز در روایتی است اگر کسی نتوانست بدهی خود را بدهد، به این معناست که خود نمی‌خواسته است آن را بپردازد. این آیه نیز به کسانی که خوش نداشتند در جنگ شرکت نمایند می‌فرماید: ﴿وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ﴾؛ با زنان، کودکان، بیماران و دیوانگان و با کسانی که از حرکت افتاده‌اند بمانید و به میدان جنگ نیایید. ﴿الْقَاعِدِينَ﴾ را باید افرادی دانست که در زندگی هدفی ندارند. کسانی که تنها می‌خورند و می‌خوابند و در هیچ کاری مؤثر نیستند.

این افراد حتی زندگی حیوانی نیز ندارند؛ زیرا حیوانات همراه با خوردن و خوابیدن، حرکت و کاری دارند. نوع زندگی این افراد از نوع زندگی نباتی است که تنها می‌خورند و می‌خوابند و چنین کسانی که هدفی ندارند و انجام هیچ کاری به مذاق آنان خوشامد نیست، اسباب

انجام هیچ کاری نیز برای آنان فراهم نمی‌شود.

خداوند در آیه‌ی بعد خطر قاعدان را گوشزد می‌نماید؛ زیرا حضور آنان در میدان جنگ تنها سبب تضعیف روحیه‌ی مسلمانان می‌شوند و در میان آنان که به ظاهر آرام در کناری نشسته‌اند افرادی هستند که یا جاسوسی می‌کنند یا فتنه‌پردازی دارند و مسلمانان دیگر را نیز از جنگ باز می‌دارند: ﴿لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا، وَلَا أَوْضَعُوا خِلَالَكُمْ، يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ، وَفِيكُمْ سَمَاعُونَ لَهُمْ، وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ﴾<sup>۱</sup>؛ اگر با شما بیرون آمده بودند جز فساد برای شما نمی‌افزودند و خود را به سرعت، میان شما می‌انداختند و در حق شما فتنه‌جویی می‌کردند و در میان شما جاسوسانی دارند که به نفع آنان اقدام می‌کنند و خدا به حال ستم‌کاران داناست.

البته در میان قاعدان، بودند افرادی که به سبب نبود امکانات نمی‌توانستند به جنگ روند؛ چنان‌که می‌فرماید: ﴿وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ﴾<sup>۲</sup>؛ و نیز گناهی نیست بر کسانی که چون پیش تو آمدند تا سوارشان کنی و گفتی چیزی پیدا نمی‌کنم تا بر آن سوارتان کنم برگشتند و در اثر اندوه از چشمانشان اشک فرو می‌ریخت که چرا چیزی نمی‌یابند تا در راه جهاد خرج کنند.

در صدر اسلام، حکومت اسلامی و نیز مسلمانان با کمبود منابع و

۱. توبه / ۴۷.

۲. توبه / ۹۲.

امکانات مواجه بودند به گونه‌ای که همه‌ی افراد آماده برای جنگ نمی‌توانستند خود را تجهیز کنند و به میدان بروند.

## روشنی ﴿ ۸ ﴾

### تفاوت روزهای ناسوتی و زمینه‌ها

﴿ وَلَا تَهِنُوا، وَلَا تَحْزِنُوا، وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ، إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴾<sup>۱</sup>.

- و اگر مؤمن‌اید سستی مکنید و غمگین مشوید که شما برترید.

**بیان:** این آیه به صورت مشروط می‌فرماید شما برترید. این برتری به شرط ایمان است: ﴿ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴾. این بدان معناست که بدون فراهم نمودن برخی از زمینه‌ها و شرایط و حرکت سازمان یافته نمی‌توان به این برتری دست یافت. از اشتباهات رایج این است که وقتی کسی به کاری مبادرت می‌نماید، بر این پندار است که خود به تنهایی آن را به انجام رسانده است. بسیاری از کارها نیازمند همراهی دیگران است. برخی از شکست‌ها به دلیل این است که انسان کارها را یکسان و یکنواخت پی می‌گیرد. این مانند آن است که کسی لباس متناسب با سردی و گرمی هوارا نپوشد و همیشه یک لباس داشته باشد. چنین کسی یا گرم‌زده می‌شود و یا از سرما در امان نمی‌ماند. بی‌توجهی به بعضی از مسایل، حوادث ناگواری را در پی دارد. بسیاری از تصادفات ناگهانی به همین دلیل است. کسی که همیشه یک مسیر را می‌رود از برخی آسیب‌هایی که باید در آن مسیر اتفاق بیفتد ایمن نمی‌باشد. کسی که مکانیکی و یکنواخت زندگی می‌کند



مشکل معرفتی دارد. همه‌ی روزها مانند هم و هم‌گون نیست و برخی از روزها روز بلاست همان‌طور که برخی از آن‌ها روز صفاست. اولیای خدا از حوادثی که قرار است برای آنان اتفاق بیفتد آگاه می‌باشند و از پیش آماده‌ی رویارویی با آن می‌گردند؛ از این رو یا آن اتفاق با پیشگیری مناسب به وقوع نمی‌پیوندد یا این که برای مدتی به تأخیر می‌افتد. خداوند هیچ‌گاه اولیای خود را با زور و اجبار بلاپیچ نمی‌کند، بلکه رضایت آنان را نسبت به بلا جلب می‌کند و یا بلا را از آنان دفع می‌کند. البته این کار به سلیقه‌ی ولی الهی نیز بستگی دارد. هستند برخی که حتی پیراهن خود را بیرون می‌آورند و از خانه که می‌خواهند خارج شوند، می‌گویند خدایا هر چه می‌خواهی بکن! هر چند شمشیرهایت باشد که بگو مرا در بر بگیرند. محبوبان نسبت به بلا هیچ دغدغه و نگرانی در دل ندارند، چون چیزی غیر طبیعی و مستنکر برای آنان پیش نمی‌آید. محبوبان بلا را مزه‌مزه می‌کنند، گرداب بلا را می‌بینند، یا مسکن می‌خورند و با آن روبه‌رو می‌شوند، یا آن را به تأخیر می‌اندازند و یا خود به استقبال بلا می‌روند و می‌گویند خدایا هر آن‌چه می‌خواهی بکن.

با توجه به تفاوت روزها و یکنواخت نبودن زندگی، همیشه نباید به یک روش و از یک مسیر از خانه خارج شد. این که دعاهای هر روز هفته با هم متفاوت است از همین روست. این تفاوت‌ها کلیشه‌ای نیست و با نظام چیره بر طبیعت هماهنگی دارد. هر روز دعایی مناسب با خود، لباسی در خور، مسیری متفاوت و انگشتی متناسب با آن را می‌طلبد.

گفتیم انسان‌ها نیز تفاوت دارند و اختلاف انسان‌ها به لحاظ معرفتی بر سه گروه کلی است که عبارت است از: محبوبان، محبان و غافلان. این سه



گروه در آیه‌ی زیر آمده‌اند: ﴿إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِّثْلُهُ، وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ، وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا، وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ، وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ﴾<sup>۱</sup>؛ اگر به شما آسیبی رسیده آن قوم را نیز آسیبی نظیر آن رسید و ما این روزهای شکست و پیروزی را میان مردم به نوبت می‌گردانیم تا آنان پند گیرند و خداوند کسانی را که به‌واقع ایمان آورده‌اند معلوم بدارد و از میان شما گواهانی بگیرد و خداوند ستم‌کاران را دوست نمی‌دارد.

روزهای خدا متفاوت است و برخی از روزها روز مصیبت است. مصیبت هم به دوستان خدا می‌رسد و هم به دشمنان او. در طبیعت و ناسوت چنین نیست که فقط دشمنان خدا باید آسیب ببینند، بلکه چه بسیار می‌شود که دوست را می‌زنند بدون آن که ملاحظه‌ای داشته باشند. در این بلاها، دوست و دشمن هر دو اوج می‌گیرند و دشمن راه خود را می‌رود و دوست نیز معلوم می‌شود از غافلان است یا از محبان و یا از محبوبان. بلایا در میان این سه گروه می‌چرخد تا مؤمنان شناخته شوند: ﴿وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا، وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ، وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ﴾. این فراز هر سه گروه انسان‌ها را در بر دارد. ﴿شُهَدَاءَ﴾ همان محبوبان هستند، ﴿الَّذِينَ آمَنُوا﴾ محبان می‌باشند و ﴿الظَّالِمِينَ﴾ غافلان هستند؛ زیرا کم‌ترین ظلم همان غفلت است.

اولیای محبوبی تفاوت روزها را به نیکی در می‌یابند. آنان هیچ‌گاه ناآگاهانه به راهی نمی‌روند و این به سبب عشقی است که به خداوند

دارند. آنان مقتل خود و قاتل خویش را می‌بینند و خود به سوی آن حرکت می‌کنند. این چه عشقی است که خدا به آنان داده و آنان چه عشقی دارند که این گونه با خداوند عشق‌ورزی دارند.

چه بسیار افرادی که کار هر روز آنان این است که صبح به صبح ریش خود را کوتاه نمایند، ادکلن بزنند، کت و شلوار بپوشند و با خودروی خود به سر کار روند. آنان با همه‌ی روزها همین معامله را دارند؛ مگر آن که تنبلی یا فراموشی بر ایشان عارض شود. باید هر روز را مزمه کرد و مزه‌ی آن روز را فهمید و متناسب با آن حرکت کرد تا آن روز روز برتری و موفقیت آدمی باشد، نه آن که در زمره‌ی غافلان بود. غافل کسی است که همه‌ی روزها برای او یک رنگ دارد. عینک غفلتی که آنان بر چشم دارند تمام رنگ‌ها را به یک رنگ نشان می‌دهد. چنین کسی نمی‌داند عشق چیست. اگر آدمی بخواهد عشق را معنا کند، هنگامه‌ای خواهد بود. عشق ماجرای محبوبان است و حتی آن را در محبان نمی‌توان سراغ گرفت. محبان همواره سرگرم زحمت و در غرقاب ریاضت‌اند، و این عشق است که در محبوبان است. زجر و سوز و غم برای محبوبان است که بسیار شیرین است. آنان خدا را به وجد می‌آورند و آن قدر از بلاها استقبال می‌کنند که هر کسی را به تسلیم می‌کشند طوری که گویی خداوند هم دیگر نمی‌خواهد برای آنان بلایی بفرستد. آنان خدا را با عشق به پایین می‌کشند.

درست است که هر روز، روز خداست اما هر روز برای خود شرایط و زمینه‌هایی می‌طلبد که بدون آن برتری تحقق نمی‌یابد. هر روز برای خود

مزه‌ای و رنگی دارد و بر اساس آن باید نذر، نیاز، صدقه، انفاق، بخشش، تعیین مسیر، لباس، کار، دید و بازدید، فرار یا قرار داشت.

## روشنی ﴿ ۹ ﴾

### تجملات ناسوت

﴿ وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴾<sup>۱</sup>.

- و اسبان و استران و خران را آفرید تا بر آنها سوار شوید و برای شما تجملی باشد و آنچه را نمی‌دانید می‌آفریند.

**بیان:** به بیان این آیه‌ی مبارک امکانات دنیایی مانند حیوانات یا خودروهای امروزی تنها برای بارکشی و سوار شدن نیست، بلکه عنوان ﴿ زینة ﴾ نیز پیدا می‌کند. چنین امکاناتی افزون بر این که بهره‌وری کاری دارد، سبب زینت، وقار، حرمت و جلای شخصیت آدمی می‌گردد. در احکام شریعت نیز آمده است برای فقیران می‌توان از باب زکات، حیوان سواری یا وسیله‌ی نقلیه تهیه کرد.

## روشنی ﴿ ۱۰ ﴾

### نعمت و دولت

﴿ وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِمَّا خَلَقَ ظِلَالًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا وَجَعَلَ لَكُمْ سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ الْحَرَّ وَسَرَابِيلَ تَقِيكُم بَأْسَكُمْ كَذَلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ ﴾<sup>۲</sup>.

۱. نحل / ۸.

۲. نحل / ۸۱.



- و خدا از آنچه آفریده به سود شما سایه‌هایی فراهم آورده و از کوه‌ها برای شما پناه‌گاه‌هایی قرار داده و برای شما تن‌پوش‌هایی مقرر کرده که شما را از گرما و سرما حفظ می‌کند و تن‌پوش‌ها زره‌هایی که شما را در جنگ‌تان حمایت می‌نماید. این‌گونه وی نعمتش را بر شما تمام می‌گرداند. امید که شما به فرمانش گردن نهید.

**بیان:** «آرامش»، «قدرت و امنیت» و «سلامت» سه نعمت اصلی و اساسی است که با نبود آن دیگر نعمت‌ها قابل استفاده و توجه نمی‌گردد. این آیه به این سه نعمت با واژه‌های ﴿ظِلَالًا﴾، ﴿الْجِبَالِ﴾ و ﴿تَقِيكُمْ﴾ دلالت دارد. خداوند در آیه‌ی پیش از آن، نعمت‌های زمینی را نعمت ننماید. نعمت به چیزهای ماندگار و غیر آن را «دولت» می‌گویند. خداوند در آن آیه فرمود: ﴿وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ وَمِنْ أَصْوَابِهَا وَأَوْبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا أَثَاثًا وَمَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ﴾؛ و خدا برای شما خانه‌هایتان را مایه‌ی آرامش قرار داد و از پوست دام‌ها برای شما خانه‌هایی نهاد که آن‌ها را در روز جابه‌جا شدن‌تان و هنگام ماندنتان سبک می‌یابید و از پشم‌ها و کرک‌ها و موهای آن‌ها وسایل زندگی که تا چندی مورد استفاده است قرار داد.

از دیگر نعمت‌های الهی روزی حلال است که خداوند به انسان عطا نموده و امر به استفاده از آن می‌نماید: ﴿فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاشْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ﴾؛ پس از آنچه خدا شما را روزی کرده است حلال و پاکیزه بخورید و نعمت خدا را اگر تنها او را می‌پرستید شکر گزارید.

البته کسی که این نعمت‌ها را نادیده بگیرد، فرجامی بد و عاقبتی سخت تلخ و بد دارد و به کفر می‌گراید؛ چنان‌که در ادامه می‌فرماید:

﴿يَعْرِفُونَ نِعْمَةَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ﴾<sup>۱</sup>؛ نعمت خدا را می‌شناسند، اما باز به انکار آن رو می‌آورند و بیش‌ترشان کافرند.

انکار نعمت‌های خداوند اگر با شعور و آگاهی باشد، انسان را به کفر مبتلا می‌کند و این چه بد پایانی است!

هم‌چنین است اگر کسی حب دنیا داشته باشد و به دلیل آن، آخرت را نادیده بگیرد. خداوند می‌فرماید: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾<sup>۲</sup>؛ زیرا آنان زندگی دنیا را بر آخرت برتری دادند و هم این‌که خدا گروه کافران را هدایت نمی‌کند.

بر اساس صریح این آیه، دوست داشتن زندگی دنیا در صورتی که به برتری دادن آن بر آخرت بینجامد سبب کفر می‌شود.

## روشنی ﴿۱۱﴾

### اختلاف و گوناگونی ناسوتیان

﴿وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ﴾<sup>۳</sup>.

- و اگر پروردگار تو می‌خواست، به قطع همه‌ی مردم را امت واحدی قرار می‌داد؛ در حالی که پیوسته در اختلاف هستند.

**بیان:** اگر خداوند می‌خواست کسی با دیگری اختلاف نداشته باشد،

۱. نحل / ۸۳.

۲. نحل / ۱۰۷.

۳. هود / ۱۱۸.

قدرت اراده و اختیار را از آدمی در ناسوت می‌گرفت. خداوند در ناسوت به بشر اراده داده است و اراده‌ی آدمی بر روی تمام عوالم پیشین و پس از آن تأثیر دارد و در آن نمود می‌یابد؛ مانند نمرات میان‌ترم دانش‌جویان و دانش‌آموزان که در نمره‌ی پایانی آنان تأثیرگذار می‌باشد. حتی خوبان نیز در آخرت، این اثر را می‌یابند و می‌بینند نعمت‌های بهشتی، به تفاوت اراده‌ای که در دنیا اعمال کرده‌اند بر آنان متفاوت می‌شود ولی انسان قدر این نعمت را نمی‌شناسد و آن را به راحتی ضایع می‌سازد.

این اراده و آزادی باعث اختلاف ناسوت می‌گردد و آن را از یک دست بودن دور می‌نماید، گویی خداوند متعال به عمد نمی‌خواهد همه خوب باشند که اگر می‌خواست همه را یک‌دست قرار می‌داد. در آن صورت دیگر ناسوتی در کار نبود و انسان‌ها مانند سیارگان با مشیتی ثابت می‌گردیدند و بدون اختلاف زندگی می‌کردند.

خداوند به همه اراده داده است تا با استعدادی که دارند هر یک در مسیری تلاش نمایند و بر این اساس، گریزی از اختلاف آنان نیست اما اصل توان و استعداد اختلاف هر چند نیکوست اما گاه فعلیت آن نکوهیده و زیان‌بار می‌گردد؛ چرا که وارد شدن به جرگه‌ی خوبان با چنین اراده‌ای یک استثناست: ﴿إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ، وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ﴾<sup>۱</sup>؛ مگر کسانی که پروردگار تو به آنان رحم کرده و برای همین آنان را آفریده و وعده‌ی پروردگارت چنین تحقق پذیرفته است که البته جهنم را از جن و انس یکسره پر خواهم کرد.

خوبی‌ها و کمالات استثناست و وارد شدن به حیطه‌ی این استثنا به‌واقع کمرشکن است: ﴿إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ﴾. خداوند در آیه‌ای دیگر قرار گرفتن در ردیف بندگان پاک‌دل را یک استثنا قرار می‌دهد و می‌فرماید: ﴿فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذِرِينَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ﴾<sup>۱</sup>؛ پس بین فرجام هشدار داده شدگان چگونه بود به استثنای بندگان پاک‌دل خدا. نکته‌ای که آیه‌ی شریفه دارد استثنای بندگان خالص شده و پاک‌دل الهی است که می‌رساند چنین بندگان استثنایی هستند و براین اساس، رستگار شدن نیز یک استثناست و نوع انسان‌ها گمراه می‌شوند. آدمی‌زاد به خودی خود رفوزه می‌شود تا چه رسد به آن که لحظه‌ی زندگی وی با امتحانات سخت و سنگین همراه باشد. انبیای الهی با همه‌ی بزرگی و عظمتی که دارند خود را ضعیف می‌دانند و اعتراف دارند نفس، امر به بدی می‌کند مگر این که پروردگار به ایشان رحم کند: ﴿إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي﴾<sup>۲</sup>؛ نفس به قطع به بدی امر می‌کند مگر کسی را که خدا رحم کند. آنان از این رو همواره به خداوند توسل می‌جویند و از او مدد می‌گیرند.

نخستین آیه‌ی سوره‌ی حضرت محمد ﷺ با ﴿الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ شروع می‌شود و نه با ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾. می‌شد آیه‌ی دوم که از اهل ایمان می‌گوید به عنوان آیه‌ی نخست آید که با سوره‌ی پیامبر اکرم ﷺ مناسبت داشته باشد، اما چنین چینی با آنچه در ناسوت اتفاق می‌افتد هماهنگی ندارد؛ زیرا ناسوت با مانع است که شروع می‌شود و ایمان برای

۱. صافات / ۷۳ - ۷۴.

۲. یوسف / ۵۳.

کسی است که بتواند از این موانع درگذرد: ﴿الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ﴾<sup>۱</sup>؛ کسانی که کفر ورزیدند و مردم را از راه خدا باز داشتند، خدا اعمال آنان را تباه خواهد کرد و آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند و به آنچه بر محمد ﷺ نازل آمده گرویده‌اند که آن خود حق و از جانب پروردگارشان است. خدا نیز بدی‌هایشان را زدود و حال و روزشان را بهبود بخشید. پیامبر اکرم ﷺ نیز ایمان را با گذر از موانع بسیار سخت اهل کفر اعلان نمود. البته بعد از مقتضیات، این موانع است که به آدمی موفقیت و شکست می‌دهد.

این قصه‌ی دایمی تاریخ است و برای هر مردمی تکرار می‌شود: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ، وَأَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ، كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَالَهُمْ﴾<sup>۲</sup>؛ این بدان سبب است که آنان که کفر ورزیدند از باطل پیروی کردند و کسانی که ایمان آوردند از همان حق که از جانب پروردگارشان است پیروی کردند. این گونه خدا برای بیداری مردم مثال‌هایشان را می‌زند.

آدمیان همه مانند هم هستند و خداوند یک مثل که بیاورد برای تمامی آنان است. امروزیان هم مانند کسانی هستند که در گذشته بودند و کافر یا مؤمن بودند و هر روز همین گونه است و تاریخ تکرار می‌شود. برخی مؤمن می‌گردند و برخی چون شمر، حرمله و خولی و چه بسا بدتر از آنان

۱. محمد ﷺ / ۲۱.

۲. محمد ﷺ / ۳.



می‌گردند اما کربلایی نیست تا ذات پلید خود را نشان دهند: ﴿أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ، فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ، دَمَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ، وَلِلْكَافِرِينَ أَمْثَالُهَا﴾<sup>۱</sup>؛ مگر در زمین نگشته‌اند تا ببینند فرجام کسانی که پیش از آنها بودند به کجا انجامیده است. خدا زیر و زبرشان کرد و کافران را همانند همین کیفرها در پیش است.

امروزیان نیز همان کارهایی را می‌کنند که پیشینیان انجام دادند و هر روز مثل هم است و دنیا تغییری ندارد و آزمایشی بودن این عالم همیشگی است: ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ، وَالصَّابِرِينَ، وَنَبْلُوَ أَخْبَارَكُمْ﴾<sup>۲</sup>؛ و البته شما را می‌آزماییم تا مجاهدان و شکیبایان شما را باز شناسانیم و گزارش‌های مربوط به شما را رسیدگی کنیم.

دنیا محل آزمایش است و نتیجه‌ی این آزمون در تمامی عوالم دیگر سرشکن می‌شود. حکایت ناسوت را می‌توان به نحوه‌ی تأمین امنیت گاز شهری مثال زد. برای اطمینان از درستی و امنیت لوله‌کشی گاز و جلوگیری از نشت آن، پس از لوله‌کشی، نخست هوا را با فشاری معادل چند برابر فشارگاز معمولی وارد لوله می‌کنند تا حتی ریزترین نشتی لوله آشکار گردد و بعد از اطمینان از درستی لوله‌هاست که آن را به گاز شهری مرتبط می‌سازند. خداوند متعال نیز انواع بلاها، ابتلاءات، نعمت‌ها و امتحانات در خوشی‌ها و ناخوشی‌ها به ناسوت داده است تا هر که در این جا قبول شد بداند در هیچ جا و در هیچ عالم دیگری مشکل پیدا نمی‌کند. خوبی نمودن در ناسوت با خصوصیتی که دارد به دست می‌دهد در عوالم دیگر

۱. محمد ﷺ / ۱۰.

۲. محمد ﷺ / ۳۱.

نیز می‌توان خوب بود چرا که خوبی نمودن و خوب بودن در این دنیا یک استثناست و مدرسه‌ای نیست که بیش‌تر دانش آموزان آن قبول شوند، بلکه بیش‌تر رفوزه و مردود می‌گردند. وقتی نبی الهی می‌گوید: ﴿وَمَا أُبْرِيُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي﴾<sup>۱</sup>، تنها این لطف و عنایت خاص و دست‌گیری خداست که می‌تواند نجات‌بخش انسان باشد.

اگر خداوند می‌خواست تمامی بشر را بدون اختلاف در اراده و بدون آن که به ناسوت آورد، در بهشت جای دهد، همه ادعا می‌کردند از حضرات چهارده معصوم علیهم‌السلام بهتر هستند اما خداوند برای این که بدون جبر و با کمال انصاف ثابت کند چه کسی در چه رتبه‌ای قرار دارد، ناسوت را آفرید و به‌خاطر این که انسان فعلیت‌های خود را مشاهده کند، او را به دنیا آورد: ﴿وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ﴾. خداوند به انسان، قدرت و آزادی داد، و کسی که احساس نماید قدرت و آزادی بیش‌تری دارد به تخلفات افزون‌تری دست می‌یازد؛ چرا که آزادی و قدرت در انسان‌های معمولی غفلت می‌آورد و این تنها اولیای الهی هستند که از این سخن به‌دورند و پیوسته نغمه‌ی: «لا معبود سواک»<sup>۲</sup> سر می‌دهند هر چند همه‌ی عوالم را در اختیار داشته باشند.

خداوند تمامی انسان‌ها را با اراده و اختیار آفرید و البته به آنان راه حق و هدایت را نیز شناساند و ارایه‌ی طریق هدایت را وظیفه‌ی خود دانست: ﴿وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَمِنْهَا جَائِرٌ وَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ﴾<sup>۳</sup>؛ و نمودن راه

۱. یوسف / ۵۳.

۲. سید ابن طاوس، اقبال الاعمال، چاپ اول: انتشارات مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۱۵ ق،

ج ۲، ص ۲۸۳.

۳. نحل / ۹.

راست بر عهده‌ی خداست و برخی از آن راه‌ها کثر است و اگر خدا می‌خواست به‌طور مسلم همه‌ی شما را هدایت می‌کرد.

خداوند در این آیه لزوم ارابه‌ی طریق و نشان دادن راه هدایت به بندگان را وظیفه‌ی خود می‌داند. انسان راه‌های بسیاری در زندگی پیش رو دارد که بسیاری از آن گمراه‌کننده است. اگر خداوند می‌خواست کسی در آن راه‌های فاسدگام بر نمی‌داشت اما او این کار را انجام نداد تا آدمی با اختیار و اراده‌ای که دارد، جوهر بندگی و گوهر وجود خویش را نشان دهد. تضمینی نیز نداده است تا کسی را هدایت نماید؛ از این رو خداوند می‌فرماید: ﴿أَوُنزِلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ ذِكْرِي بَلْ لَمَّا يَدُوقُوا عَذَابَ﴾<sup>۱</sup>؛ آیا از میان ما قرآن بر او نازل شده است. نه، بلکه آنان درباره‌ی قرآن من دودل هستند. نه، بلکه هنوز عذاب مرا نچشیده‌اند.

درست است باید برای هدایت گمراهان تلاش کرد و آنان را کمک کرد تا رستگار شوند و همه می‌توانند هدایت شوند ولی خداوند تضمینی نداده است تا همه را هدایت کند. اگر کسی مقصر بود و هدایت نشد چنین نیست که خداوند دل‌سوزی نماید و نجاتش دهد، بلکه بر اساس آیه‌ی شریفه، با عذاب خود با او مواجه می‌گردد.

آدمی نیز چون اختیار دارد باید خود مسئولیت خویش را بر عهده گیرد و روز قیامت، در برابر کرده‌هایی که دارد هیچ بهانه‌ای از او پذیرفته نیست؛ چنان‌که می‌فرماید: ﴿وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكَاءَهُمْ قَالُوا رَبَّنَا هَؤُلَاءِ شُرَكَائُنَا الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُوا مِنْ دُونِكَ فَأَلْقُوا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ﴾<sup>۲</sup>؛ و چون

۱. ص / ۸

۲. نحل / ۸۶

کسانی که شرک ورزیدند شریکان خود را ببینند می‌گویند پروردگارا این‌ها بودند آن شریکانی که ما به‌جای تو می‌خواندیم ولی شریکان، قول آنان را رد می‌کنند که شما به‌جد دروغ‌گویان هستید.

خداوند در روز قیامت، هیچ بهانه‌ای را از کسی نمی‌پذیرد و مسئولیت شکست و شرک یا کفر هر کس را بر عهده‌ی خود او می‌داند؛ از این رو به جهنمیان می‌فرماید: ﴿أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ بِهَا تُكذِّبُونَ؟ قَالُوا: رَبَّنَا، غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا، وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ﴾<sup>۱</sup>؛ آیا آیات من بر شما خوانده نمی‌شد و همواره آن را مورد تکذیب قرار نمی‌دادید؟ می‌گویند: پروردگارا، شقاوت ما بر ما چیره شد و ما مردمی گمراه بودیم.

می‌گویند: «از کوزه همان برون تراود که در اوست». از جهنمیان می‌پرسند چرا آیات خداوند را تکذیب کردید و آنان پاسخ می‌دهند شقاوت بر ما غلبه نمود. در غلبه‌ی شقاوت جبری در کار نیست و این عوامل گوناگون مانند وساوس شیطانی و نفسانی، مطامع، ظواهر و تراویر است که سبب غلبه و چیرگی شقاوت و بدبختی می‌شود. جهنمیان خود به این امر اعتراف می‌کنند و چیزی را بهانه قرار نمی‌دهند؛ چرا که نه بهانه‌ای هست و نه پذیرفتنی است. روا نیست آدمی مشکلی را به عهده‌ی دیگری بیندازد و انسان باید خود را مسئول کرده‌ی خویش بداند. امکانات، خوبی‌ها، بدی‌ها و افراد به صورت اقتضایی در سرنوشت آدمی مؤثر هستند و علت تام نمی‌باشند و تمامی این اسباب جزئی مغلوب اراده‌ی آدمی است و تا آدمی خود آن را اختیار ننماید مؤثر نمی‌گردند.

درست است که عوامل گوناگونی در پیروزی و هدایت انسان یا

شکست و گمراهی وی دخالت دارد اما دخالت آن‌ها جزئی است و دلیل عمده‌ی پیروزی یا شکست هر کسی خود اوست؛ چرا که آدمی با قوت اراده و اختیاری که دارد می‌تواند از تمامی امکانات و نیروهای خود بهره برد و با تصمیم صحیح، راه درست را برگزیند.

انسان چون دارای قدرت اراده است، فردای قیامت باید پاسخ‌گوی تمامی افعال خود باشد، همان‌طور که می‌فرماید: ﴿وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَلَتُسْأَلُنَّ عَمَّا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾؛ و اگر خدا می‌خواست به قطع شما را امتی واحد قرار می‌داد، ولی هر که را بخواهد بیراه و هر که را بخواهد هدایت می‌کند و از آن‌چه انجام می‌دادید به حتم سؤال خواهید شد.

خواست الهی این نیست که همه‌ی انسان‌ها وارسته و پاک شوند بدون آن که در پاکی خود اختلافی داشته باشند، بلکه خداوند انسان را دارای اختیار و آزادی می‌خواهد؛ از این رو انسان از تمام آن‌چه انجام می‌دهد بازخواست خواهد شد: ﴿لَتُسْأَلُنَّ عَمَّا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾.

خداوند به انسان توان انجام گناه داده است و چنین توانی برای انسان قدرت و کمال است و نشانی از مقام جمعی اوست که حتی فرشتگان آن را ندارند اما انجام و فعلیت گناه نقصی است برای او که وی را به هبوط می‌کشاند. خداوند قدرتی به انسان داده است که هر کاری خواست انجام دهد و پشتوانه‌ی این توان نیز خود اوست و این انسان‌ها هستند که با سوء استفاده از این قدرت به ضلالت و گمراهی کشیده می‌شوند.

البته باید توجه داشت باب خیرات به دو گونه‌ی طبیعی و باطنی است: ﴿يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ وَإِلَيْهِ تُقْلَبُونَ﴾<sup>۱</sup>؛ هر که را بخواهد عذاب و هر که را بخواهد رحمت می‌کند و به سوی او بازگردانیده می‌شوید.

اداره‌ی عالم بر اساس دو سیستم «تلاشی» و «اشایی» است. در سیستم نخست، انسان مزد تلاش و سعی خود را می‌گیرد<sup>۲</sup> و به همان اندازه بهره می‌برد ولی در روش دوم خداوند خیرات و گرفتاری‌هایی را نصیب آدمی می‌کند که خود وی نقشی در آن‌ها ندارد و نتیجه‌ی کار دیگری را درو می‌کند؛ چنان‌که می‌فرماید: ﴿لَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ، وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾<sup>۳</sup>؛ به قطع آیاتی روشن‌گر فرود آورده‌ایم و خدا هر که را بخواهد به راه راست هدایت می‌کند.

چنین هدایتی امری اعطایی و هبه‌ای و دهشی است نه کسبی و به دست آوردنی؛ همان‌طور که ممکن است گمراهی کسی اشایی ثانوی باشد. در این نظام است که آموختن علم یا رفتن به حوزه‌ی علمیه یا مسجد کسی را هدایت نمی‌کند و اگر خداوند هدایت کسی را نخواهد، گمراهی او را در همان مسجد و مدرسه می‌گذارد و اگر هدایت کسی را بخواهد او را در کمر کوه هم که باشد به راه خود سوق می‌دهد. گاه خروجی مراکزی که توقع خوبی از آن نیست، افراد بسیار وارسته هستند و به عکس، برخی از خروجی‌های بعضی از مراکز خوش ظاهر افراد خبیث

۱. عنکبوت / ۲۱.

۲. نجم / ۳۹.

۳. نور / ۴۶.

است. هدایت به دست خداوند است و البته خداوند نیز به مقتضای حکمت خویش عمل می‌کند.

فراز: ﴿أَنْزَلْنَا آيَاتٍ مُّبِينَاتٍ﴾ می‌رساند اگر خداوند نخواهد، حتی آیات بینات هم نمی‌تواند کسی را هدایت کند. آیات همانند نسخه‌ی پزشک است که دارو می‌دهد و می‌گوید شفا با خداست. این آیات بینات نیست که هدایتگر است، بلکه این خداوند است که هر که را بخواهد هدایت می‌کند و دیگر امور تنها اسباب جزئی است. قرآن کریم ممکن است برخی را نه تنها هدایت نکند، بلکه بر بیچارگی آنان بیفزاید؛ همان‌طور که خود می‌فرماید: ﴿وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾<sup>۱</sup>؛ و ما آنچه را برای مؤمنان مایه‌ی درمان و رحمت است از قرآن نازل می‌کنیم ولی ستم‌گران را جز زیان نمی‌افزاید.

## روشنی ﴿۱۲﴾

### اختلاف ناسوتی تا دامنه‌ی قیامت

﴿وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ﴾<sup>۲</sup>.

- و مردم جز یک امت نبودند پس اختلاف پیدا کردند و اگر وعده‌ای از جانب پروردگارت مقرر نگشته بود به قطع در آنچه بر سر آن با هم اختلاف می‌کنند میانشان داوری می‌شد.

۱. اسراء / ۸۲.

۲. یونس / ۱۹.

**بیان:** از فراز ﴿وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ﴾ استفاده می‌شود حتی در زمان ظهور و حکومت حضرت امام عصر عجل الله فرجه اختلافات در دنیا تمام نمی‌شود و حکمت طبیعی و ازلی خداوند بر این امر قرار گرفته است؛ زیرا رفع اختلاف تنها با نابودی ماده‌ی اختلافات که تمامی افراد جامعه هستند ممکن می‌شود ولی خداوند خواسته است تا پدیده‌ها تا موعد معین زندگی کنند و ناسوت روال عادی خود را برای رسیدن به هنگامه‌ی قیامت ادامه دهد. از طرفی، کار دنیا با ظهور حجت خدا تمام نمی‌شود و بعد از ایشان زمان رجعت می‌آید ولی روشن است که هنگام حکومت ایشان غلبه‌ی باطنی و واقعی با حق و اهل آن است و بدخواهان در ضعف و اقلیت می‌باشند.

### روشنی ﴿۱۳﴾

## آزادی و اراده

﴿الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَسَلَّكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْ نَبَاتٍ شَتَّى﴾<sup>۱</sup>.

- همان کسی که زمین را برایتان گهواره‌ای ساخت و برای شما در آن راه‌ها ترسیم کرد و از آسمان آبی فرود آورد؛ پس به وسیله‌ی آن رستنی‌های گوناگون جفت جفت بیرون آوردیم.

**بیان:** فراز: ﴿سَلَّكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا﴾ در این آیه که اراده و اختیار را می‌رساند حایز اهمیت است. کسی در دنیا مجبور به انجام کاری نیست و



همه می‌توانند بی‌نهایت تنوع در زندگی خود ایجاد نمایند؛ مگر این‌که خود کوتاهی و سستی و ضعف عمل داشته باشند. هر انسانی راه‌های گوناگونی پیش رو دارد: می‌تواند به قرائت قرآن کریم بپردازد، به سراغ نماز رود، بخوابد، بازی کند و به کارها و مشاغل روزانه بپردازد و مهم در هر یک از این امور، داشتن عشق و علاقه است. خوردن به همراه عشق از نماز نافله به همراه کسالت بهتر است. یک لحظه‌ی ناسوت به همین دلیل بر هزاران سال آخرت ارزش دارد؛ زیرا در آن‌جا دیگر کاری از انسان ساخته نیست ولی این‌جا گهواره‌ای است جورواجور و انسان می‌تواند به یک لحظه بهشت خود را زیر و رو نماید و عالمی متفاوت را جلوه دهد.

تنوع در آفرینش نیز هست؛ چنان‌که می‌فرماید: ﴿فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْ نَبَاتٍ شَتَّى﴾. نه تنها گیاهان دارای تنوع می‌باشد، بلکه حتی کوه‌ها نیز با هم متفاوت است: ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً، فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا، وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيْضٌ، وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا، وَغَرَابِيبُ سُودٌ﴾<sup>۱</sup>؛ آیا ندیده‌ای که خدا از آسمان آبی فرود آورد و به وسیله‌ی آن میوه‌هایی که رنگ‌های آن‌ها گوناگون است بیرون آوردیم و از برخی کوه‌ها راه‌ها و رگه‌های سپید و گلگون به‌رنگ‌های مختلف و سیاه پررنگ آفریدیم. خداوند آدمیان را نیز گوناگون آفریده است: ﴿وَمِنَ النَّاسِ وَالدَّوَابِّ وَالْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ، إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ، إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ﴾<sup>۲</sup>؛ و از مردمان و جانوران و دام‌ها که رنگ‌هایشان همان‌گونه

۱. فاطر / ۲۷.

۲. فاطر / ۲۸.

مختلف است پدید آوردیم. از بندگان خدا تنها دانایان اند که از او می‌ترسند. آری خدا ارجمند آمرزنده است.

تنوع مخلوقات الهی به تنوع اسمای حضرت حق است به گونه‌ای که در میان پدیده‌های هستی نمی‌توان دو مثل دید؛ چنان‌که می‌فرماید: ﴿كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾<sup>۱</sup>؛ هر لحظه او در کاری است.

خداوند انسان‌ها را نیز متنوع و گوناگون قرار داده است تا قابل شناسایی باشند و هیچ نوعی در نزد خداوند از این جهت برتر از دیگری نیست، بلکه این تقوا و پرهیزکاری است که آدمی را نزد خداوند مقرب و نزدیک می‌نماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى، وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ، لِتَعَارَفُوا، إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ، إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾<sup>۲</sup>؛ ای مردم ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید. در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست بی‌تردید خداوند دانای آگاه است.

این آیه خطاب‌ی عام دارد و منحصر به اهل ایمان نیست. خداوند می‌فرماید: هر کسی تقوای بیش‌تری داشته باشد مقرب‌تر است. بنابراین تمییز انسان‌ها و ملاک برتری آنان بر یکدیگر خوبی و کمال است؛ نه این که او اهل کجاست و قومش کیست.

۱. رحمن / ۲۹.

۲. حجرات / ۱۳.

## سه گروه مردمان

﴿ ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا، فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ، وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ، وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بإِذْنِ اللَّهِ، ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ ﴾<sup>۱</sup>.

- سپس این کتاب را به آن بندگان خود که آنان را برگزیده بودیم به میراث دادیم؛ پس برخی از آنان بر خود ستم‌کارند و برخی از ایشان میانه‌رو و برخی از آنان در کارهای نیک به فرمان خدا پیش‌گام‌اند و این خود توفیق بزرگ است.

**بیان:** آیه‌ی شریفه انسان‌ها را بر سه گروه می‌شمرد: یکی آنان که به خویش ظلم می‌کنند. البته ظلم به دیگران نیز در واقع ظلم به خود است و اوست که باید تاوان ظلم خود به آنان را بدهد. آنان جامعه را برای مردم ناامن می‌کنند و سر راه آنان چاه حفر می‌کنند. دو دیگر کسانی هستند که میانه‌اند و هر قانونی بر آنان حاکم شود به آن عمل می‌کنند و با قاعده کار می‌کنند؛ از این رو نه کاستی می‌آورند و نه افزونی، و آزاری برای کسی ندارند؛ همان‌طور که از خودگذشتگی ندارند. گروه سوم پیشی‌گیرندگان به خیرات و ایثارگران هستند که چاه‌هایی که ظالمان حفر کرده‌اند را پر می‌کنند و به عموم مردم نفع می‌رسانند؛ هر چند خود به خطر بیفتند.

توجه به این سه گروه از مردم در بحث‌های جامعه‌شناسی حایز

اهمیت است.



## روشنی ﴿ ۱۵ ﴾

### فراز و نشیب طبیعت

﴿اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَىٰ وَمَا تَغِيصُ الْأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ﴾<sup>۱</sup>.

- خدا می‌داند آن‌چه را که هر ماده‌ای در رحم بار می‌گیرد و نیز آن‌چه را که رحم‌ها می‌کاهند و آن‌چه را می‌افزایند و هر چیزی نزد او اندازه‌ای دارد. **بیان:** اندازه و به مقدار بودن هر چیز در طبیعت به این است که فراز و نشیب و کم و زیاد داشته باشد، درست مانند نوار اکوگرافی قلب سالم که یک‌نواختی آن نشانه‌ی مرگ است. یک‌نواختی به معنای طبیعی نبودن است.

## روشنی ﴿ ۱۶ ﴾

### رنگ خدا و ناسوت

﴿صِبْغَةَ اللَّهِ، وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً، وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ﴾<sup>۲</sup>

- این است نگارگری و رنگ‌آمیزی الهی و کیست خوش‌نگارتر از خدا و ما او را پرستندگانیم.

**بیان:** ناسوت است و رنگ‌آمیزی هزاران رنگ آن. نمی‌شود کسی به دنیا قدم نهد و رنگی به خود نگیرد و بند کسی بر خود نهد. چه بهتر است

۱. رعد / ۸

۲. بقره / ۱۳۸



آدمی در فراز و نشیب زندگی دنیایی تنها خود را به دست خدا سپارد تا خداوند بر او رنگ زند و تنها او بر گردن وی بند نهد. رنگ خدا رنگ صفا و صداقت است. رنگ او رنگ دوستی است. رنگی که هیچ سالوسی در آن نیست و به سپیدی صداقت است. خداوند چنان رنگ می زند که آن رنگ خود شناسه‌ی پروردگار می گردد و ندای: ﴿وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ﴾ سر می دهد. بگذاریم خداوند ما را رنگ نماید و چه رنگ آمیزی بهتر از آن. بگذاریم دل ما رنگ خدا بگیرد.

### روشنی ﴿۱۷﴾

#### نو شدن ناسوت

﴿وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا﴾<sup>۱</sup>

- و چه بسیار نسل ها را که ما پس از نوح به هلاکت رساندیم و پروردگار تو به گناهان بندگانش بس آگاه و بیناست.

**بیان:** «نو شدن» از ویژگی های ناسوت است. خداوند متعال بعد از حضرت نوح علیه السلام عده‌ی بسیاری را نابود کرده است. نوسازی ناسوت نیازمند هلاکت کافران است که فضولات جامعه‌ی بشری هستند.

خداوند در تبیین این ویژگی ناسوت می فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً، فَسَلَكَهُ يَنَابِيعَ فِي الْأَرْضِ، ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زُرْعًا مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ، ثُمَّ

يَهِيحُ فَتَرَاهُ مُضْفَرًا، ثُمَّ يَجْعَلُهُ حُطَامًا، إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِأُولِي الْأَلْبَابِ ﴿۱﴾؛ مگر ندیده‌ای که خدا از آسمان آبی فرود آورد پس آن را به چشمه‌هایی که در طبقات زیرین زمین است راه داد، آن‌گاه به وسیله‌ی آن کشتزاری را که رنگ‌های آن گوناگون است بیرون می‌آورد، سپس خشک می‌گردد، آن‌گاه آن را زرد می‌بینی، سپس خاشاکش می‌گرداند. به قطع در این دگرگونی‌ها برای صاحبان خرد عبرتی است.

این آیه از نو شدن دایمی این عالم می‌گوید. تمامی ناسوتیان لحظه لحظه در حال نو شدن هستند و از فرزند آدمی گرفته که برنا و سپس پیر می‌شود و می‌میرد تا برگ درختان چنین است. نو بودن عالم ناسوت نیز به اعتبار مرگ و میرها، جدایی‌ها، فصل‌ها، داغ‌ها، تخریب‌ها، بلاها، ابتلاها، ریزش‌ها و شکست‌های آن است و گرنه بدون آن کهنه و فرتوت می‌گردد. با این وجود، آنچه در این نو شدن‌ها مهم است صورتی نیست که ماده‌ی ناسوتی به خود می‌گیرد، بلکه نتیجه‌ای است که از آن عاید آدمی می‌شود.

همه در این دنیا باید بمیرند اما نتیجه‌ای که از این زحمت و تلاش رنج‌آمیز گرفته می‌شود در این فراز آمده است: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِأُولِي الْأَلْبَابِ﴾. فایده‌ی این همه فراز و نشیب برای صاحبان خرد و برای عقل‌ورزان است. این همه نقش برای آنان است که تماشایی است و بهره‌ی آنان از این ناسوت همین تماشاست. نگاهی که هم در افق‌هاست و هم در سینه‌ی خود دارند: ﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ، وَفِي أَنْفُسِهِمْ، حَتَّىٰ يَتَّبِعَنَ لَهُمْ اللَّهُ الْحَقُّ، أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾؛<sup>۲</sup> به زودی

۱. زمر / ۲۱.

۲. فصلت / ۵۳.

نشانه‌های خود را در افق‌های گوناگون و در دل‌هایشان بدیشان خواهیم نمود تا برایشان روشن گردد که او خود حق است. آیا کافی نیست که پروردگارت خود شاهد هر چیزی است؟!

باید به تعبیر: ﴿وَفِي أَنفُسِهِمْ﴾ توجه داشت و چنین نیست که در برابر ﴿فِي الْأَفَاقِ﴾ برای نمونه از زمین بگویند، بلکه به درون آدمی و دل گسترده‌ی وی توجه می‌دهد که می‌تواند برتر از تمامی آفاق باشد.

## روشنی ﴿۱۸﴾

### طرح نو ناسوت

﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِضِيَاءٍ أَفَلَا تَسْمَعُونَ﴾!

- بگوهاں چه می‌پندارید اگر خدا تا روز رستاخیز شب را بر شما جاوید بدارد جز خداوند کدامین معبود برای شما روشنی می‌آورد؟ آیا نمی‌شنوید؟

**بیان:** خداوند در این آیه با کافران تحدی می‌نماید. خداوند در تحدی هیچ‌گاه از کار محالی سخن نمی‌گوید. قرآن کریم برای نفی خدایان دروغین ایجاد نور و روشنایی در شب ابدی را محال نمی‌داند، بلکه می‌فرماید: چه کسی غیر از الله می‌تواند روشنایی بیاورد؟ از همین روست که در آیه‌ی بعد از روز طولانی می‌گوید: ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِلَيْلٍ تَسْكُنُونَ فِيهِ أَفَلَا



تُبْصِرُونَ<sup>۱</sup>؛ بگوهان چه می‌پندارید اگر خدا تا روز قیامت روز را بر شما جاوید بدارد؟ جز خداوند کدامین معبود برای شما شبی می‌آورد که در آن آرام گیرید؟ آیا نمی‌بینید؟

باید توجه داشت این سخن به معنای بی‌ملاک بودن کارهای خداوند و نفی حسن و قبح عقلی نیست که این ادعای اشاعره سخن گزافی بیش نیست و هر کار الهی و هر حکمی ملاک و مناطی دارد. آنچه اهمیت دارد توجه به این معناست که ملاک‌دار بودن امور دست خداوند را غل نمی‌زند و آزادی عمل را از او نمی‌گیرد. عوالم موجود بر اساس ملاکاتی مشخص اداره می‌شود و تخلفی در آن رخ نمی‌دهد ولی خداوند می‌تواند عوالم دیگری بر اساس معیارها و ملاک‌های متفاوت دیگری بیافریند. او می‌تواند عالمی خلق کند که شبش دائمی است و از خورشید و نور آن اثری نباشد، همان‌طور که می‌تواند روز را ابدی نماید و آرامش شب را از آن دریغ دارد اما سبک و روش سیستم فعلی بهترین سبک است که عالی‌ترین ملاکات را با خود داراست.

## روشنی ﴿ ۱۹ ﴾

### فراق ناسوت

﴿ قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ. سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا ﴾<sup>۲</sup>.

- گفت این بار، دیگر وقت جدایی میان من و توست. به زودی تو را از تأویل آن‌چه که نتوانستی بر آن صبر کنی آگاه خواهم ساخت.

۱. قصص / ۷۲.

۲. کَهِف / ۷۸.



**بیان:** دل‌خراش‌ترین واژه‌ای که در ناسوت وجود دارد و اثری از آثار واقعی این عالم است «فراق» است. فراق برای ناسوت هیچ لذت و کامی باقی نمی‌گذارد؛ زیرا هر وصلی را فراقی و هر وصلی را فرقتی و هر شیرینی را تلخی‌ای در بر گرفته است. ناسوت عالمی است که به هجران، غربت و فراق پیچیده شده است. ناسوت با خزان مرگ رقم خورده است و کسی نمی‌تواند لذت حضور ابدی با معشوق ناسوتی خود داشته باشد.

### روشنی ﴿ ۲۰ ﴾

#### خیر بودن سختی‌ها

(الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ، فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ، وَمَا تَفَعَّلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ، وَتَزَوَّدُوا، فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى، وَاتَّقُونِ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ)!

- حج در ماه‌های معینی است. پس هر کس در این ماه‌ها حج را بر خود واجب گرداند بداند که در اثنای حج همبستری و گناه و جدال روا نیست و هر کار نیکی انجام می‌دهید خدا آن را می‌داند و برای خود توشه بگیرید که در حقیقت بهترین توشه پرهیزگاری است و ای خردمندان از من پروا کنید.

**بیان:** این آیه از مشکلات و دشواری‌های عالم ناسوت و دنیا حکایت می‌کند. رفتن به حج و انجام مناسک آن بدون تحمل مشکلات و سختی‌های آن و تحمل رنج و زحمتی که دارد ممکن نیست اما تمامی

این مناسک به تعبیر آیه‌ی شریفه «خیر» است: ﴿وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ﴾.

کسی که سختی‌های ناسوت را تحمل نماید و در برابر آن شکیبایی ورزد در زمره‌ی صالحان قرار می‌گیرد: ﴿وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ. وَأَدْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا، إِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ﴾<sup>۱</sup>؛ و اسماعیل و ادريس و ذوالکفل را یادکن که همه از شکیبایان بودند. و آنان را در رحمت خود داخل نمودیم؛ چرا که ایشان از شایستگان بودند. خداوند برخی را بدون دلیل جزو صالحان قرار نمی‌دهد، بلکه نخست آنان را در کوره‌ی آتشین مشکلات قرار می‌دهد و آنان با بردباری است که شایستگی می‌یابند از صالحان گردند. البته صالحان همواره جزو صابران هستند ولی ممکن است همه‌ی صابران به صورت یکسان صالح نباشند.

## روشنی ﴿۲۱﴾

### خطر آب و خلوص ایمان

﴿فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ﴾<sup>۲</sup>.

- و هنگامی که بر کشتی سوار می‌شوند خدا را پاک‌دلانه می‌خوانند ولی چون به سوی خشکی رساند و نجاتشان داد، به ناگاه شرک می‌ورزند.

۱. انبیاء / ۸۵ - ۸۶.

۲. عنکبوت / ۶۵.

**بیان:** انسان در پیشامد مشکلات و مصایب تا زمانی که در خشکی است جایی دارد که به آن پناهنده شود و همین باعث شرک وی می‌شود اما آب بی‌رحم است و آن‌جا دیگر دست او از همه جا کوتاه می‌گردد، از این رو خدا را با خلوص ایمان یاد می‌کند و تنها پناه‌گاه خود را از آرام‌ترین و نرم‌ترین دشمن غدار؛ یعنی آب که با قساوت تمام لطافت خود را بر گلوی آدمی می‌ریزد و به تماشای دست و پا زدن‌های او در لحظه‌ی مرگ می‌نشیند، خدا می‌یابد. جایی که دیگر نمی‌توان به کسی امید بست.

## روشنی ﴿۲۲﴾

### اسراف بلایا

﴿وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنْبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَنْ لَمْ يَدْعُنَا إِلَىٰ ضُرِّ مَسَّهُ كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾<sup>۱</sup>.

- و چون انسان را آسیبی رسد ما را به پهلو خوابیده یا نشسته یا ایستاده می‌خواند و چون گرفتاریش را برطرف کنیم چنان می‌رود که گویی ما را برای گرفتاریی که به او رسیده نخوانده است. این گونه برای اسراف‌کاران آنچه انجام می‌دادند زینت داده شده است.

**بیان:** آدمی زاد به گونه‌ای که با پیشامد سختی گرفتارکننده به خدا رو می‌کند و او را در حالی می‌خواند و از او غافل نمی‌گردد، اما تا از او رفع بلا و گرفتاری می‌شود با کمال پررویی به گونه‌ای رفتار می‌کند که گویی خدایی وجود نداشته و او از کسی یاری نمی‌خواسته است. خداوند چنین

انسان‌هایی را اسراف‌کار می‌داند. این‌که از لحاظ روان‌شناسی چگونه چنین انسان‌هایی را می‌توان اسراف‌کار خواند نیاز به تحلیل دارد. بیش‌تر گرفتاری‌ها دارای دو غایت است: یکی رفع گرفتاری است که باید برای آن تلاش کرد و از خداوند کمک خواست و دیگر زمینه قرار گرفتن این بلا برای توجه و وصول انسان به خداست که غایت اصلی و نهایی هر ابتلایی است. حال کسی که با نادیده گرفتن این غایت نهایی و با غفلت از خیری که مشکلات برای وی به بار می‌آورد و توجهی به این ندارد که مشکل پیش آمده می‌تواند زمینه‌ای باشد که او را برای همیشه در حال ذکر و توجه نگاه دارد اما با رفع مشکل، خداوند را فراموش می‌کند در جای نخست و پیش از بروز مشکل قرار گرفته و اسراف بزرگی را مرتکب شده و نعمت عظیم و حال عبودیت خود را از دست داده است!

### روشنی ﴿۲۳﴾

#### گاه سختی‌ها؛ معیار شناخت دوستان

﴿لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾<sup>۱</sup>.

- به یقین خدا بر پیامبر و مهاجران و انصار که در آن ساعت دشوار از او پیروی کردند ببخشد، بعد از آن‌که چیزی نمانده بود که دل‌های دسته‌ای از آنان منحرف شود باز برایشان ببخشد؛ چرا که او نسبت به آنان مهربان و رحیم است.

**بیان:** ملاک و معیار شناخت دوست و رفیق واقعی ﴿سَاعَةَ الْعُسْرَةِ﴾ است. تنها بر کسانی می‌توان اعتماد داشت و بر آنان تکیه نمود که در مشکلات و سختی‌ها و زمانی که همه کم می‌آورند، آنان همراه انسان باقی بمانند و به نیکویی و احسان نیز پایدار باشند و انسان را تنها نگذارند. افرادی که رفیق گرمابه و گلستان‌اند و به گاه دشواری و سختی او را وامی‌نهند دوستی ظاهری را یدک می‌کشند و بس و از مفهوم دوستی، رفاقت و وفا مزه‌ای ندارند!

### روشنی ﴿۲۴﴾

#### دنیای عادلانه

﴿وَيَسْتَنْبِئُونَكَ أَحَقُّ هُوَ؟ قُلْ: إِي وَرَبِّي، إِنَّهُ لَحَقُّ، وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ﴾<sup>۱</sup>.  
 - و از تو خبر می‌گیرند: آیا آن راست است؟ بگو: آری، سوگند به پروردگارم که آن به قطع راست است و شما نمی‌توانید خدا را درمانده کنید.

**بیان:** برخی از انسان‌ها با مشکلات و گرفتاری‌های فراوان و پی در پی دست و پنجه نرم می‌کنند و اسیر بلایا هستند و گاه به حق تعالی نیز اعتراض می‌کنند و آن را عادلانه نمی‌دانند. این آیه در پاسخ آنان است که آن را عادلانه و پی‌آمد کردارهای آنان می‌دانند. کردارهای ظالمانه‌ای که به چشم آنان نمی‌آید و خیال می‌کنند این خداست که ظلم می‌کند. اگر کسی باطن گوشه‌ای از کار خود را می‌دید می‌دانست چیزی در عالم نیست که عادلانه نباشد؛ خواه یتیمی باشد که اشک می‌ریزد یا فقیری که گرسنه

مانده است و ضعف گرسنگی بر دل او سنگینی می‌کند و ما نمی‌دانیم و غلط قضاوت می‌کنیم. ما خیر بودن این بلایا را در روشنی پیش آوردیم.

## روشنی ﴿۲۵﴾

### ناسوت و فتنه‌ی خیرات و ابتلای شرور

﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَنَبَلُوكُم بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ﴾<sup>۱</sup>.

- هر نفسی چشنده‌ی مرگ است و شما را از راه آزمایش به بد و نیک خواهیم آزمود و به‌سوی ما بازگردانیده می‌شوید.

**بیان:** خداوند انسان‌ها را در ناسوت امتحان می‌نماید. آزمونی که تمامی انسان‌ها ملزم به شرکت در آن می‌باشند. مواد این آزمون نیز مختلف است. گاه خداوند انسان را با ابتلا به شرور می‌آزماید و گاه با خیرات. البته بیش‌تر انسان‌ها با ابتلای به شرور است که آزمایش می‌شوند از این رو تعبیر ﴿بِالشَّرِّ﴾ مقدم بر ﴿وَالْخَيْرِ﴾ شده است. خیراتی مانند همسر، فرزند، مال و دین گاه فتنه‌ای است برای آدمی و ابتلا توسط این امور مثبت بسیار خطرناک‌تر است از ابتلا به شرور است. از این رو باید از فتنه‌ی خیرات و خوبی‌ها به خداوند پناه برد!

امتحان در ناسوت امری الزامی است که برای کسی گریزی از آن نیست؛ از این رو نمی‌شود کسی با مشکلی درگیر نباشد و بدون غصه باشد. قرآن کریم این ضرور را چنین بیان می‌دارد: ﴿أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ



يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ ﴿١﴾؛ آیا مردم پنداشتند که تا گفتند ایمان آوردیم رها می‌شوند و مورد آزمایش قرار نمی‌گیرند.

امتحان و ابتلاهای دنیوی است که انسان ناسوتی را به چالش می‌کشد و کار را بروی دشوار می‌سازد و گاه به جایی می‌رسد که با ممتحن خود راه دشمنی برمی‌گزیند. مؤمن و صالح بودن در شرایط عادی حسنی معمولی است و این هنگامه‌ی پیشامد مشکلات و ابتلاءات است که باید دید فرد کردار صالح در پیش می‌گیرد و بردباری می‌نماید یا از کوره به در می‌رود. برخی امروزه از حضرت امیر علیه السلام و ارادت به ایشان می‌گویند، چون ایشان را ندیده و طعم عدالت حضرتش را نچشیده‌اند ولی اگر در صدر اسلام حضور داشتند معلوم نیست بسان طلحه و زبیر و دیگر کسانی نباشند که ریزش داشتند و امامتش را انکار کردند؛ چرا که آن حضرت علیه السلام ایشان را آزموده و مبتلایشان کرده بود.

خداوند آزمون را برای همه ثابت می‌داند و فلسفه‌ی آن را چنین بیان می‌دارد: ﴿وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ﴾<sup>۲</sup>؛ و به یقین کسانی را که پیش از اینان بودند آزمودیم تا خدا آنان را که راست گفته‌اند معلوم دارد و دروغ‌گویان را نیز معلوم دارد.

امتحان و ابتلای بنده چیزی بر علم خداوند نمی‌افزاید و علم ذاتی پروردگار کاهش یا افزایش بر نمی‌دارد، بلکه امتحان علم ذاتی خداوند را فعلیت می‌دهد و سندی برای محاکمه یا پاداش بندگان مهیا می‌نماید. اگر امتحان وجود نداشته باشد، چه کسی نقص و کوتاهی خود را می‌پذیرد؟

۱. عنکبوت / ۲.

۲. عنکبوت / ۳.

در این آیه‌ی شریفه، ارزش صدق و پستی کذب سبب شده است در تعبیر آوردن نیز میان آن دو فاصله افتد و لفظ ﴿اللَّهُ﴾ تنها در مورد صادقان ظهور پیدا کند؛ هر چند این امر موجب طول کلام گردد و با بنای قرآن کریم که بر اختصار و ایجاز است تنافی داشته باشد؛ زیرا قرآن کریم کتاب مهندسی هستی است و در این بنای عظیم، علم به صادقان با علم به کاذبان دو علم جداست و خداوند با کاذبان معیت پیدا نمی‌کند.

جدایی میان گروه راست‌گویان با دروغ‌پردازانی که ادعای ایمان دارند فلسفه‌ی ابتلاءات است. ابتلائی که در باب ولایت خود را بیش از هر جای دیگر بروز می‌دهد و چاله چاله و چاه چاه و گردنه گردنه و دره دره مشکل می‌آفریند.

البته میزان ابتلاءات و مبتلا شدن به بلا یا در آدمیان متفاوت است. بسیاری از افراد سست در دنیا بلا و مکافات آن‌چنانی نمی‌بینند؛ زیرا سستی آنان مانند گل ریحان است که به سبب نرمی و نازکی با وزش بادی خشک می‌شود. کوره‌ی ابتلاءات برای کسانی است که مانند درختان تنومند، پرتوان هستند. خداوند جان چنین کسانی را به آب و آتش می‌بندد و انواع بلاها را بر سرشان می‌ریزد. بلادیدگان در دنیا وقتی به برزخ می‌رسند هزاران سال نوری جلوتر از افراد ضعیف و سست مرفه و بلا نکشیده هستند. این به گونه‌ای است که یک سردرد دنیا با صد سال عذاب برزخی برابری می‌کند تا چه رسد به داغ‌ها و بلاهای جان‌سوزی که بر ناسوتیان فرود می‌آید. اگر آدمی از مشکلات برزخ خیر داشت از خداوند می‌خواست که مشکلات برزخی وی با ابتلاءات دنیوی در این دنیا صاف شود، آن‌گاه به عالم برزخ قدم بگذارد. می‌گویند: «خدایا پاکم



کن، خاکم کن». عالم ناسوت عالم فشرده است. کارها در آن به سرعت انجام می‌گیرد. اگر یک سنگ در این عالم بر سر آدم بخورد، دردسر صد سال عالم برزخ را برطرف می‌کند. آیا بهتر نیست انسان درد دنیا را که آسان‌تر است تحمل کند، مگر این کسی به برزخ و قیامت اعتقاد نداشته باشد و یا آن را فهم ننماید.

آنان که از خودراضی و خودخواه هستند و همیشه در پی رفاه و راحتی دنیا هستند و استخاره می‌گیرند تا آن‌چه به میلشان سازگار است و بلائی برای آنان پیش نمی‌آورد انجام دهند، برزخی سنگین و پردرد دارند؛ چرا که آنان از سختی‌های دنیا فرار کرده‌اند و این سختی‌ها را به عالم برزخ انتقال داده‌اند که بسیار دشوارتر و دردناک‌تر از سختی‌های دنیاست. از این رو آدمی باید کشتی را به دست ناخدای ماهر بسپارد، تا آن را در هر سمت و سویی که مصلحت است پیش ببرد؛ خواه به طرف آب باشد یا به طرف گل، و اعتراضی به او نکند. او حساب همه جای کار را می‌کند، ولی بنده با انتخاب نادرست خویش برزخی دردناک و پررنج را برای خویش رقم می‌زند. اگر نداشتن مشکلات در دنیا خوب بود، خداوند پیش از همه، آن دنیای راحت را به انبیا و اولیای خویش می‌داد. هر لحظه‌ی دنیا با تمام مشکلاتی که دارد به پنجاه سال، بلکه صد سال برزخ با مشکلاتی که دارد می‌ارزد؛ چرا که رنج یک لحظه‌ی دنیا با دشواری سال‌ها برزخ برابری می‌کند.

خداوند با بلاهای که بیش از همه به اولیایش نازل می‌کند، آدمی را از خامی در می‌آورد و او را آبدیده می‌نماید تا قیامتشان را در دنیا برپا کند و آنان مشکلات خود را در دنیا بگذرانند و بدین صورت به مقامی می‌رسند

که راه سال‌ها برزخ و قیامت را در این دنیا طی می‌کنند. سزاوار نیست انسان با نذر، نیاز، استخاره و میل خویش جاده را برای زندگی دنیوی خویش صاف و هموار نماید و در پی راحتی باشد؛ زیرا آنچه که برای قیامت و برزخ انسان لازم و ضروری است او را رها نخواهد کرد و اگر آن را در دنیا به دست نیاورد، باید در برزخ و قیامت با هزاران برابر رنج و عذاب به آن برسد. معمار عالم به تمام و کمال بر ضرر و نفع انسان آگاه است، او بهتر می‌داند که چگونه بنده‌ی خود را پرورش داده و به کمال برساند، از این رو بهتر است انسان سختی‌های دنیا را تحمل کند، زیرا این راه، راه محکم است.

درجه و مرتبه‌ی هر فردی در برزخ برای تمامی افراد مشخص و آشکار است. اهل برزخ همانند افراد نظامی می‌مانند که دارای سردوشی هستند و درجه و رتبه‌ی آنان هویدا است، ولی چیزی از این امور در دنیا معلوم نیست. در برزخ همه با نگاهی همه را می‌شناسند و نیازی به پرسش نمی‌باشد.

حسن و خوبی عالم ناسوت و برتری آن بر دیگر عوالم، در سریع بودن حرکت در این عالم است. جنینی که پس از تمام شدن چهار ماهگی و تعلق روح حتی برای یک دقیقه زنده بوده و سپس مرده، دنیای خود را دیده و کارهایش را کرده است، ولی ما خیال می‌کنیم او باید شصت سال عمر می‌کرد و بعد از آن می‌مرد. گاه کسی با شصت سال نیز کار را تمام نمی‌کند و می‌رود که در این صورت به مشکلات برزخ برمی‌خورد. لحظه‌های این عالم قابل مقایسه با عوالم دیگر نمی‌باشد و چهره‌اش نیز ناپیدا است. اگر آدمی در دنیا چهره‌ی خود را می‌دید، فریب شیطان را

نمی خورد و زیر بار بسیاری از امور نمی رفت. اولیای خدا آن گونه که ما خیال می کنیم نیستند. این طور نیست که خداوند عصمتی به آنها داده است و آنها نیز آن را رها نمی کنند، بلکه آنان چهره‌ی واقعی خود و دیگران را می بینند و چهره‌ی گناه را مشاهده می کنند و به آن دست نمی زنند. تفاوت اولیای خدا با دیگران همین دیدن و ندیدن چهره‌ی خویش است. اگر چهره‌ی همه‌ی افراد در دنیا به خودشان نشان داده شود، این جا دیگر دنیا و ناسوت نخواهد بود، بلکه عالم برزخ می شود. این گونه است که برخی زیر تیغش رقص کنان می روند. آنان وقتی می بیند تیغ حق، تا به کجا ایشان را می کشاند، رقص کنان از آن استقبال می کنند، ولی بیش تر اهل دنیا در غفلت اند و غصه‌ی ابتلاءات و حسرت نداشته‌ها را می خورند و غمباد می گیرند. اولیای خدا غمباد نمی گیرند و اصل یعنی تنها خدا را در نظر دارند و دیگر برای آنان مهم نیست که چه چیزی پیش می آید و چه چیزی نمی شود و خوشی و سختی برای آنان مزه‌ی حق را دارد.

تاریخ ناسوتی نیز می گوید فرد برجسته‌ای را نمی توان یافت که بی بلا به کمال رسیده باشد. هیچ شخص عافیت طلبی نمی تواند حتی در کمالات ناسوتی موفق شود. ممکن است کسی در علم، دنیا و آبرو پیشرفت‌هایی داشته باشد، ولی هیچ عافیت طلبی در کمال راه پیدا نمی کند. کمال یابی به کوره و آتش و تیغ و داغ کردن‌ها نیاز دارد. اگر کسی داغ بر ندارد، کمال در او جا نمی گیرد. اگر کمال بدون داغ کردن در وجود کسی ریخته شود، می ترکد. باید شخص آن قدر داغ شود، تیغ بخورد، درد بکشد و بلا ببیند تا درست آب بندی شود. در این میان ممکن است

کسانی ناظر این بلایا باشند و برای صاحب آن دل بسوزانند که البته آنان خوی انسانی خود را نشان می‌دهند و خیر خود را می‌برند.

## روشنی ﴿۲۶﴾

### تراکم شرور و کیفیت پاکان

﴿لِيُمَيِّزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ فَيَرْكُمَهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلَهُ فِي جَهَنَّمَ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾<sup>۱</sup>.

- تا خدا ناپاک را از پاک جدا کند و ناپاک‌ها را روی یک‌دیگر نهد و همه را متراکم کند، آن‌گاه در جهنم قرار دهد. اینان همان زیان‌کارانند.

**بیان:** این آیه، یکی از آیات فلسفی قرآن کریم است که فلسفه‌ی شرور را بیان می‌دارد و تفاوت آن را با پاکی توضیح می‌دهد. خداوند تمامی دنیا را پاکی قرار نداده و مجال میدان به خبیث‌ها نیز در ناسوت داده و آنان را متراکم ساخته است؛ چنان‌که می‌فرماید: ﴿وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ فَيَرْكُمَهُ جَمِيعًا﴾. بدی‌ها و خبیثان در ناسوت تراکم دارند؛ چراکه بدی‌ها دارای کمیت است ولی خوبی کیفیت است و کیفیت، محتوا دارد نه تراکم. فیلسوفی که نظام ناسوت را می‌شناسد از شلوغ شدن و بد بودن بسیاری از انسان‌ها هیچ‌گاه نه به دنیا بدبین می‌شود و نه به هراس می‌افتد؛ چراکه در کنار تراکم بدی‌ها، کیفیت خوب‌ها و پاکان را نیز می‌بینند و البته جمعیت بسیار خبیثان در حالی که خسارت دیده‌اند روانه‌ی جهنم

می‌شوند: ﴿إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ، أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ﴾<sup>۱</sup>؛ در حقیقت، شما و آنچه غیر از خدا می‌پرستید هیزیم دوزخید. شما در آن وارد خواهید شد.

خداوند نسبت به معاندان که برای وی رقیب می‌تراشند و خدایی در کنار وی می‌سازند ملاحظه‌ای ندارد و آنان را به جهنم می‌فرستد در حالی که اگر آن‌ها خدا بودند باید مقاومت می‌کردند و به جهنم نمی‌رفتند. مسأله‌ای که در این آیه است این است که خداوند می‌فرماید شما با آنچه می‌پرستید به جهنم می‌روید و بنابراین جای این اشکال است که اگر مسیحیانی باشند که حضرت مسیح علیه السلام را معبود خود بگیرند آیا آنان با حضرت عیسی به دوزخ در می‌آیند و آیا بت‌های سنگی و چوبی نیز به گناه این که دیگران آنان را پرستیده‌اند جهنمی می‌گردند. باید گفت آنچه در بیرون است توحید صرف است و مشرک تنها توهم خدای دیگری را دارد و مشرکان با ذهنیت و توهم خود است که به جهنم می‌روند.

## روشنی ﴿۲۷﴾

### نعمت ناسوت، شرک و بلاهای آن

﴿وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ وَأَتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ﴾<sup>۲</sup>.

۱. انبیاء / ۹۸.

۲. عنکبوت / ۲۷.



- و اسحاق و یعقوب را به او عطا کردیم و در میان فرزندانش پیامبری و کتاب قرار دادیم و در دنیا پاداشش را به او بخشیدیم و به قطع او در آخرت نیز از شایستگان خواهد بود.

**بیان:** ما در این آیه می‌خواهیم از فراز: ﴿وَأَتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا﴾ استفاده ببریم. حضرت ابراهیم تمام زندگی خود را برای خداوند قرار داد و در این زمینه هیچ گونه شرکی نداشت؛ چنان‌که می‌فرماید: ﴿دِينًا قِيَمًا مِّلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ. قُلْ إِنْ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾. او مقام والایی در توحید دارد که در معرفی خداوند می‌فرماید: ﴿وَالَّذِي هُوَ يُطْعَمُنِي وَيُسْقِينِي﴾؛ و آن کس که او به من خوراک می‌دهد و سیرابم می‌گرداند.

حضرت ابراهیم علیه السلام خداوند را در هر چیزی در نظر دارد؛ از این روست که بت‌شکن می‌گردد و پیغمبر توحید می‌شود. او خداوند را در همه حال می‌بیند و می‌گوید خدای من کسی است که به من آب و غذا می‌دهد. او می‌بیند دستی که در دهان او غذا می‌گذارد دست خداست و این چه مقام والایی است که از هر شرکی زدوده و صافی به زلال توحید افعالی است.

بسیاری از مشکلات و بلاهایی که مؤمنان را گرفتار می‌سازد، به‌خاطر شرک و تکیه بر غیر خداست. اگر دل کسی به خداوند محکم نگردد، خدا او را واگذار به غیر می‌نماید و از همان جایی که به دیگری دل بسته است گرفتار بیماری، تصادف و مکافات می‌شود، ولی اگر هم‌چون حضرت ابراهیم علیه السلام از غیر بریده و مهاجر به سوی پروردگار شد، خدا او را تنها

نمی‌گذارد، در همه چیز کفایتش می‌نماید و اجر دنیا و آخرت به وی می‌بخشد.

چنین نیست که دل بستن به خدا و رهسپار شدن به سوی او را با گرفتاری و مشکلات دنیوی برابر باشد و دنیا بر اهل آخرت یا اهل الله حرام باشد و گرنه خداوند در این آیه نمی‌فرمود: ﴿وَأَتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا﴾. اگر دنیا بر اولیای خدا حرام بود، آن را به ایشان ارزانی نمی‌کرد و از ﴿وَأَتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا﴾ سخن نمی‌گفت.

دنیا اسم اعظم الهی است و آنچه ممنوع است معصیت است نه خود دنیا یا آخرت. دنیا را باید بر اساس سلامت و آخرت را بر پایه‌ی سعادت استوار نمود. مشکلات دنیوی مؤمنان به خداخواهی آنان ارتباط ندارد؛ بلکه به توقعات بی‌جا و زیاده‌خواهی و نیز به نحوه‌ی شکل کار یا به نکبتی که نتیجه‌ی شرک است باز می‌گردد. نمازی که به خاطر زنگ تلفن یا انجام کارهای نوزاد یا ورود میهمان به خانه باید زود تمام شود نماز نیست و نکبت شرک را با خود دارد. البته دنیا باید محتوا داشته باشد به این معنا که ممکن است کسی فقیر یا بی‌سواد باشد ولی دنیای خوبی داشته و نان خالی او مزه‌ی عسل دهد. نفی و انکار دنیا کسی را اهل آخرت نمی‌گرداند، بلکه او را اهل انسانیت و استعمار می‌نماید و از عرفان و درویشی به فراماسون بودن می‌غلطد. بخشی از کاستی‌های دنیا به محتوا و شرک افراد باز می‌گردد. اگر کسی هجرت به خداوند داشته باشد نباید مشکل دنیا و آخرت داشته باشد، بلکه دنیای وی سالم و آخرت او بسیار عالی است: ﴿وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ﴾.

این آیه برای کسانی که به سختی و مشکلات مبتلا هستند و وسواس یا شرک دارند ذکر بسیار مناسبی است.

## ناسوت؛ دولت پیرایه‌ها و غفلت‌ها

﴿قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ  
إِنْ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِهَذَا. أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ؟﴾<sup>۱</sup>

- گفتند خدا فرزندی برای خود اختیار کرده است. منزله است او. او بی‌نیاز است. آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است از آن اوست. شما را بر این ادعا حجتی نیست. آیا چیزی را که نمی‌دانید به دروغ بر خدا می‌بندید؟

**بیان:** برخی از اهل کتاب یا مشرکان برای خداوند فرزند قایل بودند. این آیه در پاسخ آنان بحث از قداست و پاکی خدا نمی‌کند، بلکه غنا و بی‌نیازی او را پیش می‌کشد و می‌فرماید: ﴿هُوَ الْغَنِيُّ﴾. کسی نسل و فرزند می‌خواهد که دوست دارد ماندگار شود در حالی که خداوند خود همیشه ماناست و نیازی به فرزند برای جاودانگی ندارد. او اقتدار نیز دارد و وضعی در او نیست که بخواهد آن را با دارا شدن فرزند ترمیم کند: ﴿لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾.

کسانی که خداوند را دارای فرزند می‌خوانند افرادی جاهل هستند که نمی‌توانند منطق و دلیل و حجت و برهان داشته باشند: ﴿إِنْ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِهَذَا﴾ و ضعف آنان در اندیشه‌ی نظری است که چنین خرافه‌هایی را باور خود می‌گیرند. چنین انسان‌هایی گاو را به خدایی قبول دارند اما موسی را به پیغمبری نمی‌پذیرند، حضرت امیرمؤمنان علیه السلام را انکار



می‌کنند ولی معاویه را امام می‌دانند! گویی مرضی در جان بشر است که نمی‌تواند حق را بپذیرد. او حق خالص را خراب می‌کند و حق را به باطل می‌آمیزد. البته این طبیعت ناسوت است که اهل دنیا میدان عمل دارند و هر چه بخواهند، در آن می‌تازند و هر کاری که می‌خواهند در آن می‌کنند و حتی به خدا نیز دروغ می‌بندند: ﴿أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾؛ گویی ندانسته‌ها را می‌شود گفت و غیر از خراب در این دیار آباد نمی‌شود. باید ناسوت را دولتِ غفلت‌ها و پیرایه‌ها دانست. بر این اساس است که ما درصد بالایی از گزاره‌هایی که به نام دین به ما رسیده است را «پیرایه» می‌دانیم. خداوند سمّ غفلت را بر اهل دنیا پاشیده است و وقتی می‌میرند می‌بینند که چه معرکه‌ای است و چه بر سرشان آمده است؛ «إِذَا مَاتُوا إِنْتَبَهُوا»<sup>۱</sup>. در میان تمامی عوالم پیشین و پسین ناسوت، همین یک عالم است که چنین حالتی دارد و در دیگر عوالم، دولت، دولتِ خیرات است و بس.

## روشنی ﴿۲۹﴾

### برتری طلبی اهل دنیا

﴿مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ، وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ، إِذًا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ، وَلَعَلَّا بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ، سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ﴾<sup>۲</sup>.

- خدا فرزندی اختیار نکرده و با او معبودی دیگر نیست و اگر جز این

۱. ابن ابی جمهور احسائی، عوالم اللئالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة، چاپ اول، چاپ‌خانه‌ی سیدالشهدا، قم ۱۴۰۳ ق، ج ۴، ص ۷۲.

۲. مؤمنون / ۹۱.

بود به قطع هر خدایی آنچه را آفریده بود با خود می برد و به حتم بعضی از آنان بر بعضی دیگر تفوق و برتری می جستند. منزّه است خدا از آنچه وصف می کنند.

**بیان:** این آیه در حقیقت وصف اهل دنیا است که به شرک آلوده اند و چند خدایی می باشند. همواره چنین است که تمامی اهل دنیا بر یک دیگر حمله ور می شوند و مانند سگها به هم پارس می کنند. آنان تا زنده اند چنین می باشند و میان این و آن هم تفاوتی ندارد. آنان حتی اگر کسی را پیدا نکنند تا به او پارس کنند، جلوی آینه می ایستند و به خود پارس می کنند. درگیری با خود یا با دیگران، صفت اهل دنیا است تا برتری خویش را هر چند بر خود شده به اثبات رسانند.

### روشنی ﴿ ۳۰ ﴾

#### دروغ و افترا؛ گرز هزار پر اهل دنیا

﴿ قُلْ إِنَّ الَّذِينَ يُفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ. مَتَاعٌ فِي الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ نَذِقُهُمُ الْعَذَابَ الشَّدِيدَ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ﴾<sup>۱</sup>.

- بگو در حقیقت، کسانی که بر خدا دروغ می بندند رستگار نمی شوند. بهره ای اندک در دنیا دارند، سپس بازگشتشان به سوی ماست. آن گاه به سزای آن که کفر می ورزیدند عذاب سخت به آنان می چشانیم.

**بیان:** مهم ترین عامل برای موفقیت اهل دنیا و کنار زدن اهل حق و شکست و نابودی یا منزوی ساختن و گوشه نشین نمودن و از میدان به در بردن آنان، دادن نسبت های دروغ و زدن افترا و تهمت و برچسب به آنان

است. شاکله‌ی دنیا به گونه‌ای است که تنها با یک دروغ و یا یک تهمت می‌توان شخصیتی به بلندای ملکوت آسمان‌ها و زمین را به نابودی کشاند. در برابر، گویی خداوند به خوبان عالم ابزاری نداده است و حتی شمشیر کرامت اولیا نیز در برابر این گرز هزار پر می‌شکند. البته اهل دنیا و افترا به تصریح این آیه رستگار نمی‌شوند: ﴿لَا يُفْلِحُونَ﴾، ولی این امر به آخرت ارتباط دارد و آنان پیروز این دنیا هستند هرچند پیروزی آنان حقیقت ندارد و امری ظاهری است. از این رو آیه‌ی بعد، از موفقیت ظاهری آنان و متاعی که با افترا به دست می‌آورند می‌گوید: ﴿مَتَاعٌ فِي الدُّنْيَا﴾؛ اهل افترا و دروغ شکوه ظاهری دنیا را در دست دارند و چه بسا که ریاست و حاکمیت داشته باشند و با شاهی از دنیا روند؛ چرا که شاکله‌ی این دنیا برای دولت باطل است و حق و اهل آن، هرچند در اوج معنویت باشند، به صورت نوعی مغلوب اهل باطل می‌گردند اما از حق و حقانیت و وظیفه‌ی ایستادگی بر حق کوتاه نمی‌آیند. البته توجه به این حقیقت نه تنها باعث سستی مؤمن نمی‌شود بلکه او را برای ادامه‌ی مسیر محکم‌تر و مصمم‌تر می‌سازد، چرا که او در این دنیاست اما روح او با ملکوت پیوند دارد و با عوالم دیگر است که فکر، زندگی و حرکت دارد و می‌داند تمام عوالم دولت حق با اوست؛ عوالمی که هیچ‌گاه گذرا و فانی نیست و همانند این دنیا گذرا نیست تا از منظر او دور شود و معنای ایمان به خدا و غیب نیز چیزی جز این نیست. مؤمن کسی است که رجوع به حق را باور دارد و آن را می‌بیند؛ برخلاف اهل دروغ و افترا که چنین عقیده‌ای ندارند؛ اما خداوند به مؤمنان دلداری می‌دهد که بازگشت آنان در برزخ با ماست: ﴿ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ﴾ که مربوط به عالم برزخ است و ﴿نَذِيقُهُمُ الْعَذَابَ الشَّدِيدَ﴾ که از عذاب سخت آنان در قیامت و جهنم حکایت دارد.

مؤمن و ولی خدا در دنیاست اما قوت و قدرت عوالم دیگر در روح او جریان پیدا می‌کند و تحمل وی چنان بالا می‌رود که عقل هر اهل ظاهری از درک آن عاجز می‌شود! آنان حتی به شهادت و اسارت به دست اهل باطل راضی می‌شوند اما باز احساس پیروزی واقعی در نهاد آنان است. برای نمونه، می‌توان از جناب مسلم ابن عقیل نام برد که در اوج غربت و تنهایی آن‌چنان مصرانه بر حق ایستاد که گویی سلطان تمامی عوالم بوده است؛ چه رسد به شخص حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام که عقل از درک، زبان از گفتن و قلم از نوشتن مقامات و حالات آن حضرت عاجز و درمانده است و به آن پیامبر عشق تنها با نظرگاه عاشقانه آن هم در نهایت عشق می‌توان نگاه کرد اما هیئات که کسی بتواند عشق و بلندای آن را دریابد.

### روشنی ﴿ ۳۱ ﴾

#### دو قاعده‌ی ناسوتی

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾<sup>۱</sup>.

- کسانی که دوست دارند که زشت‌کاری در میان آنان که ایمان آورده‌اند شیوع پیدا کند برای آنان در دنیا و آخرت عذابی پردرد خواهد بود و خداست که می‌داند و شما نمی‌دانید.

**بیان:** این آیه دو قاعده‌ی مهم از قواعد ناسوتی را می‌گوید. یکی آن که

اگر کسی گناه دیگری را نقل کرد باید منتظر بلایی دنیوی باشد. حتی قاضی دادگاه نیز اگر محتوای پرونده‌ای محرمانه را برای همسر خود بگوید شامل این قاعده می‌گردد؛ چرا که اسرار جامعه را فاش کرده و اشاعه‌ی فحشا نموده است. مسلمان باید رازنگاه‌دار باشد و بتواند حرف را در خود نگاه دارد و به اصطلاح «دهن لقی نباشد که چفت و بندی ندارد». امانت کلام و مجلس را باید رعایت کرد.

قاعده‌ی دیگری که در این آیه است این است که انسان هرچه بگوید همان می‌شود و ناگاه خود مبتلا به گفته‌هایش می‌گردد. به همین خاطر گناهایی که این جا و آن جا نقل می‌شود به گونه‌ای بر گوینده‌ی آن وارد می‌آید.

### روشنی ﴿ ۳۲ ﴾

#### خیانت قومی و شکست قطعی

﴿ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَقَصَتْ غَزَاهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَىٰ مِنْ أُمَّةٍ إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ وَلِيُبَيِّنَ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ۱﴾

- و مانند آن زنی که رشته‌ی خود را پس از محکم بافتن، یکی یکی از هم می‌گسست مباحثید که سوگندهای خود را میان خویش وسیله‌ی فریب و تقلب سازید به خیال این که گروهی از گروه دیگر در داشتن امکانات، افزون‌تر هستند. جز این نیست که خدا شما را بدین وسیله می‌آزماید



و روز قیامت در آنچه اختلاف می‌کردید به قطع برای شما توضیح خواهد داد.

**بیان:** هشدار از پیشه ساختن خیانت و خدعه به خاطر منافع قومی و گروهی در این جا بسیار حایز اهمیت است. امری که سبب می‌شود کسی که در اوج قدرت و قوت و استحکام است به ناگاه شکست بخورد و بدبخت شود و زحمات طاقت‌فرسایی که برای طی مسیر رشد و تعالی پیموده تا به نقطه‌ی اوج کمال و سعادت برسد، تمامی با سقوطی ناگهانی هدر شود و خود نیز گمراه گردد! این نیست مگر برای آن که: ﴿تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ﴾. در آیات بعد نیز این معنا دوباره خاطر نشان شده است، آن جا که می‌فرماید: ﴿وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا وَتَذُوقُوا السُّوءَ بِمَا صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَلَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾؛ و زنده‌ها را دستاویز خود را دستاویز تقلب میان خود قرار دهید تا گامی بعد از استواریش بلغزد و شما به سزای آن که مردم را از راه خدا باز داشته‌اید دچار شکنجه شوید و برای شما عذابی بزرگ باشد.

### روشنی ﴿۳۳﴾

#### لغو ناسوت

﴿وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ﴾!

- و آنان که از بیهوده رویگردان هستند.

**بیان:** با آن که «لغو» از مصادیق باطل است ولی در شریعت هر باطلی

حرام نیست. اگر خداوند لغو، لهو و لعب را نمی‌آفرید، افراد فراوانی بودند که ادعای خدایی می‌کردند و فرعون‌ی دیگر می‌شدند. این امور از کمالات ناسوت است و غیر از اولیای خدا کسانی که بازی نمی‌کنند و لغو، لهو و لعب ندارند و پای خود را دراز نمی‌کنند یا شالشان را صاف می‌گیرند افرادی مشکل‌دار، سالوس‌باز، دگم، مغرور و متکبر می‌شوند.

خداوند تمامی زندگی ناسوتی را لهو و لعب می‌داند: ﴿وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾<sup>۱</sup>؛ این زندگی دنیا جز سرگرمی و بازیچه نیست و زندگی حقیقی همانا در سرای آخرت است. ای کاش می‌دانستند!

به شهادت این آیه مبارکه، تمامی دنیا و ناسوت لعب است و لهو و حیات آخرت نقصی بر سیستم موجود دنیا وارد نمی‌کند؛ بنابراین نمی‌توان «لهو» و «لعب» را حرام دانست؛ در حالی که دلیلی بر حرمت آن نیز نیست.

آیه‌ی شریفه: ﴿مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرِ مِنْ رَبِّهِمْ مُحَدَّثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ، وَهُمْ يَلْعَبُونَ﴾<sup>۲</sup>؛ هیچ پند تازه‌ای از پروردگارشان نیامد مگر این‌که بازی‌کنان آن را شنیدند، از سرگرمی‌های دنیوی می‌گویند که افراد جامعه به آن مشغول می‌باشند و در این حال است که به سخن خداوند گوش فرا می‌دهند. مانند کسی که مطالعه می‌کند ولی تلویزیون نیز تماشا می‌کند. افراد جامعه از دیدگاه آیه‌ی شریفه این‌چنین هستند و نباید بر آنان سخت گرفت؛ چنان

۱. عنکبوت / ۶۴.

۲. انبیاء / ۲.

که خود خداوند از کسانی که ایمان می‌آورند و تقوا پیشه می‌نمایند بازخواست مالی ندارد: ﴿إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ، وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا يُؤْتِكُمْ أَجْرَكُمْ، وَلَا يَسْأَلْكُمْ أَمْوَالَكُمْ﴾<sup>۱</sup>؛ زندگی این دنیا لهو و لعبی بیش نیست و اگر ایمان بیاورید و پروا بدارید خدا پاداش شما را می‌دهد و امواتان را در عوض نمی‌خواهد.

خداوند متعال هويت دنیا را به صراحت فاش می‌نماید و می‌فرماید دنیا بازی و سرگرمی است و اگر ایمان بیاورید و تقوا داشته باشید اجرتان را می‌دهیم و از این که امواتان را چه کردید نمی‌پرسیم و بازخواست نمی‌نماییم. خداوند اگر از کسی خوشامد داشته باشد دست او را در مواردی باز می‌گذارد. البته روشن است که خداوند به صورت حکیمانه چنین می‌کند.

### روشنی ﴿۳۴﴾

#### خستگی ناسوتی

﴿رُبَّمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ﴾<sup>۲</sup>.

- چه بسا کسانی که کافر شدند آرزو کنند که کاش مسلمان بودند.

**بیان:** ناسوت چنان است که بعضی از اهل دنیا گاه از دنیاداری خود خسته می‌شوند. برخی از کافران نیز از بدی خود و کفری که دارند خسته می‌شوند و آرزو می‌کنند کاش مسلمان بودند ولی اهل ایمان هیچ‌گاه از

۱. محمد ﷺ / ۳۶.

۲. حجر / ۲.



ایمان خویش خسته نمی شوند و آرزوی دیگری نمی کنند؛ هر چند در راه ایمان خود سختی ببینند و حتی شهادت و مرگ خود را نزدیک ببینند؛ زیرا آنان به منبع نیرو و نشاط وصل هستند و مدام از حق تعالی و ملکوت تغذیه و شارژ می شوند. سخن حضرت ختمی مرتبت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در تشبیه نماز به نهری که مؤمن روزی پنج نوبت در آن شست و شو می کند<sup>۱</sup>، اشاره ای به همین معناست.

در این آیه لفظ ﴿لَوْ﴾ وجود دارد و ما گفتیم در قرآن کریم شرطی محال وجود ندارد. بنابراین این گروه از کافران که گاهی به دلیل خستگی آرزوی اسلام می کنند از کافرانی نیستند که در آتش جهنم جاودان و خالد باشند و در نهایت، هر چند بعد از عذابی طولانی مدت باشد، اهل نجات خواهند بود و خداوند آنان را آرزو به دل نمی گذارد.

البته آیهی بعد نتیجهی بسنده کردن به آرزو و دنبال نکردن راه حق را بیان می دارد که همان تنزل یافتن به مرتبهی حیوانیت است. خداوند می فرماید: ﴿ذَرَهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ﴾<sup>۲</sup>؛ بگذارشان تا بخورند و برخوردار شوند و آرزوها سرگرمشان کند. پس به زودی خواهند دانست.

آدمی باید توجه داشته باشد وی اقتضای دارا شدن مراتب بالای کمال تا مقام جمعی را داراست و می تواند برتر از تمامی پدیده ها شود.

۱. من لا یحضره الفقیه، چاپ دوم: انتشارات جامعهی مدرسین، قم ۱۴۰۴ ق، ج ۱،

ص ۲۱۱.

۲. حجر / ۳.

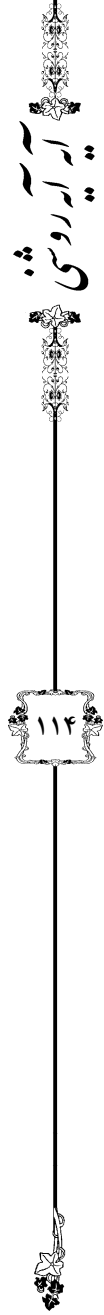
## الله مولانا ولا مولی لکم

﴿ ذَلِكْ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا، وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ ﴾ ۱.

- چرا که خدا سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند، ولی کافران را سرپرست و یاری نیست.

**بیان:** مؤمنان مولا دارند. می‌گوییم سرور و مولای اهل علم آقا امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است. این آیه می‌فرماید مؤمنان صاحب و مولا دارند و مولای آنان خداوند است. شگفتا از این آیه! می‌فرماید: اهل دنیا و کافران مولا ندارند. این آیه از آیات علمی و روان‌شناسی قرآن کریم است. کسی که مولا نداشته باشد از زندگی مأیوس می‌شود، در زندگی با ترس و بزدلی درگیر است و شخصیت ثابتی ندارد و به نرخ روز نان می‌خورد. آنان که خودکشی می‌کنند نیز مولا ندارند. کسی که مولا دارد پای مولای خویش می‌ایستد و اگر هفتاد بار نیز گردن وی را بزنند و تیغ عالم را به حلقومش نمایند، او در خون خود رقص‌کنان می‌غلطد و به پای مولای خویش و برای مولای خویش و به سوی مولای خویش می‌رود.

طلاب حوزه‌ها مولا دارند. تمامی هستی آنان و حتی نفس‌های ایشان برای حضرت صاحب الامر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است. آنان دیگر به همسر یا پدر و مادر خود تعلق ندارند و فردای قیامت از هر نفس آنان پرسیده خواهد شد؛ چنانچه توهین به آنان مؤاخذه‌ای سخت دارد.



## تنیدگی دنیاداری

﴿ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهُمْ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴾!

- و زندگی دنیا جز بازی و سرگرمی نیست و به قطع، سرای بازپسین برای کسانی که پرهیزگاری می‌کنند بهتر است. آیا نمی‌اندیشید؟!

**بیان:** این آیه به مقایسه‌ی دنیاداری و آخرت‌مداری می‌پردازد. نکته‌ای که در دنیاداری بر انسان سنگینی می‌کند اشتغال فکری برای اداره‌ی داشته‌های دنیوی است. درست است که نعمت‌های دنیایی به خودی خود بد نیست، ولی بسیاری از امور مباح و حتی خوبی‌ها می‌تواند آدمی را زمین‌گیر و بی‌چاره کند. کسی که امکانات دنیوی ندارد، درست است در تأمین نیازهای دنیایی خود با مشکل مواجه می‌گردد ولی همین فرد در مقایسه با فردی که بهترین امکانات را دارد خیالی راحت و آسوده دارد. او تنها غصه‌ی ناداری می‌خورد و این برای هر یک از نعمت‌ها و امکاناتی که دارد در آغوش غصه‌ای به خواب پر اندیشه فرو می‌رود و تنیدگی و استرس حتی در ساعاتی که خواب است از او جدا نمی‌شود. جابه‌جا کردن پول و امکانات و مدیریت آن بسیار دغدغه‌زا و اضطراب‌آور است. اضطرابی که نمی‌گذارد لقمه نانی راحت از گلو پایین رود و خوابی آسوده به چشم نشیند. از این رو استقبال از دنیا و مظاهر آن خوب نیست مگر آن که خداوند آن را به کسی امانت داده باشد، که در این





صورت نباید در آن تفریط نمود. اما همین امانت، گاه آدمی را سردرگم می‌کند. کسی که اسکانیا دارد و آن را به راننده می‌دهد، فکر پر دلهره‌ی این که مبادا تصادف کند همواره او را نگران می‌سازد. تاجری که غرفه‌ای در بازار و حجره‌ای در میدان دارد، استرس آتش‌سوزی، به فروش نرفتن اجناس، برگشت چک و مانند آن را در نهاد و در مغز و اندیشه‌ی خود دارد به طوری که اگر ناظر بی‌طرفی چنین کسانی را ببیند برای آن‌ها دل می‌سوزاند. در واقع کسی که سرمایه‌دار است کلاهی گشاد بر سر او رفته است؛ چرا که این سرمایه به این همه غصه و تنیدگی نمی‌ارزد. البته حساب آخرت نیز هست، از این رو آخرت بهتر است؛ زیرا دست‌کم این است که سبک‌باری و آرامش خاطر با آن هست و دنیاداری سنگین‌باری و زحمت را همراه دارد. کسی که بیش از عفاف و کفاف خود از دنیا دارد حمال آن می‌گردد و هم‌چون چارپایی باربر است که مرکب آن می‌گردد نه سوار بر آن.

### روشنی ﴿ ۳۷ ﴾

#### فتنه‌ی مال و فرزند

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ﴾<sup>۱</sup>.

- و بدانید که اموال و فرزندان شما وسیله‌ی آزمایش شما هستند و خداست که نزد او پاداشی بزرگ است.

**بیان:** این آیه با بیدارباش: ﴿وَأَعْلَمُوا﴾ شروع می‌شود و به این معناست که این چنین است و مبادا پنداشت که مطلب غیر از این است و آن این که:

۱. انفال / ۲۸.

من از بیگانگان هرگز ننالم که با من هرچه کرد آن آشنا کرد  
 اموال و فرزندان هرچه هم خوب و شایسته باشند فتنه هستند و فتنه به  
 این معناست که برای انسان مشکلات بسیاری را پیش می‌آورند. در این  
 آیه، «اموال» بر «اولاد» مقدم شده است؛ چرا که فتنه بودن فرزندان در  
 بیش‌تر موارد، به سبب همان اموال است.  
 باید توجه داشت منظور از «فتنه»، پلیدی نیست، بلکه مراد از آن  
 اضطراب، تپش و پیشامد مشکلات است، از این رو در ادامه می‌فرماید:  
 ﴿وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ﴾؛ یعنی اگر در پیشامد چنین فتنه‌هایی خود را  
 کنترل نمایید و توجه داشته باشید که مال و فرزند فتنه و وسیله‌ی آزمایش  
 و ابتلاست، اجر و مزد عظیمی خواهید داشت؛ چرا که هم به دست  
 آوردن مال حلال اجر دارد و هم نگهداری درست و هم مصرف به‌جای  
 آن. بر این اساس، با رویکردی صحیح می‌توان فتنه‌ای دنیوی که جز  
 مکافات و زحمت چیز دیگری ندارد را به اجری عظیم و پاداشی بزرگ  
 تبدیل نمود.

### روشنی ﴿۳۸﴾

#### عذاب فرزند و مال

﴿فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا  
 وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ﴾<sup>۱</sup>.

- اموال و فرزندانشان تو را به شگفت نیاورد. جز این نیست که خدا

می‌خواهد در زندگی دنیا به وسیله‌ی این‌ها عذابشان کند و جانشان در حال کفر بیرون رود.

**بیان:** این آیه گزاره‌ای مهم را بیان می‌دارد و آن این‌که: اگر کسی فسق، کفر، شرک یا نفاق داشته باشد، زیادی مال و فرزند سبب محنت و عذاب او می‌گردد و هرچند از این نعمت‌ها فراوان داشته باشد، از آن لذت نمی‌برد و همین امور وسیله‌ای برای عذاب و رنج اوست. مال و فرزند وزان طبیعی ناسوت و از خیرات آفرینش است اما همین خیرات به واسطه‌ی اعمال و کردار آدمی مایه‌ی عذاب و گرفتاری می‌گردد؛ چنان که می‌فرماید: ﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾ و گاه عمری را از انسان ضایع و تباه می‌سازد و خط بطلانی بر آن می‌کشد و این است معنای: ﴿تَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ﴾.

حکمت الهی این است که «کفر» و «فسق» خیرات ناسوت را به ماده‌ی عذاب در آن تبدیل کند و بلای جان صاحب آن شود. بر این اساس، اگر انسان «فسق»، «کراهت» و «کفر» نداشته باشد، هر نعمتی اعم از دارایی، عمر و فرزند برای او خیر می‌شود. خداوند خطاب به کافران می‌فرماید: ﴿قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُعْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ، وَإِنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ﴾<sup>۱</sup>؛ به کسانی که کفر ورزیده‌اند بگو اگر بازایستند آن‌چه گذشته است برایشان آمرزیده می‌شود و اگر بازگردند به یقین سنت خدا در مورد پیشینیان گذشت.

خداوند از موضع قدرت به کافران هشدار می‌دهد اگر از کفر و بی‌ایمانی خود دست برندارند، به عذابی گرفتار می‌شوند که برای پیشینیان ناسپاس نیز آمده است. بنابراین کفران نعمت‌های الهی و ارتکاب گناهان سبب بروز سختی‌ها، مشکلات و مصایبی حرمان‌آور در زندگی می‌گردد.

### روشنی ﴿ ۳۹ ﴾

#### توسعه‌ی عذاب‌آور امکانات دنیوی

﴿ وَمَا نُزِیهِمْ مِنْ آیَةِ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا، وَأَخَذْنَا مِنْهُم بِالْعَذَابِ، لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ ﴾ ۱.

- و ما نشانه‌ای به ایشان نمی‌نمودیم مگر این که آن از نظیر و مشابه آن بزرگ‌تر بود و به عذاب گرفتارشان کردیم تا مگر به راه آیند.

**بیان:** برخی از خیرات یا نعمت‌های دنیوی در واقع نعمت نیست و مقدمه‌ی عذاب و نقیمت است. دنیا برای برخی از گناه‌کاران کوچک نمی‌شود، بلکه دنیای آنان رو به رشد می‌رود و بزرگ‌تر می‌شود اما این توسعه برای آن است که عذاب آنان بیش‌تر گردد. پول فراوان و حتی علم بسیار، خود می‌تواند عذاب باشد و گروهی را که منافع خود را با وجود آن در خطر می‌بینند بر آن می‌دارد تا با دشمنی‌های پی در پی وی را به شکست برسانند. خداوند در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: ﴿ أَلْیَحْسَبُونَ أَنَّمَا



نُؤدُهُمُ بِهِ مِنْ مَالٍ وَبَنِينٍ<sup>۱</sup>؛ آيا مي پندارند كه از مال و پسران به ايشان مدد مي دهيم.

خداوند اگر بخواهد كسي را بدبخت و بيچاره كند، گاه امكاناتي مانند علم، مال و مقام و فرزند به او مي دهد تا زمينه ي آن را فراهم كنند؛ در حالي كه برخي مي پندارند اين شكوه چند روزه ي دنيايي براي او خيبر است: ﴿نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ، بَلْ لَا يَشْعُرُونَ﴾<sup>۲</sup>؛ از آن روي است كه مي خواهيم به سودشان در خيرات شتاب ورزيم، نه بلكه نمي فهمند!

چنن نيست كه ما بخواهيم در حق ايشان خيري دنيايي داشته باشيم، آن ها اين امر ظريف و دقيق را درك نمي كنند كه اين براي آنان شر است. البته ما در جاي خود از استدراج و مكر الهي خواهيم گفت. امري كه لطافت فرواني در آن است.

### روشنی ﴿۴۰﴾

## سلامت دنيوی و سعادت اخروی

﴿وَأَتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ﴾<sup>۳</sup>.

- و در دنيا به او نيكوبي و نعمت داديم و در آخرت نيز از شايستگان خواهد بود.

۱. مؤمنون / ۵۵.

۲. مؤمنون / ۵۶.

۳. نحل / ۱۲۲.



**بیان:** این انگاره که سختی کشیدن در دنیا و ابتلای به فقر و فلاکت خودساخته، لازمه‌ی برخورداری از نعمت‌های اخروی و سعادت ابدی است پنداره‌ای استعماری است که برای تضعیف مسلمانان به آنان القا نموده‌اند. چیزی که با فرهنگ قرآن کریم مخالف است. این آیه می‌فرماید:

صالحان آخرت که سعادت دارند کسانی هستند که دنیای سالمی دارند. سلامتی که از جمال و جبروت الهی و بزرگی و متانت رحمانی ناشی شده و مؤمن و مسلمان را ظهوری بارز از این اوصاف قرار داده است. مؤمنی که ظاهر مناسب نداشته و سست و بدهیکل است و دنیایی دارد فقرآلود و به سبب دور بودن از امکانات، با ناآگاهی و عقب‌ماندگی دست و پنجه نرم می‌کند و با کشکول و تبرزین یا تسبیح ذکر و ورد می‌گوید، اگر هم مؤمن باشد در اسطبل‌های بهشت یا در پهنه‌ی اعراف جای دارد! هیچ یک از انبیا و اولیای الهی به فقر دچار نبوده‌اند، هرچند شهید شده‌اند. آنان با عزت، جلال و جبروت زندگی می‌کردند و انسان‌هایی تمیز، زیبا، متمدن، متشخص، باوقار، قدرتمند و دارای امکانات بودند؛ به گونه‌ای که زندگی عده‌ی بسیار را اداره می‌کردند و هیچ نوع فقری را برنمی‌تابیدند. هیچ پیامبری تنگدست نبود تا از قوم خود برای نبوت خویش مزدی بخواهد و تمامی ﴿إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ﴾<sup>۱</sup> می‌گفتند.

مسیر سعادت آخرت از سلامت دنیا می‌گذرد و کسی که در دنیا مشکل مالی دارد، به حتم در آخرت نیز مشکل خواهد داشت: ﴿وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا﴾<sup>۲</sup>. کسانی که از نیکویی‌های دنیا

۱. یونس / ۷۲.

۲. اسراء / ۷۲.

برخوردارند از رستگاران آخرت هستند: ﴿وَأَنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ﴾.  
 انسان خواه معصیت‌کار باشد یا سست و مفلوک، ارزش بهشت ندارد.  
 مسلمان باید قوت، قدرت، متانت، جمال و جلال داشته باشد و البته  
 برحذر باشد از این‌که دنیا را بر آخرت ترجیح دهد.

## روشنی ﴿۴۱﴾

### بیماری ناتوانی مالی

﴿لَيْسَ عَلَى الضُّعْفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ. مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ. وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾<sup>۱</sup>.  
 - بر ناتوانان و بر بیماران و بر کسانی که چیزی نمی‌یابند تا در راه جهاد  
 هزینه کنند، در صورتی که برای خدا و پیامبرش خیرخواهی نمایند هیچ  
 گناهی نیست و نیز بر نیکوکاران ایرادی نیست و خدا آمرزنده‌ی مهربان  
 است.

**بیان:** خداوند ضعیفان، بیماران و بی‌بضاعتان مالی را که نمی‌توانند  
 خانواده‌ی خود را اداره نمایند از شرکت در جنگ معاف نموده است به  
 شرط این که موارد گفته شده را دستاویز و بهانه‌ای برای فرار از معرکه قرار  
 نداده، بلکه در حقیقت این‌گونه بوده و خیرخواه جامعه‌ی اسلامی نیز  
 باشند. در این صورت، خداوند نیز غفران و رحمت خود را شامل حال  
 آنان کرده و اجری از جهاد نصیبشان می‌کند.

در این آیه، بی‌بضاعتان که در صورت انفاق، توان اداره‌ی هزینه‌های

همسر و زندگی خود را ندارند با تعبیر: ﴿وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ﴾ در ردیف بیماران و معلولان جسمی قرار گرفته‌اند که می‌رساند نداشتن توان مالی خود نقص و نوعی بیماری است و چنین نیست که «الفقر فخری» باشد. قرآن کریم ناتوانی مالی را بیماری اقتصادی می‌داند و این سالوس بازان جاهل هستند که فقر و نداری را مایه‌ی مباحات می‌دانند. آیه‌ی: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ﴾<sup>۱</sup> نیز فقر را با فراز: ﴿إِلَى اللَّهِ﴾ به‌روشنی ترجمه کرده است.

هیچ یک از پیامبران الهی فقیر نبوده‌اند، بلکه مانند حضرت داوود صنعت زره‌سازی داشته و آن را به قوم خود که تا آن روز زره‌سازی نمی‌دانستند آموزش داده است: ﴿وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ، لِيُحَصِّنْكُمْ مِنْ بِأْسِكُمْ، فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ﴾<sup>۲</sup>؛ و به داوود فن زره‌سازی آموختیم تا شما را از خطرات جنگتان حفظ کند، پس آیا شما سپاس‌گزارید.

انبیای الهی چنین امتیازاتی داشتند که مردم آنان را پذیرا می‌شدند و هیچ‌گاه دست بگیر نزد افراد جامعه نداشتند.

## روشنی ﴿۴۲﴾

### ظاهرمداری قساوت‌آمیز

﴿فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ، وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا

۱. فاطر / ۱۵.

۲. انبیاء / ۸۰.

كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١﴾

- پس چرا هنگامی که عذاب ما به آنان رسید تضرع نکردند، ولی حقیقت این است که دل‌هایشان سخت شده و شیطان آنچه را انجام می‌دادند بر ایشان آراسته است.

**بیان:** این آیه از آراستگی و زیبایی ظاهر می‌گوید که حیلۀ شیطان است. آن آراستگی که قساوت قلب می‌آورد. افرادی که غرق در هیکل و فرو رفته‌ی در ظاهرند، و بیش‌ترین درآمد و توان خود را برای تزئین آن هزینه می‌کنند بدون آن که عشقی، صفایی و آرامشی داشته باشند و تنها در پی حفظ آبرو در پیش چشم‌ها هستند و بس. این روزها حتی کتاب و سنت نیز مایه‌ی حفظ آبرو شده است. گویی خدایی جز آبرو نیست که خود را با آن هماهنگ نمود. خدایی که آرامشی برای آبروداران نگذاشته است و حفظ ظاهر فراتر از آرامش ارزش دارد. یکی از فتنه‌های شیطان حفظ ظاهر است و نمی‌شود شیطان در جایی باشد و حفظ ظاهر و پاسداشت آبروداری در آن جا نباشد.

### روشنی ﴿٤٣﴾

#### ظاهرمداری و از دست دادن باطن

﴿وَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ. إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ﴾<sup>٢</sup>.

١. انعام / ٤٣.

٢. توبه / ٨٥.

- و اموال و فرزندان آنان تو را به شگفت نیندازد. جز این نیست که خدا می‌خواهد ایشان را در دنیا به وسیله‌ی آن عذاب کند و جانشان در حال کفر بیرون رود.

**بیان:** اگرچه ممکن است منافقان ظاهری خوش و دل‌فریب داشته باشند و شکوه مال و زیادی فرزند و اعوان و انصار آنان چشم‌گیر باشد؛ چنان‌که می‌فرماید: ﴿وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِبُيُوتِهِمْ سُقْفًا مِنْ فِضَّةٍ، وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ. وَلِبُيُوتِهِمْ أَبْوَابًا، وَسُرُورًا عَلَيْهَا يُتَكَوَّنُونَ﴾<sup>۱</sup>؛ و اگر نه آن بود که همه‌ی مردم در انکار خدا امتی واحد گردند به قطع برای خانه‌های آنان که به خدای رحمان کفر می‌ورزیدند سقف‌ها و نردبان‌هایی از نقره که بر آن‌ها بالا روند قرار می‌دادیم. و برای خانه‌هایشان نیز درها و تخت‌هایی که بر آن‌ها تکیه زنند (و تبختر نمایند) اما کفر باطن و تباهی و نابودی عمر از ویژگی‌های ثابت آنان است و این بزرگ‌ترین خسارت است. هدر رفتن عمر، نابودی سرمایه‌ی اصلی انسان در دنیا است که دیگر به هیچ وجه قابل بازگشت نیست و این سرمایه اگر رفت، رفت و دیگر باز نمی‌گردد. پرداختن فراوان به جمع مال و ازدیاد فرزند سبب می‌شود انسان از درک باطن باز ماند. البته رعایت تناسب در این مورد را نباید از دست داد که امری نسبی است و هر کسی را توانی است. این مطلب؛ یعنی باز ماندن از درک باطن با پرداختن به امور ظاهری از آیه‌ی بعد به دست می‌آید که در توضیح و تبیین حال منافقان می‌فرماید: ﴿رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطَبَعَ عَلَىٰ



قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ<sup>۱</sup>؛ راضی شدند که با خانه‌نشینان باشند و بر دل‌هایشان مهر زده شده است، در نتیجه قدرت درک ندارند.  
 ظاهرمداری سبب می‌شود انسان از درک باطن امور و ریزه‌کاری‌های هر چیزی عاجز گردد.

### روشنی ﴿۴۴﴾

#### تباهی سرمایه‌های ناسوتی

﴿مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ، فَأَهْلَكَتَهُ، وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ، وَلَكِنْ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾<sup>۲</sup>.  
 - مثل آن چه آنان در زندگی این دنیا هزینه می‌کنند همانند بادی است که در آن سرمای سختی است که به کشتزار قومی که بر خود ستم نموده‌اند بوزد و آن را تباہ سازد و خدا به آنان ستم نکرده، بلکه آنان خود بر خویشتن ستم کرده‌اند.

**بیان:** کسی می‌تواند ملکوت این آیه‌ی شریفه را درک نماید که به اسباب باطن و اعتقاد به حق رسیده باشد. چنین کسی است که ضایع شدن عمرهای آدمیان را به مغزایی که دارد درک می‌نماید. او به نیکی می‌بیند که بسیاری از درس خواندن‌ها، تحصیل‌ها، مدرک‌ها و حتی اجتهادها خاصیتی ندارد و فرزند و داشتن یک یا دو باب منزل بی‌سرانجام است و چه بسا فرجامی جز بی‌چارگی و بدبختی نداشته باشد. گاه حتی

۱. همان / ۸۷.

۲. آل عمران / ۱۱۷.

همین نوشتن‌ها باعث حرمان می‌شود. آدمی نمی‌داند سرانجام کردار خوب یا بد وی چه خواهد شد.

آدمی که کلنگی را بر زمین می‌زند تا قطره‌ی آبی برای رفع عطش بیابد؛ اگر چنان عمر بر آن گذارد که گویی سیل عظیمی درست شده، کلنگی که بر زمین می‌زند او را خفه می‌کند و در این صورت، چه فایده‌ای برای آن خواهد بود؟ متأسفانه عمر انسان و زحمت او در بسیاری از مواقع این‌گونه سپری می‌شود: ﴿كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ﴾. گاه انسان حتی نمی‌تواند واسطه‌ی در کمال قرار گیرد؛ چرا که به خوبی‌هایی که دارد غرور پیدا می‌کند و گاه بلندای تقوای او به گاه کفر و شرک و دنیای صرف می‌انجامد، گاه علمی قامت کوه دارد و انحرافی دراز در مردم تا دامنه‌ی قیامت ایجاد می‌کند و مسیر حق را کج می‌سازد و گاه مال و دارایی او به اعتیاد فرزند یا اختلاف همسر و فرزندان پایان می‌پذیرد. هیچ خوبی و کمالی تا در دنیاست و بدون خداست ضمانت اجرایی ندارد و این تنها خداست که به هر چیزی معنا می‌دهد: ﴿مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ، فَأَهْلَكْتَهُ﴾؛ کاری که خدا در آن نباشد، هلاک‌شونده و از میان رونده است. نوشتن چند سطر عبارت، اگر برای خداوند نباشد فایده‌ای ندارد و حماقت و سادگی است که آدمی بدون خدا به دنبال فرزند و ثروت و امکانات باشد. این خداوند است که اگر در هر کاری باشد، آن کار زنده است و گرنه مرده و مرداری بیش نیست. اولیای خدا هر کاری را فقط به خاطر خدا انجام می‌دهند:

﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾<sup>۱</sup>. باید با خدا دوست شد و برای خدا کار کرد و با او همراه شد تا هر دغدغه و وسوسه‌ای کنار رود و بشر دیگر غم سرانجام امور را نخورد.

البته این خداوند نیست که کارهایی که خدا در آن نیست را بی‌ارزش می‌سازد و خداوند بر کسی ستم روا نمی‌دارد: ﴿وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ، وَلَكِنْ أَنْفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ﴾، بلکه نفس‌هایشان است که کار غیر خدایی می‌کند و بر خود ظلم روا می‌دارد؛ یعنی نیت، فعل و عملکرد آنان است که ظلم می‌کند. خداوند در این آیه ذات کسی را متهم نمی‌کند، زیرا ذات‌ها در پی کمال هستند، بلکه نفس‌ها کار را خراب می‌کند، و شگفت‌ترین که خداوند به لفظ متکلم، ظلم را از خود نفی نمی‌کند، بلکه به لفظ غیب است که می‌فرماید: ﴿مَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ﴾، پس در این میان چه کسی ظلم نموده است؟ بله، این عملکردهاست که نتیجه را فاسد کرده است. این آیه می‌رساند انسان نباید نسبت به افراد بد جبهه‌گیری کند، بلکه باید در مقابل بدی‌ها موضع گرفت. بدی‌ها بد است ولی بدها را نباید بد دید؛ چرا که ممکن است فردا خوب شوند.

### روشنی ﴿۴۵﴾

#### همه آگاهی پدیده‌ها و ارزش معرفت و دانش نظری

﴿الَا إِنَّ لِلَّهِ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ



اللَّهُ شُرَكَاءَ، إِنَّ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ. وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ<sup>۱</sup>!

- آگاه باش که هر که در آسمان‌ها و هر که در زمین است از آن خداست و کسانی که غیر از خدا شریکانی را می‌خوانند از آن‌ها پیروی نمی‌کنند. اینان جز از گمان پیروی نمی‌کنند و جز گمان نمی‌برند.

**بیان:** این آیه دو مطلب مهم را بیان می‌کند: یکی آن که می‌فرماید: ﴿لِلَّهِ مَنْ﴾ و همه چیز را دارای عقل و آگاهی و نوعی از فهم می‌داند؛ زیرا ﴿مَنْ﴾ در این جا خصیصه و ویژگی در ذکر مورد ندارد و می‌شد لفظ «ما» که غیر عاقلان را بیان می‌دارد به کار برده شود.

دیگر آن که تمامی مشکلات بشر در حکمت نظری ریشه دارد و نه در حکمت عملی. اگر کسی اندیشه‌ی درست داشته باشد به‌طور حتم عمل وی به درستی می‌گراید و چنان‌چه اندیشه‌ای درست نباشد، عمل نیز نادرست خواهد بود. فراز: ﴿إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ﴾ این مطلب را حکایت می‌نماید. تبعیت همان عمل است که چون فاقد پشتوانه‌ی منطقی است و چیزی جز ظن و گمان اساس آن قرار نگرفته است، نتیجه نمی‌دهد. درست است که قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾<sup>۲</sup>؛ و در حقیقت خداست که پروردگار من و پروردگار شماست، پس او را بپرستید. این است راه راست. در این آیه‌ی شریفه از «عبادت» گفته می‌شود و آن را صراط مستقیم قرار می‌دهد که از مقوله‌ی حکمت عملی است ولی اندیشه‌ی انسان خود

۱. یونس / ۶۶.

۲. مریم / ۳۶.



صراطی است که تا انسان آن را مستقیم نیپیماید نمی‌تواند در عمل استقامت داشته باشد و هر عملی بدون آن ارزشی ندارد؛ زیرا حکمت عملی فرع بر حکمت نظری است و بدون آن پیکره‌ای بیش نیست.

این حکمت نظری است که به عمل ارزش می‌دهد به گونه‌ای که ضربتی شمشیر با آن برتر از عبادت تمامی جن و انس می‌گردد ولی چنانچه نظر و اندیشه مشکلی داشته باشد، نمازهای فراوان و طولانی مدت تنها بر ویل آدمی می‌افزاید: ﴿وَيْلٌ لِّلْمُصَلِّينَ﴾!

حکمت نظری همان باورها و اعتقادات است. امروزه در جامعه‌ی ما معلومات افراد نسبت به همه چیز بیش از آگاهی آنان نسبت به خداست و معلومات عمومی افراد جامعه رشد نموده، اما آگاهی آنان از خداوند و باورها و اعتقادات آنان رشدی نداشته و معرفت در زمان غیبت، سیری قهقهرایی داشته است.

معرفت همان باور و اعتقاد است که اگر ارزش صدق داشته باشد، مهم نیست از چه راهی حاصل شده است. ممکن است اعتقاد به خدا در کسی با دیدن انسانی وارسته زنده شود؛ همان‌طور که بسیاری از مسلمانان صدر اسلام با دیدن پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مسلمان می‌شدند. البته چنین باوری، محدود و ابتدایی است و برای رسیدن به کمالات نیاز به رشد و توسعه دارد. به هر روی می‌توان به امور اعتقادی به گونه‌ی تقلیدی باور داشت؛ همان‌طور که می‌شود محققى توانمند در این زمینه، به باور و معرفتى نرسیده باشد.

## هم‌سنخ‌گرایی ناسوتیان

﴿الْحَبِیْثَاتُ لِلْحَبِیْثِیْنَ، وَالْخَبِیْثُونَ لِلْحَبِیْثَاتِ، وَالطَّیِّبَاتُ لِلطَّیِّبِیْنَ، وَالطَّیِّبُونَ لِلطَّیِّبَاتِ، أُولَئِكَ مُبَرَّوْنٌ مِّمَّا یَقُولُونَ، لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِیْمٌ﴾!

- زنان پلید برای مردان پلیدند و مردان پلید برای زنان پلید و زنان پاک برای مردان پاکند و مردان پاک برای زنان پاک. اینان از آن‌چه در باره‌ی ایشان می‌گویند برکنارند. برای آنان آمرزش و روزی نیکو خواهد بود.

**بیان:** ما در جای دیگر گفته‌ایم خاک هر سرزمینی دارای خاصیتی است و هر خاکی آدمیانی با صفاتی خاص را رشد می‌دهد. خاکی مردمی را شجاع می‌نماید و خاکی اهل خود را بزدل و ترسو می‌نماید. به‌طور نوعی چنین است که مردم یک منطقه به دلیل اشتراکی که در خاک، آب، هوا و زیست محیط تربیتی خود دارند شبیه هم می‌گردند. در این میان، مردان و زنانی که با هم ازدواج می‌نمایند سعی دارند بیش‌ترین شباهت را در صفات با هم داشته باشند و مصداق مثل «کبوتر با کبوتر، باز با باز می‌کند پرواز» می‌باشند.

این که زن و مردی به یک‌دیگر منحصر می‌شوند به تقدیر، زمان و مکان و شرایط همگونی است که آنان در آن قرار می‌گیرند و هر کسی به سمت مانند خویش تمایل می‌یابد. بنابراین اگر مردی دارای مشکل جنسی باشد از زنی که پاک، طیب و طاهر است خوشایند ندارد و همسری مانند



خود را می‌طلبد. وی هر چند خودخواه باشد و در پی همسری نیک باشد، به‌طور نوعی زنی بد نصیب او می‌گردد و به حسب تجربه‌ای که دارد نمی‌تواند زن پاکی بگیرد و تجاذب و کششی همانند قطب‌های دوگانه‌ی آهن‌ریا دارند و کنترل آدمی نیز نمی‌تواند مانع این عامل طبیعی شود و باطن همان است که هست و تنها ممکن است ظاهر آن تغییر یابد. این آیه حکایت از این واقعیت عالم دارد.

این آیه موضوع را زنان قرار می‌دهد و آنان را مقدم می‌دارد؛ چرا زن‌ها بیش‌ترین تأثیر را در این زمینه دارند و آنان شرایط هم‌زیستی را فراهم می‌کنند تا مردها و قدرت اقدام آنان به خاطر خصوصیات که دارند بیش‌تر از مردان است. این امر نقش بسیار مهم زن در زندگی را می‌رساند. فرزندان به اخلاق مادر بیش‌تر شباهت دارند تا به پدر؛ چرا که زن هم‌چون زمین است که دانه‌ی مرد را در خود رشد می‌دهد.

### روشنی ﴿۴۷﴾

#### الفت‌گرایی الهی ناسوتیان

﴿وَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾.

- و میان دل‌هایشان الفت انداخت که اگر آنچه در روی زمین است همه را هزینه می‌کردی نمی‌توانستی میان دل‌هایشان الفت برقرار کنی، ولی خدا بود که میان آنان الفت انداخت؛ چرا که او توانای حکیم است.

**بیان:** آیه‌ی شریفه الفت و پیوند قلوب را امر خلقی نمی‌داند و آن را کار خداوند می‌شمرد. «مؤلف» از اسمای الهی است. خداوند با این اسم میان دو پدیده یا یک پدیده با کاری که دارد ایجاد پیوند محبت‌آمیز و علاقه می‌نماید و این کار در انحصار خداوند است و دیگران توان آن را ندارند؛ از این رو می‌فرماید: ﴿لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ﴾؛ اگر تمامی دارایی‌های زمین را انفاق کنی، نمی‌توانی میان قلب‌های آنان ایجاد الفت نمایی و هر زمینه‌سازی بدون خواست خداوند محکوم به شکست است. محبت نیز هم‌چنین است؛ یعنی چنین نیست که محبت سبب الفت شود، بلکه محبت از ناحیه‌ی فرد است، اما اگر خداوند بخواهد، در پی آن الفت می‌آورد. الفت امری است که پیوند آن در آسمان است. البته ممکن است الفت و پیوندی در ملکوت ایجاد شود اما به ناسوت که می‌رسد با موانعی روبه‌ور شود که دو فرد تألیفی را به هم نمی‌رساند و از هم دور می‌افتند؛ هرچند اگر یک‌دیگر را بیابند، به هم پیوند محبت‌آمیز دارند. به هر روی، الفت از افعال الهی است که به دقت، هر پدیده‌ای را با پدیده‌ای دیگر پیوند می‌دهد. ریگی به ریگی و برگی به برگی بدون اساس و حکمت با هم انس نمی‌یابد، و انسان‌های درشت‌بین از دیدن این دقت‌ها و ظرافت‌ها ناتوان هستند.

دو اسم ﴿عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ که در ذیل الفت آمده از اسمای باطنی پروردگار است؛ زیرا نه حکمت دیدنی است و نه عزت، ولی آثار آن قابل مشاهده است.

## اکیپ محافظان و بزرگی انسان

﴿ وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ، وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً، حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ، تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا، وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ ﴾<sup>۱</sup>.

- و اوست که بر بندگانش قاهر و غالب است و نگهبانانی بر شما می‌فرستد تا هنگامی که یکی از شما را مرگ فرا رسد فرشتگان ما جان‌ش بستانند در حالی که کوتاهی نمی‌کنند.

**بیان:** خداوند متعال برای ذره‌ی ذره‌ی هر پدیده‌ای نگاهبانان و محافظانی قرار داده. گویی شمار محافظان بیش از پدیده‌هاست. این نگاهبانان از طرف پروردگار لحظه به لحظه به صورت اکیپی برای محافظت فرستاده می‌شود. هر ذره‌ای حتی یک تار مو برای خود محافظان و نگاهبانانی دارد. عجیب این است که انسان با وجود این همه محافظان امنیتی، همواره ترس به دل راه می‌دهد. گویی این آیه‌ی شریفه به گوش وی نخورده است یا آن را باور نمی‌کند و گرنه از حرکت گریه‌ای در تاریکی نمی‌ترسید.

اولیای خدا به هنگام شهادت در دست حافظان خود هستند که شهید می‌شوند. آنان گاهی حفظ می‌کنند و گاهی نه و مانند چراغی که خاموش و روشن می‌شود، رفتار می‌نمایند.

این بیان، لسان متفاهم عرفی است. باید توجه داشت همه‌ی هستی مکانیک‌وار می‌چرخد و مشکلات آن بر اساس نظمی تعیین شده است.



اراده و اختیار آدمی در همه چیز و همه چیز در عالم هستی و نیز بر آدمی تأثیر می‌گذارد. چون توضیح این نکته به زبان مکانیکی پدیده‌های هستی برای همه قابل فهم نمی‌باشد، قرآن کریم آن را به چنین زبانی دنبال می‌نماید. به بیان آیه، در کار محافظان تفریط و کوتاهی وجود ندارد و به بیان ما عالم به‌طور سیستماتیک و اتوماتیک‌وار حفاظت می‌شود. البته چنین عقیده‌ای برای افراد ساده ممکن است با مانیفست ماده‌گرایان کمونیستی اشتباه شود و آنان را به گمراهی بکشاند. برخی نیز از هرگونه تلاشی خودداری می‌کنند و تنبل، کند، راکد و در نتیجه فسیل می‌شوند. بخشی از رشد امروزه کشورهای غربی به خاطر این است که تنها تکیه‌گاه انسان را انسان می‌دانند و به امور غیبی و معنوی و نذر و نیاز در این راستا اهمیتی نمی‌دهند و آن را فلسفه به معنای در برابر علم می‌خوانند و سستی و تنبلی را به معنای عقب افتادن و ضعیف شدن خود می‌دانند. سیستم‌های مذهبی گاه به سستی‌های فراوانی مبتلا می‌گردند چرا که تکیه‌گاه خود را خداوند می‌دانند و نه خود صرف. روشن است فرهنگی که انسان را به سوی سستی سوق می‌دهد، نمی‌تواند فرهنگ الهی و دینی باشد و ضعف‌ها برآمده از فرایند کوتاهی‌های خود انسان است و چنین اموری پی‌آمدی جز دوری از خداوند نیز ندارد.

اولیای خدا حافظان خود را می‌بینند، ولی هیچ‌گاه در انجام وظیفه‌ای که دارند سستی و کاهلی نمی‌کنند. آنان چون محافظان خود را می‌بینند دل شیر دارند، ترسی به دل راه نمی‌دهد و به دل ناامنی‌ها و مشکلات می‌زنند. مرحوم امام خمینی رحمته الله علیه یکه و تنها بود، ولی دل شیر داشت. او به

طور یقین محافظان خود را می‌دید نه آن که به علمی که در کتاب‌های رایج حوزوی است به آن موقعیت ممتاز رسید.

﴿قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ﴾<sup>۱</sup>؛ بگو کیست که از آسمان و زمین به شما روزی می‌بخشد یا کیست که حاکم برگوش‌ها و دیدگان است و کیست که زنده را از مرده بیرون می‌آورد و مرده را از زنده خارج می‌سازد و کیست که کارها را تدبیر می‌کند؟ خواهند گفت خدا. پس بگو آیا پروا نمی‌کنید؟!

خداوند آفریده‌ای به عظمت و بزرگی انسان ندارد. این انسان دوپاست که محافظان، شاهدان، مراقبان و گواهانی از فرشتگان دارد اما او چنان توانی دارد که از تمامی سیستم‌های کنترلی خارج می‌شود، بند را پاره می‌کند و به میل خود رفتار می‌نماید اما انسان غافل است از آن که نمی‌شود از خداوند فرار کرد. او در حالی برای فرار تلاش می‌کند که متوجه نیست خداوند بر تمامی عالم ربوبیت دارد و چیزی از احاطه‌ی او بیرون نیست. اگر از آنان پرسیده شود روزی دهنده‌ی شما کیست، تذکر و التفات می‌یابند و می‌گویند خداست: ﴿فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ﴾؛ بعد از تذکر خواهد گفت: «خدا» اما به هنگام فرار به آن توجه ندارد. انسان بزرگ‌ترین پدیده‌ی هستی است که کسی غیر از خدا نمی‌تواند جلودار وی شود.



## لشکر امداد رسان غیب

﴿ ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ ﴾<sup>۱</sup>.

- آن‌گاه خدا آرامش خود را بر فرستاده‌ی خود و بر مؤمنان فرود آورد و سپاه‌یانی فرو فرستاد که آن‌ها را نمی‌دیدید و کسانی را که کفر ورزیدند عذاب کرد و سزای کافران همین بود.

**بیان:** خداوند متعال سپاه‌یانی از غیب دارد که بر اساس اسباب ظاهری کار نمی‌کنند، بلکه جنود او از رجال غیب بوده و کارها را بدون سبب طبیعی سامان می‌دهند. این سپاهیان تنها برای تنبیه و عذاب کافران و بدکاران نمی‌باشند، بلکه آنان افزون بر این، بندگان خدا را امداد و دستگیری نیز می‌کنند و در انجام خوبی‌ها مددکار آنان می‌شوند.

خداوند در آیه‌ی زیر نیز از این لشکریان پنهان می‌گوید: ﴿ وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴾<sup>۲</sup>؛ و سپاهیان آسمان‌ها و زمین از آن خداست و خدا همواره شکست‌ناپذیر سنجیده‌کار است.

خداوند سپاه‌یانی در آسمان و نیز در زمین دارد که به صورت پنهانی کار می‌کنند. اگر کسی بتواند خود را به این لشکریان برساند و آنان را به تسخیر خود درآورد و فرماندهی نماید، همیشه نسبت به دیگران پیش‌تاز می‌باشد و زندگی وی هم‌چون انسان‌های بدوی و اولی معمولی و ابتدایی

۱. توبه / ۲۶.

۲. فتح / ۷.



به شکل کنونی آن نیست. انسان‌های امروزی که از این لشکریان غافل هستند مانند افراد پیاده‌ای می‌باشند و در برابر، صاحب آن لشکریان همانند کسی است که پیشرفته‌ترین فضاپیماها را که قابلیت نشست و برخاست در هر جایی دارد در اختیار اوست. اما این که چه طور می‌شود با این جنود ارتباط برقرار کرد و آن‌ها را تسخیر نمود باید در جای دیگری سخن گفت. کسی که چنین لشکریانی را در اختیار دارد قوت قلب دارد به گونه‌ای که باج به فلک هم نمی‌دهد و با اقتدار زندگی می‌کند تا چه رسد به صاحب‌منصبان ضعیف النفس درگیر دنیا و ظواهر ناسوت.

روزگار حاضر دوره‌ی انسان‌های عقب مانده و بدوی است که خود سر کار می‌روند و تلاش می‌کنند بدون آن که بتوانند طبیعت را در خدمت خویش گیرند. کشاورزی آنان با آن که گفته می‌شود صنعتی است اما در دید کسی که آن لشکریان را در اختیار دارد از جوامع عقب مانده دانسته می‌شود. در آن کشاورزی کسی به خاک دست نمی‌زند و مهندس آن نیز کارگری نمی‌کند. علم آینده راه تسخیر این لشکریان را به بشر می‌نمایاند.

## روشنی ﴿۵۰﴾

### امدادهای غیبی

﴿إِذْ تَسْتَعِينُونَ رَبَّكُمْ فَأَسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِ مِنْ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ﴾<sup>۱</sup>.

- به یاد آورید زمانی را که پروردگار خود را به فریاد می‌طلبید، پس

دعای شما را اجابت کرد که من شما را با هزار فرشته‌ی پیاپی یاری خواهم کرد.

**بیان:** ابلیس از دشمنان قسم‌خورده‌ی انسان است که با تابعان خود همواره در حال هجوم بر آدمیان است. اگر امدادهای غیبی در شبانه‌روز از انسان برداشته شود و فرشتگان و دیگر پدیده‌هایی که مأمور محافظت از انسان هستند لحظه‌ای از او دست بردارند، مقاومت آدمی در برابر شیاطین شکسته می‌شود و با هجوم شیاطین است که به مشکلات چندی دچار می‌شود. فرشتگان و شیاطین همواره در حال نزاع با هم برای غلبه بر انسان هستند. فرشتگان می‌خواهند به او کمک داشته باشند و شیاطین بر آن هستند تا برای او مشکلات و گرفتاری ایجاد کنند. این آیه از فرشتگان متصل و به هم پیوسته می‌گوید. فرشتگانی که اگر با آدمی باشند و به صورت ﴿مُرْدِفِینَ﴾ با او همراهی کنند، دیگر کسی توان غلبه و چیره شدن بر او را ندارد اما آدمی با آلوده ساختن خود به گناه و بار آوردن به ظلم و فریب، جمع آنان را می‌پراکند، در نتیجه خود را از حرز مصون آنان بیرون می‌آورد و در معرض آسیب و هجومی شیاطین قرار می‌دهد!

### روشنی ﴿۵۱﴾

#### ناسوت و سیستم باطنی مردان غیب

﴿أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينٍ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرْذُتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا﴾!

- اما کشتی از آن بینوایانی بود که در دریا کار می‌کردند. خواستم آن را معیوب کنم؛ چرا که پیشاپیش آنان پادشاهی بود که هر کشتی درستی را به‌زور می‌گرفت.

**بیان:** این آیه از وجود مردانی خبر می‌دهد که در سیستم عادی و نظام سبب‌سازی عالم که با اسباب طبیعی کار می‌کند دست می‌برند و بخشی از کارهای عالم ناسوت را از طریق باطن آن اداره می‌نمایند. چنین مردان غیبی را باید گروه ضربت و رحمت خداوند دانست. آنان اسباب باطنی خدا هستند که هر جا لازم باشد مداخله می‌کنند و سبب‌های عادی را می‌شکنند. گاه می‌توان مرگ ناگهانی فردی را به دست آنان دید. فردی که برای دیگران مایه‌ی شر بسیار و تباهی است. عالم شدن برخی از افراد نیز به دست آنان است. افرادی که توسط عالمان ظاهری که در برابر آنان علمی ندارند، به صورت معمول به حاشیه رانده می‌شوند.

درست است که خداوند متعال عالم را با سیستمی مکانیک‌وار و با نظمی صنعتی اداره می‌کند اما افزون بر آن، اسبابی باطنی نیز دارد. حضرت خضر علی‌ه السلام که این آیه یکی از کارهای باطنی او را بیان می‌دارد، از جمله مردان غیب است که با اسباب باطنی کار می‌کند. مردان غیبی که هم‌اکنون نیز کارپردازی دارند و همیشه در پی وظایفی هستند که خداوند به آن‌ها واگذار کرده است.

آیه‌ی زیر نیز به این اسباب باطنی و معنوی اشاره دارد: ﴿إِنْ تَسْتَفْتِحُوا فَقَدْ جَاءَكُمْ الْفَتْحُ وَإِنْ تَنْتَهُوا فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَعُودُوا نَعُدْ وَلَنْ نُغَيِّبَ عَنْكُمْ فَتْنَكُمْ سَيْنًا وَلَوْ كَثُرَتْ وَأَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ﴾<sup>۱</sup>؛ ای مشرکان، اگر شما

پیروزی حق را می‌طلبید، اینک پیروزی به سراغ شما آمد و اسلام پیروز شد و اگر از دشمنی باز ایستید آن برای شما بهتر است و چنانچه به جنگ برگردید، ما هم بر می‌گردیم و بدانید که گروه شما هر چند زیاد باشد، هرگز از شما چیزی را دفع نتوانند کرد و خداست که با مؤمنان است.

این آیه چند عنوان از این نوع عنایت‌های ویژه را با خود دارد: یکی فراز: ﴿إِنْ تَسْتَفْتِحُوا فَقَدْ جَاءَكُمْ الْفَتْحُ﴾ که فتحی خدایی را می‌رساند و دیگری: ﴿وَإِنْ تَعُودُوا نَعُدْ﴾ است که می‌فرماید شما خود نمی‌توانید کارها را سامان دهید؛ هر چند فراوان باشید؛ یعنی این خداوند است که کار را انجام می‌دهد.

در این رشته، که رشته‌ی سبب‌سوزی نیز خوانده می‌شود این خود خداوند است که به صورت مستقیم متولی خلق یا اداره‌ی کسی یا چیزی می‌شود؛ چنانچه آفرینش انبیا و اولیای الهی یا فرشتگان و برخی از نوابغ یا زیبارویان و نه تمامی آنها با عنایت ویژه‌ی خداوند است و در آن از اسباب طبیعی بهره گرفته نمی‌شود.

## روشنی ﴿۵۲﴾

### فرشتگان ثبت

﴿أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ، بَلَىٰ، وَرُسُلْنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ﴾<sup>۱</sup>.

- آیا می‌پندارند که ما راز آنها و نجوایشان را نمی‌شنویم؟ چرا و

فرشتگان ما پیش آنان حاضرند و ثبت می‌کنند.



**بیان:** با آن که خداوند همه جا حاضر و ناظر است اما فرشتگانی برای ثبت و ضبط بدی‌ها دارد. گویی خود فقط می‌خواهد خوب‌ها را یادداشت کند. این آیه می‌فرماید آیا مشرکان می‌پندارند ما نجوای توطئه‌آمیز آنان را نمی‌شنویم؟ در پاسخ می‌گوید: نه آن که خود ما آن را گوش فرا دهیم و بشنویم که از چنین کسانی ناخوشایندی داریم، بلکه: ﴿بَلَىٰ، وَرُسُلْنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ﴾ این فرستادگان ما هستند که کارهای آنان را می‌نویسند. خداوند به همه نزدیک است اما به چنین افرادی قرب ندارد. قرب خداوند برای هرکسی که باشد اثر دارد اما خداوند نمی‌خواهد به این افراد نزدیک باشد. در آفرینش نیز چنین است و برخی مانند حضرت آدم با دست خداوند خلق شده‌اند اما برخی از انسان‌ها به دست فرشتگان آفریده می‌شوند. انسان‌هایی که ذهن و استعداد بالایی ندارند یا مشکلاتی در ساختار خلقت خود دارند یا بسیار جَلَب می‌باشند از افرادی هستند که به دست فرشتگان آفریده شده‌اند و گرنه خداوند هر چیزی را به نیکویی می‌آفریند.

### روشنی ﴿۵۳﴾

#### فراوانی فرشتگان و ثبت کردار

﴿وَإِذَا أَدْقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً مِّنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ مَّسَّتْهُمْ إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا. قُلِ اللَّهُ أَسْرَعُ مَكْرًا. إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ﴾<sup>۱</sup>.

۱. یونس / ۲۱.

- و چون مردم را پس از آسیبی که به ایشان رسیده است رحمتی بچشانیم، به ناگاه آنان را در آیات ما نیرنگی است. بگو نیرنگ خدا سریع تر است. در حقیقت فرستادگان ما آن چه نیرنگ می کنید می نویسند.

**بیان:** این آیه از فرشتگانی می گوید که کردار آدمی را ثبت می کنند. اگر انسان می دانست کثرت فرشتگان و فراوانی آنان را می دید که تمامی عالم را فرا گرفته و بر آن احاطه دارند و این که چطور در میان آنهاست و با آنان است که نفس می کشد و ضربان قلب وی می زند و با آنان است که زندگی می کند دیگر دست به بسیاری از کارها نمی آلود. فرشتگان نه تنها بر کارهای آدمی بینا هستند و آن را می بینند، بلکه آن را ثبت می کنند تا برای خداوند به روز قضاوت، سندی محکم باشد.

### روشنی ﴿ ۵۴ ﴾

#### معرفت به فرشتگان

﴿ ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ ﴾<sup>۱</sup>.

- قاف. سوگند به قرآن باشکوه.

**بیان:** اگر کسی بتواند چند مدتی با سورهی قاف انس گیرد و آن را قرائت نماید و در آیات آن دقت داشته باشد، با فرشتگان الهی آشنا می شود و به آنها معرفت می یابد. چنین کسی در پرتو انس با این سورهی مبارکه می تواند انواع فرشتگان مادی و مجرد را مشاهده نماید.

## حقیقت آسمان‌ها

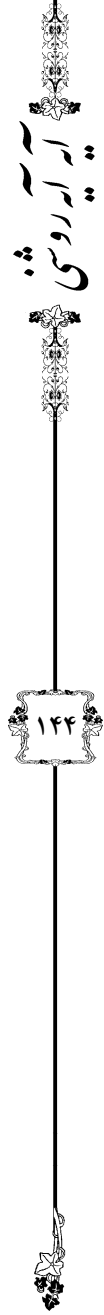
﴿فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ، وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا، وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ وَحِفْظًا، ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ﴾<sup>۱</sup>.

- پس آن‌ها را به صورت هفت آسمان در دو هنگام مقرر داشت و در هر آسمانی کار مربوط به آن را وحی فرمود و آسمان این دنیا را به چراغ‌ها آذین کردیم و آن را نیک نگاه داشتیم. این است اندازه‌گیری آن نیرومند دانا.

**بیان:** خداوند می‌فرماید هفت آسمان را در دو روز خلق کردیم و در هر آسمانی قاعده‌ای گذاشته‌ایم. اولیای خدا وقتی به آسمان‌ها بر می‌شوند گویی دنیا و آخرت را در اختیار دارند. آنان قاعده‌ی هر آسمان را می‌شناسند.

خاک هر چیزی را در خود نگاه می‌دارد و طبیعتی است که با تمامی برکتی که دارد مانع بر شدن است و این آسمان‌هاست که حقیقت را در خود جای داده است و این خاک‌نشینان وقتی به آن حقیقت دست یابند گویی دنیا و آخرت را با خود دارند. عشق در آسمان‌هاست که نمود دارد. عشقی که دوستی‌های دنیایی در برابر آن چیزی نیست.

فراز: ﴿ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ﴾ نیز به این معناست که خداوند اندازه را برای همه زده و چیزی از کسی کم نگذاشته است.





## زینت تماشایی و اخبار آسمانی

﴿وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَزَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ وَحَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ﴾<sup>۱</sup>.

- و به یقین ما در آسمان برج‌هایی قرار دادیم و آن را برای تماشاگران آراستیم. و آن را از هر شیطان رانده شده‌ای حفظ کردیم.

**بیان:** خداوند متعال آسمان را به وسیله‌ی مجموعه‌ای از ستارگان آیین‌بندی و زینت کرده است. زینتی تماشایی، اما او بهره‌بردن از زیبایی این زینت تماشایی را ویژه‌ی کسانی قرار داده است که اهل نظر و صاحب نگاه هستند و برای کسانی که نگاه ندارند زینتی در کار نیست. همه‌ی ستارگان آسمان محافظت می‌شوند و حفاظ دارند؛ از این رو هر کسی نمی‌تواند به آن نگاه و از آن استفاده کند.

البته در آسمان‌ها خبرهایی نیز هست که برخی می‌خواهند آن را دزدیده‌گوش دهند: ﴿إِلَّا مَنْ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَاتَّبَعَهُ شَهَابٌ مُبِينٌ﴾<sup>۲</sup>؛ مگر آن کس که دزدیده‌گوش فرا دهد که شهابی روشن او را دنبال می‌کند. خبرهایی که بسیاری از انسان‌ها از آن آگاهی ندارند و بعضی از جنیان به قصد استراق سمع و دزدیده‌گوش دادن بر فراز آن می‌روند که البته تیری آسمانی او را پایین می‌اندازد.

۱. حجر / ۱۶ - ۱۷.

۲. حجر / ۱۸.



## راه‌های دَوْرانی آسمان

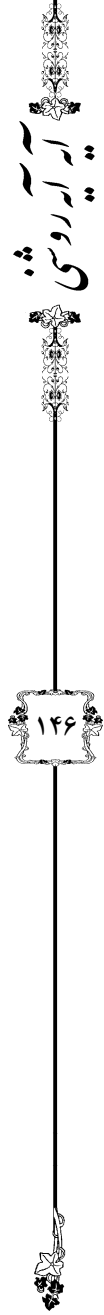
﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ، وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ﴾<sup>۱</sup>.

- و به راستی ما بالای سر شما هفت راه آسمانی آفریدیم و از کار آفرینش غافل نبوده‌ایم.

**بیان:** تعبیر ﴿سَبْعَ طَرَائِقَ﴾ می‌رساند آسمان‌ها دارای طریق است و مراد از آن حرکت دوری مانند حرکت فشنگ در لوله‌ی اسلحه که به صورت پیچشی است می‌باشد. حرکت فضایی‌های امروزی نیز مؤید همین معناست. هیچ کس به طور عمودی بالا نمی‌رود و هر چیزی که در حال بالا رفتن است، حالت دوری دارد.

باید تحقیقی بر روی راه‌های هفت‌گانه‌ای که این آیه از آن‌ها نام می‌برد داشت. اگر دانشمندان دنیا بر روی چنین پروژه‌ای تحقیق می‌کردند ایمان آنان را به فوق علم بودن قرآن کریم موجب می‌شد؛ زیرا این که در هزار و چهار صد سال پیش چنین واژه‌ای در میان اعراب آن روز استعمال شده تعجب‌برانگیز است!

به طور کلی هیچ راهی عمودی طی نمی‌شود. به راه مستقیم طریق نمی‌گویند. به طور کلی هیچ چیز در کره‌ی زمین صاف نیست و به تعبیر حضرت امیرمؤمنان علیه السلام انسان پله پله به سوی قبر می‌رود؛ چرا که حرکت پله‌ها نیز عمودی و سیخکی نیست. راه نه افقی است و نه عمودی، بلکه دارای شیار و همراه با مانور است. هواپیما وقتی می‌خواهد



از زمین بلند شود با تعادل مانوری بلند می‌شود و گرنه تراکم آن را متلاشی می‌کند.

نکته‌ی دیگری که در تعبیر ﴿طَرَائِقَ﴾ است این است که هیچ کجا مقصد نیست؛ زیرا طریق راه و مسیر است و راه یعنی غیر مقصد که باید از آن جا رفت و رفت. این تعبیر می‌رساند آسمان‌ها را پایانی نیست و تنها راهی رفتنی است و آسمان دارای منزل‌گاه نیست. آیا کرسی، لوح، قلم، محو و اثبات یا چیز دیگری می‌تواند منزل‌گاه باشد؟! شایسته است حوزه‌ها شأن و منزلتی که گذشتگان آنان در علوم تجربی داشتند را به دست آوردند و به تحقیق در چنین اموری نیز مشغول شوند.

## روشنی ﴿۵۸﴾

### سپهر ستارگان

﴿وَأَيَّةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ﴾<sup>۱</sup>

- و نشانه‌ای دیگر برای آن‌ها شب است که روز را مانند پوست از آن برمی‌کنیم و به ناگاه آنان در تاریکی فرو می‌روند.

**بیان:** این آیه می‌فرماید روز از شب کنده می‌شود. بنابراین شب در داخل روز است و این روز است که همه جا را فرا گرفته و شب از داخل آن بیرون می‌آید. البته در آیه‌ای دیگر می‌فرماید شب نمی‌تواند بر روز پیشی جوید که تعبیری متفاوت از این گفته است: ﴿لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ﴾<sup>۲</sup>؛ نه خورشید را سزد که

۱. یس / ۳۷.

۲. یس / ۴۰.

به ماه رسد و نه شب بر روز پیشی جوید و هر کدام در سپهری شناورند. این دو آیه دو تعبیر متفاوت از شب و روز نیست؛ چرا که اگر دو تعبیر می‌خواست یکسان نباشد باید می‌فرمود: «ولا النهار سابق الليل». هم‌چنین این آیه خورشید را دارای حرکت می‌داند که به ماه نمی‌رسد. این امر با معیارهای علم امروز مسانختی ندارد و البته برای هر یک مداری قایل است: ﴿وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ﴾.

### روشنی ﴿۵۹﴾

#### باران رحمت

﴿وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ، وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا﴾<sup>۱</sup>.

- و اوست آن کس که بادهارا نویدی پیشاپیش رحمت خویش (باران) فرستاد و از آسمان آبی پاک فرود آوردیم.

**بیان:** این آیه‌ی شریفه به یکی از مظاهر طبیعت توجه می‌دهد و آن را رحمت خداوند می‌خواند. رحمتی که آب طهور یعنی «باران» نام دارد. نعمت «باران» نیز از نعمت‌هایی است که مورد غفلت قرار گرفته است. وقتی باران می‌آید باید زیر آن رفت و از آن بهره برد. باران برای بدن هم‌چون انرژی درمانی و آب درمانی است. البته امروزی‌ها نه تنها از باران، بلکه از سایر مظاهر طبیعت نیز دور افتاده‌اند. برای نمونه، تنوع آب و هوایی در چهار فصل یکی از آن‌هاست که کولرهای آبی و گازی و

بخاری‌ها، آن را از بشر امروز گرفته؛ به گونه‌ای که سرما در گرما و گرما در سرما واقع شده است و بدن از گرمای تابستان که باید گرم باشد و از سرمای زمستان که باید سرد باشد استفاده نمی‌کند. طبیعی است چنین بدنی که در تابستان سرد و در زمستان گرم می‌شود در حال مرگ تدریجی است و صاحب آن غافل است و کوتاهی عمر را در پی دارد. بدن باید در تابستان گرما داشته باشد تا بتواند خود را با تعریق باز یابد. ورزش کردن نیز چون سبب تعریق می‌شود برای بدن ارزش دارد.

باران از مظاهر طبیعت است که برای بدن بسیار مفید است. بدنی که باران به آن نمی‌خورد و زیر باران چتر به دست می‌گیرد، در حال مرگ است و صاحب آن نمی‌داند. بارانی که به بدن می‌ریزد به بدن و وجود آدمی شادابی و طراوت می‌دهد. بهتر است بدن به صورت عریان زیر باران رود تا از آن بهتر اثر بپذیرد. باران برای بدن مثل دریاست و باید از آن همانند گرمای تابستان و سرمای زمستان بهره برد و از خنثی شدن آثار طبیعت در خویش برحذر بود.

متأسفانه صنعتی شدن بشر امروز او را از طبیعت جدا نموده و بدن‌هایی ضعیف و عمرهایی کوتاه را به او داده است. در حقیقت، پیشرفت صنعتی به بهای کشته شدن طبیعت در وجود آدمی حاصل شده است. این صنعت حتی خواب و استراحت و خوراک سالم و تفریح شایسته را از آدمی گرفته است.

آب ظهور یعنی باران رحمت، افزون برای سلامتی بدن در درمان بیماری‌ها نیز کارآمد است. یکی از فواید باران این است که می‌شود نازیباها را با آن درمان نمود. خداوند این ویژگی باران را چنین می‌آورد:

﴿لِنُحْيِيَ بِهِ بَلَدَةً مَّيْتًا، وَنُنْقِئَهُ مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَامًا وَأَنْسَاءً كَثِيرًا﴾<sup>۱</sup>؛ تا به وسیله‌ی آن سرزمینی پژمرده را زنده گردانیم و آن را به آنچه خلق کرده‌ایم از دام‌ها و انسان‌های بسیار بنوشانیم.

ویژگی باران طهور این است که زایش و زایمان می‌آورد. اگر کسی تحقیق علمی بر روی مناطق پرباران داشته باشد درمی‌یابد منطقه‌هایی که باران‌زاست زایمان بیش‌تری دارد و نطفه‌ها در آن‌جا قوی‌تر و مستحکم‌تر می‌گردد. به‌نظر ما انسان‌های عقیم در منطقه‌های خشک بیش از منطقه‌های بارانی وجود دارند؛ همان‌گونه که مشکلات رحمی و نارسایی‌های تولید مثل در منطقه‌های خشک که باران کم‌تری به خود می‌بیند بیش‌تر است.

### روشنی ﴿۶۰﴾

## آب شیرین در اعماق دریای شور

﴿وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ، هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ، وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ، وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَحِجْرًا مَّحْجُورًا﴾<sup>۲</sup>.

- و اوست کسی که دو دریا را موج‌زنان به سوی هم روان کرد. این یکی شیرین و گوارا و آن یکی شور و تلخ است و میان آن دو مانع و حریمی استوار قرار داد.

**بیان:** رودخانه‌ی آب شیرین یا آب شور بر روی زمین قابل مشاهده و

۱. فرقان / ۴۹.

۲. فرقان / ۵۳.

حس است اما خداوند در این آیه از دریاهایی با آب شور می‌گوید که آب شیرین را درون خود دارد. در اعماق دریاها رودخانه‌های آب شیرین قرار دارد. رودخانه‌هایی که در دل آب شور قرار دارد بدون آن که با آن مخلوط شود. آب آن چشمه‌ها بسیار گوارا و شیرین است در حالی که دریایی آب شور آن را احاطه کرده است. خلط نشدن این چشمه‌های شیرین با آب شور دریا از آن روست که این آب‌ها ساکن نیست، بلکه رونده و به تعبیر قرآن کریم ﴿فُرَاتٌ﴾ است و ایجاد حجر می‌نماید.

موتورسوارانی که روی دیواره‌ی مرگ با سرعت حرکت می‌کنند و می‌چرخند به علت سرعت بالایی که در حرکت‌گریز از مرکز دارند نمی‌افتند. اگر سرعت آنان کاهش یابد به زمین سقوط می‌کنند. در میان دریا نیز بر اثر فرات و رونده بودن آب شیرین، دو آب شور و شیرین با هم مخلوط نمی‌شود. ساکن بودن سنگینی می‌آورد. از ویژگی آب‌های ساکن این است که سنگین است و سنگین بودن آن به خاطر املاح آن می‌باشد.

## روشنی ﴿۶۱﴾

### حرکت روان کوهها

﴿وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً، وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ، صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي أَنْقَنَ كُلَّ شَيْءٍ، إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ﴾!

- و کوه‌ها را می‌بینی و می‌پنداری که آن‌ها بی‌حرکتند و حال آن‌که آن‌ها ابرآسا در حرکت می‌باشند. این صنع‌خدایی است که هر چیزی را در

کمال استواری پدید آورده است. در حقیقت او به آنچه انجام می‌دهید آگاه است.

**بیان:** کوه‌هایی که گمان می‌رود ثابت و ساکن در جا ایستاده‌اند، بی‌قرار و در حرکت است؛ اما حرکت آن مانند قطار نیست تا برای زمینیان پرصدا باشد، بلکه هم‌چون ابر است که برای زمینیان آرام و بی‌صدا در حرکت است.

### روشنی ﴿۶۲﴾

#### دریانمایی

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلُكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَةِ اللَّهِ لِيُرِيَكُمْ مِنْ آيَاتِهِ، إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ﴾!

- آیا ندیده‌ای که کشتی‌ها به نعمت خدا در دریا روان می‌گردند تا برخی از نشانه‌های قدرت خود را به شما بنمایاند. به قطع در این قدرت‌نمایی برای هر شکیبای سپاس‌گزاری نشانه‌هاست.

**بیان:** خداوند در این آیه می‌خواهد دریاها و کشتی‌هایی که بر پهنه‌ی بی‌کران و نیلگون آن قرار دارد را به ما نشان دهد، اما پرسش این است که خداوند چرا چنین برای ما بندگان ضعیف قدرت‌نمایی می‌نماید و نعمت خود را یادآور می‌شود؟ باید گفت: خداوند غنی مطلق است و به هیچ کس و هیچ چیز نیازمند نیست، اما در این نمایش قدرت بر آن است تا مردم را این‌گونه هدایت کند تا بلکه آنان تار هزار نمای غفلت از خود پاره



نمایند؛ از این رو در ذیل آیه می‌فرماید: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ﴾ که زدایش غفلت را نیازمند صبر و شکیبایی و توجه و شکر می‌داند و بدون آن نمی‌توان این بند محکم ناسوتی را پاره نمود؛ مگر آن که گرفتاری شدیدی پیش آید که هیچ راه برون‌رفتی برای آن نباشد؛ از این رو در ادامه می‌فرماید: ﴿وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظَّلْمِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ﴾؛<sup>۱</sup> و چون موجی کوه‌آسا آنان را فرا گیرد خدا را بخوانند و اعتقاد خود را برای او خالص گردانند، ولی چون نجاتشان داد و به خشکی رساند برخی از آنان میانه‌رو هستند. و نشانه‌های ما را جز هر خاین ناسپاس‌گزاری انکار نمی‌کند.

انسان تا بر روی خشکی است احساس توانمندی و پناه دارد و این که در برابر هر خطری می‌تواند به جایی پناه ببرد حتی اگر کسی گلوی او را گرفته باشد و بخواهد او را خفه کند باز فریاد می‌زند و بد می‌گوید! اما به آب که می‌افتد چنین نیست و قدرت و احساس توان پناهندگی خود را از دست می‌دهد؛ زیرا آب با آن که نرمی و لطافت دارد اما رحم ندارد و همه در آن جا احساس عجز و ناتوانی می‌کنند؛ از این رو تمامی پناه‌های ناسوتی از آدمیان گرفته می‌شود و در آن جاست که آدمی می‌یابد نمی‌تواند به دامن کسی جز خداوندی که در همه جا حضور دارد و عنان هر کسی در دست اوست پناهنده شود و آن جاست که خنکای دست‌های نوازش پر مهر خداوند را بر گونه‌های خود با تمام وجود حس می‌نماید.

## توسعه‌ی دنیا

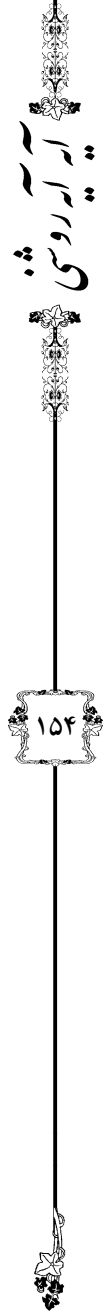
﴿سُبْحَانَ الَّذِي حَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِمَّنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ﴾<sup>۱</sup>.

- پاک‌خدایی که از آنچه زمین می‌رویاند و نیز از خودشان و از آنچه نمی‌دانند همه را نر و ماده گردانیده است.

**بیان:** تعبیر ﴿وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ﴾ در این آیه بسیار حایز اهمیت است. این تعبیر می‌رساند دنیا هنوز باز و گسترده نشده و به رشد علمی خود نرسیده است.

این آیه به صراحت می‌فرماید ما آفرینش نران و مادگان را از آنچه شما نمی‌دانید قرار داده‌ایم. به نظر ما بشر در آینده‌ی دنیا نر و ماده را خود بدون نیاز به جنین آدمی تولید می‌کند و با تنوع هم می‌آفریند. آیندگان انسان‌هایی تولید می‌کنند که از خود قوی‌تر و زیباتر هستند و البته برخی را نیز به جهت اغراضی که دارد ضعیف‌تر می‌سازد. آنان خط تولید انسان‌های بسیار خطرناک و ماجراجو نیز راه‌اندازی می‌کنند. بشر رو به رشد است و این که گمان می‌کنیم بزرگان ما در گذشته بوده‌اند درست نیست و بزرگان در آینده است که بر پهنه‌ی دنیا می‌آیند و آنان هستند که سرآمد سرآمدان می‌باشند.

البته انسان‌های بسیار بد نیز در آینده است که ظهور خواهند نمود و دنیا را به تباهی می‌کشانند. آنان با حرکتی، میلیون‌ها آدم می‌کشند. البته



اولیای الهی از علمای پیشین و پسین فرازمانی هستند و در هر زمانی که  
بیایند فعلیت تمام دارند و در این عبارات، آنان منظور نظر ما نیستند.

## روشنی ﴿۶۴﴾

### نوشیدنی طهور

﴿وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا إِنَّ فِي  
ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾<sup>۱</sup>.

- و از میوه‌ی درختان خرما و انگور باده مستی‌بخش و خوراکی نیکو  
برای خود می‌گیرید. به قطع در این‌ها برای مردمی که تعقل می‌کنند  
نشانه‌ای است.

**بیان:** خرما و انگور در میان مسلمانان به صورت خام یا به شکل شیره  
یا سرکه مصرف می‌شود. دنیای اسلام باید آزمایش‌گاه‌های بسیار مجهز  
داشته باشد تا با تحقیقات علمی بتواند عصاره‌ی این میوه‌ها را بگیرد و  
مایعی به عمل آورد که مسکر و مست‌آور نباشد ولی برای آنان نشاط‌آور  
باشد و افزون بر آن، صفای دل را نیز در پی آورد. قرآن کریم در این آیه از  
چنین نوشیدنی سخن می‌گوید. «واو» در عبارت: ﴿تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا  
وَرِزْقًا حَسَنًا﴾ عاطفه است؛ یعنی از خرما و انگور شراب و رزق نیکو به  
عمل می‌آورید، اما متأسفانه جامعه‌ی اسلامی هنوز فرمول ساخت این  
نوشیدنی طهور اسلامی را که به تعبیر قرآن کریم ﴿رِزْقًا حَسَنًا﴾ است به  
دست نیاورده است و تنها چیزی که از خرما و انگور به عمل می‌آورد



سرکه و شیره است. البته این فرمول قرآنی را نمی‌توان با جهل و بدون پیشرفت‌های علمی دنبال کرد؛ چرا که می‌فرماید: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾.

خداوند در آیه‌ای دیگر در وصف شراب طهور بهشتیان که فرمول آن در دنیا قابل کشف است می‌فرماید: ﴿لَا فِيهَا غَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنْزَفُونَ﴾؛ نه در آن فساد عقل است و نه ایشان از آن به بدمستی و فرسودگی می‌افتند.

نوشیدنی یاد شده با آن که نشاط می‌آورد اما باید به گونه‌ای باشد که نه مستی می‌آورد و نه سستی دارد و گرنه نوشیدن آن حرام است.

نوشیدن این شراب صافی که تلخ هم نیست لذت دارد اما مستی و سستی ندارد. انسانی که مست و گرم می‌شود، آرام آرام ناتوان و سست می‌گردد و تلو تلو می‌خورد. شراب‌خوار وقتی در ابتدا داغ است، شلوغ می‌کند ولی وقتی شراب در بدن وی رسوب می‌کند سست می‌شود و حتی نمی‌تواند درست راه برود در نتیجه تلو تلو می‌خورد.

البته گرفتن شراب منحصر به انگورو خرما نیست. شراب عصاره است و عصاره در همه چیز یافت می‌شود حتی در چوب، اما گرفتن آن دانش و ابزار لازم آن را می‌طلبد.

یکی دیگر از چیزهایی که نشاط‌آور است، حلیم است. حلیم از تمامی غذاها حتی کله‌پاچه دیررس‌تر است. کله‌پاچه را آماده می‌کنند و روی آتش می‌گذارند تا بپزد ولی برای پختن حلیم باید چندین ساعت پای کار

ایستاد و آن را جابه‌جا کرد تا آماده شود. البته امروزه با دستگاه‌های برقی آن را به سرعت آماده می‌کنند اما چنین حلیمی ارزش غذایی ندارد بلکه ممکن است سبب ناراحتی عصبی و ناآرامی شود. این تهیه‌ی حلیم با روش سنتی است که آن را به بی‌نظیرترین غذای ایرانی تبدیل می‌کند. گندم هم‌چون خرما، گردو و انگور، از چیزهایی است که شراب دارد، از این رو حلیم نیز به سبب پراثری بودن نشاط و مستی خود را دارد که البته غیر از مستی شراب است که حرام است. استفاده از حلیم همراه شکر و روغن در فصول سرد سال مناسب است؛ زیرا حرارت حاصل از آن به‌ویژه که گندم گرم است، بدن را به راه می‌اندازد و آن را محکم می‌نماید. معجزه‌ی دین هنگامی تحقق می‌یابد که ما آموزه‌های علمی و نیز معارف قرآن کریم را درک و اجرایی نماییم. در این صورت است که دین همگانی می‌شود و کسی را یارای مقابله با آن نخواهد بود.

خرما و انگور دو میوه‌ای است که قرآن کریم بارها از آن یاد کرده است. این همه تکرار در یادکرد از این دو میوه اهمیت فراوان آن را می‌رساند. قرآن کریم می‌فرماید: ﴿فَأَنْشَأْنَا لَكُمْ بِهِ جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ لَكُمْ فِيهَا فَوَاكِهُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ﴾؛ پس برای شما به وسیله آن باغ‌هایی از درختان خرما و انگور پدیدار کردیم که در آن‌ها برای شما میوه‌های فراوان است و از آن‌ها می‌خورید.

خرما و انگور چنان اهمیت و ارزشی در سبب غذایی انسان دارد و چنان بر بدن مؤثر است که اگر کسی در عمر خود از این دو میوه کم

استفاده نماید به حتم عمری کوتاه خواهد داشت. این دو میوه باید هر روز یا دست کم هفته‌ای یک بار جزو خوراکی‌های روزانه باشد. خرما و انگور و نیز خرما و مانع از یبوست می‌شود. بسیاری از بیماری‌ها و عفونت‌ها برای کم داشتن انگور در سبد خوراکی خانواده است. خرما برای مغز و انگور برای معده بسیار مناسب است. هر کس این دو میوه را به اندازه‌ی کافی استفاده نماید به راحتی بیش از صد سال عمر می‌کند. کسی که این دو نعمت خدادادی را فراوان تناول می‌کند محال است پوکی استخوان پیدا کند یا به یبوست دچار شود. خرما مانع از لرزش بدن است و بدنی لرزش دارد که از خرما کم استفاده نموده است. دنیای غرب به لرزش بدن و سستی اعصاب دچار است در حالی که مصرف خرما دوی درد آنان است؛ هر چند ممکن است به این سخن ما پوزخند زنند.

باید توجه داشت آنچه گفته شد برای خرما و انگور است و جای‌گزینی برای آن نمی‌توان داشت. برای نمونه گردو را نمی‌توان به جای خرما گرفت. زیاد خوردن گردو افزون بر این که جذب بدن نمی‌شود موجب می‌گردد بدن عفونت پیدا کند. گردو همانند سیر است که زیاده‌روی در آن موجب می‌شود زیر پوست کورک بزند ولی خرما چنین عوارضی ندارد. خرما قند طبیعی است و استفاده از آن برای کسی که به آن حساسیت ندارد بدون عارضه است.

ما برای تأکید بر خوردن انگور و خرما باز به تاسی از قرآن کریم به ذکر آیه‌ای دیگر نیز تبرک می‌جوئیم: ﴿يُنَبِّتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ

وَالْأَعْنَابَ وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٦٥﴾؛ به وسیله‌ی آن کشت و زیتون و درختان خرما و انگور و از هرگونه محصولات دیگر برای شما می‌رویانند. به قطع در این‌ها برای مردمی که اندیشه می‌کنند نشانه‌ای است.

به هر روی، میوه‌هایی که در قرآن کریم از آن یاد شده بهترین میوه‌ها با ارزش غذایی بسیار بالاست. به گونه‌ای که اگر کسی از آن استفاده نبرد به ناهنجاری‌های جسمانی و روحی مبتلا می‌گردد. زیتون، خرما و انگور که در این آیه آمده از همین میوه‌هاست و همواره باید آن را در سبد غذایی خود داشت.

## روشنی ﴿٦٥﴾

### زنبور عسل

﴿وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ﴾<sup>۲</sup>.

- و پروردگار تو به زنبور عسل وحی (الهام غریزی) کرد که از پاره‌های کوه‌ها و از برخی درختان و از آنچه داربست و چفت‌سازی می‌کنند خانه‌هایی برای خود درست کن.

**بیان:** خداوند به زنبور عسل وحی نمود در ساخت لانه گزینش و اتخاذ داشته باشد: ﴿اتَّخِذِي﴾. برگزیدن یعنی بهترین مکان را در نظر

۱. نحل / ۱۱.

۲. نحل / ۶۸.

داشتن. سفارش زنبور عسل به‌اتخاذ وگزینش دلیلی است براین که خداوند همه‌ی کارها را خود انجام نمی‌دهد و می‌خواهد تمامی پدیده‌ها در انجام کارهای ناسوت مشارکت داشته باشند و بخشی از آن را به عهده گیرند.

خداوند به زنبور وحی می‌نماید در مکان‌های مرتفع و بلند لانه‌سازی داشته باشد و این بدان معناست که وی باید از بهترین گل‌ها و میوه‌ها استفاده کند نه از میوه‌های به زمین ریخته و گل‌های نامرغوب. عسل از مرغوب‌ترین غذاهایی است که طبیعت به آدمی ارزانی داشته و هم‌اکنون عسل درمانی به عنوان دانشی مستقل مطرح است.

### روشنی ﴿۶۶﴾

#### درمان نازایی

﴿قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا﴾<sup>۱</sup>.

- فرشته گفت: فرمان چنین است. پروردگار تو گفته که این کار بر من آسان است و تو را در حالی که چیزی نبودی پیش از این آفریده‌ام.  
**بیان:** هر آیه‌ای از قرآن کریم که واژه‌ی ﴿كَذَلِكَ﴾ در آن آمده باشد دارای قاعده‌ای نظام‌مند و علمی است که در آن نهفته است و می‌توان برای کشف آن تلاش نمود. این آیه نیز راه درمان نازایی را در خود دارد. بشر در آینده با کشف این قاعده‌ی قرآنی حتی می‌تواند زنان یائسه رازایا و مردان پیر و فرتوت را نطفه‌ای قوی دهد.



## روشنی ﴿۶۷﴾

### بارداری بدون شوهر

﴿قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا﴾<sup>۱</sup>.

- گفت من فقط فرستاده‌ی پروردگار توام برای این‌که به تو پسری پاکیزه  
ببخشم.

**بیان:** حضرت مریم تولید مثل و زایمان نمود بدون این‌که شوهری  
داشته باشد؛ زیرا «روح» نگفت من شوهر تو هستم، بلکه تنها گفت: من  
فرستاده‌ی پروردگار هستم.

البته دیدن فرستاده‌ی خداوند که فرشته است برای انسان ناسوتی  
کام‌آور است همان‌طور که اعطای فرزند بدون کام نمی‌باشد. این واقعه  
می‌رساند می‌شود دختری بدون آن‌که شوهر داشته باشد باردار گردد. بشر  
آینده قواعد و راه‌کار علمی این واقعه را کشف خواهد نمود و در آینده  
بسیاری از دختران هستند که بدون آن‌که تمایلی به ازدواج با مردی داشته  
باشند از آن‌جا که داشتن فرزند را دوست دارند، از طریق این روش علمی  
باردار می‌شوند بدون آن‌که نیاز به استفاده از روش‌های معمول باشد.

## روشنی ﴿۶۸﴾

### تلاش فراوان

﴿وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ

مَشْكُورًا﴾<sup>۲</sup>.

۱. مریم / ۱۹.

۲. اسراء / ۱۹.



- و هر کس خواهان آخرت است و نهایت کوشش را برای آن بکند و مؤمن باشد آنان هستند که تلاششان مورد حق شناسی واقع خواهد شد.  
**بیان:** فراز ﴿وَسَعَىٰ لَهَا سَعِيهَا﴾ می‌رساند ایمان تنها و اعتقاد صوری و لفظی برای سعادت آخرت کافی نیست، بلکه باید سعی و تلاش داشت و نهایت تلاش را نیز داشت و باید کار را با چنگ و دندان دنبال کرد.

### روشنی ﴿۶۹﴾

#### خوراک و کار خوب

﴿يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ، كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ، وَاعْمَلُوا صَالِحًا، إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ﴾<sup>۱</sup>.  
 - ای پیامبران، از چیزهای پاکیزه بخورید و کار شایسته کنید که من به آن چه انجام می‌دهید دانایم.

**بیان:** این آیه می‌فرماید: ﴿كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ﴾ و به این معناست که خوب بخورید نه این که هر چه می‌توانید بخورید و توصیه به زیاد خوردن نیست، بلکه به خوب خوردن است؛ زیرا نمی‌فرماید: «كلوا الطَّيِّبَاتِ». بعد از آن می‌فرماید: ﴿وَاعْمَلُوا صَالِحًا﴾؛ یعنی کار خوب کنید نه این که تنها کار کنید.

آدمی در عمر چند روزه‌ی خود در دنیا که تنها یک بار می‌تواند آن را به تماشا بنشیند باید بهترین‌ها را برگزیند و همواره هم خوب بخورد - نه آن که پرو فراوان بخورد - و هم خوب‌ترین کار را داشته باشد و نه تنها کاری خوب.

## تازه خوری

﴿ وَهُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رُطْبًا جَنِينًا ﴾<sup>۱</sup>.

- و تنه‌ی درخت خرما را به طرف خود بگیر و بتکان. بر تو خرما‌ی تازه می‌ریزد.

**بیان:** آدمی در ناسوت با «خوراک» است که جسم خود را زنده، بانشاط و قوی نگاه می‌دارد. جسمی که مرکب روح اوست و نفس بدون آن در ناسوت کارایی ندارد و کمالی به دست نمی‌آورد. خوراکی‌ها بر جسم و روح نقش مؤثر و مستقیم دارند. از این رو باید بهترین غذاها را خورد. یکی از مؤلفه‌های بهتر بودن تغذیه، تازه بودن آن است. کسی که تازه‌خوری ندارد و غذاهای مانده می‌خورد عمری کوتاه خواهد داشت.

یخچال‌ها و فریزرها تازه‌خوری را از زندگی امروز انسان‌ها گرفته‌اند. کسانی که غذای مانده می‌خورند ذهن و فکر آنان نیز تازگی ندارد و اندیشه‌های آنان بیات است. انسان‌های شایسته هم تازه خور هستند و هم اذهان تازه‌ای دارند و افکارشان نیز همواره تازه و نو می‌باشد ولی کسانی که به مانده‌خوری عادت کرده‌اند هم مغلوك و سست می‌باشند، هرچند جوان باشند و هم اندیشه‌هایی کهنه و مانده دارند و هم به همین دلیل، عمری کوتاه خواهند داشت. تعامل میان ظاهر و باطن و جسم و روح چنان فراوان است که باید گفت این ظاهر است که به باطن کشیده شده است.



## روشنی ﴿ ۷۱ ﴾

### شکرانه‌ی نجابت حیوانات سواری

﴿لِتَسْتَوُوا عَلَىٰ ظُهُورِهِ، ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ، إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ، وَتَقُولُوا سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا، وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ﴾<sup>۱</sup>.

- تا بر پشت آن‌ها قرار گیرید. پس چون بر آن‌ها برنشستید نعمت پروردگار خود را یاد کنید و بگویید پاک است کسی که این را برای ما رام کرد و گرنه ما را یارای رام ساختن آن‌ها نبود.

**بیان:** قرار گرفتن بر پشت حیوانات و به راحتی بر روی آن‌ها نشستن و به تعبیر دیگر رام نمودن آن‌ها از نعمت‌هایی است که شکرانه دارد و به هنگام سوارگیری از آنان باید به خداوند توجه نمود و او را شکر گفت. حیواناتی که در باربری و سوارگیری استفاده می‌شود به ویژه اسب، بسیار نجیب هستند و وحشت شیر و ببر را ندارد و این نعمت خدادادی شکرانه می‌طلبد؛ از این رو شایسته است به هنگام سواری گرفتن از آن یا از دیگر سواری‌هایی که شکل مدرن به خود گرفته است گفت: ﴿سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا، وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ﴾.

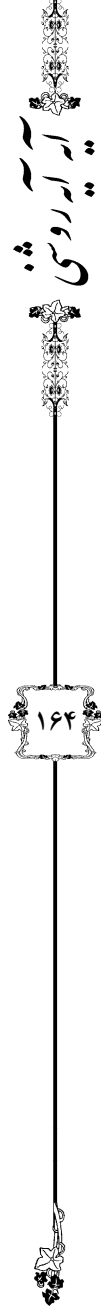
## روشنی ﴿ ۷۲ ﴾

### سیر مدرن

﴿قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلُ كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُّشْرِكِينَ﴾<sup>۲</sup>.

۱. زخرف / ۱۳.

۲. روم / ۴۲.



- بگو در زمین بگردید و بنگرید فرجام کسانی که پیش تر بوده و  
 بیش ترشان مشرک بودند چگونه بوده است؟!

**بیان:** سیر در زمین در این زمان متفاوت شده است و امروزه برای  
 کسب علم و آگاهی به احوال گذشتگان نیازی به مسافرت های طولانی و  
 طی طریق دراز نیست، بلکه سیر در سایت های اینترنتی و دیدن  
 شبکه های ماهواره ای خود سیری است مدرن با سرعت زیاد در تمام  
 اطراف کره ی خاکی. البته برای سیر دقیق این منابع اطلاعاتی باید قدرت  
 تحلیل و آگاهی داشت تا به دام های گمراه کننده ی این سفر پر خطر نیفتاد.

### روشنی ﴿۷۳﴾

#### بلندی صدا و اختلال شخصیت

﴿قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ وَلَا تَجْهَرُوا  
 بِصَلَاتِكُمْ وَلَا تَخَافُتُمْ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا﴾!

بگو خدا را بخوانید یا رحمان را بخوانید هر کدام را بخوانید برای او  
 نام های نیکوتر است و نمازت را به آواز بلند مخوان و بسیار آهسته اش  
 مکن و میان این و آن راهی میانه جوی.

**بیان:** آیه ی شریفه از عبادتی که همراه با ونگ ونگ باشد منع می کند.  
 عبادت یهودیان با صدای «ونگ و ونگ» است.

از نظر روان شناسی، افرادی که فریاد می کشند خشن و وحشی هستند  
 و هرچه بلندی فریاد و تعداد آن به تناسب مکان و مشکلات فرد بیش تر

باشد، خشونت و توحش او فراوان تر است. سیستم بدن آدمی به گونه‌ای است که اگر صداها را با فرکانسی بالا بشنود به اختلال روحی روانی دچار می‌شود. انسان تا وقتی به نرمی و آرامی صحبت می‌کند عاقل و فهمیده است ولی وقتی فریاد می‌آورد دیگر عاقل نیست. دین تنها برای ندای «اذان» و دادخواهی «مظلوم» اجازه داده است تا صدا بلند شود. فرهنگ خشونتی که گاه در برخی از مسلمانان دیده می‌شود به دیانت ارتباطی ندارد. معنای «جهر» و بلندی صدا در صلوات نیز آشکار کردن آن است که نفاق را از بین می‌برد و بلند فریاد کردن و نعره کشیدن منظور نیست.

### روشنی ﴿۷۴﴾

#### نشست و شوی مغزی با استفاده از صدا

﴿وَاقْصِدْ فِي مَشْيِكَ، وَاغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ، إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ﴾<sup>۱</sup>.

- و در راه رفتن خود میانه‌رو باش و صدایت را آهسته‌ساز که بدترین آوازه‌بانگ خران است.

**بیان:** لقمان حکیم پسر خود را چنین نصیحت می‌نماید: در راه رفتن میانه‌رو و دارای وزان و سنگینی باش. صدایت هم میانه باشد؛ نه فریاد بزنی و نه به گونه‌ای باشد که کسی صدایت را نشنود؛ زیرا نکره‌ترین صداها، صدای الاغ است که داد می‌کشد.

باید بلند فریاد نکرد که صدای بلند نکره است. متأسفانه برخی حتی در سخنرانی داد و فریاد می‌کنند. غربی‌ها در عیدهایی که دارند بسیار فریاد می‌زنند. رپ‌ها بدتر از همه در سالن‌های دانسینگ خود غوغایی دارند. گویا انسان زیر قطاری قرار گرفته است که صدا به صدا نمی‌رسد! استفاده از صدای بلند برای شست‌وشوی مغزی و القای مطلب صورت می‌گیرد. در علوم غریبه نیز وقتی می‌خواهند شخصی را از ناسوت جدا کنند ابتدا به او تموج می‌دهند تا اعصاب وی به هم بریزد و آن‌گاه است که چیزی به او القا می‌کنند.

دانسینگ‌ها ابتدا به مخاطبان خود با صدا، حرکت و حتی با فیلم تموج می‌دهند. برخی از آنان در کم‌تر از نیم دقیقه صداها عکس را از جلوی چشم وی می‌گذارند و نمی‌گذارند او عکسی را به‌خوبی ببیند و تنها او را دچار توهم می‌کنند. این کار مانند گرفتن دنبه جلوی دهان گربه‌ای است که به سرعت برداشته می‌شود تا فقط او را تحریک کند. فریاد زدن بسیار خطرناک است و باعث می‌شود فرد در کلام خود منطقی نداشته باشد.

## روشنی ﴿۷۵﴾

### استراحت در زمان‌های سه‌گانه

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، لِيَسْتَأْذِنَكُمْ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ، وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا  
الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ، وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهِيرَةِ،  
وَمِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ، ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ، لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ

طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ، كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ، وَاللَّهُ عَلِيمٌ  
حَكِيمٌ ﴿١﴾.

- ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به قطع باید غلام و کنیزهای شما و کسانی از شما که به سن بلوغ نرسیده‌اند سه بار در شبانه‌روز از شما کسب اجازه کنند: پیش از نماز بامداد و نیمروز که جامه‌های خود را بیرون می‌آورید و پس از نماز شامگاهان. این سه هنگام برهنگی شماست. نه بر شما و نه بر آنان گناهی نیست که غیر از این سه هنگام گرد یک‌دیگر بچرخید و با هم معاشرت نمایید. خداوند آیات خود را این گونه برای شما بیان می‌کند و خدا دانای سنجیده‌کار است.

**بیان:** این آیه یکی از دقیق‌ترین بحث‌های علمی و روان‌شناسی را در بر دارد. امری که در جامعه‌ی ما به آن بی‌اعتنایی می‌شود؛ در نتیجه افراد آن به زودپیری و زودمیری دچار می‌گردند.

ساختار بدن انسان بر اساس مهندسی خاصی است و هرگونه فشار بی‌رویه به آن سبب از دست رفتن این نظام خاص می‌شود. بسیاری از افراد جامعه می‌پندارند اگر به بدن خود فشار آورند و چند ساعتی بیش‌تر کار نمایند، موفق‌ترند؛ در حالی که نمی‌دانند با این کار در چند سال بعد که نشاط جوانی را از دست دادند به انواع بیماری‌ها دچار می‌شوند و ساعت‌ها باید صرف درمان خود کنند. درمانی که نمی‌تواند بدن را به جایگاه سالم اولی آن باز گرداند. بدن آدمی نیازمند مراعات است. ریاضت‌های قلندرآبانه یا خرافاتی ناشی از سادیسم و بیمارهای روانی





است. بر اساس این آیه‌ی شریفه، بدن در هر بیست و چهار ساعت باید سه بار استراحت داشته باشد. البته استراحت و خواب آن می‌تواند پنج دقیقه یا بیش‌تر باشد که به تناسب بدن، مزاج و نوع شغل و فعالیت بدنی یا فکری و قدرت اراده و توان کنترل خواب تغییر می‌یابد. البته زیاد خوابیدن نیز بدن را سست، فرتوت و فسیل می‌سازد.

سه وقت گفته شده بعد از نماز عشا، سحرگاهان و پیش از طلوع فجر و به هنگام ظهر است. در این سه هنگام باید خود را زمین‌گذارد و استراحت کرد؛ هرچند برای دقایقی باشد.

رهنمود دیگری که این آیه‌ی شریفه دارد این است که در این سه وقت باید پوششی سبک داشت.

قرآن کریم این سه هنگام را به ﴿وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ﴾ توصیف می‌نماید و به این معناست که استراحت بدن نباید همانند حیوانات باشد، بلکه باید لباس‌های خود را سبک نمود. استراحت نباید با لباس رسمی یا لباس کار باشد، بلکه باید لباس خواب به تن داشت. بدن برای آن که استراحت و خواب به خود گیرد نیازمند کشت خواب است و کشت خواب آن همین لباس خواب است. کسی که لباس خواب ندارد و با لباس کار یا لباس آشپزخانه یا لباس رسمی و میهمانی می‌خوابد گویی به هنگام خواب نیز به همان کار مشغول است و بدن از نظر روانی استراحت نمی‌کند و مدام مشغول است. نفس چنین انسانی نمی‌تواند در یک‌جا بماند و مدام در حال گردش است. چنین کسی مانند فردی است که در کنار رادیو یا تلویزیون روشن که صدا می‌دهد خواب است. چنین کسی در واقع خواب نیست و نفس وی در حال شنیدن رادیو و تماشای تلویزیون

است و استراحت ندارد. او در حالی چشم‌ها را می‌بیند که گویی کاروان‌سرای را از دنیا می‌برد! کسی که بد می‌خوابد خواب‌ها و رؤیاهای صادق نیز ندارد و خواب وی تنها حکایتی از نداشتن آرامش و راحتی است؛ چراکه بدن وی استراحت درست و کافی ندارد. چنین خواب‌هایی حکایت از بیماری بدن، تشمت اعصاب، تبدل‌های بدون محتوا و تهافت‌های برآمده از ناسازگاری‌های روحی و روانی او دارد.

امری که در این آیه بسیار مهم است فراز ﴿لَيْسَتْ أَذُنُكُمُ الدِّينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ، وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ﴾ است. این فراز می‌رساند به هنگام خواب هیچ دری نباید قفل باشد. کسی که در اتاقی می‌خوابد که در آن قفل است گویی در زندان خوابیده است و روان وی احساس آرامی ندارد. البته کودکان باید تربیت شوند بدون اجازه وارد اتاق خواب پدر و مادر نشوند؛ نه این‌که پدر و مادر در را قفل کنند. زندگی‌های امروزی به هیچ وجه با فرهنگ این آیه هماهنگی ندارد؛ همان‌طور که برخی از سیاست‌ها با فرهنگ دینی تطابقی ندارد. سازمان حج و زیارت ناگهان انبوهی از زایران را به عراق می‌برد بدون آن‌که پذیرایی آنان کیفیتی داشته باشد. یا به عکس، زائران عراقی یا زایران نیمه‌ی شعبان به صورت انبوهی به قم می‌آیند در حالی که آنان برای خواب و سرویس بهداشتی مشکل دارند! این‌گونه عملکردها مسلمانی نیست. میزبان نخست باید ببیند آیا می‌تواند مهمان‌داری کند یا خیر، آن‌گاه دعوت‌نامه یا اجازه‌ی ورود بدهد. خداوند در این آیه، اصول و قواعد زندگی را «آیات» می‌نامد. اصول و قواعدی که باید «دانش زندگی» عهده‌دار بیان آن شود: ﴿كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ﴾. واژه‌ی ﴿كَذَلِكَ﴾ نیز می‌رساند افزون بر همین حکم، نحوه‌ی

استراحت در سه وقت گفته شده نیز دارای قاعده و قانون است.

مراد از: ﴿وَمِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ﴾ نیز همان اول شب است. خواب سر شب بسیار مفید است و خواب در آخر شب چندان فایده‌ای برای بدن ندارد. خداوند خواب شب را مایه‌ی آرامش و خود شب را پوششی برای بدن قرار داده است؛ چنان‌که می‌فرماید: ﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ لِيَاسًا، وَالنَّوْمَ سُبَاتًا، وَجَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا﴾<sup>۱</sup>؛ و اوست کسی که شب را برای شما پوششی قرار داد و خواب را مایه‌ی آرامشی و روز را زمان برخاستن شما گردانید.

خداوند در این آیه می‌فرماید ما شب را برای شما پوشش قرار دادیم و این بدان معناست که بدن آدمی در شب نباید پوشش سنگینی داشته باشد. بدن و پوستی که لباس سبک نداشته باشد، قدرت تنفس خود را از دست می‌دهد و به زودپیری و چروک مبتلا می‌شود. بدن نیازمند آن است تا در معرض هوای طبیعی قرار گیرد و خواب شب می‌تواند این فرصت را به بدن بدهد. البته محیط و جامعه‌ی ما و نیز نوع تربیت خانوادگی و اجتماعی مرسوم، چنین فرهنگی ندارد و پدر و مادرها احساس امنیت ندارند و به هنگام خواب، پوشش کامل و سنگین دارند. البته مراد از تنفس، تنفس روانی است. بدن آدمی و نفس او تنفس‌هایی دارد که در شب هنگام اگر لباس روز را داشته باشد آن تنفس و آرامش را از دست می‌دهد. افرادی که شب می‌خوابند و ساعات بسیاری هم می‌خوابند و صبح‌گاهان که بر می‌خیزند خستگی آنان رفع نمی‌شود، نحوه‌ی خوابیدن آنان اشکال دارد.

بہتر است آدمی تا می شود زیر آسمان و در معرض هوای آزاد باشد. تا ممکن است باید زیر سقف نرفت و چنانچه مجبور است از سقف استفاده کند، دست کم رابطه ای با آسمان و هوای طبیعی داشته باشد و چنان نباشد که درها و پنجره ها تمام بسته باشد. هوای داخل چار دیواری ها پخته و آلوده است ولی هوای باز بیرون، سرشار از اکسیژن و نشاط آور است. امروزه به بهانه ی دکوراسیون و زیبایی یا مصون بودن از گرد و غبار و برای نظافت خانه، پنجره ها را می بندند و پرده های گران قیمتی روی آن می کشند. چنین چار دیواری هایی خفه کننده است و روان را تحت تأثیر نا آرامی و ضعف اعصاب قرار می دهد.

توجه به سه وقت یاد شده برای استراحت و خوابیدن حتی دقایقی در این سه هنگام، داشتن لباس خواب و نیز در طول شبانه روز در یک لباس نبودن و تغییر آن و خوابیدن در زیر آسمان طبیعت سبب تمدد و آرامش اعصاب می گردد و روان آدمی را در استراحت و آرامش قرار می دهد و عمر او را دراز می نماید.

متأسفانه، اختراع برق و سپس تلویزیون، موت اختراعی و نابهنگام را برای مردم ارمغان آورده است. بسیاری از مردم با مرگ طبیعی نمی میرند؛ به این معنا که خداوند به آنان عمری بیش از این داده اما گویی او با زندگی ناآگاهانه ی خود سبب مرگ تدریجی و زودرس خود گردیده است. این روزها به گونه ای شده است که برخی از مردم وقتی به ظاهر می میرند در میان قبر زنده می شوند؛ چرا که او در واقع نمرده بود و دانش پزشکی امروز قدرت تشخیص زنده بودن او را ندارد. وی به صورت موقت دچار ایست قلبی شده است و قلب وی بعد از مدتی دوباره به حرکت و تکاپو

در می‌آید. علم پزشکی امروز هنوز مرده‌شناس نیست و قلب ایستاده را مُرده می‌خوانند در حالی که قلب می‌تواند حتی پس از ایست طولانی مدت دوباره تپش بگیرد. هستند انسان‌هایی که در قبر زنده می‌شوند و در آن‌جا خود را زنده می‌بینند اما راهی برای فرار به بیرون ندارند و با حالتی رقت‌بار جان می‌دهند و به فشارهایی مبتلا می‌شوند که فشار قبر در برابر آن چیزی نیست. وی فرشته‌ی مرگ را در آن قبر پیش چشم خود می‌بیند.

این امر به قدری دشوار است که باید از خداوند خواست به هر صورتی که خود می‌خواهد او را از دنیا ببرد ولی او را پاک کند و سپس خاک کند و دیگر در قبر زنده‌اش نسازد تا مجبور شود با ناخن‌هایش لحد را بشکافد در حالی که افسوس! هرچه چنگ بزند راه به جایی نمی‌برد و تنها با چنگ زدنش انگشتان خود را می‌شکند. کسی که روی زمین نمی‌توانست دقیقی محدود بر خود فشار آورد، چه‌طور می‌خواهد با چنگ و دندان قبری با خروارها خاک و بتون را باز کند. آن جاست که فشار قبر دنیایی او را با وحشت و اضطراب می‌میراند! علم پزشکی امروز هنوز نمی‌داند به چه کسی مرده می‌گویند و به محض ایست قلبی جواز دفن را صادر می‌کند؛ در حالی که چه بسا ممکن است دوباره این قلب به راه افتد. صاحبان عزاروی قبروی آب می‌ریزند و می‌روند و گمان می‌کنند کار تمام شده است ولی ناگهان قلب آن فرد به راه می‌افتد. قلب چنین افرادی همانند باطری برخی از ساعت‌هاست که تمام می‌شود ولی به ناگاه پس از گذشت چند روز به کار می‌افتد. خاک‌ها دارای تنفس‌هایی خاص است و بعضی قلب‌ها با قرار گرفتن در آن خاک‌ها حساسیتی که دارند را از دست می‌دهند و دوباره حرکت می‌کنند.

به عبارت دیگر، برخی قلب‌ها به گونه‌ای حساس است که اگر آن را درون تابوت یا در مسجد بگذرانند حرکت نمی‌کند ولی با قرار گرفتن در خاک و با برخورد با تنفس خاکی و ارضی است که به ناگاه به راه می‌افتد. بهترین راه برای این که انسان به چنین مرگی دچار نشود این است که مشکل خود را با خداوند حل کند و بداند که هیچ کس جز خداوند پناه او نیست و نمی‌تواند به فریاد او برسد. در آن جا هیچ یک از امور ناسوتی به کار نمی‌آید و تنها عشق الهی است که به فریادش می‌رسد. البته به طور قهری کسی که به آن بلا مبتلا می‌شود توشه‌ای از عشق الهی با خود به همراه ندارد و اگر می‌داشت خداوند او را در قبر نمی‌میراند و به طور طبیعی جاننش را می‌گرفت. خداوند آنانی را که دوست دارد این گونه از دنیا نمی‌برد.

به هر روی، بیش‌تر مرگ‌هایی که امروزه رخ می‌دهد اختزانی و غیر طبیعی است و فرد دارای عمر خدادادی بیش از آن است اما وی با سوء اختیاری که در زندگی دارد سبب کوتاهی عمر خود می‌گردد. به هر روی، سه راه‌کار گفته شده می‌تواند سلامت بدن را تأمین نماید و بدن را از پژمردگی و افسردگی در آورد با خواب مناسب نه زیاد می‌توان افزون بر سلامت بدن، فضیلت شب را نیز درک نمود. روشنی روز برای درک کمالات تاریکی است و تاریکی شب برای این منظور روشنی است. روز آدمی کاسب است ولی شب، هنگام رؤیت اسرار است و تا کسی شب‌هنگام ندود، روز به جایی نمی‌رسد.

باید توجه داشت تقسیم شبانه‌روز به هشت ساعت کار، خواب و عبادت تقسیمی عامیانه و نادرست است و کسی نمی‌تواند هشت ساعت عبادت داشته باشد، بلکه خواب و عبادت هر کسی متأثر از شغل، بدن و

مزاج اوست؛ همان‌طور که ممکن است کسی بتواند در شبانه‌روز، شانزده تا بیست ساعت کار مفید داشته باشد.

استراحتی که قرآن کریم ترسیم می‌نماید به هیچ وجه برای مسلمانان فرهنگ نشده است. استراحت که برای تأمین آرامش است با خوابیدن صرف به دست نمی‌آید، بلکه آرامش به آرام خوابیدن است. هم‌چنین استراحت به داشتن مکان خیلی نرم و تشک پر قو نیست، بلکه به نوع راحتی است. ممکن است کسی بر روی تخته سنگی درست بخوابد و خوب بخوابد ولی کسی در پر قو باشد و بد بخوابد. متأسفانه، جوامع امروز بیش‌تر به شکل‌ها و کمیت‌ها اهمیت می‌دهند تا به حقیقت که در کیفیت است. خداوند به انسان توفیق دهد علم زندگی را دریابد. عمل به علم زندگی است که عمر را طولانی و پربرکت و زندگی را سالم، بانشاط و پررونق می‌نماید.

## روشنی ﴿۷۶﴾

### آیه‌ی پزشکان

﴿وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ﴾!

و اگر بخواهیم به قطع آنان را به تو می‌نمایانیم، در نتیجه ایشان را به سیمای حقیقی‌شان می‌شناسی و از آهنگ سخن به حال آنان پی خواهی برد. و خداست که کارهای شما را می‌داند.

**بیان:** ما این آیه را برای پزشکان و روان‌شناسان می‌دانیم. آنان باید





نوع بیماری را از چهره و نحوه‌ی سخن گفتن بیمار باز شناسند و معاینه نمایند. پزشکی امروز هنوز به چنان رشدی نرسیده است که بیماری را با دیدن چهره‌ی بیمار و چگونگی سخن گفتن او دریابد و وی را به آزمایشگاه حواله می‌دهد. بسیاری از بیماری‌های ناشناخته هست که هنوز راهی برای آزمایش و وسیله‌ی آزمایشگاهی ندارد. پزشکی در ده‌ها سال آینده چنان رشدی می‌یابد و مهارت پزشکان چنان بالا می‌رود که بدون استفاده از ابزار آزمایشگاهی، نوع بیماری را با نگاه، نحوه‌ی صدا و حتی با بو تشخیص می‌دهد. ما در مجلسی که برای پزشکان برگزار شده بود این آیه را خواندیم و آن را توضیح دادیم و گفتیم ده‌ها سال دیگر، پزشکی، جراحی امروز را منسوخ و مردود می‌داند و دیگر به شکم کسی تیغ نمی‌کشد. اتاق‌های جراحی امروز پر از چاقو، سوزن، تیغ و درفش است؛ در حالی که پزشکی آینده استفاده از این وسایل را ممنوع می‌دارد. ما پزشکان امروز را تیغ‌کش خواندیم و پزشکان حاضر در آن جلسه ناراحت شدند و کسی نیز بر آن نبود تا در زمینه‌ی پزشکی از این علوم قرآنی استفاده کند. در بیمارستان‌های آینده یک آهن و تیغ وجود ندارد. آنان بیمارستان‌های امروزی را قصاب‌خانه‌ی آدمیان می‌دانند.

### روشنی ﴿۷۷﴾

### اهمیت تجربه

﴿انظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَلِالْآخِرَةِ الْكُبْرُ دَرَجَاتٍ وَأَكْبَرُ تَفْضِيلًا﴾<sup>۱</sup>.

۱. اسراء / ۲۱.



- بین چگونه بعضی از آنان را بر بعضی دیگر برتری داده‌ایم و به قطع درجات آخرت و برتری آن بزرگ‌تر و بیشتر است.

**بیان:** این آیه می‌فرماید: ﴿انظُرْ﴾. یعنی نگاه کن و تجربه نما. نباید به علوم کلی مانند منطق و فلسفه بسنده کرد. تکرار فراوان ﴿انظُرْ﴾ در قرآن کریم نشان از اهمیت تجربه و آزمایش دارد. کسی که با نگاه دقیق می‌تواند تفاوت‌ها را بشناسد، به قوانینی دست می‌یابد که آگاهی بر آن سبب رشد و تعالی فرد و جامعه‌ی انسانی می‌شود.

این آیه می‌فرماید البته هرچه تجربه و آزمایش رشد کند، باز نمی‌توان برخی از تفاوت‌ها را یافت؛ چرا که: ﴿وَلَلْآخِرَةُ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَأَكْبَرُ تَفْضِيلًا﴾. این آخرت است که محل بروز کامل تفاوت‌هاست. قد و قامت و رتبه‌ی واقعی افراد آن‌جاست که مشخص می‌شود. در روایت است: «مؤذن با چهره‌ای وارد محشر می‌شود که او را با انبیا و اولیا مقایسه می‌کنند».

پایه‌های روشنی

## روشنی ﴿۷۸﴾

### مراتب طولی پدیده‌ها

﴿وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا، وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ﴾!

و برای هر یک از این دو گروه از آنچه انجام داده‌اند در جزا مراتبی خواهد بود و پروردگارت از آنچه می‌کنند غافل نیست.

**بیان:** تمامی پدیده‌های هستی از جمله انسان‌ها هر یک دارای

مرتبه‌ای هستند و چنین نیست که در یک مرتبه چند انسان باشد، بلکه هر انسانی و هر پدیده‌ای برای خود مراتبی دارد. درجه هیچ‌گاه در عرض قرار نمی‌گیرد و همواره در طول است؛ از این رو هیچ پدیده‌ای در عرض پدیده‌ی دیگر قرار نمی‌گیرد، بلکه تمامی پدیده‌ها در طول هم هستند و همین امر می‌رساند که هیچ پدیده‌ای نمی‌تواند همانند پدیده‌های دیگر باشد و ﴿وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ﴾ تفسیر دیگر ﴿كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾<sup>۱</sup> است.

### روشنی ﴿۷۹﴾

#### یافته‌های غیر عادی

﴿أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَهُمْ قَدَمٌ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ قَالَ الْكَافِرُونَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ مُبِينٌ﴾<sup>۲</sup>.

- آیا برای مردم شگفت‌آور است که به مردی از خودشان وحی کردیم که مردم را بیم ده و به کسانی که ایمان آورده‌اند مژده ده که برای آنان نزد پروردگارش سابقه‌ی نیک است. کافران گفتند: این مرد به قطع افسونگری آشکار است.

**بیان:** این که برخی از یافته‌های بشری از طریق مطالعه و تحقیق به دست نمی‌آید و غیر عادی است مورد پذیرش مؤمن و کافر می‌باشد اما کافران آن را «سحر» و مؤمنان آن را «وحی» می‌دانند. تعجب کافران نیز از غیر عادی بودن این دانش‌ها نیست، بلکه از این که آن را «وحی» بخوانند تعجب می‌نمایند.

۱. رحمن / ۲۹.

۲. یونس / ۲.

## دانش تفأل

﴿ اِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ، وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ، وَالزَّمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى، وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا، وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ﴾<sup>۱</sup>.

- آن‌گاه که کافران در دل‌های خود تعصب، آن‌هم تعصب جاهلیت، ورزیدند؛ پس خدا آرامش خود را بر فرستاده‌ی خویش و بر مؤمنان فرو فرستاد و آرمان تقوا را ملازم آنان ساخت و در واقع آنان به رعایت آن آرمان سزاوارتر و شایسته‌ی اتصاف به آن بودند و خدا همواره بر هر چیزی داناست.

**بیان:** ما از محتوای این آیه نمی‌خواهیم بگوییم. بلکه روش استفاده از آن را در دو علم تفأل و استخاره بیان می‌داریم.

چهار واژه‌ی: ﴿ جَعَلَ ﴾، ﴿ كَفَرُوا ﴾، ﴿ الْحَمِيَّةَ ﴾ و ﴿ الْجَاهِلِيَّةَ ﴾ در آیه‌ی شریفه حکم چهار جدول را داراست. استخاره‌ی آن با توجه به این واژگان زحمت، خسارت و هزینگی فراوان کار مورد نظر را بیان می‌دارد که در شروع کار پیش می‌آید. چهار واژه‌ی یاد شده در دانش تفأل از چهار آسیب که در زندگی فرد پیش می‌آید خبر می‌دهد ولی گذر این آسیب‌ها زندگی را سامان و مبارک می‌نماید.

این آیه از طلسمات است و با هر خانه‌ی آن می‌توان کسی را چنان بست که رها شدن از آن برای وی حتی تا پیری وی که نه بلکه تا زمان



پیری فرزندان او ادامه دارد. صدر این آیه برای سحر و طلسم بسیار مناسب است. اگر کسی به یک از خانه‌های این سحر مبتلا شود دیگر نمی‌تواند قدر است کند. صاحبان طلسمات، سحر و جادو در میان کفار هم بودند و گاه با انبیا الهی به وسیله‌ی سحری که داشتند درگیر می‌شدند. کسی که با یکی از خانه‌های این آیه سحر می‌شود حرز آن را می‌تواند در فراز پایانی آیه بیابد. خواندن آیه‌ی شریفه و توقف بر آن آسیب‌زاست و نباید بر روی آن توقف و تکرار داشت و باید با احتیاط بسیار از آن گذشت. کسی که این آیه را چند بار بخواند باید منتظر آسیب آن باشد و چه بسا ناگاه تصادف نماید یا به چنان دعوایی مبتلا شود که قدرت حفظ خود را از دست دهد. بنابراین بیش از این نباید از آیه‌ی شریفه گفت و بهتر است از چگونگی «دانش تفأل با قرآن کریم» بگوییم.

دانش تفأل با قرآن کریم قدرت پیش‌بینی آینده‌ی بشر را دارد و بر اساس آن می‌توان رشد علمی او را در هر مقطعی به دست آورد. سرنگون شدن شاهان، دیکتاتورها، صاحبان قدرت، ارباب سیاست و مرگ بزرگان همه و همه با این دانش دست‌یافتنی است. رمل و اسطرلاب در برابر تفأل بسیار محدود است. البته آنچه از این دانش‌ها در جامعه شهرت دارد و رایج است جز خرافات نمی‌باشد و ما آن را نادرست می‌دانیم. سخن گفتن از چنین دانش‌هایی مانند تقدس‌گرایی است. برخی بسیار مقدس هستند اما در کنار آنان هستند سالوس‌بازها که تنها به نام دین کاسبی می‌کنند. بهتر است گوشه‌ای از این سالوس‌ها نمایان شود. شخصی می‌گفت به منزل یکی از مشاهیر رفته بودم و درون اتاق منتظر آمدنش بودم. صدایی به گوشم خورد که پی در پی تکرار می‌کرد: «سلام علیکم و رحمة الله».

کنجکاو شدم و در پی صدا برآمدم. دیدم پسر آن عالم در برابر آینه‌ای نشسته و تمرین می‌کند چگونه جواب سلام کسی را بدهد. او جواب دادن سلام را تمرین می‌کرد نه سلام کردن را تا بتواند به اصطلاح عالمانه به سلام‌ها پاسخ دهد. وجود چنین افرادی سبب می‌شود درازگویی سلام که مستحب است استکباری گردد و کسانی که پاسخ سلام را بلند می‌دهند ایجاد نفرت نمایند. سلام به خودی خود سالم است و سلامت می‌آورد اما وجود چنین مستکبرانی سبب می‌شود که پاسخ کوتاه سلام بهتر از پاسخ بلند آن گردد و موضوع حکمی استجابی تبدیل یابد و از چهره‌ی استجابی به چهره‌ی استکباری بگراید.

بهرتر است دو نمونه‌ی دیگر از سالوس آورده شود تا جای‌گاه بحث از رمل و اسطرلاب خود را بنماید.

مردم منطقه‌ای یکی از مشاهیر را دعوت نموده بودند. وی نتوانست دعوت آنان را پاسخ گوید و فرزند خود را فرستاده بود. بیش از صد خودرو به استقبال آن آقازاده رفته بودند. آن پسر با غش و لیسه‌ی فراوان می‌خندید و می‌گفت: در آن روز که این همه خودرو به استقبال آمده بودند چه عشقی کردم. من دیدم این همه جمعیت برایم آمده است، در میان راه ایستادم که به دستشویی بروم. آنان هم با آن همه جمعیت و خودرو در کنار جاده ایستادند تا من کارم را انجام دهم! من از آن دستشویی که این همه مردم را در انتظار گذاشتم و آنان به احترام من ایستادند کیف کردم. فرصتی که دیگر پیش نیامد. البته جمعیتی که تفاوت آقا را با بچه‌ی وی تشخیص نمی‌دهند و برای فرزند او نیز صد خودرو به استقبال می‌فرستند باید چنین معطلی را بکشند. آن آقازاده نیز بعدها اعدام گردید.

کسی دیگر می‌گفت فرد مشهوری را می‌شناختم که سال‌ها دیگری زیر بغلش را می‌گرفت تا راه برود. مردم به همین دلیل به وی حرمت بسیاری می‌گذاشتند. روزی او را در کوچه‌ای تنها دیدم، نگاهی به این طرف و آن طرف خود انداخت و به خیال این که کسی او را نمی‌بیند عصاها را به دست گرفت و راست راست راه می‌رفت. آن‌جا دانستم عجب حقه‌باز و کلک است.

البته به او گفتم خداوند خیر تو را نمی‌خواسته است که چنین صحنه‌ای را به تو نشان داده است؛ چرا که تو با دیدن چنین صحنه‌هایی نه تنها به وی بلکه به عالمان حقیقی نیز بی‌اعتقاد می‌گرددی و از خیر زندگی باز می‌مانی. درست است آن‌جا ناگاه آگاه شدی اما چنین اطلاعاتی نکبت می‌آورد و تو را بی‌اعتقاد می‌سازد و خداوند با نشان دادن چنین صحنه‌ای، تو را تنبیه کرده است.

سالوس در همه جا رخنه کرده است. شهیری که کسی نباید او را ببیند یا کسی که کسر شأن خویش می‌داند گوشی تلفن را بردارد تا مبادا از موقعیت وی کاسته شود و او نگران پرستیژ خود است سالوس بازی‌هایی است که حتی به جان خوبان امت ریخته شده است. بله، کسی چنان می‌تواند خدمات بزرگ‌تر و کارهای مهم‌تری برای مردم داشته باشد که چنین اموری به اندازه‌ی کار اهم وی نیست و او به خاطر کار مهم‌تر چنین نمی‌کند نه برای دل‌نگران بودن از کاهش نفوذ اجتماعی خویش. چنین کسی باید برخی را در خدمت داشته باشد تا وظیفه‌ی اهم خود را سامان دهد بدون آن که استکبار و سالوس داشته باشد. رواج استکبار و سالوس سبب دوری مردم از عالمان حقیقی و معنوی می‌گردد.

بحث از رمل، اسطرلاب، فال و تفأل نیز این روزها چنین چهره‌ی

تخریبی به خود گرفته است که صاحبان حقیقی آن دیگر نمی‌توانند در غوغای پرهیاهوی آنان چیزی بگویند و حقه‌بازی و شیادی سکه‌ی رایج این بازار شده است.

قرآن کریم اگر بخواهد با رویکردی تفأل‌گرایانه مورد دقت قرار گیرد، بسیار بهتر از رمل و اسطرلاب پیش‌بینی دارد. رمل و اسطرلاب حالتی ریاضی دارد و بُرد آن چندان بلند نیست و تنها نزدیک‌ها را نشان می‌دهد و از دید دورترها ناتوان است، ولی قرآن کریم دوردست‌ها را می‌بیند و اتفاقاتی را که تا قیامت پیش می‌آید بیان می‌دارد، و البته این تنها صاحب تفأل و اولیای حقیقی هستند که می‌توانند چنین گزاره‌هایی را از قرآن کریم کشف و استخراج نمایند. دانش تفأل می‌تواند راه‌نمای بشر برای موفقیت وی گردد و خطرات و گذرها را به او نشان دهد تا به چالش‌ها و مشکلات مسیر گرفتار نیاید و به نتیجه دست یابد. این دانش به کسانی که سرمایه‌های کلان دارند و می‌خواهند کار اقتصادی نمایند بدون آن که ورشکست شوند نوع سرمایه‌گذاری و مسیر آن را نشان می‌دهد. هم‌چنین می‌تواند راه‌نمای دیگر افراد برای انتخاب گزینه‌ی درست گردد.

## روشنی ﴿ ۸۱ ﴾

### دانش سحر و طلسمات

﴿ قَالَ أَلْقُوا فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرِ عَظِيمٍ ﴾<sup>۱</sup>.

- گفت: شما بیفکنید. و چون افکندند، دیدگان مردم را افسون کردند و



آنان را به ترس انداختند و سحری بزرگ در میان آوردند.

**بیان:** قرآن کریم دانش سحر را می‌پذیرد؛ از این رو می‌فرماید:  
 ﴿وَجَاءُوا بِسِحْرِ عَظِيمٍ﴾. سحر دروغ نیست و حقیقت دارد هر چند دارای باطن نیست و در برابر معجزه، کارایی اقتداری ندارد. سحر نوعی توانمندی است که خداوند نمونه‌ی کار ساحران فرعون را به عظمت یاد می‌کند.

سحر در گذشته رونق داشته است و امروزیان آن را از دست داده‌اند. گذشتگان در مواقع لزوم و در برابر تهدیدات بزرگ از سحر استفاده می‌کرده‌اند. سحر دارای انواع مختلفی است. بستن دل افراد یا نفس یا حرکات آنان نمونه‌ای از آن می‌باشد. سحری که در این آیه آمده است سحر چشمی می‌باشد.

معجزه هر چند شباهت ظاهری با سحر دارد اما معجزه اقتدار و توانی بسیار بالاست که هر سحری را خشتی می‌کند و هیچ اقتدار دیگری نمی‌تواند در برابر آن بایستد. سحر امری کهنه است و معجزه تازه و نو می‌باشد. سحر در ظاهر اشیا تصرف می‌کند و مانند احساس برطرف می‌شود ولی معجزه در طبیعت آن تصرف دارد و ماندگار است. شباهتی که میان سحر و معجزه یا کرامت است سبب شده است بنی‌اسرائیل حضرت موسی را با عنوان ﴿أَيُّهَا السَّاحِرُ﴾ خطاب کنند و به او ایمن آوردند: ﴿وَقَالُوا: يَا أَيُّهَا السَّاحِرُ، ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ، إِنَّا لَمُهْتَدُونَ﴾؛ و گفتند: ای فسون‌گر، پروردگارت را به پاس آنچه با تو عهد کرده برای ما بخوان که ما به‌واقع به راه درست درآمده‌ایم.

بنی‌اسرائیل میان معجزه و سحر تفاوت نمی‌نهند؛ چرا که شباهت



ظاهری آن بسیار است و مانند حق و باطل می ماند که تشخیص آن گاه بسیار سخت و ظریف می گردد.

در سحر و جادو وقتی می خواهند کسی را سحر و طلسم نمایند به حتم از ابزاری استفاده می کنند. کوچک و بزرگ بودن آن نیز در سحر تفاوت دارد. زدن دو گره با چهار گره اثر خاصی دارد. بستن بانخ سفید یا سیاه یا با بستن با انواع نخها هر یک آثاری دارد. اگر موم با آن باشد خاصیت دیگری می گذارد و اگر گِل با آن باشد چیزی دیگری را می بندد. ترشی به آن مالیده شود یک خاصیت دارد و... قرآن کریم انواع آیات طلسم و سحر را در خود دارد که گفتن از آن، دانشی مستقل و تخصصی را می طلبد.

## روشنی ﴿ ۸۲ ﴾

### آیه ی علم

﴿ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا، وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ ﴾ ۱.

- در حقیقت خداست که علم به قیامت نزد اوست و باران را فرو می فرستد و آنچه را که در رحمهاست می داند و کسی نمی داند فردا چه به دست می آورد و کسی نمی داند در کدامین سرزمین می میرد. در حقیقت خداست که دانای آگاه است.

**بیان:** انسان تا زمانی که نفس دارد در ناآگاهی است و حتی جای قبر خود و زمان مرگ خویش را نمی شناسد؛ این در حالی است که برخی از حیوانات مانند گنجشکها زمان مرگ خود را می دانند؛ از این رو لاشه ای

از آن‌ها بر سر کسی نمی‌افتد. کسی می‌تواند خاکی که باید بر آن بمیرد را بشناسد و زمان مرگ خود را به دست آورد که «نفس» نداشته باشد. چنین کسی با اراده‌ای، باران نازل می‌کند و آن‌چه در رحم‌هاست را می‌داند. در قرآن کریم، این آیه آیه‌ی علم است و با پی‌گیری بر آن می‌توان به علمی بی‌کران دست یافت. البته وصول به آن قاعده‌ی خود را می‌طلبد و مداومت بر قرائت آن چنین اثری ندارد.

تعبیر: ﴿بِأَيِّ أَرْضٍ﴾ می‌رساند موضوع سخن زمینی‌ها هستند نه آنان که زمینی نیستند؛ همان‌طور که ﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ﴾<sup>۱</sup> در مورد کسانی است که پایشان به خاک خورده است و آن‌ها هستند که فانی می‌شوند. این افراد معمولی هستند که نمی‌دانند در کجا می‌میرند و سرانجام آنان چه می‌شود. به‌طور کلی ویژگی خاک چنین است. آهن اگر درون خاک گذاشته شود تجزیه و پودر می‌شود. هرچه آدمی بیش‌تر پا بر خاک داشته باشد ناسوتی‌تر، دنیایی‌تر و ریزتر می‌شود و هرچه از خاک جدا شود، آسمانی‌تر و ملکوتی‌تر می‌گردد. نشستن بر روی صندلی، خوابیدن بر روی تخت بیش‌تر در بر شدن انسان مؤثر است تا کسی که بر زمین می‌نشیند. کسی که نمی‌داند یک لحظه‌ی بعد چه سرانجامی دارد چگونه غرق غرور و منیت است! ﴿غَدَاً﴾ در آیه به معنای فردا نیست، بلکه مراد لحظه‌های وقوعی است. آدمی از لحظه‌ای دیگر بی‌خبر است تا چه رسد به فردا که خود سالی به شمار می‌آید.

سال‌ها پیش عکسی از لحظه‌ی مرگ کسی به من نشان دادند. او با سه

نفر دیگر به کافه رفته بودند و مشغول غذا خوردن بودند. هنوز لقمه در گلو داشت که اجل مهلت نداده بود و همان جا جان او را گرفته بود. اجل در همان هنگام خوردن جانش را گرفته بود. این لقمه دیگر نه برای او بود و نه برای دیگری و خوراک حشرات می‌گردد. گویا او می‌خواست لقمه‌ی آنان را بلند کند که مچش را گرفته و گفته‌اند تو نخور. وقتی مرگ می‌آید، چشم برخی باز می‌ماند و سكرات موت او را از هر اقدامی باز می‌دارد و مات نگاه اطرافیان می‌کند. او نه دیگر کسی را می‌شناسد و نه از کسی خوشایند دارد؛ چرا که در مشکلات خود غرق است و فقط خیره است.

### روشنی ﴿ ۸۳ ﴾

#### تقوا و پیشرفت‌های دانشی

﴿إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَّقُونَ﴾<sup>۱</sup>.

- به راستی در آمد و رفت شب و روز و آنچه خدا در آسمان‌ها و زمین آفریده، برای مردمی که پروا دارند دلایلی آشکار است.

**بیان:** آفریده‌های الهی منحصر نیست به آنچه در زمین دیده می‌شود، همان‌طور که پدیده‌های آسمانی تنها فرشتگان نیستند و آسمان‌های هفت‌گانه هر یک برای خود آفریده‌ها و موجوداتی زنده دارد. خلقی که در آسمان‌هاست بسیار بیش از آنچه در زمین دیده می‌شود هست؛ زیرا هم

۱. یونس / ۶.

آسمان‌ها متعدد است و هم ظرفیت آن بیش از زمین است. البته برای یافت و دریافت چنین پدیده‌هایی نمی‌توان تنها بر علم تجربی تکیه داشت؛ چرا که خداوند این پدیده‌ها را نشانه‌هایی برای متقین می‌داند: ﴿لَا يَأْتِ لِقَوْمٍ يَتَّقُونَ﴾؛ این تقواست که چشم بشر را به روی شناخت چنین آفریده‌هایی می‌گشاید و دل او را نوری می‌دهد که می‌تواند با دقت بیش‌تری به تحقیق بپردازد.

### روشنی ﴿۸۴﴾

#### شکوه نیکان در ناسوت

﴿فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا﴾<sup>۱</sup>.

- آن‌گاه پس از آنان جانشینانی به‌جای ماندند که نماز را تباه ساخته و از هوس‌ها پیروی کردند و به‌زودی سزای گمراهی خود را خواهند دید مگر آنان که توبه کرده و ایمان آورده و کار شایسته انجام دادند که آنان به بهشت درمی‌آیند و ستمی بر ایشان نخواهد رفت.

**بیان:** همواره چنین است که اهل شهوت و دنیا بر ناسوت حاکم بوده و انبیا و اولیای الهی علیهم‌السلام که قدرت یافتند جز کم‌تر از اندکی نبوده‌اند. کسانی که بر آن شدند تا مظاهر دین و دین‌داری را از میان بردارند ولی تعبیر ﴿فَأُولَئِكَ﴾ می‌رساند شماره‌ی بندگان خوب خدا نیز اندک نیست و پرشکوه است اما میدان‌داری اهل هیاهو و جنجال، آنان را به باطن کشانده است گویی جز بد و بدی وجود ندارد.

## روشنی ﴿ ۸۵ ﴾

### صاحبان نُهی

﴿ کُلُوا وَارْعَوْا أَنْعَامَكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِأُولِي النُّهَى ﴾ ۱.

- بخورید و دام‌هایتان را بچرانید که به قطع در این‌ها برای خردمندان نشانه‌هایی است.

**بیان:** برخی از انسان‌ها در دنیا نه می‌خورند و نه دامی می‌چرانند و تنها نظاره می‌کنند. خداوند عالم را برای این طایفه‌ی ﴿وَلِي النُّهَى﴾ آفریده است. آنان مالک عالم و محافظ آن هستند. صاحبان عقل و درایتی که زمینی نیستند و اهل ﴿کُلُوا وَارْعَوْا﴾ نمی‌باشند و نهایت اندیشه‌اند.

## روشنی ﴿ ۸۶ ﴾

### مقام «کُن» و همت انسان

﴿ بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴾ ۲.

- او پدیدآورنده‌ی آسمان‌ها و زمین است و چون به کاری اراده فرماید فقط می‌گوید باش، پس به‌فور می‌شود.

**بیان:** خداوند اگر بخواهد کاری را اراده نماید، آن را به صرف اراده ایجاد می‌سازد. گفتیم انسان نیز خلیفه‌ی خداوند بر روی زمین و آینه‌ای است که می‌تواند تمام نمای اسما و صفات حضرت حق باشد. انسان اگر

۱. طه / ۵۴.

۲. بقره / ۱۱۷.



به چنین اراده‌ی حقی برسد در واقع به مقام همت دست یافته است و هر کاری که اراده می‌کند، انجام می‌گیرد. «همت» از مقامات عرفانی است که در بین بشر، تاکنون غیر از اولیای خدا به آن نرسیده است. تأثیر عینی همت در عالم واقع، همانند تأثیر چشم‌شور بر دیگری است که به صرف نگاه، آن را در هم می‌شکند و یک نگاه می‌تواند در روند سلامت دیگران ایجاد اختلال کند. دلی که می‌شکند نیز چنین قدرتی دارد و می‌تواند دیگری را بر زمین بزند. بعضی با قدرت اراده که همان مقام همت است می‌توانند دست به کاری بزنند. البته بشر عادی در آینده‌ی جهان به این مقام خواهد رسید و نفس خالق و آفریننده پیدا می‌کند.

فراز شریف: ﴿وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ همانند آیه‌ی شریفه‌ی: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا﴾<sup>۱</sup> می‌ماند که قرض دادن به خدا به معنای قرض دادن به بنده‌ی خداست، وگرنه خداوند متعال نیازی به قرض دیگران ندارد. در این جا نیز قضا و اراده‌ی خداوند همان اراده و قضای بنده‌ی خداست. بنده‌ای که به مقام همت رسیده است. مقامی که از سایه‌سار تقرب و نزدیک شدن به خداوند متعال به او داده شده و توانایی انجام دادن هر کاری را می‌یابد که اراده کند.

البته اراده‌ی خداوند به گفتن نیازی ندارد همان‌طور که اراده‌ی او عین شدن است و فای تفریع نیز بر نمی‌دارد و این انسان است که برای ایجاد به گفتن محتاج است؛ پس فاعل ﴿يَقُولُ﴾ انسان است و نه خداوند. این فاء

در ﴿فَيَكُونُ﴾ نیازی ادبی است؛ وگرنه علت و معلول از یکدیگر انفصال و انقطاعی ندارد.

بشر علمی در آینده به این مقام می‌رسد که هرچه را بخواهد ایجاد کند و نفسی آفریننده می‌یابد. این معنا از آیه‌ی شریفه برای بشر آینده همانند معنای آیه‌ی قرض برای بشر امروز است و برای آنان هیچ استبعادی ندارد. بشر آینده است که ارزش قرآن کریم و آیات علمی آن را در می‌یابد.

### روشنی ﴿۸۷﴾

#### انشایی بودن گزاره‌ی صادق یا کاذب

﴿إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا وَتَخْلُقُونَ إِفْكًا إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا لَهُ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾!

- به واقع آنچه را که شما سوی خدا می‌پرستید جز بتانی بیش نیستند و دروغی برمی‌سازید. در حقیقت کسانی را که جز خدا می‌پرستید اختیار روزی شما را در دست ندارند، پس روزی را پیش خدا بجوید و او را بپرستید و وی را سپاس گوید که به سوی او بازگردانیده می‌شوید. **بیان:** با توجه به فراز: ﴿وَتَخْلُقُونَ إِفْكًا﴾ «راست‌گویی» و «دروغ‌پردازی» امری اخباری نیست، بلکه از امور انشایی و مخلوق آدمی است.

## پیروز میدان

﴿ كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ، وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَمَنْ زُحِرَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ، وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ ﴾<sup>۱</sup>.

- هر جان‌داری چشمنده‌ی طعم مرگ است و همانا روز رستاخیز پادشاهایتان به‌طور کامل به شما داده می‌شود. پس هر که را از آتش به‌دور دارند و در بهشت درآورند به قطع کامیاب شده است و زندگی دنیا جز مایه‌ی فریب نیست.

**بیان:** این آیه‌ی ملکوتی تعبیر زیبایی از «موفقیت» و «پیروزی» است و «پیروز» را کسی می‌داند که به فینال وارد شده باشد نه کسی که در یک یا چند مسابقه، برنده شده و پی در پی موفقیت‌هایی داشته باشد ولی در مرحله‌ی نهایی و فینال، نتیجه را وا گذارد. برگ برنده، نهایت کار و در فینال فینالیست‌هاست که پیروز میدان را مشخص می‌نماید. قرآن کریم در این رابطه می‌فرماید: ﴿ فَمَنْ زُحِرَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ ﴾. کسی رستگار است که وارد بهشت شده باشد و پیش از آن چیزی معلوم نیست و به تعبیر دعا: «اللَّهُمَّ لَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا، اللَّهُمَّ اجْعَلْ عَاقِبَةَ أَمْرِي خَيْرًا». تا کسی وارد بهشت نشود نمی‌تواند اعتقاد پیدا نماید که رستگار است و تا پیش از آن هر چیزی محتمل است و عاقبت به خیری و پیروزی هیچ کسی قطعی نیست؛ همان‌طور که با هیچ شکستی نمی‌توان ناامید شد و ممکن است کسی تا هفتاد سال جام تلخ شکست را بچشد و





ناگاه شربت شیرین پیروزی را در کام خود احساس کند یا به عکس، کسی تا هفتاد سال عبادت نماید و به لحظه‌ای گناه، تمامی خرمن عبادت و طاعت خویش را به آتش کشد. افزون بر این، مشکلی که وجود دارد این است که معلوم نیست آدم چگونه و به خاطر چه کاری عاقبت به خیر می‌شود؛ چرا که علم، لقمه‌ی حلال، عمل، ایمان، پدر و مادر، محیط، جامعه، خدا و انبیا و اولیای او همه بر انسان مؤثر هستند و چنین نیست که کسی اختیار صد درصد داشته باشد: ﴿فَمَنْ زُحِرَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ﴾. موفقیت نه به داشتن تحصیلات عالی و مدرک است و نه به داشتن اجتهاد و هر تخصص دیگری و نه به داشتن زیبایی جمال یا ثروت در مال است که چه بسا هر یک از این امور گور کفر را برای آدمی حفر کند. آن‌چه بسیار ارزشمند و مهم است این است که انسان بتواند در خط پایانی موفق شود.

چیزی که بر اساس این آیه‌ی شریفه هیچ چیز آن معلوم نیست و فعل‌هایی که به صورت مجهول آمده است بر سرگردانی و حیرت آن می‌افزاید:

بر عمل تکیه مکن خواجه که در روز ازل

تو چه دانی قلم صنع به نامت چه نوشت

انسان تنها می‌تواند به خداوند متعال و عنایات او توکل کند، نه به مال و اموال و نه به دنیا و زندگی که این امور گاهی علت رفوزه شدن انسان می‌شود.

هم‌چنین به شکست‌های مقطعی دنیوی و کمبودها و عقب‌ماندگی‌های آن نباید اهمیتی داد و باید به این اندیشید که خداوند چه قدر در زندگی

آدمی نقش دارد و انسان تا چه مقدار می‌تواند روی خدا حساب کند و همه‌ی این کارهای خدایی را به حساب ﴿فَقَدْ فَازَ﴾ بگذارد، یعنی در تمامی کارهای خود یک هدف داشته باشد و آن همان نشانه رفتن و در نظر گرفتن خط پایان است که مقتضای موفقیت، دقت، آگاهی و زیرکی است؛ چرا که علم، شهرت و ثروت و هر چیز دیگری بدون عاقبت به خیری هیچ فایده‌ای ندارد.

بر این اساس، انسان باید همواره مراقب باشد و به خداوند پناه ببرد و هیچ‌گاه نپندارد خوب است و مغرور خویش نگردد به گونه‌ای که اگر کسی به او گفت مرا دعا کن، خود را مستجاب دعوت بیندارد و بگوید چشم امشب در نماز شب شما را دعا می‌کنم، بلکه به واقع خود را نیازمند دعا بداند و برای خود دعا کند و از او هم بخواهد تا برایش دعا کند. نباید گفت دعا می‌کنم؛ چرا که گاهی به خدا بر می‌خورد که ببیند بنده‌اش به شخصی که لایق نیست و سرشار از غرور است رو آورده و او هم خود را کسی می‌پندارد. در این صورت است که خداوند چنین شخصی را تنبیه و مجازات می‌کند.

حتی در پاسخ سلام نباید «علیکم السلام» گفت که نوعی خودبزرگ‌بینی می‌آورد بلکه همان «سلام علیکم» را تکرار کند؛ هر چند گفتن آن اشکال فقهی ندارد. انسان باید همواره مراقب باشد در برابر هر بنده‌ای واژگانی به کار برد که برتری نسبت به بندگان خدا در آن احساس نشود. انسان همواره باید برحذر باشد مبدا برای خود در مقایسه با دیگران احراز توفیق کند؛ چرا که توفیق به درس و بحث و مدرک و سواد نیست و هیچ کدام دلیل برتری معنوی نمی‌شود. ما نمی‌دانیم خداوند

خیر خود را به چه کسی می‌دهد. گاهی به انسانی عادی چیزهایی می‌دهند که از الماس بالاتر و گران‌بهاتر است! حتی اگر کسی یقین دارد از کسی بالاتر است باز نباید به یقین خود ترتیب اثر عملی دهد و آن را اظهار نماید، بلکه باید آن را پنهان داشت؛ چرا که معلوم نیست به چه کسی اجازه می‌دهند از صراط عبور کند. آدمی تا در دنیاست قدرت تبدیل و تبدل دارد و بهترین بندگان ممکن است به ناگاه و با عملی خرد و کوچک به قسی‌ترین آنان تبدیل گردند؛ همان‌طور که بدترین آنان ممکن است به لحظه‌ای تغییر مسیر دهند و از مخلص‌ترین بندگان خداوند شوند.

### روشنی ﴿ ۸۹ ﴾

#### ملاک تشخیص حق از باطل

﴿ الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ، وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا، وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴾<sup>۱</sup>.

- شیطان شما را از تهیدستی بیم می‌دهد و شما را به زشتی وا می‌دارد؛ ولی خداوند از جانب خود به شما وعده‌ی آمرزش و بخشش می‌دهد، و خداوند گشایشگر دانا است.

**بیان:** توجه به ساختار آیه‌ی شریفه ملاکی را به دست می‌دهد که با آن می‌توان حق و حق‌خواه را از باطل و باطل‌گرا شناخت. در این آیه، میان کار شیطان و کار خداوند مقایسه شده است به این صورت که در هر دو ﴿ يَعِدُكُم ﴾ وجود دارد اما برای شیطان ﴿ وَيَأْمُرُكُم ﴾ دارد و برای خداوند

﴿وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾. ما در این آیه، این نکته را به تفصیل توضیح می‌دهیم. خداوند در این آیه به معرفی یکی از قوی‌ترین دشمنان خود می‌پردازد. برخورد خداوند با ابلیس بر اساس این آیه‌ی شریفه، بسیار قوی و آزاد منشانه است و نخست نام او را می‌برد و سپس کار خود را توضیح می‌دهد. خداوند چون قوی و سترگ است با دشمن خود نیز با آقایی، بزرگواری، مروت، جوان‌مردی و انصاف رفتار می‌کند و او را لگدکوب و لجن‌مال نمی‌کند که این کار نشانه‌ی ضعف و فرومایگی است. منش و گفتار خداوند در این آیه و رفتار بزرگ‌منشانه‌ی او با ابلیس که دشمن وی هست به گونه‌ای لذیذ و شیرین است که هر دوستی آرزوی دیدار او را می‌یابد. چه زیباست بوییدن و بوسیدن و در آغوش گرفتن چنین خدایی که چنین بزرگوارانه با شیطان رفتار می‌کند و رقیب خود را با حرمت تمام یاد می‌کند. او برای شیطان از «الف و لام» استفاده می‌کند و می‌فرماید: ﴿الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ﴾. گویی این «الف و لام» برای آقایی است، و می‌رساند این شیطان چنان شهره و بزرگ است که نمی‌تواند برای کسی ناشناخته باشد. با آن که مراد از شیطان در این آیه «ابلیس» است، نام وی را نمی‌آورد و او را با اوصاف یاد می‌کند اما نه اوصافی که او را کوچک سازد و شیطان را به «ملعون» و «خبیث» موصوف نمی‌سازد، بلکه نام او را با احترام می‌آورد و وقتی می‌خواهد از خود بگوید، تعبیر: ﴿وَاللَّهُ﴾ را می‌آورد تا دو رقیب را مثل هم آورده باشد. ما چنین برخوردهایی را معیار تشخیص حق از باطل در جامعه‌ای می‌دانیم که شب را به صبح نرسانده گروهی نوپا به یک باره متولد می‌شود و زمام بسیاری از امور را به دست می‌گیرد. نحوه‌ی برخورد با مخالفان یکی از معیارهای تشخیص حق از

باطل است؛ اگر این برخورد از سر تزویر نباشد و با صداقت تمام انجام گیرد و فریب و ظاهرسازی و ملاحظه‌کاری در میان یا علاقه‌ی مفراط در میان نباشد. خداوند در این آیه نشان می‌دهد چه قدر محبوب، دوست‌داشتنی، گسترده و بزرگ است که هر چه مهر و محبت است برای او باید داشت.

او شیطان را به عنوان آمر و فرمانده می‌شناسد و تعبیر ﴿وَيَأْمُرُكُمْ﴾ را برای او می‌آورد، اما خود را آمر و فرمانده نمی‌داند. دل انسان از داشتن چنین خدایی به ضعف و طرب می‌رود و خود را در مرام جوان‌مردی او غرقه می‌بیند و او را چه دوست‌داشتنی می‌یابد. خدایی چنین را باید واله و شیدا بود. شیدایی که سر از پا نمی‌شناسد و همه چیز را برای او ترک می‌کند تا تنها و تنها خداوند را داشته باشد. خدا چه وسعت و چه گستردگی و چه مقدار آقایی و بزرگ‌منشی دارد که می‌فرماید: ﴿وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾. به مهندسی این آیات توجه نمایید. وسیع، باز و گسترده بودن خدا را در سخن و عمل او و نحوه‌ی گفتاری که از شیطان دارد می‌بینیم و چنین است که از خود به ﴿وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾ یاد می‌نماید. خداوند بسیار باز و آزادمش است، ولی هیئات! چه کسی می‌تواند همانند خداوند باشد و دشمن خود را همان‌گونه که هست با احترام یاد نماید و به او تهمت و افترا نبندد. کسی حق است که چنان صاف و شفاف باشد که حتی باطل نیز به حق بودن او اعتراف داشته باشد و در واقع با پذیرش حقیقت حق به شکست خود اقرار کرده است. باطل را نیز باید با راه‌های حق از میدان به در برد نه آن که باطل را از راهی باطل شکست داد و به انزوا کشاند که در آن صورت، باطل در عمق دل مدعیان حق خواهی نشسته است و تنها در

ظاهر است که به خیال خام آنان از معرکه بیرون می‌رود و آنچه هست سر و صدا و هیاهویی از حق بیش نیست. حق بودن حضرت امیرمؤمنان علیه السلام به این معناست که باطل را در دل‌ها خُرد و شکسته می‌کردند تا جایی که هر باطلی به نیکی در می‌یافت که او حق است. دین حق که پیروزی ماندگار دارد چنین است. کسی که این ویژگی در او نباشد اما با این وجود، برای نماز حال پیدا می‌کند، به‌طور حتم حالی شیطانی دارد؛ زیرا شیطان به تناسب با همه برخورد می‌کند و حتی خود به کسانی که به حال علاقمند هستند، حال می‌دهد تا آنان با اعتقاد و اعتماد کارهای شیطانی او را پیش برند و حتی گلوپی را به خاطر خدا با قساوت تمام ببرند و شیطان در جلد او می‌رود و می‌گوید: فشار بده که خیلی خوب فشار می‌دهی! برای خدا هم فشار بده!». حال دادن شیطان از فراز: ﴿يَعِدُكُمْ﴾ استفاده می‌شود. البته حال می‌تواند خدایی هم باشد زیرا ﴿وَاللَّهُ يَعِدُكُمْ﴾ نیز دارد. حال هم می‌تواند شیطانی و هم می‌تواند الهی باشد اما تفاوت این دو حال از کجا دانسته می‌شود؟ پاسخ آن در همین آیه آمده است. این آیه حال شیطانی را امرانه می‌داند و می‌فرماید: ﴿وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ﴾. شیطانی آمریت و دستور دادن دارد. به تعبیر دیگر، شیطان استکبار دارد و هر حالی که استکبار را در کنار خود دارد، شیطانی است و هر کسی که در کار خود وسعت نظر و آزادنشی دارد بدون آن که به استکباری بی‌لاید الهی است. قدرت، علم و معرفت اگر همراه با استکبار باشد، دست شیطان را در آستین دارد اما اگر کسی به‌واقع قدرت دارد، ولی مانند ضعیفان رفتار می‌کند یا ثروت دارد و مثل فقیران برخورد می‌کند یا علم دارد و منش او مانند عوام است، انسانی بی‌هوا و سعادت‌مند است؛

برخلاف کسی که علم دارد و حتی شیطان هم نمی‌تواند جلو او بایستد و گویی وی با علم خود راه می‌رود.

باید توجه داشت گاهی استکبار در فروتنی لانه می‌کند و شیطان چهره‌ی استکبار را معکوس می‌سازد و شخص با آن که در حالتی فروتنانه است استکبار می‌ورزد. شیطان سعی می‌کند از هر راهی و با هر چهره‌ای وارد جلد آدمی شود. شخص پلیدی را دیدم که وضو می‌ساخت، رو به قبله می‌نشست و ظالمانه، حکم قتل صادر می‌کرد. شیطان با تمام حال و هوای به‌ظاهر معنوی، در او لانه کرده بود. شیطان پرنیرنگ و هفت خط عالم است. کسی که شیطان و حيله‌های او را نمی‌شناسد از خدا هم بی‌خبر است؛ زیرا تا انسان شیطان و بدی‌ها را نشناسد، خوبی‌ها را نخواهد شناخت و در فکر و عمل خود به خطا و توهم دچار می‌گردد. بسیاری از چهره‌های دیانت‌بازی از شگرد شیطان است. شیطان چنان به اعمال انسان زینت می‌دهد که آدمی متوجه بدی خود نیز نمی‌شود.

شیطان برای فریب آدم در نجاست است که گلاب و زعفران می‌ریزد و به خورد انسان می‌دهد و آدمی می‌پندارد زعفران است که می‌خورد و گاه به این و آن نیز تعارف می‌کند و آن را خوش مزه می‌یابد! چنان‌که فرعون می‌گفت: ﴿وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا هَامَانَ ابْنِ لِي صَرِّحًا لَعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ. أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ فَأَطَّلِعَ إِلَى إِلَهِ مُوسَى وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ كَاذِبًا وَكَذَلِكَ زُينَ لِفِرْعَوْنَ سُوءَ عَمَلِهِ وَصَدَّ عَنِ السَّبِيلِ وَمَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ إِلَّا فِي تَبَابٍ﴾<sup>۱</sup>؛ و فرعون گفت: ای هامان، برای من کوشکی بلند بساز شاید من به آن راه‌ها برسیم. راه‌های دستیابی به آسمان‌ها تا از خدای موسی اطلاع حاصل کنم و من او را سخت



دروغ پرداز می‌پندارم و این گونه برای فرعون زشتی کارش آراسته شد و از راه راست بازماند و نیرنگ فرعون جز به تباهی نینجامید.

باید توجه داشت این فرد مستکبر یا متکبر است که همواره کرده‌ی خود را زیبا می‌بیند و از آن خوشایند دارد و فراز ﴿زُيِّنَ لِفِرْعَوْنَ سُوءَ عَمَلِهِ﴾ دلیل متکبر بودن فرعون هست. فعل ﴿زُيِّنَ﴾ نیز مجهول است و معلوم نیست چه کسی کرده‌ی او را زینت می‌دهد که گاه شیطان است و گاه علم یا کار خیر است که ظاهر آن فردی را فریب می‌دهد بدون آن که باطنی برای آن باشد و گاه از خود بسیار راضی است در حالی که ممکن است فردای محاسبه آن را به چیزی نخرند و آن را بدلی و قلابی بدانند. گاه بدی کردار کسی با قصد قربت او می‌تواند همراه باشد و چنین کسانی کم‌ترین رحم و انفعالی در دل ندارند و دل آنان جز قساوت نمی‌شناسد؛ از این رو می‌فرماید: ﴿أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِّن رَّبِّهِ كَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءَ عَمَلِهِ وَاتَّبَعُوهُ أَهْوَاءَهُمْ﴾<sup>۱</sup>؛ آیا کسی که بر حجتی از جانب پروردگار خویش است چون کسی است که بدی کردارش برای او زیبا جلوه داده شده و هوس‌های خود را پیروی کرده‌اند.

مراد از ﴿مَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءَ عَمَلِهِ﴾ اهل دنیا هستند که می‌شود کافر و یا حتی مؤمن باشد؛ چرا که بر اساس: ﴿وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ﴾؛ هوس می‌تواند حتی به صورت ایمان باشد.

کسی که شیطان و شگردهای او را نمی‌شناسد و آن را باور نمی‌کند شناخت اسیر این غول بیابان می‌شود. شناخت شگردهای شیطان یکی از مهم‌ترین اصول دین‌داری و از پایه‌های مهم یکتاپرستی است و کسی که این اصل اساسی را در دست ندارد، هرچند خود را به مسایل جزئی،

۱. محمد ﷺ / ۱۴.



حاشیه‌ای و شاخ و برگ‌های دین مشغول دارد راه به جایی نخواهد برد. شیطان چنان به شگردهای پیچیده‌ی خود، خویش را در خوبی‌های انسان جاسازی می‌نماید که از او مرید کاملی برای خود می‌سازد و چه بسا کسانی که ادعای عرفان دارند اما از طریق شیطان به کشف و کرامات رسیده‌اند. نمونه‌ی این ادعا بلعم باعور است که می‌توانست هر خواسته‌ای را محقق کند و می‌پنداشت دعای اوست که مستجاب است. ملاک و معیار شناخت حق از باطل، عملکرد خاشعانه و مستکبرانه است؛ البته اگر شیطان در رفتار خاضعانه و فروتنانه نفوذ نکرده باشد. چنین کسی حتی با دشمن خود برخوردی صادقانه، منصفانه و جوان‌مردانه دارد و به خاطر خدا دروغ نمی‌گوید و تهمت نمی‌زند و کسی را با بی‌انصافی از معرکه بیرون نمی‌کند و گرنه خارج از اصول دیانت است. اگر کسی با خدا باشد، ضرر و شکست و جان و مال و جنجال و تمسخر دیگران برای او مفهومی ندارد جز آن‌که هرچه از دوست رسد نیکوست. ذهن چنین کسی به چیزی جز حق تعالی مشغول نمی‌شود و در پی تمرین جواب سلام استکباری نمی‌رود:

«در خانه اگر کس است      یک حرف بس است»

## روشنی ﴿۹۰﴾

### بی تأثیری باطل

﴿وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَمَا أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ لَمَّا جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَمَا زَادُوهُمْ غَيْرَ تَتْبِيبٍ﴾<sup>۱</sup>.

- و ما به آنان ستم نکردیم، ولی آنان به خود ستم کردند. پس چون فرمان پروردگارت آمد خدایانی که به جای خدای حقیقی می خواندند هیچ به کارشان نیامد و جز بر هلاکت آنان نیفزود.

**بیان:** انسان استقلال دارد و می تواند هر کاری انجام دهد و هیچ کس نسبت به دیگری الزام و جزمی در امور ندارد، هر چند می تواند تأثیر جزئی داشته باشد؛ از این رو وقتی عذاب بیاید انسان با چشم خود می بیند که دیگران در هلاکت او تأثیر کلی نداشته اند و این خود بوده که با دست خویش سبب هلاکت خویش شده است. این آیه می فرماید به هنگام عذاب، کافران و مشرکان می بینند خدایان دروغین بی تأثیر شده است و نمی توانند کاری کنند: ﴿فَمَا أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمْ﴾. این آیه ناکارآمدی خدایان باطل را مقید به هنگام آمدن عذاب می کند در حالی که این خدایان پیش از آن نیز تأثیری نداشته اند و می فرماید: ﴿لَمَّا جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ﴾؛ چرا که فرد جاهل در حالت عادی که عذابی نیست، تمامی خیرات و الطاف زندگی خود را از خدایان ساختگی می داند و برای اثبات نادرستی افکارشان باید با آنان به مباحثه نشست تا شاید نتیجه ای به دست آید ولی عذاب که آید همه چیز روشن می شود و نیازی به مباحثه و استدلال ندارد چرا که اگر سخن آنان درست بود و غیر خدا و خدایان ساختگی آنان می توانست کاری انجام دهد، باید در این هنگامه، آنان را از عذاب نجات دهند، به همین دلیل است که آیه از زمان عادی چیزی نمی گوید. باطل هیچ گاه منشأ اثری نیست و تقیید آن به هنگام عذاب از روست که در آن موقع نیازی به دلیل نیست نه این که خدایان باطل و دروغین تنها در موقع عذاب و گرفتاری عاجز و درمانده می شوند.

## روشنی ﴿ ۹۱ ﴾

### درخت لعن شده

﴿وَإِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً  
لِّلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُحَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا﴾<sup>۱</sup>.

و یاد کن هنگامی را که به تو گفتیم به راستی پروردگارت بر مردم احاطه دارد و آن رؤیایی را که به تو نمایانندیم و نیز آن درخت لعنت شده در قرآن را جز برای آزمایش مردم قرار ندادیم و ما آنان را بیم می دهیم ولی جز بر طغیان بیش تر آن ها نمی افزاید.

بیان: فراز ﴿وَنُحَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا﴾ نشانی است برای یافتن شجره‌ی ملعونه در قرآن کریم.

## روشنی ﴿ ۹۲ ﴾

### سر خودگیر

﴿وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ  
وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمِّيًّا وَبُكْمًا وَصُمًّا مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ كُلَّمَا  
خَبَّتْ زِدَانُهُمْ سَعِيرًا﴾<sup>۲</sup>.

- و هر که را خدا هدایت کند او ره یافته است و هر که را گمراه سازد در برابر او برای آنان هرگز دوستانی نیابی و روز قیامت آن ها را کور و لال و کر

۱. اسراء / ۶۰.

۲. اسراء / ۹۷.



به روی چهره‌شان درافتاده بر خواهیم انگیخت. جایگاهشان دوزخ است. هربار که آتش آن فرو نشیند شراره‌ای تازه برایشان می‌افزاییم.

**بیان:** به شهادت سوره‌ی عصر، زندگی انسان در خسران سپری می‌شود و با توجه به این آیه‌ی شریفه، عاقلانه نیست به دیگری کمک نمود و از او در مسیر هدایت دست‌گیری کرد. افزون بر این، عاقبت آدمی چندان معلوم نیست؛ مگر این‌که خداوند از انسان دست‌گیری نماید. بلکه کسی که خداوند هدایت و شوق کمک به دیگران را در دلش قرار داده است می‌تواند از دیگران دست‌گیری نماید. کسی جز خدا در عالم مؤثر نیست و همه‌ی خیرات به عنایت او محقق می‌شود و نیز اوست که واسطه‌ی رساندن خیرات را معین می‌نماید و سبب می‌سازد. این آیه می‌فرماید: جای‌گاه آنان که غیر او را طلب می‌کنند جهنمی سوزان و بدون خاموشی و سردی است.

### روشنی ﴿۹۳﴾

## آخرت‌گرایی؛ منطق فهم حق

﴿يَا قَوْمِ، إِنَّمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ، وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ﴾!

- ای قوم من این زندگی دنیا تنها کالایی ناچیز است و در حقیقت آن آخرت است که سرای پایدار است.

**بیان:** اهل باطل سخنان خود را بیش‌تر بزرگ می‌کنند و آن را قشنگ، زیبا و مؤمنانه می‌آورند. خداوند برای آن‌که کسی فریفته‌ی چنین سخنان

زیبایی نشود می‌فرماید پایان کلام آنان را ملاحظه نمایید، در صورتی که از از آخرت بگویند، سخن آنان راست است. هدف از سخن در صورتی که آبادی آخرت باشد، راست است اما اگر تنها از دنیا می‌گویند و مسیری که دارد از آن فراتر نمی‌رود و بی‌هدف و غایت اخروی است، دروغ‌پرداز است. در این جا نیز پیامبر الهی بعد از یادکرد از دنیا، از آخرت می‌گوید اما در سخن فرعون و دیگر شاهان، چیزی از آخرت دیده نمی‌شود.

### روشنی ﴿۹۴﴾

#### قضا، قدر و تقدیر مرگ ناسوتی

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ، ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا، وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ، ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ﴾<sup>۱</sup>.

- اوست کسی که شما را از گل آفرید، آن‌گاه مدتی را برای شما عمر مقرر داشت و اجل حتمی نزد اوست. با این همه، بعضی از شما در قدرت او تردید می‌کنید.

**بیان:** این آیات از نظر فصاحت و بلاغت و از نظر مهندسی و چیدمان هماهنگ با نظام طبیعت شگرفی فراوانی دارد. در این آیه باید دقت داشت ﴿قَضَىٰ أَجَلًا﴾ پس از کلمه‌ی ﴿ثُمَّ﴾ آمده است که می‌رساند اجل آدمی دارای زمینه و استعداد است و مرگ آدمی به اراده‌ی او باز می‌گردد و کوتاه یا دراز شدن عمر در قدر اوست و این قدر است که فعلیت می‌یابد و چنین نیست که مردن بسته‌ای بسته از جانب پروردگار باشد.

سپس از اجل مسمی می‌گوید و می‌فرماید: ﴿وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ﴾ و آن‌گاه دوباره با آوردن ﴿ثُمَّ﴾ می‌فرماید: ﴿أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ﴾ که به فراز: ﴿ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ﴾ در آیه‌ی پیش از آن ناظر است و از کجی‌ها و کاستی‌ها حکایت دارد.

هر جا که در آیه‌ای از قرآن کریم ﴿ثُمَّ﴾ آمده باشد، این کار خلقی و مربوط به بندگان است؛ چرا که خداوند در کار خود تراخی ندارد. اما آیاتی که مرگ انسان را تنها به خداوند باز می‌گرداند و برای انسان در آن نقش و دخالتی قایل نیست، به امور کلی و به عالم قضا اشاره دارد نه به قدر و مقام فعل؛ زیرا این خود بشر است که تقدیرات خود را البته به صورت مشاعی و با تأثیرپذیری از اراده‌های دیگر پدیده‌ها در دست دارد. قضا به دست خداست؛ همان‌طور که می‌فرماید: «لا حول ولا قوّة إلا بالله»، ولی قدر به صورت مشاعی با آن همراه می‌شود. اگر کسی دو ماه پی در پی سیر بخورد دهانش خشکی می‌آورد و اگر ربع کیلو از آن را بخورد سنگ مثانه‌ی وی دفع می‌شود. همه‌ی این امور با آن که تقدیری است، مشاعی است و نمی‌توان آن را از نظام روشمند حاکم بر طبیعت که اراده‌های بندگان در آن مؤثر و کارآمد است جدا نمود و با تأثیرپذیری از آن است که به کار می‌آید و بشر می‌تواند در بسیاری از کارها تصرف و ملاحظه داشته باشد.

انسان در آفرینش خود از گل هیچ نقشی ندارد و خداوند صریح می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ﴾ ولی در اجل خود تأثیر دارد و می‌تواند با اختیار و اراده‌ای که دارد آن را پیش اندازد یا طولانی نماید. قضا بدون تقدیری که انسان آن را به دست خود دارد وجودی ندارد، و

قضای خدا به قدری تعلق می‌یابد که بنده آن را ایجاد کرده است. نظام مشاعی عالم سبب شده است اراده‌های آدمیان و تمامی پدیده‌های هستی با هم گره بخورد و گردونه‌ای پیچیده را رقم بزند. هنگامی که انسان می‌خواهد کار مهمی را انجام دهد، در واقع بر آن است تا در عالمی با چنین ظرافت و حساسیت تصرف نماید. انجام دادن کاری در این عالم، ورود به این گردونه‌ی پیچیده و ظریف است. انجام کار در این عالم همانند آن است که کسی بخواهد در گردبادی پیچیده با انبوهی از گرد و غبار و کاغذ و سنگ‌ریزه و مواد به هم پیچانده دیگر که در فضا حرکت دارد چیزی را بگیرد. شما در این فضا انگشت به دهن می‌مانید که کدام یک را و چگونه بگیرید. حقیقت عالم این گونه است ولی بر روی عالم ناسوت لایه‌ای کشیده‌اند که نتوان حقایق پنهان آن را دید. البته اولیای خدا آن سوی این لایه‌ی ضخیم غفلت را می‌بینند و حال و هوای دیگری دارند. آنان چیزهایی دیده‌اند که چنین مست حق تعالی شده‌اند. البته خداوند به خاطر لطفی که به بندگانش دارد، نصیب کمی برای آدمی قرار داده است تا حقایق پشت پرده را نبیند؛ زیرا بدون داشتن زمینه و مقدمات مناسب، مبتلا به ضرر و خسران می‌گردد؛ از این رو تنها دانش اندکی به بشر داده است: ﴿وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾<sup>۱</sup>.

پشت پرده‌ی این دنیا را آیه‌ی شریفه‌ی ﴿يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ. وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ﴾<sup>۲</sup> بیان می‌دارد. درست است این آیه برای قیامت است، اما قیامت در باطن این عالم برپا و زنده است، اما

۱. اسراء / ۸۵.

۲. قارعه / ۵۴.

خداوند نمی‌خواهد بندگان را لایه‌های پنهان هستی را ببینند و آن را دریابند.

هیچ یک از پدیده‌های هستی به هم چسبیده و متصل نیست. تقسیم‌بندی جسم به متصل و منفصل، از سادگی فیلسوفان است. عالم مثل کاسه‌ای آرد است که همه‌ی ذرات آن از هم‌دیگر جداست و مثل خمیر و تخت سنگ نیست که به هم چسبیده باشد. خود خمیر و تخت سنگ نیز اگر تجزیه شود، اتصال در اجزای آن دیده نمی‌شود. این زبان مسامحی و عامیانه‌گری است که اجزای هستی را متصل می‌داند. تمامی پدیده‌های هستی ذره ذره کنار هم نشسته‌اند، ولی ذرات آن، آن‌قدر در حرکت با یک‌دیگر منظم و هماهنگ می‌باشد که به نظر متصل دیده می‌شود.

انسان در میان ذرات از هم جداست که می‌خواهد کاری را انجام دهد و به تعبیر دیگر وارد عالم شود و در آن تصرف نماید. انسان در جابه‌جایی عالم که هر لحظه ممکن است به سالی نوری تغییر در آن ایجاد شود، تأثیر دارد؛ از این رو دقت در هر کاری به خاطر تأثیری که در عالم دارد، بسیار مهم است. گاهی گفتن یک «بله» زندگی انسان را دگرگون می‌نماید. گاه با یک توجه، یک ترس، یک اقبال، یک انصراف، یک استقبال، سیستم زندگی انسان از مدار خارج می‌شود و بر مدار دیگری می‌افتد به گونه‌ای که تغییر این مدار منظم ممکن است سال‌ها زمان ببرد. انسان در هر زمان و در هر موقعیت با مخاطرات فراوانی که در کمین اوست روبه‌رو می‌باشد. از این رو نیازمند دعا و توجه کامل به درگاه خدای متعال است تا پناه‌گاهی مطمئن در پیشامد مشکلات داشته باشد، بلکه در مخاطرات پیش آمده



بتواند از رشته‌ی سبب‌سوزی خداوند استفاده کند. برخی گمان می‌کنند ناسوت دارای جبر است؛ در حالی که این انسان است که بر می‌گزیند در کدام مدار و کنار کدام ذره بنشیند. انسان می‌تواند در مقیاس بی‌نهایت، به صورت‌های دیگری زندگی، رشد و پیشرفت نماید.

بسیاری از عملکردهای به اصطلاح شجاعانه اما در واقع دور از حزم‌اندیشی، عاقبت‌سنجی و احتیاط‌نشان از بی‌خبری از نحوه‌ی چیدمان و فعالیت ذرات هستی و تأثیر کارآمد آن دارد و گرنه خالی از دقتی ژرف و تنیدگی نبود.

پیچیدگی نظام آفرینش و ارتباط تنگاتنگ ذرات آن، چنان ظریف و نامحسوس است که با یک دم و بازدم گویی زمین و آسمان به هم می‌ریزد. ارتباط و تأثیرگذاری پدیده‌های هستی بر یکدیگر و تأثیرپذیری آنها از یکدیگر در گستره‌ی هستی از چنین پیچیدگی و ظرافتی برخوردار است و منظور از نظام مشاعی نیز چنین عالمی است.

## روشنی ﴿۹۵﴾

### آخرت؛ باطن ناسوت

﴿مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى﴾<sup>۱</sup>.

- از این زمین، شما را آفریده‌ایم. در آن شما را باز می‌گردانیم و بار دیگر شما را از آن بیرون می‌آوریم.

**بیان:** به تصریح این آیه، خداوند ما را در این دنیا کشته است و ﴿مِنْهَا

نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى ﴿ و در این جا نیز به بار خواهیم نشست. آخرت باطن همین دنیاست و در هر ذره‌ای از آن، هزاران بهشت جای گرفته است ولی معرفت اندک ما اجازه‌ی درک این معنا را نمی‌دهد. اگر انسان خود یا کم‌ترین ذره‌ی این عالم را بشناسد، درمی‌یابد خداوند یک قانون دارد: «من عرف نفسه عرف ربه»<sup>۱</sup>. تمام پدیده‌های هستی بر اساس همین قانون و نقشه طراحی شده است و اگر این نقد دنیا گرفته شود همه‌ی عوالم دیگر در آن یافت خواهد شد.

### روشنی ﴿ ۹۶ ﴾

#### تخریب عمومی

﴿وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا كَانَ ذَٰلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا﴾<sup>۲</sup>.

- و هیچ شهری نیست مگر این‌که ما آن را در صورت نافرمانی، پیش از روز رستاخیز به هلاکت می‌رسانیم یا آن را سخت عذاب می‌کنیم. این عقوبت در کتاب الهی به قلم رفته است.

**بیان:** به استناد آیه‌ی شریفه، خداوند پیش از روز جزا، تمامی مناطق روی زمین را نابود می‌کند. این نابودی اختصاصی به دیار کافران و ظالمان ندارد و امری عمومی و فراگیر است. البته از بین بردن زمین غیر از نزول عذاب بر آن است که مؤمنان را در بر نمی‌گیرد.

۱. مصباح الشریعة، چاپ اول: انتشارات موسسه‌ی الأعلمی، بیروت ۱۴۰۰ ق، ص ۱۳.

۲. اسراء / ۵۸.

## چگونگی مرگ

﴿ يَتَجَرَّعُهُ وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُ وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَمِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ ﴾<sup>۱</sup>.

- آن را جرعه جرعه می نوشد و نمی تواند آن را فرو برد و مرگ از هر جایی به سویش می آید ولی نمی میرد و عذابی سنگین به دنبال دارد.

**بیان:** این آیه، چگونگی مرگ را بیان می دارد. مرگ انسان دارای نظام است. این سیستم منظم بر دور و می باشد: سویی از آن در سلول های مغز، و روی دیگر آن در دست فرشته ی مرگ است. سلول های مرگ اگر بیش از حد رشد یابد و گسترش نماید فرد را به مرگ می کشاند. این سلول ها همانند کابل برق است که وظیفه ی انتقال نیرو را دارد و نیروی عمل کننده فرشته ی مرگ است. به تعبیر دیگر، این سلول ها زمینه ی اعدادی برای قبض روح افراد توسط فرشتگان می باشد.

با توجه به این سیستم است که معنای فراز: ﴿ يَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ ﴾ به دست می آید. چنین فردی سلول های مرگ او رشد و گسترش می یابد ولی می میرد چون فرشته ی مرگ به سراغ او نمی آید تا کار وی را یکسره نماید و ﴿ مَا هُوَ بِمَيِّتٍ ﴾ نشان از نبود ملک مرگ دارد.

انسان می توان با صفای باطن، عبادت، ترحم بر دیگران، بخشش تقصیر و گناه دیگران، ایثار، استفاده از آب، آئینه، سبزه و دیگر عوامل نشاطزا رشد سلول های مرگ را به تأخیر اندازد. افرادی که عمر طولانی و



مرگ راحتی دارند کسانی هستند که همیشه دارای نشاط می‌باشند. ﴿اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ﴾<sup>۱</sup> نیز در این امور کاراست. سلول‌های مرگ پشت دیدگان وجود افراد سیاه‌دل و تاریک‌اندیشه محکم و آماده ایستاده‌اند تا سوراخی باز شود و آن‌ها را خفه کنند. انسان باید هر روز دل خود را تست کند و ببیند چه قدر حیات و صفا در آن وجود دارد و چه قدر به مرگ نزدیک شده است. اولیای الهی با نگاهی زمان مرگ افراد را می‌دانند و گاه می‌بینند مرگ افراد باکم‌ترین چیزی جابه‌جا می‌شود و دور یا نزدیک می‌گردد.

### روشنی ﴿۹۸﴾

#### زندگی مردگان

﴿قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ. قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ، وَفِيهَا تَمُوتُونَ، وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ﴾<sup>۲</sup>.

- فرمود: فرود آید که بعضی از شما دشمن بعضی دیگرید و برای شما در زمین تا هنگامی معین قرارگاه و برخورداری است. فرمود: در آن زندگی می‌کنید و در آن می‌میرید و از آن برانگیخته خواهید شد.

**بیان:** فراز پایانی آیه‌ی دوم می‌فرماید: از زمین درمی‌آید بدون آن که از حیات دوباره سخنی بگوید و تنها بیرون آمدن را پیش می‌کشد. چنین تعبیری می‌رساند انسان در دل خاک نیز زندگی می‌کند. انسان در آن‌جا نیز زنده است و در درون خاک به حیات خویش ادامه می‌دهد. مرده‌ها

۱. بقره / ۱۵۳.

۲. اعراف / ۲۴ - ۲۵.

همانند کرم‌ها و مورچه‌ها که در زیرزمین زندگی می‌کنند برزخی این چنین پیدا می‌کنند و در زیر زمین زندگی می‌کنند: ﴿أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾<sup>۱</sup>. چگونه وقتی کرم‌ها و مورچه‌ها از زمین بیرون می‌آیند، به این معنا نیست که هم‌اکنون زنده می‌شوند، مردگان نیز چنین می‌باشند و زنده هستند اما به سبک و وضعیتی متمایز از زندگی دنیا.

## روشنی ﴿۹۹﴾

### دلیل قیامت

﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ﴾<sup>۲</sup>.

- و ترازوهای داد را در روز رستاخیز می‌نهمیم، پس هیچ کس در چیزی ستم نمی‌بیند و اگر عمل هم‌وزن دانه‌ی خردلی باشد، آن را می‌آوریم و کافی است که ما حساب‌رس باشیم.

**بیان:** ناسوت و عالم طبیعت با تمام نظمی که دارد، استیفای حقوق در آن ممکن نیست، از این رو عدل الهی اقتضا می‌کند عالم دیگری باشد که حق هر کسی به صورت دقیق رسیدگی گردد و عالمی باشد که: ﴿نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ﴾ تا در آن استیفای حقوق صورت گیرد؛ هر چند این حق به اندازه‌ی خردلی باشد: ﴿إِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا﴾. عالمی که خود خداوند ضامن اجرای استیفای حقوق در آن است: ﴿كَفَى بِنَا حَاسِبِينَ﴾.

۱. آل عمران / ۱۶۹.

۲. انبیاء / ۴۷.

دلیل یاد شده بهترین استدلال بر وجود قیامت است. این دلیل را هم خدا باوران می‌پذیرند و هم کسانی که این نظام را دارای سیستمی خودکار می‌دانند. باور این که قیامتی هست بسیار سخت و دشوار است؛ چرا که اثبات چنین عالمی با دلایل نقدناپذیر سخت است؛ چنان‌که گروهی از کافران تا آن را نبینند، باور نمی‌کنند: ﴿قَالُوا: يَا وَيْلَنَا، مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا، هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ، وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ﴾<sup>۱</sup>؛ می‌گویند: ای وای بر ما، چه کسی ما را از آرامگاهمان برانگیخت. این است همان وعده‌ی خدای رحمان و پیامبران راست می‌گفتند.

اینان کافرانی هستند که طبیعت را هوشمند و دارای سیستمی خودکار می‌دانند که نابودی و هلاکت آدمی را می‌خواهد: ﴿وَقَالُوا: مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا، نَمُوتُ وَنَحْيَا، وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ، وَمَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ، إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ﴾<sup>۲</sup>؛ و گفتند غیر از زندگانی دنیای ما چیز دیگری نیست، می‌میریم و زنده می‌شویم و ما را جز طبیعت هلاک نمی‌کند ولی به این مطلب هیچ دانشی ندارند و جز طریق گمان نمی‌سپرند.

هم‌چنین برخی از آنان باور داشتند: ﴿أَيُّدًا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا، ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ﴾<sup>۳</sup>؛ آیا چون مردیم و خاک شدیم زنده می‌شویم. این بازگشتی بعید است.

خداوند برای اثبات معاد جسمانی در جمله‌ای کوتاه تلنگری می‌زند تا خواننده دلیل آن را پیش خود داشته باشد: ﴿قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ

۱. یس / ۵۲.

۲. جائیه / ۲۴.

۳. ق / ۳.

مِنْهُمْ، وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ. بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ، فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيحٍ<sup>۱</sup>؛  
به قطع دانسته‌ایم که زمین چه مقدار از اجسادشان فرو می‌کاهد و پیش ما  
کتاب ضبط کننده‌ای است. نه، بلکه حقیقت را وقتی برایشان آمد دروغ  
خواندند و آن‌ها در کاری سردرگم مانده‌اند.

این آیه می‌فرماید ما می‌دانیم چه مقدار از بدن این مردگان تحلیل  
می‌رود و فرو می‌ریزد و در پیش ما ثباتی از آن باقی است: ﴿عِنْدَنَا كِتَابٌ  
حَفِيظٌ﴾ و آنان را با همان اجزای حفظ شده زنده می‌نماییم.  
سپس می‌فرماید اینان حق را تکذیب می‌کنند. دروغ یعنی سخنی غیر  
واقعی و لازم نیست قصد و عمد در آن نهفته باشد.

سپس کافران را به آسمان بالای سر خود توجه می‌دهد تا ببینند  
چگونه آن را بنا نهاده و چه زیبا آن را زینت نموده است و این که در آن  
هیچ سوراخی نیست: ﴿أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا، وَزَيَّنَّاهَا،  
وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ﴾<sup>۲</sup>؛ مگر به آسمان بالای سرشان ننگریسته‌اند که چگونه  
آن را ساخته و زینتش داده‌ایم و برای آن هیچ گونه شکافتگی نیست.

خداوند برای دور نمودن استبعاد زنده شدن مردگان به زندگی  
دوباره‌ی گیاهان پس از مرگ زمستانی در طبیعت توجه می‌دهد: ﴿وَنَزَّلْنَا  
مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُّبَارَكًا، فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ، وَحَبَّ الْحَصِيدِ. وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ، لَهَا  
رِزْقٌ نَضِيدٌ. رِزْقًا لِلْعِبَادِ، وَأَحْيَيْنَا بِهِ بَلَدَةً مَيِّتًا، كَذَلِكَ الْخُرُوجُ﴾<sup>۳</sup>؛ و از آسمان  
آبی پر برکت فرود آوردیم پس بدان وسیله باغ‌ها و دانه‌های دروکردنی  
رویاندیم. و درختان تناور خرما که خوشه‌های روی هم چیده دارند.

۱. ق / ۵۴.

۲. ق / ۶.

۳. ق / ۱۱۹.



این‌ها همه برای روزی بندگان من است و با آن آب سرزمین مرده‌ای را زنده گردانیدیم. رستاخیز نیز چنین است.

آفرینش باغ‌های گوناگون، حبوبات و درختان خرما برای رزق و روزی بندگان است اما از آن پندپذیری نیز می‌توان داشت. همان‌طور که باران پربرکت زمین‌های مرده را زنده و آباد می‌گرداند، ما نیز در قیامت، مردگان را زنده می‌نماییم و همه چیز عالم رویشی دوباره دارد و رستاخیزی عمومی برپا می‌گردد.

به هر روی، تنها دلیل نقدناپذیری که بنده برای وجود آخرت سراغ دارم همین است که نظام عالم، نظامی احسن است و چون در آن استیفای حقوق نمی‌شود و ظلم فراوان و جبران‌ناپذیر مانند قتل‌عام‌های دست‌جمعی توسط فردی که تنها یک جان دارد صورت می‌گیرد، لازم است عالم دیگری باشد که در آن‌جا به چنین حقوقی رسیدگی شود. البته درباره چگونگی معاد جسمانی و نیز خلود دو کتاب جداگانه به رشته‌ی نگارش کشیده‌ایم که علاقمندان محترم می‌توانند به آن مراجعه کنند. به هر حال کسی که به قیامت اعتقاد دارد ناگزیر است خود را برای آن روز آماده کند و به غفلت نگراید.

### روشنی ﴿۱۰۰﴾

### هولناکی قیامت

﴿يَوْمَ تَرُؤْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَىٰ وَمَا هُمْ بِسُكَارَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ﴾<sup>۱</sup>.

۱. حج / ۲.



- روزی که آن را ببینید هر شیردهنده‌ای آن را که شیر می‌دهد از ترس فراموش می‌کند و هر آبستنی بار خود را فرو می‌نهد و مردم را مست می‌بینی و حال آن که مست نیستند ولی عذاب خدا شدید است.

**بیان:** در باب علم و معرفت آن چه اهمیت دارد تجسم، تصویر و عینی نمودن معانی تجردی است نه صرف ارایه‌ی آن. خداوند قیامت را با کمال زیبایی در این آیه به تصویر کشیده و عظمت آن را در دید مخاطب مجسم می‌کند؛ به طوری که نمی‌توان واژه‌ای مهم‌تر و رساتر از آن چه در این جا آمده است جای‌گزین آن نمود.

قیامت روزی است هولناک که مادران، با همه‌ی عشق و محبتی که به کودکان شیرین شیرخوار خود دارند، آنان را فراموش می‌کنند؛ گویی از ابتدا فرزندی نداشته‌اند و فرزند دل‌بند خود را با همه‌ی لبخند شیرینی که دارد بر زمین می‌افکنند و از او رهاشده می‌گذرند. این آیه نمی‌فرماید مادران کودکان شیرخوار خود را فرو می‌اندازند، بلکه قیامت چنان هولناک و مهیب است که مادران آنان را فراموش می‌کنند گویی فرزندی نداشته‌اند. روزی که نه تنها زمینیان، بلکه آسمانیان را به هراس می‌اندازد:

﴿وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ، فَفَرَعَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ، وَكُلُّ أَتَّوَهُ دَاخِرِينَ﴾<sup>۱</sup>؛ و روزی که در صور دمیده شود. پس هر که در آسمان‌ها و هر که در زمین است به هراس افتد؛ مگر آن کس که خدا بخواهد و جملگی با زبونی رو به سوی او آورند.

البته کسانی هم هستند که دلهره‌ای ندارند و فراز ﴿إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ﴾ به

آنان اشاره دارد. همان اولیای خدا که از هر چیزی فارغ هستند و چیزی ندارند تا مشکلی داشته باشند. آنان هرچه را داشته‌اند در راه ریخته‌اند و به گام‌های حق آمده‌اند.

در این صحنه‌ی حساب‌رسی است که همه خود را تنها می‌یابند؛ جز آنان که با اولیای خدا در هر موقعیتی ایستاده‌اند: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ وَآخَشُوا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَارٍ عَن وَالِدِهِ شَيْئًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ﴾<sup>۱</sup>؛ ای مردم، از پروردگارتان پروا بدارید و بترسید از روزی که هیچ پدری به کار فرزندش نمی‌آید و هیچ فرزندی نیز به کار پدرش نخواهد آمد. آری وعده‌ی خدا حق است. زنده‌ای تا این زندگی دنیا شما را نفریبید و زنده‌ای تا شیطان شما را مغرور نسازد.

آیه‌ی شریفه حکایت غم‌انگیزی است از انسانی که روزی در دنیا شکوه خیره‌کننده‌ی سرمایه و زن و فرزند داشت اما از حقیقت و ولایت خالی بود. سکناس آخرین ماجرای حزن‌انگیز در عرصه‌ی قیامت است که کلید می‌خورد. او خود را تنها و یکه می‌بیند بدون آن که خانه‌ای که با آسایش تمام در کنار استخر نیلگون آن می‌ایستاد و به ماهی‌های قرمز حوض آن چشم می‌دوخت و به خودرویی که در آن نزدیکی پارک کرده بود و با شوق چشم به آن نگاه می‌کرد و شیرینی داشتن آن، دل وی را عسلی می‌نمود و فرزندان و همسری که خنده‌هایی از سر رضایت برای او داشتند و سیب پوست گرفته به او تعارف می‌کردند و حتی پدر و مادری

که همیشه آغوش محبت و کلام پر مهر خود را به روی او می‌گشودند با خود داشته باشد. او تنهای تنهاست و چیزی ندارد. لباس‌هایش پاره پاره شده و بدنش زخم خورده است. زانوهایش توانی ندارد و نمی‌تواند کمر راست نماید. کفش‌هایی که بر پا دارد، بی‌کفی است و بند آن کوتاه، بریده، و باز است. صورتش از شدت گرما پوست انداخته و لب‌های وی از شدت عطشی که دارد تفتیده است: ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا، فَتَعَسَا لَهُمْ، وَأَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ. ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ، فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ﴾<sup>۱</sup>؛ و کسانی که کفر ورزیدند نگون‌سازی بر آنان باد و خدا اعمالشان را برباد داد. این بدان سبب است که آنان آن‌چه را خدا نازل کرده است خوش نداشتند و خدا نیز کارهایشان را باطل کرد.

خداوند می‌فرماید کردار کافران؛ هرچه باشد، اعم از مال و سرمایه‌های میلیاردری و علم و خدمت، گم می‌گردد: ﴿وَأَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ﴾، و سپس نابود و حبط می‌شود: ﴿فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ﴾. عمل آنان هم چون چاقویی است که در حوض می‌افتد و صاحب آن نمی‌داند اما صرف‌گم شدن نیست، بلکه چاقو در آن می‌پوسد. عمل آنان گم و سپس حبط می‌گردد؛ زیرا آنان به آیات الهی اکراه داشتند: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ﴾. البته هستند مؤمنانی که در زندگی به اکراه کاری انجام می‌دهند و راضی نیستند و توجهی به خداوند ندارند، مصداق این آیه می‌گردند هرچند کفر اصطلاحی نداشته باشند. به غیر خدا مشغول بودن ضایع نمودن عمر است. انسان باید به خدا پناه ببرد تا مبادا به مکر خدا گرفتار

گردد و فردای قیامت بار بسته‌های دانش وی را به آتش ندهند. آن هم در روزی که حتی همسر، فرزندان و مادری که عمری در دنیا ناز او را می‌کشید و پدری که پناه او بود از او فراری هستند، بلکه او را فراموش کرده‌اند. او همه چیز دنیا را دروغ می‌بیند و سرمایه‌ی که در این دنیا جمع کرده و تلاشی که داشته است را بر باد رفته می‌بیند و وفا و مردانگی را نیز در کسی نمی‌بیند. هر کسی سر خود دارد و در اندیشه‌ی خویش است. احترام‌هایی که روزی از همه جا او را در خود گرفته بود در آن‌جا خبری نیست و فرشتگانی هستند که او را سوق می‌دهند و چون چارپایی هین می‌کنند. او جز ناداری خفت‌انگیز چیزی ندارد. آن‌جاست که می‌یابد جز تقوا و پروای از این روز چیزی نفعی نمی‌بخشد. روزی که کسی برای دیگری سودمند نیست، نه پدر برای پسر و نه پسر برای پدر.

پدر و مادر همواره عاشق بی‌عار فرزند خود می‌باشند؛ هر چند فرزند در بازی روزگار به دنبال همسر خود هست. پدر و مادر عاشق بی‌عار هستند و چشمان نگران خویش را همواره به فرزند دوخته‌اند اما این وفای سخت در آن‌جا رنگ می‌بازد. گویی آنان فرزندی نداشته‌اند.

دنیا به کسی وفا ندارد و اهل آن نیز. تنها این اولیای خدا هستند که در هر جایی با آدمی می‌مانند و وفادار اویند. تنها و تنها اولیای خدا هستند که عاشق بی‌عار به معنای درست کلمه هستند. افراد عادی تا چای گرم می‌بینند عزیزم، قربانت شوم و فدایت کردم می‌گویند ولی تا منفعت آنان به خطر افتد یا زیانی آنان را تهدید کند، از آدمی می‌گریزند، بلکه او را چنان فراموش می‌کنند، گویی او را نمی‌شناسند. اولیای خدا اگر هم تیغ بر

گردن داشته باشند باز کوتاه نمی آیند و سر خویش را می دهند ولی دست از عشق خود بر نمی دارند.

به جز اولیای خدا دیگران یا دروغ می گویند یا در سطح عادی هستند و تا جایی محدود با آدمی می مانند. سگ تا وقتی از دست یکی نان می خورد مطیع اوست اما اگر دیگری به او گوشت دهد مطیع تر از آن دیگری می گردد. حتی اگر به کسی پارس کند با نانی یا پاره گوشتی می توان او را ساکت نمود. در میان حیوانات گرچه قواعدی حکم فرماست و تا جایی هم درست است و برای نمونه، سگ با وفاست و صاحبش را می شناسد اما تا وقتی است که از او بهتر پیدا نکرده باشد.

اولیای خدا چنین نیستند. آنان چنان گرم عشق هستند که همه چیز خود را می دهند اما وفادار خدای خویش هستند. مانند حکایت حضرت ابراهیم علیه السلام که به هر فرشته ای که برای کمک به او می آمد می گفت «بک لا» و تنها منتظر خود خدا ماند. برخی به خدا می گویند هر کار می خواهی بکن که من حرفی ندارم. خداوند بعضی را برای خویش خلق نموده و آن ها را بسیار خوش دارد؛ زیرا «الجنس مع الجنس یمیل». او با هر بلایی می سازد و غمی نیز ندارد. خدا هرچه با آنان نماید، عشق ایشان به خداوند برش ندارد؛ همان طور که عشق این ویژگی را دارد که برشی در آن نیست!

امام حسین علیه السلام از این کسان بود. خداوند او را به کربلا مبتلا کرد. خیمه هایش را آتش زدند، خودش را ذبح کردند، فرزندانش را آماج تیر و تیغ نمودند، طفلش را به تیر سه شعبه سر بریدند و به آن حضرت

بی حرمتی‌ها نمودند اما آن حضرت هرچه به ظهر عاشورا نزدیک‌تر می‌شده صورتش سفیدتر، نورانی‌تر و زیباتر می‌گردیده است. امام حسین علیه السلام در آن روز خدا را پایین کشید و خاک نشین نمود؛ زیرا امام حسین علیه السلام هرچه از دست می‌داده است باید خدا جای آن را پر نموده باشد. هیچ کس حتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت امیرمؤمنان علیه السلام نتوانسته‌اند خداوند را این‌طور به خاک بکشانند؛ از این رو می‌گوییم امام حسین علیه السلام سلطان و پیامبر عشق است و در این زمینه حتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت امیرمؤمنان علیه السلام امت او هستند.

در مورد حضرت زهرا علیها السلام و حضرت امیرمؤمنان علیه السلام گفته می‌شود خداوند برای آنان مائده‌ی آسمانی به زمین نازل نمود اما باید گفت پایین کشیدن خوراکی چیزی نیست اما خدا را که صاحب غذاست پایین کشیدن و به خاک کشاندن بسیار دشوار است. آن هم با بدنی پاره پاره از انبوه تیرها، نیزه‌ها، شمشیرها و سم ستوران.

### روشنی ﴿۱۰۱﴾

#### درگیری با خود در قیامت

﴿يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا وَتُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾<sup>۱</sup>.

- یادکن روزی را که هر کس می‌آید و از خود دفاع می‌کند و هر کس به

آنچه کرده بی کم و کاست پاداش می یابد و بر آنان ستم نمی رود.  
بیان: فراز: ﴿تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا﴾ می رساند انسان در روز قیامت، خود را  
گم می کند و با خویش درگیر می شود. کاربرد فعل متعدی ﴿تُجَادِلُ﴾ با  
حرف جر ﴿عَنْ﴾ شدت درگیری و جدال را می رساند.

## روشنی ﴿۱۰۲﴾

### دقت بی حساب در حساب رسی قیامت

﴿وَتَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَائِيَةً، كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا، الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ  
تَعْمَلُونَ﴾!

و هر امتی را به زانو در آمده می بینی هر امتی به سوی کارنامه خود  
فراخوانده می شود و بدیشان می گویند آنچه را می کردید. امروز پاداش  
می یابید.

بیان: این آیه از جائیه شدن همه ی امت ها می گوید: ﴿وَتَرَى كُلَّ أُمَّةٍ  
جَائِيَةً﴾. انسان وقتی می ترسد یا وقتی درنده ای به دنبال وی است و او  
مأیوس از مقاومت یا فرار می شود، می نشیند، قوز می کند، خود را جمع  
می کند، سر خود را پایین می آورد و دستش را بر سر و روی خود  
می گذارد. بوکسورها وقتی می خواهند حمله کنند سینه ی خود را باز  
می کنند ولی وقت دفاع، دست های خود را جلوی چشمشان سپر می کنند  
و قوز می نمایند. «جائیه» به معنای جمع شدن است. روز قیامت وقتی  
انسان را ترس فرا می گیرد و نمی داند چگونه از این مکافات و معرکه ی



وحشتناک به در رود، آدمی خود را می‌بازد و خویش را جمع می‌کند و قوز می‌کند. البته اولیای الهی چنین هراس‌ها و هول‌هایی ندارند.

آدمی روزهای سختی در پیش دارد. روزی که خودش از خود خجالت می‌کشد. در آن روز همه را صدا می‌زنند: ﴿كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَىٰ إِلَىٰ كِتَابِهَا﴾. همه را می‌خوانند و می‌گویند: بلند شو، بلند شو بیا! اما آنان می‌ترسند و قوز می‌کنند. آن روز نامه‌ی عمل هر کسی را پیش چشم او می‌گشایند: ﴿هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾<sup>۱</sup>؛ این است کتاب ما که علیه شما به حق سخن می‌گوید. ما از آن چه می‌کردید نسخه بر می‌داشتیم.

نسخه‌ی دومی از اعمال آدمی استنساخ شده که برای خداست. تمامی اعمال در آن روز خود را نشان می‌دهد و اعمال باز و گسترده و به تعبیر قرآن کریم، هبای منثور می‌شود: ﴿وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا﴾<sup>۲</sup>؛ و به هر گونه کاری که کرده‌اند می‌پردازیم و آن را چون گردی پراکنده می‌سازیم.

روز قیامت روز باز شدن پرونده‌ی عمل است و تمامی کردار در آن روز باز و گسترده می‌شود و نه فشرده. تعبیر ﴿هَبَاءً مَنْثُورًا﴾ کنایه از باز شدن عمل است و کردار آدمی به صورت ریزترین ذره‌ها در می‌آید؛ به گونه‌ای که اتم در برابر آن خروار است و ما هنوز واژه‌ای برای کاربرد در این زمینه نمی‌شناسیم. ریز شدن و شکسته شدن عمل برای آن است تا کردار به خوبی نمایان شود و سپس به دقت به آن رسیدگی شود. به طور مثال

۱. جائیه / ۲۹.

۲. فرقان / ۲۳.



کسی که نماز می‌گزارد اما هم‌زمان ده‌ها فکر می‌کند، باید نماز وی خرد و شکسته شود تا تمامی زوایای خود را بنماید و آنچه در هزار لایه‌ی دل آدمی در هر لحظه از نماز بوده است نمایان شود. آن‌گاه است که به دست می‌آید آن نماز تا چه مقدار نماز و دارای قلب بوده و آیا صاحب آن قلبی داشته است یا خیر.

وقتی فردای قیامت این‌گونه با کارهای خرد شده‌ی خود محشور می‌شود آیا رواست به استکبار و دیگر گناهانی بگراید که برای هر یک باید پاسخ‌گو باشد و هر کدام غُلی سنگین برگردن او خواهد بود. البته باز شدن عمل در آن روز به نفع بندگان رحمان است. عباد الرحمن کسانی هستند که خداوند حتی گناهان آنان را نیکی می‌بیند و آن را به خوبی تبدیل می‌نماید: ﴿وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا﴾<sup>۱</sup>؛ و بندگان خدای رحمان کسانی‌اند که روی زمین

به نرمی گام برمی‌دارند و چون نادانان ایشان را طرف خطاب قرار دهند به ملایمت پاسخ می‌دهند.

البته فراز: ﴿فَأُولَٰئِكَ يَبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ﴾ در آیه‌ی هفتاد می‌رساند فلاسفه در این‌که وجود را اصیل می‌دانند و ماهیت را فرع آن به اشتباه رفته‌اند؛ چرا که بر اساس این فراز، وجود باید حقیقت داشته باشد نه اصالت. حقیقتی که فرعی ندارد و ماهیت به کلی بی‌اعتبار است. تبدیل کار بد به خوب همان انقلاب ماهیت است که فلسفی‌ان از آن‌گریزان هستند و آن را محال می‌دانند در حالی که ماهیتی نیست تا انقلابی برای

آن موضوع یابد. وقتی نظریه‌ی اصالت وجود چنین در تنگناست، نظریه‌ی اصالت ماهیت بدتر از این در مخصمه قرار می‌گیرد و نمی‌تواند چنین آیاتی را باور نماید. وجود حقیقت دارد نه اصالت و ماهیت نیز هیچ جایگاهی ندارد از این رو هر چیزی می‌تواند با فراهم بودن شرایط ویژه‌ی آن هر چیزی شود و خط قرمز و مرزی در عالم وجود نیست و انسان می‌تواند با به دست آوردن دانش و قدرت آن، هر چیزی را به هر چیزی تبدیل کند. دانشی که امروزه در اختیار بشر نیست جز اندکی از اندک که در شیمی از آن سخن می‌گوید.

تعبیر: ﴿وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾ بعد از آن که می‌فرماید: ﴿فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ﴾ به این معناست که بدی‌های بندگان رحمان با آن که به خوبی تبدیل می‌شود اما وی هنوز در قیامت، کاستی دارد و این کاستی و کسری نمره با غفران و رحمت خاص حق است که جبران می‌گردد. خداوند در رحمت خود برای کسی کم نمی‌گذارد و در مهربانی، کسی به او نمی‌رسد. تنها باید چنین خدایی را ستود و فریاد زد: زنده باد خدا. به غیر خدا نباید دل بست چرا که تنها اوست که تمامی گناهان و بدی‌ها را نادیده می‌گیرد و از آن می‌گذرد. گذشته‌ی که در انبیا‌ی الهی نمی‌توان سراغ آن را گرفت. اگر خداوند بخواهد پرونده‌ی کسی را درست نماید چنان به وی مرحمت می‌نماید تا نه تنها بدی‌های وی از آن برداشته شود، بلکه در برابر، برای وی خوبی بنویسند، بلکه افزون بر آن، باز هم بر آن می‌بخشاید.

خوشا به حال اولیای خدا که از ازل تا به ابد در عشق به همین خدا سر می‌برند و اگر خداوند برای آنان خوردنی بود ذره‌ای از آن را باقی

نمی‌گذاشتند و ته کاسه را نیز لیس می‌زدند. آنان هرگز خدای عاشق و دوست‌داشتنی خود را به دیگری نمی‌دهند.

خداوند در روز قیامت هر کرده‌ای را از بندگان خود می‌خرد و برای آن بهایی‌گزار می‌پردازد: ﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾<sup>۱</sup>؛ هیچ‌کس نمی‌داند چه چیز از آن‌چه روشنی‌بخش دیدگان است به پاداش آن‌چه انجام می‌دادند برای آنان پنهان کرده‌ام.

آن‌چه در این آیه خاطر‌نشانی آن مهم است، تعبیر ﴿جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ است. عمل حتی از فعل پایین‌تر است و فاعل هوشمند را نمی‌طلبد. خداوند در آن دنیا از خوبانی که کار خود را در دنیا فروخته‌اند هر عملی را خریدار است. این که می‌گویند اهل دنیا غافل‌اند، از همین روست که متاع خود را این‌جا؛ آن هم به قیمتی ارزان می‌فروشند، ولی اهل آخرت تنها با خداوند معامله می‌کنند.

خداوند در عالم آخرت هر عملی را می‌خرد و بسیار گران هم می‌خرد: ﴿مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ﴾. انسان غافل است از این که خداوند کالایی مؤمنان را چند می‌خرد. نام آخرت را «یوم التغابن» گذاشته‌اند؛ زیرا در آن‌جا کرده‌های دورریز را نیز به قیمت‌گزافی می‌خرند و آنان که در این دنیا آن را فروخته‌اند فریب خورده‌اند. خوب است آدمی تا در دنیاست همواره بگوید من فروشنده نیستم و هرچه دارم را به آن سو حواله می‌دهم که خداوند گران‌ترین مشتری خریدار است. او کم‌ترین حرکتی را می‌خرد هر چند این جابه‌جایی غیرهوشمندانه باشد.

با شروع جنگ، زرگری بسیار خوب بود که مغازه‌ی خود را بست و به



جبهه رفت. او هشت سال را در جبهه بود. به او گفتم کسب و کارت را چه می‌کنی؟ گفت سود من در همین است که مغازه را بسته‌ام و کار خدا را می‌کنم؛ چرا که طلاهایم روز به روز گران‌تر می‌شود و آخر سر من هم فیض جبهه‌ها را برده‌ام و هم کاسبی دنیا را کرده‌ام.

تره‌بارفروش‌ها میوه‌های تازه‌ی خود را گران می‌فروشدند و حاضر نیستند حتی سود کم‌تری بگیرند، اما میوه‌های پلاسیده را هرچه مشتری بگوید می‌فروشد؛ زیرا می‌داند اگر او نبرد باید دورریز شود.

دولت‌ها نیز به بازیافت مواد رو آورده‌اند و حتی آشغال‌ها را می‌خرند. استخوان‌ها را آسیاب می‌کنند و از آن در صنایع غذایی استفاده می‌کنند. امروزه خرید و فروش ضایعات بیش‌تر از هر چیزی سود دارد؛ به‌ویژه با انحصاری که در این بازار است؛ چرا که افراد متکبر به دنبال این کار نمی‌روند. قیامت نیز چنین است و هر عمل درستی که از مؤمن سرزده باشد هر چند از سر ناگاهی باشد، به قیمت گزاف از او خریداری می‌شود؛ چنان‌که می‌فرماید: ﴿يُضِلِّحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ، وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ، وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا﴾<sup>۱</sup>؛ تا اعمال شما را به صلاح آورد و گناهانتان را بر شما ببخشد و هر کس خدا و پیامبرش را فرمان برد به قطع به رستگاری بزرگی نایل آمده است.

خداوند می‌فرماید ما تمامی کردار شما را درست می‌کنیم و گناهان شما را می‌بخشیم؛ از این رو همه قبول می‌شوند و به ﴿فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا﴾ نایل می‌آیند؛ البته اگر مؤمن گردند و اطاعت خدا و پیامبر داشته باشند.

## خشیت غیبی و شفقت حسابرسی

﴿الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَهُمْ مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ﴾<sup>۱</sup>.

- همان کسانی که از پروردگارشان در نهان می‌ترسند و از قیامت هراس دارند.

**بیان:** این آیه برای متقین دو صفت خشیت غیبی و ترس از قیامت و حسابرسی را بیان می‌دارد. آنان کاری را به خاطر مردم یا ترس از قانون انجام نمی‌دهند، بلکه در هر کاری تنها خداوند را در نظر دارند.

از دیگر صفات متقین نداشتن استکبار و فسادانگیز نبودن است؛ چنان‌که می‌فرماید: ﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَاداً وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾<sup>۲</sup>؛ آن سرای آخرت را برای کسانی قرار می‌دهیم که در زمین خواستار برتری و فساد نیستند و فرجام خوش از آن پرهیزگاران است.

این آیه در ابتدا می‌فرماید آخرت برای کسی است که استکبار و فساد نداشته باشد و در پایان می‌فرماید آخرت جایگاه متقین است، بر این اساس، متقی کسی است که به این دو صفت آلوده نباشد. باید توجه داشت واژه‌ی ﴿الدَّارُ﴾ هم برای جهنم و هم برای بهشت به کار می‌رود ولی اگر بدون قرینه و به تنهایی بیاید بهشت را افاده می‌کند.

۱. انبیاء / ۴۹.

۲. قصص / ۸۳.

## ارزش اعمال

﴿وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ، فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ. وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ﴾<sup>۱</sup>.

- و در آن روز، سنجش، درست است؛ پس هر کس میزان‌های او گران باشد، آنان خود رستگاران‌اند و هر کس میزان‌های او سبک باشد، پس آنان‌اند که به خود زیان زده‌اند؛ چرا که به آیات ما ستم کرده‌اند.

**بیان:** روز قیامت روز نهادن میزان‌ها و سنجش افکار، کردار و رفتار است. روزی که همه به یأس می‌رسند. روزی بسیار سخت و سنگین که کردار و باورهای سست و پوسیده، بی‌ارزشی و بی‌وزنی خود را نشان می‌دهد و این انسان‌های عقیف هستند که سبک‌بار و آسوده‌اند و دیگران به خفت عمل و خواری دچار می‌باشند. کسانی که به سبب سستی و ضعف خود حتی نسبت به آیات الهی ظلم روا می‌دارند و بر ضرر و خسران خود می‌افزایند؛ در حالی که می‌توانند از این آیات استفاده داشته باشند.

حتی گفتن از روز سنجش چنان سخت است که آیه‌ی بعد، رو به دنیا می‌آورد و از زندگی بر زمین سخن می‌گوید تا سنگینی آن روز بیش از این بر بندگان فشار نیابد: ﴿وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ، وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ، قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ﴾<sup>۲</sup>؛ و به قطع، شما را در زمین قدرت عمل دادیم و برای

۱. اعراف / ۹۸.

۲. اعراف / ۱۰.



شما در آن وسایل معیشت و زندگی نهادیم، اما چه کم سپاس‌گزاری می‌کنید.

## روشنی ﴿۱۰۵﴾

### جمع گناهان بر امکانات

﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ... وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ. إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ، أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ، فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ. فَمَنِ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ﴾<sup>۱</sup>.

- به‌راستی که مؤمنان رستگار شدند... و کسانی که پاک‌دامن هستند. مگر در مورد همسرانشان یا کنیزانی که به دست آورده‌اند که در این صورت بر آنان نکوهشی نیست. پس هر که فراتر از این جوید آنان از حد درگذرندگان می‌باشند.

**بیان:** خداوند متعال مؤمنان را در صورتی رستگار می‌داند که در نماز خشوع داشته باشند، از لغو دوری کنند، زکات بدهند و در پایان، پاک‌دامنی داشته باشند.

خداوند برای آن که مؤمنان بتوانند پاک‌دامنی داشته باشند و به حرام گرفتار نیایند نخست همسر دایم و موقت و دودیدگر کنیزان را بر آنان حلال نموده است.

این اولیای خدا هستند که توانایی خویشتن‌داری دارند و نوع افراد جامعه توان ریاضت و تحمل سختی را ندارند و به نیازهای بدن و جسم و

۱. مؤمنون / ۱ - ۷.



نیز روح خود باید به گونه‌ای پاسخ دهند. خودنگه‌دار بودن در مورد مسایل جنسی برای افراد عادی تنها با در دست داشتن زمینه‌ی حلال آن ممکن است وگرنه مانند این است که کسی از دیگری بخواهد کبابی فراهم کند که معادل دوهزار تومان باشد ولی برای تهیه‌ی آن به وی دوپست تومان بدهد. بدیهی است مأمور خرید نمی‌تواند چنین کبابی تهیه کند و بر او نیز حرجی نیست.

در روز قیامت، در صحنه‌ی حساب‌رسی به موقعیت‌ها و شرایط نگاه می‌شود. از گناه‌کاران با توجه به امکاناتی که در اختیار داشته‌اند بازخواست می‌شود و کسی که توان فراهم آوردن امکانات حلال را نداشته و خطا کرده است بر او اغماض صورت می‌گیرد و متناسب با آن تنبیه می‌گردد. خداوند عادلانه رفتار می‌کند. بسیاری از گناه‌کاران چون حداقلی امکانات را در اختیار نداشته‌اند تبرئه می‌شوند و حق آنان از کسانی که امکانات را دزدیده یا ضایع کرده‌اند ستانده می‌شود و آنان باید تاوان پس دهند. همان کسانی که ما آنان را به نام «دزدان آبرومند» می‌شناسیم. این گروه باید خسارت گناهان و جنایت‌هایی را که در دنیا می‌شود به گردن بگیرند. چه بسا کسانی که در دنیا از آنان به عظمت و بزرگی یاد می‌شود و بسیاری برای آنان گردن خم می‌کنند اما در قیامت به صورتی محشور می‌شوند که هزاران هزار زنا کرده است بدون آن که از آن آگاه باشد؛ چرا که این گناهان در منطقه‌ی او رخ داده و او می‌توانسته است با حساب بانکی خود یا با تدبیر خویش مانع آن گردد.

با توجه به صحنه‌ی حساب‌رسی در قیامت، حکومت اسلامی نیز در صورتی می‌تواند اجرای حدود داشته باشد که حداقلی از امکانات را در



اختیار عموم جامعه قرار دهد و اجرای حدود بدون عملی شدن این حداقلی جایز نیست. با فراهم بودن این ضرورت‌های حداقلی اگر کسی دست به گناه بیالاید مرض دارد و انسانی حرام‌خوار است که باید بر او حد اجرا نمود.

## روشنی ﴿۱۰۶﴾

### حشر اختصاصی متقین

﴿يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا﴾!

- یاد کن روزی را که پرهیزگاران را به سوی خدای رحمان گروه گروه محشور می‌کنیم.

**بیان:** این آیه از حشر اختصاصی متقین می‌گوید. متقینی که میهمان رحمان می‌گردند. بنابراین چنین نیست که حشر به گونه‌ی عمومی باشد و افراد بشر از آدم تا خاتم و از خاتم تا خاتمه‌ی آنها با هم محشور شوند. متقین به ضیافت‌خانه‌ی الهی وارد می‌شوند. اما آیه‌ی ﴿وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا﴾ از حشر افرادی غیر از متقین سخن می‌گوید و مراد از ﴿الْإِنْسَانُ﴾ در آیه‌ی: ﴿أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكْ شَيْئًا. فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا﴾ مشرکان هستند. روایاتی که در این زمینه نیز هست باید بر اساس این آیات ترجمه شود.

## روشنی ﴿۱۰۷﴾

### بهشت عدن

﴿جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًا. لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا﴾<sup>۱</sup>!

- باغ‌های جاودانی که خدای رحمان به بندگانش در جهان ناپیدا وعده داده است. در حقیقت، وعده‌ی او انجام‌شدنی است. در آن‌جا سخن بیهوده‌ای نمی‌شنوند جز درود و روزی‌شان صبح و شام در آن‌جا آماده است.

**بیان:** این دو آیه از بهشت «عدن» می‌گوید. بهشتی که با دیگر بهشت‌ها تفاوت دارد؛ به طوری که «سلام» دادن به یک‌دیگر در آن‌جا لغو به حساب می‌آید؛ زیرا سلام امری خلقی است و تمام چیزهای آن بهشت که ویژه اولیاست حقی است ولی در بهشت عادی که: ﴿جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾<sup>۲</sup> وصف آن است امور خلقی فراوان یافت می‌شود.

خوراک بهشتیان در جنت عدن میوه و گوشت تازه نیست، بلکه آن‌ها از اسما و صفات الهی مصرف می‌کنند. اولیای خدا در آن‌جا خدا می‌خورند! این بهشت مخصوص بندگان پرهیزگار خداست: ﴿تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا﴾<sup>۳</sup>؛ این همان بهشتی است که به هر یک از بندگان ما که پرهیزگار باشند به میراث می‌دهیم.

۱. مریم / ۶۲.

۲. بقره / ۲۵.

۳. مریم / ۶۳.



## غرفه‌های متنوع بهشتی

﴿ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ غُرَفًا تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ ﴾<sup>۱</sup>.

- و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند به قطع آنان را در غرفه‌هایی از بهشت جای می‌دهیم که از زیر آن‌ها جوی‌ها روان است. جاودان در آن‌جا خواهند بود. چه نیکوست پاداش عمل‌کنندگان.

**بیان:** غرفه‌های متعدد و حجره‌های گوناگون بهشت نشان از طعم‌ها و زمینه‌های متنوع نعمت‌های آن و نبود یکنواختی در آن دارد زیرا اگر انسان خانه‌ی وسیعی هم داشته باشد ولی آن خانه بدون اتاق باشد نمی‌تواند استفاده‌ی چندانی از آن نماید.

این نعمت‌های بهشتی نه عوارضی دارد و نه نقصی، از این رو خداوند متعال به آب‌های جاری آن اشاره می‌نماید و آن‌ها را جزوی از نعمت‌های بهشت می‌داند؛ یعنی این رودخانه‌ها پشه، مگس و هیچ نوع کثافتی ندارد.

در بهشت همسران با هم زیر سایه‌های درختان می‌نشینند و به عشق‌ورزی مشغول می‌شوند: ﴿ هُمْ وَأَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلَالٍ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَكِئُونَ ﴾<sup>۲</sup>؛ آن‌ها با همسرانشان در زیر سایه‌ها بر تخت‌ها تکیه می‌زنند.

۱. عنکبوت / ۵۸.

۲. یس / ۵۶.



این آیه از بهشتیانی می‌گوید که با همسران خود در زیر سایه و بر روی تخت‌ها تکیه می‌دهند. گویا شهوت‌های این بهشتیان عشق است که از درهم‌آمیزی و نزدیکی آنان که کاری حیوانی است نمی‌گوید.

در وصف زنان بهشتی نیز آمده است: ﴿وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ عَيْنٌ﴾<sup>۱</sup>؛ و نزدشان دلبرانی فروهشته نگاه و فراخ دیده باشند.

این زنان ﴿قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ﴾؛ یعنی یکه‌بین هستند و نه هرزه تا همواره به این و آن نگاه کنند. بنابراین صافی و روشن می‌باشند: ﴿كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَّكْنُونٌ﴾<sup>۲</sup>؛ از شدت سپیدی، گویی تخم شترمرغ زیر پرند.

آنان از صفا و زیبایی مانند تخم شترمرغ پنهان شده می‌مانند. تخم شترمرغ وقتی برای جوجه شدن زیر آن گذارده می‌شود چون آفتاب نمی‌خورد و از گرد و غبار به دور است صاف، زیبا و شفاف می‌شود. آنچه در این آیه بیش‌تر قابل توجه است مثالی است که آمده است.

## روشنی ﴿۱۰۹﴾

### بهشت‌های موروثی

﴿وَاجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ﴾<sup>۳</sup>.

- و مرا از وارثان بهشت پر نعمت گردان.

خداوند برای بسیاری از انسان‌ها در قضای خود حکم به بهشتی بودن

۱. صافات / ۴۸.

۲. صافات / ۴۹.

۳. شعراء / ۸۵.

آن‌ها داده است اما آنان در دنیا با قَدَر خود و قدرت انتخاب و اراده‌ای که دارند بهشت خود را به دنیا می‌فروشنند و جهنم را برای خود بر می‌دارند. طبیعی است بهشتی که خداوند برای آنان تهیه دیده است با همه نعمت‌هایی که دارد بدون صاحب می‌شود. حضرت ابراهیم در این آیه از خداوند می‌خواهد وی را از این بهشت‌ها بدهد که صاحبی ندارد. وی هم بهشت خود را می‌خواهد و هم از چنین بهشت‌هایی می‌طلبد و گرنه اگر می‌خواست وارث بهشتیانی گردد که برای ابد در آن هستند چیزی به وی نمی‌رسید. باید از خود ترسید که از بهشتیان رانده شده نبود و باید ملاحظه‌ی مؤمنانی را نمود که چشم به جایگاه این رانده‌شدگان دارند گویی دیگر امیدی به بهشتی شدن آنان نیست. آیا می‌شود گفت مثل طلحه و زبیر از این افراد هستند که نخست اهل ایمان بودند اما عاقبتی خوش نداشتند و در برابر صاحب ولایت مستعصب؛ حضرت امیرمؤمنان علیه السلام عَم مخالفت برافراشتند. عالمی که جز خود کسی را نمی‌پذیرد و حتی خود را از آقا امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بزرگ‌تر می‌بیند، ملعون آقای خود می‌شود؛ چرا که او ظاهر می‌بیند و حضرت بر اساس ولایت و باطن، کار می‌کند. منظورم همان است که با حسین بن روح در افتاد. صاحب ولایت همانند خداوند حکیم است. او مقام جمعی دارد و چنین نیست که فقط مهر داشته باشد. دل‌نازکی و رقت قلب برای کسی است که معلول است و مقام جمعی ندارد. مهر صاحب مقام جمعی با عدالت و حکمت همراه است.

در این آیه نیز حضرت ابراهیم می‌خواهد وارث اموالی گردد که صاحب و مالک ندارد. بهشت‌هایی که قرار است برای برخی از مؤمنان

باشد اما آنان عاقبت به خیر نگردیدند و دوزخی گشتند.

حضرت ابراهیم علیه السلام بعد از این که چنین بهشتی را برای خود می‌خواهد به یاد عمویش آزر می‌افتد و می‌فرماید: ﴿وَأَعْفِرْ لِأَبِي، إِنَّهُ كَانَ مِنَ الصَّالِينَ﴾<sup>۱</sup>؛ و بر پدرم ببخشای که او از گمراهان بود.

گویا حضرت ابراهیم به بهشت می‌رود و آن‌گاه به یاد پدر (عمو) خویش می‌افتد. این بینش کجا و آن بینش که می‌فرماید: «الجار ثم الدار» کجا؟! کسی که نخست در پی جنت نعیم و وارث شدن آن است و سپس به سراغ پدرش می‌رود و برای او آمرزش می‌طلبد با کسی که ابتدا برای همه دعا می‌کند بسیار تفاوت دارد. البته این کمال است که انسانی هم خوبی را برای خود بخواهد و هم برای مردم اما منظور تفاوت مرتبه‌ی وی با اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام است. ما در بحث «تفضیل الانبیاء» گفته‌ایم همه‌ی سخنان انبیا معیار و ملاکی است برای نمره دادن به آن‌ها.

## روشنی ﴿۱۱۰﴾

### سایه‌ی آرامش

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَنُدْخِلُهُمْ ظِلًّا ظَلِيلًا﴾<sup>۲</sup>.

- و به‌زودی کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند در

۱. شعراء / ۸۶

۲. نساء / ۵۷

باغ‌هایی که از زیر درختان آن نهرها روان است درآوریم. برای همیشه در آن جاودان‌اند و در آن‌جا همسرانی پاکیزه دارند و آنان را در سایه‌ای پایدار درآوریم.

**بیان:** موضوع تمامی این آیه‌ی طولانی را باید در امری که برای کم‌تر فردی به دست می‌آید دانست و آن «آرامش» است. فراز: ﴿وَنُدْخِلُهُمْ ظِلًّا ظَلِيلًا﴾ داشتن طمأنینه را به نیکی بیان می‌دارد. گاه تکرارهایی که ما در زندگی یکنواخت خود می‌بینیم یا قناعت به داشته‌ها، آرامشی برای انسان دارد که حضور خنکای این پناه برای آدمی مورد غفلت قرار می‌گیرد. چنین افرادی گاه آرامش خود را با پیشامد بحرانی مانند کاستی مالی هزینه می‌کنند و با یک جابه‌جایی نامعقول و شتاب‌زده، نعمت آرامش و احساس امنیتی را که دارند از دست می‌دهند. برای نمونه، پیشکاری به نام مشهدی رضا داشتیم که مدتی در دفتر ما مشغول کار بود و ماهیانه مبلغی اندک که در وسع و توان ما بود می‌گرفت اما وی به آن راضی نبود و گفت سیگارفروشی برای من بیش‌تر درآمد دارد. وی کنار میدان پلیس ده‌ای آماده نمود و در آن سیگار می‌فروخت. روزی یک تریلی با آن برخورد کرد و وی و سیگارهای او را زیر چرخ‌های سنگین خود له کرد و از بین برد. بعدها فرزندانش می‌گفتند کاش پدرمان همین‌جا می‌ماند.

این‌جا برای او پناهی بود که قدر آن را ندانست. باید در هنگام پیشامد بحران و مشکلات عجز نمود. همان‌طور که صبر خدا زیاد است، بندگان خدا نیز باید صبر فراوانی داشته باشند. به قول شاعر: مرغ زیرک چون به دام افتد تحمل بایدش. انسان باید از خداوند بخواهد که او را در ظل ظلیل و آرامشی قرار دهد که هیچ‌گاه او را به عجله و ندارد.

## مؤمنان والامقام

﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْبَرُ  
دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ﴾!

- کسانی که ایمان آورده و هجرت کرده و در راه خدا با مال و جانشان به جهاد پرداخته‌اند نزد خدا مقامی هرچه والاتر دارند و اینان همان رستگاران هستند.

**بیان:** این آیه از کسانی می‌گوید که در روز قیامت بسیار شاخص هستند. کسانی که ایمان آورده و به خاطر دین خدا هجرت نموده و در راه خداوند جهاد و تلاش دارند. تلاش و جهاد آنان هم «مالی» است و هم «جانی». جهاد مالی آنان نسبت به جهاد با جان پیش افتاده است؛ چرا که دارایی در عالم ناسوت اجر و قرب فراوانی دارد و دلیل شکست و زمین‌گیر شدن دسته‌ی فراوانی می‌شود و به خاطر اهمیت و موقعیتی که در دنیا دارد در این آیه مقابل و عدل «نفس» و مقدم بر آن قرار گرفته است. امکان جهاد به وسیله‌ی مال دلیلی است بر کارایی آن در ناسوت!

این افراد چنان مقام بلندی دارند که دیگران در برابر آنان پایین هستند و خداوند از آنان با ﴿أُولَئِكَ﴾ تعبیر می‌آورد. آنان در قیامت بالاتر از دیگران هستند که با اشاره به دور مورد التفات قرار می‌گیرند. خداوند در آیه‌ی بعد خود به آنان رحمت، رضوان و جنت را بشارت می‌دهد. بشارتی که نه مقید به دنیا و قیامت است و نه مقید به جبریل یا فرشته‌ای دیگر و این امر، جایگاه والای آنان را می‌رساند. خداوند در دو آیه‌ی بعد



می‌فرماید: ﴿يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ﴾.

فراز: ﴿نَعِيمٌ مُّقِيمٌ﴾ در ریتم‌شناسی قرآن کریم چنین به دست می‌دهد که این افراد از نعمت‌های الهی نیز بالاتر و بلندتر هستند؛ زیرا اصل در اجلال وزن «فاعل» است که در آیه‌ی پیش با ﴿الْفَائِزُونَ﴾ آمده بود ولی اوصاف نعمت‌های ذکر شده در این دو آیه بر وزن «فعلیل» است که غلظت و برتری را می‌رساند. قرآن کریم کتاب حق است که تمامی جوانب معنا را با لفظ، آهنگ و صوت آن هماهنگ و هم‌وزان می‌آورد و باید بر هر اشاره، حرف، واژه، نحوه‌ی چینش و ترکیب آن و نیز موسیقی و آهنگ آن دقت داشت.

## روشنی ﴿۱۱۲﴾

### بهشت بی‌کینه

﴿وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ﴾!

- و آنچه کینه و شائبه‌های نفسانی در سینه‌های آنان است برکنیم. برادرانه بر تخت‌هایی روبه‌روی یک‌دیگر نشسته‌اند. نه رنجی در آن جا به آنان می‌رسد و نه از آن جا بیرون رانده می‌شوند.

**بیان:** اولیای الهی هیچ غلّ و دلگیری از کسی ندارند. برخی از مؤمنان از آزار و اذیت اهل دنیا دلگیر می‌شوند. بهشت جای کدورت نیست و کسی با چنین ناخالصی‌هایی وارد آن نمی‌شود و هر بهشتی نخست



ناخالصی‌ها و کدورت‌های خود را از دست می‌دهد و از آن پاک می‌شود و سپس به بهشت می‌رود.

بهشتیان روبه‌روی هم می‌نشینند و یک‌دیگر را زیارت می‌کنند؛ بلکه یکی از خوراکی‌های اهل بهشت خود آنان هستند. آنان روبه‌روی هم می‌نشینند و با تماشای یک‌دیگر، جان و روحشان تغذیه می‌شود. چنین نیست که خوراک تنها از راه دهان و معده به بدن برسد؛ چرا که این چشم است که بیش‌ترین غذا را برای روح آماده می‌نماید. زیارت عالم، مشاهده‌ی آیات قرآن کریم، نگاه به خانه‌ی خدا و حتی در خانه‌ی عالم، دیدن سبزه و نظر به آب از بهترین غذاها برای روح و روان است و تمامی سبب صفای روح است بدون آن که فضولاتی داشته باشد. این نوع خوراک‌ها برای آرامش، تمدد اعصاب و سلامتی بسیار مفید است و شایسته است انسان از آن غافل نباشد.

در بهشت نیز ناراحتی، دل‌خوری و دل‌نگرانی، کدورت و غلی وجود ندارد. بهشتیان نگران فردا نیستند و اندیشه‌ی این که چه خواهد شد ندارند؛ چرا که برای همیشه در بهشت خواهند ماند و فردایی تضمین شده دارند.

### روشنی ﴿۱۱۳﴾

#### جزایی نبودن پاداش مؤمنان

﴿مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلَهَا، وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ، يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾<sup>۱</sup>.

- هر که بدی کند جز به مانند آن کیفر نمی‌یابد و هر که کار شایسته کند چه مرد باشد یا زن در حالی که ایمان داشته باشد در نتیجه آنان داخل بهشت می‌شوند و در آن جا بی حساب روزی می‌یابند.

**بیان:** اگر کسی به دیگری بدی کند، همان بدی را به او جزا می‌دهند: ﴿فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا﴾ و وی را مجازات می‌کنند و چیزی بر آن افزوده نمی‌شود اما خوبی در صورتی که از مؤمنی باشد جزایی در آن نیست، بلکه پاداش آن ورود به بهشت است که در آن بدون حساب و شماره نعمت داده می‌شوند: ﴿يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾. تعبیر: ﴿بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾ جزایی و مجازاتی نبودن این پاداش را می‌رساند. جزا و مزد برای عملگی و کارگری است و مؤمن خود را عمله و موجب‌گیر و مزدور و مجازات‌پذیر نمی‌داند، بلکه هر کاری که می‌کند، برای خدا قرار می‌دهد و چنین نیست که آن را برای خود حفظ نماید. خداوند به مؤمن بسیار بیش از کاری که کرده است پاداش می‌دهد. شهریه طلبه‌ها چنین است و به آنان در ابتدای ماه برای روزهایی که می‌آید شهریه می‌دهند و نه برای درسی که در گذشته خوانده‌اند و این حسن شهریه‌ی طلبگی است که مجازاتی نیست و کار آنان را برای خدا می‌دانند و در عوض آن شهریه نمی‌دهند. البته اگر نظام فعلی حوزه آن را تغییر نداده باشد.

ورود به بهشت هم برای مؤمنان مرد است و هم مؤمنان زن و چنین نیست که میان زنان و مردان جدایی افکنند: ﴿مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى﴾. در آن جا زنان و مردان را از هم جدا نمی‌کنند و همه با هم به بهشت می‌روند و چنین نیست که یکی از این دو جنس جلوتر و یکی عقب‌تر باشد و لحاظ جنسیت در آن نیست.

## احتضار منکران

﴿فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهُهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ﴾<sup>۱</sup>.

- پس چگونه تاب می‌آورند وقتی که فرشتگان عذاب جانانشان را می‌ستانند و بر چهره و پشت آنان تازیانه می‌نوازند.

**بیان:** فرشتگان وقتی می‌خواهند جان کسانی که نسبت به آیات الهی کراهت و انکار داشته است را بگیرند بر چهره و پشت وی می‌زنند. هم به صورت آنان می‌زنند و هم به باسن. کمر مهره و راسته دارد و روی راسته‌ها پوستی افتاده که از پوست گاو سفت‌تر است ولی باسن یک دمبالچه دارد که لیز و نرم است و اگر محکم بر آن بزنند تخم چشم‌های وی از حدقه بیرون می‌زند و زدن بر آن درد بیش‌تری دارد تا زدن بر صورت؛ زیرا اگر به صورت بزنند و چشم‌ها هم بیرون بیفتند، فاصله‌ای نیست اما اگر به باسن بزنند و چشم‌ها بخواهد بیرون بیاید، همین فاصله‌ی زیاد که درد را انتقال می‌دهد خود مضاعف بودن درد آن را می‌رساند.

زدن به باسن را می‌توان به زدن بر دهانه‌ی شیشه‌ی نوشابه‌ای دانست که قدری سر خالی است که اگر با کف دست از ناحیه‌ی دهانه ضربه‌ی محکمی به آن وارد شود ته آن که ضخیم‌تر از همه‌ی نقاط آن است می‌پرد ولی اگر به کمر آن زده شود نمی‌شکند. ضربه زدن به پشت آدمی نیز چنین است و در برابر زدن به باسن دردی ندارد. منظور از ﴿وَأَدْبَارَهُمْ﴾ در این آیه، باسن است و نه کمر.



خواندن این آیات چنان دلهره‌آور است که به واقع اگر انسان قرآن نخواند فرشتگان به هنگام احتضار و جان دادن و پیش از آن که انسان مرده باشد به سراغ او می‌آیند و فردی که آیات الهی را انکار می‌نمود به شدت می‌زنند. این جاست که محتضر به وحشت می‌افتد و به نماز شب اول قبر و نماز وحشت نیاز پیدا می‌کند.

فرشتگان شخص انکارگرا و اکراهی را هنوز نمرده و تفهیم اتهام نشده و هنوز به او نگفته‌اند چه کرده‌ای، به هنگام احتضار می‌زنند. البته چنین نیست که فرشتگان یکی یکی وارد شوند و او را یکی یکی بزنند، بلکه چندین فرشته همه با هم به صورت و باسن او می‌زنند؛ یعنی به حساس‌ترین جایی که بسیار درد دارد. این مانند آن می‌ماند که سرکرده‌ی گروهی از مخالفان را بگیرند و از محل درگیری تا زمانی که به دادگاه نرفته توسط نیروهای انتظامی به کتک گرفته شود. فرشتگان با کافران، معاندان و منافقان چنین برخوردی دارند؛ چرا که عمری حرص او را خورده‌اند در حالی که هر کاری کرده بود هیچ کس به او چیزی نمی‌گفت و اکنون وقت را غنیمت می‌دانند که از او انتقامی سخت بگیرند. آیه‌ی بعد دلیل ضرب فرشتگان را چنین تحلیل می‌نماید: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا أَسْحَطَ اللَّهُ، وَكَرَهُوا رِضْوَانَهُ، فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ﴾<sup>۱</sup>؛ زیرا آنان از آنچه خدا را به خشم آورده پیروی کرده‌اند و خرسندیش را خوش نداشتند، پس اعمالشان را باطل گردانید.

اینان عمری پیروی اموری کردند که مورد خشم و ناراحتی خداوند

بوده است و از خشنودی او سر برتافتند، در نتیجه اعمالشان حبط گردید.  
 طبیعی است اگر خداوند کسی را مورد خشم قرار دهد عمل او هرچه  
 باشد دورریختنی می‌گردد و عمر خود را به باد داده است؛ هرچند  
 خداوند با آنان تا در دنیا هستند مدارا دارد و به صورت نوعی بنا ندارد  
 رسوایشان سازد: ﴿أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ: أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ  
 أَضْغَانَهُمْ﴾<sup>۱</sup>؛ آیا کسانی که در دل‌هایشان مرضی هست پنداشتند که خدا  
 هرگز کینه‌ی آنان را آشکار نخواهد کرد.

کسانی که بیماری و مرض در دل دارند و دچار ریا، سالوس و گناه  
 شده‌اند می‌پندارند خداوند نمی‌تواند ضمیر آنان را ظاهر کند و آنچه در  
 نهاد خود دارند را هویدا سازد؛ در حالی که چنین نیست و اگر خداوند  
 بخواهد به ناگاه درویشان را در همین دنیا ظاهر می‌کند ولی خداوند  
 جوان‌مرد است و بنا ندارد چیزی را در دنیا ظاهر سازد.

## روشنی ﴿۱۱۵﴾

### عذاب جهنم

﴿إِذَا رَأَتْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغِيْظًا وَزَفِيرًا. وَإِذَا أَلْقَا مِنْهَا مَكَانًا  
 ضَيِّقًا مُّقْرَنِينَ دَعَوْا هُنَالِكَ ثُبُورًا﴾<sup>۲</sup>.

چون دوزخ از فاصله‌ای دور آنان را ببیند خشم و خروشی از آن  
 می‌شنوند. و چون آنان را در تنگنایی از آن به زنجیر کشیده بیندازند

۱. محمد ﷺ / ۲۹.

۲. فرقان / ۱۲ - ۱۳.

آن جاست که مرگ خود را می خواهند.

این آیه از عذاب دوزخیان می گوید. وقتی قیامت برپا گردید و حسابرسی اعمال صورت گرفت، کافران از دور آتشی را می بینند پرخروش و پرخشم که به سوی آن هین می شوند: ﴿وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وِرْدًا﴾<sup>۱</sup>؛ و مجرمان را با حال تشنگی به سوی دوزخ می رانیم.

مجرمان را همانند چارپایان «هین» و «هی» می کنند تا داخل جهنم شوند. وقتی آنان به جهنم درمی آیند آن را مکانی تنگ می یابند در حالی که به زنجیر کشیده شده اند. اگر غضب خداوند بیاید دیگر رحمی وجود ندارد. عذاب دوزخ برای آنان چنان دردناک است که آرزوی مرگ می کنند. آرزویی که دیگر دست یافتنی نیست. فریادهای آنان در آن جا فایده ای ندارد. فریادهایی که دیگر حتی ملاحظه ای آبرو در آن نیست. صدایی که به جایی نمی رسد و جایی که هیچ فردی صلاحیت و شایستگی رحمتی را ندارد و این جاست که حکمت الهی حکم می راند؛ چرا که هر چند تمامی اسمای الهی با هم کار می کنند، در دولت حکمت، رحمت تابع آن است. این گونه است که خداوند جهنم را از جنیان و انسانها پر می نماید: ﴿وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا، وَلَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ﴾<sup>۲</sup>؛ و اگر می خواستیم به حتم به هر کسی از روی جبر هدایتش را می دادیم، اما سخن من حق محق گردیده که همانا جهنم را از همه ی جنیان و آدمیان خواهم آکند.

آیه ای دیگری نیز تابعیت رحمت از حکمت در برخورد با جهنمیان را

۱. مریم / ۸۶.

۲. سجده / ۱۳.

به وضوح می‌رساند: ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفَعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلْ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ حَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَصَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ﴾<sup>۱</sup>؛ آیا آنان جز در انتظار تأویل آنند. روزی که تأویلش فرا رسد کسانی که آن را پیش از آن به فراموشی سپرده‌اند می‌گویند به حق فرستادگان پروردگار ما حق را آوردند، پس آیا امروز ما را شفاعت‌گرانی هست که برای ما شفاعت کنند یا ممکن است به دنیا بازگردانیده شویم تا غیر از آنچه انجام می‌دادیم انجام دهیم. به راستی که آنان به خویشتن زیان زدند و آنچه را به دروغ می‌ساختند از کف دادند.

مرحوم آقای الهی که عارفی دل‌نازک بود و به دانش‌جویان نیز به مناط دل‌نازک خود نمره می‌داد و نه به معیارهای تحصیلی، با توجه به احساس خود می‌گفت خداوند به لطف خود همه را به گونه‌ای می‌بخشد. مانقص دل‌نازکی عارفان را در کتاب «خلود دوزخ و آتش و عذاب جاوید» نقد کرده و آن را با حکمت خداوند منافی دانسته‌ایم.

خداوند عذاب دارد و عذاب او نیز دایمی است اما این به سبب کرده‌های آدمی است که غده‌ای بدخیم در او به وجود آورده و این تن علیل را به جراحی محتاج ساخته است: ﴿ذَلِكَ جَزَاءُ أَعْدَاءِ اللَّهِ النَّارُ لَهُمْ فِيهَا دَارُ الْخُلْدِ جَزَاءً بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ﴾<sup>۲</sup>؛ آری، سزای دشمنان خدا همان آتش است که در آن منزل همیشگی دارند. این جزا به کیفر آن است

۱. اعراف / ۵۳.

۲. فصلت / ۲۸.



که نشانه‌های ما را انکار می‌کردند.

خداوند رحیم است اما رحمت وی تحت دولت حکیم است. مهربانی خداوند هم چون مهر مادری تابع احساسات و عواطف محض نیست. درست خداوند ارحم الراحمین است، اما در کنار آن قاسم جباران و احکم حاکمان نیز می‌باشد و مانند مادر نیست که دلش از نازکی بلرزد و جابه‌جا شود. او با آن که بی‌نهایت مهربان‌تر از مادر است ولی دل‌نازک نیست و هیچ‌گاه بدون ملاک کار نمی‌کند. این جهنمیان از خداوند کمک می‌خواهند و انتظار مدد از شفیعان را دارند اما هیچ پاسخی به آنان جز عذاب داده نمی‌شود؛ چنان‌که آیه‌ای دیگر چنین هشدار می‌دهد: ﴿وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ فَلَا يُخَفِّفُ عَنْهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ﴾<sup>۱</sup>؛ و چون کسانی که ستم کرده‌اند عذاب را ببینند، شکنجه‌ی آنان کاسته نمی‌گردد و مهلت نمی‌یابند.

خداوند مانند انسان‌ها نیست تا تحت تأثیر عوامل مختلف احساساتی و تحریک شود، از این رو با همه‌ی حلمی که دارد، اگر عذاب را نازل نماید کار تمام است و هیچ التماسی نتیجه‌ای ندارد.

خداوند مانند پدر نیست تا دلش بلرزد و دست دراز شده‌ی پسر خاطی را بگیرد. خداوند هیچ‌گاه بدون حکمت کار نمی‌کند. تمامی اسمای الهی با هم کار می‌کنند و این به آن معناست که چنین نیست که در گوشه‌ای احکم حاکمان کارپردازی نماید و در جایی دیگر ارحم الراحمین، بلکه تمامی اسما در هر کاری با هم پردازش دارند؛ همانطور که اختیار

آدمی نیز محفوظ است.

اگر خداوند می‌خواست ناسوت نداشته باشد، اختیار را از این عالم هم‌چون عوالم دیگر بر می‌داشت و همه را صافی و هدایت‌یافته می‌آفرید؛ ولی نظام احسن عالم نمی‌تواند این‌گونه باشد. ناسوت عالمی است سرشکن در دیگر عوالم که در طول آن قرار دارد و به خاطر همین اختیار بنده در آن است که برترین عوالم است. حسن ناسوت به این است که در آن اراده و اختیار، قدرت تخریب و گناه و نیز ثواب و درستی وجود دارد و انسان با دستی باز می‌تواند نتیجه‌ی این عالم را ره‌توشه‌ای برای عوالم دیگر قرار دهد.

آدمی به خاطر اختیاری که دارد همواره راه خسران را بر می‌گزیند؛ از این رو می‌فرماید: ﴿لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ﴾. جهنم از جنیان و انسان‌ها پر می‌شود. باید توجه داشت فریاد ﴿هَلْ مِنْ مَزِيدٍ﴾ جهنم که در آیه‌ی زیر آمده است برای پیش از این ماجراست که هنوز تمامی دوزخیان به آن وارد نشده‌اند: ﴿يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأَتْ وَتَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ﴾؛ آن

روز که ما به دوزخ می‌گوییم آیا پر شدی و می‌گویی آیا باز هم هست؟ خداوند پر کردن جهنم از دوزخیان انسی و جنی را با تعبیر ﴿حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي﴾ تأکید نموده است با آن که جهنم کوچک نیست تا زود پر شود! آیا این همه مردودی در مدرسه‌ی دنیا، کار معلم را زیر سؤال نمی‌برد؟ خداوند با این تعبیر، گویی می‌فرماید: به حضرت عباس جهنم را پر می‌کنم، تا درس را هم پر می‌کنم! این بیان بسیار وحشتناک است. اگر خداوند بخواهد جهنم را پر نماید، اگر همه‌ی خوبان نیز در آن بروند باز



جایی دارد و حتی یک نفر هم نباید به بهشت رود! باید گفت: چنین نیست که خداوند تنها مهربانی داشته باشد؛ چرا که مهر خداوند حکیمانه است و در همه جا ظهور نمی‌یابد و گاهی نیز خداوند غضب نماید. جایی که چیزی جلودار غضب او نیست و اگر بخواهد عذاب نماید هیچ واسطه‌ای را نمی‌پذیرد. البته همان کار خداوند نیز حکیمانه است و مانند جراحی می‌ماند که غده‌ای را با برش بدن و وارد آوردن چاقو بیرون می‌آورد.

خداوند بسیار لطف دارد و جهنم را تنها برای کافران و آنان که کفران نعمت می‌کنند قرار داده است: ﴿ذَلِكَ جَزَائِنَاهُمْ بِمَا كَفَرُوا وَهَلْ نُجَازِي إِلَّا الْكَافِرُونَ﴾<sup>۱</sup>؛ این عقوبت را به سزای آن‌که کفران کردند به آنان جزا دادیم و آیا جز ناسپاس را به مجازات می‌رسانیم.

فراز ﴿وَهَلْ نُجَازِي إِلَّا الْكَافِرُونَ﴾ می‌رساند تا آدمی به ناشکری و ناسپاسی نیفتاده است و تا در درگاه الهی شاکر است، در صورتی که بدی کند باز خداوند به او لطف می‌کند.

خداوند درباره‌ی قوم سبأ می‌فرماید: ﴿لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْكِنِهِمْ آيَةٌ جَنَّتَانِ عَنْ يَمِينٍ وَشِمَالٍ، كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ، وَاشْكُرُوا لَهُ بَلَدَةٌ طَيِّبَةٌ، وَرَبُّ غَفُورٌ. فَأَعْرَضُوا، فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرْمِ، وَبَدَّلْنَا لَهُم بَجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتِي أُكُلٍ حَمْطٍ وَأَثَلٍ، وَشَيْءٍ مِنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ﴾<sup>۲</sup>؛ به قطع برای مردم سبأ در محل سکونتشان نشانه‌ی رحمتی بود. دو باغستان از راست و چپ. به آنان گفتیم: از روزی پروردگارتان بخورید و او را شکر کنید. شهری است خوش و خدایی آمرزنده. پس روی گردانیدند و بر آن سیل جسد (عرم) را روانه

۱. سبأ / ۱۷.

۲. سبأ / ۱۵ - ۱۶.

کردیم و دو باغستان آنها را به دو باغ که میوه‌های تلخ و شوره‌گز و نوعی از کنار تنک داشت تبدیل کردیم.

مردم سبأ در ناز و نعمت و در گستردگی بودند. نعمت فراوان نیز غفلت می‌آورد؛ از این رو خداوند خاطر نشان می‌شود روزی پروردگار را بخورید و شکر او را بجا آورید. خدا به آنان سرزمینی طیب و آباد داد و همه‌گونه نعمت را بر آنان تمام نمود. مانند سفره‌ای باشکوه که توسط انسانی دست و دل باز و مهربان انداخته شده و همواره می‌گوید بخورید بخورید! نوش جانتان و شکر گویند؛ اما کفران همواره با بشر است و نوع انسان در خسران است: ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴾<sup>۱</sup>. این بیان بی‌احترامی به انسان نیست، بلکه پرده‌ای از واقعیت او را بر می‌دارد.

نعمت فراوان نیازمند شکر بسیار است و گرنه غفلت می‌آورد و غفلت سبب کفران می‌گردد و نعمت را می‌گیرد.

حکایت قوم سبأ تلنگری برای ذهن غافل انسان است که پس پرده‌ی ناشکری را بسیند. شیرینش تلخ و شور می‌شود و گوارایش زقوم می‌گردد! نعمت باید ایجاد معرفت نماید نه آن که غفلت آورد و گرنه به نعمت تبدیل می‌شود. این قضای الهی است و هر کسی که ناسپاسی نماید، ممکن است عقل از وی گرفته شود و توفیق ایمان از دست دهد و روی آرامش نبیند و مشکل و گرفتاری بر مشکل و گرفتاری است که افزوده می‌شود؛ به گونه‌ای که ثروت فراگیر گذشته‌ی وی پاسخ‌گوی نیازهای وی نخواهد بود.

انسان باید شاکر باشد و در نهاد خویش اعتراف نماید بدی‌هایی که دارد نه از سر عناد با خداست بلکه بدی‌ها برای خود اوست و از سر ضعف است و جای شکر این همه نعمت باقی است و طلبی نیز از خدا ندارد و اوست که بده‌کار خداوند است، در این صورت، لطف خداوند شامل حال وی می‌شود، در غیر این صورت تنها بیچارگی است که بهره‌اش می‌گردد؛ به‌ویژه آن که خداوند می‌خواهد جهنم را از جن و انس پر کند و ما از دل خدا بی‌خبر هستیم که از دست بنده‌های پرآزارش چه می‌کشد؛ از این رو به تبهکاران مهلت می‌دهد و مهلت می‌دهد تا بر تباهی خود بیفزایند، آن‌گاه است که می‌فرماید: ﴿وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرِهَا مِنْ دَابَّةٍ، وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى، فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ، فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا﴾<sup>۱</sup>؛ و اگر خدا مردم را به سزای آن‌چه انجام داده‌اند مؤاخذه می‌کرد هیچ جنبنده‌ای را بر پشت زمین باقی نمی‌گذاشت، ولی تا مدتی معین مهلتشان می‌دهد و چون اجلشان فرا رسد، خدا به کار بندگانش بیناست.

خداوند، نخست با بندگان خود بسیار مهربانی می‌نماید به گونه‌ای که اگر چنین نمی‌کرد و می‌خواست آنان را به خاطر کردار بندگان خود مؤاخذه کند، هیچ جنبنده‌ای روی زمین نمی‌ماند ولی مرام خدا این گونه نیست و أجل آنان را به تأخیر می‌اندازد تا هر کاری می‌خواهند انجام دهند. البته اگر تباهی نمایند و از حد درگذرند خداوند مانند قصابی که گوسفندان را نگاه می‌دارد تا پربار شوند، آن‌گاه تیغ را زیر گلوئی آنان

می‌گذارد، با آنان رفتار می‌کند با این تفاوت که دیگر حتی کم‌ترین مهلتی نمی‌دهد و مانند قصاب نیست که آب به گوسفندان دهد.

خداوند جهنمیان را بدون کم‌ترین مهتری به دوزخ می‌کشد؛ چرا که آنان به خداوند بدگمان بوده و سوء ظن داشته‌اند: ﴿وَيُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ، وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ، عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ، وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ، وَلَعَنَهُمْ، وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ، وَسَاءَتْ مَصِيرًا﴾<sup>۱</sup>؛ و تا مردان و زنان نفاق‌پیشه و مردان و زنان مشرک را که به خدا گمان بد برده‌اند عذاب کند. بد زمانه بر آنان باد و خدا بر ایشان خشم نموده و لعنتشان کرده و جهنم را برای آنان آماده گردانیده و چه بد سرانجامی است.

نکته‌ای که در این آیه مورد خاطر‌نشانی و توجه است پاسخ به این پرسش است که مشرکان و منافقان چرا این قدر مورد مذمت و سزاوار عذاب هستند! خداوند در بیان دلیل آن می‌فرماید: اینان سوء ظن و بدگمانی به خداوند دارند و به حق اعتمادی ندارند. بنابراین باید گفت به‌طور کلی کسانی که سوء ظن دارند، به شرک بسیار بالایی آلوده هستند. البته نباید سادگی و بُهَل به معنای منفی داشت اما داشتن سوء ظن نیز آلودگی و بیماری است. انسان باید ساده باشد یعنی سالم و اذن باشد و گوش وی نسبت به همه تنها شنوا باشد اما در مرحله‌ی عمل، حزم، احتیاط و دوراندیشی داشته باشد و سوء ظن که نوعی بیماری روانی است نداشته باشد. به هر روی، خداوند هشدار می‌دهد: ﴿وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ، فَتَكُونُوا مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾<sup>۲</sup>؛ و از کسانی که آیات ما را

۱. فتح / ۶.

۲. یونس / ۹۵.

دروغ پنداشتند مباش که از زیانکاران خواهی بود.

خداوند می‌فرماید آیات و نشانه‌های مرا مانند قرآن کریم و اولیای الهی را تکذیب ننمایید که از بیچارگان خسران زده خواهید بود. البته این آیه آدمی را از کاذبان قرار نمی‌دهد، بلکه می‌فرماید تو از آنان نباش و این گونه ناگاه بر سینه‌ی آدمی نمی‌زند و او را از خود نمی‌ترساند و به طور غیر مستقیم سخن می‌گوید.

به هر روی، دوزخیان به جهنم کشیده می‌شوند و به آنان می‌گویند: ﴿قُلْ أَذَلِكْ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ، كَانَتْ لَهُمْ جَزَاءً وَاصِرًا﴾<sup>۱</sup>؛ بگو: آیا این عقوبت بهتر است یا بهشت جاویدان که به پرهیزگاران وعده داده شده است که پاداش و سرانجام آنان است.

خداوند این فراز را برای امروز ما بیان می‌کند و گرنه در آن هنگامه هر پرسشی بی‌فایده است. اما برخی از جهنمیان، خود را نمی‌بازند و در آن واویلا می‌گویند: ﴿قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُلٌّ فِيهَا إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ﴾<sup>۲</sup>؛ کسانی که گردنکشی می‌کردند می‌گویند اکنون همه‌ی ما در آن هستیم. خداست که میان بندگان خود داوری کرده است.

وقتی آتش برخی از جهنمیان را فرا می‌گیرد، بسیاری از آنان به ضعف، التماس و لابه می‌افتند اما بعضی هنوز دست از سرکشی برنمی‌دارند و بر استکبار خود باقی هستند. اینان بر ضعیفان دوزخ چیره می‌شوند و ضعیف در آن جا نیز پایمال است. باید گفت:

۱. فرقان / ۱۵.

۲. غافر / ۴۸.

## برو قوی شو اگر راحت جهان طلبی

که در نظام طبیعت ضعیف پامال است  
قدرت اگر با معنویت همراه گردد سلامت می آورد و می تواند بدها و  
بدی ها را به خوب و خوبی تبدیل کند ولی فرد ضعیف است که توان  
تأمین نیازهای خود را از راه سالم آن ندارد و به تعدی و تجاوز به اموال و  
نوامیس دیگران دست می یازد.

در جهنم نیز چنین است. برخی از کافران حتی با مشاهده ی عذاب،  
فروتنی ندارند: ﴿وَلَقَدْ أَخَذْنَاهُم بِالْعَذَابِ، فَمَا اسْتَكَانُوا لِرَبِّهِمْ، وَمَا  
يَتَضَرَّعُونَ﴾<sup>۱</sup>؛ و به راستی ایشان را به عذاب گرفتار کردیم ولی نسبت به  
پروردگارشان فروتنی نکردند و به زاری درنیامدند.

این گروه از کافران سرکش و طغیانگر زود خود را از دست نمی دهند و  
در برابر عذاب (اگرچه بلای دنیایی منظور باشد)، تسلیم نمی شوند و  
کرنش نمی کنند و خود هستند و تغییری نمی کنند. این گروه بهتر از افراد  
ضعیفی هستند که با اندکی کاستی یا افزونی به ضعف می روند و زود خود  
را می بازند.

این حکم که در نظام طبیعت ثابت است، در نظام آخرت نیز چنین  
است و ضعیف حتی اگر در جهنم باشد، پامال است. ضعیف، مظلومی و  
فقر از واژه های منفور است. قرآن کریم واژه ی «مظلوم» را تنها یک بار آن  
هم برای کسی که کشته شده استفاده کرده است.

در قیامت حتی برخی از مؤمنانی که در مراتب فروتر هستند و قدرت





بهشت‌های اولی را در اختیار دارند به دوزخیان پوزخند می‌زنند: ﴿وَتَرَاهُمْ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا خَاشِعِينَ مِنَ الذُّلِّ، يَنْظُرُونَ مِنْ طَرْفٍ خَفِيِّ، وَقَالَ الَّذِينَ آمَنُوا: إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، أَلَا إِنَّ الظَّالِمِينَ فِي عَذَابٍ مُّقِيمٍ﴾<sup>۱</sup>؛ آنان را می‌بینی که چون بر آتش عرضه می‌شوند از شدت زبونی فروتن شده‌اند، زیرچشمی می‌نگرند و کسانی که گرویده‌اند می‌گویند در حقیقت زیان‌کاران کسانی‌اند که روز قیامت خودشان و کسانشان را دچار زیان کرده‌اند. آری ستم‌کاران در عذابی پایدارند.

دورزخیان را در معرض آتش قرار می‌دهند و این متکبران دنیایی در آن‌جا افتاده می‌شوند و زیرچشمی نگاه می‌کنند و جز آتش و عذاب چیزی نمی‌بینند. برخی از مؤمنان هم به آنان پوزخند می‌زنند و زیان آخرت و شکست، زبونی و رسوایی که آنان در این روز دارند را به رخ آنان می‌کشند؛ چرا که برنده آن است که در پایان کار می‌ماند. این گروه از مؤمنان کسانی هستند که قرآن کریم چنین از آنان یاد می‌کند: ﴿إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَا، آمَنَّا، فَاغْفِرْ لَنَا، وَارْحَمْنَا، وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ﴾<sup>۲</sup>؛ در حقیقت دسته‌ای از بندگان من بودند که می‌گفتند: پروردگارا، ایمان آوردیم، بر ما ببخشای و به ما رحم کن که تو بهترین مهربانی.

این بندگان خدا کاسه‌ی فقری آن‌هم به این بزرگی به دست می‌گیرند و در برابر ایمان خود مزد طلب می‌کنند، بلکه زیان تملق می‌کشایند و ﴿وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ﴾ می‌گویند. این افراد جزو مؤمنان اعلایی نیستند.

۱. شوری / ۴۵.

۲. مؤمنون / ۱۰۹.

اینان وقتی به جهنمیان می‌رسند آن‌ها را مسخره می‌کنند و به آن‌ها می‌خندند و انتقام مسخره شدن خویش در دنیا را از آنان می‌گیرند؛ چنان‌که می‌فرماید: ﴿فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سِخْرِيًّا حَتَّىٰ أَنْسَوْكُمُ ذِكْرِي وَكُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَكُونَ﴾؛ و شما مؤمنان را به ریشخند گرفتید تا با این کار یاد مرا از خاطرتان بردند و شما بر آنان می‌خندیدید.

ضعف در هر دنیایی بد است. باید قدرتمند بود اما ظالم نبود. متأسفانه در فرهنگ ما که شاهان ظالم در مدت طولانی حاکم بوده‌اند قدرت با ظلم مترادف پیدا کرده است، از این رو ضعف با مظلوم بودن همراه شده و ارزش پیدا کرده است. در سیاست نیز همیشه رابطه با افراد یا دولت‌های قوی بهتر است تا با کشورها و افراد ضعیف؛ زیرا قوی برای خود اصولی دورنی می‌شناسد اما ضعیف هیچ اصلی را نمی‌شناسد؛ از این رو دشمن دانا که قوی هست بهتر است از دوستی که نادان و به تبع آن ضعیف باشد:

**دشمن دانا بلندت می‌کند بر زمینت می‌زند نادان دوست**

دشمن حتی اگر قوی باشد، آدمی را بزرگ می‌کند؛ چرا که او اگر بخواهد بزند، با قاعده می‌زند ولی دشمن ضعیف در زدن خود هیچ قاعده‌ای ندارد.

به هر روی، جهنمیان حاضر نیستند با هم محاجه کنند، بلکه به طلب‌خواهی می‌افتند و مستکبران آنان گویی اعصاب آرام‌تری دارند که می‌گویند خداوند حکم کرده است و باید آن را پذیرفت و این به خاطر

قدرت بیش‌تری است که دارند. آنان شلوغ نمی‌کنند و آرام هستند. گروهی دیگر از جهنمیان مرتب با هم نزاع دارند: ﴿إِنَّ ذَلِكَ لَحَقٌّ، تَخَاصُّمُ أَهْلِ النَّارِ﴾<sup>۱</sup>؛ این مجادله‌ی اهل آتش به قطع راست است.

اهل جهنم با هم تخاصم و دشمنی دارند و با هم دعوا می‌کنند. همه بداخلاق و عصبانی هستند و با هم درگیر می‌شوند و همه از هم بدشان می‌آید و هیچ یک اعصاب ندارند. پس چنین نیست که جهنم جای زیبارویان فاسد باشد که باهم آتش‌بازی می‌کنند، بلکه آنان با هم تخاصم و دشمنی دارند. البته در دنیا نیز اهل دنیا با هم دیگر درگیر می‌شوند.

جهنمیان که ضعیف هستند، آرزوی یک روز تخفیف عذاب را دارند و به نگاهبانان جهنم می‌گویند: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ، يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْمًا مِنَ الْعَذَابِ. قَالُوا: أَوْ لَمْ تَكُ تَأْتِيكُمْ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ، قَالُوا: بَلَى، قَالُوا: فَادْعُوا، وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ﴾<sup>۲</sup>؛ و کسانی که در آتشند به نگاهبانان جهنم می‌گویند پروردگارتان را بخوانید تا یک روز از این عذاب را به ما تخفیف دهد. می‌گویند مگر پیامبرانتان دلایل روشن به سوی شما نیاوردند؟ می‌گویند: چرا. می‌گویند: پس بخوانید، ولی دعای کافران جز در بی‌راهه نیست.

آنان که دستشان به خدا نمی‌رسد به نگاهبانان جهنم رو می‌آورند و به التماس می‌گویند به خدا بگویید از عذاب ما برای یک روز هم که شده بکاهد. برخی از آنان نیز به «مالک» پناه می‌برند و از او می‌خواهند تا جان

۱. ص / ۶۴.

۲. غافر / ۴۹ - ۵۰.

آنان را بگیرد: ﴿وَنَادُوا: يَا مَالِكُ، لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ، قَالَ: إِنَّكُمْ مَا كُثُونَ﴾<sup>۱</sup>؛ و فریاد کشند: ای مالک، بگو پروردگارت جان ما را بستاند. پاسخ دهد: شما ماندگارید.

اینان همان دوزخیان ضعیف هستند. البته ضعیف بودن غیر از داشتن استضعاف است و مستضعفان؛ یعنی کسانی که حکم خداوند به آنان نرسیده است به جهنم نمی‌روند؛ از این رو می‌فرماید: ﴿أَوَلَمْ تَكُ تَأْتِيكُمْ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ﴾ و این بدان معناست که اگر پیام الهی به شما ابلاغ نشده باشد، عذاب از شما برداشته می‌شود.

این در حالی است که خداوند فرستادگان الهی خود را در آخرت یاری می‌نماید: ﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا، وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا، وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ﴾<sup>۲</sup>؛ در حقیقت ما فرستادگان خود و کسانی را که گرویده‌اند در زندگی دنیا و روزی که گواهان برپای می‌ایستند به قطع یاری می‌کنیم.

خداوند فرستادگان الهی خود را هم در دنیا و هم در قیامت یاری می‌نماید. ﴿يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ﴾؛ روزی است که همه بر پاها می‌ایستند و قدها برافراشته می‌شود.

قیامت روزی است که دیگر رحمت عام از کافران برداشته می‌شود و هیچ‌گونه عذرخواهی از آنان پذیرفته نمی‌شود: ﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعذِرَتُهُمْ، وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ، وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ﴾<sup>۳</sup>؛ همان روزی که ستم‌گران را

۱. زخرف / ۷۷.

۲. غافر / ۵۱.

۳. غافر / ۵۲.

پوزش طلبی شان سود نمی‌دهد و برای آنان لعنت است و برایشان بدفرجامی آن سرای است.

جهنمیان به خلود آتش در می‌آیند و به عذاب ماندگار می‌رسند. ﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعذِرَتُهُمْ﴾<sup>۱</sup> به این معناست که زندگی آنان با نکبت همراه است. برای نمونه، ممکن است قاتلی که زندانی شده است در زندان نیز آقای خود باشد و زندانیان و حتی زندانبانان از او حساب ببرند و هر چند اعدام شود و هر چند لعنت بر او باشد و هر چند زندان برای وی بد جایی باشد، نکبت ندارد؛ برخلاف کسی که برای بده‌کاری زندانی شده و ضعیف است که او نکبت دارد، اعدام هم نمی‌شود.

پذیرفته نشدن هرگونه عذرخواهی در آیه‌ای دیگر چنین توضیح داده شده است: ﴿فَإِنْ يَصْبِرُوا فَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ وَإِنْ يَسْتَعْتِبُوا فَمَا هُمْ مِنَ الْمُعْتَبِينَ﴾<sup>۱</sup>؛ پس اگر شکیبایی نمایند جایشان در آتش است و اگر از در پوزش در آیند مورد اجابت قرار نمی‌گیرند.

این آیه می‌فرماید جهنمیان جز صبر و شکیبایی بر آتشی که جان آنان را می‌سوزاند چاره‌ای ندارند و در آن جا عفو و پذیرش معذرت در میان نیست و زاری و لابه فایده‌ای ندارد و این یأس است که دیگر بر جان آنان می‌افتد.

البته گاه برخی از جهنمیان هوس فرار می‌نمایند. گویی جهنم حصار و دیواری ندارد: ﴿وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَا لَهُمْ النَّارُ، كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا، وَقِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ، الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَكَذِّبُونَ﴾<sup>۲</sup>؛ و اما کسانی

۱. فصلت / ۲۴.

۲. سجده / ۲۰.

که نافرمانی کرده‌اند پس جای گاهشان آتش است. هر بار که بخواهند از آن بیرون بیایند در آن بازگردانیده می‌شوند و به آنان گفته می‌شود عذاب آن آتشی را که دروغش می‌پنداشتید بچشید.

جهنم هم خود بدجایگاهی است و هم دوزخیان آن شر هستند: ﴿الَّذِينَ يُحْشَرُونَ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ، أُولَٰئِكَ شَرٌّ مَّكَانًا، وَأَضَلُّ سَبِيلًا﴾<sup>۱</sup>؛ کسانی که به رو در افتاده به سوی جهنم رانده می‌شوند. آنان بدترین جای و گم‌ترین راه را دارند.

﴿مَكَانًا﴾ در این آیه مطلق است و مقید به مکان و جایگاه شر نیست تا گفته شود تنها مکان جهنمی‌ها شر است بلکه به این معناست که هویت آن‌ها نیز شر است.

افزون بر عذاب آتش، خداوند برای برخی از جهنمیان قرین‌ها و همراهانی آزار دهنده گذاشته است تا به آنان متلک بگویند و نوش جانان باد و شیرین مثل عسل است نثار آنان کنند: ﴿وَقَيَّضْنَا لَهُمْ قُرَنَاءَ فَزَيَّنُوا لَهُمْ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنَّةِ وَالْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ﴾<sup>۲</sup>؛ و برای آنان دمسازانی گذاشتیم و آن‌چه در دسترس ایشان و آن‌چه در پی آنان بود در نظرشان زیبا جلوه دادند و فرمان عذاب در میان امت‌هایی از جن و انس که پیش از آنان روزگار به سر برده بودند بر ایشان واجب آمد چرا که آن‌ها زیان‌کاران بودند.

تحقیر کافران منحصر در لغزگویی همراهان نیست، بلکه برخی از

۱. فرقان / ۳۴.

۲. فصلت / ۲۵.

جهنمیان بعضی دیگر را زیر پا می‌گیرند: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا رَبَّنَا أَرِنَا الَّذِينَ  
أَضَلَّانَا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ نَجْعَلُهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا لِيَكُونَا مِنَ الْأَسْفَلِينَ﴾<sup>۱</sup>؛ و  
کسانی که کفر ورزیدند گفتند: پروردگارا، آن دو گمراه‌گری از جن و انس که  
ما را گمراه کردند به ما نشان ده تا آن‌ها را زیر قدم‌هایمان بگذاریم تا زیون  
شوند.

کافران از خداوند می‌خواهند جنیان و انسان‌هایی را که سبب کفر آنان  
شدند را به ایشان نشان دهد تا آن‌ها را زیر پای خود بگیرند.

نمونه‌ی این کینه را در آقا محمد خان قاجار باید دید که فردی عقده‌ای  
و پرکینه بوده است. می‌گویند وی جنازه‌ی کریم خان زند را از زیر خاک در  
آورد و آن را در پله‌های قصر و بارگاهش گذاشت تا هر روز بر روی آن راه  
رود؛ چرا که وی او را چند سالی اسیر و با خفت تمام، زندانی کرده بود.  
جهنمیان نیز می‌خوانند پاهای خود را بر سر گمراه‌سازان خود نهند تا آنان  
از خود پایین‌تر باشند، این گونه خود را تخلیه کنند. کسی که کم بیاورد به  
چنین رفتارهایی دست می‌زند. ضعف، انسان را عقده‌ای می‌سازد. آتش  
جهنم نیز زبانه می‌کشد و همه را می‌سوزاند یا آتش در جان آنان افتاده  
است و زیر و پایین با بالا تفاوتی ندارد و این تنها عقده‌ای بودن جهنمیان  
را می‌رساند. افراد عقده‌ای دارای قساوت می‌گردند و خطرناک می‌شوند  
هر چند مؤمن باشند؛ از این رو باید سعی کرد فرزندان عقده‌ای بار نیابند.  
جهنمیان چون رهبران گمراه خود را ببینند، به آنان می‌گویند شما  
بودید که ما را گمراه ساختید و گناه گمراهی خود را بر عهده‌ی آنان

می اندازند، اما این رهبران گمراه زیر بار گفته‌ی آنان نمی‌روند و آنان را قومی سرکش و طاعی می‌خوانند: ﴿وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ. قَالُوا إِنَّكُم كُنْتُمْ تَأْتُونَنَا عَنِ الْيَمِينِ. قَالُوا بَلْ لَمْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ. وَمَا كَانَ لَنَا عَلَيْكُم مِّنْ سُلْطَانٍ بَلْ كُنْتُمْ قَوْمًا طَاغِينَ. فَحَقَّ عَلَيْنَا قَوْلُ رَبِّنَا إِنَّا لَذَائِقُونَ. فَأَغْوَيْنَاكُمُ إِنَّا كُنَّا غَاوِينَ. فَإِنَّهُمْ يَوْمَئِذٍ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ. إِنَّا كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ﴾<sup>۱</sup>؛ و می‌گویند شما به‌ظاهر از در راستی با ما درمی‌آمدید و خود را حق به جانب می‌نمودید. متهمان می‌گویند: نه، بلکه با ایمان نبودید. و ما را بر شما هیچ تسلطی نبود، بلکه خودتان سرکش بودید. پس فرمان پروردگاران بر ما سزاوار آمد، ما به‌واقع باید عذاب را بچشیم. و شما را گمراه کردیم؛ زیرا خودمان گمراه بودیم. پس در حقیقت آنان در آن روز در عذاب شریک یک‌دیگرند. آری، ما با مجرمان چنین رفتار می‌کنیم.

پیشوایان گمراه کننده به پیروان گمراه شده‌ی خود می‌گویند هر چند ما در گمراهی بودیم و شما را گمراه کردیم ولی ما شما را مجبور به اطاعت نساختیم و شما خود طغیان‌گر بودید که به سوی ما جذب شدید.

این امر می‌رساند کسی نمی‌تواند بار گناه خود را به دوش دیگری بیندازد و کسی نیز پذیرای گناه دیگری نیست. در قیامت جز اولیای الهی همه آن‌قدر مشکل دارند که از هم فرار می‌کنند تا مبادا شریک در گناه دیگری باشند. در آن‌جا همه حتی دوزخیان خود را مستحق عذاب الهی می‌دانند و ندای: ﴿فَحَقَّ عَلَيْنَا قَوْلُ رَبِّنَا إِنَّا لَذَائِقُونَ﴾<sup>۲</sup> سر می‌دهند. این جهنمیان در ادعای خود صداقت دارند و به درستی می‌گویند ما گمراه بودیم و شما را نیز گمراه ساختیم: ﴿فَأَغْوَيْنَاكُمُ، إِنَّا كُنَّا غَاوِينَ﴾<sup>۳</sup> و این امر



توان و قوت آن رهبران گمراهی را می‌رساند.

در روان‌شناسی اصل مهمی است و آن این که از انسان‌های ضعیف باید بسیار هر اسید؛ چرا که اگر کسی به طرف آنان برود به این نیت که به آنان کمکی کند، از ترس گمان می‌کنند می‌خواهد بلایی به سر آنان بیاورد در نتیجه ممکن است به وی حمله کند، اما انسان‌های قوی صاف‌تر عمل می‌کنند. در این آیه نیز پیشوایان تباهی خود را گمراه و سزاوار عذاب الهی می‌دانند اما دوزخیان ضعیف در پی این هستند که گناه خود را به عهده‌ی دیگری بیندازند. خداوند تمامی این دوزخیان را با هم عذاب می‌نماید و میان ضعیف و قوی آنان تفاوتی نمی‌نهد و می‌فرماید: ﴿فَأَنَّهُمْ يَوْمَئِذٍ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ﴾ و طغیان‌گری این گروه ضعیف که پیشوایان آنان به ایشان گوشزد کرده بودند را تأیید می‌نماید.

در جهنم هستند برخی که روزی با بعضی از مؤمنان دوست بوده‌اند. بهتر است حال آنان را نیز جویا شویم. مؤمنان وقتی دوست دوزخی خود را می‌بینند گویی می‌خواهند دوستی خود را با او منکر شوند و به جای احوال‌پرسی و دل‌جویی از او زبان طعنه می‌کشایند. قرآن کریم نخست وضع این مؤمنان را در بهشت توصیف می‌نماید و سپس از دیدار آنان با این دوزخی می‌گوید: ﴿إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ. أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ. فَوَاكِهِ وَهُمْ مُكْرَمُونَ. فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ. عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ. يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ. بَيْضَاءَ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ. لَا فِيهَا غَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنْزَفُونَ. وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ عِينٌ. كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَكْنُونٌ. فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ. قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٌ. يَقُولُ أَتِنَّكَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ. أَتَدَّأ مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا. أَتِنَّا لَمَدِينُونَ. قَالَ هَلْ أَنْتُمْ مُطَّلِعُونَ. فَاطَّلَعَ فَرَآهُ فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ. قَالَ تَاللَّهِ إِنْ

كَذَتْ لَتُرْدِينَ. وَلَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّي لَكُنْتُ مِنَ الْمُحْضَرِينَ. أَفَمَا نَحْنُ بِمَيِّتِينَ. إِلَّا مَوْتَتَنَا الْأُولَىٰ وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ. إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ. لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ ﴿١﴾.

- مگر بندگان پاکدل خدا. آنان روزی معین خواهند داشت. انواع میوه‌ها و آنان مورد احترام خواهند بود. در باغ‌های پر نعمت. بر سریرها در برابر هم‌دیگر می‌نشینند. با جامی از باده‌ی ناب پیرامونشان به گردش درمی‌آیند. باده‌ای سخت سپید که نوشندگان را لذتی خاص می‌دهد. نه در آن فساد عقل است و نه ایشان از آن به بدمستی و فرسودگی می‌افتند. و نزدشان دلبرانی فروهشته‌نگاه و فراخ‌دیده باشند. از شدت سپیدی گویی تخم شتر مرغ زیر پر نهند. پس برخی‌شان به برخی روی نموده و از هم‌دیگر پرس‌وجو می‌کنند. گوینده‌ای از آنان می‌گوید راستی من در دنیا هم‌نشینی داشتم که به من می‌گفت: آیا به‌واقع تو از باوردارندگانی؟! آیا وقتی مردیم و خاک و مشتی استخوان شدیم، آیا به‌واقع جزا می‌یابیم؟! مؤمن می‌پرسد: آیا شما اطلاع دارید کجاست؟ پس اطلاع حاصل می‌کند و او را در میان آتش می‌بیند، و می‌گوید: به خدا سوگند چیزی نمانده بود که تو مرا به هلاکت اندازی و اگر رحمت پروردگارم نبود همانا من نیز از احضارشدگان بودم، و از روی شوق می‌گویند: آیا دیگر روی مرگ نمی‌بینیم، جز همان مرگ نخستین خود و ما هرگز عذاب نخواهیم شد. راستی که این همان کامیابی بزرگ است. برای چنین پاداشی باید کوشندگان بکوشند.

در بهشت برای بهشتیان هم می‌آورند؛ آن هم میوه‌های گوناگون با تنوعی چشم‌گیر و هم به آنان حرمت می‌گذارند. خانه نیز در صورتی

بهشت می‌گردد که پدر و مادر و فرزندان با هم برخورداردی احترام‌آمیز داشته باشند نه رفتارهایی خوارکننده. اعضای خانواده باید یکدیگر را عزیز بدانند. دولت‌ها نیز می‌توانند مردم را تکریم نمایند و عزیز دارند یا پاسبان‌هایی با چماق و باتوم در خیابان بگذارند و مردم خود را تحقیر کنند.

به بهشتیان شراب می‌دهند؛ شرابی روشن و صاف که برای نوشندگان آن لذت‌آور است. شراب وقتی بیضاست که سلسال و صافی باشد و در آن هم چون آینه‌ای بتوان عکس رخ خود را دید.

﴿مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ، وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرَ طَعْمُهُ، وَأَنْهَارٌ مِنْ حَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ، وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى، وَلَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ، وَمَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ، وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا، فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ﴾<sup>۱</sup>؛ مثل بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده شده چون باغی است که در آن نه‌هایی است از آبی که رنگ و بو و طعمش برنگشته و جوی‌هایی از شیری که مزه‌اش دگرگون نشود و رودهایی از باده‌ای که برای نوشندگان لذتی است و جویبارهایی از انگبین ناب و در آن‌جا از هر گونه میوه برای آنان فراهم است و از همه بالاتر آمرزش پروردگار آنهاست. آیا چنین کسی در چنین باغی دل‌انگیز مانند کسی است که جاودانه در آتش است و آبی جوشان به خوردشان داده می‌شود تا روده‌هایشان را از هم فرو پاشد

بهشت دارای نه‌هایی است که آب آن بو نمی‌گیرد و رونده است.

نهرهایی از شیر دارد که ترشیده و خراب نمی‌شود. نهرهایی از شراب در آن است که نوشندگان از آن لذت می‌برند.

ما دنیا و آخرت را دو روی یک سکه می‌دانیم و هر لذتی که در آن هست، نمونه‌ای از آن باید در دنیا باشد. اگر بهشت شراب طهوری که نه تنها مست کننده نیست، بلکه نشاط‌آور است، باید در دنیا نیز نمونه‌ی آن را به دست آورد که هم مست کننده نباشد و هم نأشگی و خماری نیاورد. بهشت نهرهایی از عسل مصفا نیز دارد. چون تعبیر نهر برای آن آماده است؛ پس عسل این نهرها همانند عسل‌های ساخت زنبوران دنیایی که عسلی را با زحمت تولید می‌کنند چندان سفت نیست، بلکه نرم و لطیف است. نه عسل‌های آن ساخت زنبوران است و نه شیرهای آن از حیوانات است؛ هر چند نام عسل و شیر و شراب را دارد: ﴿وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾<sup>۱</sup>؛ و کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند مژده ده که ایشان را باغ‌هایی خواهد بود که از زیر درختان آن‌ها جوی‌ها روان است. هرگاه میوه‌ای از آن روزی ایشان شود می‌گویند این همان است که پیش از این نیز روزی ما بوده و مانند آن نعمت‌ها به ایشان داده شود و در آن‌جا همسرانی پاکیزه خواهند داشت و در آن‌جا جاودانه بمانند.

خداوند افزون بر این نعمت‌های محسوس، نعمت‌های معنوی خود را نیز به بهشتیان ارزانی می‌دارد: ﴿وَمَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ﴾. این وعده برتر از آنچه

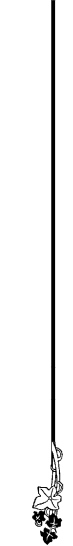
پیش‌تر بیان شد است چرا که نعمت‌های محسوس آن هر قدر هم رونده و نرم باشد و حاصل رنج کسی نباشد، باز هم بهشت تنگی خود را دارد ولی بخشایش الهی بسیار گسترده‌تر از آن است و این بسیار شیرین است. مغفرت الهی بسیار بیش از نهر شیر و عسل لذت دارد.

بهشتیان زنانی ممتاز نیز دارند. بعد از بهره بردن از این نعمت‌ها برخی به یاد دوستان دنیایی خود می‌افتند: ﴿فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ﴾ و حال رفیقشان را می‌پرسند که کجاست که ناگهان او را در جهنم می‌بیند. به او می‌گوید به خدا سوگند تو اگر می‌توانستی مرا هم گمراه می‌کردی.

به زبان حال آن مجرم در بند دوزخ می‌توان گفت: تو دلت برای من تنگ شده بود و به دنبال من می‌گشتی، تا دیدی من در جهنم هستم، زود تغییر حالت دادی؟ اگر مرا در بهشت می‌دیدید چه می‌گفتی؟

خدا نکند آدمی کم بیاورد. اگر کسی ناگاه مشکل پیدا کند بسیاری از آشنایان منکر او می‌شوند و می‌گویند ما او را نمی‌شناسیم، اما کافی است که یخ او بگیرد، آن‌گاه بسیاری از بیگانگان و غریبه‌ها نیز درصدد بر می‌آیند خود را به نحوی به او نزدیک کنند و پیمان خویشی با او ببندند تا از کنار او یا نانی بخورند یا نامی بیابند.

مؤمن بهشتی می‌گوید: اگر خدا به من رحم نکرده بود مانند تو در جهنم بودم. این سخن بسیار درست است و نقش تخریب‌گر دوست منفی را می‌رساند. انسان باید از دیگرانی که می‌توانند نقش منفی داشته باشند بر حذر باشد به خصوص از کسانی که به هم نزدیک هستند و می‌توانند او را گمراه کنند.



در آن جاست که وی از رفیق خود تبری می‌جوید و بر این که با او دوست بوده حسرت می‌آورد و جهنمی نیز در حسرتی دیگر می‌ماند. بعد از آن از این جهنمی پذیرایی می‌شود. پذیرایی از او با میوه‌ی «زقوم» و نوشیدنی «جحیم» است: ﴿أَذَلِكْ خَيْرٌ نُّزُلًا أَمْ شَجَرَةُ الزُّقُومِ. إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ. إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ. طَلْعُهَا كَأَنَّهُ رُءُوسُ الشَّيَاطِينِ. فَإِنَّهُمْ لَا كَلُونَ مِنْهَا فَمَا لَوْنٌ مِنْهَا الْبُطُونُ. ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْهَا لَشَوْبًا مِنْ حَمِيمٍ. ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ لِإِلَى الْجَحِيمِ﴾<sup>۱</sup>؛ آیا از نظر پذیرایی این بهتر است یا درخت زقوم؟ در حقیقت ما آن را برای ستم‌گران مایه‌ی آزمایش و عذابی گردانیدیم. آن درختی است که از قعر آتش سوزان می‌روید. میوه‌اش گویی چون کله‌های شیاطین است. پس دوزخیان به حتم از آن می‌خورند و شکم‌ها را از آن پر می‌کنند. سپس ایشان را بر سر آن آمیغی از آب جوشان است. آن‌گاه بازگشتشان بی‌گمان به سوی دوزخ است.

به آن دوزخیان شکوفه‌های درخت زقوم داده می‌شود که همانند سر شیاطین و جنیان بزرگ و زشت است. وقتی شکوفه‌ی درختی چنین بزرگ باشد، میوه‌اش چه قدر بزرگ است؟ دوزخیان باید آن را بخورند؟! آدمی وقتی می‌خواهد قرص کوچکی در دنیا بخورد، آن را با لیوان آبی همراه می‌سازد تا بلکه کمی گوارا شود. آن شکوفه‌های بزرگ که به اندازه‌ی سر شیاطین است و میوه‌اش که بسیار بزرگ‌تر است چگونه باید خورده شود؟ دوزخیان باید آن را بخورند و باید شکم خود را از آن به انبوه پر سازند: ﴿فَمَا لَوْوَنَ مِنْهَا الْبُطُونُ﴾؛ آن قدر پُر که نزدیک است لبریز شود. البته

شکم‌های جهنمیان نیز خیلی بزرگ است. بعد از این میوه نوبت نوشیدنی می‌رسد: ﴿ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْهَا لَشَوْبًا مِّنْ حَمِيمٍ﴾؛ اما آن نوشیدنی چیزی نیست جز آبی جوشان که بوی گندی دارد.

کافران در جهنم همانند چارپایان در پی خوردن هستند و جز وقود و جحیم نمی‌خورند و حتی فضولات آنان نیز همیزم آتش جهنم و وقود می‌شود و باز مصرف آنان می‌گردد: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا، وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ، وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ، وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ، وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ﴾؛ خدا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند در باغ‌هایی که از زیر درختان آنها نهرها روان است درمی‌آورد و حال آن‌که کسانی که کافر شده‌اند در ظاهر بهره می‌برند و همان‌گونه که چارپایان می‌خورند می‌خورند ولی جای‌گاه آنها آتش است.

## روشنی ﴿۱۱۶﴾

### جهنم فرارناپذیر

﴿يُرِيدُونَ أَنْ يُخْرَجُوا مِنَ النَّارِ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ﴾ ۲.

- می‌خواهند که از آتش بیرون آیند در حالی که از آن بیرون آمدنی نیستند و برای آنان عذابی پایدار خواهد بود.

**بیان:** به واقع باید باور کرد و باید پذیرفت که نمی‌شود از آتش جهنم

۱. محمد ﷺ / ۱۲.

۲. مائده / ۳۷.

رهایی یافت و از آن خارج شد. باید این دنیا را آن‌گونه که هست باور کرد و از این جا برای عالم دیگر اندیشه، تدبیر و عاقبت‌سنجی داشت.

## روشنی ﴿ ۱۱۷ ﴾

### نورچشمی دوزخی

﴿ وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَىٰ نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ، قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ، بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ، يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ، وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا، وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ ﴾.

- و یهودان و ترسایان گفتند ما پسران خدا و دوستان او هستیم. بگو: پس چرا شما را به کیفر گناهانتان عذاب می‌کند؟ نه، بلکه شما هم بشرید؛ از جمله کسانی که آفریده است. هر که را بخواهد می‌آمرزد و هر که را بخواهد عذاب می‌کند و فرمان‌روایی آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آن دو می‌باشد از آن خداست و بازگشت همه به سوی اوست.

**بیان:** یهود و نصاری می‌گفتند ما فرزندان نورچشمی خدا هستیم. خداوند می‌فرماید: اگر چنین است پس چرا عذاب می‌شوید؟ به این پاسخ می‌توان اشکال کرد فرزند هرچند دوست داشتنی است اما در صورت ارتکاب بدی سزاوار تنبیه می‌گردد. باید گفت: خداوند بنده‌اش را دوست دارد و به همین دلیل اگر زمینه‌ای برای بخشیده شدن داشته باشد؛ یعنی اگر کسی بعد از ارتکاب گناه از کرده‌ی خویش پشیمان شود و توبه نماید، خداوند او را می‌بخشد، هرچند گناه کبیری را مرتکب شده باشد اما اهل کتاب می‌گفتند ما فرزندان دوست داشتنی خداییم، از این رو





به جهنم نمی‌رویم و خداوند به آنان می‌فرماید من شما را برای گناهان اندکی که دارید عذاب می‌کنم، در حالی که فرزند را به خاطر گناهان بسیار غلاظ و شداد تنبیه می‌کنند، نه برای گناهان اندک. همین که خداوند شما را به خاطر گناهان کم عذاب می‌کند، بیانگر این است که رابطه‌ای قوی با خداوند ندارید. اهل کتاب می‌پذیرفتند گناه کار هستند اما آن را اندک می‌دانستند، و خداوند نیز می‌فرماید من شما را برای همین گناه اندکی که خود آن را قبول دارید عذاب می‌نمایم و همین دلیل بر رد ادعای شماست.

خداوند در آیه‌ای دیگر، پاسخ اهل کتاب را چنین می‌آورد: ﴿بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنِّي يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةً وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾<sup>۱</sup>؛ پدیدآورنده‌ی آسمان‌ها و زمین است. چگونه او را فرزندی باشد در صورتی که برای او همسری نبوده و هر چیزی را آفریده و اوست که به هر چیزی داناست؟!

این آیه در پاسخ اهل کتاب بر توحید و یگانگی خداوند استدلال می‌آورد و می‌فرماید خداوند صاحب فرزند نمی‌شود؛ چرا که برای او همسر و ازدواجی نیست. خداوند یگانه است و دومی ندارد؛ چرا که تنها حق تعالی است که ذات دارد و دیگر پدیده‌ها هیچ یک ذات ندارد و همه ظهور حق تعالی می‌باشند. خداوند چون فرزندی ندارد، مثل و شبیه نیز نخواهد داشت؛ زیرا مثل از طریق داشتن همسر به دست می‌آید. خداوند خود موجود است ولی فرزندی از او متولد نمی‌شود، چیزی به ذات

نمی‌افتد و به استقلال کشیده نمی‌شود؛ زیرا خداوند وحدت دارد و دوگرایی و چندگانگی در او نیست.

اگر خداوند فرزند داشته باشد آن فرزند مماثل او بود و می‌شد خدا شود؛ در حالی که این امر ممکن نیست؛ چرا که معنای خدا یعنی کسی که ذات دارد و ذات منحصر در یکی است. یگانگی خدا مانند امامت امام است که به کسی بستگی ندارد و همواره منحصر به فرد و تک است. خداوند مماثل ندارد و تنها یگانه است و فرزند و شریکی نیز ندارد و برای این باید خداوند را حمد و ستایش نمود: ﴿وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ وَكَبْرُهُ تَكْبِيرًا﴾<sup>۱</sup>؛ و بگو: ستایش خدایی را که نه فرزندی گرفته و نه در جهان‌داری شریکی دارد و نه خوار بوده که نیاز به دوستی داشته باشد و او را بسیار بزرگ شمار.

ستایش ویژه‌ی خدایی است که ما را به غیر خود مبتلا نساخت و به فرزند و شریک وانگذاشت. اگر خداوند کسی را به عنوان فرزندی گرفته بود یا شریکی برای خود قرار می‌داد، از آن‌جا که فرزند خدا دیگر خدا نبود، به عدالت و مرحمت با بندگان رفتار نمی‌کرد و مانند آقازادگان! برای خود، حکومتی راه می‌انداخت و مردم را به بدبختی و بیچارگی می‌کشاند؛ به ویژه اگر با خداوند اختلاف می‌کرد. این حمد و ستایش را باید ذکر صبح و شام قرار دارد و خداوند را از این که فرزند و شریک نگرفته است سپاس‌گزار بود.

در پایان شایسته است به این اعتقاد اشتباه که محبت با انجام گناه از

بین می‌رود نیز گریزی کوتاه داشته باشیم. اگر محبت با گناه از بین رفتنی بود، در این صورت کسانی که ادعای محبت خدا را دارند نباید مرتکب گناهی شوند، ولی این‌گونه نیست و گناه محبت را از بین نمی‌برد. می‌شود انسانی خدا را دوست داشته باشد و دست به گناه بیالاید؛ وگرنه باید همه معصوم باشند؛ زیرا هر کسی به نوعی خدا را دوست دارد و با این حال گناه هم می‌کند.

### روشنی ﴿ ۱۱۸ ﴾

#### جهل و جنود آن

﴿وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَابًا مِنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾<sup>۱</sup>

- و یادکن هنگامی را که گفتند: خدایا، اگر این کتاب همان حق از جانب توست، پس بر ما از آسمان سنگ‌هایی بباران یا عذابی دردناک بر سر ما بیاور.

**بیان:** کسی که به جهل مبتلاست و خود را عالم می‌پندارد و جهل او از نوع مرکب است هر محرومیتی خواهد داشت. چنین کسانی لاف علم می‌زنند و می‌پندارند خیکی از علم دارند، ولی خیالی بیش با آنان نیست. هر جا کمی عمل هست به سبب نبود دانش نظری درست می‌باشد. مشکلات امروز دنیا از بی‌عملی نیست بلکه از بی‌علمی است و جهل امروز بشر در زمینه‌ی معارف و امور معنوی بیش از دیروز اوست. شرک و

کفر از شعبه‌های جهل و بسیاری از گناهان از جنود آن است و البته تا خداوند در دل انسان نیاید و در آن ننشیند و نهادینه نگردد، جهل از دل انسان زدوده نمی‌شود. در آیه‌ی شریفه نیز برخی از مشرکان به سبب جهلی که داشتند درخواست عذاب دردناک و باریدن سنگ از آسمان می‌کنند. آنان عذاب دردناک و باران سنگ را درک نمی‌کردند و نسبت به آن جاهل بودند که چنین درخواستی را از خداوند داشتند. این جهل است که انسان را حتی به کفر می‌کشاند به گونه‌ای که حتی استغفار شخص رسول خدا ﷺ برای آنان کارآمد نیست. خداوند می‌فرماید: ﴿اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ، إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ، ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ، وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾<sup>۱</sup>.

- چه برای آنان آمرزش بخواهی یا برایشان آمرزش نخواهی یکسان است. حتی اگر هفتاد بار برایشان آمرزش طلب کنی هرگز خدا آنان را نخواهد آمرزید؛ چرا که آنان به خدا و فرستاده‌اش کفر ورزیدند و خدا گروه فاسقان را هدایت نمی‌کند.

کفر، الحاد، نفاق و شرک از شعبه‌های جهل است. وقتی جهل به عمل می‌گراید یا به اندیشه می‌آید لباس کفر یا شرک یا فسق یا نفاق را می‌پوشد و جهل که فعلی می‌شود جاهل یا فاسق می‌گردد یا کافر یا مشرک و یا منافق. جهل تا به کار نیاید جهل است و مانند الاغی است که پالان ندارد، اما وقتی بدون پالان بر آن سوار شوند، آزار خود را می‌نماید و چهره‌ی فسق، شرک، نفاق یا کفر می‌گیرد.

جهل مشرکان نسبت به پیامبر اکرم ﷺ گاه شکل تمسخر و هیأت

سخریه می‌یابد و آنان را به کفر می‌کشاند؛ به گونه‌ای که دیگر حتی طلب بخشش و استغفار از ناحیه‌ی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز نمی‌تواند برای آنان مؤثر و کارا باشد.

جاهل وقتی به فسق آلوده می‌شود؛ چون جاهل دارد، شخصیتی ندارد تا حفظ شخصیت و موقعیت نماید، از این رو بی‌باک و بریده می‌شود و به خشونت و سخریه می‌گراید. برخورد متین و دور از خشونت شأن افرادی است که فرهنگ دارند و آگاه به روز و حفظ هر موقعیت هستند. کسی که جاهل است احساس شخصیت ندارد و شخصیت برای او اهمیتی ندارد تا ملاحظه‌ای داشته باشد. او همانند طفلی می‌ماند که از سر ناآگاهی آتش در دهان می‌گذارد و شیشه می‌شکند و در هیچ چیزی ملاحظه‌ای ندارد، اما شخص آگاه مانند کودکی است که رفته رفته می‌یابد و اندک اندک می‌ترسد و تن به هر خطری نمی‌دهد. این فرد آگاه است که احساس شخصیت دارد و به هر کاری که شأن او نیست دست نمی‌یازد.

این جاهل است که آدمی را به عذاب جهنم می‌کشاند. جاهل به سوی جهنم گام بر می‌دارد و جهنم بر او چیره می‌گردد اما او چنان غافل است که توجهی ندارد. تعبیر ﴿قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ﴾ در آیه‌ی زیر صراحت بر این مطلب دارد. آیه‌ی شریفه درباره‌ی کسانی است که در جنگ تبوک از همراهی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سر باز زدند و در آن گرمای تابستان به جنگ طاقت فرست با رومیان نرفتند و برخی از سپاهیان را نیز بر ماندن تشویق می‌نمودند و گرمای هوا را بهانه می‌آوردند. آن منافقان از این که در مدینه مانده بودند خوش حال بودند، اما خداوند برای آن که حقیقت عیش ظاهری آنان را بنمایاند و آتش درون آن را نمایان سازد به

صراحت می فرماید: ﴿فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ﴾<sup>۱</sup>؛ بر جای ماندگان از به خانه نشستن خود پس از رسول خدا ﷺ شادمان شدند و از این که با مال و جان خود در راه خدا جهاد کنند کراهت داشتند و گفتند در این گرما بیرون نروید. بگو: اگر دریابند، آتش جهنم سوزان تر است.

تعبیر: ﴿يَفْقَهُونَ﴾؛ معنایی بالاتر از علم، آگاهی و فهم را می رساند؛ چرا که فقه به معنای فهم دریافت لوازم کار و توجه به پی آمدهاست و فقیه کسی است که لوازم احکام دین را در می یابد و این کار به شناخت ملاکها و معیارها نیاز دارد. بر این اساس، اگر عالمی نتواند ملاک حکم را به دست آورد به او فقیه گفته نمی شود.

به هر روی، خداوند در این آیه می فرماید: اگر فقه داشته باشید و لازم و پی آمد کار خود را بدانید، خواهید دانست گرمای آتش جهنم که لازمی سرپیچی شماست شدیدتر از گرمای هوای دنیاست؛ البته اگر به این لازم کار خود توجه داشته باشید و آن را فهم نمایید. سرپیچی از حکم خداوند میان انسان و آتش جهنم ایجاد مناسخت و هماهنگی می نماید. جاهل نمی داند جهنم حق است که اگر کسی بداند جهنم حق است و هر سرپیچی و طغیان او بخشی از جهنم را بر او فرو می آورد، به یقین در رفتار خود تغییر ایجاد می کرد. کسی که تاب گرمای تابستان را ندارد، چگونه می تواند تحمل گرمای آتشی را داشته باشد که از غضب خداوند نشأت

گرفته است. کسی تا حدودی به فهم جهنم نزدیک می‌شود که کوره‌ی کارخانه‌ی فولاد و ذوب آهن را ببیند. کوره‌ای که تیرآهن‌هایی به درازای بیست متر و به پهنای یک‌متر و به ستبرای چهل سانتی متر در آن انداخته می‌شود و به لحظه‌ای مانند پشمکی که به دهان می‌رود ذوب می‌شود. البته این آتش‌ها کجا و آتش جهنم کجا که معادله‌ی میان آن صفر به بی‌نهایت است! خداوند آتش را برای عذاب انتخاب نموده است چرا که طبیعت آتش به گونه‌ای است که بیش‌ترین دردها را به آدمی وارد می‌آورد. بشر به سبب جهل و نادانی در مقابل خداوند می‌ایستد و با آتش جهنم مناسبت پیدا می‌کند. جهل انسان به خداوند، جهل او به توان خود و جهل وی به قدرت سوزندگی آتش جهنم، او را بی‌خیال هر چیزی نموده و ترس را از او برداشته است. آدمی که جاهل است، آتش جهنم را نمی‌فهمد و خدا را هم درک نمی‌کند. او به سبب جهل خود به فسق، کفر، نفاق، و شرک می‌آلاید و به عذاب دائم جهنم درمی‌آید. آیه‌ی زیر نیز نقش جهل در باورهای خرافی و خرافات خیالی را نشان می‌دهد: ﴿وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتُنَبِّئُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾<sup>۱</sup>.

- و به‌جای خدا چیزهایی را می‌پرستند که نه به آنان زیان می‌رساند و نه به آنان سود می‌دهد و می‌گویند این‌ها نزد خدا شفاعت‌گران ما هستند. بگو آیا خدا را به چیزی که در آسمان‌ها و در زمین نمی‌داند آگاه می‌گردانید. او پاک و برتر است از آنچه با وی شریک می‌سازند.

ادعای شفاعت بت‌ها از خدایی خیالی از سوی مشرکان که برای توجیه کرده‌های خود می‌گویند سخنی است که از روی جهل گفته می‌شود؛ چرا که تمامی علم‌ها نزد خداست و این سخن جاهلانه که خدا آن را نمی‌داند علمی بر علم خداوند نمی‌افزاید. این در حالی است که علمی در برابر علم خدا وجود ندارد.

جهل ریشه‌ی تمامی گناهان و خطاهاست؛ چنان‌که خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ﴾<sup>۱</sup>؛ به قطع، بدترین جنبنندگان نزد خدا کران و لالانی هستند که نمی‌اندیشند.

این آیه، شر را به گونه‌ی مطلق به بی‌عقلی و جهل و نادانی نسبت می‌دهد و نه به بدی‌ها و کاستی‌ها. این امر می‌رساند معرفت و دانایی است که اساس تمامی خوبی‌هاست و این جهل است که ریشه‌ی تمامی بدی‌هاست. ممکن است کسی به عمل‌گرایی ولی نادان باشد اما کسی که معرفت دارد بدون عملی که کیفیت داشته باشد نیست. ﴿الدَّوَابِّ﴾ به کسی که می‌جنبد و کار می‌کند گفته می‌شود. «عمل» و حرکت و جنبندگی ارزش دارد اگر همراه با «معرفت» و «بصیرت» باشد. مشکل اساسی مسلمین نیز در حوزه‌ی نظر و اندیشه است نه در عمل که با وجود عمل بسیار و نبود اندیشه‌ی صایب و درست، موفقیت و فلاح نصیب جامعه و فرد نمی‌شود. بدی اعمال نسبی است و ممکن است عمل قبیحی، ولو در حد‌اعلای قباحت مانند قتل نفس، برای اشخاص دیگر منافی به دنبال داشته باشد اما جهالت و نادانی به صورت مطلق بد و «شر» است و هیچ



نفع و خیری در آن وجود ندارد. اگر ریشه‌ی درختی سالم باشد میوه می‌دهد ولی نباید از درخت بی‌ریشه انتظار چیزی را داشت.

جهل و نادانی کافران به جایی می‌رسد و به قدری سخت می‌گردد و چنان حجابی بر قلب آنان قرار می‌گیرد که حتی اگر شخص رسول خدا ﷺ متن قرآن کریم را برای آنان بخواند، تأثیری ندارد و گوش‌هایشان از شنیدن حق سنگین است. اینان مصداق مثال معروف «نرود میخ آهنین در سنگ» می‌باشند؛ چنان‌که خداوند می‌فرماید: ﴿وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَّسْتُورًا وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْا عَلَى أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا﴾<sup>۱</sup>؛ و چون قرآن بخوانی میان تو و کسانی که به آخرت ایمان ندارند پرده‌ای پوشیده قرار می‌دهیم. و بر دل‌هایشان پوشش‌ها می‌نهمیم تا آن را نفهمند و در گوش‌هایشان سنگینی قرار می‌دهیم و چون در قرآن پروردگار خود را به یگانگی یاد کنی با نفرت پشت می‌کنند.

مشرکان چنان در جهل غنوده بودند که حتی به پیامبر اکرم ﷺ نسبت سحر و افسون می‌دادند: ﴿نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَسْتَمْعُونَ بِهِ إِذْ يَسْتَمْعُونَ إِلَيْكَ وَإِذْ هُمْ نَجْوَى إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا﴾<sup>۲</sup>؛ هنگامی که به سوی تو گوش فرا می‌دارند ما بهتر می‌دانیم به چه منظور گوش می‌دهند و نیز آن‌گاه که به نجوا می‌پردازند وقتی که ستم‌گران گویند جز مردی افسون‌شده را پیروی نمی‌کنید.

۱. اسراء / ۴۵ - ۴۶.

۲. اسراء / ۴۷.

آنان تهمت «سحر» و «جنون» به پیامبر اسلام ﷺ می‌زدند و هیچ‌گاه چیزی مانند ظلم یا دزدی نسبت به آن حضرت مطرح نمی‌کردند؟ این امر می‌رساند افتراهای آنان از سر اغراض سیاسی و ساکت کردن آن حضرت و شکست دادن اسلام نبوده است؛ هر چند در عناد و گمراهی آنان شکی نیست، ولی ریشه‌ی این عناد و انحراف در نادانی و ناآگاهی آنان است. این «جهل» است که حجابی بر فهم آنان شده و چشم و گوششان را از دیدن حق و پذیرفتن آن پوشیده نگاه می‌دارد. نفوذ کلام رسول خدا و تأثیر آن در هدایت مردم به اندازه‌ای بود که کفار هیچ توجیهی غیر از سحر برای آن نمی‌یافتند. آنان می‌دیدند پیامبر فردی عادی نیست و هر که با او مواجه می‌شود تسلیم عقاید و گفته‌های ایشان می‌گردد، از این رو بر این باور شدند که او ساحر است و این کار تنها از ساحران برمی‌آید. سخنان و رفتار رسول خدا ﷺ نشان از ارتباط ایشان با عوالمی دیگر غیر از ناسوت انسان‌ها داشت و کفار این را به خوبی درک می‌کردند ولی چون وحی و ماهیت آن را نمی‌فهمیدند و قبول نداشتند، می‌گفتند این سخنان از اجنه به ایشان القا می‌شود و چون جنیان با افراد عاقل و سالم کاری ندارند و ارتباط آنان با دیوانه‌ها محکم است پس او نیز «مجنون» است. قضاوت نادرست آنان به این معنا نیست که آن‌ها حيله‌گر و دروغ‌گو بودند و می‌خواستند شانتاژ و جنجال راه بیندازند و نباید نسبت به آنان این قدر بدبین بود، بلکه این ناآگاهی آنان است که حجابی بر فهم آنان قرار می‌دهد و باعث می‌شود پیام دین و هدایت را درک نکنند به گونه‌ای که امروزه بشریت به تازیانه‌ی غبیت امام معصوم مبتلا شده تا در اثر ریاضت و سختی‌هایی که تحمل می‌نماید به شکوفایی علمی دست یابد و آماده‌ی هدایت گردد.

## اقتضای بدی

﴿ أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ، أَفَأَنْتَ تُنْقِذُ مَنْ فِي النَّارِ ﴾<sup>۱</sup> .

- پس آیا کسی که فرمان عذاب بر او واجب آمده کجا روی رهایی دارد؟ آیا تو کسی را که در آتش است می رهایی؟

**بیان:** کسی که اقتضای بدی و شرارت دارد هدایت نمی پذیرد. این آیه را ابن ملجم در محضر حضرت امیرمؤمنان بیان کرد و منظور او این بود که آن حضرت نمی تواند ابن ملجم را که اهل گمراهی و در نتیجه جهنمی است نجات دهد؟

آیه ای دیگر نیز همین معنا را تأکید می کند: ﴿ أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ أَوْ تَهْدِي الْعُمْيَ، وَمَنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴾<sup>۲</sup>؛ پس آیا تو می توانی کران را شنوا کنی یا نابینایان و کسی را که همواره در گمراهی آشکاری است راه نمایی؟!

کسانی کور و کر هستند که به ظاهر خود غره می شوند. چنین افرادی در باطن خود زمینه ای برای هدایت ندارند و باران با لطافت طبعی که دارد جز خس در آنان نمی پرورد.

ظاهر و باطن دارای وزانی طبیعی است و هر یک از دیگری تأثیر می پذیرد و باید به این دو به صورت متناسب توجه نمود وگرنه کسی که توجه افراطی به ظاهر داشته باشد، باطن خود را تخریب می نماید و تنها نقشی از محتوا در خود دارد نه خود آن را. نماز در سجاده و عبا و با عطر،

۱. ص / ۱۹.

۲. زخرف / ۴۰.



تسبیح و مهر تربت نمازی است با فضیلت به شرط آن که مقداری از خلوص نیت و باطن نیز در آن باشد و گرنه ظاهری است که محتوایی ندارد. می شود هنگام نماز سجاده‌ی سید الساجدین علیه السلام پهن کرد اگر بتوان دست کم به اندازه‌ی نصف نیت ایشان در نماز ایستاد، در غیر این صورت در عداد مبعوض ترین مخلوقات خدا قرار می گیرد که: «ثیابہ ثیاب الأنبیاء و عمله عمل الجبارین»<sup>۱</sup> است. در شریعت به بسیاری از امور سفارش شده است ولی مشخص نیست برای همه خوب باشد؛ چرا که دین تنها در مقام بیان کلی آن بوده است نه در مقام بیان مورد آن. چه بسیار ظاهر زیباست که عنوانی بر باطن سالم ندارد؛ چنان که می فرماید:

﴿وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا، ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ، وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ﴾<sup>۲</sup>؛ و می گویند به خدا و پیامبر او گرویدیم و اطاعت کردیم، آن گاه دسته‌ای از ایشان پس از این اقرار روی برمی گردانند و آنان مؤمن نیستند.

انسانی که کفر در سرشت وی وجود دارد، مؤمن نمی شود هر چند عمری در صف اهل ایمان قرار گیرد و اعمال و مناسکی همانند آنان داشته باشد. کسی که کافر می شود مشکلی در نطفه یا لقمه یا مربی و زیست محیط کودکی خود داشته که وی را به کفر کشانده است در نتیجه آنان از همان ابتدا نمی توانسته‌اند ایمان بیاورند و مؤمن نبوده‌اند؛ هر چند مثل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خود را برای هدایت و ایمان آنان به زحمت اندازد و

۱. المتقی الهندی، کنز العمال، شانزده جلد، انتشارات موسسه‌ی الرساله، بیروت، ج ۳،

ص ۴۷۳.

۲. نور / ۴۷.

غصه‌ی آنان را در دل داشته باشد: ﴿لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ﴾<sup>۱</sup>؛ شاید تو از این‌که مشرکان ایمان نمی‌آورند جان خود را تباه سازی.

و نیز می‌فرماید: ﴿وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمِّيِّ عَنْ ضَلَالَتِهِمْ، إِنْ تَسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا، فَهُمْ مُسْلِمُونَ﴾<sup>۲</sup>؛ و راهبر کوران و بازگرداننده از گمراهی‌شان نیستی. تو جز کسانی را که به نشانه‌های ما ایمان آورده‌اند و مسلمان‌اند نمی‌توانی بشنوانی.

وقتی دلی بر دیدن حقایق بسته شود حتی اگر پیامبر خاتم سَلَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هم برای او سخن بگوید و بخواهد او را هدایت کند، نمی‌شود و تنها کسانی مسلمان می‌شوند که زمینه‌ی هدایت در وجود آن‌ها هست.

این آیه می‌فرماید: تو هدایت کننده‌ی کوران از گمراهی نیستی و البته نمی‌فرماید «و ما أنت بهادی من فی النار»؛ زیرا کسی را که در آتش باشد می‌شود با شفاعت از آن رهانید ولی ضلالت و گمراهی این چنین نیست. از این‌جا به دست می‌آید بسیاری از کسانی که به جهنم می‌روند، اقتضای گمراهی نداشته‌اند و در مقام فعلیت بوده است که به گمراهی رسیده‌اند. انبیای الهی تنها می‌توانند ﴿مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا﴾ را هدایت نمایند. اما جای این اشکال است که اگر فقط اهل ایمان هدایت می‌شوند، رسالت الهی و بعثت انبیا برای آنان تحصیل حاصل است؛ چرا که آنان هدایت را درون خود دارند! باید گفت اهل ایمان از پیامبران الهی پرداخت و پردازش می‌گیرند و وجود خود را بر اساس آموزه‌های آنان که معیار هدایت هستند

۱. شعراء / ۳.

۲. نمل / ۸۱.

صافی می‌نمایند. نقش پیامبران در مورد انسان‌ها همانند نقش صاف‌کار خودرو یا مونتاژکار است نه هم‌چون نقش مکانیک یا تولیدگر. باید همواره به خدا پناه برد از این‌که اقتضای هدایت نداشت یا به فردی برخورد که اقتضای هدایت ندارد.

می‌گویند ابوذر که روحش شاد باد وقتی شنید پیامبری در مکه ظهور کرده است برادرش را برای تحقیق فرستاد تا دریابد وی چه کسی است و چه می‌گوید. او بعد از تحقیق، به ابوذر گفت او نیز دین شما را دارد! از این بیان روشن می‌شود ابوذر به خداوند یکتا باور داشته و مؤمن بوده است. ابوذر دین خود را از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نگرفت، بلکه وی عیار عقیده‌ی خود را به معیار و محک آن حضرت پردازش و صافی ساخت. کسانی که اقتضای هدایت و ایمان دارند حتی اگر سخن پیامبری را نیز نشوند مؤمن می‌باشند اما دیدار با پیامبران آنان را جلا می‌دهد و در عقیده‌ای که دارند به یقین و اطمینان می‌رساند. در دوره‌ی فترت که از بعثت این پیامبر در مکانی تا آن پیامبر، زمانی به درازا کشیده می‌شده است آنان که اقتضای هدایت داشتند خود را به گونه‌ای از انحرافات و پیرایه‌ها نگاه می‌داشتند هرچند با سختی و ناشیانه‌گری یا با تقیه باشد ولی چنین نبوده است که ایمان خود را از دست بدهند. همان‌طور که هیچ وقت نبوده است که زمین از حجت خدا خالی باشد، هیچ‌گاه زمین از مؤمنانی چند که در ایمان و عمل شدت و ضعف داشته‌اند خالی نبوده است. در نگاهی روان‌شناسانه می‌توان گفت برخی از لقمه‌ها و اعمال، خود ایمان‌ساز است و گاه لقمه‌ای یا عملی پس از چند صد سال جلوه می‌کند و مؤمنی را پدید می‌آورد.

البته میان اقتضای بدی و کمبود معرفت باید تفاوت گذاشت و پایین بودن سطح فرهنگ، علم و معرفت در مکانی را به حساب اقتضای مردمان آن جا نگذاشت. حکایت اقتضا و نداشتن زمینه برای رشد علمی را می توان چنین مثال آورد. کسی به سراغ ما آمد و گفت من با همه ی عالمان بحث کرده ام و از آنان سؤالی نموده ام که هیچ یک نتوانسته اند آن را پاسخ دهند، اما شما را به من معرفی کرده اند. به او گفتم وقتی هیچ عالمی نتوانسته است جواب تو را بدهد پس من هم نمی توانم. من به او چنین پاسخی دادم؛ چرا که روشن است این فرد مشکل عقلانی دارد و به وسواس یا بیماری دیگری مبتلاست که هیچ طبیعی نتوانسته است کاری برای او انجام دهد؛ زیرا فرد باید اقتضا داشته باشد تا بتواند به چیزی واکنشی داشته باشد و در او تغییری حاصل شود. طبیعی است نمی شود گفت همه ی عالمان نمی توانند پاسخ درست به سؤال فردی عادی دهند، بلکه او بوده است که اقتضایی برای شنیدن پاسخ ندارد و اگر جان به جانشان کنند نادان است. باید شنوایی داشت و منطقی اندیشید و گرنه حتی پیامبر خدا هم نمی تواند برای هدایت کسی که کر است کاری کند. کافرانی که اقتضای کفر دارند نیز ایمان نمی آورند و آنان باید کافر و مشرک باقی بمانند؛ چرا که در عالم تقدیراتی است. عالم ناسوت است و خداوند می خواهد این عالم را در تمامی عوالم قبل و بعد سرشکن کند، از این رو دنیای ناسوت برای خود قواعدی دارد که باید آن قواعد را دید. قواعدی که نه به بی تفاوتی می انجامد و نه زیاده طلبی را روا می داند.

برخی از کافران در قیامت می گویند: ﴿فَلَوْ أَنَّا كَرَّةً فَنَكُونُ مِنِّ

الْمُؤْمِنِينَ<sup>۱</sup>؛ و ای کاش که بازگشتی برای ما بود و از مؤمنان می‌شدیم. دوزخیان در این آرزوی خود دروغ می‌گویند و آنان اگر هزاران بار نیز به این دنیا بازگردند باز از اهل ایمان نمی‌شوند؛ چرا که اگر کسی بخواهد مؤمن باشد همان بار نخست مؤمن می‌گردد و ناسوت همانند مدرسه‌ای است که امتحان آن حق اعتراض و تجدیدنظر ندارد؛ همان‌طور که تجدیدی ندارد و دوباره نمی‌توان امتحان داد، بلکه در امتحان ناسوت یا باید پذیرفته و قبول شد یا مردود. خداوند به آنان می‌فرماید: اگر به دنیا باز گردانده شوید باز همان کارهایی را که در گذشته انجام می‌دادید را تکرار می‌کنید: ﴿وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ﴾<sup>۲</sup>؛ و اگر هم بازگردانده شوند به قطع به آنچه از آن منع شده بودند برمی‌گردند.

خداوند به آنان می‌فرماید ما در دنیا به شما عمری دراز دادیم. عمری که بارها و بارها فرصت بازگشت داشتید، اما این کار را نکردید: ﴿وَهُمْ يَصْطَرِحُونَ فِيهَا: رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا، غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ، أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُم مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ، وَجَاءَكُمُ النَّذِيرُ، فَذُوقُوا، فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ﴾<sup>۳</sup>؛ و آنان در آن جا فریاد برمی‌آورند: پروردگارا، ما را بیرون بیاور تا غیر از آنچه می‌کردیم کار شایسته کنیم. مگر شما را آن قدر عمر دراز ندادیم که هر کس که باید در آن عبرت گیرد عبرت می‌گرفت و آیا برای شما هشداردهنده نیامد؛ پس بچشید که برای ستم‌گران یآوری نیست.

آنان در دنیا نیز چنین ادعاهایی داشتند اما هر بار پیامبری برای آنان

۱. شعراء / ۱۰۲.

۲. انعام / ۲۸.

۳. فاطر / ۳۷.



می‌آمد به عناد و سرسختی روی می‌آوردند: ﴿وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ، لَئِنْ جَاءَهُمْ نَذِيرٌ لَيَكُونُنَّ أَهْدَىٰ مِنْ إِحْدَى الْأُمَمِ، فَلَمَّا جَاءَهُمْ نَذِيرٌ مَّا زَادَهُمْ إِلَّا نُفُورًا﴾<sup>۱</sup>؛ و با سوگندهای سخت خود به خدا سوگند یاد کردند که اگر همانا هشداردهنده‌ای برای آنان بیاید به قطع از هر یک از امت‌های دیگر راه‌یافته‌تر شوند ولی چون هشداردهنده‌ای برای ایشان آمد جز بر نفرتشان نیفزود.

خداوند در وصف آنان می‌فرماید: ﴿وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ، كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوْلَىٰ مَرَّةً، وَنَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾<sup>۲</sup>؛ و دل‌ها و دیدگان‌شان را برمی‌گردانیم. در نتیجه، به آیات ما ایمان نمی‌آورند؛ چنان‌که نخستین بار به آن ایمان نیاوردند و آنان را رها می‌کنیم تا در طغیان‌شان سرگردان بمانند. این آیه بسیار وحشت‌انگیز و نگران‌کننده است، تدبیر در آن، خوف و خشیت را به مغزای جان آدمی می‌آورد.

خداوند می‌فرماید: دل‌ها و چشم‌هایشان را به حالت زمانی که ایمان نیاورده بودند در می‌آوریم و آنان را در سرکشی‌شان رها می‌کنیم تا در حیرانی و سرگردانی بمانند و نتوانند ایمان بیاورند. این همانند بوکسی می‌ماند که بوکسری ماهر به گیج‌گاه فردی می‌زند و در اثر آن گیج می‌شود. خداوند بی‌ملاحظه از آنان می‌گوید. کسانی که بر دلشان مهر زده شده است که دیگر هیچ کاری از آنان ساخته نیست.

آیه‌ی بعد نیز همین معنا را تأکید می‌نماید: ﴿وَلَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَىٰ وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ

۱. فاطر / ۴۲.

۲. انعام / ۱۱۰.

وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ<sup>۱</sup>؛ و اگر ما فرشتگان را به سوی آنان می فرستادیم و اگر مردگان با آنان به سخن می آمدند و هر چیزی را دسته دسته در برابر آنان گرد می آوردیم باز هم ایمان نمی آوردند جز این که خدا بخواهد ولی بیش ترشان نادانی می کنند.

خداوند می فرماید ما حتی اگر فرشتگانی بر این کافران نازل کنیم - و برای نمونه چنین می گوئیم - به این معناست که ما هر کار دیگری انجام دهیم، اینان لجاجت می کنند و ایمان نمی آورند. این آیه هشدار است به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که وقت خود را برای هدایت آنان هزینه ننماید که فایده ای به حال آنان ندارد.

تعبیر ﴿وَلَوْ أَنَّنَا﴾ می رساند حتی خداوند نیز با این که خداست هر کاری برای آنان انجام دهد، اینان ایمان نمی آورند تا چه رسد به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که بنده ی خداست. در واقع این آیه از اعتقاد به وظیفه می گوید و نتیجه را غایت نمی گیرد؛ زیرا رسیدن به نتیجه محصول تلاش جمعی فرد با همه ی هستی و پدیده های آن می باشد.

آیه ای دیگر که موضوع انکار قیامت توسط کافران را پیش می کشد و به صراحت می فرماید حتی اگر پدران آنان در این دنیا زنده شوند آنان باز زنده شدن مردگان در عالم دیگر را باور نمی کنند و این زنده شدن را برای همین دنیا می دانند چنین است: ﴿وَإِذَا تُلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ، مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا اتُّوا بِآبَائِنَا، إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾<sup>۲</sup>؛ و چون آیات روشن ما بر آنان خوانده شود دلیلشان همواره جز این نیست که می گویند اگر راست

۱. انعام / ۱۱۱.

۲. جائیه / ۲۵.

می‌گویید، پدران ما را حاضر آورید.

اگر پدرانشان هم زنده شوند بهانه می‌آوردند و می‌گویند عمه‌های ما را هم زنده کنید! اینان به دنبال معرکه‌گیری هستند و بر کفر خود پای می‌فشارند و ایمان نمی‌آوردند اما در آن‌جا سر به زیر، التماس بازگشت دارند: ﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُو رُءُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ، رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا، فَارْجِعْنَا، نَعْمَلْ صَالِحًا، إِنَّا مُوقِنُونَ﴾<sup>۱</sup>؛ و کاش هنگامی را که مجرمان پیش پروردگارشان سرهاشان را به زیر افکنده‌اند می‌دیدید که می‌گویند: پروردگارا، دیدیم و شنیدیم، ما را بازگردان تا کار شایسته کنیم؛ چرا که ما یقین داریم.

قیامت محل بی‌بازگشتی است و عالم تکراری ندارد. کرده‌ای که بد انجام شود پشیمانی برای آن سودی ندارد؛ هرچند پشیمانی به شرم‌ساری و سرشکستگی برسد. ناسوت دوباره‌ای ندارد و همین یک عالم نیز بسیاری را در صف نگاه داشته است تا نوبتشان فرا رسد. البته دوزخیان هرچند بازگشت نمایند، به گذشته‌ی خویش می‌پردازند و طبیعی است که این بار شقی‌تراز بار پیش می‌شوند؛ زیرا حقایق عالم را دیده‌اند و با این وجود به پلیدی روی آورده‌اند.

به هر روی، تنها ظاهر خدادادی و نه ساختگی و جعلی است که عنوانی است از باطن و نهاد آدمی و زیبایی آن دلیلی است بر صحت و سلامت باطن صاحب آن؛ ضمن آن‌که همین قاعده نیز درای استثناست و تنها اولیای الهی عَلَيْهِمُ السَّلَامُ هستند که قدرت کشف هماهنگی‌های میان ظاهر و باطن را دارا می‌باشند.

## روشنی ﴿ ۱۲۰ ﴾

### روان‌شناسی ظاهر

﴿ قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ فَرُبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَىٰ سَبِيلًا ﴾!

- بگو هر کس بر حسب ساختار روانی و بدنی خود عمل می‌کند و پروردگار شما به هر که راه یافته‌تر باشد دانایتر است.

**بیان:** این آیه می‌فرماید هر کسی به حسب ساختاری که دارد کاری می‌کند. دقت بر ظاهر و ساختار فعل می‌تواند باطن و نهاد آدمی را به دست دهد. دیدن غیب با استفاده از ظواهر که در این آیه آمده است، همان کاری است که در روان‌شناسی انجام می‌شود. دیدن ظاهر کاری آلی و ابزاری است که باطن را به دست می‌دهد. در این رتبه همه چیز غیب عین شهود است و با توجه و دقت در ظواهر، غیب معلوم می‌شود. در مرتبه‌ی دیگر می‌توان بدون توجه به ظاهر بر غیب و باطن هر کسی آگاه شد که مرتبه‌ی عالی رؤیت دانسته می‌شود.

## روشنی ﴿ ۱۲۱ ﴾

### روان‌شناسی افراد ترسو

﴿ أَشْحَةً عَلَيْهِمْ، فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ، تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشَىٰ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ، فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ بِاللِّسَانِ حِدَادٍ، أَشْحَةً عَلَىٰ

الْخَيْرِ، أُولَئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا، فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ، وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا<sup>۱</sup>.

- بر شما بخیلان‌اند و چون خطر فرا رسد آنان را می‌بینی که مانند کسی که مرگ او را فرو گرفته چشمانشان در حدقه می‌چرخد و به‌سوی تو می‌نگرند و چون ترس برطرف شود شما را با زبان‌هایی تند نیش می‌زنند. بر مال حریص‌اند. آنان ایمان نیاورده‌اند و خدا اعمالشان را تباه گردانیده و این کار همواره بر خدا آسان است.

**بیان:** این آیه روان‌شناسی انسان‌های بزدل و ترسو را در بر دارد. ترسوها به وقت خطر چشمانشان از ترس در حدقه می‌چرخد و دست و پای خود را گم می‌کنند اما وقتی ترسشان برطرف شد خشن، پر مدعا و طلب‌کار می‌شوند و تند و تیز سخن می‌گویند. آنان از بس خودخواه هستند بر خیر بخل می‌ورزند. چنین کسانی ایمان نمی‌آورند و خداوند هم اعمال آن‌ها را حبط و نابود می‌فرماید.

## روشنی ﴿۱۲۲﴾

### ضعف نفس و دیگر ترسی

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ: كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ، وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ، وَآتُوا الزَّكَاةَ، فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ، أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً، وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ، لَوْلَا أَخَّرْتَنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ، قُلْ: مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ، وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَى، وَلَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا﴾<sup>۲</sup>.

۱. احزاب / ۱۹.

۲. نساء / ۷۷.

- آیا ندیدی کسانی را که به آنان گفته شد در حال حاضر دست از جنگ بدارید و نماز را برپا کنید و زکات بدهید، ولی همین که کارزار بر آنان مقرر شد، به ناگاه گروهی از آنان از مردم (مشرکان مکه) ترسیدند مانند ترس از خدا یا ترسی سخت تر و گفتند: پروردگارا، چرا بر ما کارزار مقرر داشتی؟ چرا ما را تا مدتی کوتاه مهلت ندادی؟ بگو: برخورداری از این دنیا اندک و برای کسی که تقوا پیشه کرده آخرت بهتر است و در آن جا به قدر نخب هسته‌ی خرمایی بر شما ستم نخواهد رفت.

**بیان:** موضوع آیه‌ی شریفه، پرهیز دادن افراد جامعه از ترس می‌باشد. بسیاری از ضعف‌ها، گمراهی‌ها و بی‌ایمانی‌ها ریشه در «ترس» دارد. ترس نیز ریشه در «ضعف نفس» دارد. افراد ترسو از عهده‌ی انجام کاری به سلامت بر نمی‌آیند. کسی که ضعیف است تنها جلوی دست و پای خود و تنها مردم را می‌بیند و نمی‌تواند به خدا پناه برد و خدا را آن‌گونه که شایسته است ببیند، از این رو به طور طبیعی از مردم و هم‌نوعان خود ترس و واهمه دارد و به‌خاطر همین ترس از مردم است که گاه در برابر خداوند می‌ایستد و به او اعتراض می‌کند و می‌گوید: ﴿رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ﴾؛ پروردگارا چرا جنگ را بر ما واجب کردی یا ﴿لَوْلَا أَخَّرْتَنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ﴾؛ چرا عمر ما را طولانی تر نکردی؟ خداوند در پاسخ چنین افرادی می‌فرماید: ﴿مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ﴾؛ اگر مرگ شما به تأخیر افتد یا جنگ بر شما واجب نشود و چند روز بیش‌تر زندگی کنید، تنها به متاع دنیا می‌رسید و متاع دنیا چیز اندکی است و آخرت بهتر است، البته برای کسانی که تقوا پیشه کنند و کسانی می‌توانند تقوا داشته باشند که ضعیف نبوده و ترسی نسبت به افراد جامعه نداشته باشند و نفس و روحی قوی و قلبی محکم داشته باشند. چنین کسانی هستند که می‌توانند پروا پیشه سازند.

## حسادت؛ ویژگی افراد ضعیف

﴿ أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ، فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ  
الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ، وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا ﴾<sup>۱</sup>.

- بلکه به مردم برای آنچه خدا از فضل خویش به آنان عطا کرده حسد می‌ورزند. در حقیقت ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و به آنان ملکی بزرگ بخشیدیم.

**بیان:** رشک‌ورزی و حسادت در فردی ایجاد می‌شود که قدرتی ندارد در حالی که آن قدرت را در وجود دیگری می‌بیند، از این رو به خودخوری رو می‌آورد و تا خودخوری خود را به گونه‌ای بر علیه فرد صاحب قدرت اعمال نکند، آرام نمی‌گیرد. بر این اساس باید گفت حسادت در فردی بروز می‌یابد که قدرتی نداشته باشد و فردی ضعیف باشد. انسانی که موفق است لازم نیست دشمنی داشته باشد تا به او حسادت ورزد، بلکه دوستان وی نیز می‌توانند به او رشک ورزند. حسد یک بیماری روحی در انسان است که نمی‌گذارد دارنده‌ی آن موفقیت و پیشرفت دیگری را ببیند و به آن اعتراض دارد و برای آن که وی آن را از دست دهد به هر کاری دست می‌زند. برخلاف کسی که داشته‌ها و کمالات دیگران را می‌بیند و به آن اعتراضی ندارد و با خود آرزو می‌نماید کاش وی نیز آن کمالات را داشت که به آن غبطه می‌گویند و وصف نفسانی نیکویی است نه بد. شخص حسود به سبب ضعفی که دارد در برابر شخص توانمند و دارا



احساس کمبود و ناداری می‌کند و چون قدرتی ندارد تا آن را به زور از دیگری بگیرد، به حسد رو می‌آورد، ولی افراد قدرتمند، دست‌کم این است که خواسته‌های خود را به زور به دست می‌آورند ولی حسادتی در نهاد خود ندارند.

نسبت به افراد ضعیف باید حساس بود که حسد همیشه در چنین افرادی یافت می‌شود. هم‌چنین حسد همواره نسبت به فضایل و کمالات است و نه نسبت به امور معمولی. بر این اساس، اگر صاحب کمالی می‌خواهد مورد حسادت قرار نگیرد، به ضعیفان نزدیک نشود. حسد در اهل علم که ضعف دارند و نمی‌توانند علم خود را بروز دهند بیش‌تر اتفاق می‌افتد و حسادت در درون آنان به عفونت تبدیل می‌شود و خود را به صورت انواع گناهان؛ مانند: غیبت و تهمت می‌نمایاند. البته انسان نیرومند ممکن است کاری بدتر از حسد انجام دهد و به سبب قدرتی که دارد انواع تجاوزها و ظلم‌ها را انجام دهد اما در دل خود حسادتی ندارد. داشتن کمالات؛ مانند: معرفت، ایمان و اعتقاد، دانش فراوان، جمال و زیبایی اعجاب برانگیز و ثروت فراوان بدون مشکلات حاشیه‌ای نیست و هجمه‌ی تیرهای حسادت حسدورزان را در پی دارد.

### روشنی ﴿ ۱۲۴ ﴾

#### حکومت مستضعفان ناسوت

﴿ وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَل لَّنَا مِنْ



لُدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لُدُنْكَ نَصِيرًا<sup>۱</sup>!

- و چرا شما در راه خدا و در راه نجات مردان و زنان و کودکان مستضعف نمی‌جنگید. همانان که می‌گویند: پروردگارا، ما را از این شهری که مردمش ستم‌پیشه‌اند بیرون ببر و از جانب خود برای ما سرپرستی قرار ده و از نزد خویش یآوری برای ما تعیین فرما.

**بیان:** این آیه وقتی می‌خواهد مستضعفان را نام ببرد نام مردان مستضعف را بر زنان و کودکان مقدم دارد. این تقدم می‌رساند استضعاف، مردان را زودتر در هم می‌شکند. مردها وقتی در استضعاف و سختی قرار می‌گیرند، زودتر از زنان طاقت خود را از دست می‌دهند. زن‌ها بر اساس حس عاطفی که دارند صبوری و بردباری و قدرت تحمل بالاتری دارند. مستضعف کسی است که در برابر مشکلات و سختی‌ها مقاومت و ایستادگی نمی‌کند، بلکه بدون اندیشیدن به عاقبت کار و بدون حزم‌اندیشی از مشکلات می‌گریزد. وی به جای حل مشکلات و مقابله با سختی‌ها از آن فرار می‌نماید و این‌گونه، ضعف را به سوی خود می‌طلبد. او ضعیف نیست اما می‌خواهد که بگریزد. خداوند کسی را مستضعف نیافریده است و این بشر است که با دست خود استضعاف خویش را می‌طلبد و ضعف را به خود می‌قبولاند. او با عافیت‌طلبی که دارد می‌خواهد سختی‌ها را دور بزند بدون آن که کم‌ترین درگیری با آن داشته باشد، از این رو خود را ضعیف می‌کند. مستضعفان همان کسانی هستند که ضعف را خود به خویش وارد می‌کنند. ریشه‌ی استضعاف عقل انسان



است نه بدن او. زبان حال و قال مستضعف در ناملايمات و سختی‌ها همواره این فراز از آیه است که می‌فرماید: ﴿رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا﴾؛ مستضعف همواره می‌خواهد بگریزد. اگر کاری به او بدهند یا در مغازه‌ای به کاری مشغول شود، در مدت کوتاهی ترس او را می‌گیرد و در آن کار شکست می‌خورد. وی در انجام هر کاری زود خسته می‌شود و آن را رها می‌کند. نمی‌تواند در جایی بنشیند و چند ساعتی را به مطالعه بپردازد. توان چند ساعت کار مدام را ندارد. چنین کسی ضعیف نیست، ولی می‌پندارد اگر این کار را دنبال کند، اعصاب وی به هم می‌ریزد یا ممکن است سرطان بگیرد، در حالی که اتفاقی برای او نمی‌افتد. او این خیال‌ها را برای خودش می‌یافت تا از کار بگریزد. او نمی‌تواند کاری دائمی داشته باشد. او به جای این‌که روحیه‌ی خود را تغییر دهد، شغل دیگری بر می‌گزیند، اما نمی‌تواند در یک‌جا و به یک کار مشغول گردد. مستضعفان همانند دیوانگان تعداد بسیار زیادی از افراد جوامع را تشکیل می‌دهند؛ همان‌طور که می‌فرماید: ﴿اَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾<sup>۱</sup>. همان‌طور که بیش‌تر افراد جامعه عقل‌ورزی ندارند، بیش‌تر آنان نیز یا مستضعف فکری هستند و یا به جنون مبتلا می‌باشند. شمار دیوانگان جوامع بشری بسیار زیاد است؛ هر چند دیوانه‌های زنجیری و خطرناک یا آنان که سوار بر چوب‌دستی می‌شوند یا انگشت خود را از سر دیوانگی می‌خورند اندک هستند. بیش‌تر افراد درجه‌ای از جنون و رگه‌هایی از آن را در خود دارند. این رگه‌ها در شرایط عادی ظاهر نمی‌شود و با تغییر شرایط و حاد شدن

اوضاع است که خود را می‌نمایاند.

خداوند به دلیل این که تعداد انسان‌های عاقل در عالم اندک است، علم فراوانی به بشر نداده است؛ چنان‌که می‌فرماید: ﴿وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾<sup>۱</sup>. کمبود علم بشر ریشه در استضعاف و جنون او دارد.

به صورت کلی، کارهای ناسوتی پراز مشکلات، گرفتاری‌ها، شکست، نابسامانی‌ها و ناملايمات است و فرد عاقل این مشکلات را هدایت، تدبیر و مدیریت می‌نماید نه آن‌که با پیشامد آن خسته شود و از آن بگریزد که در این صورت، مستضعف فکری است. کسی که شغل خود را عامل بی‌چارگی خویش می‌داند مستضعف است. علت بی‌چارگی اینان نداشتن تلاش و زحمت مداوم در کاری است که انتخاب کرده‌اند. آنان به دنبال هر کار دیگری هم بروند موفق نخواهند شد. هیچ کاری بدون زحمت و تلاش به نتیجه نمی‌رسد. موفقیت درگرو ایستادگی، زحمت و تلاشی است که انسان در کار خویش به کار می‌برد و به خاطر سختی کار از کارها نمی‌گریزد و ندای: ﴿رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا﴾ بلند نمی‌کند.

این آیه مستضعفان را چنین توصیف و روان‌شناسی می‌نماید: یکی آن که همواره ناراضی هستند و دیگر آن که شخصیت مستقلی ندارند و همواره در پی سرپرست هستند: ﴿الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا﴾؛ کسانی که همیشه از کار خود ناراضی و گریزان هستند و نیز می‌گویند: ﴿وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا﴾؛ و همواره

بر روی سرپرستی و مدد دیگران حساب باز می‌کنند و نمی‌خواهند مستقل باشند. آنان خودباوری ندارند و همواره خودباخته هستند. خودشان را بسیار کوچک، حقیر و خوار می‌دانند و این باور را که خودشان می‌توانند به کمالات و مقامات برسند و کارهای خودشان را نظم دهند، ندارند.

خداوند در این آیه، روان‌شناسی مستضعفان را بسیار زیبا بیان می‌دارد. در برابر مستضعفان، افراد قوی هستند. کسانی که از کار خود راضی می‌باشند و شخصیتی مستقل دارند. افراد راضی در امور خود بسیار موفق هستند. آنان خستگی را به خود راه نمی‌دهند، فشار و سختی‌ها را تحمل می‌کنند و بزرگ می‌شوند، خودشان را خالی نمی‌کنند، بلکه زبان در کام می‌گیرند تا بزرگ و قوی شوند. این در حالی است که خداوند به بشر قدرت تسخیر تمامی پدیده‌های هستی را داده است.

این آیه مربوط به زمان ظهور آقا امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است. عصری که همه به استضعاف و ناتوانی خود از مدیریت جامعه‌ی جهانی اعتراف دارند. البته کسانی به این استضعاف اعتراف می‌نمایند که قدرت تسخیر پدیده‌های هستی را با خود دارند. بشر امروز که قدرتمندترین کشور آن قدرت مهار سیلاب و گردباد را ندارد چگونه می‌تواند ادعای قدرت داشته باشد. بشری که قدرت مهار تصادف‌های جاده‌ای، ایدز و سرطان را ندارد و بعضی از آنها از پرخوری و بسیاری از آنان از کم‌خوری و فقر غذایی رنج می‌برند و می‌میرند کجا قدرتی دارد؟ این بشر هنوز آن انسانی که زمین و آسمان را تسخیر می‌کند نشده است. او بشر مستضعفی است که هنوز در اولیات زندگی خود مانده است. همه بر

این بشر حکومت می‌کنند و بشر پر ادعای آن روز نیز به عجز خود اعتراف می‌نماید و رهبری الهی را می‌طلبد.

روزی در ایران صفویه و درویش‌ها حاکم بودند. برخی از آنان نیز با بی‌رحمی تمام، آدم می‌کشتند، در حالی که نماز هم می‌خواندند و یا علی می‌گفتند و دم از حق می‌زدند تا آن که خداوند عذرشان را خواست. امروز عالمان دین در رأس امور هستند. کسانی که روزی بر شاهان نقد می‌زده و ادعای سواد و فهم دارند. قوانین فقهی آنان همانند چارچوبی است که سبب شده در دنیا مقبولیتی پیدا کنند، ولی صفویان قانونی جز شمشیر نداشتند. دیپلماسی و دموکراسی عالمان امروز مدرن و علمی شده است و رفته رفته رفتارهای عاقلانه‌تری دارند. البته دولت‌ها نقش مهمی در این ماجرا بازی می‌کنند و سلاطین مختلف سبب می‌شود فراز و نشیب‌هایی پیش آید ولی همواره چنین است که دولت شمشیر که بر پایه‌ی خون بنا شود ناپایدار و مستعجل است و آنچه که دولت‌ها را ماندگاری می‌دهد داشتن قدرت مانور و تأمین نیازهای مشروع مردم بر اساس فن‌آوری‌های روز است. کسی که سیاست دارد مانند گربه‌ای است که از هر طرف انداخته شود با دست پایین می‌آید و در این صورت، هیچ خطری ندارد. سیاست چنین ترفندی را می‌طلبد و این رفتار عاقلانه است که دولت‌ها را ماندگار می‌نماید. در جایی باید کنار آمد و در جایی مقابله کرد. ممکن است امروز سوریه برادر ما باشد و فردا چنین نباشد. به هر روی، فراز و فرود چنان شود که همه بیابند تنها سیاست دنیای اسلام حقیقی و بدون پیرایه و ولایی است که می‌تواند نیازهای مادی و روحی مردم را تأمین

نماید و تنها دولت امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است که درگیری‌ها را بر می‌دارد و نابسامانی‌های فکری، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی را سامان می‌دهد.

خداوند متعال می‌خواهد تا پیش از ظهور هر مدعی را به میدان کشد و روی او را کم نماید و به او نشان دهد که جز ادعا چیزی نداشته است. روزی که دولت یاس و یاسمن و هلال پر نور و سرشار از حقیقت و رأفت و لطف آن حضرت ظهور نماید، طلوع خوش‌بختی بشر است. آن روز همه از شیرینی، لطافت، زیبایی، ملاحظت، لطف، عشق، مرحمت، آقایی و بزرگواری آن حضرت می‌چشند و سر رویش بلند می‌کنند. در آن روز همه‌ی آن مردمان که زمین و آسمان را در اختیار خود دارند می‌فهمند فقط اوست که منجی است و بشر به طور عام به او ایمان می‌آورد بدون آن که نیازی به اعمال زور باشد. وقت ظهور همه‌ی دولت‌ها تسلیم و بی‌ادعا می‌شوند و همه بر آن هستند تا خواسته‌های آن حضرت را برآورند. البته در آن روز آیه‌ی شریفه‌ی: ﴿وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ﴾<sup>۱</sup> اجزایی می‌شود. و این ﴿أُمَّةَ الْكُفْرِ﴾ هستند که گردن زده می‌شوند. آن حضرت هیچ‌گاه با مستضعفان و مردم عادی درگیر نمی‌شود. چه خوب بود ما نیز در انقلاب اسلامی همین کار را می‌کردیم و مشابهی از دولت ظهور را می‌نمایانندیم. با مردم عادی و مستضعفان نباید درگیر شد وگرنه این دولت نیز هر نامی که داشته باشد مستعجل خواهد بود.

## اقتدار، امنیت و سلامت

﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ، وَهُمْ مُهْتَدُونَ﴾<sup>۱</sup>.

کسانی که ایمان آورده و ایمان خود را به شرک نیالوده‌اند برای آنان است ایمنی و ایشان راه‌یافتگان هستند.

**بیان:** آیه‌ی شریفه می‌فرماید کسی که ایمان خود را به ظلم نیالاید ایمنی دارد: ﴿وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ لَهُمُ الْأَمْنُ﴾. به تعبیر دیگر عارض طبیعی ظلم براندازی باطنی است؛ به‌طوری که هیچ دولت و حاکم ظالمی ماندگاری ندارد و دولت مستعجل است. ظالم نخست اعتقاد خویش را از دست می‌دهد و باطن وی به هم می‌ریزد و سپس شکوه ظاهری او به نابودی کشیده می‌شود. باطن ظالم همانند ریشه‌ی درختی است که شروع به پوسیدن می‌کند؛ به‌طوری که با وزش کم‌ترین بادی از پای درمی‌آید.

کسی که ظلم نداشته باشد برای دیگران امنیت می‌آورد. کسی که امنیت دارد به استقلال می‌رسد. کسی که استقلال دارد و احساس امنیت می‌کند، آزادی دارد. استقلال و آزادی میوه‌ی درخت تناور امنیت است. امنیتی که با پرهیز از ظلم و ستم به زیردستان حاصل می‌شود. حاکمی که ظالم باشد امنیت اجتماعی را از شهروندان خود می‌گیرد.

هدایت جایی اتفاق می‌افتد که امنیت وجود دارد، چون امنیت است که استقلال و آزادی می‌آورد. کسی که امنیت دارد به‌حتم فردی قوی است؛ زیرا امنیت با ضعف سازگاری ندارد.



آیه‌ی شریفه پس از یادکرد از امنیت، از هدایت می‌گوید: ﴿وَهُمْ مُهْتَدُونَ﴾. هدایت در جامعه‌ای محقق می‌شود که امنیت داشته باشد. جامعه‌ای که ستم و بی‌عدالتی در آن نباشد.

ایمان برای مؤمن یک سپر حفاظتی ایجاد می‌نماید و برای او آرامش و آسایش می‌آورد. مؤمن در پوشش این سپر حفاظتی آرام است. کسی به جز اهل ایمان در دنیا آسایش و آرامش ندارد. غیرمؤمنان نه در میان دوستان غیر مؤمن خود آرامشی دارد و نه در بیرون از آن جمع. البته این دین و ایمان درست و بی‌پیرایه است که امنیت می‌آورد نه دینی که به تعصبات و برداشت‌های غلط آلوده شده و قرائت‌های غیرروشنمند و غیر علمی مانند قرائت طالبان در آن وجود داشته باشد. دین اسلام اگر بی‌پیرایه باشد، ایمان به آن هم امنیت روانی می‌آورد و هم امنیت اجتماعی. برای مسلمان بودن نباید بر خداوند و دین متنی داشت، بلکه خداوند باید بر آنان منت گذارد که ایشان را برای مسلمان شدن پذیرفته است: ﴿يَمُنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا، قُلْ: لَا تَمُنُوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ، بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ، إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾<sup>۱</sup>؛ از این که اسلام آورده‌اند بر تو منت می‌نهند. بگو: بر من از اسلام آوردنتان منت مگذارید، بلکه این خداست که با هدایت کردن شما به ایمان بر شما منت می‌گذارد اگر راست‌گو باشید.

برخی از این که مسلمان شده بودند همواره بر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ منت می‌نهادند. اینان از گروه مسلمانان می‌باشند و گرنه مؤمن که اهل ولا و اهل صدق است هیچ گاه منت نمی‌گذارد، بلکه شاکر نیز می‌باشد و همواره



خداوند را به خاطر توفیق ایمان و ولایت سپاس می‌گویند و خود را بده‌کار می‌دانند و نه طلب‌کار.

ایمان به دین اسلام که همان پناه بردن به دژ مستحکم ولایت است سبب می‌شود هر مؤمنی دارای پناهگاهی مطمئن باشد. پناهی که او را در هیچ جایی تنها نمی‌گذارد و او را از پیش از تولد تا بعد از مرگ در چتر حمایتی خود قرار می‌دهد. سپری حفاظتی که مؤمن را بیمه می‌نماید و او را از هر خطری مصون می‌دارد و در صورت پیشامد خطر نیز خسارات آن را جبران می‌کند.

دین اسلام قوانینی دارد که امنیت می‌آورد. آیا هیچ قانونی در دنیا هست که بتواند چنین امنیتی را ادعا نماید و هم امنیت روانی و هم امنیت اجتماعی را تأمین سازد. خداوند می‌فرماید: ﴿فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾<sup>۱</sup>؛ و چگونه از آن‌چه شریک خدا می‌گردانید بترسم با آن‌که شما خود از این نمی‌هراسید که چیزی را شریک خدا ساخته‌اید که خدا دلیلی درباره‌ی آن بر شما نازل نکرده است؛ پس اگر می‌دانید کدام یک از ما دو دسته به ایمنی سزاوارتر است.

این آیه می‌فرماید ممکن است کافران برای خود امنیت داشته باشند، ولی آیا امنیت آنان کامل است؟ بحث بر سر کمال امنیت است. آنان ﴿أَحَقُّ بِالْأَمْنِ﴾ نیستند. چه خوب است انسان از جرگه‌ی ظالمان خارج شود و خود را به گروهی برساند که ﴿أَحَقُّ بِالْأَمْنِ﴾ هستند؛ زیرا این گروه لباس ظلم به تن نمی‌کنند؛ هر چند توان و قدرت ظلم نمودن را دارند. هنر

و کمال نیز این است که انسان با داشتن قدرت و توانمندی دست به گناه نیالاید و لباس ظلم بر تن نپوشد.

توانمندی و دوری از ظلم یعنی داشتن سلامت نفسانی دو اصل و دو پایه‌ی مهم دین‌داری است. یعنی باید سعی نمود هم قوی بود و هم ظلم ننمود. باید با شعار توانمندی و سلامت نفس کوشید و ایستادگی و مقاومت نمود و با این که توانمندی داشت لباس ظلم بر تن نکرد. البته لباس ظلم نپوشیدن با ظلم نکردن متفاوت است. کسی که لباس ظلم نمی‌پوشد حتی رنگ ظلم به خود نگرفته است.

### روشنی ﴿۱۲۶﴾

#### انسان حیوان نما و حیوان انسان نما

﴿إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يُعْقِلُونَ. وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ﴾<sup>۱</sup>.

- به قطع، بدترین جنبنندگان نزد خدا کران و لالانی هستند که نمی‌اندیشند. و اگر خدا در آنان خیری می‌یافت به قطع شنوایشان می‌ساخت و اگر آنان را شنوا می‌کرد، به حتم باز به حال اعراض روی برمی‌تافتند.

**بیان:** یکی از سنگین‌ترین آیات قرآن کریم، آیه‌ی یاد شده است که در آن هنگامه‌ی عجیبی برپاست. مفاد این آیه چنین است که هر حیوانی که خداوند آفریده است اگر خیری در او بود و صلاحیت داشت انسان

می شد و نه حیوان. به گواهی: ﴿وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُّعْرِضُونَ﴾، اگر این حیوانات انسان خلق می شدند، راه انکار در پیش می گرفتند و کافر می شدند، از این رو خداوند با لطف خود، آن‌ها را انسان نیافرید و هیأت حیوانی به آنان داد. هر نعمتی که خداوند به کسی نداده یا داده اما آن را پس از مدتی از او می گیرد لطفی است از جانب پروردگار؛ چرا که اگر او این نعمت را داشت نمی توانست حقیقتش را ادا کند. بسیاری از کافران نیز باید حیوان خلق می شدند ولی درست مانند طفلی که سنش برای ورود به مدرسه یک روز از سن قانونی کم تر است اما مدیر مدرسه با اغماض او را می پذیرد، خداوند نیز آن‌ها را به مکر مبتلا کرد و هیأت انسانی به آن‌ها داد. بعضی از حیوانات نیز نه به مکر بلکه به لطف است که حیوان شده اند و گرنه دست خداوند باز است و می تواند همه ی کافران را حیوان بیافریند و یا حیوانی را انسان خلق کند. در عالم ناسوت مخمسه و تنگناهای فراوانی وجود دارد و موجوداتی که در این مرزها و تنگناها قرار می گیرند با مخاطرات فراوانی روبه رو می شوند و اگر انسان باشند صفات غالب حیوانی در آنان آشکار است و اگر حیوان گردند، برخی از صفات انسانی در آنان دیده می شود.

نتیجه ای که از این آیه ی شریفه می توان گرفت این است که بعضی از انسان‌ها تنها به اختلاف یک مرتبه از حیوانیت، انسان شده اند هر چند می شد حیوان باشند و بعضی از حیوانات تنها به اختلاف یک مرتبه از انسانیت، حیوان شده اند گرچه می شد انسان باشند، با این پیش فرض هم در میان حیوانات انسان وجود دارد و هم در میان انسان‌ها حیوان به تمام معنا وجود دارد. می توان با تحقیقی برخی از انسان‌ها را در میان حیوان‌ها

و برخی از حیوان‌ها را در میان انسان‌ها شناسایی نمود. این گونه است که نمی‌توان تقسیم کلی پدیده‌های هوشمند به حیوان، انسان، جن و ملک را پذیرفت؛ زیرا برخی از آفریده‌ها تبصره‌ای یا شرایطی هستند؛ همانند همان کودکی که از نظر سن تحصیلی یک روز کم دارد و باید یک سال دیرتر به مدرسه رود و برخی تنها به خاطر یک روز بزرگ بودن یک سال در درس پیش می‌افتند. این بحث از مباحث مهم روان‌شناختی است و روان‌شناسی بدون توجه به آن در مواردی که موضوع آن محقق می‌گردد ناکارآمد است.

### روشنی ﴿۱۲۷﴾

#### همنشینی با حیوان و کاستی عقل ورزی

﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ، وَلَا وَصِيلَةٍ، وَلَا حَامٍ، وَلَكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ، وَأَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾<sup>۱</sup>

- خداوند چیزهای ممنوعی از قبیل: بحیره و سائبه و وصیله و حام قرار نداده است، ولی کسانی که کفر ورزیدند بر خدا دروغ می‌بندند و بیش‌ترشان تعقل نمی‌کنند.

**بیان:** تمامی پدیده‌های هستی در کنار هم با نظم خاصی چیده شده‌اند. این نظم چنان است که این هم‌نشینی‌ها را بر روی هم تأثیرگذار نموده است و هر کسی از هم‌نشین خود رنگ می‌گیرد. بر این اساس، هم‌نشینی با پدیده‌هایی که در مرتبه‌ی حیوانی قرار دارد سبب می‌شود

انسان از مرتبه‌ی عالی خود نزول نماید و فرود آید به گونه‌ای که اندیشه‌ی وی سست و نازل می‌شود و نمی‌تواند پیچیدگی‌های امور را درک نماید. این آیه چنین مطلب علمی را چنان زیبا بیان می‌دارد که آدمی را حیران و مدهوش می‌سازد، به طوری که آدمی دوست دارد در برابر آن سخنی نگوید و چیزی ننویسد. این آیه، برخی از گوشت‌های حرام را نام می‌برد و از کافرانی می‌گوید که شغل آنان گله‌داری بوده و با حیوانات ارتباط داشته‌اند و به خاطر همین است که توان عقلی بالایی نداشته و در عقل‌ورزی ناتوان بوده‌اند. کسی که با حیوان ارتباط داشته باشد اندک اندک سطح فکری و اندیشاری او تنزل می‌یابد. کسانی که به صورت حرفه‌ای به تربیت بدنی و ورزش می‌پردازند نیز چنین هستند و پرداختن فراوان به بدن انسانی و جسم مادی، اندیشه را کاهش می‌دهد و باعث بروز مشکلات عقلی و کاستی‌هایی در امور زندگی می‌گردد. تمرکز در دامداری و نیز پرورش اندام و تقویت جسم چنین است و اگر کسی همواره در عمر خود با حیوان انس داشته باشد، سطح فکری وی تا مرتبه‌ی حیوان تنزل پیدا می‌کند گویی دست‌کمی از حیوان ندارد.

البته برخی از انبیای الهی تنها در برهه‌ای کوتاه از زندگی خویش به چوپانی و گله‌داری پرداخته‌اند ولی آن را شغل خود قرار نمی‌دادند. خداوند آنان را به گله‌داری و می‌داشت تا نرمی با مردم و گذشت را تجربه کنند و سخت‌گیری بی‌مورد بر مردم که سبب گریز آنان می‌شود نداشته باشند؛ چنان‌که می‌فرماید: ﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا لَفُضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا

عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ ﴿۱﴾؛ پس به برکت رحمت الهی با آنان نرمخو و پرمهر شدی و اگر تندخو و سخت دل بودی، به قطع از پیرامون تو پراکنده می شدند، پس از آنان درگذرو و برایشان آموزش بخواه و در کارها با آنان مشورت کن و چون تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن زیرا خداوند توکل کنندگان را دوست می دارد.

خداوند متعال برخی از انبیای الهی را به چوپانی وا می دارد تا همان گونه که به ملاحظت و نرمی با حیوانات زبان بسته رفتار می کنند، مردم را در امر و نهی های شرعی ملاحظه کنند و همان طور که اهانت های حیوان ها را نادیده می گیرند، در برابر اهانت انسان ها نیز برخورد نرمی داشته باشند و خشونت را از حریم مردم دور دارند، وگرنه کسی به دین خداگرایش پیدا نمی کند. اگر غیر از این بود خداوند انبیا را به کشاورزی و کارگری و شغل های دیگر امر می نمود و نه به چوپانی و گله داری. پیامبران با ارتباط با حیوان و تمرین اذیت و آزارهایی که از آنان می بینند سطح توقع و انتظار خود را از مردم پایین می آورند تا موردی پیش نیاید که آنان تمامی علم خود را به یکباره به دیگران نگویند و آنان را در زیر فشارهای حاصل از علمی که دارند به خفگی معنوی و قفل شدن قلب ها نکشانند.

کسی که در ارتباط با مردم همواره حرف می زند و علم خود را بدون ملاحظه به این و آن می دهد و از هر مقام و رتبه ای می گوید، آنان را به یکباره مأیوس می سازد و رفته رفته به آلودگی و فساد می کشاند. روحانیت شیعه نیز که دارای قداست و حقانیت می باشد و بر صراط انبیای الهی حرکت می کند در صورتی که در ایفای مقام رهبری خود به

استعداد و توان مردم توجه نداشته باشد و بیش از ظرفیت آنان برگردهی آنان فشار بی‌مورد وارد آورد، مردم را از دست خواهد داد. نباید انتظار داشت تمامی افراد جامعه نماز شب بخوانند و در درجه‌ی بالایی از معنویت قرار گیرند. نباید مانند چوپانی بود که چوب برداشته و میان گوسفندها می‌چرخاند تا آنان را برماند. امور گفته شده از اصول و قواعد اساسی در تبلیغ است و تبلیغ دین در این دوره نیاز به تدوین شیوه‌نامه و اساس‌نامه دارد تا هر کس به مزاج خود چیزی نگوید و بدون تخصص و روان‌شناسی لازم از تبلیغ، در کرنایی ندمد و بولتنی را راه نیندازد.

البته کسانی که در برد بالایی از معنویت قرار می‌گیرند به گونه‌ای که دیگر در کالبد خاکی خود جای نمی‌گیرند، بهتر است با حیوانات حشر داشته باشند تا بتوانند پرش‌ها و بر شدن‌های معنوی خود را کنترل نمایند. برخی از این افراد گاه به بیداری غیر اختیاری دچار می‌شوند و خواب هیچ‌گاه به چشم آنان نمی‌نشیند، در این صورت، هم‌نشینی با قناری‌هایی که صدایی نیکو دارند می‌تواند لحظاتی خواب برای آنان بیاورد تا اندکی از غوغای ناسوت‌رهایی یابند و آرامشی جزئی پیدا کنند. این نسخه در واقع در مقام درمان درد است که انس پیدا کردن و نزدیک شدن به حیوان به صورت موقت، کار «کلمینی یا حمیرا» را می‌کند و این امر می‌رساند همراهی با چنین کسانی، ضرورتی برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده است تا روح بزرگ و ملکوتی آن حضرت بتواند در کالبد کوچک ناسوت‌قراری جزئی داشته باشد.

البته این ادعا نیاز به آزمایش‌گاه و لابراتوار دارد و دانشمندان تجربی و مراکز روان‌شناسی برای دیدن تأثیر هم‌نشینی با حیوان بر روان آدمی باید به صورت وسیع، به تحقیق و تجربه دست بزنند و تناسب اندازه‌ی عقل



هر حیوان را با هم‌نشین آن به دست آورند.

البته خوردن گوشت حیوان نیز تأثیری غیر از هم‌نشینی با آن دارد و میان این دو امر تفاوت است. ران پخته‌ی گوسفند بویی ندارد ولی گوشت پخته‌ی گردن، بویی دارد که انسان را مست می‌کند. اگر گوشت گردن را میان برنج پخت کنند، معرکه‌ای از مستی حلال به راه می‌اندازد. ران به دلیل ارتباط با خاک، ارزش غذایی بالایی ندارد و کسی که از گوشت ران می‌خورد گویی خاک می‌خورد. البته تأثیر هر یک از قسمت‌های بدن حیوان نیز نیاز به آزمایش‌گاه دارد که باید آن را در جای خود پی گرفت. کسانی که چند متر در زیر زمین کار می‌کنند به دلیل نزدیکی با حیوانات زیرزمینی باید زیاد شیر مصرف نمایند و زود بازنشست شوند؛ چرا که نبض و فشار خون و مزاج آنان به هر سانی متری که پایین تر می‌روند تغییر می‌کند و اگر چنین نباشد، به پیری و ضعف و سستی مفرط دچار می‌شوند اما هنوز دنیای علمی برای بازنشستگی مشاغل گوناگون، قاعده ندارد. زندگی در زیرزمین نیز که نزدیکی با حیوانات ریز زیرزمینی است تأثیرات سوء و بدی بر بدن آدمی دارد و زیرزمین‌ها باید پارکینگ و انباری شود نه جایی برای سکونت انسان. در واقع، زیرزمین قبری است که انسان در آن زندگی می‌کند.

### روشنی ﴿ ۱۲۸ ﴾

### خدا انگاری

﴿ وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ. فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ. وَإِنْ أَصَابَتْهُ



فِتْنَةٌ أَنْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ. ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ ﴿١﴾

- و از میان مردم کسی است که خدا را فقط بر یک حال و بدون عمل می‌پرستد. پس اگر خیری به او برسد بدان اطمینان یابد و چون بلایی بدو رسد روی برتابد. در دنیا و آخرت زیان دیده است. این است همان زیان آشکار.

**بیان:** برخی خدا را با هزار دلیل و برهان فریاد می‌کنند ولی در واقع پنداری بیش از خدا ندارند و معبودشان حرفی بیش نمی‌باشد. حرف خالی از تحریف و انحراف نیست. گویی آنان گلی بسیار زیبا را تعریف می‌کنند اما گل آن‌ها از جنس پلاستیک است که هیچ لطف و صفایی ندارد.

تا خدا باوری و خداداری باید از خدا انکاری، خدا پنداری و خدا اهمالی گذشت.

برخی «ایمان» را حالتی نفسانی می‌دانند که صاحب آن از نوعی آرامش برخوردار است. چنین ایمانی به خداوند نمی‌انجامد و سر از انکار او در می‌آورد؛ زیرا خدایی این‌گونه، در ما قرار دارد و خیالاتی بیش نیست که درون انسان دور می‌زند و بر ما نیست. ایمان، اعتقاد به حقیقتی است که غیر از ماست و بر ماست و ما به نوعی با او ارتباط برقرار می‌کنیم. ایمان و اعتقاد به خدایی که عالم را اداره می‌کند و تنها مؤثر در عالم است، امری است بسیار دشوار و سنگین و چیزی است غیر از حالات روانی و نفسانی انسان‌ها.

به هر روی، باید توجه داشت بسیاری از ایمان‌ها و وابستگی‌ها به خدا خیال و انگاره‌ای بیش نیست و با پیشامد معصیت یا مصیبت یا دوراهی



انتخاب به گاه مشکلات، این خدای خیالی تأثیری ندارد و نمی‌تواند صاحب این پندار را نگاه دارد؛ چنان‌که می‌فرماید: ﴿وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةً نَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ هَلْ يَرَاكُمْ مِنْ أَحَدٍ ثُمَّ انْصَرَفُوا صَرَفَ اللّٰهُ قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ﴾<sup>۱</sup>؛ و چون سوره‌ای نازل شود بعضی از آنان به بعضی دیگر نگاه می‌کنند و می‌گویند: آیا کسی شما را می‌بیند، سپس مخفیانه از حضور پیامبر باز می‌گردند. خدا دل‌هایشان را از حق برگرداند؛ زیرا آنان گروهی هستند که نمی‌فهمند.

کسانی که از ترس و برای منافع شخصی تخیل دین و خدا می‌کنند وقتی فرصت را مناسب ببینند از حق منحرف می‌شوند و خوشامد خود را خدای خویش می‌گیرند: ﴿اتَّخَذَ الْاِلٰهُ هَوَاهُ﴾<sup>۲</sup> و هر کار که بخواهند می‌کنند. عاقبت چنین ایمانی از عاقبت کفر بدتر است و فرد را به قساوتی مبتلا می‌سازد که حتی فرد را از به بند کشیدن اولیای خدا و ریختن خون آنان به فحشه و می‌دارد.

## روشنی ﴿۱۲۹﴾

### شک جان‌گزین

﴿لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ اِلَّا اَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَاللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾<sup>۳</sup>.

- همواره آن ساختمانی که بنا کرده‌اند در دل‌هایشان مایه‌ی شک و نفاق

۱. توبه / ۱۲۷.

۲. فرقان / ۴۳.

۳. توبه / ۱۱۰.

است تا آن که دل‌هایشان پاره پاره شود و خدا دانای سنجیده‌کار است.  
**بیان:** برخی نمی‌توانند به حق و حقیقت یقین یا دست‌کم اطمینان داشته باشند. آنان در زندگی خود همواره تار شک بر پود وجود می‌تنند گویی شک را با ذره ذره‌ی جان خود چشیده‌اند و شک لازم ذاتی دل آنان شده است تا پنجه‌ی مرگ در گلوی آنان فرو نرود و دل آنان را پاره پاره نسازد، از شک در حق و حقانیت اهل حق دست بر نمی‌دارند: ﴿إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ﴾. البته این شک به سبب کارهایی که پیش از این انجام داده‌اند مانند بختک بر دل آنان فرو افتاده است و جزای کرده‌ی خود را می‌بینند.

### روشنی ﴿۱۳۰﴾

#### شک و اسراف عمر

﴿وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلِ الْبَيِّنَاتِ، فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكِّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّى إِذَا هَلَكَ، قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا، كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ﴾<sup>۱</sup>.

- و به یقین یوسف پیش از این دلایل آشکار برای شما آورد و از آن چه برای شما آورد همواره در تردید بودید تا وقتی که از دنیا رفت. گفتید: خدا بعد از او هرگز فرستاده‌ای را برنخواهد انگيخت. این‌گونه خدا هر که را افراطگر شکاک است بی‌راه می‌گذارد.

**بیان:** اسراف منحصر در مصرف بیش از اندازه یا غیر صحیح چیزهای مادی نیست، بلکه یکی از برترین مصادیق آن اسراف در عمر است. کسی

که زندگی را با شک می‌گذرانند، وی در حقیقت به اسراف عمر مبتلا شده است. کسی که عمر خود را با شک و ضلالت می‌گذراند در واقع خود را اسراف کرده است: ﴿كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ﴾. کسی که شکاک است نه در خوبی به جایی می‌رسد و نه در بدی قرار و آرام می‌گیرد و همواره مذبذب و دل‌نگران است.

### روشنی ﴿۱۳۱﴾

#### شک و شرط

﴿وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلَ اللَّهِ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ﴾<sup>۱</sup>.

- و چون آیه‌ای بر ایشان بیاید می‌گویند هرگز ایمان نمی‌آوریم تا این‌که نظیر آن چه به فرستادگان خدا داده شده است به ما نیز داده شود. خدا بهتر می‌داند رسالتش را کجا قرار دهد. به زودی کسانی را که مرتکب گناه شدند به سزای آن که نیرنگ می‌کردند در پیش‌گاه خدا خواری و شکنجه‌ای سخت خواهد رسید.

**بیان:** این آیه از ایمان مشروط مشرکان می‌گوید. آنان برای ایمان خود شرط داشتند. در عرفان همواره بر دو اصل تأکید می‌کنند: یکی این که شرط نکن و دیگر آن که شک نکن. همان‌طور که در شریعت اگر کسی نسبت به اولیای خدا شک نماید، به کفر گراییده است: «من شك في

علي عليه السلام فقد كفر<sup>۱</sup>، در عرفان نیز اگر کسی استاد کارآموده‌ای بیابد و به وی شک نماید باخته است. شرط نمودن با استاد نیز به معنای شک کردن است. اولیای خدا همانند افراد ساده تنهاگوش می‌کنند؛ نه شرط می‌کنند و نه شک. خداوند در وصف مؤمنان که همان ولایت‌مداران علوی هستند می‌فرماید آنان شک نمی‌کنند: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ، ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا، وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾<sup>۲</sup>؛ در حقیقت مؤمنان کسانی‌اند که به خدا و پیامبر او گرویده و دیگر شک نیاورده و با مال و جانشان در راه خدا جهاد کرده‌اند. اینان هستند که راست‌کردار می‌باشند.

ما در جای خود و در بحث از «آیه‌ی ایمان» خواهیم گفت مراد از مؤمنان تنها کسانی هستند که به ولایت حضرت امیرمؤمنان عليه السلام اعتقاد دارند. خداوند در این آیه از آنان یاد می‌کند و نه از تمامی مسلمانان و آنان را کسانی می‌داند که شک به جان خویش راه نمی‌دهند. کسانی که در این راه تمام هستی خود را می‌دهند و از بخشش مال و ایثار جان دریغ نمی‌ورزند و صدق نیز دارند. تنها اهل ولایت هستند که صدق دارند. صدق برای اهل ولاست. بخشش مال و ایثار جان و ریختن خون در راه صاحب مقام ولایت نشان صدق است.

به بحث شک باز گردیم. در بین عوامل موفقیت، این نیت است که بسیار کارساز است. تخیل و تصور آدمی به تنهایی مؤثر و کارآمد است تا چه رسد به نیت وی. برای تمکین لازم است تخیل داشت. سالک در

۱.

۲. حجرات / ۱۵.

رختخواب به صورت درازکش می‌خوابد و تصور می‌کند از ساختمان ده طبقه به پایین افتاده است؛ در این حالت با این که تصور است دل وی به پایین می‌ریزد؛ گویا به‌واقع از آن ارتفاع سقوط می‌کند و حال وی دگرگون می‌شود. تخیل، تصور و بالاتر از آن نیت بسیار کارساز است. جایی که تخیل و تصور این‌گونه اثر می‌گذارد، تأثیر علم و نیت که برتر از آن دو می‌باشد خود را به‌خوبی نشان می‌دهد. از خیراتی که خداوند در دنیا نصیب اولیای خود می‌کند این است که شک و شرط نمی‌کنند. آنان سر خود را پایین می‌اندازند و کارشان را انجام می‌دهند. این افراد در برزخ نیز مشکلی ندارند چرا که در ایمان خود کامل هستند. آنان که در کفر تمام هستند برزخی طولانی ندارند و در قیامت است که مشکلات بسیاری دارند اما کسانی که نه مؤمن مؤمن و نه کافر کافر هستند برزخی آکنده از مشکلات دارند و تحت تعلیم و تربیت قرار می‌گیرند تا این که در طرفی کمال یابند.

به هر روی، این اصلی اساسی است که کسانی در عرفان وصول پیدا می‌کنند که نه شک کنند و نه شرط؛ زیرا کسی که شک می‌کند نمی‌تواند راه را برود و کسی که شرط می‌کند خودش را طلب‌کار می‌داند. به چنین کسی چیزی نمی‌دهند. کمک کردن به کسی که شک می‌کند نتیجه‌بخش نیست، از این رو خداوند می‌فرماید اگر خداوند از فضلش نیز به آنها عطا کند بخل می‌ورزند و کار را رها می‌نمایند و پشت می‌کنند: ﴿فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ﴾<sup>۱</sup>؛ پس چون از فضل خویش به آنان بخشید بدان بخل ورزیدند و به حال اعراض روی برتافتند.

## روشنی ﴿ ۱۳۲ ﴾

### شک کافران

﴿ وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَقَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثَلَاتُ وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَى ظَلْمِهِمْ وَإِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ ﴾<sup>۱</sup>.

- و پیش از رحمت شتابزده از تو عذاب می‌طلبند و حال آن‌که پیش از آنان بر کافران عقوبت‌ها رفته است و به‌راستی پروردگار تو نسبت به مردم با وجود ستمشان بخشایش‌گر است و به‌یقین پروردگار تو سخت کیفر است.

**بیان:** کافران سرگذشت پیشینیان و عذابی که به آنان رسیده است را می‌دانستند ولی شک و تردیدی که نسبت به حق در دل آنان هست مانع از ایمان ایشان می‌شود، از این رو از خداوند درخواست عذاب می‌کنند. درخواستی که همراه با عجله‌ای از روی دلهره و اضطراب است. البته خداوند نسبت به بندگان ظالم نیز لطف و گذشت دارد اما به هنگام عذاب با شدت عمل می‌نماید.

## روشنی ﴿ ۱۳۳ ﴾

### بدترین جنبندها

﴿ إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴾<sup>۲</sup>.

۱. رعد / ۶.

۲. انفال / ۵۵.



- بی تردید بدترین جنبندها را کافرانی اند که کفر ورزیدند و ایمان نمی آورند.

**بیان:** این آیه بدترین جنبندها را کافرانی می داند که کفر در اندیشه و اعتقاد دارند؛ چرا که از عمل در آن چیزی گفته نشده است و کفر در عمل؛ مانند کفران نعمت، برای برخی مسلمین نیز پیش می آید. از آثار کفر در اندیشه، پیمان شکنی است؛ چنان که در آیه ی بعد می فرماید: ﴿الَّذِينَ عَاهَدتْ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْفُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ﴾<sup>۱</sup>؛ همانان که از ایشان پیمان گرفتی ولی هر بار پیمان خود را می شکنند و از خدا پروا نمی دارند.

### روشنی ﴿۱۳۴﴾

### مردگان رونده

﴿فَإِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تُسْمِعُ الدُّعَاءَ إِذَا وَلُوا مَدْبِرِينَ﴾<sup>۲</sup>.

- و در حقیقت، تو مردگان را شنوا نمی گردانی و این دعوت را به کران آن گاه که به ادبار پشت می گردانند نمی توانی بشنوانی.

**بیان:** خداوند متعال برخی از کافران را که راه می روند و نفس می کشند در عداد مردگان به شمار آورده است گویی رشد انسانی ندارند و تنها مرده ای متحرک می باشند که جسمشان به پیری می گراید ولی حیات عقلانی، معنوی و الهی در آنها رشدی ندارد. آنان چون دل مرده اند کاری

۱. انفال / ۵۶.

۲. روم / ۵۲.





نیز از طبیعی بر نمی آید.

در روان شناسی می گویند کسانی که رشد جسمانی غیر طبیعی دارند و طول و عرض اندامشان یا عضوی از آن متناسب نیست از رشد عقلانی کمی برخوردارند؛ زیرا مغز آنان به خوبی نتوانسته است رشد را تقسیم بندی نماید و در توزیع آن مشکل داشته است.

## روشنی ﴿۱۳۵﴾

### کفر غل آور

﴿وَإِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أَإِذَا كُنَّا تُرَابًا أُنْزِلْنَا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا رَبَّهُمْ وَأُولَئِكَ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾<sup>۱</sup>.

- و اگر عجب داری، عجب از سخن آنان (کافران) است که آیا وقتی خاک شدیم به راستی در آفرینش جدیدی خواهیم بود. اینان همان کسان هستند که به پروردگارشان کفر ورزیده اند و در گردن هایشان زنجیرهاست و آنان همدم آتش اند و در آن ماندگار خواهند بود.

**بیان:** کافران به سبب غفلت و جهلی که داشته اند جز ظاهر دنیا را نمی دیدند و غیر آن را عقیده نداشتند، از این رو نمی توانستند زنده شدن پس از مرگ را باور نمایند. اینان کسانی هستند که به «رب» خود کفر ورزیدند و همین کفر غلی بر گردن آنان شده است. «غل» اهرمی است که با زنجیر بسته می شود و اجازه ی هر حرکتی را از انسان سلب می کند اما

اگر کسی تنها با زنجیر بسته شود می‌تواند تکان بخورد و حرکت داشته باشد.

## روشنی ﴿۱۳۶﴾

### سطحی نگری کافران

﴿قُلْ انظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ﴾!

- بگو بنگرید که در آسمان‌ها و زمین چیست، ولی نشانه‌ها و هشدارها گروهی را که ایمان نمی‌آورند سود نمی‌بخشد.  
بیان: این آیه، بسیار حایز اهمیت است و در بیان حال غیرمؤمنان مشابهی ندارد.

این آیه، نخست توصیه می‌نماید به آسمان‌ها و زمین بنگرید که چه در آن می‌بینید: ﴿قُلْ انظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾؛ ببیند که چه چیزی در عالم هست! این آیه مطلق است و قید و توضیحی ندارد که وسعت و بی‌حدی آن را می‌رساند. انسان‌های بی‌ایمان دیدی دقیق ندارند و سطحی‌نگر می‌شوند، از این رو خیری نیز به آنان نمی‌رسد. آنان زندگی نباتی دارند و تنها می‌خورند و می‌جنیند و با آن‌که بسیاری از خیرات و کمالات را دارند، از آن استفاده‌ای نمی‌برند: ﴿وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ﴾. تمامی آن‌چه در زمین و آسمان است حتی هشدارها و اندازهای آسمانی همه خیرات است اما غیر مؤمنان را بی‌نیاز و غنی نمی‌کند!

## روشنی ﴿۱۳۷﴾

### کردار بر باد رفته

﴿مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَىٰ شَيْءٍ ذَٰلِكَ هُوَ الصَّلَالُ الْبَعِيدُ﴾<sup>۱</sup>.

- مثل کسانی که به پروردگار خود کافر شدند کردارهایشان به خاکستری می ماند که بادی تند در روزی طوفانی بر آن بوزد. از آن چه به دست آورده اند هیچ بهره ای نمی توانند برد. این است همان گمراهی دور و دراز.

**بیان:** بسیاری هستند که عمری در پی به دست آوردن ثروت، مکنّت و دارایی و فرزند و شهرت هستند و در حالی که ظاهری باشکوه دارند ناگاه در هفتاد سالگی هر چیزی را از دست می دهند. فرزندان آنان به فساد کشیده شده و اموال آنان باعث گناه و بدبختی ایشان می شود درست مانند بادی که در روزی طوفانی بر کوپه ی خاکستری بوزد و آن را بر باد دهد. تنها باید به خدا پناه برد و ترسید از این که مهر روشن و صافی خداوند را به شلاق نعمت و تنبیه تربیت تبدیل نمود.

## روشنی ﴿۱۳۸﴾

### پنهانی کفر و آشکاری شرک

﴿مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِم بِالْكَفْرِ﴾

أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ ﴿١﴾

- مشرکان را نرسد که مساجد خدا را آباد کنند در حالی که به کفر خویش شهادت می دهند. آنان هستند که اعمالشان به هدر رفته و خود در آتش جاودان می باشند.

**بیان:** کفر در برابر شرک، امری پنهان تر است و شرک در قیاس با آن بهتر و راحت تر شناخته می گردد. ممکن است کسی به کفر آلوده باشد اما خود نداند و حتی در حال کفر خود چه بسا به نماز شب مشغول باشد؛ زیرا ممکن است خدایی را عبادت کند که انگاره‌ی خیال پرپر دازش اوست و با خدای حقیقی و خارجی هماهنگی نداشته باشد و خدایی داشته باشد پوشالی و بی محتوا. خداوند در این آیه با کافرانی برخورد می کند که کفر خود را می دانند و کفر پنهان ندارند. خداوند حتی نمی خواهد چنین کافرانی کار خوبی انجام دهند و آباد کردن مسجد را از آنان بر نمی تابد هر چند آنان در کار خوب خود حسن فعلی و عملی دارند اما به سبب کفری که دارند فاقد حسن فاعلی می باشند و خداوند مشتری کاری که حسن فاعلی نداشته باشد نیست؛ هر چند جزای کاری را که حسن فعلی دارد به کارپرداز آن خواهد داد. حسن فاعلی کردار و رفتار نیازمند داشتن نیت و معرفت صحیح و درست است و بدون ایمان شکل نمی گیرد برخلاف حسن فعلی که صرف مستحسن بودن کار برای تحقق آن کافی است و می شود آن را ناآگاهانه و بدون خودآگاهی نیز آورد.

## کفر و شرک انسی

﴿وَقَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا وَمَأْوَأَكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ﴾<sup>۱</sup>.

- و ابراهیم گفت: جز خدا فقط بت‌هایی را اختیار کرده‌اید که آن هم برای دوستی میان شما در زندگی دنیاست. آن‌گاه روز قیامت بعضی از شما بعضی دیگر را انکار و برخی از شما برخی دیگر را لعنت می‌کنند و جایتان در آتش است و برای شما یاورانی نخواهد بود.

**بیان:** چنین نیست که مشرکان و کافران در ذهن و فکر خود بیندیشند و سپس خدایی را انتخاب کنند، بلکه به خاطر منافع دنیایی و مودت میان خود و انسی که به چیزی دارند سبب می‌شود آن را خدا بگیرند برخلاف توحید که با آگاهی همراه است.

خداوند به چنین کسانی که راه انکار خدای یکتا را پیش می‌گرفتند می‌فرماید: ﴿مَنْ كَانَ يَظُنُّ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ، ثُمَّ لْيَقْطَعْ، فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُدْهِبَنَّ كَيْدَهُ مَا يَغِيظُ﴾<sup>۲</sup>.

هر که می‌پندارد خدا پیامبرش را در دنیا و آخرت هرگز یاری نخواهد کرد بگو تا طنابی به سوی سقف کشد و خود را حلق‌آویز کند، سپس آن را ببرد، آن‌گاه بنگرد که آیا نیرنگش چیزی را که مایه‌ی خشم

۱. عنکبوت / ۲۵.

۲. حج / ۱۵.



او شده از میان خواهد برد.

این آیه می‌فرماید اگر به غیر خداوند اعتقاد و باور دارید، در این راه خودکشی کنید تا ببینید آیا غیر از خدای یکتا خدایی هست. در این لحظه که از همه جا مایوس می‌شوید به خود نگاه کنید، ببینید آیا غیظ شما برطرف می‌شود یا خیر.

چنین کافرانی راه عناد با خدای تعالی را پیش می‌گرفتند. خداوند به این گروه بت پرست می‌فرماید: ﴿اللَّهُمَّ أَرْجُلُ يَمْشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ يَبْتَطِشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا. قُلِ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ كِيدُونِ فَلَا تُنظَرُونَ﴾<sup>۱</sup>؛ آیا آن‌ها پاهایی دارند که با آن راه بروند یا دست‌هایی دارند که با آن کاری انجام دهند یا چشم‌هایی دارند که با آن بنگرند یا گوش‌هایی دارند که با آن بشنوند؟ بگو: شریکان خود را بخوانید، سپس درباره‌ی من حيله به کار برید و مرا مهلت مدهید.

به استناد این آیه نمی‌توان بت‌هایی ساخت که دارای چشم و گوش باشد و آن را پرستش نمود و گفت خداوند در این آیه، بت‌های سنگی را که چشم و گوش ندارد نفی نموده است؛ چرا که بحث در داشتن اعضایی است که آن را از خدایی غیر خدای یکتا گرفته باشند و بتوانند با آن کار نمایند. به تعبیر دیگر داشتن دست و پا مهم نیست، آنچه که مهم است قدرت کارایی دست و پا و چشم است که همه از خداوند است.

درست است برخی از کافران به کلی به انکار خداوند رو می‌آوردند اما برخی از کافران هم خدای خالق و هم خدای رازق را قبول داشتند اما میان آن دو تفاوت قایل بودند و خدای رازق را می‌پرستیدند و خدای خالق را



دست نیافتنی می دانستند، از این رو برای تقرب به او بت‌ها را واسطه قرار می دادند و آن‌ها را می پرستیدند<sup>۱</sup>؛ از این رو در آیه‌ی زیر می فرماید: ﴿وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ﴾<sup>۲</sup>؛ و اگر از ایشان بپرسی چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده و خورشید و ماه را چنین رام کرده است، به حتم خواهند گفت الله. پس چگونه از حق بازگردانیده می شوند؟!

آیه‌ای دیگر نیز همین باور را بیان می‌دارد اما پیش از ذکر آن مناسب است در رابطه با این آیه توضیحی کوتاه بیاید و آن این که همان‌گونه که گذشت برخی از کافران باور داشتند خداوند است که خالق و آفریننده‌ی آسمان‌ها و زمین است و در این زمینه نیز اعتقاد راسخ داشتند که با تأکید می‌فرماید: ﴿لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾ و قول در این جا به معنای اعتقاد داشتن است، اما قرآن کریم با این که آنان چنین علمی داشتند باز می‌فرماید: ﴿بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ و نسبت ناآگاهی به آن‌ها می‌دهد در حالی که آنان در این باور خود اشتباه نمی‌کنند. این همانند آیه‌ای است که می‌فرماید: ﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا﴾<sup>۳</sup>؛ که انکار و یقین را با هم می‌آورد که در آن جا عناد واسطه می‌شد و آنان با عناد به مورد یقینی خود بود که آن را انکار می‌کردند!

در این جا نیز این کافران باوری داشتند اما باور آنان از روی نادانی بود. اعتقاد و علم دو امر جداست و این دو هرگاه با هم همراه شود ارزش دارد

۱. زمر / ۳.

۲. عنکبوت / ۶۱.

۳. نمل / ۱۴.

و اعتقادی که علمی در آن نباشد بی‌فایده است. یکی از پایه‌های اعتقاد درست این است که باور بر اساس علم و آگاهی باشد و در این صورت است که سبب معرفت و ایمان می‌گردد و صرف اعتقاد حتی اعتقاد به امری درست اگر بر پایه‌ی نادانی باشد کافی نیست.

آنچه دارای اهمیت بسیار است معرفت است و و عمل به خودی خود بهایی ندارد و از عمل، آن مقدار که دارای حقیقت و معرفت است می‌ماند. این معرفت است که ضربت یک لحظه‌ای حضرت امیرمؤمنان علیه السلام بر عمرو بن عبدود را از تمامی عبادت جن و انس از ازل تا ابد برتر می‌نماید، بلکه نه تنها یک ضربت بلکه لحظه‌ی عمر آن حضرت ارزشی افزون بر آن دارد؛ چرا که معرفت آن حضرت به حق تعالی افضل از «ثقلین» می‌باشد. باید به معرفت نظری ارزش داد تاگرایش به عمل؛ چرا که عمل به‌تنهایی عیاری به همراه ندارد اما اگر کسی صاحب معرفت باشد نمی‌شود عمل نداشته باشد.

نه تنها کافران، بلکه بیش‌تر اهل ایمان در باب معرفت نقص دارند و این نبود یا نقص در معرفت است که انسان‌ها را به خداانکاری و الحاد، خدااهمالی یا خداانگاری می‌کشاند. خداانگارها کسانی هستند که می‌پندارند خدای حقیقی دارند اما اعتقاد آنان به خدا همانند باور بت پرستان به چوب و سنگ است و هر دو یک عیار در خدایشان دارند؛ هرچند فقیه یکی را نجس و دیگری را پاک می‌داند.

امری که در این جا بسیار حایز اهمیت است توجه به این نکته است که خداوند متعال نمی‌خواهد بندگان اعتقاد به حضرتش داشته باشند، بلکه تنها می‌خواهد آنان بدانند، توجه شود که دانستن را می‌خواهد، بدانند



باید به خدا اعتقاد داشته باشند. این برخلاف نظامی است که از مردم خود تنها حضور در پای صندوق‌های رأی را می‌خواهد اما این که رأی مردم چیست، برای او اهمیتی ندارد. خداوند حضور آگاهانه را می‌خواهد و رأیی که همراه علم و ایمان نباشد را باطل و بی‌ارزش می‌داند.

اما آیه‌ی دومی که اعتقاد این کافران را بیان می‌کرد چنین است: ﴿أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا، وَجَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَارًا، وَجَعَلَ لَهَا رَوَاسِي، وَجَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا، أَيْلَهُ مَعَ اللَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾<sup>۱</sup>؛ آیا شریکانی که می‌پندارند بهتر است یا آن کس که زمین را قرارگاهی ساخت و در آن رودها پدید آورد و برای آن کوه‌ها را مانند لنگر قرار داد و میان دو دریا برزخی گذاشت؟ آیا معبودی با خداست؟ نه، بلکه بیش‌ترشان نمی‌دانند. باید توجه داشت در این آیه‌ی شریفه، نمونه‌ی: ﴿وَجَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا﴾ را می‌توان اقیانوس آرام و اطلس دانست که با کوه‌هایی از هم جدا می‌شوند.

باور به خدایگان متعدد در میان بخشی از کافران همواره مطرح بوده است: ﴿أَجْعَلِ الْإِلَهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا، إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ﴾<sup>۲</sup>؛ آیا خدایان متعدد را خدای واحدی قرار داده، این به‌واقع چیز عجیبی است. هر یک از کافران برای خود خدایگانی داشتند اما پیامبران به آنان می‌گفتند تنها خدای یکتا را باید پرستید که آفریدگار جهانیان است. همین امر برای آنان بسیار تعجب‌آور بود.

برخی از کافران، بت‌پرست بودند و آن‌ها را معبود خود قرار می‌دادند

۱. نمل / ۶۱.

۲. ص / ۵.

و برای آن‌ها نماز نیز می‌گزارند: ﴿وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً، فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ﴾<sup>۱</sup>؛ و نمازشان در خانه‌ی خدا جز سوت کشیدن و کف زدن نبود. پس به سزای آن‌که کفر می‌ورزیدید این عذاب را بچشید.

آیه‌ی شریفه می‌رساند هیچ انسانی نمی‌تواند بدون معبود و عبادت زندگی کند. حتی کافران برای خود معبودهایی از جنس بت داشتند و برای آنان نماز می‌گزارند و عبادت می‌کردند. البته نماز آنان به شکل سوت و کف زدن بود. کافران نیز نمی‌توانند بدون توجه و عبادت باشند؛ هر چند توجه آنان به بتی که خود تراشیده‌اند هست. هر کسی به چیزی توجه دارد و آن را معبود خود قرار می‌دهد، اما هر معبودی و هر عبادتی فایده بخش نیست، بلکه گاه عذاب‌آور می‌باشد، از این رو می‌فرماید: ﴿فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ﴾. عبادات به تعبد نیاز دارد و چنین نیست که آدمی بتواند به هر شکلی که خود دوست دارد چیزی را به عنوان عبادت بیاورد، بلکه افعالی خاص با همان آداب و شرایطی که گفته شده است باید به عنوان عبادت بیاید. در امور تعبدی نمی‌توان دخل و تصرف داشت و باید آنچه را که رضای معبود است جامه‌ی عمل پوشید، ولی در امور اجتماعی و عقلی می‌توان بر درک خود اعتماد نمود. دسته‌ای از کافران نیز خداوند را می‌پذیرفتند اما در نبوت پیامبران شک داشتند؛ از این رو می‌فرماید: ﴿مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هَذَا إِلَّا اخْتِلَافٌ﴾<sup>۲</sup>؛ از طرفی این مطلب را در آیین اخیر (عیسوی هم) نشنیده‌ایم.

۱. انفال / ۳۵.

۲. ص / ۷.

این ادعا جز دروغ‌بافی نیست.

همینان بر دو گروه بودند. کافران عادی و کافرانی که به عناد با پیامبر ﷺ بر می‌خاستند. این آیه شرح حال گروه دوم است: ﴿إِنَّ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا، وَمَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ﴾<sup>۱</sup>؛ او جز مردی که بر خدا دروغ می‌بندد نیست و ما به او اعتقاد نداریم.

فراز ﴿رَجُلٌ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا﴾ عناد سرسخت کافران با نوح پیامبر و نسبت ناروایی که به او می‌زدند را می‌رساند و این که آنان هرگز ایمان نمی‌آوردند. برخی از کافران صدر اسلام نیز چنین عنادی با پیامبر اکرم ﷺ داشتند: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا: إِنَّ هَذَا إِلَّا إِفْكٌ افْتَرَاهُ، وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ، فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَزُورًا﴾<sup>۲</sup>؛ و کسانی که کفر ورزیدند گفتند این کتاب جز دروغی که آن را بر یافته چیزی نیست و گروهی دیگر او را بر آن یاری کرده‌اند و به قطع با چنین نسبتی ظلم و بهتانی به پیش آوردند.

برخی از کافران چنان معاند و بد اعتقاد بودند که می‌گفتند قرآن کریم وحی نیست و آموزه‌های معلم و استادی است که به عنوان وحی عنوان می‌شود. آنان یهودیان را استاد پیامبر اکرم ﷺ می‌خواندند؛ چرا که آنان نوشته و کتاب داشتند: ﴿وَقَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اِكْتَتَبَهَا، فَهِيَ تُمَلَّىٰ عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا﴾<sup>۳</sup>؛ و گفتند افسانه‌های پیشینیان است که آن‌ها را برای خود نوشته و صبح و شام بر او املا می‌شود.

آنان وحی الهی را داستانی می‌خواندند که وی آن را هر صبح و شام از

۱. مؤمنون / ۳۸.

۲. فرقان / ۴.

۳. فرقان / ۵.

استادی یهودی می آموزد. آنان هم چنین بر پیامبر خدا ﷺ خرده می گرفتند اگر وی رسول و فرستاده‌ی الهی است چرا همانند آدمیان غذا می خورد و راه می رود: ﴿وَقَالُوا مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا﴾<sup>۱</sup>؛ و گفتند این چه پیامبری است که غذا می خورد و در بازارها راه می رود؟ چرا فرشته‌ای به سوی او نازل نشده تا همراه وی هشداردهنده باشد؟!

این کافران ناآگاه و جاهل افکاری استکباری داشتند و بر این انتظار بودند که پیامبر آنان قدیسی از فرشتگان باشد که نه می خورد و نه راه می رود؛ در حالی که نمی دانستند فرشته توان خوردن را ندارد و پیامبر است که از ملک بالاتر است؛ زیرا هم می خورد و راه می رود و هم می تواند به آسمان‌ها بر شود و عروج نماید و این پیامبر است که دارای مقام جمعی است.

کافران می گفتند: ﴿لَوْلَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ﴾؛ چرا فرشته‌ای بر این پیامبر نازل نمی شود تا دوشادوش هم به انداز مردم بپردازند؛ در حالی که آن‌ها فرشته‌ی وحی رسول خدا ﷺ را نمی دیدند. آنان بدتر از این، رسول خدا ﷺ را مردی افسون شده می دانستند که با سحر درگیر است: ﴿أَوْ يُلْقَى إِلَيْهِ كَنْزٌ، أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا، وَقَالَ الظَّالِمُونَ: إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا﴾<sup>۲</sup>؛ یا گنجی به طرف او افکنده نشده یا باغی ندارد که از بار و بر آن بخورد و ستم‌کاران گفتند جز مردی افسون شده را دنبال نمی کنید.

کافران انتظار داشتند فرستاده‌ی الهی دارای گنج و باغ باشد. البته

۱. فرقان / ۷.

۲. فرقان / ۸.

رسول الهی باید دنیایی آباد داشته باشد وگرنه نمی‌تواند رسالت خود را به‌خوبی انجام دهد. کسی به سخن آن که زردی فقر در چهره دارد، گوش نمی‌دهد، همان‌طور که اگر غبار استکبار بر چهره‌ی کسی باشد، گوش‌پذیرای کلام او نخواهد بود.

نوع دیوانه‌ها سخنان غیر عادی و غیبی دارند، از این رو آنان نیز پیامبران را که کلامی غیبی و وحی داشتند دیوانه و سحرزده می‌خواندند. کافران وقتی از همه جا درمانده می‌شدند به پیامبر سحر یا جنون را نسبت می‌دادند: ﴿وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ، وَقَالَ الْكَاْفِرُونَ: هَذَا سَاحِرٌ، كَذَّابٌ﴾<sup>۱</sup>؛ و از این که هشداردهنده‌ای از خودشان برایشان آمده درشگفتند و کافران می‌گویند این ساحری شیاد است.

آنان به پیامبران نسبت سحر می‌دادند چرا که کارهای غیر عادی می‌کردند و چون سخنانی غیر معمولی داشتند آنان را دروغ‌پرداز و شیاد می‌خواندند.

خداوند تا این‌جا هر چه کافران می‌گویند می‌شنود و موضعی نمی‌گیرد اما وقتی بحث تکذیب قیامت که ضروری دین است پیش می‌آید، زبان تهدید می‌گشاید: ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ، وَأَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا﴾<sup>۲</sup>؛ نه، بلکه آن‌ها رستاخیز را دروغ خواندند و برای هر کس که رستاخیز را دروغ خواند آتش سوزان آماده کرده‌ایم.

کافران این همه گفتند و اشکال کردند ولی خداوند تازه می‌فرماید: ﴿بَلْ﴾؛ مهم‌تر از همه این است که آنان به انکار قیامت گرویدند. گویا آنان

۱. ص / ۴.

۲. فرقان / ۱۱.

تا به حال چیزی نگفته‌اند، چرا که چنین اشکالاتی تا وقتی که سؤال است کفر نمی‌آورد و چیزی که به تکذیب خدا و رسول بازگردد کفر می‌آورد.

خداوند در ادامه به اشکال مصرف خوراکی توسط پیامبر چنین پاسخ می‌دهد: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ، وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ، وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً، أَنْ تَصْبُرُونَ وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا﴾<sup>۱</sup>؛ و پیش از تو پیامبران خود را نفرستادیم جز این که آنان نیز غذا می‌خوردند و در بازارها راه می‌رفتند و برخی از شما را برای برخی دیگر وسیله‌ی آزمایش قرار دادیم. آیا شکیبایی می‌کنید و پروردگار تو همواره بیناست؟

خداوند می‌فرماید پیامبران پیشین نیز غذا می‌خوردند و این کار عیبی ندارد؛ چرا که پیامبران نخست بشر و آدم هستند و سپس پیامبر؛ نه این که چون پیامبر است دیگر بشر نیست؛ زیرا اگر آدم نباشد یا فرشته است یا منافق و سالوس‌باز. او آدم است و البته آدمی که مانند دیگران می‌خورد، راه می‌رود، می‌خوابد و زندگی روزانه دارد و بر او وحی نیز می‌شود.

کافران بر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خرده‌های دیگری نیز می‌گرفتند. از بهانه‌های آنان برای ایمان نیاوردن این بود که چرا قرآن کریم یک‌باره نازل نمی‌شود؟ چرا فرشته‌ی وحی بر ما نازل نمی‌شود؟ و خرده‌های دیگری که همه از جهل و نادانی یا قساوت دل حکایت دارد: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً، كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ، وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلاً﴾<sup>۲</sup>؛ و کسانی که کافر شدند گفتند: چرا قرآن یک‌جا بر او نازل نشده است؟ این گونه ما آن را به تدریج نازل کردیم تا قلبت را به وسیله‌ی آن استوار گردانیم

۱. فرقان / ۲۰.

۲. فرقان / ۳۲.

و آن را به آرامی بر تو خواندیم.

همان‌طور که نزول تدریجی قرآن کریم فایده‌ای در ایمان کفار ندارد، نزول دفعی آن نیز اثری نمی‌بخشد، اما نزول تدریجی آیات سبب می‌شود این آیات در نهاد مؤمنان نهادینه گردد و قلب آنان را محکم نگاه دارد.

هم‌چنین آنان می‌گفتند: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا: لَوْلَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةَ أَوْ نَزَى رَبَّنَا لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ، وَعَتَوْا عُتُوًّا كَبِيرًا﴾<sup>۱</sup>؛ و کسانی که به لقای ما امید ندارند گفتند: چرا فرشتگان بر ما نازل نشدند یا پروردگاران را نمی‌بینیم؟ به قطع در مورد خود تکبر ورزیدند و سخت سرکشی کردند.

آنان به خاطر استکباری که داشتند می‌گفتند: چرا ملائکه بر ما نازل نمی‌شود و چرا ما خدا را نمی‌بینیم. آنان لیاقتش را نداشتند و گرنه از همین پیامبری که فرشتگان بر او نازل می‌شوند استفاده می‌کردند و به او ایمان می‌آوردند. البته آنان فرشتگان را خواهند دید اگر دست از استکبار و ستیز خود برندارند اما آنان ملائکه‌ی عذاب را دیدار خواهند کرد: ﴿يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ لَا بُشْرَى يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ، وَيَقُولُونَ حِجْرًا مَّحْجُورًا﴾<sup>۲</sup>؛ روزی که فرشتگان را ببینند آن روز برای گناه‌کاران بشارتی نیست و می‌گویند دور و ممنوع آید از رحمت خدا.

قرآن کریم در پایان می‌فرماید ما تمامی بهانه‌های کافران را پاسخ گفتیم: ﴿وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ، وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا﴾<sup>۳</sup>؛ و برای تو مثلی

۱. فرقان / ۲۱.

۲. فرقان / ۲۲.

۳. فرقان / ۳۳.

نیاوردند مگر آن‌که ما حق را با نیکوترین بیان برای تو آوردیم.  
 این کافران به استهزای پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رو می‌آوردند و با تکبر و  
 استکبار و با نخوت از آن حضرت به «این» تعبیر می‌کردند: ﴿وَإِذَا رَأَوْكَ إِِنْ  
 يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوءًا، أَهَذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا﴾<sup>۱</sup>؛ و چون تو را ببینند جز به  
 ریشخندت نگیرند که آیا این همان کسی است که خدا او را به رسالت  
 فرستاده است؟!

چنین تحقیرهایی حتی در میان مردم عادی و حتی در میان بدان وجود  
 ندارد. آنان چنین تبختری داشتند. ریتم آیه به گونه‌ای است که می‌رساند  
 تحقیر نمودن در وجود آن‌ها جای گرفته است. آنان می‌گفتند: «این پیغمبر  
 است؟! این؟!». این افراد مستکبر و مرتجع کسی جز خود را به حساب  
 نمی‌آوردند. آنان از پیامبری با آن همه توانایی و عظمت با استهزا سخن  
 می‌گفتند و آهنگ ﴿أَهَذَا الَّذِي﴾ سر می‌دادند. این گونه سخن گفتن است  
 که کفر را در وجود انسان نمایان می‌سازد. آن هم کفر اعظم را که همان  
 دست‌کم گرفتن بندگان خداست. بندگان می‌توانند زمینیان و آسمانیان  
 را به تسخیر خود درآورند و نه تنها بر عالم ملک، بلکه بر عوالم ملکوت  
 حکم باطنی برانند.

برخی از کافران چنان گمراه و در جهل مرکب بودند که آیین خود را  
 به واقع حق می‌دانستند و می‌گفتند نزدیک بود ما را از پرستش خدایمان  
 گمراه کند: ﴿إِنْ كَادَ لَيُضِلُّنَا عَنْ آلِهَتِنَا، لَوْلَا أَنْ صَبَرْنَا عَلَيْهَا، وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ  
 حِينَ يَرَوْنَ الْعَذَابَ مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا﴾<sup>۲</sup>؛ چیزی نمانده بود که ما را از

۱. فرقان / ۴۱.

۲. فرقان / ۴۲.



خدایانمان اگر بر آن ایستادگی نمی‌کردیم منحرف کند و هنگامی که عذاب را می‌بینند به زودی خواهند دانست چه کسی گمراه‌تر است.

خداوند در پاسخ آنان می‌فرماید: ﴿أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ، أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكَيْلًا﴾<sup>۱</sup>؛ آیا آن کس که هوای نفس خود را معبود خویش گرفته است دیدی؟ آیا می‌توانی ضامن او باشی؟

این آیه از کسی می‌گوید که هرچه بدی است را خوب می‌نمایاند، سپس آن را انجام می‌دهد و این کافران چنین بودند. همانند کسی که وقتی بخواهد از کسی غیبت کند، نخست او را فاسق می‌کند تا غیبت وی را جایز بشمرد. وی خود را بهترین آدمی می‌داند که جز خوبی ندارد و غیر خود را گمراه می‌شمرد. اما خداوند این گروه از کافران را از حیوان بدتر می‌شمرد: ﴿أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ، إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ، بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا﴾<sup>۲</sup>؛ یا گمان داری که بیش‌ترشان می‌شنوند یا می‌اندیشند؟ آنان جز مانند ستوران نیستند، بلکه گمراه‌ترند.

آیه‌ی شریفه بحثی روان‌شناسی دارد و آن این که چنین کافرانی حیواناتی بوده‌اند که باید حیوان می‌شدند اما خداوند به خاطر عذاب آنان، ایشان را انسان آفرید با همان خصوصیتی که در حیوانات است. این آیه قصد دشنام ندارد، بلکه یکی از مسایل آفرینش را بیان می‌دارد و از انسان‌هایی می‌گوید که چپینش، ساختار و اقتضای حیوانی دارند و می‌خواستند حیوان شوند که با جابه‌جا شدن اندکی در آفرینش، انسان گردیدند که البته بدون کمک‌های جانبی برای رسیدن به حد نصاب

۱. فرقان / ۴۳.

۲. فرقان / ۴۴.

انسانیت نبوده است. در برابر، حیواناتی نیز هستند که باید انسان می‌شدند اما خداوند به آنان لطف نموده و آنان را حیوان قرار داده است. انسان تا چنین پدیده‌هایی را نشناسد به باطن اشیا و افراد وقوف پیدا نمی‌کند و روان‌شناسی وی ناقص است و نسخه‌هایی که می‌پیچد برای غیر طبیعی است که آن فرد دارد. کافرانی که از آنان نام برده شد از این گروه پدیده‌های انسانی هستند که در مرز حیوان بودن قرار داشته‌اند.

این حیوان‌های انسان‌نما چنان غرور، تبختر و استکباری دارند که خداوند را به راحتی نادیده می‌گیرند: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ: اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ، قَالُوا: وَمَا الرَّحْمَنُ، أَنَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا، وَزَادَهُمْ نُفُورًا﴾؛ و چون به آنان گفته شود خدای رحمان را سجده کنید می‌گویند رحمان چیست؟ آیا برای چیزی که ما را بدان فرمان می‌دهی سجده کنیم؟ و بر رمیدنشان می‌افزاید.

خداوند عجب بندگانی دارد که به یک مدد اضافه، و بر شدن از چهره‌ی حیوانی به انسانی دیگر خود را نمی‌شناسند و در برابر خداوند ادعا می‌نمایند. آیا کسی باور می‌کند صاحب چنین پنداری آدم باشد؟ کسانی که مددی افزون به آنان شده باشد و ظرفیتی اندک داشته باشند، چنین دچار مشکل و گمراهی می‌گردند و گرنه انسان‌های عادی این‌گونه نیستند. چنین کافرانی که در زمان مرگ خود کفر داشته‌اند و تا پیش از مرگ از کفر خود برنگشته‌اند هرگز مورد بخشش قرار نمی‌گیرند و تمامی اعمال آنان هرچند نیکی به دیگران باشد مورد حبط و نابودی قرار می‌گیرد؛ چرا که خداوند دیگر از آنان خشنودی ندارد: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ

اللَّهِ ثُمَّ مَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ، فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ<sup>۱</sup>؛ کسانی که کافر شدند و مردم را از راه خدا باز داشتند و پس از آن که راه هدایت بر آنان آشکار شد با پیامبر خدا در افتادند هرگز به خدا گزند نمی‌رسانند و به‌زودی خدا کرده‌هایشان را تباه خواهد کرد.

انسان این همه قدرت مانور و خودنمایی دارد و باید در این اندیشید که چه کرد تا فرزند آدمی از کسانی نباشد که مدد افزوده می‌گیرند و ظرفیت اندکی دارند، بلکه از کسانی گردد که عنایت افزون می‌گیرند و از تبار خوبان می‌شوند. البته آموزه‌هایی که در شریعت برای پیش از ازدواج و پس از آن آمده است و علم زندگی را می‌توان از آن به دست آورد برای در امان ماندن از چنین ترکش‌هایی است که در نظام آفرینش هست. هرچند متأسفانه این آموزه‌ها به صورت علمی تبیین نشده و کسانی که از این بحث گفته‌اند دانش تحلیل آن را نداشته‌اند. به این کافران گفته می‌شود برای خدای رحمان سجده کنید و آنان با پرویی می‌گویند رحمان دیگر کیست؟! این انسان‌ها به‌دور از انصاف است که راه را گم کرده‌اند به همین جا بسنده نمی‌کنند و ادامه می‌دهند آیا ما به کسی سجده کنیم که به ما امر و نهی می‌کند و دستور می‌دهد! خداوند در پاسخ آنان می‌فرماید: او خدایی است که بر دامن کبریایی او نشیند گرد: ﴿تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجاً، وَجَعَلَ فِيهَا سِرَاجاً، وَقَمَراً مُنِيراً﴾<sup>۲</sup>؛ فرخنده و بزرگوار است آن کسی که در آسمان برج‌هایی نهاد و در آن چراغ و ماهی نوربخش قرار داد.

۱. محمد ﷺ / ۳۲.

۲. فرقان / ۶۱.

شما کافران می‌گویید رحمان دیگر کیست؟ بگویید ولی بدانید که شما و آن‌چه در دست دارید همه برای خداست. او آسمان‌ها را در دست قدرت خود دارد تا چه رسد به داشته‌های شما زمینیان. این پاسخ همانند خنده‌ی سلیمان به مورچه است که مقام سلیمانی را نادیده گرفت و او را چیزی به شمار نیاورد و خود را فرمانده‌ای بصیر و دانا می‌دانست و برای وی فرماندهی سلیمان ناچیز می‌نمود.

به هر روی، در بررسی آیات قرآن کریم و نیز در تبلیغ آموزه‌های دینی باید به اقسام کافران توجه داشت و معاند را از غیر معاند جدا ساخت و باورهای آنان را نیز یکسان ندانست و نباید مایوس شد که معاندان بخشی از کافران هستند نه تمامی آنان.

خداوند در دنیا امنیت را از کافران برداشته است و می‌فرماید:  
**﴿فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ، وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ، وَأَنَّ اللَّهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ﴾**<sup>۱</sup>؛ پس ای مشرکان، چهار ماه دیگر با امنیت کامل در زمین بگردید و بدانید که شما نمی‌توانید خدا را به ستوه آورید و این خداست که رسواکننده‌ی کافران است.

خداوند برای تنبیه کافران و مشرکان مانند پدری عمل می‌کند که بچه‌هایش را رها می‌کند و می‌گوید بروید ببینم بدون من چه کار می‌توانید بکنید! یا می‌گوید پول ندارم و نان بی‌نان! چیزی برای شما نمی‌خرم. اگر آدمی با خداوند درگیر شود، خداوند تا می‌شود او را بنده‌ی خود می‌داند و مشکل آن‌چنانی پیش نمی‌آید، ولی اگر خداوند خود با بنده‌ای عصیان‌گر درگیر شود، خداوند در این درگیری نمی‌گوید عاجزتان می‌کنم

و خداوند کسی را به عجز و ستوه نمی‌کشد؛ زیرا عاجز کردن خروج از نظم است، ولی او را به خواری و رسوایی می‌کشاند، به هم نمی‌ریزد، ولی تا می‌شود تنبیه می‌نماید و گوش مالی می‌دهد به گونه‌ای که برای هیچ یک از آنان امنیت جانی نگذاشته است و دین اگر دولت قدرتمند و پرهیمه‌ای داشت به این حکم عمل می‌نمود. خداوند در آیه‌ای دیگر دستور به قتل کافران می‌دهد و می‌فرماید: ﴿إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبِّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَأَلْتَنِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَأَضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَأَضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ﴾. ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿۱﴾؛ هنگامی که پروردگارت به فرشتگان وحی می‌کرد که من با شما هستم، پس کسانی را که ایمان آورده‌اند ثابت قدم بدارید، به زودی در دل کافران وحشت خواهم افکند. پس فراز گردن‌ها را بزنید و همه‌ی سرانگشتان‌شان را قلم کنید. این کیفر بدان سبب است که آنان با خدا و پیامبر او به مخالفت برخاستند و هر کس با خدا و پیامبر او به مخالفت برخیزد، به قطع، خدا سخت کیفر است.

این آیه دستور قتل کافران معاند و سخت‌گیری بر آنان را می‌دهد. در این دنیا مسلمان و کافر همه می‌میرند اما خداوند در برزخ و قیامت همه‌ی کافران یا مؤمنان را به یک چشم نمی‌بیند و برای هر کسی حکمی دارد. خداوند با آن که دستور قتل تمامی کافران را می‌دهد، اما همه‌ی آنان را مانند هم عذاب نمی‌کند و همه را به جهنم ابد مبتلا نمی‌سازد.

خیرات الهی به مستضعفان از کفار می‌رسد و بسیاری در نفس‌های آخر در کفر متزلزل می‌شوند و از آن دست بر می‌دارند. اینان که با خداوند و

جلال او عمری ناآگاهانه و از سر ضعف فکری در افتاده‌اند در همین دنیا و در آخرین نفس، طعم ایمان را می‌چشند. برخی نیز در برزخ و عده‌ای هم در منازل مختلف آخرت و تا جهنم از کفر پاک می‌شوند و البته کافرانی هم هستند که بر عناد خود می‌مانند و برای ابد دوزخی می‌گردند.

آیه‌ای دیگر نیز از دوستی با مشرکان پرهیز می‌دهد و هرگونه استغفار طلب بخششی برای آنان را ممنوع می‌دارد: ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولِي قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهم أَصْحَابُ الْجَحِيمِ﴾<sup>۱</sup>؛ بر پیامبر و کسانی که ایمان آورده‌اند سزاوار نیست که برای مشرکان پس از آن‌که بر ایشان آشکار گردید که آنان اهل دوزخ‌اند طلب آمرزش کنند؛ هرچند خویشاوند آنان باشند.

مشرکان دشمنان خدا هستند و دوست دشمن خدا دشمن خداست؛ از این رو می‌فرماید هیچ مشرکی را به دوستی بر نگیرید. خداوند کسی را به عنوان شریک در حریم خود نمی‌پذیرد و با مشرکان سخت‌ترین برخوردها را دارد. البته مشرکانی که هدایت نمی‌شوند.

بنا به گزارش آیه‌ی بعد حضرت ابراهیم علیه السلام نیز که قول استغفار به پدرش داده بود، بعد از این‌که دشمنی او با خدا روشن شد وعده‌ی خود را شکست و از او بیزاری جست. زیرپا گذاشتن قول و خلاف وعده برای جوان‌مردی مانند حضرت ابراهیم علیه السلام بسیار سنگین است ولی او با حلم فراوانی که داشت بار سنگین این کار را به دوش کشید: ﴿وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَّهَا إِتْيَاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِّلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ

إِبْرَاهِيمَ لَأُوَّاهُ حَلِيمٌ<sup>۱</sup>؛ و طلب آمرزش ابراهیم برای پدرش جز برای وعده‌ای که به او داده بود نبود، ولی هنگامی که برای او روشن شد که وی دشمن خداست از او بیزارى جست. راستی ابراهیم دلسوزی بردبار بود.

## روشنی ﴿۱۴۰﴾

### زینت ایمان و پلیدی کفر

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِّنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ، وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ، وَزَيَّنَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ، وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ، أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ﴾<sup>۲</sup>.

- و بدانید که پیامبر خدا در میان شماست، اگر در بسیاری از کارها از رأی و میل شما پیروی کند به قطع دچار زحمت می‌شوید، اما خدا ایمان را برای شما دوست‌داشتنی گردانید و آن را در دل‌های شما بیاراست و کفر و پلیدکاری و سرکشی را در نظرتان ناخوشایند ساخت. آنان که چنین‌اند ره‌یافتگان‌اند.

**بیان:** خداوند ایمان را در دل مؤمنان شیرین و زینت قلب آنان قرار داده است، اما کفر، فسق و گناه را بر ایشان ناپسند می‌دارد. به تعبیر دیگر، کسی که به واقع اهل ایمان است، به صورت ذاتی گناه را ناپسند می‌دارد و خوشایندی از آن ندارد. او حتی اگر به گناه آلوده شود، در باطن از گناه

۱. توبه / ۱۱۴.

۲. حجرات / ۷.

خوشامدی ندارد، بنابر این، اگر کسی کفر را دوست دارد، درون پاکی ندارد و به آلودگی دچار شده است.

## روشنی ﴿۱۴۱﴾

### سرسختی با کافران حربی

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ، رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ، تَرَاهُمْ رُكْعًا سُجَّدًا، يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا، سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ، ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ، وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ، كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ، فَازْرَهُ، فَاسْتَعْلَظَ، فَاسْتَوَى عَلَى سَوْقِهِ، يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ، وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾<sup>۱</sup>.

- محمد ﷺ پیامبر خداست و کسانی که با اویند بر کافران سخت‌گیر و با هم‌دیگر مهربان‌اند. آنان را در رکوع و سجود می‌بینی فضل و خشنودی خدا را خواستارند. علامت آنان بر اثر سجود در چهره‌هایشان است. این صفت ایشان است در تورات. و مثل آنها در انجیل چون کشته‌ای است که جوانه خود برآورد و آن را مایه دهد تا سبتر شود و بر ساقه‌های خود بایستد و دهقانان را به شگفت آورد تا از انبوهی آنان خدا کافران را به خشم دراندازد. خدا به کسانی از آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند آمرزش و پاداش بزرگی وعده داده است.

**بیان:** ما سه فراز از این آیه‌ی شریفه را توضیح می‌دهیم. یکی فراز: ﴿وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾ است.



این فراز توصیه به مهربانی با مؤمنان و سخت‌گیری با کافران و معاندان دارد، اما پرسشی که در این رابطه وجود دارد این است که آیا سخت‌گیری با کافران مقید به زمان جنگ است یا زمان صلح را نیز در بر می‌گیرد. تفاوت این دو زمان نیز در این است که اگر ﴿أَشَدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ﴾ به زمان جنگ مقید باشد، لزوم مهربانی با مؤمنان نیز به همین زمان مقید می‌گردد و در صورتی که عام باشد، باید مهرورزی با مؤمنان را همواره لحاظ نمود اما مشکل دیگری پیش می‌آید و آن این که هیچ‌گاه نباید رابطه‌ی حسنه و نیکویی با کافران داشت و زندگی مسالمت‌آمیز با آنان معنا ندارد.

باید گفت این آیه مربوط به زمان جنگ است و توصیه به مهربانی نیز برای این است که در سختی‌ها باید بیش‌تر لحاظ برادران مؤمن را نمود و از فرماندهان جنگ استماع و پیروی داشت. متأسفانه هستند برخی از اهل ایمان که به برادران ایمانی خود دشوار می‌گیرند و نسبت به کافران مهربان می‌باشند. اینان با مؤمنان گویی در گرگ‌آباد زندگی می‌کنند و با غریبه‌ها و بیگانگان که دم‌خور می‌شوند میش ضعیفی می‌گردند!

اما فراز دومی که حایز اهمیت است: ﴿سَيَمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ﴾ است. مراد از اثر سجده پینه‌ای که بر پیشانی بسته می‌شود نیست، بلکه آن صفا و نورانیتی است که در صورت و چهره‌ی سجده‌کنندگان واقعی پیداست. کسی پیشانی‌اش پینه می‌آورد که دستانش را شل و سست بر زمین گذارد یا دستانی ضعیف دارد که موجب شده سنگینی سر روی مهر (به‌خصوص اگر زبر و خشن باشد) بیفتد. برخی که می‌خواهند ریا و خودنمایی داشته باشند روی مهر می‌خوابند یا

آن را داغ می‌کنند تا پیشانی‌شان پینه ببندد. خطرناک‌ترین انسان‌ها همین گروه می‌باشند که باید از آن‌ها در هراس بود. یکی از بیولوژیست‌ها می‌گفت میکروب‌هایی در پیشانی است که وقتی پیشانی به سختی بر مهر گذاشته شود آن را می‌کشد و سینوزیت از این میکروب‌هاست. این مانند استنشاق در بینی است که میکروب‌های پیشانی را از بین می‌برد و در سجده‌ی خود این نیت را فراموش نمی‌کرد.

مراد از اثر سجود نورانیت چهره است. داشتن عبادت و بندگی حضرت حق، صفا می‌آورد. مؤمنی که بندگی خدا می‌کند از چهره‌اش شناخته می‌شود. او متکبر، تاریک و قلدر نیست و به کسی زور نمی‌گوید و ستم نمی‌کند. او مهربان است و رأفت دارد. غیرمؤمنان بیش‌تر وقت‌ها خشن و زبر هستند و قدری کم‌تر از شمر می‌باشند و گاهی از شمر بدترند و به بندگان خدا سخت می‌گیرند و بر آنان فشار می‌آورند. او که به تبی می‌افتد چگونه به خود اجازه می‌دهد به مظلومان سخت بگیرد، از همین رو در این آیه در فراز دیگری که سومین فراز مورد نظر ماست می‌فرماید:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾؛ خدا به کسانی از آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند آمرزش و پاداش بزرگی وعده داده است.

اما کسی که ایمان نیاورده و عملی ندارد پیاده‌ای است که باید تمامی مراحل ایمان و منازل معنویت و صفا را با ورود به برزخ و در طول میلیون‌ها سال طی نماید.

اما تعبیر: ﴿يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ﴾ اگر به صورت مستقل لحاظ شود می‌تواند زمان غیبت و آخرالزمان را بگوید که قیافه‌های افراد

به ظاهر مؤمن خوش است اما باطنی برای آن ظاهرگرایان پرمدعا نیست. ظاهرگرایانی که در لباس میش فرو رفته‌اند اما باطن آنان گله‌گرگ خون‌آشام و درنده است که بوی خون حس می‌کنند و دیوانه‌وار می‌درند.

## روشنی ﴿۱۴۲﴾

### آزاد اندیشی علمی

﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾<sup>۱</sup>.

- با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان به شیوه‌ای که نیکوتر است مجادله نمای. در حقیقت، پروردگار تو به حال کسی که از راه او منحرف شده دانتر و او به حال راه‌یافتگان نیز دانتر است.

۳۴۷

**بیان:** این آیه، از برخورد عالمانه و آزاداندیشانه با افراد مخالف می‌گوید و آنان را بر سه گروه می‌داند: دانشمندان و اهل فکر که باید حکیمانه و برهانی برای آنان دلیل آورد. افراد ساده و سالم که موعظه‌پذیر هستند و معاندان که جدال احسن شیوه‌ی برخورد با آنان است و هر رفتاری غیر از آنچه گفته شد نه عقلی است و نه شرعی که با فرهنگ قرآن کریم هماهنگی ندارد.

برخی از بدخواهان جدل را از روی دشمنی انجام می‌دهند اما در برابر آنان نیز باید جدال احسن داشت: ﴿وَقَالُوا: ءَأَلْهَتُنَا حَيْرٌ أَمْ هُوَ؟ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ

إِلَّا جَدَلًا، بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ. إِنَّ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ، وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِبَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿١﴾؛ و گفتند آیا معبودان ما بهترند یا او؟ آن مثال را جز از راه جدل برای تو نزدند، بلکه آنان مردمی جدل‌پیشه‌اند. عیسی جز بنده‌ای که بر وی منت نهاده و او را برای فرزندان اسرائیل سرمشق و آیتی گردانیده‌ایم نیست.

کافران میان سنگ‌ها و حضرت عیسی مقایسه می‌کردند و قیاس مغالطه‌آمیز آنان و جدلی که داشتند جز از سر دشمنی نبود اما قرآن کریم به نیکی پاسخ آنان را می‌دهد.

خلاصه این که معرفت دارای سه زاویه است: ارایه‌ی برهان و استدلال برای انسان‌های عاقل؛ داشتن زبان موعظه‌ی نیکو برای افراد عادی و داشتن مجادله به احسن که همراه با مهربانی، صفا و صمیمیت باشد با معاندان و بدخواهان؛ چرا که در حکمت و معرفت تیغ نیست.

### روشنی ﴿١٤٣﴾

#### مواجهه‌ی علمی با غیر معاندان

﴿وَقَالُوا أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا. قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا أَوْ خَلْقًا مِمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَسَيُنْغِضُونَ إِلَيْكَ رُءُوسَهُمْ وَيَقُولُونَ مَتَى هُوَ قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَرِيبًا ﴿٢﴾﴾

۱. زخرف / ۵۸ - ۵۹.

۲. اسراء / ۴۹ - ۵۱.

- و گفتند آیا وقتی استخوان و خاک شدیم باز به آفرینشی جدید برانگیخته می‌شویم. بگو سنگ باشید یا آهن یا آفریده‌ای از آن‌چه در خاطر شما بزرگ می‌نماید باز هم برانگیخته خواهید شد. پس خواهند گفت چه کسی ما را باز می‌گرداند؟ بگو: همان کس که نخستین بار شما را پدید آورد. باز سرهای خود را به طرف تو تکان می‌دهند و می‌گویند آن کی خواهد بود؟ بگو: شاید که نزدیک باشد!

**بیان:** کافرانی که معاد برای آنان باورکردنی نبود و زنده شدن و برانگیخته شدن دوباره‌ی آدمی بعد از مرگ در نظر عقل و خرد آنان پذیرفتنی نبود و آن را انکار می‌کردند. قرآن کریم ادعای آنان را با کمال انصاف و با تمام تأکیدی که در سخن آنان بوده است به‌طور کامل نقل می‌کند و این که عقل آنان نمی‌تواند آن را بپذیرد درست می‌داند زیرا آنان در جهل و نادانی بودند و قدرت عقل‌ورزی در این زمینه را نداشتند. از گفته‌ی آنان بر می‌آید کافران از شنیدن حکایت معاد عصبانی می‌شدند و حرص می‌خوردند؛ چرا که عقول ناقص آن‌ها نمی‌توانست چگونگی و محتوای معاد را دریابد و انکار آنان از روی دشمنی و عناد نبود، از این رو خداوند در این آیه، پاسخ آنان را بسیار نرم و به‌روش علمی می‌دهد بدون آن که خشونت و تندی در آن باشد. برخورد تند تنها در خور مواجهه با معاندان و ائمه‌ی کفر است نه کافران عادی. مبلغان دینی نیز باید با اقتدا به قرآن کریم، نظام جامع تبلیغ را برنامه‌ریزی نمایند و بر اساس آن به تحولات بنیادین در این زمینه اقدام نمایند.

فراز شریف: ﴿فَسَيُنْغِضُونَ إِلَيْكَ رُؤُوسَهُمْ وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هُوَ﴾ صداقت کافران را به صراحت می‌رساند؛ زیرا آنان برای امکان وقوع معاد از زمان

آن می پرسند و خداوند نیز در پاسخ آنان از زمان وقوع آن می گوید. قرآن کریم وقوع قیامت را نزدیک اعلام می کند؛ در حالی که هم اکنون بیش از ۱۴۰۰ سال از نزول این آیه گذشته و هنوز که هنوز است حتی از ظهور و رجعت نیز خبری نیست تا چه رسد به آن که از قیامت خبری باشد و مشخص نیست قیامت بعد از گذشت چند هزار یا چند میلیارد سال دیگر تحقق بیابد! حتی اگر قیامت بعد از میلیاردها سال دیگر اتفاق بیفتد باز در مقایسه با بی نهایت و ابدیتی که انسان در پیش دارد زمان قابل توجهی نیست و نزدیک بودن این زمان، سخنی علمی و صحیح است؛ چنان که در آیه ای دیگر می فرماید: ﴿مَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾<sup>۱</sup>؛ کسی که به دیدار خدا امید دارد بداند که اجل او از سوی خدا آمدنی است و اوست شنوای دانا.

فراز: ﴿فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ﴾ که پیچیده با انواع تأکید است با توجه به این که کوچک ترین واحد زمان با زمان های بسیار طولانی همه با یک ملاک در حال گذر و سپری شدن است و همان طور که یک ثانیه سپری می شود، یک میلیون سال و بیش تر از آن نیز می گذرد، معنا می یابد و انسان خود را به آنی در قیامت و پای محاسبه خواهد دید و حنای استبعاد وی رنگ می بازد.

خداوند در آیه ای دیگر زمان قیامت را پوشیده اعلام می دارد و می فرماید: ﴿إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا لِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَىٰ﴾<sup>۲</sup>؛ در حقیقت، قیامت فرارسنده است. می خواهیم آن را پوشیده دارم تا هر کسی

۱. عنکبوت / ۵.

۲. طه / ۱۵.

به موجب آن چه می‌کوشد جزا یابد.

وقوع قیامت امری حتمی است، ولی خداوند متعال زمان آن را پنهان داشته تا دست آدمی باز باشد و هرچه در توان دارد و می‌خواهد و می‌تواند انجام دهد تا جزای آن را در قیامت ببیند.

خداوند زمان قیامت را نزدیک می‌داند؛ زیرا حلم بسیاری دارد و در هیچ کاری عجله ندارد؛ چنان‌که می‌فرماید: ﴿لِيُدْخِلَنَّهُمْ مُدْخَلًا يَرْضَوْنَهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ﴾<sup>۱</sup>؛ آنان را به جای‌گاهی که آن را می‌پسندند در خواهد آورد و شک نیست که خداوند دانایی بردبار است.

خداوند حلیم است و حلم و بردباری او سبب می‌شود در انجام امور عجله ننماید و کار خود را به موقع خویش که ممکن است زمانی دراز باشد انجام دهد. همین ویژگی است که سبب می‌شود خداوند کسی را به سرعت تنبیه و عذاب ننماید: ﴿وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ﴾<sup>۲</sup>؛ و اگر خداوند مردم را به سزای ستمشان مؤاخذه می‌کرد جنبنده‌ای بر روی زمین باقی نمی‌گذاشت، اما کیفر آنان را تا وقتی معین بازپس می‌اندازد و چون اجلشان فرا رسد ساعتی آن را پس و پیش نمی‌توانند افکنند.

خداوند متعال در قضاوت و عذاب تعجیل نمی‌نماید و زودنگر نیست و گرنه کسی ایمنی نداشت. خداوند برای ایجاد نظام اجتماعی به گناه‌گاران و ظالمان مهلت و فرصت می‌دهد و چنین نیست که گریبان آنان

۱. حج / ۵۹.

۲. نحل / ۶۱.

را زود بگیرد. البته همین فرصت سبب می‌شود زمینه‌ی گمراهی برای برخی فراهم شود که از این جهت بسیار خطرناک و گمراه کننده است. خداوند آن قدر حلیم است که می‌فرماید قیامت نزدیک است.

### روشنی ﴿۱۴۴﴾

#### سه ویژگی مشرکان

﴿لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَّخْذُولًا﴾<sup>۱</sup>.

- معبود دیگری با خدا قرار مده تا نکوهیده و وامانده بنشیند.

**بیان:** این آیه نکته‌ای روان‌شناسانه دارد و آن این که کسی که برای خداوند شریک قرار دهد به سه عیب گرفتار می‌شود: خرد و شکسته می‌شود، بو می‌گیرد و خوار می‌گردد. باید سیستم علمی این گزاره را به دست آورد که مشرک قامتی ندارد و شکسته و خم است، بوی تعفن دارد و خفت و خواری دارد و مؤمن است که شکسته نمی‌شود و عزت و اقتدار دارد.

### روشنی ﴿۱۴۵﴾

#### شرك و واکنش سریع

﴿وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ إِلَهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا﴾<sup>۲</sup>.

۱. اسراء / ۲۲.

۲. مریم / ۸۱ - ۸۲.



- و به جای خدا معبودانی اختیار کردند تا برای آنان مایه‌ی عزت باشد. نه چنین است، به زودی آن معبودان عبادت ایشان را انکار می‌کنند و دشمن آنان می‌گردند.

**بیان:** خداوند نسبت به «شرک» واکنش سریع دارد و با آن بسیار قاطعانه نیز برخورد می‌نماید. اگر کسی به غیر خدا تکیه کند، خداوند امید او را از وی ناامید می‌کند. اگر کسی به مال، پست و مقام یا خوبی‌ها اعتماد کند و از خداوند غفلت داشته باشد، خداوند این امکانات را از او می‌گیرد و خوبی‌های وی را به بدی و کژی تحویل می‌برد. به بدی‌ها بیش از خوبی‌ها باید امیدوار بود؛ چون امید است بدی به خیر گراید، ولی اگر بعد از عمری، خوبی‌ها از دست رفت چه باید کرد؟

بیش‌تر مشرکان از مؤمنان هستند؛ زیرا کافر نادان است و خدا را نمی‌فهمد اما مشرک نادان نیست، بلکه کج فهم است و به جای یک خدا دو یا چند خدا را می‌پرستد. مؤمنی که شرک نداشته باشد بسیار اندک است. کسی که خود را لایق علم، کمال یا امکاناتی می‌داند «شرک» دارد. باید همواره دعا نمود: خدایا، خوبی‌ها و حسن مرا در مسیر خیر قرار ده تا خوبی‌ها باعث بدبختی من نشده و مرا در مسیر فساد و هلاکت قرار ندهد.

دارایی؛ خواه خوب باشد یا بد، به صورت نوعی فساد می‌آورد. بدی و نقص بهتر از آن خوبی و کمالی است که سبب نابودی انسان می‌شود. باید از کمالات ترسید؛ زیرا بی‌کمالی اگرچه نقص است، شرک کار را به جایی می‌رساند که کمالات، که باید عصای دست انسان باشد، چماقی بر مغز او می‌گردد. به غیر خدا نمی‌توان دل بست و باید از غیر خدا فارغ شد

و تنها به او دل بست؛ چرا که غیر او هر چه هست بی‌اعتمادی، بی‌اعتنایی و بی‌وفایی است و عزتی در دل بستن به غیر هر که باشد نیست. چیزی که خدایی نیست و رنگ خدایی ندارد دل بستن به آن جز کدورت و سنگینی نمی‌آورد و انسان را حمال این و آن می‌نماید.

## روشنی ﴿۱۴۶﴾

### حسرت انفاق مشرکان

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ، فَسَيُنْفِقُونَهَا، ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً، ثُمَّ يُغْلَبُونَ، وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ﴾<sup>۱</sup>.

- بی‌گمان کسانی که کفر ورزیدند اموال خود را هزینه می‌کنند تا مردم را از راه خدا بازدارند، پس به زودی همه‌ی آن را خرج می‌کنند و آن‌گاه حسرتی بر آنان خواهد گشت، سپس مغلوب می‌شوند و کسانی که کفر ورزیدند به سوی دوزخ گردآورده خواهند شد.

**بیان:** این آیه از انفاق کافران می‌گوید. بر این اساس، نباید انفاق را واژه‌ی مقدسی دانست. کفار از اموال خود هزینه می‌کنند تا راه خدا را سد نمایند ولی اگر موفق نشوند چون انفاق آنان برای خدا نبوده است، جز پشیمانی و حسرت چیزی به دست نمی‌آورند: ﴿ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً﴾ و فرجامی جز جهنم نیز ندارند؛ برخلاف مؤمنان که برای رسیدن به قرب الهی هزینه می‌کنند و اگر نتیجه‌ی ظاهری برای آنان نداشته باشد، قرب و

رضایت خداوند را به دست آورده‌اند و چنین نیست که با انفاق خود چیزی را از دست داده باشند بدون آن که چیزی عاید آنان شود. مؤمن باید این امر را در انفاقی که برای خویشان دارد در نظر داشته باشد تا توقع جبران از آنان را نداشته باشد و در انفاق خود به قرب الهی نظر اندازد و نه به قرب خویشاوندی تا باز خوردی منفی نداشته باشد.

### روشنی ﴿۱۴۷﴾

#### نجاست مشرکان

﴿قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ﴾<sup>۱</sup>.

- با کسانی از اهل کتاب که به خدا و روز بازپسین ایمان نمی‌آورند و آن‌چه را خدا و فرستاده‌اش حرام گردانیده‌اند حرام نمی‌دارند و متدین به دین حق نمی‌گردند کارزار کنید تا با کمال خواری به دست خود جزیه دهند.

**بیان:** موضوع این آیه یهود و نصارا هستند نه مشرکان بت پرست که دینی ندارند. اهل کتاب دین دارند اما آنان دین حق را نمی‌پذیرند: ﴿لَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ﴾. بر اساس این آیه‌ی شریفه، اهل کتاب طهارت ندارند و هم‌زیستی مسالمت‌آمیز با آنان سبب طهارت ایشان نمی‌شود و حکم به طهارت آنان از مباحث انحرافی و خطرناکی است که گذشت زمان، آثار



- و به شما نمی‌گوییم که گنجینه‌های خدا پیش من است و غیب نمی‌دانم و نمی‌گوییم که من فرشته‌ام و درباره‌ی کسانی که دیدگان شما به خواری در آنان می‌نگرد نمی‌گوییم خدا هرگز خیرشان نمی‌دهد. خدا به آن‌چه در دل آنان است آگاه‌تر است. اگر جز این بگوییم، من در آن صورت از ستم‌کاران خواهم بود.

**بیان:** پیامبران و اولیای الهی همواره به خداوند و به توحید رهنمون می‌دهند و دین برای برطرف ساختن زمینه‌های شرک و برای توجه دادن افراد به بزرگی و عظمت خداوند آمده است، از این رو اولیای خدا خود را از هر ادعایی که شائبه‌ی شریک خدا بودن در آن وجود داشته باشد، خلع کرده‌اند. این آیه‌ی مبارک، از حضرت نوح علیه السلام داشتن خزاین الهی و علم غیب و فرشته بودن را نفی می‌کند تا افراد به شرک و پرستش آفریده‌ای که به دلیل هم‌گون بودن با آنان بهتر پذیرش دارد مبتلا نشوند، همان چیزی که در بعضی از ادیان پیش آمده است. البته منظور آنان از نفی علم غیب، علم استقلال و بریده از خداوند است و گرنه اولیای الهی علم اشایی و ارادی دارند. نظیر مطلب یاد شده در این آیه‌ی شریفه نیز آمده است: ﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ، وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَأَسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ، وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ، إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾<sup>۱</sup>؛ بگو جز آن‌چه خدا بخواهد برای خودم اختیار سود و زیانی ندارم و اگر غیب می‌دانستم به قطع خیر بیش‌تری می‌اندوختم و هرگز به من آسیبی نمی‌رسید من جز بیم‌دهنده و بشارتگر برای گروهی که ایمان می‌آورند نیستم.

گفتیم اولیای خدا و انبیای الهی علیهم السلام علم اشایی و ارادی دارند. این بدان معناست که علم آنان به‌گونه‌ای است که هرگاه بخواهند و اراده

نمایند از چیزی آگاه شوند، می‌توانند. البته مانند حضرات چهارده معصوم علیهم‌السلام مفاتیح غیب عالم را در دست دارند. شیعه چنین عقیده‌ای دارد. حال جای این پرسش است آیا فراز: ﴿وَلَوْ كُنْتَ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَاسْتَكُنْتُمْ مِنَ الْخَيْرِ﴾ با این باور تنافی ندارد. در پاسخ باید گفت در همین آیه پاسخ این اشکال آمده است؛ چرا که خداوند به پیامبر خود می‌فرماید چنین بگوید: ﴿لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا﴾ که اختیار و اراده را به کلی از پیامبر سلب می‌نماید در حالی که ما باور داریم آنان در نگه‌داشت عصمت موهبتی خود اختیار دارند اما استثنای ﴿إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ﴾ این اختیار را به آنان می‌دهد و می‌رساند اراده‌ی آنان جز خواست خداوند نمی‌باشد و عصمت را برای آنان می‌رساند. همین استثنا برای فراز ﴿وَلَوْ كُنْتَ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَاسْتَكُنْتُمْ مِنَ الْخَيْرِ﴾ نیز وجود دارد و چون پیش از آن آمده نیازی به تکرار آن بعد از این عبارت نبوده است و به این معناست که تمامی دانش‌های غیبی آنان به خواست و اراده‌ی خداوند است و آنان به صورت مطلق علم غیبی از پیش خود نمی‌دانند؛ هم‌چنان‌که هیچ یک از اولیای خدا ادعای علم غیب جدای از خواست و اراده‌ی خداوند ندارد. با این توضیح به دست می‌آید این فراز منافاتی با عقیده‌ی شیعه ندارد.

### روشنی ﴿۱۴۹﴾

#### غیرانگاری عنکبوتی

﴿مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾<sup>۱</sup>.

۱. عنکبوت / ۴۱.

- داستان کسانی که غیر از خدا دوستانی اختیار کرده‌اند هم‌چون عنکبوت است که با آب دهان خود خانه‌ای برای خویش ساخته و در حقیقت اگر می‌دانستند سست‌ترین خانه‌ها همان خانه‌ی عنکبوت است.

**بیان:** قرآن کریم کار کسانی را که غیر از خدا دیگری را سرپرست خود برمی‌گزینند به عنکبوتی تشبیه می‌کند که برای خود خانه‌ای می‌سازد. این تشبیه به خاطر سستی و ضعف خانه‌ی عنکبوت نیست؛ چرا که این تارهای ظریف و نازک، برای عنکبوت محکم‌ترین خانه‌هاست و هر خانه‌ای برای اهل آن مناسب است. فراز: ﴿وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ﴾ کمال این خانه را بیان می‌کند؛ زیرا عنکبوت نمی‌توانست خانه‌ای سنگین‌تر و دقیق‌تر از این در میان زمین و هوا بسازد و گویی مهندسی ماهر چنین بنای زیبا و پیچیده‌ای را طراحی و ساخته است. این عبارت همانند فراز ﴿إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ﴾<sup>۱</sup> است که کمال این حیوان به سیستم آواز اوست. عنکبوت هرچه می‌سازد دام است و تله و کار به جایی می‌رسد که خودش نیز در دام خود اسیر و گرفتار می‌شود و از بین می‌رود. غیر از خدا، جز تله نیست و انسان هرچه عمر و سرمایه در جای دیگری صرف کند جز تباهی، ضرر و ابتلا عایدی برایش ندارد و خریداری ندارد. او می‌خواهد با تمسک به غیر خدا منفعتی به دست آورد، اما همین غیر، دامی است پیچیده که او را مبتلا، نابود و تباه خواهد ساخت ولی راه خدا صراطی است مستقیم، ساده، شفاف، مرتب، منظم، گوارا و بدون پیچ و خم که رونده را بدون درگیری با راه به خداوند می‌رساند.

## روشنی ﴿ ۱۵۰ ﴾

### اظهار و آشکارسازی ایمان

﴿إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ، فَاسْمَعُونِ﴾<sup>۱</sup>!

- من به پروردگارتان ایمان آوردم، اقرار مرا بشنوید.

**بیان:** مؤمن افزون بر این که ایمان می آورد، باید آن را اعلام دارد؛ چرا که ایمان امری پنهانی نیست.

## روشنی ﴿ ۱۵۱ ﴾

### فتنه شناسی

﴿وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ ائْذَنْ لِي، وَلَا تَفْتِنِّي، اَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا، وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ﴾<sup>۲</sup>.

- و از آنان کسی است که می گوید مرا در ماندن اجازه ده و به فتنه ام مینداز. بیدارباش که آنان خود به فتنه افتاده اند و بی تردید جهنم بر کافران احاطه دارد.

**بیان:** برخی که سر در مرداب فتنه فرو برده بودند، جنگ با دشمن دین را فتنه می دانستند و از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اجازه می خواستند تا در جنگ شرکت نکنند. این آیه آنان را مبتلا به فتنه می داند و برای شناخت فتنه و فتنه انگیزان، ملاکی ارایه می نماید. فتنه از نظرگاه این آیه ی شریفه آن است

۱. یس / ۲۵.

۲. توبه / ۴۹.





که آدمی به جهنم مبتلا شود: ﴿وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ﴾. بر این اساس، کسی از فتنه رهایی دارد که پیروزمندانه به بهشت در آید و وصول پیدا کند؛ چنان‌که می‌فرماید: ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أَجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ﴾<sup>۱</sup>؛ هر جان‌داری چشنده‌ی طعم مرگ است و همان‌اروز رستاخیز پادشاه‌هایتان به‌طور کامل به شما داده می‌شود. پس هر که را از آتش به دور دارند و در بهشت درآورند به قطع کامیاب و پیروز شده است و زندگی دنیا جز مایه‌ی فریب نیست.

قرآن کریم کسی را اهل فتنه می‌داند که شکست خورده و به جهنم در افتاده‌اند. فتنه امتحان، ابتلا، فریب، شکست یا ضرر دنیوی نیست. فتنه آن است که راه‌گریزی وجود نداشته باشد. اگر آدمی تا در دنیا هست هر روز شکستی غیر از شکست دیروز داشته باشد و همواره ضرر دنیوی داشته باشد، باز مهم نیست؛ زیرا فرجام هر کسی مرگ است و در این صورت، میان شکست و پیروزی تفاوتی نیست و همه اموری مقطعی و گذراست و فتنه آن است که انسان به جهنم ابد درآید. به همین دلیل است که خداوند متعال کسانی را که همراهی با پیامبر اکرم ﷺ را ترک نمودند، گرفتار در فتنه می‌داند؛ چرا که قرآن کریم آن‌ها را هم‌اکنون در جهنم می‌بیند. البته بهشت و جهنم هم‌اینک وجود دارد و باطن هر کسی بهشت یا جهنم اوست.

### قبح فتنه انگیزی

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ؛ قِتَالٍ فِيهِ؟ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ، وَصَدُّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ، وَكُفْرٌ بِهِ، وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ، وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ، وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا، وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾<sup>۱</sup>.

- از تو درباره‌ی ماهی که کارزار در آن حرام است می‌پرسند. بگو: کارزار در آن گناهی بزرگ و بازداشتن از راه خدا و کفر ورزیدن به او و باز داشتن از مسجدالحرام (حج) و بیرون راندن اهل آن از آن جا نزد خدا گناهی بزرگ‌تر و فتنه‌ی شرک از کشتار بزرگ‌تر است و آنان پیوسته با شما می‌جنگند تا اگر بتوانند شما را از دیتان برگردانند و کسانی از شما که از دین خود برگردند و در حال کفر بمیرند آنان کردارهایشان در دنیا و آخرت تباه می‌شود و ایشان اهل آتش‌اند و در آن ماندگار خواهند بود.

**بیان:** این آیه از شدت قبح «فتنه‌انگیزی» می‌گوید. گناهای مانند فتنه و غیبت به سبب آن که مهارناپذیر و به سرعت، سرایت‌پذیر است، قبح بیش‌تری نسبت به دیگر گناهان دارد و فتنه بدتر از قتل و غیبت اشد از زنا دانسته شده است.

## گمراه کردن راه

﴿ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيْبًا مِّنَ الْكِتَابِ يَشْتَرُونَ الضَّلَالََةَ وَيُرِيدُونَ أَن تَضِلُّوا السَّبِيلَ ﴾<sup>۱</sup>

- آیا به کسانی که بهره‌ای از کتاب یافته‌اند ننگریستی، گمراهی را می‌خرند و می‌خواهند شما نیز گمراه شوید.

**بیان:** نکته‌ی مهمی که در این آیه است این است که برخی نه تنها خود گمراه هستند و نه تنها راه هدایت را سد می‌کنند، بلکه تلاش دارند راه و مسیر هدایت را کج نمایند. آنان راه را کج و منحرف می‌نمایند نه این که گروهی را به انحراف بکشانند و به تعبیر قرآن کریم: ﴿ يُرِيدُونَ أَن تَضِلُّوا السَّبِيلَ ﴾. آنان با ایجاد جنگ روانی بسیار پیچیده، تابلوی هدایت را جابه‌جا می‌نمایند، به طوری که همه پشت به قبله نماز بگزارند و بپندارند رو به قبله هستند. آنان که مسیر هدایت را تغییر می‌دهند و آن را به انحراف می‌کشانند، نمی‌گویند این راه را نروید، به عکس، راه را صد و هشتاد درجه تغییر مسیر می‌دهند و همه را بر رفتن آن راه تشویق می‌نمایند. فرقه‌ها و ملل و نحلی که تنها در اسلام بیش از هفتاد فرقه‌ی آن وجود دارد، تغییر مسیر از راه حق است که پیش‌تازان آنان به وجود آورده‌اند تا چه رسد به افتراقاتی که در میان بوداها، هندوها، مسیحی‌ها، یهودی‌ها و اهل سنت و دیگران است. در انقلاب اسلامی نیز بسیاری که چهره‌های موجهی داشتند نیز سعی نمودند تا مسیر انقلاب اسلامی را از



خط امام علیه السلام منحرف نمایند و مصداق: ﴿أَنْ تَضَلُّوا السَّبِيلَ﴾ گردند. چنین کسانی مصداق «ائمه الكفر» هستند. اینان بدتر از کسانی هستند که راه حق را مانع می‌شوند و قرآن کریم در حق آنان می‌فرماید: ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطْرًا وَرِئَاءَ النَّاسِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ﴾<sup>۱</sup>؛ و مانند کسانی باشید که از خانه‌هایشان با حالت سرمستی و به صرف نمایش به مردم خارج شدند و مردم را از راه خدا باز می‌داشتند و خدا به آنچه می‌کنند احاطه دارد.

کسانی که گمراه و بد هستند و برای گمراهی و بد شدن دیگران نیز تلاش می‌کنند که در اوج گمراهی است: ﴿وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ، فَيَقُولُ أَأَنْتُمْ أَضَلَلْتُمْ عِبَادِي هَؤُلَاءِ، أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ﴾<sup>۲</sup>؛ و روزی که آنان را با آنچه به جای خدا می‌پرستند محشور می‌کند، پس می‌فرماید: آیا شما این بندگان مرا به بی‌راهه کشانیدید یا خود گمراه شدند؟!

تعبیر ﴿يُرِيدُونَ أَنْ تَضَلُّوا السَّبِيلَ﴾ در آیه‌ی مورد بحث به این معناست که صاحب اراده هستند و کسی که اراده دارد کار خود را از سر علم و آگاهی است که انجام می‌دهد. کج کنندگان مسیر هدایت افرادی حرفه‌ای و دارای علم هستند و حساب و کتاب دارند؛ چنان‌که پیش از آن به این مطلب تصریح شده است و آنان به ﴿الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِنَ الْكِتَابِ﴾ توصیف شده‌اند! ائمه‌ی کفر چنین کسانی هستند که مردم را از راه هموار هدایت به راه سخت و پرمشقت گمراهی می‌اندازند و زندگی را بر آنان تنگ می‌سازند. دین درست و بدون پیرایه‌ی اسلام آسایش و آرامش مردم

۱. انفال / ۴۷.

۲. فرقان / ۱۷.

را در نظر دارد و هر که غیر از آن، چیزی را به دین نسبت دهد، در پی منحرف ساختن راه است. خداوند به چنین کسانی وعید عذاب مضاعف داده است، می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ زَٰنَهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ﴾<sup>۱</sup>؛ کسانی که کفر ورزیدند و از راه خدا باز داشتند به سزای آن‌که فساد می‌کردند عذابی بر عذابشان می‌افزاییم.

قرآن کریم چنین کافرانی را به صرف کفری که دارند مفسد نمی‌داند و وعید عذاب مضاعف برای آنان به خاطر کفری که دارند نیست، بلکه چنین کافرانی که به ﴿عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ﴾ دچار می‌شوند کسانی هستند که افزون بر کفر خود، دیگران را نیز از راه حق باز داشته و مانع حق‌گروی آنان شده‌اند. این مفسدان مصداق ﴿صَدُّوا عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ﴾ هستند. البته این عنوان عام است و هر کسی که به نوعی انسان‌ها را از راه حق و اولیای به حق او باز دارد مصداق آن است. چنین کسی ممکن است مسلمان باشد اما از مفسدان به شمار آید. بسیاری از مسلمانانی که با برداشت نادرست یا ریاکارانه از آموزه‌های دینی مانند امر به معروف و نهی از منکر، به تجسس و فضولی که نوعی ممانعت‌تراشی در مسیر حق است آلوده می‌شوند و دیگران را از خداوند و حق منحرف می‌کنند. بیدار کردن دیگران برای نماز، اگر فرد خود به این کار سفارش نکرده باشد تجاوز و منکر به حساب می‌آید و چه دور است از معنای اصلاح جامعه و امر به معروف. البته باید به آیه‌ی: ﴿وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ، وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا﴾<sup>۲</sup>؛ و کسان خود را به نماز فرمان ده و خود بر آن شکیبا باش، توجه داشت و به تناسب برخورد کرد.

۱. نحل / ۸۸.

۲. طه / ۱۳۲.

نه بر خوردی تند و قهرآمیز درست است و نه مواجهه‌ی منفعلانه. هم‌چنین است آگاه کردن دیگران توسط فردی غیر از صاحب‌خانه از فضله‌ی موشی که در غذا پیدا شده است، اطلاع دادن خشکی قسمتی از اعضای وضو یا نجس بودن لباس یا بدن نمازگزار به وی و ده‌ها مورد از این دست نه تنها نهی از منکر نیست، بلکه خود منکری است که سبب آزرده‌گی خاطر بندگان خدا می‌باشد. جامعه‌ای که چنین آلودگی‌هایی داشته باشد از امنیت روانی بهره‌ای ندارد و ریا، حقه‌بازی، فریب و سالوس روزبه‌روز در آن رشد می‌کند؛ چرا که کارها به دست افراد ضعیف و عجول سپرده شده است. افرادی که نمی‌توانند تحمل کوچک‌ترین ناهنجاری را داشته باشند و با اقدامات ناآگاهانه یا منفعت‌گرایانه، مردم را از مسیر الهی گمراه می‌کنند.

در جامعه برخی نیز هستند که جز توطئه برای گمراهی مردم کاری ندارند: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ، وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا، أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ﴾<sup>۱</sup>؛ و برخی از مردم کسانی‌اند که سخن بیهوده را خریدارند تا مردم را بی‌هیچ دانشی از راه خدا گمراه کنند و راه خدا را به ریشخند گیرند. برای آنان عذابی خوارکننده خواهد بود. اینان افراد پلیدی هستند که از سر پلیدی خود بدی‌ها را می‌خریدند و به قصه‌پردازان و رمان‌نویس‌ها پول می‌دادند تا مردم را با آن از قرآن کریم گمراه کنند و یکی سکه‌ی صاحب‌عیار ما را بی‌رونق سازند. ﴿لَهْوَ الْحَدِيثِ﴾ اعم از شعرها و ترانه‌هایی است که به صورت غنایی خوانده می‌شود و قصه‌ها و فکاهی‌ها را نیز در بر می‌گیرد.

## کتمان و خیانت عالمان

﴿ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ، وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴾ !

کسانی که به ایشان کتاب آسمانی داده‌ایم، همان‌گونه که پسران خود را می‌شناسند او (پیامبر اکرم ﷺ) را می‌شناسند و به طور مسلم گروهی از ایشان حقیقت را نهفته می‌دارند و خودشان هم می‌دانند.

**بیان:** آیه‌ی شریفه در رابطه با اهل علم و عالمان دینی می‌باشد. البته عالمان دین یهود و نصارا که چون شأن نزول نمی‌تواند موضوع آیه را منحصر سازد تمامی عالمان دین را در بر می‌گیرد. این آیه از خیانت عالمان می‌گوید. عالمانی که حقیقت را به نیکی می‌شناسند اما آن را پنهان می‌دارند و سعی می‌کنند حق در پرده‌ی کتمان بماند. عالمانی که علم تنها به زیان و به وزر و وبال آنان می‌افزاید. علمی که صفای باطن و عنایت خداوند متعال با آن نباشد، زیان‌بار است و وبال آدمی می‌گردد. خداوند به بسیاری لطف می‌نماید که به آنان علم یا مال و ثروت نمی‌دهد؛ چرا که ظرفیت آن را ندارند و این نعمت را به نعمت تبدیل می‌نمایند. روزی رادیو با استادی ریاضی مصاحبه داشت که به خاطر اعتیاد به زندان افتاده بود. از او پرسیدند: با این که دبیر ریاضیات بودی، چه طور معتاد شدی؟! او گفت: علم نمی‌تواند جلو کسی را بگیرد. این آیه از صریح‌ترین آیاتی است که از کتمان و خیانت اهل علم می‌گوید.



## استکبار و نخوت

﴿ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا ﴾<sup>۱</sup>!

- و در روی زمین به نخوت و به استکبار گام بردار چرا که هرگز زمین را نمی‌توانی شکافت و در بلندی به کوه‌ها نمی‌توانی رسید.

**بیان:** استکبار و وای از استکبار و صد وای بر استکبار. گاه استکبار انسان چنان فراوان می‌شود که حتی در دین خود نیز استکبار می‌جوید و برای نمونه، تنها به یکی از عالمان دینی سر فرود می‌آورد، یا خداوند و حضرات معصومین علیهم‌السلام را می‌گیرد و مؤمنان را از دست می‌دهد. اگر مؤمن به کمال حقیقی که صفای باطنی است رسد، حتی به یک سنگ یا به یک آجر نیز می‌گوید: «السلام عليك يا ظهور الله، السلام عليك يا خلق الله!» این سلام نه تنها اشکالی ندارد، بلکه کمال انسان را می‌رساند و از بت پرستی نیز بیگانه است. بت پرستی آن‌جاست که انسان به غیر خدا استقلال دهد. وقتی «ذات» و «استقلال» را از سنگ بردارید، همان جا که نشسته‌اید البته کسی متوجه نشود! اگر به عنوان ناز کردن دست به سر سنگ بکشید، حق به دست می‌آید. البته چنین کسی اگر حیوانی، مورچه‌ای یا گربه‌ای را نیز ببیند، به آن لگد نمی‌زند و گرنه دست به سنگ کشیدن وی جز بازی نخواهد بود. چنین مؤمنی اگر ناتوانی را دید یا اگر به همسر و فرزند خود رسید، باید بتواند بر سر آنان نیز دست بکشد.

راننده‌ی یک تریلی که اهل راه و عارف اصلی بود می‌گفت وقتی در





جاده رانندگی می‌کنم و می‌بینم درخت‌هایی در مسیر هست که از بی‌آبی در حال خشک شدن هستند، از تریلی پیاده می‌شوم، کنار درخت‌ها می‌روم و سلام و عذرخواهی می‌کنم و می‌گویم ببخشید که من دیر آمدم، نمی‌دانستم. بعد مثل این که می‌خواهم به دهان کسی آب بریزم، به آن‌ها آب می‌دهم. به‌راستی این مرد چه صفایی دارد! از این بالاتر می‌گفت وقتی می‌بینم سنگی وسط جاده است، تریلی را کنار می‌زنم، پایین می‌آیم، به سنگ سلام می‌کنم و می‌گویم ببخشید! آدم غافل زیاد است، شما را در این جا خرد می‌کنند. بعد با احترام و اجازه آن را برمی‌دارم و کنار جاده می‌گذارم و خداحافظی می‌کنم. وی می‌گفت گاهی چند سال بعد، دلم برای آن سنگ تنگ می‌شود. چه صفایی! البته چنین کسی خود را از دست می‌دهد و تا بخواهد سنگ‌هایی را جمع کند، عمری برای وی نمی‌ماند، ولی این رفتار خیلی صفا می‌خواهد. برخلاف کسی که به همه‌ی عالم وجود لگد می‌زند و می‌گوید: من بالاترم و بالاتر از من نباید کسی باشد.

این‌که فردی متولی امور دینی شود، برای وی دلیل نمی‌شود بتواند مخالفان علمی خود را به صورت فیزیکی لگدگوب نماید. اگر او کسی را قبول ندارد، نداشته باشد، ولی لگدزدن به دیگران معنایی ندارد. اگر انسان همانند آن راننده‌ی تریلی به چنین دلی برسد که با همه چیز با بسط و گشادگی رفتار نماید، نمی‌تواند در دنیا راحت باشد و مشکل پیدا می‌کند؛ مگر این‌که «مقام جمعی» داشته باشد که حساب صاحبان این مقام جداست. اگر انسان مانند اولیا، انبیا و سفرای الهی به این مقام برسد

و زبان قرآن کریم که می‌فرماید: ﴿وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا﴾<sup>۱</sup> را دریابد، آه دل سنگ را می‌شنود. او دیگر بر زمین به صورت محکم و با حالت متکبرانه راه نمی‌رود. چنین نیست که تکبر تنها نسبت به انسان دیگری مذموم باشد، بلکه تکبر نسبت به موجودات و دیگر آفریده‌ها نیز مذموم است؛ زیرا تمامی پدیده‌ها سفرای الهی هستند. اگر انسان به جایی رسد که دلی، روحی و عقلی بیابد که دست به هر موجودی می‌گذارد بگوید: «یا الله»، این کمال و معرفت و بلندی است. البته این تازه آغاز راه سلوک است و راه بیش از این است و این بسط و گشادگی مؤمن و دوری او از استکبار است که وی را به عوالم دیگر راه می‌برد.

### روشنی ﴿۱۵۶﴾

#### نافهمی مستکبر

﴿الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ، أَتَاهُمْ كَبْرٌ مَّقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا، كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ﴾<sup>۲</sup>.

- کسانی که درباره‌ی آیات خدا بدون حجتی که برای آنان آمده باشد مجادله می‌کنند، این ستیزه در نزد خدا و نزد کسانی که ایمان آورده‌اند مایه‌ی عداوت بزرگی است. این گونه خدا بر دل هر متکبر و زورگویی مهر می‌نهد.

**بیان:** این آیه از طبع و مهر شدن قلب مستکبر می‌گوید. انسان در این

۱. اسراء / ۱۷.

۲. غافر / ۳۵.

صورت دیگر چیزی را در نمی‌یابد. طبع قلب امری فراتر و بدتر از اضلال و گمراهی است. افراد مستکبر و زورگو به طبع و مهر قلب دچار می‌شوند. آنان به گونه‌ای به حماقت می‌افتند که حتی باور می‌نمایند کارهای آنان درست و بجاست و از کار خود خوشامد دارند؛ چنان‌که صحنه‌ای از برخورد آنان در این آیه آمده است: ﴿وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ حَتَّىٰ إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ: مَاذَا قَالَ أَنفَا، أُولَٰئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ، وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ. وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى، وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ﴾<sup>۱</sup>؛ و از میان منافقان کسانی‌اند که در ظاهر به سخنان تو گوش می‌دهند ولی چون از نزد تو بیرون می‌روند به دانش یافتگان می‌گویند هم‌اکنون چه گفت؟ اینان همانانند که خدا بر دل‌هایشان مهر نهاده است و از هوس‌های خود پیروی کرده‌اند.

این منافقان به سخنان پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حضور ایشان گوش می‌دادند ولی بعد از آن به کسانی که مؤمن و اهل علم و فهمیده هستند می‌گویند: او چه می‌گفت؟! و منظورشان این است که چیز مهمی نمی‌گفت و آن‌چه می‌گفت معنا و حقیقتی ندارد. خداوند می‌فرماید اینان کسانی هستند که خدا قلب‌هایشان را بسته است. آن‌ها در پی دل‌پر هوا و هوای نفسشان هستند از این رو نمی‌شنوند و سخن پیامبر اثری بر آن‌ها نمی‌گذارد. خداوند بدی عمل این گروه را برای ایشان زینت می‌دهد به گونه‌ای که اینان به جایی می‌رسند که مؤمنان آنان وضو می‌گیرند، قصد قربت می‌کنند و به ناحق حکم به قتل می‌دهند و کم‌ترین رحمی را بی‌ایمانی می‌دانند. خداوند اعمال آنان را به گونه‌ای برای ایشان نقاشی

می‌کند که آن را زیبا و درست می‌بینند ولی فردای قیامت نه تنها ارزشی برای عمل آنان نیست، بلکه سراسر آن خباثت و قساوت و مایه‌ی عذاب و گرفتاری است. کار آنان همانند دلارهای دزدیده شده که نهایت قلبی است، بلکه سکه‌ی داغی است که آنان را می‌سوزاند. به هر روی، باید از خداوند خواست همواره از آدمی دستگیر باشد؛ چه او عاجز و ناتوان‌تر از آن است که قوه‌ی تشخیصی داشته باشد.

### روشنی ﴿۱۵۷﴾

#### صفات منافقان

﴿لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا آتَوْا وَيُجِبُونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا، فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ، وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾!

- البته گمان مبر کسانی که بدان چه کرده‌اند شادمانی می‌کنند و دوست دارند به آن چه نکرده‌اند مورد ستایش قرار گیرند. به قطع گمان مبر که برای آنان نجاتی از عذاب است که عذابی دردناک خواهند داشت.

**بیان:** منافق دوست دارد کارهای خوبی که در جامعه به دست دیگران انجام گرفته و او در انجام آن نقشی نداشته است را به نام خود ترویج نماید. البته اگر انسان به خاطر کارهایی که کرده است خوشحال شود، اهل دنیا دانسته می‌شود، اما خوشحال شدن به سبب نسبت دادن آن چه خود انجام نداده است علامت نفاق است و هیچ گاه نباید به چنین افرادی اعتماد داشت. چنین افرادی در جایی گرفتار می‌شوند و طبیعت، آنان را آرام نمی‌گذارد و افزون بر آن، آخرتی نیز ندارند.

## تکثیر و سرایت پذیری نفاق

﴿ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ، يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ، وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ، نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ، إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴾<sup>۱</sup>.

- مردان و زنان دو چهره همانند یکدیگرند. به کار ناپسند و امی دارند و از کار پسندیده باز می‌دارند و دست‌های خود را از انفاق فرو می‌بندند. خدا را فراموش کردند، پس خدا هم فراموششان کرد. در حقیقت این منافقانند که فاسق‌اند.

**بیان:** فراز: ﴿ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ ﴾ می‌رساند نفاق امری سرایت‌پذیر و مسری است و باید برای پرهیز از این ویروس خطرناک از منافقان برحذر بود. هم‌نشینی با منافق سبب می‌شود نفاق در باطن آدمی ریشه بدواند. منافقان از طریق منافقان دیگر تولید می‌شوند. گناهان در نسل انسان سرایت می‌کند اما چون سرایت‌پذیری تدریجی و گاه دیر هنگام دارد کم‌تر محسوس می‌باشد. نفاق از گناهان مسری است. منافق در سلامت به عکس عمل می‌کند و امر به منکر می‌کند و نهی از معروف می‌نماید و هیچ خیر و انفاقی برای دیگران ندارد. منافق خداوند را فراموش می‌کند و خداوند نیز او را رها می‌کند.

امری که مهم است این است که آیهی شریفه منافق را همان فاسق می‌داند.



## حق نظارت استصوابی بر منافقان

﴿فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ إِلَى طَائِفَةٍ مِنْهُمْ فَاسْتَأْذَنُوكَ لِلْخُرُوجِ فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقْعُدُوا مَعَ الْخَائِفِينَ﴾<sup>۱</sup>.

- بگو شما هرگز با من خارج نخواهید شد و هرگز همراه من با هیچ دشمنی نبرد نخواهید کرد؛ زیرا شما نخستین بار به نشستن تن دردادید، پس اکنون هم با خانه‌نشینان بنشینید.

**بیان:** منافقان همواره در مسیر دین که به نفع آنان نیست چالش می‌آفرینند و در هر کاری که وارد می‌شوند آسیب‌هایی به بار می‌آورند، از این رو حذف آنان در مقاطع حساسی مانند جنگ که نیاز به نیرو اهمیت فراوانی می‌یابد از حضور آنان بهتر است و برای همین است که خداوند آن‌ها را تشویق به توبه و شرکت در جنگ نمی‌نماید، بلکه حتی آیه‌ی بعد از پیامبر رحمت می‌خواهد تا از نماز و دعا بر مردگان آنان خودداری نماید: ﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ﴾<sup>۲</sup>؛ و هرگز بر هیچ مرده‌ای از آنان نماز مگزار و بر سر قبرش نایست؛ چرا که آنان به خدا و پیامبر او کافر شدند و در حال فسق مردند.

کفران نعمت اسلام و نبی اکرم ﷺ همراه با فسق در عمل، منافقان را

۱. توبه / ۸۳.

۲. توبه / ۸۴.

به چنین خسران عظیمی می‌رساند.

همراه نشدن قاعدانی که آیه‌ی شریفه آنان را در چند دسته می‌آورد به نفع مسلمانان است؛ چرا که آنان نمی‌توانند در میدان کارزار اخلاص و اضطراب ایجاد کنند؛ چنان‌که آیه‌ی بعد، از حضور منافقان در میدان کارزار منع می‌نماید.

شگرد اصلی منافقان این است که با هیچ‌کس، نه مؤمنان و نه کفار درگیر نشوند و تا می‌توانند همه را همراه داشته باشند. از این رو بعد از جنگ، از این که با مسلمانان همراه نشدند زبان اعتذار می‌گشایند اما خداوند عذرخواهی و توبه‌ی این گروه خبیث را به جهت خبثاتی که در باطن دارند نمی‌پذیرد و می‌فرماید: ﴿يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُلْ لَا تَعْتَذِرُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَأْنَا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ وَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾<sup>۱</sup>؛ هنگامی که به

سوی آنان بازگردید برای شما عذر می‌آورند، بگو عذر نیاورید، هرگز شما را باور نخواهیم داشت. خدا ما را از خبرهای شما آگاه گردانیده و به‌زودی خدا و رسولش عمل شما را خواهند دید، آن‌گاه به سوی دانای نهان و آشکار بازگردانیده می‌شوید و از آن‌چه انجام می‌دادید به شما خبر می‌دهد.

این منافقان که بدون اجازه‌ی رسول خدا ﷺ از شرکت در جنگ خودداری کردند، بعد از مراجعه‌ی ایشان عذرخواهی می‌کنند تا با مسلمانان درگیر نشوند ولی رسول اکرم ﷺ به دستور خداوند عذر آن‌ها

را نمی‌پذیرد؛ زیرا از خبثت باطنشان آگاه است. آنان در روز قیامت بر باطن خبیثی که دارند معرفت می‌یابند اما دیگر چه سود!

منافقان انسان‌های ضعیف و ترسویی هستند. آنان افرادی بهانه‌گیر، دروغ‌گو و عذرتراش می‌باشند و بسیار قسم می‌خورند؛ اگرچه ممکن است مؤمن باشند؛ زیرا این امر به شخصیت آنان باز می‌گردد و کفر و ایمان نقشی در آن ندارد؛ چنان‌که می‌فرماید: ﴿سَيَخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لَتُعَرِّضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رِجْسٌ وَمَا وَاهُمْ جَهَنَّمَ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾!

- وقتی به سوی آنان بازگشتید برای شما به خدا سوگند می‌خورند تا از ایشان صرف‌نظر کنید، پس از آنان روی برتابید؛ چرا که آنان پلیدند و به سزای آن‌چه به دست آورده‌اند جای‌گاهشان دوزخ خواهد بود.

این آیه نکته‌ای روان‌شناسانه دارد و آن این‌که منافق و دو یا چندچهره که شخصیتی ضعیف دارد، در کلام خود سوگند می‌آورد و با قسم به خدا می‌خواهد ضعف باطنی خود را برطرف نماید. بنیاد جوامع نفاق‌آلود بر ضعف استوار است و ریشه‌ی بسیاری از مصیبت‌ها و بدبختی‌های بشر ترسی است که ناشی از ضعف می‌باشد. چنین کسی حتی اگر ایمان داشته باشد ایمان وی صوری است و معرفت او کالایی است تقلبی و هرچه می‌کند به‌خاطر دیگری است، از این رو پذیرفته نمی‌شود و خداوند آن‌ها رجس و زباله می‌خواند: ﴿إِنَّهُمْ رِجْسٌ﴾. زباله‌هایی که خرد ندارند و در جهل خود فرو رفته می‌باشند؛ به‌گونه‌ای که حتی عذاب چیره بر خود را



فهم نمی‌کنند و تأخیر آن را به تمسخر می‌گیرند: ﴿وَلَئِن أَخَّرْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِلَىٰ أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ لَّيَقُولُنَّ مَا يَحْبِسُهُ أَلَّا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾<sup>۱</sup>؛ و اگر عذاب را تا چندگاهی از آنان به تأخیر افکنیم، به حتم خواهند گفت چه چیز آن را باز می‌دارد. آگاه باش روزی که عذاب به آنان برسد از ایشان بازگشتنی نیست و آن‌چه را که مسخره می‌کردند آنان را فرو خواهد گرفت.

### روشنی ﴿۱۶۰﴾

#### شکست از نقطه‌ی توانمندی

﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ، وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ، وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ، وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً، فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ، أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴾<sup>۲</sup>.

- پس آیا دیدی کسی را که هوس خویش را معبود خود قرار داده و خدا او را دانسته گمراه گردانیده و برگوش او و دلش مهر زده و بر دیده‌اش پرده نهاده است؟ آیا پس از خدا چه کسی او را هدایت خواهد کرد؟ آیا پند نمی‌گیرید؟

**بیان:** در این آیه می‌خواهم نکته‌ای مهم را از فراز: ﴿وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ﴾ بیان نمایم. علم در این جا نقطه‌ی قوتی است که عالمان دارند. عالمانی که به سبب علم خود به خیره‌سری می‌افتند. خداوند چنین عالمانی را از همان نقطه‌ی قوتی که دارند به گمراهی می‌کشد.

۱. هود / ۸.

۲. جائیه / ۲۳.

بر این اساس باید گفت امری که در رابطه با پروردگار بسیار حایز اهمیت است این است که انسان گناه کار، ظالم و مجرم باید در برابر حق تعالی از کمالات خویش بترسد نه از نواقص و عیوب خود؛ چرا که خداوند نسبت به نواقص و عیب های آدمی ملاحظه می کند و اگر بخواهد وی را تنبیه نماید، آن را از کمالاتش به وی وارد می آورد. خوب است آدمی نسبت به کمالات و خیرات خود مدعی نشود و دل به آنها نبندد و آن کمالات نزد وی پررنگ نشود که شروع غفلت و حرمان اوست و نابودی و گمراهی وی را در پی دارد.

گرفتن قوی ترین نقطه، مشی جوان مردان است و این نامردان روزگار هستند که سعی دارند نقاط ضعف حریف خود را بیابند و وی را از آن جا به نابودی بکشانند. خداوند اگر بخواهد عالمی را به واسطه ی کارهایی بدی که دارد گمراه نماید او را از علمش که نقطه ی قوت اوست به تباهی می کشاند: ﴿وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ﴾. جوان مردان این گونه عمل می کنند و اولیای خدا که سرآمد جوان مردان هستند چنین مرامی دارند. عیاران که همان لات های بامرام هستند نیز چنین می باشند و هیچ گاه از ضعف کسی سوء استفاده نمی کنند، بلکه آنان اگر به ضعیفی برخورد نمایند با وی مدارا می نمایند. دو عیار اگر با هم دعوا کنند رو به روی هم می ایستند و اگر یکی چاقو داشته باشد و دیگری نه، وی آن را می اندازد و شیشه ی نوشابه ای را زمین می زنند و آن را نصف می کنند و هر یک نیمی از آن را در دست می گیرند و با هم درگیر می شوند. چنین انسان هایی بر قدرت خود تکیه دارند و چه قدرتی دارند که چنین می کنند. به عکس آدم های بزدل و ضعیف که به گاه خوف و خطر به هر چیزی دست می اندازند و به هر

جایی حمله می‌برند و هر کاری می‌کنند؛ از این رو باید از فرد ضعیف ترسید. مقابله‌ی با انسان قوی ترسی ندارد؛ هرچند چهل لشکر ده‌هزار نفری تحت فرمان داشته باشد؛ چرا که انسان می‌داند در برابر چه کسی ایستاده است و چگونه می‌تواند در برابر او کاری کند یا خداوند او را از ناحیه‌ی قوتی که دارد بر زمین می‌زند، ولی از انسان ضعیف باید ترسید، چون انسان نمی‌داند چه کسی پشت وی ایستاده است. آیا یک سرمد از او پشتیبانی می‌کند یا یک قاطع، باطش، جبار یا متکبر. حق همیشه از افراد ضعیف پشتیبانی می‌کند.

در عرف قماربازان حرفه‌ای می‌گویند هیچ گاه با فرد پاک‌باخته قمار ننمایید؛ چرا که او شوم است و بازی کردن با او خطر دارد. او تمامی سرمایه‌ی خود را در قمار باخته است، ممکن است قاپ اول را ببندازد و در قاپ دوم یا سوم طرف مقابل خود را به گرداب اندازد و تمامی دارایی او را بگیرد.

تاریخ بیان‌گر این واقعیت است که گناه‌کاران بیش‌تر از نقطه‌ی قوتی که داشته‌اند زمین خورده‌اند. خداوند ضعیف‌کش نیست، بلکه استکبارشکن است. استکبار به حتم سبب شکست آدمی می‌گردد. کسی همیشه پیروز است که همه‌ی شؤون کمالی او در برابر خداوند نمودی از ضعف او باشد.

عالمانی بوده‌اند که گمان می‌کردند خیلی خوب هستند و وقتی یکی از حضرات معصومین علیهم‌السلام وی را نماینده‌ی خود قرار نمی‌داده است اعتراض می‌کردند و به مرام خود پشت می‌نمودند و چه بسا کافر می‌شدند؛ آن هم به خاطر علمی که داشته‌اند. طلحه و زبیر نیز از نقطه‌ی

قوت خود زمین خوردند. کمال اگر عاقبت خیر نیاورد خیری ندارد و ابتلای به مکر الهی است. یکی بدبخت می شود به خاطر علمی که دارد و دیگری بدبخت می گردد به خاطر مال فراوان و قدرت مؤثرش. کمالاتی که همه آزمون الهی است.

خداوند علم عالمی را که خدای خویش را هوای نفس خود بر می گزیند مایه‌ی گمراهی وی قرار می دهد و در این صورت، کسی در برابر این اضلال طاقت مقاومت ندارد و به حتم گمراه می شود و مصداق ﴿وَحْتَمَ عَلٰی سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ، وَجَعَلَ عَلٰی بَصَرِهِ غِشَاوَةً﴾ می گردد. باید باور نمود که خوبی‌ها می تواند دشمن آدمی و باعث مکافات وی گردد. اگر کسی کمالی داشته باشد در خطر است و اگر بیندارد خوبی دارد بیچاره است. ما در هیچ دعایی نداریم خدایا، ما را به عصمت یا علم ما ببخش، بلکه همواره این ضعف‌هاست که واسطه قرار می گیرد! همواره انسان باید در برابر خداوند اعتراف کند که ضعیف است تا جایی قوی نباشد که خداوند بخواهد در صورت لغزش و گناه، وی را از آن جا مجازات نماید. انسان نادان است اگر در برابر پروردگار به تقوا بنازد؛ چرا که دچار سالوس، ریا، عجب و تکبر می شود.

گفتیم از صفات جوان مردان و اهل فتوت این است که کسی را از نقطه‌ی ضعف وی مورد حمله و آسیب قرار نمی دهند، بلکه آنان خود توانمند هستند و از راه قوت و توان افراد به آنان وارد می شوند؛ همان طور که خداوند چنین است. انسان از دیدن چنین انسان‌هایی و نیز از داشتن چنین خدایی لذت می برد. اگر انسان از این خدا بخورد غمی نیست و اگر

به جهنم هم ببرد می‌ارزد که بهتر از این است که نامردانی او را بزنند. اگر انسان با بزرگی درگیر باشد بهتر از این است که اسیر ضعیفان و نامردان باشد؛ زیرا بزرگی او آدمی را بزرگ می‌کند و این افتخار را می‌آورد که شکست خورده‌ی آن آقا است. خوردن از بزرگان شرافت دارد به زدن هزاران آدم پست و خواری که انسان حتی روی آن را ندارد که بگوید من با آن‌ها درگیر شده‌ام.

انسان عاقل باید بداند با چه کسی مواجه است. او با خدایی طرف است که ضعیف‌کش نیست، بلکه مستکبران را به زمین می‌زند. این صفت در مار هم هست. خداوند مار را به گونه‌ای آفریده است که تا انسان حرکت نکند، نیشش نمی‌زند؛ ولی عقرب این‌طور نیست. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عقرب را لعن نمود؛ چرا که مؤمن و کافر نمی‌شناسد و همه را نیش می‌زند؛ همان‌طور که پیامبر را نیش زد، اما اگر ماری به انسان نزدیک شود یا حتی به او بیچد تا انسان او را اذیت نکند و یا تکان نخورد، کاری با او ندارد. مار مردم‌آزار نیست، قدرت دارد و سم وی کشنده است اما ضعیف‌کش نیست ولی عقرب به هر که برسد او را نیش می‌زند؛ هر چند سم وی به خطرناکی سم مار نیست. در توصیه‌های اخلاقی هست انسان ببیند با چه کسی رفیق یا فامیل می‌شود. اگر آدم اشتباه کرد و ملاحظه‌ی او را نمود، فرد خوبی است و گرنه خوب بودن در پای سفره و در شرایط عادی ملاک نیست؛ چرا که دنیا همواره این‌گونه نیست. در هنگام بروز مشکلات باید ملاحظه‌ی دیگری را داشت.

مسلمان باید مانند خداوند جوان‌مرد باشد، طوری که ضعیف را نزند

و آزار ندهد و ملاحظه کند و به فرمایش خداوند: ﴿أَشَدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾<sup>۱</sup> باشد نه این که با دیدن قوی تا ناف خم شود و با دیدن ضعیف، حتی اگر برادروی باشد بر سر او بزند. اگر کسی توانایی دارد باید شاخ شاخ دارها را بشکند نه این که نان فردی ضعیف را به جرم این که سدّ معبر کرده است تعطیل نماید و او را محکوم کند. چنین فردی بسیار ضعیف است که چنین شخصی را جانی می‌داند اما از جانیان واقعی در هراس است. این فرهنگ ایمانی نیست که قاچاقچی عمده فروش آزاد باشد اما دست‌فروشی ضعیف به جرم سدّ معبر به دادگاه رود. برخی ششصد دستگاه تریلی تنها بخشی از اموال و دارایی آنان است و کسی از وی نمی‌پرسد آن را از کجا آورده‌ای؟ دارایی تا سقفی معین عادی است و گذر از آن حد جای پرسش را طرح می‌نماید. بدیهی است چنین پرسشی به معنای دزد پنداشتن او نیست، بلکه حمایت از حق ضعیفان است که کسی حق آنان را ندزدد و خود را در میان سرمایه‌داران پنهان نسازد تا نوع افراد به فقر، پریشانی و غم‌زدگی دچار نگردند. «الناس مسلطون علی اموالهم» برای موارد متعارف و معقول دارایی است. همان‌طور که برخی از بانک‌ها از سپرده‌گذاران میلیاردی مبلغی را به عنوان کارمزد نگه‌داری این همه سرمایه می‌گیرد اما همین بانک به سرمایه‌های جزیی سود می‌دهد. دارایی‌ها وقتی از سقفی فراتر رود باید در برابر آن سند ارایه داد. ممکن است نوجوانی با حادثه‌ی زلزله تمامی فامیل و بستگان خود را از دست دهد و تمامی دارایی‌های آنان به وی رسد و داغی که دیده به مالی

میلیاردی تبدیل شود اما کسی که نه چنین داغی دارد و نه باغی که در آن رنجی کشد میلیاردها دلار سرمایه را از کجا آورده است؟ اقتصاد اسلامی دارای دفترچه‌ای راهنماست که متأسفانه هیچ‌گاه نه نشر می‌یابد و نه کسی آن را مطالعه و اجرایی می‌نماید.

## روشنی ﴿۱۶۱﴾

### لعن الهی

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ، فَاصْمَهُمْ، وَأَعْمَى أَبْصَارَهُمْ. أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾!

اینان همان کسان‌اند که خدا آنان را لعنت نموده و گوش دل ایشان را ناشنوا و چشم‌هایشان را نابینا کرده است. آیا به آیات قرآن نمی‌اندیشند یا مگر بر دل‌هایشان قفل‌هایی نهاده شده است؟!

**بیان:** لعنت خداوند به معنای دور شدن از خداست. انسانی که از

خداوند دور می‌شود کور و کر می‌گردد؛ چرا که این نور خداست که چشم را بینا و گوش را شنوا می‌سازد. اگر آدم به خداوند نزدیک شود گوش و چشم دیگری پیدا می‌کند و چیزهایی می‌بیند و می‌شنود که دیگران به صورت عادی نمی‌شنوند و نمی‌بینند. اولیای خدا هم تیز می‌بینند و هم تیز می‌شنوند؛ چرا که قرب بالایی به پروردگار دارند. کسی که مورد لعن خدا واقع می‌شود از ساحت قرب الهی دور می‌گردد و در نتیجه به کوری و کوری مبتلا می‌گردد به عکس قرب الهی که مقرب حتی باگوش خود



می‌بیند و با چشم خود می‌شنود؛ همان‌طور که خداوند تنها یک لایه‌ی احساسی را به صورت مادرزادی به آدمیان داده است و اگر می‌خواست می‌توانست لایه‌های احساسی دیگر را نیز راه‌اندازی نماید به گونه‌ای که باهر ذره‌ای از اعضا بتوان تمامی حواس را داشت. انسانی که از ناسوت بر می‌شود و فراتر از آن می‌رود هر حسی را درون حس دیگر خود می‌یابد. البته اولیای خدا در ناسوت هستند و چنین حواسی دارند. آنان از پشت سر خود می‌بینند و در خواب نیز هیچ یک از حواس آنان تعطیل نمی‌شود. خداوند در این آیه می‌فرماید: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ، فَأَصَمَّهُمْ، وَأَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ﴾. کسانی که در مرتبه‌ی بالای علم یا ثروت هستند و قدرتی کمالی دارند و به کفران نعمت دچار می‌شوند، خداوند از همان ناحیه‌ی قوت بر ایشان نهیب می‌زند و نخست عقل آنان را تعطیل می‌کند و خود آنان کاری می‌کنند که به لحظه‌ای تمامی سامان کارهای خود را از دست می‌دهند و ناگهان پریشان و بدبخت می‌شوند؛ چرا که چیزی به دست خود انسان نیست و عقل و مال و ثروت همه به دست خداست و اگر او بخواهد با ارسال یک پارازیت و نقطه‌ی منفی آدمی را به اشتباه می‌اندازد تا خود را با دست خویش به بدبختی کشاند. عالمان، ثروتمندان و قدرتمندان بیش‌تر گرفتار می‌شوند و با اندک پارازیتی به هم می‌ریزند و کارشان تمام می‌شود. میلیاردری را می‌شناختم که به‌خاطر بیماری آسم و گم کردن اسپری دو هزار تومانی خود در منزل خویش از دنیا رفت در حالی که می‌توانست منزل چند هزار متری خود را تا سقف، کارتن اسپری بچیند.



لعن الهی از اسمای ذاتی ثانوی یا همان اسمای جلالی است. به این معنا که نخست بنده است که گناهی مرتکب می‌گردد که سزاوار لعن می‌شود؛ وگرنه خداوند به صورت اولی کسی را لعن نمی‌ماید. کسی که به لعن دچار می‌شود عقل خود را از دست می‌دهد و کم‌خرد، کودن و سفیه می‌گردد.

## روشنی ﴿۱۶۲﴾

### تفحص و بررسی گفته‌ی فاسقان

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ، فَتُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ﴾<sup>۱</sup>.

- ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر فاسقی برایتان خبری آورد نیک و ارسی کنید مبدا به نادانی گروهی را آسیب برسانید و بعد از آن چه کرده‌اید پشیمان شوید.

**بیان:** خداوند خطاب به اهل ایمان می‌فرماید اگر فاسقی که صافی و صادق نیست یا در موضع دشمنی است یا گذشته‌ی نیکی ندارد خبری آورد، زود به گفته‌ی وی اعتماد ننمایید و بر اساس آن واکنش نشان ندهید، بلکه نخست تحقیق کنید تا خطا و اشتباهی مرتکب نشوید و سپس از این که به او اعتماد نمودید پشیمان شوید. خداوند در این آیه نمی‌فرماید سخن فاسق را ناشنیده بگیرید یا آن را نشنوید، بلکه می‌فرماید بر آن تحقیق و بررسی داشته باشید تا صحت و سقم آن را به

دست آورید. هم‌چنین به سخن فرد عادل که می‌توان سخن او را مورد پذیرش قرار داد و انگیزه‌ای برای دروغ ندارد ترتیب اثر دهید. به هر روی، خداوند انسان را ساده‌انگار نمی‌خواهد؛ چنان‌که می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ، إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ، وَلَا تَجَسَّسُوا، وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا، أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ، وَاتَّقُوا اللَّهَ، إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ﴾<sup>۱</sup>؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از بسیاری از گمان‌ها بپرهیزید که پاره‌ای از گمان‌ها گناه است و جاسوسی نکنید و بعضی از شما غیبت بعضی نکنند. آیا کسی از شما دوست دارد گوشت برادر مرده‌اش را بخورد. از آن کراهت دارید، پس از خدا بترسید که خدا توبه‌پذیر مهربان است.

برخی از بدگمانی‌ها گناه است اما به بعضی گمان‌ها باید توجه کرد تا در صورتی که منجز و قطعی شود به بیچارگی نینجامد مانند احتمال توطئه بر علیه نظام. نباید ساده‌انگار و خوش‌بین بود همان‌طور که نباید بدبینی افراطی داشت بلکه باید در جای خود دید.

در ادامه می‌فرماید: تجسس نکنید و برخی از شما غیبت برخی دیگر را ننمایید. غیبت اظهار تجسس است و امری خارجی است و به صورت خوردن گوشت بدن برادر مرده ظهور می‌یابد. اگر کسی چنین گوشتی را با غیبت بخورد، روشن است که ذایقه و شامه‌اش کار نمی‌کند و گرنه به آن نزدیک نمی‌شد و از آن تکه گوشتی بر نمی‌داشت تا آن را به زیر دندان آورد و نوک تیز دندان‌های خود را در آن فرو برد بدون آن که مزه‌ی آن را با ذایقه‌ی خود بچشد و عقل وی دریابد که چه می‌خورد.

## روشنی ﴿۱۶۳﴾

### غافلان زود منفعل

﴿وَإِذَا أَدْفَنَّا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِهَا وَإِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ﴾<sup>۱</sup>.

- و چون مردم را رحمتی بچشانیم، بدان شاد می‌گردند و چون به سزای آنچه دستاورد گذشته‌ی آنان است صدمه‌ای به ایشان برسد، به‌ناگاه نومید می‌شوند.

**بیان:** موضوع این آیه «ناس» است یعنی همان افراد غافل. افرادی که زود خوشحال می‌شوند و به کم‌ترین پیشامد بدی نیز ناامید می‌شوند. رحمت ابتدایی خداوند و تعلیق عذاب و سیئه بر افعال آدمی نشان از تفاوت اسمای جمالی و جلالی خداوند و اولی و ثانوی بودن آن‌ها دارد.

## روشنی ﴿۱۶۴﴾

### راه فسادزایی

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَؤْذُهُمْ أَوْ أَوْعِدُهُمْ﴾<sup>۲</sup>.

- آیا ندانستی که ما شیطان‌ها را بر کافران گماشته‌ایم تا آنان را به گناهان تحریک کنند.

**بیان:** هر آیه از قرآن کریم که ﴿أَلَمْ تَرَ﴾ در آن وجود دارد درصدد بیان قاعده‌ای علمی است. این آیه نیز راه زدودن فساد از دل را چیزی از جنس

۱. روم / ۳۶.

۲. مریم / ۸۳.



آن می‌داند؛ زیرا با چیز طیب و طاهر نمی‌شود فساد را از دل بیرون کرد. به عبارت دیگر، راه مبارزه با هر میکروبی، تولید میکروبی دیگر از سنخ آن است.

### روشنی ﴿۱۶۵﴾

#### طبع قلب و تکذیب حق

﴿أَوَلَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا أَنْ لَوْ نَشَاءُ أَصْبَنَاهُمْ بِدُنُوبِهِمْ وَنَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ﴾<sup>۱</sup>.

- مگر برای کسانی که زمین را پس از ساکنان پیشین آن به ارث می‌برند باز ننموده است که اگر می‌خواستیم آنان را به کیفر گناهانشان می‌رساندیم و بر دل‌هایشان مهر می‌نهادیم تا دیگر نشنوند.

**بیان:** آخرین مرحله‌ی حرمان در باب هدایت، طبع قلب؛ یعنی بسته شدن قلب است. گناه انسان را به جایی می‌رساند که یا طبع قلب پیدا می‌کند و دیگر صدای حق را نمی‌شنود و یا رفته رفته اعتقادات و باورهای ایمانی در دل وی رنگ می‌بازد و از بین می‌رود تا جایی که حتی آیات الهی و اولیای حق را تکذیب می‌کند.

### روشنی ﴿۱۶۶﴾

#### سوگند خوار دروغ پرداز

﴿ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا وَاللَّهِ رَبَّنَا، مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ﴾<sup>۲</sup>.

۱. اعراف / ۱۰۰.

۲. انعام / ۲۳.



- آن‌گاه عذرشان جز این نیست که می‌گویند به خدا؛ پروردگاران، سوگند که ما مشرک نبودیم.

**بیان:** این سخن مشرکان است که سوگند یاد می‌کنند و قسم می‌خورند بر این که شرکی ندارند. در این آیه‌ی شریفه دو نکته‌ی روان‌شناختی وجود دارد: یکی این که کسی قسم می‌خورد که نوعی دروغ در گفته‌ی او هست و وی می‌خواهد آن دروغ را پنهان کند. البته قسم کسی که مظلوم واقع شده یا در موقعیتی ضعیف قرار دارد، گاه راست است.

نکته‌ی دوم این است: کسی که همواره خود را تطهیر می‌کند، فردی آلوده است؛ چنان‌که مشرکان می‌گویند: ﴿مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ﴾. کسی که پاک و مطهر باشد اعتنایی به بدگویی دیگران ندارد و این پاکان غیر واقعی و ساختگی هستند که در برابر یک کلام انتقاد یا بدگویی دیگران، کمبود خود را سریع نشان می‌دهند و به سرعت هزار شاهد و دلیل بر پاکی و تبرئه‌ی خود می‌آورند تا آن عیب را از خود پاک کرده و خود را اثبات نمایند. قرآن کریم بر کار چنین افرادی نام «فتنه» را نهاده است که از فساد باطنی آنان که ریشه‌ی این مشکلات است حکایت دارد. البته آیه‌ی بعد می‌فرماید: ﴿انظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَضَلَّ عَنْهُم مَّا كَانُوا يَفْتُرُونَ﴾؛ ببین چگونه به خود دروغ می‌گویند و آن‌چه برمی‌بافتند از ایشان یاوه شد. آیه‌ی شریفه این دروغ را بر خود آنان حمل می‌نماید و به این معناست که آنان خود را تکذیب می‌کنند.



## روشنی ﴿۱۶۷﴾

### بی‌ریشگی و خبیثی

﴿وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ﴾<sup>۱</sup>!

- و مثل سخنی ناپاک چون درختی ناپاک است که از روی زمین کنده شده و قراری ندارد.

**بیان:** این آیه، گیاهانی که ریشه در دل خاک ندارد؛ به طوری که در برابر کم‌ترین باد و آفت، دارای هیچ استقرار و ثباتی نمی‌باشد و به سرعت زرد و از جا کنده می‌شود، گویا ریشه‌ی آن روی زمین قرار گرفته است را «شجره‌ی خبیثه» می‌نامد و عقاید غلط و باطل را به آن تشبیه می‌نماید.

## روشنی ﴿۱۶۸﴾

### همراهی بی‌هدفی و بی‌ادبی

﴿وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ﴾<sup>۲</sup>.

و گفتند ای کسی که قرآن بر او نازل شده است به یقین تو دیوانه‌ای.  
**بیان:** همیشه چنین است که توهین و استهزا نشان بی‌ادبی و سرگردانی و نداشتن هدف است. نسبت جنون دادن به پیامبر اسلام ﷺ از روی بی‌ادبی و سرگردانی کفار بوده است. کسی که هدف دارد و

۱. ابراهیم / ۲۶.

۲. حجر / ۶.



می‌داند به دنبال چیست هرگز توهین نمی‌کند، بلکه می‌ایستد، اشکال می‌کند و چنانچه نیاز باشد، برای رسیدن به هدف خود می‌جنگد. البته آیات بعد، ضمن دل‌جویی از رسول خدا ﷺ درباره‌ی چنین افرادی می‌فرماید: ﴿وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ. كَذَلِكَ نَسْلُكُهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ﴾<sup>۱</sup>؛ و هیچ پیامبری برایشان نیامد جز آن‌که او را به مسخره می‌گرفتند. بدین گونه آن را در دل بزه‌کاران راه می‌دهیم.

بسیاری مرجع ضمیر در عبارت ﴿نَسْلُكُهُ﴾ را به استهزا باز می‌گردانند؛ در حالی که ضمیر به ﴿رَسُولٍ﴾ بر می‌گردد و به این معناست که خداوند رسول خود را به دل مجرمان تزریق و وارد می‌کند و از هدایت آنان ناامید نمی‌گردد. مجرمان دل‌هایی آلوده و جرم‌گرفته دارند و به‌آسانی و با شنیدن موعظه و پند هدایت نمی‌شوند، بلکه زنگار دل آنان تنها با شوینده‌ای اسیدی پاک می‌شود. «سلوک» به معنای راه بردن و دست گرفتن است و هدایت اینان کاری مهم، سنگین و بزرگ می‌باشد که البته قاعده و روش دارد و با به دست آوردن قاعده‌ی آن می‌توان دین خدا را برای این گروه بر اساس آن نظام علمی تبلیغ نمود. قاعده‌مند بودن تبلیغ این گروه از واژه‌ی ﴿كَذَلِكَ﴾ دانسته می‌شود؛ چراکه هر جا این لفظ کاربرد داشته باشد قاعده‌ای نظام‌مند در آن جا نهفته است که می‌توان برای کشف آن تلاش نمود. در صحنه‌ی دادرسی قیامت نیز کسانی که هدایت به‌خوبی به آنان نرسیده و به جانشان تزریق نشده است از «مستضعفان» به شمار می‌روند.

## نادیده گرفتن عهد

﴿وَلَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾<sup>۱</sup>!

- و پیمان خدا را به بهای ناچیزی مفروشید؛ زیرا آنچه نزد خداست اگر بدانید همان برای شما بهتر است.

**بیان:** کسانی که پای بند عهد و پیمانی نیستند و آن را به راحتی زیر پا می گذارند افرادی پست و حقیر هستند که قدر و ارزشی برای خود باقی نمی گذارند. آنان تمامی دارایی و هویت خود را ارزان می فروشند، از این رو قرآن کریم می فرماید: ﴿وَلَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا﴾؛ عهد خدا را ارزان نفروشید؛ البته نه به این معنا که اگر خواستید آن را گران معامله کنید؛ چرا که چنین معامله ای با هر قیمتی که باشد، زیان بار و خسران آور است؛ زیرا به گواهی آیه ی بعد این تنها خداست که می تواند قیمت آن را بپردازد: ﴿مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾<sup>۲</sup>؛ آنچه پیش شماست تمام می شود و آنچه پیش خداست پایدار است و به قطع کسانی را که شکیبایی کردند به بهتر از آنچه عمل می کردند پاداش خواهیم داد.

کسی که عهد نمی شناسد نه انصاف دارد و نه وفا. چنین کسی رفاقت نمی داند و تنها سختی و قساوت در نهاد خود دارد.

۱. نحل / ۹۵.

۲. نحل / ۹۶.





## روشنی ﴿ ۱۷۰ ﴾

### فساد مترفان

﴿وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاَهَا تَدْمِيرًا﴾<sup>۱</sup>!

- و چون بنخواهیم شهری را هلاک کنیم خوش گذرانانش را و می‌داریم تا در آن به انحراف و فساد پردازند و در نتیجه عذاب بر آن شهر لازم گردد، پس آن را یکسره زیر و زبر کنیم.

**بیان:** شگرد پروردگار برای هلاکت و عذاب اقوام یا افراد این است که هرگاه اراده‌ی هلاکت عده‌ای را نماید نخست طمع آنان را بالا می‌برد و سپس به آنان میدان می‌دهد تا بدون حساب طغیان کنند و هرچه قانون و حساب‌رسی در زندگی است را نادیده گیرند و با غرور قدرت و شوکت آقایی، هرج و مرج و فساد کنند، آن‌گاه عذاب بر آنان وارد می‌شود و ﴿فَدَمَّرْنَاَهَا تَدْمِيرًا﴾<sup>۲</sup> زیر و زبرشان می‌کند.

## روشنی ﴿ ۱۷۱ ﴾

### اسراف‌کار؛ برادر شیطان

﴿إِنَّ الْمُبَدِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا﴾<sup>۲</sup>.

- چرا که اسراف‌کاران برادران شیطان‌هایند و شیطان همواره نسبت به پروردگارش ناسپاس بوده است.

۱. اسراء / ۱۶.

۲. اسراء / ۲۷.



**بیان:** آیه‌ی مورد بحث، افراد اسراف‌کار را برادر شیطان می‌نامد. خداوند متعال اسراف‌کاران را برادر شیطان نامید و نه فرزند آنان؛ چرا که جبری در عالم نیست و انسان آزاد است و شیطان کسی را مجبور به انجام کاری نمی‌کند بلکه انسان خود با ایجاد زمینه و با کمک و تحریک شیطان است که دست به کارهای گناه‌آلود می‌یازد. اگر رابطه‌ی انسان با شیطان مانند رابطه‌ی پدر و فرزند بود، گریزی از انجام دستور وی نبود.

این تعبیر، نقش خطرناک اسراف را می‌رساند. زیادخوری و اسراف به کفر می‌انجامد و سبب می‌شود انسان مدیون امام‌عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) گردد؛ زیرا آن حضرت شریک اموال مردمان است و رضایتی به این نوع مصرف ندارند. هر انسانی و به‌ویژه مؤمنان باید بانشاط زندگی کنند اما این بدان معنا نیست که زیاده‌روی و اسراف داشته باشند. زندگی خوب یعنی رعایت تناسب در همه‌ی جوانب آن و نداشتن افراط یا تفریط ولی دست یافتن به این مهم و خارج نشدن از حد مناسب کارها به‌طوری که نه به خساست و امساک بینجامد و نه به اسراف و زیاده‌روی، بسیار سخت و نیازمند علم و حکمت است. زندگی نوع افراد بشر خالی از اسراف نیست. ممسک بودن یا اسراف کردن راحت است و این تناسب دادن به امور است که سخت و دشوار می‌باشد؛ همان‌طور که دروغ نگفتن و غیبت نکردن آسان است ولی تشخیص موارد واجب، مستحب و مکروه آن به آسانی فهمیده نمی‌شود. کسی که از صفت «تناسب» در انجام کارها برخوردار است هنگام مصرف و هزینه دستش نمی‌لرزد بدون آن که به اسراف آلوده شود؛ زیرا می‌داند خدا عالم را برای بندگانش آفریده است، از این رو به‌راحتی برای آنان هزینه می‌کند و می‌بخشد. آیه‌ی بعد لزوم داشتن این اعتدال را توصیه می‌نماید و می‌فرماید: ﴿وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ

مَغْلُوبَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسِطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ  
الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا<sup>۱</sup>؛ و دستت را به گردنت  
زنجر مکن و بسیار هم گشاده دستی منما تا ملامت شده و حسرت زده بر  
جای مانی. بی گمان پروردگار تو برای هر که بخواهد روزی را گشاده یا  
تنگ می گرداند. در حقیقت، او به حال بندگانش آگاه بیناست. داشتن  
حرکت متعادل و به اندازه و رسیدن به آن بسیار سخت و نیازمند تفقه در  
دین است. امساک سبب می شود شخصیت انسانی لگدمال شود.  
انسان های ممسک و کسانی که از هزینه کردن واهمه دارند و می ترسند  
افرادی هستند پست و ضعیف. البته از سوی دیگر، اسراف و ولخرجی نیز  
سستی به همراه دارد و اسراف کاران همیشه مضطرب می باشند. این  
گشاده دستی است که شهامت، شجاعت و طول عمر به بار می آورد. این  
آیه می فرماید خداوند دارای صفت تناسب است و تعادل سفارش شده را  
عمل می نماید و رزق و روزی را در جای خود بسط داده یا تنگ می نماید.

## روشنی ﴿ ۱۷۲ ﴾

### استدراج و مکر الهی

﴿ وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ ﴾<sup>۲</sup>.

- و کسانی که آیات ما را تکذیب کردند، به تدریج از جایی که نمی دانند  
گریبانشان را خواهیم گرفت.

**بیان:** کسی که به تکذیب آیات الهی یا اولیای حق تعالی رو می آورد، با

۱. اسراء / ۲۹ - ۳۰.

۲. اعراف / ۱۸۲.

علم، آگاهی و تصدیق است که چنین می‌کند. خداوند در این آیه به چنین افرادی هشدار می‌دهد که آنان را که افرادی آگاه و مدعی هستند از جایی بر زمین می‌زند که ادعا دارند و در آن قوی هستند. البته آنان چون به علم خود ترتیب اثر نمی‌دهند و با آن که حق را می‌شناسند به حق عمل نمی‌نمایند در واقع نادانی بیش نیستند و مستحق خطاب: ﴿مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ﴾ می‌باشند.

انسان با هر صفت و قوتی که به جنگ خدا رود، خداوند نیز از همان نقطه‌ی قوت او وارد می‌شود و او را می‌شکند. خطرناک‌ترین منطقه، منطقه‌ی کید الهی است که بدون سر و صدا و با نرمی و متانت کارپردازی می‌نماید؛ چنان‌که در آیه‌ی بعد می‌فرماید: ﴿وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ﴾<sup>۱</sup>؛ و به آنان مهلت می‌دهم که تدبیر من استوار است. این منطقه، مخصوص کسانی است که با حيله و دغل و به صورت عالمانه و حرفه‌ای گناه می‌کنند و به جنگ حق تعالی و حق خواهان می‌روند.

### روشنی ﴿۱۷۳﴾

## تأخیر عذاب و ارتقای کیفیت آن

﴿وَلَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتَعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ لَفُضِيَ إِلَيْهِمْ أَجْلُهُمْ فَنَذَرُ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾<sup>۲</sup>.

- و اگر خدا برای مردم به همان شتاب که آنان در کار خیر می‌طلبند در

۱. اعراف / ۱۸۳.

۲. یونس / ۱۱.

رساندن بلا به آنها شتاب می نمود، به قطع اجلشان فرا می رسید. پس کسانی را که به دیدار ما امید ندارند در طغیانشان رها می کنیم تا سرگردان بمانند.

**بیان:** انسانها به صورت نوعی در به دست آوردن خیرات یا منافع خود عجله دارند و البته این امر مقتضای قوانین حاکم بر ناسوت نیز می باشد؛ چرا که کمترین اهمالی کسی را عقب می اندازد و موقعیتی را به دست دیگری می دهد ولی بشر با تمامی سرپیچی ها و تخلفاتی که دارد، خداوند در عذاب نمودن او عجله و شتابی ندارد. کوتاهی عمر بشر در حال حاضر نیز دلیل بر عجله ی خدا نیست، بلکه خداوند کمیت ها را به کیفیت تبدیل می نماید و تحولاتی که باید در عمرهای بسیار طولانی پدید آید در همین عمر کوتاه آدمی پیش می آید و خداوند همان روش تأخیر انداختن عذاب را هنوز هم دارد. تأخیر در عذاب اهمالی در آن نمی باشد، بلکه مکرری است خطرناک تر از عذاب زود هنگام؛ زیرا عذاب دنیا تبدیل به عذاب آخرت می شود. بر این اساس باید گفت مرگ گناه کار به نفع اوست؛ اگرچه دنیای خود را از دست می دهد.

البته مکر الهی و تأخیر عذاب که از آن به صورت خاص به «استدراج» نیز یاد می شود با توجه به فراز: ﴿الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا﴾ ویژه ی کسانی است که اعتقادی به چیزی ندارند نه کسانی که گناه می کنند ولی در معصیت خود انکسار دارند و برای آن مرزی قایل هستند و حتی در گناه خود عناد دارند و پشیمان هستند اما ناتوان تر از آن می باشند که خودنگه دار باشند و خود را آلوده نسازند.

## مکر الهی

﴿وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ﴾!

- و یاد کن هنگامی را که کافران دربارهی تو نیرنگ می‌کردند تا تو را به بند کشند یا بکشند یا از مکه اخراج کنند و نیرنگ می‌زدند و خدا تدبیر می‌کرد و خدا بهترین تدبیرکنندگان است.

**بیان:** موضوع آیهی شریفه مکر الهی است. خداوند ماکر است. این اسم از اسمای ثانوی است و به این معناست که خداوند هیچ‌گاه به صورت ابتدایی با کسی مکر نمی‌کند. ماکر از اسمای ثانوی، ذاتی و فعلی خداوند است. اسم ثانوی اسمی است که پیش‌زمینه‌ی دیگری دارد و تا آن زمینه به دست بنده شکل نگیرد، این اسم ظهور نمی‌یابد. بعضی از اسمای الهی نیز هیچ زمینه و مقدمه‌ای لازم ندارد. اسم رازق از اسمای دهشی حق تعالی است که بدون پیش‌زمینه‌ای کارپردازی دارد. این اسم بچه‌ی شیرخواری را ده روز زیر آوار زلزله سالم نگاه می‌دارد؛ چرا که خداوند می‌خواهد به او رزق دهد. مکر خداوند در پی مکاری بشری است که به کار می‌آید. البته مکر خدای متعال دارای جهت خیر است و همانند مکر بشر نیست که شریبرانگیز می‌باشد؛ از این رو خداوند ﴿خَيْرُ الْمَاكِرِينَ﴾ است. مکر خداوند جهت نامردی و حقه‌بازی ندارد، بلکه به تناسب به‌طوری که با محاسبه مکر نمی‌نماید، چون اگر با محاسبه مکر کند بشر آسیب فراوانی می‌بیند. به همین جهت است که در آیه برای مکر،



وصف شدید و غلاظ «علیم» نیامده است. اگر انسان به مکر خدا مبتلا شود بهتر از این است که به مکر دیگران گرفتار گردد؛ زیرا مکر دیگران هیچ جهت خیری ندارد؛ ولی مکر خدا خیر است و به نفع کسی است که خداوند با وی مکر می‌نماید؛ زیرا جهت سازندگی دارد.

خداوند «كُلُّ الْبَهَاءِ وَكُلُّ الْجَمَالِ وَكُلُّ الْكَمَالِ وَكُلُّ الْجَمَالِ» است. و چه کسی غیر از حق تعالی می‌تواند چنین باشد. اولیای خدا نیز در این حد نیستند. آن‌جا که شخصی به خاطر گناه خویش به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که رحمت عالمان است مراجعه می‌کند، آن حضرت وی را برای شدت گناهی که دارد طرد می‌نماید و از او مأیوس می‌شود، اما خداوند او را مورد لطف خود قرار می‌دهد و از او در می‌گذرد و می‌فرماید: ﴿قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾<sup>۱</sup>؛ بگو: ای بندگان من، که بر خویشتن زیاده‌روی روا داشته‌اید، از رحمت خدا نومید مشوید. در حقیقت، خدا همه‌ی گناهان را می‌آمرزد که او خود آمرزنده مهربان است.

متأسفانه، تصویری نورانی از خدا در دل و ذهن بسیاری از بندگان ننشسته است و چیزی از خداوند به فهم آنان نمی‌آید. مهری که خداوند به بندگان دارد در دل هیچ ولی‌خدایی این‌گونه نیست؛ زیرا اگر چنین باشد، نظم ناسوت به هم می‌خورد؛ اما خدا به گونه‌ای در می‌گذرد که کسی نبیند و نظم عالم نیز لطمه نخورد. قرب و انس پیدا نمودن به خداوند بسیار مهم است و با اهمیتی که دارد در قیاس با قرب یافتن به اولیای خدا راحت‌تر است.

خداوند با همه‌ی مهری که به بندگان خود دارد، بلکه به آنان عشق

می‌ورزد، به بندگان خطاکار و عنادپیشه مکر می‌نماید. البته تمامی پدیده‌های هستی مکر دارند. زمین و آسمان، باد و باران، سرما و گرما و نیز مردمان به‌ویژه در دوره‌ی آخر الزمان، همه مکر می‌کنند. باران می‌بارد و به جای نفع، سیلاب و ویرانی راه می‌آید، سرما نیز می‌آید و به جای از بین بردن میکروب‌ها و ویروس‌های مضر، مزارع کشاورزی را از بین می‌برد؛ اما در این میان، تنها مکر خداست که جهت خیر دارد. اگر خداوند انسان را به جهنم نیز ببرد باز ﴿خَيْرُ الْمَاكِرِينَ﴾ است و بهترین برخورد ممکن را دارد؛ چرا که خود انسان باعث شده است وی به جهنم رود و خداوند هرچه ممکن است به او ارفاق می‌کند مگر این که بنده در عناد و سرسختی بسیار باشد.

﴿خَيْرُ الْمَاكِرِينَ﴾ از اسمایی است که به فقیران، ضعیفان و بیچارگان کار ندارد، بلکه برای قدرتمندان، عافیت‌طلبان و نیز برای انبیا و اولیای و نیز برای اهل آخرت است. این اسم با کسانی کار دارد که به خودشان می‌نازند. اسم ماکر با اسم لطیف به آنان رو می‌آورد و این بدان معناست که آنان متوجه نمی‌شوند مورد مکر الهی واقع شده‌اند. این دو اسم چنان نرم و لطیف انسان را بر زمین می‌زند که گویی بر روی کف صابون حرکت نموده است. البته سیستم و نظام عالم اسما چنین است که بسیار حرفه‌ای و متخصصانه وارد عمل می‌شود. ﴿خَيْرُ الْمَاكِرِينَ﴾ از سخت‌ترین و صعب‌ترین اسمای الهی است که بسیار شدیدتر از «قاسم جباران» و «قاطع» و «باطش» برخورد می‌کند، ولی چون با لطیف می‌آید برای آدمی محسوس نیست.

﴿خَيْرُ﴾ در این اسم ترکیبی همان لطف خداوند است. خیر همیشه با ترکیب برای خداوند کاربرد دارد و به‌تنهایی نمی‌آید. خداوند «خیر الماکرین»، «خیر الرازقین» و «خیر الفاتحین» است. در تمامی این اسمایی



خیر همان یا لطیف است که به لطافت وارد می‌شود؛ خواه در روزی رساندن باشد یا در مکر و یا در فتح و یا در امور دیگر.

باید توجه داشت اسم ﴿خَيْرُ الْمَاكِرِينَ﴾ خبر برای ﴿اللَّهُ﴾ قرار گرفته است: ﴿وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ﴾. اسم ﴿اللَّهُ﴾ اسم جامع خداوند است که می‌تواند هر اسم دیگری را با خود داشته باشد؛ چنان‌که در بسمله با «رحمن» و «رحیم» می‌آید. اسم ﴿اللَّهُ﴾ چون اسم جمعی است امکان آمدن هر یک از اسمای جمالی و جلالی با آن هست، چراکه تمامی آن‌ها تحت دولت اسم ﴿اللَّهُ﴾ می‌باشند، از این روست که در قرآن کریم آمده است ﴿وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ﴾ اما خداوند هیچ‌گاه صفت ﴿خَيْرُ الْمَاكِرِينَ﴾ را بر اسم «مجید» و «رحمن» نسبت نداده است. چرایی آن به پیچیدگی اسم «الله» برمی‌گردد. اسم پیچیده‌ای می‌خواهد تا مکر بکند و «الله» اسمی این‌گونه و جمعی است، از این رو آدمی باید بسیار مواظب اسم ﴿اللَّهُ﴾ باشد. در همان نمازی که می‌خواند اگر با توجه شروع نکند، ممکن است در همان ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾، اسم ﴿اللَّهُ﴾ انسان را غافل کرده و به مشکلات بیندازد، ولی اسم‌های دیگر چنین نیست، از این رو نبود اسم «الله» در برخی از آیات امری مثبت می‌باشد.

### روشنی ﴿۱۷۵﴾

#### کاستی در خداشناسی و مردم‌آزاری

﴿وَإِنْ يُرِيدُوا خِيَانَتَكَ فَقَدْ خَانُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾<sup>۱</sup>.

- و اگر بخواهند به تو خیانت کنند پیش از این نیز به خدا خیانت کردند و خدا تو را بر آنان مسلط ساخت و خدا دانای حکیم است.

**بیان:** این آیه می‌فرماید کسی که به دیگری خیانت می‌کند یا ظلمی در رابطه با او مرتکب می‌شود و به هر روی، دست به گناهی می‌آلاید که در آن به مردم آسیب می‌رسد، به حتم پیش از آن، چنین گناهی را در حق خداوند مرتکب شده است. این اصل یک قاعده‌ی کلی است. اگر کسی به همنشین خود دروغ بگوید، به‌طور یقین پیش از آن به خدا دروغ گفته است. اگر کسی مال دیگری را به زور و به حرام بخورد، پیش از آن، چنین حرامی را از خدا خورده است. برخی پیش از نطفه به خدا دروغ گفته‌اند و ﴿قَالُوا بَلَىٰ﴾ که گفته‌اند به دروغ بوده است. بسیاری در دنیا دروغ می‌گویند و عده‌ای در قیامت نیز به خدا دروغ خواهند گفت؛ در حالی که قیامت به سند و بینه نیاز دارد و تمامی مسایل آن محسوس است و عمل هر فردی تعیین و تجسم پیدا می‌کند.

کسی که در درون خود با خدای خویش بد است نمی‌تواند به مردم هم خوبی نماید. خوب است انسان پیش از آن که دیگران را زیارت کند، با خدای خویش صاف و صافی و خالص و خُلص گردد تا به‌طور قهری با دیگران مشکل پیدا نکند. اولیای خدا به‌خاطر عشقی که به خدا دارند، هیچ‌گاه با خدا بد نمی‌کنند و در این کار بسیار استوار و محکم هستند.

البته باید خدا را از کودکی و طفولیت به آدمی بدهند تا او خدای خود را به نیکی بشناسد و او را دوست‌داشتنی بیابد و به او عشق بورزد. اولیای خدا پیش از آن که به درس و بحث و مدرسه روند با خدای خود خوب

هستند و هیچ گاه نیز نه با او مشکل پیدا می‌کنند و نه به تبع آن، کدورتی از بنده‌ای دارند.

## روشنی ﴿ ۱۷۶ ﴾

### زیان‌کارترین خوبان

﴿ قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا ﴾<sup>۱</sup>.

- بگو آیا شما را از زیان‌کارترین مردم آگاه گردانم. آنان کسانی‌اند که کوشش ایشان در زندگی دنیا به هدر رفته و خود می‌پندارند که کار خوب انجام می‌دهند.

**بیان:** برای فهم بهتر معنای این آیه می‌توان چنین مثال آورد که فردی به قصد تفریح و گردش از منزل خارج می‌شود و تمام اسباب مورد نیاز را با خود بر می‌دارد ولی هنگامی که به پای کوه می‌رسد و بر آن است که اثاث خود را پهن نماید، آب را ریخته، زیرانداز و پتورا خیس، روغن را با جای درآمیخته و کبریت را درون آن می‌بیند. او همه چیز دارد ولی هیچ یک قابل استفاده نیست. زیان‌کارترین فرد کسی است که نگذارند وی به هنگام مرگ چیزی با خود ببرد و هرکاری کرده و هر زحمتی که کشیده در دنیا گم می‌شود و از بین می‌رود در حالی که وی می‌پنداشت مشکلی ندارد. چنین فردی نعمت‌های الهی را ضایع کرده است و به تعبیر این آیه: ﴿ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ ﴾<sup>۲</sup>. وی نه تنها موجودی خود را گم می‌کند بلکه

۱. کهف / ۱۰۳ - ۱۰۴.

۲- کهف / ۱۰۵.





خیرات خدا مانند اولیای الهی را نیز با کارهای به ظاهر درست و صلاح خود از بین برده است؛ چنان‌که در آیات بعد می‌فرماید: ﴿ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمُ بِمَا كَفَرُوا وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُوًا﴾<sup>۱</sup>؛ این جهنم سزای آنان است؛ چرا که کافر شدند و آیات من و پیامبرانم را به ریشخند گرفتند. چنین فردی خود را از خوبان می‌داند. از خوبانی که هیچ مشکلی ندارند. وی خود را حق می‌داند اما حقیقت، دین و اولیای الهی را مسخره می‌کند. او برای خود علم، قدرت و برتری قایل است و چیزهایی نیز دارد اما به غرور آلوده است و هر حقی را انکار می‌کند و هر کسی را به سخره می‌گیرد؛ در نتیجه سزای وی جز جهنم نمی‌تواند باشد. بر اساس آیه‌ی شریفه، شایسته است انسان در هر مقام و موقعیتی قرار گرفت همواره نقطه‌ی صفر را برای خود در نظر داشته باشد.

### روشنی ﴿ ۱۷۷ ﴾

#### خوب‌انگاران بدکردار

﴿أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لَأُوتِيَنَّ مَالًا وَوَلَدًا أَطَّلَعَ الْغَيْبَ أَمْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا﴾<sup>۲</sup>.

- آیا دیدی آن کسی را که به آیات ما کفر ورزید و گفت به قطع به من مال و فرزند بسیار داده خواهد شد. آیا بر غیب آگاه شده یا از خدای رحمان عهده‌ی گرفته است؟!

**بیان:** اهل دنیا همواره در خیال ساخت و حفظ ظاهر زندگی می‌کنند و

۱. کهف / ۱۰۶.

۲. مریم / ۷۷ - ۷۸.

خود را صاحب بهترین امکانات و بالاترین کمالات و شایسته‌ی آن می‌دانند. این خیال‌پردازان سندی برای اثبات ادعای خود ندارند. هم‌چنین است کسی که خود را صاحب غیب می‌داند و سند ظاهر و روشنی برای آن ندارد. چنین فردی موهوم، خرافاتی و خیال‌پرداز است؛ خواه منتسب به دین باشد یا نه.

چنین کسانی به صراحت آیات: ﴿كَلَّا سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ وَنَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا. وَنَرِيهِ مَا يَقُولُ وَيَأْتِينَا فَرْدًا﴾؛ نه چنین است. به‌زودی می‌نویسیم آنچه را می‌گوید و عذاب را برای او خواهیم افزود. و آنچه را می‌گوید از او به ارث می‌بریم و تنها به‌سوی ما خواهد آمد. خداوند ادعای چنین افرادی را ثبت می‌کند و در زمانی که باید، آنان را بر زمین می‌زند: ﴿وَنَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا﴾ و تنها به محضر پروردگار می‌رسد؛ در حالی که نه خیری با اوست نه عملی. خوشا به سعادت آن‌هایی که هر جا پایشان می‌شکند، بشکند، این‌جا نشکند!

## روشنی ﴿۱۷۸﴾

### خطر درندگان به ظاهر مؤمن

﴿أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا وَيَتَخَفُّ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَكْفُرُونَ﴾<sup>۱</sup>.

- آیا ندیده‌اند که ما برای آنان حریمی امن قرار دادیم و حال آن که مردم از حوالی آنان ربوده می‌شوند؟ آیا به باطل ایمان می‌آورند و به نعمت خدا کفر می‌ورزند؟

۱. عنکبوت / ۶۷.

**بیان:** افراد بی ایمان که تنها به فکر منافع مادی خود هستند و چیزی جز دنیا نمی شناسند خطر چندانی برای مؤمنان ندارند؛ زیرا آنان با اموری که ضرری برای منافعشان ندارد مخالفتی نمی کنند و مخالفت آنان نیز به حدی است که چیزی از دنیای آنان نکاهد. آنچه خطرناک است اعتقاد نادرست و ایمان به باطل است و این که کسی بخواهد برای خدا بکشد در حالی که باوری باطل دارد. چنین فردی وضو می گیرد، قصد قربت می کند و می کشد، بلکه می درد و موعظه‌ی هیچ مؤمنی نیز در او کارگر نمی افتد. او ولی خدا را به بند می کشد و خنده‌ی مستانه بر آن سر می دهد و مؤمنان را به دار می آویزد به بهانه‌ی این که ایمان و دین خدا را پاس دارد. او گرگی درنده خوست که در میان مؤمنان لانه کرده است.

### روشنی ﴿ ۱۷۹ ﴾

## دین داری حرمان آور

﴿ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَنَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ إِنَّا جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَى فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا ﴾<sup>۱</sup>.

- و کیست ستم کارتر از آن که به آیات پروردگارش پند داده شده و از آن روی برتافته و دستاورد خود را فراموش کرده است. ما بر دلهای آنان پوشش‌هایی قرار دادیم تا آن را درنیابند و در گوش‌هایشان سنگینی نهادیم و اگر آن‌ها را به سوی هدایت فراخوانی، باز هرگز به راه نخواهند آمد.

**بیان:** دین داری و التزام به شعایر دینی با آن که توفیقی است که نصیب هر کسی نمی‌شود ولی گاه همین امر سبب حرمان می‌گردد و انسان را از ظالم‌ترین افراد می‌نماید. برای نمونه، کسی که آیات الهی را برای رونق منبر خود حفظ می‌کند با آن که خود به عمل به آن پایبند نیست و نصیبی از عمل ندارد و از آن اعراض عملی دارد و نیز کسی که با پوشیدن لباس پیامبر اسلام ﷺ، داد خدایی خود را به آسمان می‌برد ولی ندای یا خدای او تنها برای دیگران است و به سلاخی می‌ماند که روزانه ده‌ها گوسفند را سر می‌برد و تنها کمی از گوشت‌ها را مصرف می‌نماید، به قساوت قلب شدید دچار می‌گردد و گمراهی مانند دیابت که به خون می‌چسبد، به دل‌هایشان می‌چسبد و موجودی شیطانی می‌شوند. کار این افراد به ظاهر متدین و خداشناس به جایی می‌رسد که دیگر گوششان به هیچ موعظه و حدیثی بده‌کار نمی‌باشد و ذکر مصیبت امام حسین علیه السلام برای آنان تفاوتی با پاک کردن سبزی ندارد.

نفس کشیدن برای دیگران خوب نیست و اگر کسی نمی‌تواند برای خدا کار کند، باید دست‌کم برای خود زندگی کند. سخن و موعظه‌ی عالمان و اهل علم باید فقط و فقط برای خود باشد، نه دیگران، و در مرحله‌ی بعد، اگر کسی خواست و توانست، از آن استفاده کند. این کار همانند جوی آبی است که در طی مسیر طبیعی و سیر کمالی خود درختان فراوانی را سیراب می‌کند، در غیر این صورت، قساوت و گمراهی قلب انسان را احاطه می‌نماید، در نتیجه مصداق: ﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا﴾ می‌گردد.

## ظلم پرخوری و تک خوری

﴿وَقَطَعْنَا لَهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَبِطًا بِأُصْبَاتِهِمْ، وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ؛ إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ: أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ، فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا، قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرِبَهُمْ، وَظَلَلْنَا عَلَيْهِمُ الْعَمَامَ، وَأَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوى، كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ، وَمَا ظَلَمُونَا، وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾<sup>۱</sup>

- و آنان را به دوازده عشیره که هر یک امتی بودند تقسیم کردیم و به موسی وقتی قومش از او آب خواستند وحی کردیم که با عصایت بر آن تخته سنگ بزن، پس از آن دوازده چشمه جوشید. هر گروهی آبشخور خود را بشناخت. و ابر را بر فراز آنان سایبان کردیم. و گزانگبین و بلدرچین بر ایشان فرو فرستادیم. از چیزهای پاکیزه‌ای که روزیتان کرده‌ایم بخورید. و بر ما ستم نکردند، اما بر خود ستم می‌کردند.

**بیان:** پرخوری، زیادخوری و تک‌خوری از بدترین عیب‌های بشر امروز است که زیان و ضرر آن کم‌تر از گناهان بزرگ نیست و فقیران را به ناخوری کشانده است. این آیه نیز از خوردنی‌هایی می‌گوید که خداوند بر بنی اسرائیل ارزانی داشت اما آنان با تک‌خوری و پرخوری به خود ظلم کردند: ﴿وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾ و با ناسپاسی سبب از دست رفتن این نعمت و عنایت و تبدیل آن به نعمت شدند.



## برائت ثانوی اولیای خدا

﴿وَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ لِي عَمَلِي وَلكُمْ عَمَلُكُمْ أَنْتُمْ بَرِيءُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ﴾<sup>۱</sup>.

- و اگر تورا تکذیب کردند، بگو: عمل من به من اختصاص دارد و عمل شما به شما. شما از آنچه من انجام می‌دهم غیر مسئول هستید و من از آنچه شما انجام نمی‌دهید.

**بیان:** این آیه روی دیگر سوره‌ی کافرون است که در آن می‌فرماید: ﴿لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ﴾<sup>۲</sup>، با این تفاوت که در آن بحث «دین» و «عقیده» است و این‌جا از «عمل» می‌گوید.

برائتی که رسول خدا ﷺ از مشرکان دارد برای آن است که آن‌ها نخست از عمل ایشان برائت جسته‌اند و برای همین است که فراز ﴿وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ﴾ را کریمانه در پایان آیه و بعد از تکذیب و اعلام برائت آنان آورده است. اولیای الهی هیچ‌گاه از کسی به صورت اولی بری نمی‌شوند، وگرنه یأس دامنگیر همگان خواهد گشت. این کافران هستند که نخست اقدام به برائت می‌کنند و سپس اولیای الهی با دیدن باطن عمل آن‌ها به همان اندازه، آن‌هم از عمل آنان و نه از شخص آنان، اظهار برائت می‌کنند.

۱. یونس / ۴۱.

۲. کافرون / ۶.



باید توجه داشت ﴿اعْمَلْ﴾ و ﴿أَنَا﴾ در این آیه مفرد آمده و عمل مسلمانان را با عمل پیامبر اکرم ﷺ همراه نمی‌نماید؛ زیرا ممکن است مسلمانی عملی خوب و نیک نداشته باشد و اظهار برائت نیز از صرف عمل آن‌هاست و بیش از آن دنبال نگردیده است.

## روشنی ﴿۱۸۲﴾

### دیر فهمی اعراب

﴿وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا، لَقَالُوا: لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ، أَلْأَعْجَمِيُّ وَعَرَبِيُّ، قُلْ: هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءً، وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ، وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى، أُولَئِكَ يُنَادَوْنَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ﴾!

- و اگر این کتاب را قرآنی غیر عربی گردانیده بودیم به قطع می‌گفتند چرا آیه‌های آن روشن بیان نشده کتابی غیر عربی و مخاطب آن عرب زبان؟ بگو این کتاب برای کسانی که ایمان آورده‌اند رهنمود و درمانی است و کسانی که ایمان نمی‌آورند در گوش‌هایشان سنگینی است و قرآن برایشان نامفهوم است و گویی آنان را از جایی دور ندا می‌دهند.

**بیان:** ما گفتیم این قاعده‌ای است که تمامی شرط‌های قرآن کریم قابل انجام است. این بدان معناست که می‌شد قرآن کریم را به زبان فارسی یا به زبان دیگری نازل کرد. اما اگر فرد عربی قرآن را اعجمی می‌آورد، اعراب که آن زبان را نمی‌دانستند نسبت به آن پذیرشی نداشتند؛ چرا که افزون بر بیگانگی در زبان، عقل آنان تیز نیست و گویی از دور دستی بر آتش دارند و حقایق را نزدیک نمی‌بینند و قلب فهم آنان شنوایی ندارد.

## زنان شعرپرداز

﴿ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَىٰ مَن تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ؛ تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ. يُلْقُونَ السَّمْعَ وَأَكْثُرُهُمْ كَاذِبُونَ. وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ. أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ. وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ ﴾<sup>۱</sup>.

- آیا شما را خبر دهم که شیاطین بر چه کسی فرود می‌آیند؟ بر هر دروغزن گناه‌کاری فرود می‌آیند. که دزدانه‌گوش فرا می‌دارند و بیش‌ترشان دروغ‌گویند. و شاعران را گمراهان پیروی می‌کنند. آیا ندیده‌ای که آنان در هر وادی سرگردانند. و آنانند که چیزهایی می‌گویند که انجام نمی‌دهند.

**بیان:** در زمان پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برخی بودند که با هم نجوا می‌کردند و دروغ می‌گفتند و می‌خواستند میان مردم به‌ویژه زنان و شوهران دعوا به‌راه بیندازند. آنان که بیش‌تر برخی از زنان سرشناس بودند فال‌گوش می‌ایستادند و از شنیده‌های خود دروغی می‌بافتند و آن را به دیگران می‌گفتند تا تنور دعوا هرچه داغ‌تر گردد. البته راه فریب چنین کسانی این است که وقتی آنان دزدانه‌گوش می‌دهند، مطلبی دروغ گفته شود تا آنان به انحراف بیفتند. ﴿يُلْقُونَ السَّمْعَ﴾ یعنی دزدانه‌گوش دادن به این معنا که گوش می‌گرفتند اما گویا گوش نمی‌دهند. اما آیه‌ی ﴿وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ﴾ که بعد از همین آیات آمده است از کسانی که شعرپرداز می‌باشند نمی‌گوید و در مذمت شعر و شاعری نیست و این آیه به شعر ادبیات ارتباطی ندارد؛ چرا که منظور از شعر همین سخنانی است که



چنین فال‌گوش‌هایی برای ایجاد نزاع و اختلاف و گمراه کردن مردم و زنان و شوهران می‌گفتند. شاهد آن نیز آیه‌ی بعد است که از شخصیت چنین شاعرانی می‌گوید: ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ﴾. کسانی که به هر جایی سر می‌کشیدند و به هر دری می‌زدند و از هر جایی می‌گفتند تا توطئه‌ای کنند و اختلافی بیندازند، بلکه شخصیت بزرگوار پیامبر اکرم ﷺ و اهل بیت علیهم‌السلام را تخریب کنند، از این رو آیه‌ی بعد از اهل بیت علیهم‌السلام می‌گوید: ﴿إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا، وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا، وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾؛ مگر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده و خدا را بسیار به یاد آورده و پس از آن که مورد ستم قرار گرفته‌اند یاری خواسته‌اند و کسانی که ستم کرده‌اند به زودی خواهند دانست به کدام بازگشتگاه بر خواهند گشت.

مراد از اهل ایمان در این آیه اهل بیت علیهم‌السلام است و ذیل آیه منحصر در کربلا نیست که در آن قتل بود نه صرف مظلومیت. خداوند در این فراز می‌فرماید: ﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا﴾؛ می‌فرماید به زودی خواهند دانست؛ چرا که اکنون آنان در خانه هستند و مظلومیت اهل این خانه اکنون معلوم نمی‌شود. خداوند از اهل بیت علیهم‌السلام به صراحت نمی‌گوید چرا که اگر واضح‌تر از این گفته بود، قرآن کریم بر روی زمین نمی‌ماند، از این رو کُذ و گرا داده است و راز ماندگاری قرآن کریم در استفاده از چنین ترفندهایی است و البته فهم چنین آیاتی است که برای «من خوطب به» است نه دریافت ترجمه، مفهوم و معنای آن.

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تنها تا زمان حضرت خدیجه عَلَيْهَا السَّلَامُ بود که آسایش داشت و وجود حضرت خدیجه هر ناملایمی را از وجود آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می زدود. از همین رو بود که پیامبر تا اسم مبارک خدیجه عَلَيْهَا السَّلَامُ می آمد گریه می کرد و اشک می ریخت و کسی نام خدیجه را در حضور آن حضرت نمی برد. حضرت بعد از آن به همسرانی مبتلا شد که مدام ایشان را اذیت می کردند و از طرفی هم به یاد همسرش خدیجه می افتاد که سرشار از مهربانی و لطف و صفا بود و سختی هایی را که به ویژه در شعب ابوطالب بر ایشان وارد شده بود پیش چشم داشتند و بر سوز ایشان می افزود. حضرت خدیجه نخستین زنی بود که وجود عزیز پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را شناخت و به او آگاهانه ایمان آورد و در ۲۵ سالگی به همسری آن حضرت درآمد و مادر ناموس حضرت حق گردید.

### روشنی ﴿ ۱۸۴ ﴾

### جنبنده ای گویا

﴿وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ﴾<sup>۱</sup>.

و چون قول عذاب بر ایشان واجب گردد، جنبنده ای را از زمین برای آنان بیرون می آوریم که با ایشان سخن گوید که مردم چنانکه باید به نشانه های ما یقین نداشتند.

**بیان:** وقتی بندگان سخن پیامبری که خداوند با منت بر آنان فرستاده

است را ناشنیده بگیرند و دیگر پیامبری انسی به کار آنان نیاید، جنبنده‌ای را از زمین بیرون می‌آورد تا با آن‌ها سخن گوید. این همانند تلقین به مرده است. وی تا زنده بود چیزی نفهمید؛ چگونه حالا که مرده است با «افهم» و «إسمع» می‌خواهد بفهمد. ﴿دَابَّةٌ﴾ یعنی جنبنده‌ای که چندان عقل و شعور ندارد و با این کافران هم سخن می‌شود. حکایت همان دباغ است که عطر گل برای او سازگار نیست و با بوی بد لجن است که به هوش می‌آید.

### روشنی ﴿۱۸۵﴾

#### حکایت ابلیس و آدمی

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ. قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ. قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ. قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ. قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ﴾<sup>۱</sup>.

- و در حقیقت، شما را آفریدیم، سپس به صورتگری شما پرداختیم. آن‌گاه به فرشتگان گفتیم برای آدم سجده کنید، پس سجده کردند جز ابلیس که از سجده‌کنندگان نبود. فرمود: چون تو را به سجده امر کردم، چه چیز تو را باز داشت از این که سجده کنی؟ گفت: من از او بهترم؛ مرا از آتشی آفریدی و او را از گل. فرمود: از آن فرو شو. تو را نرسد که در آن تکبر نمایی. پس بیرون شو که تو از خوارشدگانی. گفت: مرا تا روزی که برانگیخته خواهند شد مهلت ده. فرمود: تو از مهلت‌یافتگانی.

**بیان:** این آیات، ماجرای سرکشی و حسادت ابلیس را بیان می‌دارد. این آیات می‌رساند این جن زاده اندکی علم داشته که او را به انحراف انداخته اما او در برخورد با خداوند و نه با بندگان از منافقان نبوده است؛ چرا که محکم در برابر حق تعالی می‌ایستد و خود را بهتر از آدم معرفی می‌کند: ﴿قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾<sup>۱</sup>.

شیطان آفرینش انسان را سفالی می‌دانسته است. چنان‌که خداوند نیز چنین می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ﴾<sup>۲</sup>؛ و در حقیقت، انسان را از گلی خشک از گلی سیاه و بدبو آفریدیم.

خداوند انسان را از ﴿صَلْصَالٍ﴾ یعنی سفال آفریده و سفال آن نیز از گلی بدبو ساخته شده است.

نحوه‌ی آفرینش او نیز چنین بوده که نخست ماده‌ی وی ساخته شده و سپس بر آن صورت زده شده است: ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ، ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ، ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ، فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ، لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ﴾<sup>۳</sup>؛ و در حقیقت، شما را خلق کردیم، سپس به صورت‌گری شما پرداختیم، آن‌گاه به فرشتگان گفتیم برای آدم سجده کنید. پس همه سجده کردند جز ابلیس که از سجده‌کنندگان نبود.

این آیه از خلقت اولی انسان می‌گوید که سپس صورت بر آن زده شده است و آفرینش اولی او را بدون صورت می‌داند! خلق زیرساخت و صورت‌گری رونما می‌باشد.

۱. اعراف / ۱۲.

۲. حجر / ۲۶.

۳. اعراف / ۱۱.

خداوند بعد از آن، خطاب به فرشتگان فرمود: ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَآءٍ مَّسْنُونٍ﴾. البته در این آیه به جای ﴿الْإِنْسَانَ﴾ در آیه‌ای که در پیش ذکر آن گذشت از لفظ ﴿بَشَرًا﴾ استفاده شده است.

ابلیس همین معنا را تکرار می‌نماید و می‌گوید من برای بشری که از گلی بدبو ساخته شده است سجده نمی‌کنم: ﴿قَالَ لِمَ أَكُنْ لِّأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِّنْ صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَآءٍ مَّسْنُونٍ. قَالَ فَأَخْرَجْ مِنْهَا فِإِنَّكَ رَجِيمٌ﴾<sup>۱</sup>؛ گفت من آن نیستم که برای بشری که او را از گلی خشک از گلی سیاه و بدبو آفریده‌ای سجده کنم. فرمود از این مقام بیرون شو که تو رانده شده‌ای. این ماجرا در آیات سوره‌ی «ص» چنین آمده است: ﴿قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيدِي أَسْتَكْبِرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ. قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ. قَالَ فَأَخْرَجْ مِنْهَا فِإِنَّكَ رَجِيمٌ. وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ. قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ. قَالَ فِإِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ. إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ. قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ. إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ. قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقُّ أَقُولُ. لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ﴾<sup>۲</sup>.

- فرمود ای ابلیس چه چیز تو را مانع شد که برای چیزی که به دستان قدرت خویش خلق کردم سجده آوری؟ آیا تکبر نمودی یا از جمله‌ی برتری‌جویانی؟ گفت من از او به‌ترم مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل آفریده‌ای. فرمود: پس از آن مقام بیرون شو که تو رانده‌ای. و تا روز جزا لعنت من بر تو باد. گفت: پروردگارا، پس مرا تا روزی که برانگیخته

۱. حجر / ۳۳ - ۳۴.

۲. ص / ۷۵ - ۸۵.



می‌شوند مهلت ده. فرمود: در حقیقت تو از مهلت یافتگانی. تا روز معین معلوم. شیطان گفت: پس به عزت تو سوگند که همگی را جدا از راه به در می‌برم. مگر آن بندگان پاکدل تو را. فرمود حق از من است و حق را می‌گویم. هرآینه جهنم را از تو و از هر کس از آنان که تو را پیروی کند از همگی شان خواهم انباشت.

شیطان در این گفت‌وگو خود را صاحب منطق و دلیل می‌داند. او خود را از «عالین» نمی‌داند اما می‌گوید من از آتشم که از گل بهتر است، از این رو باید جانشین تو بر زمین باشم. وی نمی‌دانست هرچند آدم از آتش نیست اما عین حرارت آتش در اوست و این گل از آن حرارت به سفال تبدیل می‌شود. انسان به تدریج می‌تواند به حرارت آتش برسد و آتش عشق شود و به زحمت نیز به این مقام می‌رسد، از این رو انسان بالاتر از آن است و گلی است که آتش می‌شود و نه این که آتشی باشد که آتش بگیرد، ولی شیطان نادان‌تر از آن است که حتی بشود با او سخن گفت و دلیل وی را نقد کرد، چاره‌ای نیست جز این که اخراج گردد: ﴿قَالَ: فَأَخْرُجْ مِنْهَا، فَإِنَّكَ رَجِيمٌ﴾. اخراج و طرد وی نیز که لعنت خداوند را همراه دارد طردی دوزخی است. شیطان رجیم است یعنی از حق تعالی بُعد و دوری دارد و ملعون است یعنی مبعوض حق تعالی است.

شیطان از طریق زمینه‌های نفسانی به اغوا و فریب آدمیان دست می‌یازد اما مخلصان چون چنین زمینه‌هایی را در خود ندارند، دست شیطان از گمراه کردن آنان کوتاه است؛ از این رو می‌فرماید: ﴿إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ﴾.

ابلیس از سجده به انسان خودداری می‌کند و برای خود توجیه دارد و

می‌گوید: من به چیزی که از سفال بدبو ساخته شده است سجده نمی‌کنم. خداوند به توجیه او توجهی نمی‌کند و بدون توضیح و استدلالی، او را از جوار خود می‌راند و او را اخراج می‌کند؛ چرا که وی چنان در جهل مرکب غوطه است که گوش شنوایی ندارد.

این ماجرا در آیه‌ای دیگر چنین آمده است: ﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ قَالَ أَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا!﴾ و هنگامی را که به فرشتگان گفتیم برای آدم سجده کنید پس همه جز ابلیس سجده کردند. گفت: آیا برای کسی که از گل آفریدی سجده کنم!؟

ابلیس با گمراه‌پذیری از استدلالی نادرست از اطاعت خدا سرباز زد و به زعم خود راهی منطقی در پیش گرفت. او گمراه بود و نه فریب‌کار و تنها در چینش قضایای استدلال خود که میان گل و آتش قیاس کرده بود به خطا رفت؛ چرا که دور از انصاف می‌دانست آتش بر گل سجده آورد؛ در حالی که جنسی برتر از آن است.

امروزه در دوران آخرزمان حقه‌بازی‌ها و حيله‌گری‌هایی ظهور کرده که عقل ابلیس از آن ناتوان است. بشر پیش از این دوره چنین از حيله و حقه پر نبوده است. حيله‌گری به مثابه‌ی رشد علم و تکنولوژی پیشرفت دارد و با کمبود ایمان، شیطنت رشد مضاعفی یافته است. این حيله‌گری‌ها را در شبکه‌های ماهواره‌ای و تلویزیونی و سایت‌های فراوان اینترنتی و نیز در مدل‌های متنوع و گوناگون لباس، مو، آرایش و زیبایی که روز به روز نوتر می‌شود تا سیاست‌مداران دنیا بشر را در این آزمایش‌گاه مضحک و

مسخره‌آمیز خود محک زنند تا بدانند چگونه و تا کجا می‌شود او را برد و کنترل کرد و حضور مربیان ماهر فریب و حقه در آن خودنمایی می‌کند که آن را به فرودستان خود آموزش می‌دهند؛ به طوری که خوبی گذشتگان ما با نبود چنین تربیت‌هایی امری عادی می‌نماید. آدمی حتی در بدی و شیطنت بر ابلیس پیشی می‌گیرد و شیطان این را نیز نمی‌دانسته است. چیزی که فرشتگان الهی به آن اشاره داشته و به خونریز بودن آدمی تصریح نموده‌اند.

ابلیس خود را از آتش می‌دانسته و آن را برگل بدبو ترجیح می‌داده اما نه این که گل می‌تواند حرارت یابد و سفال شود و حرارت آتش را در خود داشته باشد می‌شناسد و نه طبع سرکش آتش را. طبعی که در همین ماجرا نیز در وجود او شعله می‌کشد و او را به سرکشی وا داشته است؛ برخلاف خاک که متانت، آرامش، صفا و باطن دارد. باد، آب و آتش به اندازه‌ی خاک حرمت ندارد هرچند آب را می‌توان با ملاحظاتی در ردیف خاک قرار داد. خداوند در وصف خاک می‌فرماید: ﴿وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ مِنْ فَوْقِهَا، وَبَارَكَ فِيهَا، وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَانَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ، سَوَاءً لِلنَّاسِ لِيُنْزِلَ فِيهَا مِنْ مَاءٍ غَدِقٍ﴾؛ و در زمین از فراز آن لنگرآسا کوه‌ها نهاد و در آن خیر فراوان پدید آورد و مواد خوراکی آن را در چهارروز اندازه‌گیری کرد که برای خواهندگان درست و متناسب با نیازهایشان است.

فراز: ﴿وَبَارَكَ فِيهَا﴾ در این آیه حایز اهمیت است. خداوند برکت را به زمین خاکی داده است. در واقع، خاک است که برکت دارد. بر این اساس،

کسی که از خاک دور است خیر و برکتی ندارد. شایسته است انسان در شبانه‌روز کمی بر روی خاک بنشیند. البته نشستن بر روی فرش نیز صدق نشستن بر روی خاک را دارد اما استفاده از میلمان، انسان را از خاک دور می‌کند. زندگی در طبقات دوم و بالاتر نیز انسان را از برکت خاک دور می‌کند. کسی که ضعف اعصاب دارد می‌تواند با بازی با خاک، آن را برطرف کند. نگاه به خاک و مالیدن آن به دست‌ها با همان خاک‌بازی برای اعصاب بسیار آرامش‌بخش است. نگاه به آب، سبزه و بلبل نیز چنین است اما نگاه به خاک بیش از آن‌ها برای اعصاب مفید است. دست بردن در خاک نرم، اعصاب را نرم و ملایم می‌سازد گویی هرچه تنش است از آن می‌گیرد. خاک‌بازی به ویژه زن‌هایی را که وسواس دارند بدون نیاز به هیچ گونه قرصی درمان می‌کند. البته سنگ و سیمان چنین خاصیتی ندارد و این برکت تنها در خاک است. گیاهان، چشمه‌ها و گنج‌ها در خاک است. قبر آدمی نیز در خاک است. خداوند از این خاک است که سنگینی‌ها را بیرون می‌کشد: ﴿وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا﴾<sup>۱</sup>.

خاک‌ها بر شخصیت آدمی تأثیرگذار است. راه رفتن بر خاک‌های مرغوب و خوب، رفتاری نیکو به انسان می‌دهد؛ همان‌طور که زندگی بر خاک بد، سوء رفتار و افکار برای آدمی دارد. این مطلب را می‌توان با جابه‌جایی افرادی که برای آزمایش و کنترل رفتار انتخاب شده‌اند به دست آورد. زمینی طلاساز است و زمینی نقره‌پرور. خاکی نفت از دل می‌رویاند و دیگری زغال پرورش می‌دهد. نکته‌ی جالب توجه این است

که از نوع پوشش گیاهی هر منطقه می‌توان به موادی که داخل آن زمین است پی برد. البته این راه‌کار علمی و روشمند است و باید قواعد آن را در دست داشت. به قول شاعر:

برو در این بیابان جست‌وجو کن

زهر خاکی کفی بردار و بوکن

زهر خاکی که بوی عشق برخاست

یقین دان مدفن لیلی همان جاست

کسی که دانش شناخت خاک‌ها را در اختیار دارد با نگاهی به سطح زمین درمی‌یابد تا عمق چند هزار متری آن چیست! وقتی انسان پا بر زمینی بگذارد که زیر آن طلاست، قلبش آن طلا را احساس می‌کند و همانند اجنه از آن کامیاب می‌شود. او هزاران بار بیش از طلایی که خانم‌ها به دست می‌کنند از آن معدن طلا تأثیر می‌پذیرد، بدون این که هزینه‌ای نماید. متأسفانه از مشکلات امروز بشر این است که از طبیعت بریده است و خاک نمی‌بیند و هرچه هست فرش، آسفالت، موزائیک یا دیگر مصنوعات خود اوست. زندگی مدرن امروزی که البته علمی نیست سبب می‌شود انسان‌های طبیعی کم‌تر یافت شوند و آدم‌ها نیز مصنوعی گردند. اما فراز: ﴿وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ﴾ را می‌توان به چهار فصل بهار، تابستان، پاییز و زمستان و میوه‌های آن معنا نمود.

﴿سَوَاءٌ لِّلسَّائِلِينَ﴾ نیز به این معناست که این خاک می‌تواند تمامی نیازهای آدمی را پاسخگو باشد و حتی آتش نیز درون آن است. کرات دیگر اگر خاک نداشته باشد، چنین برکتی ندارد. ابلیس برکت این خاک را که آدمی از آن آفریده شده است ندانست و نفهمید که این خاک هر چیزی



را درون خود دارد و او فقط آتشی است و این خاک است که می‌تواند حتی آتش را به خود نگاه دارد تا در برابر باد و آب به خاموشی نگراید. با این وجود، خاصیت خاک این است که پایین می‌کشد و بر شدن کسی که بر خاک قرار دارد بسیار سخت است؛ به‌ویژه آن که مانعانی از جن که شمار آنان بسیار هستند در راه است؛ بنابراین چاره‌ای جز پناه بردن به لطف ویژه و عنایت مخصوص خداوند نیست: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ، وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ، وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا، وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ، وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾<sup>۱</sup>؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید پای از پی گام‌های شیطان منهدید و هر کس پای بر جای گام‌های شیطان نهد بداند که او به زشت‌کاری و ناپسند و می‌دارد و اگر فضل خدا و رحمتش بر شما نبود هرگز هیچ کس از شما پاک نمی‌شد ولی این خداست که هر کس را بخواهد پاک می‌گرداند و خداست که شنوای داناست.

اگر لطف، کرم، فضل و رحمت خداوند با آدمی نبود انسانی خوب پیدا نمی‌شد و در میان این همه شیاطین، راه به جایی نمی‌برد! به‌ویژه که طبع عالم ناسوت، به پایین فرو کشیدن است و ثقل خود را دارد. به هر روی، شیطان مقام انسان‌های پاک و عظمت و نجابت آنان و آتش عشقی که در دل دارند را نمی‌دید.

انسان نجابت دارد و ابلیس از آدمیان نیست، اگرچه شیطان در میان انسان‌ها یافت می‌شود؛ زیرا شیطان وصف است و ابلیس ذات. جنس آدمی ابلیس‌پرور نیست؛ اگرچه آدمی موجودی است بی‌عزم و ساده‌دل

که فریب زبان چرب و گردن کج ابلیس را می‌خورد<sup>۱</sup>، ولی او موجودی درست و نجیب است که خلیفه‌ی خدا شده اما جنس جنیان و باطن وجودشان صفا ندارد، از این رو نمی‌شود به خلافت آن‌ها دل بست و پیامبری نیز از جنس خودشان ندارند.

البته در این که شیطنت در میان آدمیان بسیار است، سخنی نیست و سوره‌ی عصر دلیل بر آن است که تمامی آدمیان را در زیان می‌بیند و آنان که رستگار می‌گردند استثنا هستند. خداوند در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: ﴿اللَّهُ يَضْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ﴾<sup>۲</sup>؛ خدا از میان فرشتگان رسولانی برمی‌گزیند و نیز از میان مردم. بی‌گمان خدا شنوای بیناست.

این نحوه گفتار می‌رساند رسولان انسی اندک هستند. درست است انسان پدیده‌ای نجیب است و ابلیس از جنس آدمی نیست و برای این حسن باید شکرگزار خدا بود اما نباید پنداشت تمامی آدمیان برای خود چونان پیغمبری هستند. خداوند نیز پیامبران بی‌شماری از میان انسان‌ها ندارد و قرآن کریم حتی نام پنجاه نفر از آنان را ذکر نمی‌کند. سندی معتبر بر این که شماره‌ی پیامبران یکصد و بیست و چهار هزار نفر بوده است در دست نمی‌باشد. این آیه می‌فرماید خداوند رسولان خود را نخست از جنس ملائکه برگزید و از انسان‌ها نیز! چنین تعبیری بر کمی و قلت رسولان آدمی دلالت می‌نماید؛ همان‌طور که به شهادت: ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لِفِي

۱. طه / ۱۲۱.

۲. حج / ۷۵.

خُسْرِ<sup>۱</sup>، افرادی که شگفتی می‌آفرینند و انسان‌های برجسته، استثنایی و نوابغ بسیار اندک می‌باشند هرچند به دلیل خسران فراگیر، مدعی بسیار است. از مطلق‌گرایی باید بیرون آمد و تمامی علمای مسلمین را بی هیچ عیب و نقص و همانند حضرات معصومان علیهم‌السلام نپنداشت! درست است که این دانشمندان افراد بی‌نظیری بوده‌اند اما اشکالات، اشتباهات و گاه انحرافات زیادی نیز داشته‌اند تا چه رسد به افراد معمولی. به تعبیر دیگر، این بدی و فسادآفرینی است که در نهاد بشر ریشه دارد و نهادی اوست و این خوبی است که به صورت استثنا از او بروز می‌کند. برای نمونه، می‌توان قارون را مثال زد. تمامی انسان‌ها جز اولیای خدا که داخل در استثنای سوره‌ی عصر هستند برای خود قارونی می‌باشند که هر چیزی را برای خود می‌خواهند. آنان مدنی بالطبع نیستند و از سرناچاری است که به زندگی شهری تن می‌دهند. قارونی که خداوند او را چنین توصیف می‌نماید: ﴿إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ فَبَغَىٰ عَلَيْهِمْ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولِي الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ﴾<sup>۲</sup>؛ قارون از قوم موسی بود و بر آنان ستم کرد و از گنجینه‌ها آن قدر به او داده بودیم که کلیدهای آن‌ها بر گروه نیرومندی سنگین می‌آمد. آن‌گاه که قوم وی بدو گفتند شادی مکن که خدا شادی‌کنندگان را دوست نمی‌دارد.

این آیه می‌رساند همواره دنیا دزد داشته است که قارون نیز برای حفظ گنجینه‌های خود مجبور بود آن را قفل کند و کلیدهای آن را با وجود

۱. عصر / ۲.

۲. قصص / ۷۶.



سنگینی که داشته با خود به این طرف و آن طرف ببرد. بشر از ابتدا دزدی را می‌فهمیده و اصل آن را از کسی نیاموخته است. هم‌چنان‌که دروغ‌پردازی چنین است: ﴿وَإِنْ تَكْذَبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ، وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾<sup>۱</sup>؛ و اگر تکذیب کنید، به قطع امت‌های پیش از شما هم تکذیب کردند و بر پیامبر خدا جز ابلاغ آشکار وظیفه‌ای نیست. در واقع، بدی و دشمنی و گرفتن مزورانه و زورمدارانه از دیگر انسان‌ها در نهاد آدمی هست و چنین نیست که بنی‌آدم اعضای یک‌دیگر باشند، بلکه آنان اعدای هم هستند که با درد گرفتن عضوی، عضو دیگر قرار می‌گیرد.

به هر روی، با وجود اصل بودن بدی در انسان‌ها، آنچه به این جنس ارزش می‌دهد صفای نفسی است که در برخی از آنان می‌باشد. حضرت آدم چون صفای نفس داشت، خداوند گناه او را نادیده گرفت، بلکه عوارض و پی‌آمدهای آن را نیز اصلاح نمود؛ چنان‌که می‌فرماید: ﴿ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَى﴾<sup>۲</sup>؛ سپس پروردگارش او را برگزید و بر او ببخشد و وی را هدایت کرد. کسی که صفای نفس ندارد حتی علم برای وی کارگشا نیست. علم با صفای باطن، سلامت نفس و ربوبیت الهی که در جان است مؤثر می‌باشد وگرنه سواد به خودی خود سیاهی است و اگر مشکلی را افزون نکند آن را نمی‌کاهد. علم بدون صفای باطن و ایمنان مخرب است. اگر کسی میانه‌ی خود را با خدای خویش صاف نکند، حتی تقوا و خوبی‌های او نیز به کار وی نمی‌آید. ماده‌ی کائنات لطف پروردگار

۱. عنکبوت / ۱۸.

۲. طه / ۱۲۲.

است که در گرو صفای نفس آدمی است و علم نیز با آن است که کارگر می‌افتد؛ از این رو می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا، وَقَالَا: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ﴾<sup>۱</sup>؛ و به‌راستی به داوود و سلیمان دانشی عطا کردیم و آن دو گفتند ستایش خدایی را که ما را بر بسیاری از بندگان باایمانش برتری داده است.

این علم است که پیامبران را به حمد می‌خواند و آنان را بر بسیاری از مؤمنان برتری می‌دهد؛ یعنی علم می‌تواند برتر از ایمان گردد اما نه علم به خودی خود بلکه علمی که با صفا آمیخته باشد و چنین دانشی است که شیرین است. حضرت آدم نیز به سبب داشتن این صفا بود که با این‌که به خطا رفته بود خداوند او را بر می‌گزیند و می‌فرماید: ﴿اجْتَبَاهُ رَبُّهُ﴾ تا کسی نتواند ایرادی نیز به او بگیرد و گناه وی را به رخ او کشد.

این آدمی است که در صفا و عشق عظمت دارد. عظمتی که سبب می‌شود حتی فرشتگان الهی بر وی سلام آورند و به تعبیر قرآن کریم: ﴿الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾<sup>۲</sup>؛ همان کسانی که فرشتگان جانشان را در حالی که پاک هستند می‌ستانند و به آنان می‌گویند درود بر شما باد. به پاداش آنچه انجام می‌دادید به بهشت درآید.

ناآگاهی ابلیس، خود را در آیات بعد نیز نشان می‌دهد. او با آن‌که فاعل بودن خداوند در کارها را می‌بیند اما هنوز در مسأله‌ی «جبر و اختیار» مشکل دارد که می‌گوید: ﴿قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ

۱. نمل / ۱۵.

۲. نحل / ۳۲.

الْمُسْتَقِيمَ ﴿۱﴾؛ گفت پس به سبب آن که مرا به بی‌راهه افکندی، من هم برای فریفتن آنان به حتم بر سر راه راست تو خواهم نشست. او گمراهی خود را که در جهل خود ریشه دارد نمی‌بیند و باز بر طبل نادانی می‌کوبد و ناآگاهانه گمراهی خود را به خداوند نسبت می‌دهد و سپس می‌خواهد از این کرده که به زعم او کار حق تعالی است نسخه‌برداری نماید. او می‌گوید مرا گمراه کرده‌ای، من نیز همه‌ی آفریده‌های تو را گمراه خواهم کرد. همان شگردی که بر علیه من داشتی، بر علیه بندگانم به کار می‌گیرم. قفل نرم‌افزاری تو را می‌شکنم و از شگردهای تو نسخه بر می‌دارم. البته باید ماده‌ای را شناخت که شیطان می‌پنداشته خداوند او را با آن به گمراهی کشانده است. آیا در تفاسیر از این ماده نامی آمده است؟ ما این بحث را در دروس تفسیر خود پی خواهیم گرفت.

شیطان در این آیه می‌گوید من ماده‌ای را می‌شناسم، که هر کسی را می‌توان با آن به گمراهی انداخت. فرمولی که در همه جا جواب می‌دهد. برای همین است که در ادامه می‌گوید: ﴿ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ، وَمِنْ خَلْفِهِمْ، وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ، وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ، وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ﴾<sup>۲</sup>؛ آن‌گاه از پیش رو و از پشت سرشان و از طرف راست و از طرف چپشان بر آن‌ها می‌تازم و بیش‌ترشان را شکرگزار نخواهی یافت.

شیطان ماده‌ای در داست داشته که می‌دانسته است می‌تواند هر انسانی را با آن به کفر کشاند و از شکر باز دارد. توانی که به هر جا برخورد نماید، اسیدوار آن را سیاه و ذوب می‌کند. اسیدی که حتی در پولاد نفوذ

۱. اعراف / ۱۶.

۲. اعراف / ۱۷.

می‌کند تا چه رسد به افراد ضعیفی که دوام آنان از حلی یا پارچه ضعیف‌تر است. ابلیس ترفند گمراه نمودن آموخته است. ترفندی که هر مقاومتی را در هم می‌شکند و چیزی نمی‌تواند مانع آن شود اما چنین نیست؛ چرا که خداوند پادزهر این ماده‌ی مسموم را به بشر داده است. پادزهری که در دست آگاهان قرار دارد و باید سراغ آن را از ایشان گرفت و ما نشانی آن را در پیش آوریم.

ابلیس برای اثبات برتری خود و ضعف آدم، گمراهی بنی آدم را پیش می‌کشد. او افزون بر این که ماده‌ی گمراهی او را در دست دارد، چنین می‌گوید: ﴿قَالَ أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْت عَلَيَّ لَئِن أَخَّرْتَنِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَأَخْتَنِكَ نُزُوتَهُ إِلَّا قَلِيلًا﴾<sup>۱</sup>؛ سپس گفت: به من بگو این کسی را که بر من برتری دادی برای چه بود؟ اگر تا روز قیامت مهلتم دهی به قطع فرزندانش را جز اندکی از آن‌ها ریشه‌کن خواهم کرد.

ابلیس برای اثبات برتری خود دلیل محکمی می‌آورد. وی می‌گوید آدمیان گمراه‌پذیر هستند، از این رو شایسته‌ی خلافت الهی نمی‌باشند. اگر به من عمری به اندازه‌ی عمر پسران آدم دهی به تو نشان خواهم داد که آنان گمراه می‌شوند و چه دلیلی بالاتر از ارایه‌ی حقیقت و عینیت و البته آنان که گمراه نمی‌شوند بسیار اندک هستند.

شیطان آدمی را گمراه می‌داند. او خوب می‌شناخت که آدمی گاه چنان احمق می‌گردد که گوساله‌ای را به خدایی بر می‌گزیند اما موسای کلیم که عصای اژدرساز و ید بیضا دارد را به پیامبری نمی‌پذیرد. او خوب

می‌دانست که این بشر چنان حماقتی دارد که حاضر می‌شود فرزندان خود را برای بتی ساخته شده از چوب یا گل و یا برای حفظ آبروی خود از خطرات احتمالی ناموسی سر ببرد: ﴿قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ وَحَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ، قَدْ ضَلُّوا، وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ﴾؛ کسانی که از روی بی‌خردی و نادانی فرزندان خود را کشته‌اند و آنچه را خدا روزیشان کرده بود از راه افتراء به خدا حرام شمرده‌اند سخت زیان کردند. آنان به راستی گمراه شده و هدایت نیافته‌اند.

راستی اگر موارد حماقت و سفاهت انسان که تنها در قرآن کریم آمده است گفته و تحلیل شود کتابی قطور می‌گردد.

تحلیل استدلال‌هایی که ابلیس برای دفاع از نافرمانی خود می‌آورد بسیار سنگین و نیازمند کار علمی است. کسی که نتواند شخصیت ابلیس را از استدلال‌ها و سخنان وی به دست آورد در شناخت خداوند نیز ناتوان می‌گردد و بی‌شناخت «شیطان» نمی‌توان به «رحمان» رسید.

خداوند پاسخ او را چنین می‌دهد: ﴿قَالَ اذْهَبْ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاءُكُمْ جَزَاءً مَوْفُورًا. وَاسْتَفْزِرْ مِنْ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعَدْتُمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا. إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلًا﴾؛ فرمود برو که هر کس از آنان تو را پیروی کند، به‌طور مسلم جهنم سزایتان خواهد بود که کیفری تمام است. و از ایشان هر که را توانستی با آوای خود تحریک کن و با سواران و پیادگان بر آنها بتاز و با آنان در اموال و اولاد

شرکت کن و به ایشان وعده بده و شیطان جز فریب به آنها وعده نمی‌دهد. در حقیقت تو را بر بندگان من تسلطی نیست و حمایت‌گری چون پروردگارت بس است.

تحلیل این آیات که در پاسخ استدلال ابلیس آمده است دقت بسیار علمی می‌خواهد. ما تحلیل عمیق و ژرف این آیات را در کتابی دیگر که از ابلیس و شیاطین گفته‌ایم به‌طور تفصیل آورده‌ایم که در این جا از آن چیزی نمی‌گوییم.

خداوند برای نشان دادن میزان دشمنی ابلیس با بندگان خود می‌فرماید: ﴿وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُّبِينًا﴾<sup>۱</sup>؛ و به بندگانم بگو آن‌چه را که بهتر است بگویند که شیطان میانشان را به هم می‌زند؛ زیرا شیطان همواره برای انسان دشمنی آشکار است.

با توجه به آیه‌ی شریفه، اگر کسی از باب التفات درآید و به خود توجه نماید و روزگار به غفلت نگذراند، شیطان را در بزنگاه‌های بی‌ایمانی خود به‌روشنی می‌بیند. انسان با دست خود برای شیطان بستر حضور و سوسه‌انگیز را ایجاد می‌کند و او را در وجود خویش می‌پروراند. البته اندک هم نیستند انسان‌هایی که در گمراهی و شیطنت از شیطان پیشی می‌گیرند. بر این اساس، خداوند ادعای پنهان بودن دشمنی شیطان و نشناختن او را از کسی نمی‌پذیرد.

ابلیس با فریب آدم، وی را زخمی و مجروح کرد و آدم او را دشمن

خود یافت. دشمنی که دیگر نمی‌تواند از او دست بردارد و لعن و استعاده‌ای که نسبت به او دارد نیز از همین باب است. اما ابلیس از صفای آدمی است که آتش می‌گیرد.

در برابر دشمنی ابلیس با آدم، خداوند وی را از مقامی که داشت اخراج نمود و به او فرمود: ﴿قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْهُومًا مَدْحُورًا، لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ﴾<sup>۱</sup>؛ نکوهیده و رانده از آن بیرون شو که به قطع هر که از آنان از تو پیروی کند، جهنم را از همه‌ی شما پر خواهم کرد. هر کس از ماده‌ی گمراهی شیطان بخورد، فرجامی جز جهنم ندارد و این عادلانه است؛ چرا که آدمی اندوخته‌ها و آموخته‌هایی دارد که می‌تواند با استفاده از آن، اغوای شیطان را خنثی کند و در باتلاق گمراهی او فرو نرود.

وقتی فرمان هبوط شیطان صادر شد، وی هم سرکشی نمود و هم در برابر عبادتی که داشت از خداوند طلب‌کار شد: ﴿قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا، فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا، فَاخْرُجْ، إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ﴾<sup>۲</sup>؛ فرمود از آن مقام فرو شو. تو را نرسد که در آن جای‌گاه تکبر نمایی. پس بیرون شو که تواز خوارشدگانی.

خداوند در این آیه دو بار خطاب به ابلیس می‌فرماید: هبوط کن و به پایین برو. از آن‌جا که اراده‌ی شیطان مؤثر و نقش‌آفرین بوده است، نخست اطاعت نمی‌کند و خداوند امر خود را تکرار می‌نماید و تأکید می‌کند: تو رانده شده‌ای اما ابلیس بسیار دریده و پررو بوده است. او نه

۱. اعراف / ۱۸.

۲. اعراف / ۱۳.

تنها پایین نمی‌رود بلکه طلبکار نیز می‌شود و می‌گوید: ﴿أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾؛ تا روز قیامت به من مهلت بده.

شیطان بعد از اخراج از مقامی که داشت، کینه‌توزی خود نسبت به آدم را شروع نمود. او برای فریب آدم و حوا که دو آفریده‌ای بودند که او باید به آنان سجده می‌کرد و به خاطر آنان، مقام خود را از دست داده بود، به دل‌سوزی و مهربانی با آنان رو آورد و زبان خیرخواهی گشود. زبانی که بر روی همه کس جواب می‌دهد حتی اگر از سر نفاق و دورویی غلیظ و پنهان و دشمنی تمام نهفته باشد و رد پایی از خیانت در ظاهر آن دیده نشود: ﴿وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ﴾. این جا نیز پای قسم در میان است. در جای دیگر گفتیم کسی که به سوگند رو می‌آورد دروغ‌پرداز است. ابلیس به زیبایی و با دل‌نشینی سخن می‌گوید و در حضور آدم و حوا قسم یاد می‌کند که به آنان شفقت و دل‌سوزی دارد و خیرخواه آنان است.

این آیات، درس جوان‌مردی نیز می‌دهد؛ چرا که خداوند ماجرای دشمن خود را آن‌گونه که اتفاق افتاده است بیان می‌دارد بدون آن که او را لجن‌مال نماید.

مهربانی ابلیس که همراه با وعده‌ی طمع‌انگیز بود پاسخ داد: ﴿فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوَآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَأَقُلْتُ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾<sup>۱</sup>؛ پس آن دو را با فریب به سقوط کشانید. پس چون آن دو از



آن درخت چشیدند، برهنگی‌هایشان بر آنان آشکار شد و به چسبانیدن برگ‌های درختان بهشت بر خود آغاز کردند و پروردگارشان بر آن دو بانگ بر زد مگر شما را از این درخت منع نکردم و به شما نگفتم که در حقیقت، شیطان برای شما دشمنی آشکار است.

خداوند در این آیات به آدم و حوا هر دو خطایی یکسان دارد و از آن دو به لفظ تثنیه یاد می‌کند: ﴿فَاسْمَهُمَا﴾، ﴿لَكُمَا﴾، ﴿ذَاقَا الشَّجَرَةَ﴾، ﴿بَدَتْ لَهُمَا﴾، ﴿سَوَاتُهُمَا﴾، ﴿وَوَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ﴾، ﴿وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا﴾، ﴿أَلَمْ أَنهَكُمَا عَنْ تَلْكُمَا الشَّجَرَةَ﴾، ﴿وَأَقُلُّ لَكُمَا﴾، ﴿إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ﴾. در این آیه تبعیض جنسیتی نیست و جنسیت آدم و حوا هیچ لحاظ نشده است و چنین نیست که یکی را اصل و دیگری را فرع قرار دهد و هیچ یک را باعث گمراهی دیگری نمی‌داند و چنین نیست که تنها یکی را متهم و دیگری را تبرئه کرده باشد.

به هر روی، شیطان، با فرمول و ترفندی که در اختیار داشت، توانست نخستین آدمیان را فریب دهد. داستانی که باید برای فرزندان آدم مایه‌ی عبرت باشد؛ چنان‌که می‌فرماید: ﴿يَا بَنِي آدَمَ، لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوَاتِهِمَا. إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ. إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾<sup>۱</sup>.

- ای فرزندان آدم، شیطان شما را به فتنه نیندازد؛ چنان‌که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون راند و لباسشان را از ایشان برکند تا عورت‌هایشان را بر آنان نمایان کند. در حقیقت او و قبیله‌اش شما را از آن جا می‌بینند که

آن‌ها را نمی‌بینید. ما شیاطین را دوستان کسانی قرار دادیم که ایمان نمی‌آورند.

این آیه اخراج آدم و حوا از بهشت را به خداوند نسبت نمی‌دهد یا فعل ﴿كَمَا أَخْرَجَ﴾ را به صورت مجهول یا جمع نمی‌آورد تا به نحوی بتوان آن را به خداوند نسبت داد، بلکه آن را با صراحت تمام و به تمامی به شیطان نسبت می‌دهد.

هم‌چنین این آیه می‌فرماید ابلیس و پیروان جنّی او بر آدمی چیره هستند و می‌توانند او را تحت نظر و تعقیب داشته باشند بدون این که آدمی بتواند آنان را ببیند. آنان از چپ و راست و بالا و پایین و فراز فرود بر آدمی هجوم می‌آورند تا او را تحت القاءات و وسوسه‌های خود قرار دهند. گاه اندیشه‌هایی ناخودآگاه به آدمی افاضه می‌شود و چیزی به ذهن انسان می‌نشیند که ممکن است وسوسه‌ی شیطان یا القاء رحمانی فرشته‌ای یا یکی از رجال غیب باشد. دل آدمی همانند گیرنده‌ای رادیویی است که اگر با طول موج‌هایی هماهنگ شود، ناگهان صداهایی را درمی‌یابد. آدم‌های بد فرکانس‌های شیاطین را به‌خوبی دریافت می‌کنند. آدم‌های خوب نیز فرکانس‌های اولیای خدا و فرشتگانی را دریافت می‌کنند که حقایق را القا می‌کنند. فراز: ﴿إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ از جفت شدن شیاطین با افراد بد و از القاءاتی که شیاطین بر آنان دارند می‌گوید. کسی که ناگهان تحریک می‌شود یا بدون مقدمه عصبانی می‌گردد و یا به چیزی بدبین می‌شود بیشتر تحت تأثیر القاءات مؤثر شیاطین قرار دارد. البته اولیای الهی نیز به افرادی که صفای باطن دارند القاءات و تحریکات مفید و شایسته‌ای را به انجام می‌رسانند.

بر زمین شد. اگر قرآن کریم در وصف آدمیان می‌فرماید: ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴾<sup>۱</sup> برای همین نجابت اوست؛ چنان‌که تعبیر ﴿ظُلُومًا جَهُولًا﴾<sup>۲</sup> چنین است و در مقام مذمت انسان نمی‌باشد. انسان نجابت دارد و نجابت به معنای سادگی اوست که به راحتی کلاه سر وی گذاشته می‌شود. حضرت آدم علیه السلام با آن که از ناحیه‌ی خداوند نهی: ﴿لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ﴾<sup>۳</sup> را می‌شنود، باز به خاطر سادگی و نجابتی که دارد فریب سوگند ابلیس و چهره‌ی خیرخواهانه‌ی او را می‌خورد!

خوبی این موجود این است که نمی‌تواند ابلیس پرور باشد؛ چرا که موجودی نجیب است؛ هر چند خداوند در مورد او فرمود: ﴿وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ، فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا﴾<sup>۴</sup>.

آدم ابوالبشر علیه السلام عزم ندارد. مراد از عزم همان اهتمام، اقتدار، استمرار و اراده‌ی محکم و قوی است. چون انسان عزم ندارد از این رو در خسران می‌باشد. خداوند در سوره‌ی عصر می‌فرماید: ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ﴾<sup>۵</sup>.

انسان از آن جهت که انسان است عزمی ندارد و کسانی که در این میان ایمان می‌آورند و صاحب عزم می‌باشند افرادی استثنایی هستند. به هر روی، خداوند در گل انسان چیزی به نام ابلیس نگذاشته است. همان‌طور که برخی از خاک‌ها صدق‌پرور است و افراد صادقی را در خود بزرگ

۱. عصر / ۲.

۲- احزاب / ۷۲.

۳. بقره / ۳۵.

۴. طه / ۱۱۵.

۵. عصر / ۲-۳.

می‌نماید و برخی خاک‌ها زرنگ‌پرور است که از صدق آنان کاسته می‌شود. آدم‌های صادق چندان زرنگ نیستند و این صدق آنان است که در پیشامدها و مشکلات، آنان را حمایت و هدایت می‌کند. خداوند در گِل انسان ابلیس نگذاشته و این بسی سعادت است چرا که تهی از ریگ است! ولی در جن چنین نیست و برای همین است که جنیان پیامبری از جنس خود ندارند و پیامبر آنان باید از آدمی زاد باشد. همین ویژگی‌هاست که انسان را دردانه می‌سازد و او را لایق و شایسته‌ی سجده‌ی فرشتگان می‌نماید.

این سادگی انسان است که سبب می‌شود سفارش خداوند را نادیده بگیرد و از دشمن آشکار خود ابلیس ضربه ببیند. خداوند می‌فرماید: ﴿قُلْنَا: يَا آدَمُ، إِنَّ هَذَا عَدُوُّكَ وَلِزَوْجِكَ، فَلَا يُخْرِجَنَّكَ مِنَ الْجَنَّةِ، فَتَشْقَى﴾<sup>۱</sup>.  
- پس گفتیم ای آدم در حقیقت این ابلیس برای تو و همسرت دشمنی خطرناک است، زنهار تا شما را از بهشت به در نکند تا تیره‌بخت گردی.  
ابلیس زرنگ است و آدم فردی ساده! ابلیس قسم می‌خورد و گردن کج می‌کند و آدم گمان می‌کند او مثل وی ساده و خیرخواه اوست؛ بنابراین فریب می‌خورد. البته همین فریب خوردن آدم کمال اوست و صفای وی را می‌رساند.

خداوند در این آیه نمی‌گوید ای آدم، تو دشمن ابلیس هستی. از این جا روشن می‌شود دشمنی در ذات انسان نیفتاده است. خداوند به دلیل همین سادگی، صفا و نجابتی که در وجود آدم است، او را می‌بخشد، بلکه

او را بر می‌گزینند: ﴿ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَىٰ﴾<sup>۱</sup>؛ سپس پروردگارش او را برگزید و بر او بیخشود و وی را هدایت کرد. خداوند کرده‌ی آدم علیه السلام را نادیده می‌گیرد؛ اما امان از وقتی که بخواهد به کسی خرده بگیرد که در آن صورت خوبی‌های او نیز برای وی دردسرساز می‌شود؛ چرا که دل خداوند با او صاف نیست. گویا دل خداوند با برخی از بندگان صاف است. حضرت آدم کار بد می‌کند اما خدا او را به عنوان پیغمبر برمی‌گزیند. آدم علیه السلام بر خلاف فرمان خدا عمل کرده است اما خداوند ﴿ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ﴾<sup>۲</sup> سر می‌دهد و او را ارتقای مقام می‌دهد و به عنوان پیامبر برمی‌گزیند؛ چرا که وی ساده و بی‌آلایش بوده است. البته هستند بندگان که هر چند کار را تمام انجام دهند، خداوند آن را خراب می‌نماید؛ چرا که آن را با زرنگی آورده‌اند. بهترین کار این است که انسان خود را با خداوند صاف کند و گرنه با زرنگی و حتی با انجام کار خوب، چیزی سامان نمی‌یابد و پذیرفته نمی‌شود. ماده‌ی کائنات، لطف پروردگار است و لطف پروردگار نیز در گرو سادگی و صفای آدمی است.

بعد از آن، خداوند آدم را به سوی زمین رهسپار می‌نماید: ﴿قَالَ اهْبِطْ مِنْهَا جَمِيعًا، بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ، فَاِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنْيْ هُدًى، فَمَنْ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى﴾<sup>۲</sup>؛ فرمود: همگی از آن مقام فرود آید؛ در حالی که بعضی از شما دشمن بعضی دیگر است. پس اگر برای شما از جانب من رهنمودی رسد، هر کس از هدایتم پیروی کند نه گمراه می‌شود و نه تیره‌بخت.

۱. طه / ۱۲۲.

۲. طه / ۱۲۳.

آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ تا دشمنی ابلیس را ندیده بود، زخمی از دشمنی نداشت و خداوند تنها شیطان را دشمن آدم می دانست اما پس از این که آدم زخم ابلیس را خورد، دشمنی ها شروع شد. لعن به شیطان و استعاذه به خداوند از شر شیطان برای همین است.

بهتر است در این جا از آخرین سخنرانی ابلیس نیز بگوییم که آیه ی زیر آن را بیان می دارد: ﴿ وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَوَعَدْتُمْ فَأَخْلَفْتُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلْمُزُونِي وَلَوْ مَوْأ أَنفُسِكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴾<sup>۱</sup>؛ و چون کار از کار گذشت و داوری صورت گرفت، شیطان می گوید در حقیقت، خدا به شما وعده داد؛ وعده ی راست و من به شما وعده دادم و با شما خلاف کردم و مرا بر شما هیچ تسلطی نبود جز این که شما را دعوت کردم و اجابت نمودید؛ پس مرا ملامت نکنید و خود را ملامت کنید. من فریادرس شما نیستم و شما هم فریادرس من نیستید. من به آنچه پیش از این مرا در کار خدا شریک می دانستید کافرم. آری، ستم کاران عذابی پردرد خواهند داشت. در قیامت، پس از آن که صحنه ی دادرسی پایان یافت، شیطان بر فرار منبر می رود و انسان ها و جنیان را موعظه می کند و وسوسه گری خود را تنها دعوت و وعده ای بیش نمی داند که آن را عملی نکرده است و گناه کاران به امید این وعده ی دروغین از وعده ی راست و حق خداوند دست برداشته اند، پس تنها باید خود را ملامت کنند، نه شیطان را. وی پیروان خود را ناامید می سازد و خویش را از نجات آن ها عاجز می داند.

البته مهم این است که ابلیس از روش و دین منکران حق برائت می‌جوید و خود را به دین آن‌ها کافر می‌داند و اعلام می‌دارد که او به خداوند مؤمن است!

البته خداوند نیز در آیه‌ای دیگر می‌فرماید شیطان را بر انسان‌های مؤمن چیرگی نیست و این انسان است که خویش را با دست خود به گمراهی می‌اندازد: ﴿إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ﴾<sup>۱</sup>.

- چرا که او را بر کسانی که ایمان آورده‌اند و بر پروردگارشان توکل می‌کنند تسلطی نیست. تسلط او فقط بر کسانی است که وی را به سرپرستی برمی‌گیرند و بر کسانی که آن‌ها به او شرک می‌ورزند.

جبری در عالم نیست و جبرگرایی عقیده‌ای سیاسی بوده است که حکومت‌های جایز برای چپاول مسلمین تبلیغ می‌کردند. این آیه می‌فرماید: شیطان بر مؤمنان تسلطی ندارد؛ زیرا آنان بر خدا توکل دارند. شیطان تنها بر کافران که ﴿يَتَوَلَّوْنَهُ﴾ و بر مشرکان ﴿الَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ﴾ چیرگی و نفوذ دارد. البته باید توجه داشت مؤمنانی که ضعف نفس دارند در زمره‌ی مشرکان می‌باشند؛ چنان‌که بر همراهی ایمان و شرک در این آیه تصریح شده است: ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾<sup>۲</sup>؛ و بیش‌ترشان به خدا ایمان نمی‌آورند جز این که با او چیزی را شریک می‌گیرند.

چنین نیست که ایمان تمامی شرک را بزدايد، بلکه ایمان دارای مراتب است و بسیاری از مراتب آن به شرک آلوده است و تنها ایمان خالص است

۱. نحل / ۹۹ - ۱۰۰.

۲. یوسف / ۱۰۶.

که از شرک پاک است. خداوند می‌فرماید: ﴿مُبَيِّنَ إِلَيْهِ وَاتَّقُوهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾<sup>۱</sup>؛ به سویش توبه برید و از او پروا بدارید و نماز را برپا کنید و از مشرکان مباشید.

این آیه‌ی مبارکه در کنار انابه، تقوا و اقامه‌ی نماز به ترک شرک توصیه دارد؛ بنابراین باید گفت آنچه پشت اهل ایمان را به خاک می‌کشد شرک است، نه گناهان دیگر. تمام ناخالصی‌ها از شرک است و کفر خود نوعی خلوص به‌همراه دارد اگرچه حرمان کفر بیش از شرک می‌باشد. از این رو برای دفع شرک باید با تمام نیرو کوشید.

### روشنی ﴿۱۸۶﴾

#### عاطفه‌گرایی برآمده از آفرینش نطفه

﴿أَوَلَمْ يَرَ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ، فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ﴾<sup>۲</sup>.

- مگر آدمی ندانسته است که ما او را از نطفه‌ای آفریده‌ایم، پس به‌ناگاه وی ستیزه‌جویی آشکار شده است.

**بیان:** خداوند حضرت آدم را از گل به هیأت مردی کامل آفرید که دوران نوزادی و کودکی به خود ندید اما فرزندان او را از نطفه آفرید که زحمت دوران جنین و نوزادی را در پی دارد. خداوند در این آیه بر خود می‌بالد که تمامی آدمیان را از گل نیافرید و آنان را از نطفه آفریده است؛ پس باید برای نطفه خاصیتی شگرف باشد. کسی که از نطفه است پدر و مادر و خواهر و برادر دارد. خاصیت نطفه این است که میان وی و

۱. روم / ۳۱.

۲. یس / ۷۷.





خویشان ایجاد عاطفه و عشق می‌نماید. اگر آدمیان همه به ناگاه از گل آفریده می‌شدند و دوران جنینی نداشتند دیگر از این همه عشق و عاطفه خبری نبود؛ در حالی که ارزش ناسوت و کردار آدمی در آن به همین عاطفه و عشق شناخته می‌شود که در پرتو عقل رشد می‌یابد و قوی و تنومند می‌گردد. البته اهمیت عاطفه و احساس را ایرانیانی که در بیرون مرزها و در غربت زندگی می‌کنند بیش‌تر درمی‌یابند؛ چرا که آنان از خویشان خود و خاکی که از آن هستند دور افتاده‌اند و آزادی ادعایی آنان نیز جبران غربت آنان را ندارد. آنان با همه‌ی آزادی - که البته خود ادعای آن را دارند - باز برای ایران و خاک آن از نهاد خویش آه سرد می‌کشند که از آه گرم بسیار خطرناک‌تر است. خداوند که چنین پرشکوه از آفرینش انسان از نطفه می‌گوید به همین اعتبار است.

تعجب از این است که انسان با این که از نطفه آفریده شده و باید دارای عاطفه و مهر باشد، ستیزه‌جو گردیده است. وی اگر از نطفه نبود چه قساوتی می‌یافت و چه فساد می‌آفرید. آیندگان انسان‌هایی خواهند ساخت که از نطفه نیست و به نزاع با اربابان خود می‌پردازند.

### روشنی ﴿ ۱۸۷ ﴾

#### غفلت انسان و فساد آفرینی جنیان

﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ، لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا، وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا، وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا. أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ. أُولَئِكَ هُمُ الْعَافِلُونَ﴾<sup>۱</sup>.

۱. اعراف / ۱۷۹.

- و در حقیقت، بسیاری از جنیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده‌ایم؛ چرا که دل‌هایی دارند که حقایق را با آن دریافت نمی‌کنند و چشمانی دارند که با آن نمی‌بینند و گوش‌هایی دارند که با آن نمی‌شنوند. آنان همانند چارپایان، بلکه گمراه‌ترند. آن‌ها همان غافل‌ماندگان هستند.

**بیان:** فراز پایانی آیه‌ی شریفه که می‌فرماید: ﴿أُولَٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾ از تأثیر خطرناک غفلت خبر می‌دهد و به این معناست که ممکن است کسی کافر، مشرک و فاسق باشد ولی غافل نباشد اما اگر کسی به غفلت گرفتار آید، می‌تواند به هر چیزی آلوده شود.

در آیه، یادکرد از گروه جنیان بر انسان پیشی گرفته است و به این معناست که آنان بیش از بشر فساد می‌کنند؛ زیرا قدرت آنان به مراتب بیش از انسان است افزون بر این که درایت و فهم انسان را نیز ندارد.

البته توان بالای اجنه سبب نمی‌شود آدمی از آن‌ها در هراس باشد؛ زیرا جنیان به‌خوبی می‌دانند اگر فساد و آزاری برای دیگران داشته باشند از عمر آنان کاسته می‌شود و فساد برای آنان هم‌چون نیش زدن برای زنبور عسل است که او را از پای درمی‌آورد، از این رو آزاری برای کسی ندارند مگر آن که شرایط و زمینه‌های خاصی پیش آید یا انسانی به حریم آنان تجاوز نماید. اولیای خدا از ظرایف برخوردار با اجنه آگاهی دارند، از این رو اجنه به حریم ولی خدا نزدیک نمی‌شوند مگر آن که با او سابقه‌ی دوستی داشته باشند. البته ولی خدا می‌تواند از اجنه برای انجام کارهایی خاص کمک بگیرد و آنان نیز از او سرپیچی ندارند.

هم‌چنین اجنه به‌وسیله‌ی فرشتگان مهار می‌شوند. درست است که شمار جنیان بسیار بیش‌تر از انسان‌هاست اما شماره‌ی فرشتگان بسیار

بیش از آنان هستند و اجنه، به این وسیله کنترل می‌شوند. ملائکه تخم‌گذاری ندارند و در حرکت و فعل خود تولید مثل می‌کنند، مانند باتری‌هایی که هنگام حرکت شارژ می‌شود؛ برخلاف اجنه که تولید مثل دارد و یک جن در یک لحظه می‌تواند نوزادان بسیاری داشته باشد. انسان از لحاظ کمیت و شماره از فرشتگان و جنیان کم‌تر است ولی از «جامعیت» برخوردار است. اجنه قدرت دارند و ملائکه، همه چیز غیر از جامعیت را دارا هستند.

### روشنی ﴿ ۱۸۸ ﴾

#### آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ و شکر نعمت

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ، وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا، فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيًّا، فَمَرَّتْ بِهِ، فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَا اللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ آتَيْتَنَا صَالِحًا لَنُكَونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ﴾<sup>۱</sup>.

- اوست آن کس که شما را از نفس واحدی آفرید و جفت وی را از آن پدید آورد تا به آن آرام گیرد. پس چون با او در آمیخت باردار شد. باری سبک و با آن گذرانید و چون سنگین‌بار شد، خدا پروردگار خود را خواندند که اگر به ما فرزندی شایسته عطا کنی، به قطع از سپاس‌گزاران خواهیم بود.

**بیان:** این آیه از ازدواج آدم و باردار شدن حوا می‌گوید. آرامش و سکونت دنیوی با توجه به فراز: ﴿وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا﴾ در

آمیزش و اختلاط مرد با همسر خود هست. همین فراز می‌رساند مقتضای آفرینش جهان، اضطراب و ناآرامی نیست، بلکه خداوند آرامش، سکون، طمأنینه، جلوه، وقار، سلامت، سعادت، عشق، مهر، محبت و ناز را در طبیعت آفرینش و ناسوت قرار داده است و ناآرامی‌هایی که در زندگی‌ها هست حاصل دخالت‌های نابه‌جای خود بشر است و مانند آن است که پیچ وسیله‌ای برقی کمی باز شود، در آن صورت با آلودگی صوتی است که کار می‌کند.

پس از آمیزش، حمل خفیف یعنی انعقاد نطفه شکل می‌گیرد و رفته رفته رشد می‌کند و وزن بیش‌تری به خود می‌گیرد تا آن که سنگین‌تر می‌شود. در این صورت، آدم و حوا بر این باور بوده‌اند که جنین ماندگار خواهد بود و به‌خاطر امیدی که دارند زبان به دعا می‌گشایند و با هم می‌گویند: ﴿دَعُوا اللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ آتَيْنَا صَالِحًا لَنُكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ﴾؛ اگر فرزندی صالح به ما ارزانی داری شکرگزار تو خواهیم بود. گویی اگر فرزند آنان صالح نباشد، بنای شکرگزاری ندارند؛ چرا که شکر را در برابر نعمت می‌دانند.

این آیه می‌رساند نباید توقع زیادی از بندگان خدا داشت؛ چرا که بهترین عبادت عمومی که برای تمامی مردم مناسب است شکر است، در حالی که شکرگزاران بندگان اندکی هستند: ﴿وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرُونَ﴾<sup>۱</sup>. بر اساس این گفته، نمره‌ای که به حضرت آدم علیه‌السلام می‌دهیم نمی‌تواند نمره‌ای بالا باشد؛ چرا که گویی خدای آنان «شاکر» است و بیش از آن را

نمی‌پرستیدند. در حالی که خدای «رب العالمین» فراتر از این سخنان است. عموم افراد جامعه بنده‌ی خدای «شاکر» و «رازق» هستند و نباید نسبت به آنان سخت‌گیری‌های بی‌مورد داشت.

توجه به فراز ﴿لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ﴾ نیز می‌رساند، گویی آدم و حوا دارای سوء سابقه می‌باشند که شکرگزار بودن خود را چنین با چند تأکید متفاوت می‌آورند. این دو تأکید در حکم یک قسم است و داشتن خرده حساب از پیش را می‌رساند البته آن هم در حد شکر و نه بیش‌تر و می‌گوید ما از شاکران خواهیم بود. وقتی پیامبری چنین می‌گوید نباید کار را بر افراد جامعه سخت گرفت و باید گذاشت مردم راحت‌تر زندگی کنند و با آنان درگیر نشد تا با خدا و دین دشمن نشوند؛ چنانچه روان‌شناسی آیه‌ی زیر همین معنا را به دست می‌دهد: ﴿فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾؛ و چون به آن دو (آدم و حوا) فرزندی شایسته داد در آنچه خدا به ایشان داده بود برای او شریکانی قرار دادند و خدا از آنچه با او شریک می‌گردانند برتر است.

این آیه از مهر و لطف بی‌کران خداوند به آدم و حوا می‌گوید. چه زیباست این مهر و چه جوان‌مردانه است منش خدا. آدم شرط نمود خدایا اگر فرزند صالحی به من دهی شکرت می‌گزارم که به این معنا بود اگر فرزندی صالح و سالم نباشد شکری ندارم. خداوند نیز فرزندی صالح به او داد و چنین نبود که با او از در خشونت و سخت‌گیری وارد شود و بگوید برای شکرگزاری من که خدای توام شرط تعیین می‌کنی! بچه‌ی افلیجی به



تو دهم تا دیگر از این شرطها نکنی! خداوند هیچ‌گاه با بندگان نجیب خود درگیر نمی‌شود و همواره مواظب آنان است. او نمی‌گذارد چنین بنده‌ای خسته شود و به یک‌باره صحنه را ترک کند و بند بندگی را رها کند. عالمان دینی نیز باید پناه بندگان خداوند باشند! خداوند با آن همه توان و قدرت مواظب حضرت آدم است تا مشکلی پیدا نکند، اما با این وجود، آدم باز هم نمی‌تواند خودنگه‌دار باشد.

### روشنی ﴿ ۱۸۹ ﴾

#### عزم ناستوار آدمی

﴿وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَتَنَيْهِ وَوَعَدْنَا لَهُ عَزْمًا﴾!

- و به یقین پیش از این با آدم پیمان بستیم، ولی آن را فراموش کرد و برای او عزمی نیاftیم.

**بیان:** این آیه از عزم ناستوار آدمی می‌گوید. روان‌کاوی می‌گوید انسان از درصد بالایی از قدرت و توان خود استفاده نمی‌کند. کسانی که موفقیتی به دست آورده‌اند نیز تنها از پنج درصد استعداد خود بهره گرفته‌اند و اگر کسی بتواند از نصف توان خود استفاده کند به یقین همانند افراد نابغه می‌گردد و به کشف حقایق عالم هستی نایل می‌آید. البته خداوند بشر را این‌گونه آفریده است که از تمامی توان خود استفاده نمی‌کند و هر جا او خود بخواهد و اراده کند جرقه‌ای ایجاد می‌کند تا دریای بیکرانی از وجود انسان خروشیدن گیرد.

### اندیشه‌ی ابتدایی انسان‌های اولی

﴿ وَآتَلُّ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنِي آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ. لَسِنَ بَسَطْتَ إِلَى يَدِكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدَيَّ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَنَّكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ. إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ. فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ. فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُؤَارِي سَوْأَةَ أَخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتَا أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِيَ سَوْأَةَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ ﴾<sup>۱</sup>

- و داستان دو پسر آدم را به درستی بر ایشان بخوان. هنگامی که هر یک از آن دو، قربانی پیش داشتند، پس از یکی از آن دو پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد. (قابیل) گفت: به حتم تو را خواهم کشت. (هابیل) گفت: خدا فقط از تقواییشان می‌پذیرد. اگر دست خود را به سوی من دراز کنی تا مرا بکشی من دستم را به سوی تو دراز نمی‌کنم تا تو را بکشم؛ چرا که من از خداوند پروردگار جهانیان می‌ترسم. من می‌خواهم تو با گناه من و گناه خودت به سوی خدا بازگردی و در نتیجه از اهل آتش باشی و این است سزای ستم‌گران. پس نفس اماره‌اش او را به قتل برادرش ترغیب کرد و وی را کشت و از زیان‌کاران شد. پس خدا زاغی را برانگیخت که زمین را می‌کاوید تا به او نشان دهد چگونه جسد برادرش را پنهان کند.



(قابیل) گفت: وای بر من، آیا عاجزم که مثل این زاغ باشم تا جسد برادرم را پنهان کنم. پس از پشیمانان گردید.

**بیان:** این آیات، حکایت هابیل و قابیل است که در خواستگاری از دختری از نسناس با هم رقیب بودند و هر یک می‌خواست دیگری را از میدان به در برد. آنان نخست، قضاوت را به خداوند سپردند اما قابیل نتیجه‌ی حکم الهی را نپذیرفت و تنها راه رسیدن به آن دختر را در قتل برادر خود دید. خاطر نشان می‌گردد نسناس‌ها مخلوقاتی شبیه انسان‌ها بودند که قبل از ناس‌ها (حضرت آدم و فرزندان وی) زندگی می‌کردند. این آیات از بحث و مشاجره‌ای که میان دو برادر به وجود آمده بود می‌گوید. دو برادری که تازه سن نوجوانی را پشت سر گذاشته و هنوز سرد و گرم روزگار را نچشیده بودند. این گفت‌وگو سطح فکر و اندیشه‌ی انسان‌های اولی را می‌رساند. قابیل چنان سطح فکری دارد که می‌پندارد اگر برادر خود را به قتل رساند می‌تواند با دختری که وی به او دل بسته است روزگار را به خوشی بگذراند و از انتقام طبیعت و از عذاب الهی آن غافل است. هابیل نیز سطح فکری پایین دارد که می‌گوید اگر برای کشتن من دست بیازی، من بر علیه تو کاری نمی‌کنم تا تو به گناه قتل من آلوده گردی و بدبخت و بیچاره شوی. دین مبین اسلام چنین برخوردی را روا نمی‌داند و در چنین مواقعی، دفاع را واجب می‌داند. هابیل هدایت برادر خود را اراده نمی‌کند و برای آن تلاش و جهادی ندارد و هم‌نوع و برادرش را به حال خود رها می‌کند. چنین اندیشه‌ای موقعیت بسیار ابتدایی آنان را می‌رساند که از این برخوردهای انفعالی قصد ایثار و شهادت می‌کردند، در حالی که انسان بسیار قوی چنین اندیشه‌ای ندارد و همواره خود را در هر



جا غم‌خوار برادر خود می‌داند و ایثار و شهادت را با قواعد پذیرفته شده‌ی آن می‌خواهند.

ابتدایی بودن اندیشه‌ی انسان‌های اولی در آیه‌ی بعد که از نحوه‌ی دفن جسد‌ها بیل می‌گوید نیز آمده است. قابیل چنان اندیشه‌ای پایین داشته است که نمی‌داند می‌شود جسد را زیر خاک پنهان و دفن کرد و کلاغی سیاه، معلم او در این کار می‌گردد. این امر می‌رساند او تا آن روز با مرده‌ای مواجه نشده است. تفاوت چنین انسان‌هایی با امت ختمی در بینش و روش تا چه حد متفاوت است.

## روشنی ﴿ ۱۹۱ ﴾

### ادب نوح

﴿ قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِن كُنْتُمْ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَآتَانِي رَحْمَةً مِّن عِنْدِي فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ أَنُلْزِمُكُمْوهَا وَأَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ ﴾<sup>۱</sup>.

- گفت: ای قوم من، به من بگویید اگر از طرف پروردگارم حجتی روشن داشته باشم و مرا از نزد خود رحمتی بخشیده باشد که بر شما پوشیده است، آیا ما باید شما را در حالی که بدان اکراه دارید به آن وادار کنیم.

بعضی از کافران امت نوح، خداوند را قبول داشتند اما نمی‌توانستند بپذیرند حضرت نوح پیامبر و رسول است؛ چنانچه فرماز ﴿ وَأَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ ﴾ دلیل بر آن است.

قوم حضرت نوح علیه السلام به شخص او نسبت دروغ‌گویی می‌دادند و نمی‌گفتند ما خدای تو را قبول نداریم: ﴿قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادْبَائِ الرَّأْيِ وَمَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ﴾<sup>۱</sup>؛ پس سران قومش که کافر بودند گفتند ما تو را جز بشری مثل خود نمی‌بینیم و جز جماعتی از فرومایگان ما آن هم نسنجیده نمی‌بینیم کسی تو را پیروی کرده باشد و شما را بر ما امتیازی نیست، بلکه شما را دروغگو می‌دانیم.

آن کافران از مترفان و مرفهان بی‌درد و سرمایه‌داران و افرادی قدرتمند و دارای امکانات فراوانی بودند. کسانی که بدون هیچ ترس و وضعفی و بدون هیچ پنهان کاری و تقیه‌ای، با انبیای الهی مخالفت می‌کردند و می‌گفتند: ﴿مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا﴾. این صراحت لهجه و وضوح و شفافیت، نکته‌ی مثبتی بود که پیامبران الهی و پیروان آنان دشمنان را می‌شناختند و می‌توانستند آنان را به دیگران معرفی کنند و راه مناسبی برای برخورد با ایشان در پیش بگیرند؛ برخلاف دشمنانی که به علت ضعف، چهره‌ی نفاق به خود می‌گرفتند تا در فرصت مناسب، از آب گل‌آلود، ماهی اغراض شوم خود را صید کنند. این صراحت لهجه در این گفته‌ی آنان نیز وجود دارد: ﴿قَالُوا أَنْتُمْ لَكُمْ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذُلُونَ﴾<sup>۲</sup>؛ گفتند: آیا به تو ایمان بیاوریم و حال آن‌که فرومایگان از تو پیروی کرده‌اند.

مخالفان نوح که به وی ایمان نمی‌آوردند به او اشکالی را وارد می‌آوردند و آن این که پیروان و شاگردان مکتب تو عده‌ای سفیه و عقب

۱. هود / ۲۷.

۲. شعراء / ۱۱۱.

مانده و فرومایگانی فقیر هستند که عقلی ندارند.

به طور نوعی، بیش تر پیروان انبیا را توده‌های ضعیف و فقیر تشکیل می‌داده است؛ چرا که آنان انبیای الهی را حامی حقوق از دست رفته‌ی خود می‌دیدند و عدالت را در بیان و رفتار آنان می‌یافتند.

مستکبران، مترفان، سرمایه‌داران و اشراف قوم نوح پیروان وی را ﴿الْأَزْدُلُونَ﴾ می‌خوانند. یعنی سفیهانی که عقل زندگی ندارند. البته بیش تر مردمان فقیر کسانی هستند که عقل زندگی ندارند و نمی‌توانند هزینه‌ی زندگی خود را تأمین کنند و بیش تر به امید اصلاحات اقتصادی پیرو انبیا می‌شدند؛ برخلاف سرمایه‌داران که منافع خود را با پیروی از آنان در خطر می‌دیدند. البته چنین نیست که هر کس فقیر باشد سفیه هم باشد بلکه برخی از فقیران هستند که اولیای خدا هستند و خودخواسته دست از دنیا برداشته‌اند اما اولیای خدا هیچ گاه نیازمند دیگران نمی‌گردند و فقر آنان نیز حساب شده است و عفاف و کفاف را همواره در زندگی دنیوی خود دارند. بسیاری از فقرها برآمده از سفاهت، تنبلی و عقب‌ماندگی است؛ چنان‌چه بسیاری از سرمایه‌داران با شیطنت و از راه حرام است که سرمایه جمع می‌کنند. به هر روی، درست است که بیش تر پیروان انبیا فقیران و توده‌های ضعیف بودند اما این به آن معنا نیست که فقر، ناتوانی و ناداری حسن باشد.

حضرت نوح در پاسخ این سرمایه‌داران و مرفهان بی‌درد می‌فرماید:  
﴿وَيَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا. إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ، وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا، إِنَّهُمْ مُلَأُوا رَبَّهُمْ وَلَكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ. وَيَا قَوْمِ، مَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ

طَرَدْتُهُمْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ<sup>۱</sup>؛ و ای قوم من، بر این رسالت، مالی از شما درخواست نمی‌کنم. مزد من جز بر عهده‌ی خدا نیست و کسانی را که ایمان آورده‌اند طرد نمی‌کنم. به قطع آنان پروردگارشان را دیدار خواهند کرد، ولی شما را قومی می‌بینم که نادانی می‌کنید. و ای قوم من، اگر آنان را برانم چه کسی مرا در برابر خدا یاری خواهد کرد؟ آیا عبرت نمی‌گیرید؟!

در این عبارت باید به زیبایی و بلاغت گفته‌ی حضرت نوح نیز دقت داشت. تقطیع کلام و فاصله دادن میان سخنان، از راه کارهای تأثیر گفته بر شنونده و گفته‌خوان است؛ زیرا از لحاظ روانی، شنونده و گفته‌خوان از پرحرفی خسته شده و نسبت به مطالبی که می‌شنود - هر چند مهم باشد - بی‌توجهی می‌نماید. این شگرد بیانی، به‌خوبی در این دو آیه و به نقل از حضرت نوح عَلَيْهِ السَّلَام که با هنرمندی تمام گفته‌پردازی می‌نماید دیده می‌شود.

کافران معاند دعوت حضرت نوح را نپذیرفتند و از او درخواست عذاب نمودند. حضرت نوح در این جا نیز به زیبایی تمام سخن می‌گوید و ادب بندگی را در گفته‌ی خود به نمایش می‌گذارد. پاسخی که نوح به آنان می‌دهد بسیار زیباست و اوج بندگی و ادب در پیشگاه خداوند را رعایت می‌نماید: ﴿قَالَ إِنَّمَا يَأْتِيكُم بِهِ اللَّهُ إِنْ شَاءَ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ﴾<sup>۲</sup>؛ گفت: تنها خداست که اگر بخواهد آن را برای شما می‌آورد و شما عاجز کننده‌ی او نخواهید بود.

نوح به آنان وعده‌ی عذاب قطعی را نمی‌دهد، بلکه عذاب را به

۱. هود / ۲۹ - ۳۰.

۲. هود / ۳۳.

خواست الهی منوط می‌کند و می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يَأْتِيكُمْ بِهِ اللَّهُ إِنْ شَاءَ﴾. هر چند چنین پاسخی او را در نزد کافران در بدگمانی دروغ‌گویی قرار می‌داد ولی پاسداشت ادب بندگی را در محضر خداوند رعایت می‌نماید. این ادب، ریشه در تواضع و فروتنی انبیای الهی در برابر خداوند متعال دارد و آنان نیز به‌خاطر همین صفت بوده است که برگزیده‌ی الهی می‌شدند؛ چنان‌چه ما در تشهد نماز بر بندگی حضرت رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شهادت می‌دهیم.

فروتنی حضرت نوح امری مقطعی نبوده تا در جایی فراموش گردد؛ چنان‌چه وی این فروتنی را در ادامه‌ی سخنان خود نیز نشان می‌دهد؛ چنان‌چه می‌فرماید: ﴿وَلَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ. هُوَ رَبُّكُمْ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾<sup>۱</sup>؛ و اگر بخواهم شما را اندرز دهم در صورتی که خدا بخواهد شما را بیراه گذارد، اندرز من شما را سودی نمی‌بخشد. او پروردگار شماست و به سوی او باز گردانیده می‌شوید.

## روشنی ﴿۱۹۲﴾

### طوفان نوح

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ﴾<sup>۲</sup>.

- و به‌راستی نوح را به سوی قومش فرستادیم. پس در میان آنان نهصد

۱. هود / ۳۴.

۲. عنکبوت / ۱۴.

و پنجاه سال درنگ کرد تا طوفان، آنها را در حالی که ستم‌کار بودند فرا گرفت.

**بیان:** با این‌که حضرت نوح علیه السلام ۹۵۰ سال با صبر و حوصله‌ی بسیار مردمش را ارشاد کرد ولی سرانجام آن مردم ظالم عذاب الهی بود. طوفان از سخت‌ترین بلاهاست که هرچه را به دام خود گرفتار آورد خرد و نابود می‌سازد.

آب ظاهری نرم و رونده دارد و هم‌چون گل است. در نظر ابتدایی این خار است که می‌درد و می‌شکافد ولی با اندکی دقت در پشت برگ‌های گل دانسته می‌شود که گل خشن‌تر از خار است و قساوت بیش‌تری از آن دارد. طوفان می‌گیرد؛ **﴿فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ﴾** و نام و نشانی برجای نمی‌گذارد.

حضرت نوح با آن که مدتی دراز تبلیغ دین الهی نمود ولی در این مدت با یک ابولهب و ابوسفیان در قوم خود مواجه نشد و او نتوانست کاری از پیش برد اما حضرت ختمی صلی الله علیه و آله در زمان کمی توانست ابولهب‌هایی را به کمال دوزخ خود برساند.

### روشنی ﴿۱۹۳﴾

#### عشق نوح

﴿وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَنَادَى نُوحُ ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ ارْكَبْ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ. قَالَ سَأُوِي إِلَىٰ جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ.

وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَمَاءُ أَفْلَعِي وَغِيضَ الْمَاءِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودَى وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ. وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ. قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ. قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿٤٥٥﴾

- و آن کشتی، ایشان را در میان موجی کوه آسا می برد و نوح پسرش را که در کناری بود بانگ در داد: ای پسرک من، با ما سوار شو و با کافران مباش. گفت: به زودی به کوهی پناه می جویم که مرا از آب در امان نگاه می دارد. گفت: امروز در برابر فرمان خدا هیچ نگاه دارنده ای نیست مگر کسی که خدا بر او رحم کند. و موج میان آن دو حایل شد و پسر از غرق شدگان گردید. و گفته شد: ای زمین، آب خود را فرو بر و ای آسمان، از باران خودداری کن و آب فرو کاست و فرمان گزارده شده و کشتی بر جودی قرار گرفت و گفته شد: مرگ بر قوم ستم کار. و نوح پروردگار خود را آواز داد و گفت: پروردگارا، پسر من از کسان من است و به قطع، وعده ای تو راست است و تو بهترین داورانی. فرمود: ای نوح، او در حقیقت از کسان تو نیست. او دارای کرداری ناشایسته است. پس چیزی را که بدان علم نداری از من نخواه. من به تو اندرز می دهم که مبادا از نادانان باشی. گفت: پروردگارا، من به تو پناه می برم که از تو چیزی بخواهم که بدان علم ندارم و اگر مرا نیامرزی و به من رحم نکنی از زیان کاران باشم.

**بیان:** آیات یاد شده دارای تصویری ممتاز از «عشق» و «عاطفه» است. پیامبران الهی دارای احساسی قوی و عاطفه‌ای سرشار و دلی نازک‌تر از بلور می‌باشند. عشقی که در این آیات به تصویر کشیده شده است از عشق زلیخا به یوسف، نمود بیش‌تری دارد. برخی که نوح را با جریان کربلا قرین می‌کنند، به‌خاطر همین حب و عشقی است که در دل نوح است؛ هرچند هیچ عشقی به پایه‌ی عشقی که در کربلاست نمی‌رسد و تنها پیامبر عشق را باید حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام دانست.

این آیات از موجی می‌گوید که میان پدر و پسر فاصله می‌اندازد. موجی که خداوند آن را مثل کوه می‌داند. گاه انسان از پایین به موجی نگاه می‌کند و می‌گوید: مثل کوه بزرگ است، ولی اگر خداوند این تشبیه را به کار برد و ﴿كَالْجِبَالِ﴾ بفرماید باید به‌راستی موجی بزرگ‌تر از کوه باشد! عظمت عاطفه و نیز عاطفه‌ی فراوان نوح از فراز: ﴿وَنَادَى نُوحٌ ابْنَهُ﴾ دانسته می‌شود. پیامبری که چنین عذاب هولناکی را می‌بیند اما نمی‌تواند از فرزند خود دست بردارد. پیامبری که در آن وانفسا پی‌گیر سرنوشت فرزند خود است. با آن که فرزند نوح ناشایست بوده، اما محبت پدر به فرزند همیشه ثابت است. داغ فرزند را باید سهمگین‌ترین داغ دانست و شاید سخت‌ترین مکافات، نسبت به فرزند پیش می‌آید.

عاطفه‌ی شدید نوح نسبت به فرزند خطاکار خود به‌قدری شدید است که با آن که خداوند از او خواسته بود در مورد ظالمان از او درخواستی نداشته باشد، آن را نادیده می‌گیرد. خداوند به نوح فرموده بود: ﴿فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنْ اصْنَعْ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحَيْنَا فَإِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ فَاسْلُكْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ وَلَا تُخَاطِبُنِي فِي الَّذِينَ



ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُعْرِضُونَ<sup>۱</sup>؛ پس به او وحی کردیم که زیر نظر ما و به وحی ما کشتی را بساز و چون فرمان ما در رسید و تنور به فوران آمد پس در آن از هر نوع حیوانی دو تا؛ یکی نر و دیگری ماده، با خانواده‌ات به جز کسی از آنان که حکم عذاب بر او پیشی گرفته است وارد کن. دربارهی کسانی که ظلم کرده‌اند با من سخن مگویی؛ زیرا آن‌ها غرق خواهند شد.

جناب نوح علیه السلام از فرزند دل‌بند خود دست برنمی‌دارد و بدون داشتن اذن از خداوند، بر فرزند ندای: ﴿أَرْكَبْ مَعَنَا﴾ بلند می‌نماید. وی از فرزند خود توبه‌ی لفظی هم نمی‌خواهد و صرف بازگشت او و سوار شدن بر کشتی را توبه‌ی معاطاتی و عملی او می‌داند و آن را در تحقق توبه کافی می‌شمرد و از لزوم قول و کلام چیزی نمی‌گوید. اما پسر چنان نابکار است که این همه عشق و عاطفه را لگدمال می‌نماید ولی عشق نوح چنان شدتی داشته است که بریدن از پدر را برای او سخت می‌نماید و پاسخ دل‌نگرانی‌های او را با امید به سلامت خود می‌دهد. او در بحبوحه‌ی عذاب، اختلاف عقیده‌ای را که با پدر دارد به میان نمی‌آورد، بلکه سعی می‌کند او را به سلامتی خود امیدوار سازد، از این رو می‌گوید: ﴿سَأُوتِي إِيَّاهُ جَبَلًا﴾؛ پدر؛ غصه‌ی مرا مخور که به کوه بلندی بر می‌شوم و به آن پناه می‌برم تا زنده بمانم. پسر با خدا و نیز با پیامبری پدر خود درگیر می‌شود اما حاضر نیست با پدری پدرش درگیر شود. پدر دوباره عاطفه‌ی جوشان خود را به کام این واژگان می‌ریزد و می‌گوید: ﴿لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ﴾؛ راهی برای زنده ماندن نیست. نه پدر رابطه‌ی فرزندی را نادیده می‌گیرد و نه فرزند می‌تواند از مهر پدری خود منفعل نشود، اما خداوند با فرستادن



موجی که عذاب اوست، آن‌ها را از یک‌دیگر جدا می‌نماید: ﴿وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ﴾.

عشق زلیخا با تمامی فراز و نشیب‌هایی که برای آن گفته شده است در برابر عشق این پدر و فرزند، نمودی ندارد. قرآن کریم از این عشق‌های ناسوتی دارد و این عشق‌های ناسوتی محکم‌تر از ملکوت آن است. اگر کسی رابطه‌ی این پدر و فرزند را دنبال کند، آن‌وقت تا حدودی درمی‌یابد «کربلا» چه بوده است!

«عاطفه» و «احساس» و «دل‌نازکی» از ویژگی‌های پیامبران و اولیای الهی بوده است. داغ فرزند بر دل نوح سنگینی می‌کند و دست به دعا و التجا به خداوند بر می‌دارد و عرض می‌دارد: ﴿رَبِّ إِنِّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ﴾<sup>۱</sup>. نخستین سخنی که حضرت نوح بعد از مشاهده‌ی بلا و عذاب می‌گوید راجع به فرزندش می‌باشد. او می‌گوید: ﴿إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي﴾. او استدلال می‌کند فرزندم اهل من است و خداوند وعده داده بود اهل نوح را نجات خواهد داد و البته سخن خداوند حق است و محکم‌ترین محکمه از آن خداوند است و جای دیگری نمی‌توان شکایت برد. خداوند در پاسخ او می‌فرماید: ﴿إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ. إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ﴾.

عالم ناسوت برای همه کس، همه چیز دارد. ناسوت حتی بر انبیای الهی رحم نمی‌آورد و اولیای الهی نیز از عوارض ناسوت مصون نیستند. یکی از عوارض و بلاهای ناسوتی داشتن فرزند ناصالح است که بر نوح نیز فرود آمده است.

خداوند در آیه‌ی بعد مرگ را برای اهل دنیا عذابی دردناک می‌داند و می‌فرماید: ﴿قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ أُمَّمٍ مِّمَّنْ مَعَكَ وَأُمَّمٌ سَنُنْتَعِبُهُمْ ثُمَّ يَمَسُّهُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾<sup>۱</sup>!

مراد از ﴿عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾، در این آیه مرگ است. مرگی که برای اهل دنیا که از انواع نعمت‌ها برخوردار هستند عذاب دردناک است. سخت و درناک است که تمام دارایی انسان که عمری با زحمت فراوانی اندوخته شده است از آدمی گرفته شود، گویی دندان‌های بیشماری با ریشه‌های سنگین‌تر از درختان را از روح بیرون کشند. مرگ، تمام خاک و زمین روح این افراد را به هم می‌ریزد و دل و روده‌ی روحشان را بیرون می‌کشد! درست می‌گویند که: «هزاران شیرینی دنیا به سختی جان‌کندن نمی‌ارزد.» خداوند نعمت‌های خود را به بندگان ارزانی می‌دارد: ﴿سَنُنْتَعِبُهُمْ﴾ تا آنان از این مظاهر دنیایی فارغ شوند و اهل خدا گردند. حب فرزند نزدیک بود حضرت نوح علیه السلام را در این دنیا به هم بریزد تا چه رسد به زمان مرگ که هنگامه‌ای هولناک برای کسی است که تمام دنیا را در دل دارد.

بعد از آن بود که نوح به سوی خداوند توجه نمود. عشق حضرت نوح به خدا چگونه و چه قدر بوده که بعد از این پی‌گیر سرنوشت فرزند خود نمی‌شود و همه چیز را دربارهی او تمام شده می‌داند و خود نیز به آن پایان می‌دهد؟ خداوند از زبان وی می‌فرماید: ﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾<sup>۲</sup>؛ گفت:

۱. هود / ۴۸.

۲. هود / ۴۷.

پروردگارا، من به تو پناه می‌برم که از تو چیزی بخواهم که بدان علم ندارم و اگر مرا نیامرزی و به من رحم نکنی از زیان‌کاران باشم.

درست است عرفان و معرفت، عاری از هرگونه بی‌رحمی است و عین عشق و عاطفه است. وقتی عارف به سنگی مرحمت دارد به پدر، مادر و خانواده‌ی خود چه مرحمت و عشقی می‌تواند داشته باشد! اما با این همه، انبیا و اولیای الهی که صاحبان اصلی معرفت و عرفان هستند آن‌قدر خداوند را با عظمت می‌یافتند که در برابر او گم می‌شدند و همه چیز، حتی فرزند عزیز خود را از یاد می‌بردند.

در زندگی روزمره چه بسا فردی بر دو راهی عشق قرار گیرد؛ به این معنا که میان دو عشق گرفتار می‌آید و نمی‌تواند از هیچ‌یک صرف نظر نماید یا هر دو را با هم داشته باشد. مانند مردی که هم مادر و هم همسرش را دوست دارد و می‌خواهد به هر دو محبت کند ولی نمی‌تواند بین هر دو جمع کند و با رفتار بد او، آن‌ها با هم درگیر می‌شوند. عشق به مادر از یک مقوله و عشق به همسر از مقوله‌ای جدا و متفاوت می‌باشد. عشق به مادر، عشق «اعزّ» و عشق به همسر عشق «الدّ» است. این افراد کج‌سلیقه و ناآگاه هستند که این دو عشق را از یک مقوله می‌دانند، با بدرفتاری و کج‌سلیقه‌گی، زندگی را بر خود و همسر و مادر تلخ و ناگوار می‌سازند. در این جا نیز نوح میان عشق به فرزند و عشق به حق تعالی دومی را بر می‌گزیند و از درگاه الهی چنین پوزش می‌طلبد: ﴿أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ﴾.

## فرستادگان و حجج الهی

﴿ يَا قَوْمِ، هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمْسُوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ ﴾ !

- و ای قوم من، این ماده شتر خداست که برای شما پدیده‌ای شگرف است. پس بگذارید او در زمین خدا بخورد و آسیبش مرسانید که شما را عذابی زودرس فرو می‌گیرد.

**بیان:** قوم ثمود که با پیامبر خود؛ صالح علیه السلام از در لجاجت و عناد وارد شده بودند، برای ایمان خود بهانه می‌آوردند و آیه و نشانه‌ای خواستند تا به سبب آن هدایت شوند ولی همین بهانه سبب بدبختی و عذاب آنان شد. صالح ناقة و ماده شتری از دل کوه بیرون آورد. ماده شتری که فرستاده‌ی الهی بود. این حالت برای کسانی که در عصر غیبت حضور دارند نیز پیش می‌آید و می‌شود آنان فرستاده‌ی الهی که از پیامبران انبایی است را درک نمایند اما او باعث فتنه و گمراهی آنان شود. این فرستادگان در اوج عظمت، صفا، خوبی، پاکی، طهارت، عصمت و بزرگی قرار دارند ولی آنان که به سبب سعه‌ی وجودی بسیار کوچک خود مشکل آگاهی و معرفت دارند به غرور و بی‌باکی در برابر آنان می‌ایستند و در وادی گمراهی و هلاکت گام می‌زنند در حالی که اگر کسی دست در دست این حجج‌های الهی نهد و قلب خویش را با آنان همراه سازد، می‌تواند خدا را بشناسد و بندگی کند؛ چرا که با وجود این چراغ‌های هدایت و پاکان



وارسته، حجت بر دیگران تمام شده و سند محکمی برای عذاب مهیا گردیده است. حال سند هرچه محکم تر باشد، گرفتاری‌ها در قیامت بیش تر خواهد بود.

## روشنی ﴿۱۹۵﴾

### نجابت و تعقل

﴿فَعَقَرُوهَا فَقَالَ تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَلِكَ وَعَدُّ غَيْرِ مَكْدُوبٍ﴾<sup>۱</sup>.

پس آن ماده شتر را پی کردند و صالح گفت: سه روز در خانه‌هایتان برخوردار شوید، این وعده‌ای بی‌دروغ است.

**بیان:** قوم ثمود نسبت به صالح با ادب و احترام برخورد می‌کردند و به او نسبت جنون و دیوانگی یا سحر و مانند آن را نمی‌دادند. نهایت آنان به خود نسبت شک و تردید می‌دادند اما تهمت و افتزایی به پیامبر خود وارد نمی‌آوردند: ﴿قَالُوا يَا صَالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا أَتَنْهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَإِنَّا لَفِي شَكِّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ﴾<sup>۲</sup>؛ گفتند: ای صالح، به‌راستی تو پیش از این میان ما مایه‌ی امید بودی. آیا ما را از پرستش آن‌چه پدرانمان می‌پرستیدند باز می‌داری و بی‌گمان ما از آن‌چه تو ما را بدان می‌خوانی سخت دچار شکیم.

آنان حتی در طراحی قتل وی نیز قانونمند برخورد می‌کردند: ﴿وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ، وَلَا يُصْلِحُونَ. قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ

۱. هود / ۶۵.

۲. هود / ۶۲.



لَبَّيْنَهُ وَأَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ ﴿١﴾؛ و در آن

شهر نه دسته بودند که در آن سرزمین فساد می‌کردند و از در اصلاح در نمی‌آمدند. با هم گفتند با یکدیگر سوگند بخورید که به حتم به صالح و کسانش شیخون می‌زنیم. سپس به ولی او خواهیم گفت ما در محل قتل کسانش حاضر نبودیم و ما به قطع راست می‌گوییم.

در قوم صالح نه گروه فاسد بودند که با هم هم‌پیمان شدند تا حيله نمایند و به صورتی صالح را بکشند تا خونش به گردن فردی معین نیفتد. آن‌ه گروه سوگند خوردند شبانه بر صالح شیخون زنند و بعد ادعا نمایند نمی‌دانند چه کسی او و اهلس را کشته است.

گویا این قوم با وجود چنین افرادی باز هم بی‌قانون نبودند و حساب و کتاب داشتند به طوری که قاتلان را شناسایی و مجازات می‌کردند. این قوم را نمی‌شود با قوم نوح عَلَيْهِ السَّلَام مقایسه نمود. در قرآن کریم اسم‌ها با مناسبت است که بر وی افراد و اقوام می‌آید و وقتی صالح نبی گفته می‌شود گویا قوم وی نیز مردمی متمدن و با صلاحیت نسبی هستند.

این قوم، ناقه‌ی صالح که فرستاده‌ای الهی بود را کشتند و مستحق عذاب شدند ولی خدای متعال به لحاظ ادبی که در برخورد با صالح داشتند سه روز به آنان مهلت داد؛ در حالی که نسبت به قوم نوح یا قوم هود چنین مهلتی در کار نبود؛ چرا که آن دو قوم بسیار بی‌ادب بودند و پیامبر خدا را به سخریه می‌گرفتند و آن‌ها را به قتل تهدید می‌کردند. قوم صالح، با ادب در برابر پیامبر خود رفتار می‌کردند و می‌گفتند: تو بسیار خوب بودی و ما به تو امیدوار بودیم، چه شده است که از این سخنان

می‌گویی؟ ما به تو شک داریم و اعتراض آنان به تهمت و تهدید آلوده نبود. ادب و نجابت چنان مهم است که حتی عذاب را به تأخیر می‌اندازد و در مثل جناب حر که در حضور امام حسین علیه السلام ادب پیش گرفت، سبب رستگاری می‌گردد. خداوند به خاطر ادب آنان سه روز به ایشان مهلت داد تا شاید بتوانند خود را از عذاب نجات دهند؛ چرا که انسان نجیب در مهلتی که به او داده می‌شود می‌تواند توبه کند و مشکلات خود را رفع نماید. اما آنان چون اندیشه‌ای سبک داشتند، عبرت نگرفتند و پیام صالح را نشنیدند و به آن اهمیتی ندادند، از این رو تمامی آنان به عذاب دسته‌جمعی گرفتار شدند و همه هلاک گردیدند: ﴿وَأَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ. كَأَن لَّمْ يَغْنَوْا فِيهَا. أَلَا إِنَّ ثَمُودَ كَفَرُوا رَبَّهُمْ. أَلَا بُعْدًا لِّثَمُودَ﴾<sup>۱</sup>؛ و کسانی را که ستم ورزیده بودند، آن بانگ مرگبار فرا گرفت و در خانه‌هایشان از پا درآمدند. گویا هرگز در آن خانه‌ها نبوده‌اند. آگاه باشید که ثمودیان به پروردگارشان کفر ورزیدند. هان مرگ بر ثمود. همه‌ی آنان از بین رفتند: ﴿فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ﴾. اگر امتی دارای عقل و معرفت باشد، به صورت دسته‌جمعی عذاب نمی‌گردد. امت‌های پیشین به خاطر جهلی که داشتند و به خاطر این که نمی‌توانستند آگاه شوند، عذاب می‌شدند، اما امتی که عقل ورزی دارد، اگر عناد پیشه سازد، عذاب بر آن به صورت مرحله‌ای و به تدریج فرود می‌آید؛ چنانچه امت ختمی به عذاب گروهی دچار نمی‌گردد.

این امت، امت مرحوم است و دین «سهل» و «سمحه» دارد و سعادت در این امت است که هرچه برخی از آنان با آیات الهی عناد بورزند، عذاب بر تمامی آنان نازل نمی‌شود و عذاب صاحبان عناد در برزخ و قیامت



است که بر آنان وارد می‌شود.

این امت نسبت به امت‌های دیگر «بهشت آفرینش» است و عصر ظهور حضرت بقیة الله الاعظم (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، بهشت آفرینش دنیا است. این امت رو به رشد است و مسلمانانی که فردا خواهند آمد صاحب خیرات و کمالات فراوانی خواهند بود. آسایش، سعادت، سلامت و درایتی در آنان وجود دارد که حتی در مسلمانان زمان مقام ختمی وجود نداشته است. البته، ابتلای به تکثر و کثرت‌گرایی، آن‌ها را ضعیف خواهد ساخت مگر این که سعادت استفاده‌ی درست از عقل را بیابد. سعادت‌ی که در عصر ظهور از آن به وفور بهره‌مند خواهند شد.

از این بیان نباید پنداشت عذاب الهی به صورت کلی از این امت برداشته شده است؛ چرا که وقتی بندگان خیره‌سری نمایند، عذاب الهی آنان را در بر می‌گیرد ولی نوع و شکل آن متنوع است. این که عقل آدمی گرفته می‌شود، این که انسان ایمان خود را به آسانی از دست می‌دهد و میل به گناه پیدا می‌کند، این که کسی با سلامت و امنیت و آرامش وارد کاری می‌شود و ناگهان او را فریب می‌دهند و سرمایه‌اش را می‌برند و او را مال‌باخته می‌کنند و این که انواع بیماری‌ها نو به نو حادث می‌شود، همه نوعی از عذاب‌های الهی است و این تنوع گناهان است که سبب تنوع عذاب می‌شود. وقایع تلخ عراق و افغانستان نمونه‌ی بارز عذاب است که امنی در اعماق جانیشان رسوخ کرده است. خیرات و فن‌آوری‌های روز نیز آلوده به عذاب است! امروزه آب، برق، گاز، تلفن و صدها گونه نعمت دیگر به راحتی در اختیار مردم قرار می‌گیرد، ولی همین‌ها آلوده به عذاب‌های الیمی است که سرطان می‌آورد و مرگ تدریجی را سبب می‌شود؛ همان‌طور که نشستن زیر نور لامپ و استفاده از وسایل برقی



خطر ابتلا به سرطان را بسیار محتمل می‌نماید.

از عذاب قوم صالح می‌گفتیم. عذابی که بر قوم صالح وارد شد، بر مؤمنان مأمور نبود و آنان نجات یافتند؛ چنان‌که می‌فرماید: ﴿وَنَجَّيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ﴾<sup>۱</sup>؛ و کسانی را که ایمان آورده بودند و پروا می‌داشتند رها کردیم.

این آیه می‌فرماید ما از قوم صالح اهل ایمان را نجات می‌دهیم؛ چرا که آنان پیش از رسیدن عذاب و در زمانی که همه بدی می‌کردند خوب بودند. از این رو عذاب فعلی که بادی کوبنده است به آنان کاری ندارد. این باد مأمور است تنها گناه‌کاران را نابود کند. بادی که شعور دارد و همانند صاحبان عقل کار می‌کند. گردن‌کلفتی را درهم می‌شکند و نوزادی را زنده نگاه می‌دارد.

عقل و شعور تمامی پدیده‌ها جزو جزو هستی را در بر گرفته است؛ به گونه‌ای که حتی سلول‌های بدن آدمی نیز این شعور را با خود دارد که می‌فرماید: ﴿حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاءُوهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُم بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾<sup>۲</sup>؛ تا چون بدان رسند گوش‌شان و دیدگان‌شان و پوست‌شان به آن‌چه می‌کرده‌اند بر ضدشان گواهی دهند.

پوست‌ها قدرت فهم و قدرت اراییه‌ی شهادت و گواهی دارد. قدرتی که امروز از دیدگان و حواس آدمی پنهان است اما این نطق پنهان فردا آشکار می‌گردد: ﴿وَقَالُوا لَجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾<sup>۳</sup>؛ و به پوست بدن خود

۱. فصلت / ۱۸.  
۲. فصلت / ۲۰.  
۳. فصلت / ۲۱.

می‌گویند: چرا بر ضد ما شهادت دادید؟ می‌گویند: همان خدایی که هر چیزی را به زبان درآورده ما را گویا گردانیده است و او نخستین بار شما را آفرید و به سوی او برگردانیده می‌شوید. البته برای آن که زبان به گله‌گذاری به دیگر اعضا گشوده نشود و آنان به راحتی گواهی دهند، بر آن مهر می‌نهند: ﴿الْيَوْمَ نَخِمْ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ، وَتَكَلَّمْنَا أَيْدِيهِمْ، وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ، بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾<sup>۱</sup>؛ امروز بر دهان‌های آنان مهر می‌نهمیم و دست‌هایشان با ما سخن می‌گویند و پاهایشان بدان‌چه فراهم می‌ساختند گواهی می‌دهند.

در صحنه‌ی حساب‌رسی، زبان را - که تکه‌گوشتی در دهان است و می‌تواند به هر سو بچرخد و به راحتی دروغ بگوید - مهر می‌نهند و دیگر اعضا مانند دست و پا را آزاد می‌گذارند تا هر کدام هرچه کرده است را گواهی دهد؛ چرا که آنان نمی‌توانند دروغ بگویند و واقعیت‌ها را کتمان نمی‌کنند. اگر دهان باز باشد هم از اعضا خرده می‌گیرد که راست نگویند و آن‌ها را به دلهره می‌اندازد و هم خود مورد اعتماد نیست و دروغ می‌گوید.

## روشنی ﴿۱۹۶﴾

### حضرت ابراهیم و میهمان داری

﴿وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلَنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَىٰ قَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ﴾<sup>۲</sup>.

۱. یس / ۶۵.

۲. هود / ۶۹.

- و به راستی فرستادگان ما برای ابراهیم مزده آوردند، سلام گفتند، پاسخ داد سلام، و دیری نپایید که گوساله‌ای بریان آورد.

**بیان:** این آیه از فرستادگان الهی به سوی قوم لوط می‌گوید که پیامبر آنان حضرت لوط علیه السلام بود. فرستادگانی که در مسیر خود میهمان حضرت ابراهیم علیه السلام شدند که در منطقه‌ی بابل به پیامبری مبعوث گشته بود. این امر می‌رساند می‌شود چند پیامبر در یک زمان باشند که هر یک برای منطقه‌ای به نبوت برانگیخته شده باشند و در منطقه و محدوده‌ی خود ایفای رسالت نمایند. این امر همانند اجتهاد می‌ماند که هر فقیه صاحب شرایطی می‌تواند برای خود منطقه‌ای داشته باشد. البته حاکمیت و امامت مسأله‌ای دیگر است و هر چند همانند زمان امام حسین علیه السلام سه امام با هم بوده‌اند، ولی همواره تنها یکی از آنان حاکم است.

حضرت ابراهیم علیه السلام با دیدن فرشتگان الهی متوجه نمی‌شود آنان ملائکه‌ی الهی هستند و به سرعت برای آنان غذا فراهم می‌آورد که می‌رساند موقعیت وی با موقعیت آقا رسول الله صلی الله علیه و آله و ائمه‌ی هدی علیهم السلام بسیار متفاوت است.

حضرت ابراهیم پاسخ سلام آنان را شفاف، تازه، زیبا، شیرین و کوتاه می‌دهد؛ چرا که سلام اذن دخول برای ارتباط است و درازگویی را لازم ندارد و کوتاهی و شفافی آن بر شیوایی و شیرینی کلام می‌افزاید؛ از این رو هم فرشتگان و هم حضرت ابراهیم به گفتن کلمه‌ی «سلام» بسنده کرده‌اند. بی‌توجهی به این نکته سبب می‌شود برخی از افراد بیمار مانند منافقان، به جای «سلام» برای آغاز ارتباط، از کلمه‌ی «درود» استفاده کنند.

«سلام» کوتاه و مختصر میان بهشتیان نیز رایج است و آنان تنها با واژه‌ی «سلام» به استقبال یک‌دیگر می‌روند و گفتاری طولانی و زاید ندارند؛ چنان‌که می‌فرماید: ﴿وَأُدْخِلَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ﴾<sup>۱</sup>؛ و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند به بهشت‌هایی درآورده می‌شوند که از زیر درختان آن جویبارها روان است که به اذن پروردگارش در آن‌جا جاودانه به سر می‌برند و درودشان در آن‌جا سلام است.

در آیه‌ی مورد بحث، حضرت ابراهیم علیه السلام هم بسیار جوان‌مرد و آقا بوده است که بی‌درنگ برای مهمان‌های خود غذا می‌آورد و هم زرنگ، که آن را در مدت‌زمانی اندک فراهم می‌آورد. امروزه تنگ‌نظری و ترس از مهمان‌داری و اطعام وی باعث شده افراد به عوارض طبیعی تنگ‌نظری خود دچار شوند و معیشت آنان تنگ و سخت گردد؛ در حالی که دست دهنده هیچ‌گاه محتاج و نیازمند نمی‌شود و کسی که خود می‌خورد و به دیگران هم می‌دهد، هیچ‌گاه کم نمی‌آورد.

به هر روی، حضرت ابراهیم گوساله‌ای را بریان می‌کند و به نزد میهمان‌های خود می‌گذارد. آیه‌ی بعد، ادامه‌ی این ماجرا را چنین حکایت می‌نماید: ﴿فَلَمَّا رَأَىٰ أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكَرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمِ لُوطٍ﴾<sup>۲</sup>؛ و چون دید دست‌هایشان به غذا دراز نمی‌شود آنان را ناشناس یافت و از ایشان ترسی بر دل گرفت. گفتند: مترس، ما به‌سوی قوم لوط فرستاده شده‌ایم.

۱. ابراهیم / ۲۳.

۲. هود / ۷۰.

آن فرشتگان دست به غذا نزدند و حضرت ابراهیم بر خورد آن میهمانان که گوساله‌ای را می‌دیدند که به خاطر آنان بریان شده اما آن را نمی‌پذیرند، خلاف جوان‌مردی دید و آنان را جوان‌مرد ندید، از این رو به واهمه افتاد. نپذیرفتن احسان و تکریم، شایسته‌ی جوان‌مردان نیست و همان‌طور که اگر از میهمان پذیرایی نشود خلاف جوان‌مردی است، نپذیرفتن پذیرایی میزبان نیز خلاف جوان‌مردی و کاری قبیح است؛ چنان‌که می‌فرماید: «لَا يَأْبَى الْكِرَامَةَ إِلَّا الْحَمَارُ»؛ جز الاغ کسی رد احسان نمی‌کند<sup>۱</sup>. حتی اگر انسان میل به غذا نداشته باشد، باید دست‌کم چند لقمه‌ای از آن بخورد، در غیر این صورت بی‌تربیتی و بی‌ادبی است و مرتکب امری خلاف جوان‌مردی شده است. حتی کسی که روزه‌ی مستحبی گرفته است بهتر است رد احسان ننماید؛ چرا که افطار این روزه، در صورت تعارف غذا از ناحیه‌ی دیگری، ثواب بیش‌تری از اتمام آن دارد.

فرشتگان وقتی واهمه‌ی ابراهیم را دیدند، خود را معرفی کردند و گفتند: ﴿إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَى قَوْمِ لُوطٍ﴾. فعل ﴿أَرْسَلْنَا﴾ به شکل مجهول آمده و فرستنده‌ی این مأموران الهی مشخص نگردیده؛ چرا که فرستادن مأموران عذاب دارای سیستم و نظام‌مند است. البته نظامی که تحت ولایت و اراده‌ی الهی کاربرد می‌دارد.

حضرت ابراهیم وقتی مأموریت آنان را دانست و بعد از آن که بشارت فرزند یافت، درباره‌ی قوم لوط وساطت نمود: ﴿فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ

۱. وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۴۶۹.

الرَّوْعُ وَجَاءَتْهُ الْبُشْرَى يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ. إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ ﴿١﴾؛  
 پس وقتی ترس ابراهیم زایل شد و مزدهی فرزنددار شدن به او رسید،  
 درباره‌ی قوم لوط با ما به قصد شفاعت، چون و چرا می‌کرد؛ زیرا ابراهیم  
 بردبار و نرمدل و بازگشت‌کننده به سوی خدا بود.

وی گفت: ﴿قَالَ إِنَّ فِيهَا لُوطًا قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا لَنُنَجِّيَنَّهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا  
 امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ﴾<sup>۲</sup>؛ گفت: لوط نیز در آن جاست. گفتند: ما بهتر  
 می‌دانیم چه کسانی در آن جا هستند. او و کسانی را جز زنش که از باقی  
 ماندگان در خاکستر آتش است به حتم نجات خواهیم داد.

استثنای لوط علی‌الیه<sup>۱</sup> به همراه برخی از اعضای خانواده‌ی وی و نجاتشان  
 از عذاب به این دلیل است که آنان در انجام وظیفه کوتاهی نکرده و آن‌چه  
 در توان داشتند انجام دادند. حضرت ابراهیم در این جا تنها در اندیشه‌ی  
 لوط است ولی مأموران عذاب می‌گویند: ﴿نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا﴾؛ یعنی ما  
 غیر از لوط، خوبان دیگری نیز که در آن جا هستند را نجات می‌دهیم و  
 اندیشه‌ی آنان را نیز داریم.

به هر روی خداوند شفاعت ابراهیم درباره‌ی قوم لوط را پذیرفت و  
 فرمود: ﴿يَا إِبْرَاهِيمُ، أَعْرِضْ عَنْ هَذَا إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرٌ رَبِّكَ وَإِنَّهُمْ آتِيهِمْ  
 عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ﴾؛ ای ابراهیم، از این چون و چرا روی برتاب که  
 فرمان پروردگارت آمده و برای آنان عذابی که بی‌بازگشت است  
 خواهد آمد.

حضرت ابراهیم این مجادله را از روی خیرخواهی انجام داد و خداوند

۱. هود / ۷۴ - ۷۵.

۲. عنکبوت / ۳۲.



متعال نیز از او با ادب و احترام و با فراز: ﴿لَحْلِيمٌ أَوْاهٌ﴾ یاد نمود ولی به شفاعت او توجهی نشد و به او ﴿أَعْرِضْ عَنْ هَذَا﴾ گفته شد که می‌رساند عذاب قوم لوط قطعی شده است و کسی را نمی‌رسد که آن را باز دارد: ﴿إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ﴾.

نرم خویی و وسعت نظرگاه حضرت ابراهیم در آیه‌ای دیگر چنین آمده است: ﴿رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾؛ پروردگارا، آن‌ها بسیاری از مردم را گمراه کردند. پس هر که از من پیروی کند بی‌گمان او از من است و هر که مرا نافرمانی کند به یقین تو آمرزنده و مهربانی.

این آیه نحوه‌ی برخورد حضرت ابراهیم با گناه‌کاران را بیان می‌دارد. او آنان را که از وی پیروی داشته باشند در شمار اهل حق و نجات می‌داند اما در مورد گناه‌کاران حکمی نمی‌دهد و آن‌ها را نفرین نمی‌کند، بلکه ایشان را به غفران پروردگار وا می‌نهد. این امر از وسعت دید و ادب بالای وی نسبت به خداوند حکایت دارد و جایگاه ویژه‌ی او را در معرفت و توحید می‌رساند.

### روشنی ﴿۱۹۷﴾

#### صفای باطن حضرت ابراهیم ؑ

﴿قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ. سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي. إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا﴾. ۲.

۱. ابراهیم / ۳۶.

۲. مریم / ۴۷.



- ابراهیم گفت: درود بر تو باد. به زودی از پروردگام برای تو آمرزش می‌خواهم؛ زیرا او همواره نسبت به من پر مهر بوده است.

**بیان:** این آیه از اهمیت باطن می‌گوید. فراز: ﴿إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا﴾ که می‌رساند خداوند با حضرت ابراهیم بسیار نزدیک و رفیق بوده است، بر اهمیت صفای باطن دلالت دارد. درست است اسلام دینی منطقی، اجتماعی، ظاهری و سیاسی است اما سیاست در آن به مثابه یک روش است و آنچه اهمیت دارد باطن کار می‌باشد. این باطن ابراهیم است که سبب می‌شود امید به استجاب دعاى خود داشته باشد و نیز فرزندان وی در ردیف انبیای الهی واقع شود؛ چنان‌که دو آیه‌ی بعد می‌فرماید: ﴿وَأَعْتَزِلْكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُوا رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا. فَلَمَّا اعْتَزَلْتَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا﴾؛ و از شما و از آنچه غیر از خدا می‌خوانید کناره می‌گیرم و پروردگام را می‌خوانم. امیدوارم که در خواندن پروردگام ناامید نباشم. و چون از آن‌ها و از آنچه به جای خدا می‌پرستیدند کناره گرفت، اسحاق و یعقوب را به او عطا کردیم و همه را پیامبر گردانیدیم.

فراز: ﴿كُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا﴾ نتیجه‌ای است باطنی که به لحاظ باطن حضرت ابراهیم علیه السلام به وی چنین فرزندان عطا شده است. هم‌چنین تعبیر: ﴿وَمَا يَعْبُدُونَ﴾ می‌رساند صرف کناره‌گیری از افراد بد و مشغول بودن به کار خود کافی نیست، بلکه از ﴿مَا يَعْبُدُونَ﴾؛ یعنی از افکار پوسیده‌ی افراد بد نیز باید کناره‌گیری داشت.

خداوند به دلیل صفای باطنی که حضرت ابراهیم داشت، رحمت خاص و عنایت ویژه‌ی خود را با او همراه نمود و نام آنان را به نیکی بلند

نمود: ﴿وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا﴾<sup>۱</sup>؛ و از رحمت خویش به آنان ارزانی داشتیم و ذکر خیر بلندی برایشان قرار دادیم. این آیه رحمت خداوند را منحصر به لوازم زندگی مادی نمی‌داند و «صدق» را موهبتی الهی و از مصادیق عنایت و رحمت ویژه می‌داند.

صفای باطن حضرت ابراهیم در جوانی نیز دیده می‌شود؛ زیرا وی تا پیش از شکستن بت‌ها شهرتی نداشته است و این امر می‌رساند در آن زمان نیز تنها سر بندگی داشته است: ﴿قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذُكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ﴾<sup>۲</sup>؛ گفتند شنیدیم جوانی از آن‌ها به بدی یاد می‌کرد که به او ابراهیم گفته می‌شود.

حضرت ابراهیم علیه السلام قبل از شکستن بت‌ها چندان شناخته شده نبوده است و بت‌شکنی وی بود که او را شهره ساخت و گرنه نمی‌گفت جوانی است که ابراهیم صدایش می‌کنند.

حضرت ابراهیم دارای دو فرزند پسر بوده است: یکی اسماعیل و دیگری اسحاق. اسماعیل جد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و از اسحاق بنی اسرائیل به وجود آمدند. اسماعیل فرزند هاجر و اسحاق فرزند ساره است و تأثیر مادر بر فرزندان در این دو نیز مشهود است. خداوند در این جا از فرزندان ساره می‌گوید و می‌فرماید: ﴿وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ﴾<sup>۳</sup>؛ و اسحاق و یعقوب را به عنوان نعمتی افزون به او بخشودیم و همه را از شایستگان قرار دادیم.

۱. مریم / ۵۰.

۲. انبیاء / ۶۰.

۳. انبیاء / ۷۲.

کسانی که هم چون حضرت ابراهیم علیه السلام اصل و ریشه‌ی سالم و صالحی داشته باشند، تمام فرزندان آنان افراد شایسته‌ای می‌باشند؛ از این رو می‌فرماید: ﴿كُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ﴾ اما نسل دیگران که نطفه‌ها یکنواخت و سالم نیست و از شرایط و محیط و حتی از عوامل طبیعی تأثیر می‌پذیرد خوب یا بد و صالح یا طالح می‌شود. همان‌طور که ممکن است در مثل بنی امیه به صورت غالبی همه بد باشند: «لعن الله بنی امیه قاطبه»<sup>۱</sup>.

خانواده‌های نیکوکار ریشه‌دار هستند و فرزندان صالحی دارند به عکس کسانی که در خوبی و بدی دورگه هستند، فرزندان آنان یکی صالح می‌شود و دیگری ناصالح. اما خانواده‌های ریشه‌دار یکنواختی و یکدستی دارند و مثل بنی‌امیه در بدی یکسان و هم‌گون می‌باشند. نطفه، لقمه و حتی مکان و خاکی که انسان بر روی آن راه می‌رود در چگونگی خلق و خوی آدمی تأثیرگذار است و شخصیت او را می‌سازد. این مطلب با جابه‌جا کردن و آزمایش و تست رفتارهای آنان به دست می‌آید.

## روشنی ﴿۱۹۸﴾

### عذاب قوم لوط

﴿وَلَمَّا أَنْ جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالُوا لَا تَحْفَ وَلَا تَحْزَنْ إِنَّا مُنْجُوكَ وَاهْلِكَ إِلَّا امْرَأَتَكَ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ﴾<sup>۲</sup>.

۱. مفاتیح الجنان، زیارت عاشورا.

۲. عنکبوت / ۳۳.

- و هنگامی که فرستادگان ما به سوی لوط آمدند به علت حضور ایشان ناراحت شد و دستش از حمایت آن‌ها کوتاه گردید. گفتند: مترس و غم مدار که ما تو و خانواده‌ات را جز زنت که از باقی ماندگان در خاکستر آتش است به حتم می‌رهانیم.

**بیان:** ما پیش از این از نحوه‌ی میهمان‌داری و جوان‌مردی حضرت ابراهیم گفتیم. همان میهمانان بر حضرت لوط وارد شدند، اما وی از دیدن آنان ناراحت گردید؛ چرا که ظاهر زیبای آنان را در دسرساز می‌دانست. وی از آنان خوشایند نداشت؛ چرا که می‌دانست در برابر آن میهمانان نمی‌تواند آبروداری کند. نشناختن رسولان الهی توسط لوط و خوشامد نداشتن از حضور میهمانان حکایت از تفاوت مراتب علم و فضل انبیا می‌نماید.

چندی نگذشت که قوم وی پدیدار گشتند. ﴿وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَمَنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ. قَالَ: يَا قَوْمِ، هَؤُلَاءِ بَنَاتِي، هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ، فَاتَّقُوا اللَّهَ، وَلَا تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي، أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ﴾<sup>۱</sup>؛ و قوم او شتابان به سویش آمدند و پیش از آن کارهای زشت می‌کردند. لوط گفت: ای قوم من، اینان دختران من هستند، آنان برای شما پاکیزه‌ترند. پس از خدا بترسید و مرا در کار مهمانانم رسوا مکنید. آیا در میان شما آدمی عقل‌رس پیدا نمی‌شود.

فرشتگان عذاب که به نزد لوط آمدند ظاهری زیبا داشتند. قوم لوط که باطنی مریض و آلوده به گناه داشتند، به دیدن آنان، ایشان را از حضرت

لوط علی‌ه‌السلام خواستند. وی در برابر، پیشنهاد ازدواج با دختران خود را طرح کرد. البته حضرت لوط دختران خود را به ازدواج سران آن قوم در می‌آورد تا افراد قبیله‌ی خود را از کار زشتشان باز دارد، اما آنان از این پیشنهاد سر باز زدند و بر خواسته‌ی خود اصرار نمودند و گفتند: ﴿إِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِيدُ﴾. آنان لوط و مؤمنان را نجات دادند: ﴿فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَّرْنَا هَا مِنْ الْغَابِرِينَ﴾<sup>۱</sup>؛ پس او و خانواده‌اش را نجات دادیم جز زنش را که مقدر کردیم از باقی ماندگان در خاکستر آتش باشد.

آیاتی که از این قوم می‌گوید گناه و مانند آن را پیش نمی‌کشد و آنان را قومی فاحشه‌گر می‌خواند: ﴿وَلُوطًا، إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ: أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ﴾<sup>۲</sup>؛ و یادکن لوط را که چون به قوم خود گفت: آیا دیده و دانسته مرتکب عمل ناشایست می‌شوید؟

خداوند لوط را از دست آن قوم بدطینت و خوک صفت حفظ نمود؛ چرا که او هیچ‌گاه اولیای خود را تنها نمی‌گذارد و این سنت الهی است. لوط از دست قومی رهایی یافت که پاک بودن را جرم می‌دانستند و خبثت و پلیدی را امتیاز می‌شمردند. البته همسر لوط نیز از آنان بود و این غربت لوط علی‌ه‌السلام در میان آن قوم بلکه حتی در خانه‌ی خود را می‌رساند. حضرت لوط دارای همسر بدکاری بود و از او آزار فراوانی دید تا آن که در پیروی به عذاب گرفتار می‌شود. این امر می‌رساند می‌شود پیامبری دارای زنی بدکردار و بدطینت گردد و چنین نیست که شوهری به نازنینی پیامبری سبب نرم و لین شدن رفتار همسر او گردد.

۱. نمل / ۵۷.

۲. نمل / ۵۴.

بعد از نجات لوط و مؤمنان به او بود که عذاب الهی نازل شد: ﴿فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَابًا مِّنْ سَجِيلٍ مِّنْ نُورٍ﴾؛ پس چون فرمان ما آمد، آن شهر را زیر و زیر کردیم و سنگ پاره‌هایی از نوع سنگ‌گل‌های لایه لایه بر آن فرو ریختیم.

زلزله‌ای آمد که تمامی آن را زیر و رو کرد و بعد در زیر بارانی از سنگ دفن شدند. واژه‌ی ﴿وَأَمْطَرْنَا﴾ می‌رساند عذاب آنان از جنس «آب» ولی سفت، سخت و بزرگ و چیزی مانند تگرگ بوده که همه را متلاشی کرده است. خداوند به وقت لزوم، چنان شدت عملی دارد که گویی هیچ رأفت و رحمتی در کار نیست و این دل‌های نازک و ضعیف است که به وقتی که نباید، کاستی می‌یابد و مقاومتی ندارد.

بارانی که بر آنان باریدن گرفت باران عذاب بود نه باران رحمت؛ چنان که می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ أَنزَلْنَا عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي أَمْطَرْنَا مَطَرَ السَّوءِ، أَفَلَمْ يَكُونُوا يَرُونَهَا، بَلْ كَانُوا لَا يَرُجُونَ نُشُورًا﴾<sup>۱</sup>؛ و به قطع بر شهری که باران بلا بر آن بارانده شد گذشته‌اند مگر آن را ندیده‌اند، چرا ولی امید به زنده شدن ندارند.

در این آیه از باران بد سخن به میان آمده است؛ چرا که وقتی بلا بخواهد نازل شود هر چیز خوبی بد می‌شود؛ هر چند باور این نکته سخت است. آیه‌ای دیگر نیز از بد بودن این باران می‌گوید: ﴿وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا، فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذِرِينَ﴾<sup>۲</sup>؛ و بارانی از سجیل بر ایشان فرو باریدیم و باران

۱. هود / ۸۲.

۲. فرقان / ۴۰.

۳. نمل / ۵۸.

هشدار داده شدگان چه بد بارانی بود. قطره‌های درشت باران به صورت تگرگ و هم‌چون قلوه سنگ به سر و روی آنان باریدن گرفت و آن‌ها را هلاک کرد. تگرگ‌هایی که در سختی و درشتی بسان سنگ بود و هر جایی را نابود و خرد می‌کرد.

نه تنها این گروه به باران عذاب گرفتار شدند، بلکه فریاد مرگباری نیز بر آنان فرود آمد: ﴿فَأَخَذْتَهُمُ الصَّيْحَةُ بِالْحَقِّ، فَجَعَلْنَاهُمْ غُثَاءً، فَبُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾<sup>۱</sup>؛ پس فریاد مرگبار، آنان را به حق فرو گرفت و آن‌ها را چون خاشاکی که بر آب افتد گردانیدیم. دور باد از رحمت خدا گروه ستم‌کاران. آدمی به یک لحظه و به یک حرکت مات می‌شود و ﴿غُثَاءً﴾ می‌گردد؛ یعنی همان آشغال‌هایی که به هنگام آمدن سیل بر آن می‌ماند. جنازه‌های آنان هم‌چون آشغال گردید که بوی تعفن گرفت. گویا آدمی زاد در همه چیز به جز عقل و اندیشه، ضعیف‌ترین پدیده است و تا عقل و اندیشه‌اش حاکم است قدرت دارد. انسان می‌تواند آهن، آب، باد، آتش، زمین و حتی آسمان را به تسخیر درآورد تا زمانی که اندیشه دارد ولی اگر مدیریت خود را از دست بدهد، تنها آشغال است و از همه چیز زودتر فاسد می‌شود و بوی تعفن می‌گیرد.

افزون بر انسان که به دلیل خاصیت ترکیبی از عناصر متفاوت، فسادپذیر است، حیوانات نیز با توجه به ترکیبی که دارند متعفن می‌گردند. برای نمونه، میته‌ی حیوانات گیاه‌خوار چنان بوی ناهنجاری ندارد که حیوانات گوشت‌خوار دارند و حیوانات گوشت‌خوار نیز بوی گندی که

دارند مانند آدمی زاد نیست؛ زیرا غذای انسان ترکیبی تر است و همه گونه غذا را مصرف می کند. از همین روست که توالت های فقیران بوی کمتری دارد تا توالت های اغنیا که همه چیز می خورند. نهایت این قوم سرکش و بی ایمان تبدیل شدن به ﴿عُثَاءً﴾ و آشغال متعفن بود. عذابی که تلفات زلزله و سیل در برابر آن صیحه چیزی نیست. صیحه ای که آن اجساد را در خاکستر آتش فرو برد.

این قوم هم دچار زلزله ی مهیب و هم باران سیل آسا و هم صیحه ی آسمانی شدند و هم تندباد صرر بر آنان وزیدن گرفت: ﴿فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي أَيَّامٍ نَحْسَاتٍ لِنُذِيقَهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلِعَذَابُ الْأٰخِرَةِ اٰخِزْيٌ وَهُمْ لَا يُنصُرُونَ﴾؛ پس بر آنان تندبادی توفنده در روزهایی شوم فرستادیم تا در زندگی دنیا عذاب رسوایی را بدانان بچشانیم و به قطع عذاب آخرت رسواکننده تر است و آنان یاری نخواهند شد.

این آیه از باد تندی، سخت و سرد می گوید که در روز نحس یعنی گرد و غباری وزیدن گرفت. باد به خودی خود برای آدمی چموشی می نماید و به دور او می پیچد تا چه رسد به آن که فرمان و حکم عذاب بگیرد و صرصر نیز شود و بخواهد در روزی نحس وزیدن گیرد. روزی که هر غباری را سنگی بر سر آدمی می نماید و هر یک ذره خاک را توان خفگی می دهد و آن را به خورد کافران می دهد: ﴿لِنُذِيقَهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ﴾. این عذاب دنیوی آنان بود تا چه رسد به عذاب اخروی: ﴿وَلِعَذَابُ الْاٰخِرَةِ اٰخِزْيٌ﴾. آنان وقتی با این باد خفه می شدند تازه می فهمیدند به چه عذاب برزخی گرفتار می آیند. آدمی در گرد غفلت دست و پا می زند و جلال



خداوند را نمی‌بیند. اولیای خدا جلال او را می‌دیدند و به خشوع می‌افتادند. خداوند بر اساس حکمت، قاطعیت و باطشیتی که برای اوست کمیته‌ای انضباطی دارد که کارپردازی آنان بر اساس این اسماست و رحمی احساسی و عاطفی ندارند و ملاحظه‌ی همین اسماست که اولیای الهی را خاشع می‌نماید.

خداوند بعد از عذاب قوم عاد می‌فرماید: ﴿ثُمَّ أَنشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قُرُونًا آخَرِينَ﴾؛ آن‌گاه پس از آنان نسل‌های دیگری پدید آوردیم.

می‌گویند: «سنگ مفت است و گنجشک مفت». خداوند با خواسته‌ای می‌آفریند و با اراده‌ای در هم می‌کوبد. کسی که بر گناه اصرار دارد یا با اولیای حق عناد می‌ورزد نباید بر بخشش چنین خدایی که در کم‌تر از چشم به هم زدنی کسی را آشغال متعفن می‌کند چندان حساب باز نماید. خداوند خسارت نمی‌بیند و همان‌طور که با اراده‌ای می‌آورد با خواسته‌ای نیز می‌برد. آن روی سکه‌ی مهربانی حق که نامهربانی اوست را نیز باید دید. خداوند مهربان و خوب است اما اگر کسی از در عناد و لجاجت با او درافتد، آن دلی که تمام ذرات و حتی تمام درندگان دارند، همان دل را خدا ندارد. ممکن است شیر یا گرگی در جایی به یکی مانند خودش رحم کند و ملاحظه داشته باشد یا بچه آهوپی را شیر دهد ولی خداوند اگر از رحمت خود دست بردارد و نخواهد مهربان باشد، دل آن‌گرگ را هم ندارد تا گفته شود دل می‌سوزاند. این‌که اولیای خدا از خداوند بسیار می‌ترسیده‌اند برای این است که آن روی سکه‌ی مهربانی خداوند را می‌شناخته‌اند. درست است که خداوند رحیم و کریم است اما اگر کسی با خداوند لجاجت نماید، خدا او را ﴿غُثَاءً﴾ می‌سازد بدون آن‌که

ملاحظه‌ای داشته باشد؛ از این رو قوم گمراهی را بعد از قوم گمراهی نابود ساخت و آنان را به زبان خود نفرین نمود: ﴿ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا، تَتْرَىٰ كُلًّا مَّا جَاءَ أُمَّةً رَّسُولَهَا كَذَّبُوهُ، فَاتَّبَعْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضًا، وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ، فَبِعَدَا لِقَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ﴾<sup>۱</sup>؛ باز فرستادگان خود را پیایی روانه کردیم. هر بار برای هدایت امتی پیامبرش آمد، او را تکذیب کردند. پس ما امت‌های سرکش را یکی پس از دیگری آوردیم و آن‌ها را مایه‌ی عبرت و زبانزد مردم گردانیدیم. دور باد از رحمت خدا مردمی که ایمان نمی‌آورند.

مردم عاد، ثمود و دیگران حدیث می‌شود: ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ﴾؛ یعنی افراد چنین اقوامی تاریخ می‌شوند و به قصه‌ها می‌پیوندند و به تعبیر دیگر نابود نابود می‌گردد و آن‌چه می‌ماند فقط کوثر است: ﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوثَرَ﴾<sup>۲</sup>.

خداوند در آیه‌ای دیگر از قوم عاد و ثمود و اصحاب رس یاد می‌کند اما گویی دیگر حوصله ندارد از کسی نام ببرد و به طور کلی از آن فراموش شدگان یاد می‌کند: ﴿وَعَادًا، وَثَمُودَ، وَأَصْحَابَ الرَّسِّ، وَقُرُونًا بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيرًا﴾<sup>۳</sup>؛ و نیز عادیان و ثمودیان و اصحاب رس و نسل‌های بسیاری میان این جماعت‌ها را هلاک کردیم.

اقوام دیگری در قرونی متمادی نابود شدند! اقوامی که شاهانی داشتند و امروزه هیچ نام و نشانی از آن‌ها نیست و حتی حکایت چگونه مردن آنان نیز ارزش بازگویی ندارد. با این وصف، آیا نادانی نیست که آدمی حرص دنیا داشته باشد یا بیش از حد خود عرض اندام کند! اما چه

۱. مؤمنون / ۴۴.

۲. کوثر / ۱.

۳. فرقان / ۳۸.

می‌شود کرد که انبیا و اولیای الهی تازگی، طراوت و طهارت می‌آوردند و این اقوام به کهنه پیرایه‌های خود عادت کرده بودند و می‌خواستند با آن زندگی کنند و نفس اماره‌ی آنان پاکی و طهارت را بر نمی‌تابید.

خداوند در فراز: ﴿وَقُرُونًا بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيرًا﴾ از کسی نام نمی‌آورد و تنها از زمانی دراز می‌گوید و به این طریق آن اقوام را به حساب نمی‌آورد و آن‌ها را فراموش شده می‌داند. قرونی که ممکن است به میلیون‌ها سال برسد و در این مدت، هزاران قوم نابود شده‌اند: ﴿وَكُلًّا ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ، وَكُلًّا تَبَّرْنَا تَتْبِيرًا﴾<sup>۱</sup>؛ و برای همه‌ی آنان مثل‌ها زدیم و همه را زیر و زبر کردیم.

باید توجه داشت قوم عاد و نیز ثمود مردمانی متمدن، شهرنشین و نیز پیشرفته بودند که می‌توانستند خانه‌هایی را در دل کوه‌ها بنا نهند. قرآن کریم درباره‌ی تمدن آنان می‌فرماید: ﴿وَعَادًا وَثَمُودَ وَقَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ مِنْ مَسَاكِينِهِمْ وَزَيْنَ لَهُمَ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ﴾<sup>۲</sup>؛ و عاد و ثمود را نیز هلاک نمودیم. به قطع فرجام آنان از سر‌هایشان بر شما آشکار گردیده است و شیطان کارهایشان را در نظرشان بیاراست و از راه بازشان داشت با آن‌که در کار دنیا بینا بودند.

آنان چنان توانمندی و قدرت داشتند که به استکبار و خودشیفتگی دچار شده بودند: ﴿فَأَمَّا عَادُ، فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ، وَقَالُوا: مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً، أَوْلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً، وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ﴾<sup>۳</sup>؛ و اما عادیان به ناحق در زمین سر برافراشتند و گفتند از ما

۱. فرقان / ۳۹.

۲. عنکبوت / ۳۸.

۳. فصلت / ۱۵.



نیرومندتر کیست؟ آیا ندانسته‌اند که آن خدایی که خلقشان کرده خود از ایشان نیرومندتر است و در نتیجه آیات ما را انکار می‌کردند.

قوم عاد گروهی استکباری بودند که باور نمی‌کردند کسی قوی‌تر از آنان باشد. می‌گویند: «طناب از کلفتی آن پاره می‌شود». طناب وقتی تنگ می‌افتد خودش خودش را پاره می‌کند. کسی که خودبزرگ‌بینی دارد، شکست می‌خورد. خودباوری خوب است ولی خودبزرگ‌بینی یا خودشیفتگی همانند خودباختگی نکوهیده است. این نرم بودن و رحمت و رأفت و مهربانی داشتن و خاکی بودن است که بقا و ماندگاری برای ملت یا فرد می‌آورد.

البته این قوم در میان خود نیز اختلاف داشتند؛ اختلافی که آنان را رو به ضعف می‌برد؛ چنان‌که می‌فرماید: ﴿وَتَمُودُ وَقَوْمُ لُوطٍ وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ أُولَئِكَ الْأَحْزَابُ﴾<sup>۱</sup>؛ و تمود و قوم لوط و اصحاب ایکه نیز به تکذیب پرداختند. آن‌ها دسته‌های مخالف بودند.

احزاب یعنی کسانی که متفرق هستند، از این رو ضعیف، شکست خورده، ناآگاه و ناتوان می‌گردند.

قوم عاد در سرزمینی بودند که خاک آن پلیدی می‌آورد؛ چرا که خاک هر سرزمینی دارای خاصیتی است. برای نمونه، خاک شیراز نجابت می‌آورد و خاک اصفهان حساست. قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَلَوْطًا آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا، وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ، إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمٍ سَوِيًّا فَاسِقِينَ﴾<sup>۲</sup>؛ و به لوط حکمت و دانش عطا کردیم و او را از آن شهری که مردمش کارهای پلید جنسی می‌کردند نجات دادیم. به راستی آن‌ها گروه

۱. ص / ۱۳.

۲. انبیاء / ۷۴.

بد و منحرفی بودند.

تعبیر: ﴿مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ﴾ بدان معناست که ساختار

طبیعی این قوم و گلی که از آن ساخته شده بودند بد بود.

این قوم گروهی بسیار فاسد، بلکه مفسد بودند: ﴿قَالَ رَبِّ انصُرْنِي عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ﴾<sup>۱</sup>؛ لوط گفت: پروردگارا، مرا بر قوم فسادکار غالب گردان. فساد امری گسترده‌تر از ظلم است و ممکن است ظالمی فاسد نباشد همان‌طور که ممکن است مؤمنی به فساد آلوده باشد؛ چرا که ایمان با کفر جمع نمی‌شود ولی می‌تواند مراتبی از شرک، ظلم و فساد را همراه داشته باشد. ظلم ممکن است تنها جهت شخصی و لازمی داشته باشد ولی فساد همواره لحاظ تعدی و نگاه به غیر را دارد. مفسدان از کافران، مشرکان و ظالمان بدتر هستند.

تمامی گناهان مصداق فساد است و گناه‌کارانی که راه هدایت را بر دیگران می‌بندند یا نظام جامعه را با اختلال مواجه می‌کنند از مفسدان می‌باشند. به‌طور کلی کسی که نظام و ساختار طبیعی را بر هم می‌ریزد فسادانگیز است. برای نمونه، فرعون یکی از مفسدانی است که در سیاست چیره و در پلیدی قاهر بود. وی برای این که بتواند مردم را به بردگی بگیرد آنان را دسته دسته و گروه گروه نمود و همه را به استضعاف کشاند. پسران بنی اسرائیل را می‌کشت تا مبادا در آینده مردانی قوی شوند و بر علیه او بشورند و از زنان آنان برای کار و بهره استفاده می‌نمود. قرآن کریم او را یکی از مفسدان می‌خواند. کسی که ساختار طبیعی نظام جامعه‌ی بنی اسرائیل را بر هم می‌ریخت.



## روشنی ﴿ ۱۹۹ ﴾

### صالحان بردبار

﴿وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ. وَأَدْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ﴾<sup>۱</sup>

- و اسماعیل و ادريس و ذوالکفل را یادکن که همه از شکیبایان بودند. و آنان را در رحمت خود داخل نمودیم؛ چرا که ایشان از شایستگان بودند.

**بیان:** این آیه می‌فرماید خداوند صالحان را در رحمت خود قرار می‌دهد اما باید توجه داشت تا کسی اهل صبر و بردباری نباشد نمی‌تواند در جرگه‌ی صالحان داخل شود؛ زیرا «صبر» در آیه‌ی پیش مقدمه و بستری است برای رسیدن به «صلاح». بر این اساس باید گفت صالحان از صابران هستند ولی ممکن است کسی اهل صبر باشد اما صالح نباشد.

## روشنی ﴿ ۲۰۰ ﴾

### عشیره‌بینی و خداناباوری

﴿قَالُوا يَا شُعَيْبُ، مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ، وَإِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا ضَعِيفًا، وَلَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ، وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا بَعِزِينَ. قَالَ: يَا قَوْمِ، أَرَهْطِي أَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَاتَّخَذْتُمُوهُ وَرَاءَكُمْ ظَهْرِيًّا. إِنَّ رَبِّي بِمَا تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ. وَيَا قَوْمِ، اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَاتَتِكُمْ، إِنِّي عَامِلٌ سَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَمَنْ هُوَ كَاذِبٌ،



وَأَرْتَقِبُوا إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ ﴿١﴾!

- گفتند: ای شعیب، بسیاری از آنچه را که می‌گویی نمی‌فهمیم. و به‌واقع تو را در میان خود ضعیف می‌بینیم و اگر عشیره‌ی تو نبود به قطع سنگسارت می‌کردیم و تو بر ما پیروز نیستی. گفت: ای قوم من، آیا عشیره‌ی من پیش شما از خدا عزیزتر است که او را پشت‌سر خود گرفته‌اید و فراموشش کرده‌اید. در حقیقت، پروردگار من به آنچه انجام می‌دهید احاطه دارد. و ای قوم من، شما بر حسب امکانات خود عمل کنید، من نیز عمل می‌کنم. به‌زودی خواهید دانست که عذاب رسواکننده بر چه کسی فرود می‌آید و دروغ‌گو کیست و انتظار برید که من هم با شما منتظرم.

**بیان:** در این آیه، قوم شعیب برای رد ایمان خود دو دلیل می‌آورد: یکی آن که چیزهایی که شعیب می‌گوید برای ما قابل فهم نیست: ﴿مَا نَفْقَهُ كَثِيرًا مِّمَّا تَقُولُ﴾ و دیگر آن که شعیب در میان ما ضعیف است و بر ما برتری و قوتی ندارد تا لازم باشد از او پیروی داشته باشیم: ﴿لَنَرَاكَ فِينَا ضَعِيفًا﴾. حضرت شعیب عليه السلام مؤمنی عادی بوده و در رفتار و برخورد خود مانند شاهان و متمولان نبوده است. قوم شعیب، او را تهدید نیز می‌کردند و می‌گفتند: اگر به‌خاطر قبیله‌ات نبود، تو را سنگ‌سار می‌کردیم و می‌کشتیم.

حضرت شعیب نسبت به دلیل نخست آنان چیزی نمی‌گوید؛ چرا که آنان قومی نادان بودند و سخن آنان درست بود، اما در پاسخ دلیل دوم

آنان می‌گوید: ﴿أَرْهَطِي أَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ﴾؛ آیا عشیره‌ی من از خدا عزیزتر است که شما او را پشت سر انداخته و به او توجهی نمی‌کنید؟ سپس به محاجه با آنان می‌پردازد و در برابر تهدید آنان، این قوم را چنین تهدید می‌کند: ﴿إِنَّ رَبِّي بِمَا تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ﴾.

جناب شعیب چون می‌بیند پیغام نبوت خود را به آن قوم رسانده است و کار خود را با آن امت تمام شده می‌بیند و این که آن‌چه را باید، به آنان گفته است، ضروری می‌نماید ایشان را با فعل امر خطاب کند و ﴿اعْمَلُوا﴾ و ﴿ازْتَقِبُوا﴾ بگوید اما درباره‌ی خود از جمله‌ی اسمیه استفاده می‌کند که البته دوام بر ایمان را نیز می‌رساند: ﴿إِنِّي عَامِلٌ﴾ و ﴿إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ﴾. فعل امر و جمله‌ی انشائیة لسان غیرمؤمنانه است و این واقعیت را می‌رساند که آنان کارهای خود را بدون توکل بر خدا انجام می‌داده‌ند؛ زیرا هیچ‌گونه باوری به خداوند نداشته‌اند ولی استفاده از جمله‌ی اسمیه، تکبری ندارد، و موقعیت ایمانی به خود می‌گیرد و به این معناست که ما با عنایت خداوند کار می‌کنیم ولی شما خود هر کاری می‌توانید انجام دهید. این نکته در آیه‌ی زیر نیز وجود دارد: ﴿وَقُلْ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ أَعْمَلُوا عَلَيَّ مَكَاتِبِكُمْ إِنَّا عَامِلُونَ. وَانْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ﴾؛ و به کسانی که ایمان نمی‌آورند بگو بر حسب امکانات خود عمل کنید که ما هم عمل خواهیم کرد. و منتظر باشید که ما نیز منتظر خواهیم بود.

این آیه برای غیرمؤمنان جمله‌ی فعلیه به کار می‌برد که مقطعی بودن کار آن‌ها را می‌رساند ولی درباره‌ی اهل حق از جمله‌ی اسمیه استفاده



شده است که ثبات و قوام آنان را می‌رساند. ﴿قُلْ﴾ در ابتدای این آیه نیز نوعی بعد و سنگینی کار را می‌رساند که برای آن واسطه می‌آورد.

البته خداوند می‌فرماید بگو شما کار کنید و من هم کار می‌کنم و فردا خواهید دانست کار شما هرچه باشد در برابر کار من هیچ است و چیزی نمی‌شود. امروز باورتان نمی‌شود اما فردا خواهید دانست: ﴿قُلْ يَا قَوْمِ اَعْمَلُوا عَلٰی مَكَانَتِكُمْ اِنِّيْ عَامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُوْنَ﴾<sup>۱</sup>؛ بگو: ای قوم من، شما بر حسب امکانات خود عمل کنید من نیز عمل می‌کنم، پس به‌زودی خواهید دانست.

بنده‌ی مؤمن هرچه کار کند آن را بر روی کارهای خداوند می‌ریزد نه آن که آن را به نام خود در جایی انبار کند؛ چرا که مؤمن مدعی عمل نمی‌باشد و چون کارهای او با کارهای خداوند درهم می‌شود، نمی‌توان بر او خرده‌ای گرفت.

فراز: ﴿اَعْمَلُوا عَلٰی مَكَانَتِكُمْ﴾ به بدخواهان هشدار می‌دهد هرچه قدر می‌توانند بر علیه این پیامبر خدا انجام دهند. سپس می‌فرماید: ﴿اِنِّيْ عَامِلٌ﴾؛ ما نیز کار خود را می‌کنیم که مقید به «علی مکانتی» نیست و به این معناست که ما به اندازه‌ی توان خود اقدام نمی‌نماییم، بلکه به قدر لزوم و مصلحت است که کار می‌نماییم و شما در آینده خواهید فهمید که توانایی ما بسیار بالاست و این شما هستید که به چالش گرفتار می‌آید: ﴿فَسَوْفَ تَعْلَمُوْنَ﴾.

این امر شبیه وضعیت امروز آمریکاست که انواع عذاب‌های دنیوی و

نیز بحران اقتصادی را پیش رو دارد. سیل و گردباد چند ایالت آن را آسیب جدی رسانده و تنها ابرقدرت دنیا را عاجز و درمانده ساخته است. همین خداوند قدرت ساقط کردن آنان را نیز دارد، ولی امروز به دلیل پایین بودن شعورشان نمی فهمند.

## روشنی ﴿۲۰۱﴾

### یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ

﴿قَالُوا: يَا أَبَانَا، مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَىٰ يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ﴾<sup>۱</sup>.

- گفتند: ای پدر، تو را چه شده است که ما را بر یوسف امین نمی دانی در حالی که ما خیرخواه او هستیم؟!

**بیان:** یکی از سوره‌هایی که بیش‌ترین بحث‌های روان‌شناسی را در خود دارد، سوره‌ی یوسف است که به سوره‌ی «عشق» نیز معروف است. البته می‌توان آن را سوره‌ی «فتنه» هم نامید؛ چرا که افراد حقه‌باز را به‌خوبی معرفی می‌کند.

برادران یوسف، وقتی به وی حسادت ورزیدند، چنین نبود که آن را نزد پدر خویش به‌نحوی اظهار کنند، بلکه با نقشه و طرح، به دروغ، ظاهری خوش از خود نشان دادند و «سیاست» پیشه ساختند، امری که از «نجابت» دور است. آنان سیاست خیرخواهی پیش گرفتند و گفتند: ﴿إِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ﴾ در حالی که نقشه‌ی قتل و طرد او را طرح‌ریزی می‌کردند. یعقوب با آن که می‌دانست آنان چندان خیرخواه برادر خود نیستند اما

یوسف را به دست آنان سپرد تا آن که آنان شامگاه بازگشتند: ﴿وَجَاءُوا  
أَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ﴾<sup>۱</sup>؛ و شامگاهان گریان نزد پدر خود باز آمدند.

## روشنی ﴿۲۰۲﴾

### حضرت یعقوب عَلَيْهِ السَّلَامُ

﴿قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذَهَبُوا بِهِ وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذَّبُّ وَأَنْتُمْ عَنْهُ  
غَافِلُونَ﴾<sup>۲</sup>.

- گفت: این که او را ببرید سخت مرا اندوهگین می کند و می ترسم از او  
غافل شوید و گرگ او را بخورد.

**بیان:** از این که جناب یعقوب از گرگ سخن می گوید می رساند وی از  
نقشه‌ی پسران نابکار خود علیه یوسف آگاهی داشته و چگونگی ماجرای  
که قرار است واقع شود را می دانسته است. انبیای الهی صاحبان غیب،  
کرامت و شهود باطن هستند. یعقوب سناریوی این ماجرا را بیان می دارد  
و با بیان: ﴿أَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذَّبُّ﴾ طرح و نقشه را به فرزندان خود بازگو  
می کند. شاهد علم وی این جمله است که بعد از آن که برادران خبر دریده  
شدن برادر توسط گرگ را می دهند، یعقوب می فرماید: ﴿بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ  
أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبِرُوا جَمِيلٌ﴾<sup>۳</sup>؛ نه، بلکه نفس شما کاری بد را برای شما  
آراسته است. اینک صبری نیکو برای من بهتر است. او به صراحت

۱. یوسف / ۱۶.

۲. یوسف / ۱۳.

۳. یوسف / ۱۸.



می‌گوید شما به اشتباه افتاده‌اید و من صبر می‌کنم. وی همین واکنش را با برادران داشت وقتی که آنان خبر زندانی شدن بنیامین را به جرم دزدی به او دادند و باز ﴿فَصَبْرٌ جَمِيلٌ﴾<sup>۱</sup> را بدون هیچ اضطرابی بیان کرد. همه‌ی این شواهد دلیلی است بر این‌که وی از چگونگی ماجرا آگاه بوده است. توصیه‌ی وی به یوسف درباره‌ی پنهان داشتن خواب نیز شاهد دیگری است که وی می‌دانسته چه رخدادهایی در انتظار یوسف است.

یعقوب با وجود آگاهی از سرنوشت فرزند، آن‌قدر گریه کرد که نور چشمانش را از دست داد؛ چرا که گریه‌ی ایشان از سرفراق بوده است و نه ناآگاهی. او به کسی می‌ماند که می‌داند فرزندش در زندان و زیر شکنجه است و به همین علت ناراحت و غمگین می‌باشد و اشک می‌ریزد. وی با وجود آگاهی، اقدامی برای نجات یوسف نکرد و او را از چاه نجات نداد. او همانند دیگر اولیای خداست که بسیاری از مصایب را می‌دانند، اما تسلیم آن می‌گردند و هرگونه اقدامی را بدون اذن الهی تصرفی نابه‌جا و تعدی و تجاوز از حدود الهی می‌شمرند مگر در موردی که مصلحت و اذن الهی در میان باشد.

حضرت یعقوب دارای مقام کرامت و ولایت است. ایشان با مدیریت صحیح فرزندان کینه‌توز آنان را در نهایت با هم مهربان ساخت بدون این که حتی یک نفر از آنان را زندان نماید یا زخم زبان زند یا گناه آنان را لوث کند یا کسی را تبرئه نماید. ایشان فرزندان را با توجه به احکام و حدود الهی با مدیریتی کامل تأدیب و رستگار نمود و روح کرامت و بزرگی را در

آنان ایجاد کرد به گونه‌ای که آنان بعد از یافتن یوسف به عنوان عزیز مصر، چنین نبود که شکوه شاهی وی کینه را در آنان شعله‌ور کند. او این برادران بیمار را با مهارت تمام درمان کرد و آسیب‌های روحی آنان را مرهم نهاد؛ به گونه‌ای که گویی برادرانی از یک مادر هستند. این قدرت مدیریت و نیز کرامت، آقایی و بزرگی یعقوب را می‌رساند.

### روشنی ﴿۲۰۳﴾

#### یوسف محسن

﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾<sup>۱</sup>

و چون به حد رشد رسید او را حکمت و دانش عطا کردیم. و نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم.

**بیان:** حضرت یوسف در سن نوجوانی از خداوند حکمت و دانش می‌گیرد. دانش که به او عطا می‌شود به پاداش احسانی است که داشته است؛ چنان‌که می‌فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾. این علم برتر از دانش تأویل و تعبیر خواب است که در آیه‌ای دیگر آمده است: ﴿لِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ﴾<sup>۲</sup>. حضرت یوسف در دوره‌ی نوجوانی احسانی که داشته است این بود که در برابر آزار و اذیت‌های برادران کینه‌ای به دل نمی‌گرفت. این خوش‌قلبی و صفای باطن یوسف، احسانی بود که چنین جزا و پاداشی را در پی داشت و گرنه یوسف عليه السلام در آن دوران، سرمایه و مالی نداشت که نثار نیازمندان کند. زندگی او از کدورت و در پی آن از

۱. یوسف / ۲۲.

۲. همان / ۲۱.



شیطنت و زرنگی پاک بوده است. وی حتی بعد از سالیانِ درازِ غربت و سختی، با برادرانش به شیوه‌ای نرم رفتار می‌کند به گونه‌ای که آنان نیز به احسان وی اعتراف دارند و می‌گویند: ﴿إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ﴾<sup>۱</sup>.

درست تمامی خیرات و نیکی‌ها، احسان است اما احسانی برتر از این نیست که انسان در برابر بدی‌های دیگران با ملایمت و خوبی رفتار کند و این واکنش وی نیز آگاهانه باشد! احسان به دیگر انسان‌ها به بخشش مال و دارایی نیاز ندارد و همین که کسی در صمیم دل خود آنان را دوست بدارد و به خداوند عرض نماید: خدایا، من تمام بندگان را دوست دارم و برای آنان دعا کند، بهترین احسان است و جزا هم دارد. جزای چنین احسانی این است که خداوند مهر او را در دل بندگان قرار می‌دهد و همه او را دوست می‌دارند. نمونه‌ی بارز چنین نیکوکاران و محسنانی در عصر ما مرحوم امام خمینی علیه السلام بود که دوست و دشمن به ایشان علاقه داشتند و هنوز هم بعد از سال‌ها دوستش دارند. غالب افراد به‌خاطر مشکلاتی قهری که به آن‌ها گرفتار می‌شوند از هم کدورت و کینه پیدا می‌کنند که باید خود را از آن صافی ساخت. کینه‌ای به دل نداشتن صفت اولیای الهی است. دل بی‌کینه بسیار گران‌قدر و پرازش می‌باشد.

## روشنی ﴿۲۰۴﴾

### یوسف مخلص

﴿وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنَّ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لَنَصْرَفَ عَنْهُ السُّوءَ﴾

وَالْفُحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ ﴿١﴾

- و در حقیقت آن زن آهنگ وی کرد و یوسف نیز اگر برهان پروردگارش را ندیده بود آهنگ او می‌کرد. چنین کردیم تا بدی و زشت‌کاری را از او بازگردانیم؛ چرا که او از بندگان مخلص ما بود.

**بیان:** آیه‌ی یاد شده حضرت یوسف را از مخلصان (به فتح لام) می‌داند.

مخلصان با آن که محبوبان ازلی و ابدی نیستند اما گروهی هستند که دست‌پرورده‌ی خداوند می‌باشند و هیچ مدرسه و آموزشی غیر از مدرسه‌ی الهی ندیده‌اند و اگر غیر از این بود، امکان اشتباه و خطا در آنان راه می‌یافت.

در این آیه با آن که ماده‌ی واژه‌ی «هم» هم برای زلیخا و هم برای یوسف علیه السلام آمده اما کاربرد آن متفاوت است و همت یوسف به زلیخا به صورت مطلق نیامده و مشروط و معلق است و این‌گونه می‌باشد: ﴿هُمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ﴾ و به فرمایش امام رضا علیه السلام این آیه را به همین شکل و با شرط یاد شده خوانند<sup>۲</sup> و به این معناست که یوسف به هیچ وجه آهنگ زلیخا نداشته است.

خداوند اگر بخواهد کسی را به فتنه مبتلا کند و از خود دور دارد، او را به ظواهر دنیا مشغول می‌دارد و او را در چشم اقوام و اطرافیان، محترم می‌سازد و از ثروت دنیا به او بسیار می‌دهد اما اگر بخواهد کسی را برای

۱. یوسف / ۲۴.

۲. شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، تحقیق شیخ حسین اعلمی، دو جلد، چاپ اول: انتشارات مؤسسه‌ی الأعلمی للمطبوعات، بیروت ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۱۷۹.

خود قرار دهد، هرچه دارد از او می‌گیرد و نه مالی برای او می‌گذارد و نه فامیل و آشنایی و چیزی غیر از خدا برای او نمی‌ماند. حضرت یوسف علیه السلام نیز چنین راهی را طی کرده است. او نخست برادران خود را از دست داد، سپس از پدر دور افتاد و پس از آن، زلیخا و عزیز مصر او را به زندان افکندند. وی بعد از قطع شدن تمام اسباب و کمک‌های طبیعی، برگزیده‌ی خداوند می‌شود و خیرات و برکات بی‌شماری به وی عنایت می‌گردد. این، سرنوشت «مخلصان» است. «محبوبان» در برد بالاتری هستند و آنان در ازل برگزیده‌ی الهی بوده‌اند و همان‌جا خداوند را یافته‌اند. «محبان» که «مخلصان» هستند برای رسیدن به جایی، باید رنج و زحمت بسیاری را بر خود هموار نمایند.

## روشنی ﴿۲۰۵﴾

### مکر زنان

﴿فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قَدْ مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ﴾<sup>۱</sup>.

- پس چون شوهرش دید پیراهن او از پشت چاک خورده است گفت: بی‌شک این از نیرنگ شما زنان است که نیرنگ شما بزرگ است.

**بیان:** این آیه نحوه‌ی مواجهه‌ی شوهر زلیخا را با او بیان می‌دارد. عزیز مصر دید وقتی یوسف را با پیراهن از پشت پاره شده دید، واقعیت ماجرا را دریافت ولی با زلیخا برخورد تندی نداشت و تنها به او گفت: ﴿إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ﴾؛ این از حيله‌های شما زن‌هاست و حتی زلیخا را به صورت



مستقیم خطاب قرار نداد و نگفت: این از کارهای توست.

مواجهه‌ی ضعیف و سست عزیز مصر با زلیخا نشان از قدرت و نفوذ قوی زلیخا دارد؛ چنانچه شخصیت پرنفوذ و مهم وی از این آیه نیز به دست می‌آید: ﴿فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكًا وَأَتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سَكِينًا وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ﴾؛ پس چون همسر عزیز از مکرشان اطلاع یافت، نزد آنان کسی فرستاد و محفلی برایشان آماده ساخت و به هریک از آنان میوه و کاردی داد و به یوسف گفت بر آنان درآی؛ پس چون زنان او را دیدند، وی را بس شگرف یافتند و از شدت هیجان، دست‌های خود را بریدند و گفتند منزّه است خدا، این بشر نیست این جز فرشته‌ای بزرگوار نیست.

این آیه می‌رساند زلیخا در برابر یوسف بسیار خویشتن‌دار بوده است؛ چراکه زنان مصری تنها با یک نگاه به جمال زیبای یوسف چنان عنان از کف دادند که دستان خود را بریدند و چیزی نفهمیدند اما زلیخا روزی چندین بار آن جمال را می‌دیده و خود را نگاه می‌داشته است!

هم‌چنین این آیه می‌رساند زلیخا به عشق و عاشقی آگاه بوده و به نیکی می‌دانسته است که زنان باید در جای نرم و راحتی بنشینند تا تأثیر زیبایی یوسف را احساس نمایند؛ چراکه می‌گوید: ﴿وَأَعْتَدْتُ لَهُنَّ مُتَّكًا﴾. عشق در راحتی است که بر دل می‌نشیند و گرنه دلی که ناراحت، گرفتار و پریشان باشد، درکی از عشق نمی‌یابد و محبت در آن نفوذ، تأثیر و کارایی ندارد. کسی با جنجال و دل‌پر‌تشتت و هزار سویی به کمال نمی‌رسد و کمال کسی را نیز نمی‌شود از بین برد؛ هرچند او را غلام و برده‌ی خود سازند.

در این ماجرا هیچ امتیاز جانبی، ظاهری یا تدافعی برای جناب یوسف علیه السلام نیست ولی با این وجود تمام زنان مصری حاضر در مجلس که خود از زیبارویان بوده‌اند یوسف را «ملک» خطاب کردند و شیفته‌ی غلام و برده‌ای شدند.

یوسف وقتی عشق زلیخا و شیفتگی آن زنان را دید به خداوند پناه برد و عرض داشت: ﴿رَبِّ السَّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾<sup>۱</sup>؛ پروردگارا، زندان برای من دوست‌داشتنی‌تر است از آن‌چه مرا به آن می‌خوانند و اگر نیرنگ آنان را از من بازنگردانی به سوی آنان خواهم گرایید و از جمله نادانان خواهم شد. گویی «کید» و «نیرنگ» با طایفه‌ی زنان گره خورده است که هم جناب یوسف از آن به خدا پناه می‌برد و هم عزیز مصر کار زلیخا را به آن نسبت می‌دهد.

خداوند متعال دعای یوسف را می‌پذیرد و زمینه‌ی زندان رفتن را برای او فراهم می‌آورد: ﴿ثُمَّ بَدَأْ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوْا الْآيَاتِ لَيْسَجُنَّهُ حَتَّىٰ حِينٍ﴾<sup>۲</sup>؛ آن‌گاه پس از دیدن آن نشانه‌ها به نظرشان آمد که او را تا چندی به زندان افکنند. همان‌گونه که گفته شد عزیز مصر در برابر اراده‌ی زلیخا حکمی نداشت و با آن که می‌دانست یوسف بی‌گناه است اما حکم به زندان او داد. عزیز مصر شیفته‌ی زیبایی زلیخا بود و نمی‌توانست چیزی که او می‌خواهد را نادیده بگیرد و هرچه او می‌خواست انجام می‌داد.

به هر روی، یوسف کمالی به نام زیبایی داشت و همین کمال سبب شد

۱. یوسف / ۳۳.

۲. یوسف / ۳۵.

گرفتار زندان گردد. هر جا کمال هست، مشکل و گرفتاری هم هست. البته زیبایی به طور غالبی همراه با احسان است که زیباست؛ چنان که دو زندانی همراه یوسف او را محسن می خوانند: ﴿وَدَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانٍ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبُنُّا بِنَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ﴾<sup>۱</sup>؛ و دو جوان با او به زندان در آمدند. روزی یکی از آن دو گفت من خویشتن را به خواب دیدم که انگور برای شراب می فشارم و دیگری گفت من خود را به خواب دیدم که بر روی سرم نان می برم و پرنندگان از آن می خورند. به ما از تعبیرش خبر ده که ما تو را از نیکوکاران می بینیم.

خداوند نیز حضرت یوسف عليه السلام را به خاطر این که کینه ای از برادرانش به دل نگرفت از محسنان می داند و او را به همین احسان جزا می دهد: ﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾<sup>۲</sup>؛ و چون به حد رشد رسید او را حکمت و دانش عطا کردیم و نیکوکاران را چنین پاداش می دهیم.

احسان با زیبایی همراه است؛ چرا که احسان از صفای باطن و زیبایی ظاهر ناشی می شود. کسی که صفای باطن دارد، دارای ظاهری زیبا می باشد و زیبایی ظاهر و صفای باطن از احسان جدا نیست و آن را لازم دارد؛ هر چند این قاعده ی کلی می تواند استثنا داشته باشد.

حضرت یوسف، تعبیر خواب آنان را نگفت و آن را به بعد حواله نمود. وی فرصت را مناسب دانست تا آنان را به خداوند یکتا بخواند و آیین

۱. یوسف / ۳۶.

۲. یوسف / ۲۲.

خود را تبلیغ نماید: ﴿قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ﴾<sup>۱</sup>؛ گفت غذایی را که روزی شماست برای شما نمی‌آورند مگر آن‌که من از تعبیر آن به شما خبر می‌دهم پیش از آن‌که تعبیر آن به شما برسد. این از چیزهایی است که پروردگارم به من آموخته است. من آیین قومی را که به خدا اعتقاد ندارند و منکر آخرت هستند رها کرده‌ام.

کسی که هدف دارد، هدف خود را فراموش نمی‌کند و آن را در هر جایی پی می‌گیرد. برای نمونه، مسیحیت با آن‌که از نظر اعتقادی، منطقی علمی ندارد اما نفوذ آن به‌خاطر تبلیغات مناسب و پرهزینه و برخورد نیکی است که دارند.

حضرت یوسف، تعبیر خواب آنان را بیان می‌دارد و سپس به کسی که امید نجات او می‌رفت چنین گفت: ﴿وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ﴾<sup>۲</sup>؛ و یوسف به آن کس از آن دو که گمان می‌کرد خلاص می‌شود گفت: مرا نزد آقای خود به یاد آور ولی شیطان یادآوری به آفایش را از یاد او برد، در نتیجه چند سالی در زندان ماند.

این درخواست می‌رساند یوسف در زندان در فشار زیادی بوده است. هم‌چنین آن زندان دارای آمار و ارقامی نبوده است تا معلوم شود چه کسی و به چه مدت در زندان است و چه مدت دیگر باید آن‌جا بماند! یوسف در زندان بود تا آن‌که پادشاه مصر، خوابی دید: ﴿وَقَالَ الْمَلِكُ

۱. یوسف / ۳۷.

۲. یوسف / ۴۲.

إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعُ عِجَافٍ وَسَبْعَ سُنْبُلَاتٍ خَضِرٍ وَأُخْرٍ  
 يَابَسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ<sup>۱</sup>؛ و پادشاه  
 مصر گفت: من در خواب دیدم هفت گاو فربه است که هفت گاو لاغر آن‌ها  
 را می‌خورند و هفت خوشه‌ی سبز و هفت خوشه‌ی خشکیده‌ی دیگر. ای  
 این آیه، اصول و قواعد بسیاری در علم تعبیر خواب را در بر دارد و در  
 شناخت «رؤیا» بسیار قابل استفاده است. نگارنده بخشی از آن را در کتاب  
 «اصول و قواعد تعبیر خواب» آورده است.<sup>۲</sup>

پادشاه مصر، خواب خود را برای خواب‌گزاران می‌گوید و آنان از تعبیر  
 آن عاجز می‌مانند تا آن که شخصی که در زندان با یوسف بود، او را به یاد  
 می‌آورد و در نزد پادشاه از او می‌گوید: ﴿وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ أَسْتَخْلِصُهُ  
 لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ  
 إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ<sup>۳</sup>؛ و پادشاه گفت او را نزد من آورید تا وی را خاص خود  
 کنم؛ پس چون با او سخن راند، گفت: تو امروز نزد ما با منزلت و امین  
 هستی. یوسف گفت: مرا بر خزانه‌های این سرزمین بگمار که من نگهبانی  
 دانا هستم.

یوسف تعبیر خواب پادشاه را بیان می‌دارد. پادشاه در برابر به او  
 منزلتی خاص می‌دهد. این آیات چهار صفت برای کسی که می‌تواند بر  
 خزینه‌های زمین چیره و حاکم شود بیان می‌دارد. صفاتی که برای هر  
 حاکمی حتی برای کسی که مرجعیت علمی و دینی دارد لازم است. این

۱. یوسف / ۴۳.

۲. محمد رضا نکونام، اصول و قواعد تعبیر خواب، چاپ اول: انتشارات ظهور شفق، قم

۱۳۸۶، ص ۱۰۰.

۳. یوسف / ۵۴ - ۵۵.

صفات، عبارت است از دو شرط: ﴿حَفِیْظٌ عَلِیْمٌ﴾ و دو صفت ﴿مَكِیْنٌ اَمِیْنٌ﴾. کسی می‌تواند حاکم باشد که دانا و کارشناس، نگاه‌دارنده، امین، پاک و دارای توان مدیریت باشد.

بعد از این ماجرا و پیشامد قحطی، برادران یوسف برای تهیه‌ی گندم و آذوقه به عزیز مصر پناه می‌آورند و یوسف آنان را می‌شناسد. وی برای آن که برادر خود بنیامین را نزد خویش نگاه دارد، ترفندی پیش می‌کشد که آیه‌ی زیر آن را بیان می‌دارد: ﴿فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رَحْلِ اَخِيهِ ثُمَّ اَذَّنَ مُؤَذِّنٌ اَتَيْتُهَا الْعِیْرُ اِنْكُم لَسَارِقُوْنَ﴾<sup>۱</sup>. در این آیه به برادران یوسف، نسبت دزدی داده می‌شود؛ چرا که آنان در واقع یوسف را پیش از این دزدیده و فروخته بودند.

یکی از برادران یوسف دارای نجابت بود. وی نجابت داشته است که به سبب تعهدی که در رابطه با سلامتی بنیامین و حفاظت از او به پدر داده بود، برای حرکت منتظر اجازه‌ی او می‌گردد و به نزد یعقوب باز نمی‌گردد: ﴿فَلَمَّا اسْتِیْسَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِیًّا قَالَ كَبِیْرُهُمْ اَلَمْ تَعْلَمُوْا اَنَّ اَبَاكُمْ قَدْ اَخَذَ عَلَیْكُمْ مَوْثِقًا مِنَ اللّٰهِ وَمِنْ قَبْلُ مَا فَرَطْتُمْ فِيْ یُوسُفَ فَلَنْ اُبْرَحَ الْاَرْضَ حَتّٰی یَاْذُنَ لِيْ اَبِيْ اَوْ یَحْكُمَ اللّٰهُ لِيْ وَهُوَ خَیْرُ الْحَاكِمِیْنَ﴾<sup>۲</sup>؛ پس چون از او نومید شدند رازگویان کنار کشیدند. بزرگشان گفت مگر نمی‌دانید که پدرتان با نام خدا پیمانی استوار از شما گرفته است و پیش از این هم درباره‌ی یوسف تقصیر کردید. هرگز از این سرزمین نمی‌روم تا پدرم به من اجازه دهد یا خدا در حق من داوری کند و او بهترین داوران است.

۱. یوسف / ۷۰.

۲. یوسف / ۸۰.

در واقع، نجابت وی بود که تمامی آنان را عاقبت به خیر نمود. او پیش از این نیز مانع مرگ یوسف به دست دیگر برادران شده بود.

آنان به شهر خود بازگشتند و به توصیه‌ی یعقوب دوباره به بارگاه عزیز مصر رفتند. آیه‌ی زیر از گفت‌وگوی آنان با عزیز مصر می‌گوید: ﴿فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُّزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ﴾<sup>۱</sup>؛ پس چون برادران بر او وارد شدند گفتند: ای عزیز، به ما و خانواده‌ی ما آسیب رسیده است و سرمایه‌ای ناچیز آورده‌ایم. بنابراین پیمان‌های ما را تمام بده و بر ما تصدق کن که خدا صدقه دهندگان را پاداش می‌دهد.

سیر زندگی یوسف نشان داد که او هیچ‌گاه از بنده‌ای درخواستی ذلیلانه و عاجزانه نداشت اما برادران وی در برابر مشکل قحطی و سختی‌های آن، چنین به زاری و التماس افتاده‌اند و درخواست صدقه می‌کنند.

این تفاوت میان برادران، با وجود آن که همگی فرزند یعقوب هستند، نقش مادر در شخصیت فرزندان را به‌خوبی آشکار می‌سازد. هم‌چنین عامل بسیار مهم دیگری که باعث ضعف آن‌ها شد و سبب گردید به راحتی درخواست صدقه کنند، عافیت‌طلبی آنان بوده است.

﴿وَقَالَ لِفِتْيَانِهِ اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾<sup>۲</sup>؛ و یوسف به غلامان خود گفت: سرمایه‌های آنان را در بارهایشان بگذارید شاید وقتی به سوی خانواده خود بر می‌گردند آن

۱. یوسف / ۸۸.

۲. یوسف / ۶۲.

را بازیابند. امید که آنان بازگردند.

یوسف بهای بارهای خوراک را به برادران خود برمی گرداند. این دستور با آن که کاری شخصی به شمار می آید و استفاده از امکانات دولتی می باشد ولی اشکالی به عصمت او وارد نمی کند؛ زیرا وی این کار را به اعتبار ولایتی که حتی بر حکومت داشته است انجام می دهد و نه با سوء استفاده از امکانات دولتی.

بعد از رفت و آمد برادران، یوسف علیه السلام خود را به آنان معرفی می نماید. البته وی خود را در برابر عجز و زاری آنان می شناسد و چنین نیست که تجاهر نماید و بزرگواری از آنان درگذرد. وی می گوید: ﴿قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ﴾<sup>۱</sup>؛ گفت آیا دانستید وقتی که نادان بودید با یوسف و برادرش چه کردید.

حضرت یوسف علیه السلام نتوانست کاری که برادران در حق او انجام داده بودند را پنهان کند و زمانی که آنان اظهار عجز کردند، خود را به ایشان شناساند؛ در حالی که می توانست با کرامت از جهل آنان درگذرد و این گونه با آنها رفتار نکند. این امر می رساند صلابت، با زیبایی و کمالات دیگر تفاوت دارد و یوسف علیه السلام واجد آن نبوده است. انسانها هر کدام وزان خاص خود را دارند و با سنجش دقیق است که تفاوت و برتری یکی بر دیگری به دست می آید. انبیا و اولیای الهی نیز از این قاعده استثنا نمی باشند ولی این سنجش، در مورد آن بزرگان بسیار سنگین است و باید با ترازوی خداکار کرد و شاگردی او را نمود وگرنه آنها بسیار بزرگتر از آن هستند که کسی بتواند سطح کلاس ایشان را تعیین کند.



این جا بود که برادران یوسف توبه نمودند و به بزرگی او اقرار نمودند:  
 ﴿قَالُوا تَاللّٰهِ لَقَدْ آتٰرَكَ اللّٰهُ عَلَيْنَا وَاِنْ كُنَّا لَخٰطِئِيْنَ﴾<sup>۱</sup>؛ گفتند به خدا سوگند که  
 به واقع خدا تو را بر ما برتری داده است و ما خطاکار بودیم.

برادران یوسف در حالی به بزرگی یوسف اعتراف داشتند که پیش از  
 آن می گفتند: ﴿اِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَاٰخُوهُ اَحَبُّ اِلَىٰ اٰبِنَا مِنَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ اِنَّ اٰبَانَا  
 لَفِي ضَلٰلٍ مُّبِيْنٍ﴾<sup>۲</sup>؛ هنگامی که برادران او گفتند: یوسف و برادرش نزد  
 پدرمان از ما که جمعی نیرومند هستیم دوست داشتنی تر هستند، به قطع  
 پدر ما در گمراهی آشکاری است.

این گفته می رساند آنان از کرده ی خود توبه کرده و هدایت شده اند.  
 یوسف به دلیل آن که عزیز مصر شده بود دارای اشتغالات فراوانی بود  
 و خود نمی توانست نزد پدر رود، از این رو پیراهن خود را به برادران  
 می دهد تا آن را نزد پدر برند: ﴿اِذْهَبُوْا بِقَمِيْصِيْ هٰذَا فَاَلْقُوْهُ عَلٰى وَجْهِ اَبِيْ يَّاتِ  
 بِصِيْرًا وَاْتُوْنِيْ بِاَهْلِكُمْ اَجْمَعِيْنَ﴾<sup>۳</sup>؛ این پیراهن مرا ببرید و آن را بر چهره ی  
 پدرم بیفکنید تا بینا شود و همه ی کسان خود را نزد من آورید. وی از  
 برادرانش می خواهد تمامی خویشان را نزد او آورند: ﴿وَاْتُوْنِيْ بِاَهْلِكُمْ  
 اَجْمَعِيْنَ﴾ تا هم در کنار عزیز مصر باشند و هم از مشکل خشک سالی  
 برهند.

برادران به نزد پدر می روند و از او طلب آمرزش می نمایند: ﴿قَالُوا يَا  
 اٰبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوْبَنَا اِنَّا كُنَّا خٰطِئِيْنَ﴾؛ گفتند ای پدر، برای گناهان ما

۱. یوسف / ۹۱.

۲. همان / ۸.

۳. یوسف / ۹۳.

آمرزش خواه که ما خطاکار بودیم. یعقوب چون در اندیشه‌ی یوسف خود هست، تشویش دارد، از این رو می‌گوید: ﴿قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾<sup>۱</sup>؛ گفت: به‌زودی از پروردگارم برای شما آمرزش می‌خواهم که او همانا آمرزنده‌ی مهربان است.

فراق یوسف برای یعقوب پریشانی آورده است که نمی‌تواند استجماع، دعا و استغفار داشته باشد. او می‌خواهد نخست یوسف را ببیند و با جمعیت خاطر برای آنان استغفار نماید. فراق برای یوسف سخت‌تر از داغ فرزند است؛ زیرا داغ بر دل می‌ریزد و آن را می‌سوزاند اما فراق، وجود را ذره ذره مانند شمع آب می‌کند.

یعقوب به سوی یوسف می‌رود و یوسف به استقبال وی می‌رود: ﴿فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَىٰ يُوسُفَ أَوَىٰ إِلَيْهِ أَبُوَيْهِ وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِن شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ﴾<sup>۲</sup>

استقبال یوسف از فراز: ﴿قَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ﴾ به دست می‌آید.

حضرت یوسف علیه السلام پس از دیدار با برادران و معرفی خود به مدح خود می‌نشیند. چنین مدح‌هایی برای برادران که روزی قصد قتل او را داشتند سبب خواری بیش‌تر می‌گردد: ﴿قَالُوا أَتِنَّكَ لَأَنَّتَ يُوسُفَ قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾<sup>۳</sup>.

- گفتند: آیا تو خود یوسفی؟ گفت: آری، من یوسفم و این برادر من

۱. یوسف / ۹۸.

۲. یوسف / ۹۹.

۳. یوسف / ۹۰.

است. به راستی خدا بر ما منت نهاده است. بی‌گمان هر که تقوا و صبر پیشه کند خدا پاداش نیکوکاران را تبه نمی‌کند.

درست است چنین سخن گفتن نقصی به عصمت حضرت یوسف علیه السلام وارد نمی‌آورد؛ زیرا نوعی تنبیه برای برادران به‌شمار می‌آید ولی مرام خداوند این است: ﴿يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا﴾<sup>۱</sup>. خداوند از گناهان چنان درمی‌گذرد که حتی فرد نیز نداند گناه کرده است و دیگری نیز از آن باخبر نشود. برادران اشتباهی کردند اما یوسف آن اشتباه و فضایل خویش را به رخ آنان می‌کشد؛ هرچند پیامبران به دل‌خواه کاری را انجام نمی‌دهند ولی این خداوند است که: ﴿يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾<sup>۲</sup> است. حکایت عشق خداوند به بندگان چیز دیگری است؛ هرچند بی‌قاعده نیست و خداوند نیز اگر بخواهد کسی را تنبیه کند، او را خدایی تنبیه می‌کند و ﴿فَإِنَّكَ رَجِيمٌ﴾<sup>۳</sup> می‌گوید ولی باز انسان باید تنها به خداوند تکیه و از او انتظار و به او امید داشته باشد. چنین خدایی را باید طواف کرد! البته باید خود، دست‌ها و پاها را گذاشت تا بتوان به خداوند رسید؛ چرا که این دست‌ها و پاها از قامت خدایی خداوند کوتاه است. هیچ‌کس غیر از خداوند سزاوار ستایش نیست و ستایش هر پدیده‌ای برای اوست و دل بستن به غیر او شایسته نیست. انسان باید به هرچه دل می‌بندد به اسم خداوند باشد تا در هیچ شرایطی کم نیاورد؛ زیرا تنها اوست که در هر موقعیتی به پای انسان می‌ایستد و هیچ‌کس دیگری نمی‌تواند چنین

۱. زمر / ۵۳.

۲. نحل / ۹۳.

۳. حجر / ۳۴.

باشد، که همه بنده‌اند اگرچه در مراتب بسیار عالی باشند، و بنده بیش از اندازه‌ی خود کشش ندارد. هیچ‌کس غیر از خداوند اصالت ندارد و تنها اوست که همه چیز هست و همه چیز می‌تواند باشد.

جناب یوسف علیه السلام حتی در برابر پدر خویش از تعبیر خوابی که در کودکی دیده بود می‌گوید و از نعمت‌هایی یاد می‌کند که خداوند به او عنایت کرده است: ﴿وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجْدًا وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ﴾<sup>۱</sup>؛ و پدر و مادرش را به تخت برنشاند و همه‌ی آنان پیش او به سجده درافتادند و یوسف گفت: ای پدر، این است تعبیر خواب پیشین من. به یقین پروردگارم آن را راست گردانید و به من احسان کرد؛ آن‌گاه که مرا از زندان خارج ساخت و شما را از بیابان کنعان به مصر باز آورد پس از آن‌که شیطان میان من و برادرانم را به هم زد. بی‌گمان پروردگار من نسبت به آن‌چه بخواهد صاحب لطف است؛ زیرا که او دانای حکیم است.

یکی دیگر از نکات منفی داستان یوسف این گفته‌ی اوست: ﴿رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّ فِی الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ﴾<sup>۲</sup>؛ پروردگارا تو به من دولت دادی و از تعبیر خواب‌ها به من آموختی. ای پدیدآورنده‌ی آسمان‌ها و زمین، تنها تو در دنیا و آخرت مولای منی. مرا مسلمان بمیران و مرا به شایستگان ملحق فرما.

۱. یوسف / ۱۰۰.

۲. یوسف / ۱۰۱.

با آن که خداوند نخست به یوسف علم داد و سپس او را قدرت و حکومت عطا نمود ولی حضرت یوسف در این گفته، نخست قدرت اعطایی می‌طلبد و: ﴿رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ﴾ را در ابتدا می‌آورد و بعد از آن است که از علم دهشی و اعطایی خود یاد می‌کند. انسان در حالت ضعف به خداوند تکیه دارد و خداوند نیز از او حمایت می‌کند و کاری که خداوند پای آن بایستد بدون نقص انجام می‌شود ولی بیش‌تر افراد در حال قدرت به خود تکیه می‌کنند و در نتیجه کم می‌آورند. انسان چه دارا باشد و چه ندار، باید در همه حال به خدا اعتماد کند وگرنه کم خواهد آورد.

البته وی در پایان این آیه از خداوند درخواست می‌کند او را با صالحان همراه نماید؛ زیرا با چنین نمره‌های منفی که در کارنامه‌ی خود ثبت کرد به «الحاق» نیاز پیدا می‌کند نه آن که در شمار آنان باشد.

آنچه گذشت حکایتی کوتاه از زندگی یوسف پیامبر است. حکایتی که چنان به دست تحریف‌گران تاریخ تغییر کرده است که ذکر آن به اخبار غیبی می‌ماند: ﴿ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ﴾<sup>۱</sup>؛ این ماجرا از خبرهای غیب است که به تو وحی می‌کنیم و تو هنگامی که آنان هم‌داستان شدند و نیرنگ می‌کردند نزدشان نبود.

آنچه گفته شد همه از تحریف مصون است و آنچه برخلاف آن گفته شود جز تحریفی که از مدعیان ادیان پیشین رسیده است چیزی نمی‌باشد و قابل اعتماد نیست.

## ایوب؛ سلطان استجابت

﴿وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴾<sup>۱</sup>

- و ایوب را یاد کن هنگامی که پروردگارش را ندا داد که به من آسیب رسیده است و تویی مهربان‌ترین مهربانان.

**بیان:** ایوب عَلَيْهِ السَّلَام یکی از پیامبران بزرگ خداوند است که بعد از حضرت یوسف عَلَيْهِ السَّلَام به پیامبری برگزیده شد. وی در مسیر دعوت مردم به دین خدا دچار آسیب و ابتلای فراوانی گردید اما آنچه وی را شاخص نموده است این است که وی در پیشامد هیچ مصیبتی توجه به خداوند را از دست نمی‌دهد تا آن که بعد از تحمل سختی‌ها و مصایب بسیار و در جایی که دیگر مصیبت‌ها برای او تحمل‌پذیر نبوده است تنها به خداوند عرض می‌دارد به او آسیب رسیده است. خداوند همواره افراد توانمند را به پیامبری انتخاب می‌نماید و این توانمندی با صبر و بردباری حضرت ایوب عَلَيْهِ السَّلَام در برابر ابتلاءات، خود را برجسته می‌سازد. نوع توانمندی پیامبران الهی متفاوت است و یکی مانند سلیمان تحمل ثروت و حکومت را می‌نماید و یکی مانند ایوب تحمل درد و مصیبت را. ایوب صاحب اقتداری است که با وجود تمامی مشکلات پیش آمده لحظه‌ای به غیر پروردگار توجه نمی‌کند و چه بسا این تحمل قوی‌تر و بالاتر و مهم‌تر از توانمندی‌های دیگر باشد. ایوب سلطان استجابت است که دعای وی



بی‌درنگ اجابت می‌شود و خواسته‌ی او برآورده می‌گردد و به عبارت دیگر، وی در ظرف تسخیر حق تعالی قرار می‌گیرد؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿فَاسْتَجِبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَذَكَرَى لِلْعَابِدِينَ﴾<sup>۱</sup>؛ پس دعای او را اجابت نمودیم و آسیب وارده بر او را برطرف کردیم و کسان او و نظیرشان را همراه با آنان دوباره به وی عطا کردیم تا رحمتی از جانب ما و عبرتی برای عبادت‌کنندگان باشد.

فراز: ﴿وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ﴾ که افزون بر ﴿وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ﴾ است می‌رساند خداوند همسر و فرزندان دیگری نیز به ایوب می‌دهد.

### روشنی ﴿۲۰۷﴾

### کمالات داوود

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَالطَّيْرُ وَالنَّارُ لَهُ الْحَدِيدُ﴾<sup>۲</sup>.

- و به راستی داوود را از جانب خویش مزیتی عطا کردیم و گفتیم: ای کوه‌ها با او در تسبیح خدا هم‌صدا شوید و ای پرندگان هماهنگی کنید و آهن را برای او نرم گردانیدیم.

**بیان:** آیه‌ی شریفه خیراتی را که خداوند به حضرت داوود عليه السلام عطا نموده است بیان می‌دارد.

﴿وَلَقَدْ﴾ اهتمام خداوند به این دهش و عطا را می‌رساند. خداوند به

۱. انبیاء / ۸۴.

۲. سبأ / ۱۰.



کوه‌ها و پرندگان می‌فرماید با داوود در مناجاتی که دارد همراه شوید. کوه و پرندۀ دو پدیدۀ غیرمجانس و هر دو با داوود غیرهم‌گون است ولی همه با هم در تسبیح‌گویی همراه می‌شوند و این از کمالات حضرت داوود علیه السلام است که می‌تواند پدیده‌های غیرهم‌جنس را با هم همراه سازد. امر دیگری که از ویژگی‌های آن حضرت است نرم شدن آهن برای ایشان است. آن حضرت صنعت ذوب آهن را در اختیار داشته است.

وی هر چیزی را نرم می‌نموده است. هم کوه‌ها و هم پرندگان را. باید هر چیزی را نرم و رام نمود؛ نه آن که با سختی و خشونت با آن برخورد داشت. پرندگان بر گرد داوود جمع می‌شدند و با نوای خوش او همراه می‌شدند و با وی تسبیح خداوند می‌نمودند: ﴿وَالطَّيْرَ مَحْشُورَةً، كُلُّ لَهُ أَوَّابٌ﴾؛ و پرندگان را از هر سو بر او گرد آوردیم. همگی به نوای دلنوازش به سوی او بازگشت‌کننده و خدا را ستایش‌گر بودند. این قدرت معنوی داوود و غلبه‌ی وی را در تسبیح حضرت حق نشان می‌دهد. این قدرت معنوی اوست که به وی سلطنت ظاهر و صنعت ناسوت داده است و مسیر رشد و توسعه را برای آدمی نشان می‌دهد.

## روشنی ﴿۲۰۸﴾

### تسخیر جنیان

﴿وَلَسَلِيمَانَ الرِّيحَ غُدُوها شَهْرُ، وَرَوَّاحَهَا شَهْرُ، وَأَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ، وَمِنَ الْجِنِّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ، وَمَنْ يَزِغُ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ﴾<sup>۱</sup>.

۱. سبأ / ۱۲.



- و باد را برای سلیمان رام کردیم که رفتن آن بامداد یک ماه و آمدنش شبانگاه یک ماه راه بود و معدن مس را برای او ذوب و روان گردانیدیم و برخی از جن به فرمان پروردگارشان پیش او کار می کردند و هر کس از آنها از دستور ما سر برمی تافت از عذاب سوزان به او می چشانیدیم.

**بیان:** خداوند انبیا و اولیای خود را قدرت‌هایی برتر و فایق می دهد. معجزه قدرتی الهی است که با هر پیامبر و ولی الهی است.

سلیمان قدرت باد را در اختیار داشت. باد برای او از صبح تا شام به اندازه‌ی دو ماه حرکت ستوران می رفت. حضرت سلیمان با قدرت باد بود که خود را جابه‌جا می کرد.

سلیمان اجنه را در نیز در اختیار داشت و از آنها در صنایع ذوب مس استفاده می کرد. شمار جنیان که به اعتبار پنهان بودن «جن» گفته می شوند بسیار فراوان و بیش‌تر از انسان‌هاست. یک جن چنان قدرت و هیبتی دارد که می تواند ده‌ها فرد انسانی را به سگته اندازد. با این وجود، انسان چون دارای نیروی اندیشه است، بر جن برتری دارد و می تواند آن را به تسخیر خود درآورد و توازن قدرت میان جن و انس برقرار می گردد. در آینده، جنیان و انسان‌ها به هم نزدیک می شوند و ارتباط آنان بسیار گسترده می گردد و از یک‌دیگر بهره می برند و با هم زندگی می کنند. البته اگر انسان حقیقت ربوبی پیدا نماید، نه تنها اجنه، بلکه ملائکه‌ی الهی نیز تابع او می شوند. جنیان هیچ‌گاه اولیای ربانی را رها نمی کنند و از او استشمام می کنند و سیراب می شوند. جنیان با طلا نیز انس دارند و از آن برای تأمین شخصیت و پرستیژ استفاده می کنند. آنان برخی از گنجینه‌ها و دفینه‌های طلا را در اختیار خود می گیرند و نمی گذارند کسی به آن نزدیک شود.

این آیه نحوه‌ی بهره بردن سلیمان از جنیان را توضیح می‌دهد:  
﴿يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبٍ وَتَمَاثِيلَ وَجِفَانٍ كَالْجَوَابِ، وَقُدُورٍ رَاسِيَاتٍ، اعْمَلُوا آلَ دَاوُودَ شُكْرًا، وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ﴾<sup>۱</sup>؛ آن متخصصان برای او هر چه می‌خواست از نمازخانه‌ها و مجسمه‌ها و ظروف بزرگ مانند حوضچه‌ها و دیگ‌های چسبیده به زمین می‌ساختند. ای خاندان داوود شکرگزار باشید. و از بندگان من اندکی سپاس‌گزارند.

حضرت سلیمان اقتدار تسخیر جنیان را در اختیار داشت. اجنه برای وی محراب‌هایی بزرگ و مجسمه‌های زیبا و کاسه‌هایی به اندازه‌ی یک حوض و دیگ‌های ثابت می‌ساختند.  
جن قدرت جسمانی بیش‌تری نسبت انسان دارد و از آنان در ساخت صنایع پیشرفته می‌توان بهره برد.  
این آیه توصیه به شکر نعمت دارد؛ چراکه وقتی شکر نعمت را نگذارد و قدرش نداند، آن را از دست می‌دهد.

## روشنی ﴿۲۰۹﴾

### قدرت طلسمات

﴿وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُو الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُنزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ

وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿١﴾

- و آنچه را که شیطان‌ها در سلطنت سلیمان خوانده و درس گرفته بودند پیروی کردند و سلیمان کفر نورزید، اما آن شیطان‌ها به کفر گراییدند که به مردم سحر می‌آموختند و نیز از آنچه بر آن دو فرشته هاروت و ماروت در بابل فرو فرستاده شده بود پیروی کردند با این‌که آن دو فرشته هیچ‌کس را تعلیم سحر نمی‌کردند مگر آن‌که پیش از آن به او می‌گفتند ما وسیله‌ی آزمایشی برای شما هستیم، پس زنه‌ار کافر نشوی، ولی آن‌ها از آن دو فرشته چیزهایی می‌آموختند که به وسیله‌ی آن میان مرد و همسرش جدایی بی‌فکنند؛ هرچند بدون فرمان خدا نمی‌توانستند به وسیله‌ی آن به احدی زیان برسانند و خلاصه چیزی می‌آموختند که برایشان زیان داشت و سودی بدیشان نمی‌رسانید و به قطع یهودیان دریافته بودند که هر کس خریدار این متاع باشد در آخرت بهره‌ای ندارد. و ه که چه بد بود آن‌چه به جان خریدند اگر می‌دانستند.

**بیان:** این آیه شریفه از طلسمات قرآن کریم است و در مسایل گوناگون همانند سحر، ابطال آن، شکستن قفل، تفأل و نیز استخراج مستأثرات، کاربرد ی فراوان دارد. این آیه در علوم غریبه جایگاهی مانند فراز شریف: ﴿وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ﴾ در بخش معاملات فقه دارد. جادو و سحر را بدون این آیه‌ی شریفه نمی‌شود آموخت.

افراد عادی که تخصصی در این زمینه ندارند نباید در خواندن آیه‌ی



شریفه توقف و زیاده‌روی کنند و گرنه ناگهان دچار مشکل می‌شوند و به قول معروف: در زندگی قفل می‌کنند، و تا فردی کارآموده آنان را درنیابد، در حالت قفل شده باقی می‌مانند. چنین افرادی باید هنگام قرائت این آیه، خیلی محترمانه از کنار آن عبور کنند و در پی ماجراجویی نباشند. این آیه برای ماجراجویانی چون فرشتگان، شیاطین، اهل تصرفات و اولیای کَمَل خدا مناسب است.

با حرفی از این آیه می‌توان شیشه‌ی عمر کسی را شکست یا کسی را به یک شبانه‌روز بر زمین زد.

بدخواهانی که با اولیای الهی پنجه در می‌افکنند باید بدانند اگر کارد به استخوان آنان برسد، جواز استفاده از این آیه را دارند و آنان می‌توانند به آسانی خوردن لیوان آب، وی را با مخ بر زمین بزنند. اولیای خدا می‌توانند به وسیله‌ی این آیه، حضرت سلیمان را که خود مؤکل است و جنیان را در خدمت داشت به استخدام گیرند. گاه موقعیت برای اولیای خدا به گونه‌ای می‌گردد که آنان مجبور می‌شوند شیطانی را به استخدام گیرند و مؤکل نمایند تا بدخواه خبیثی که به صورت طبیعی سر جای خود نشانده نمی‌شود را مانند موشی به دست وی دهند تا او گریه‌وار وی را خفه کند و از بین ببرد.

البته، اولیای الهی این آیه را با رحمت می‌خوانند که برای کسی آسیبی نداشته باشد.

هم‌چنین کسی که مورد فتنه‌ی دیگران واقع شده و آنان او را به سستی و ضعف کشانده و او را مظلوم نموده‌اند اگر قصد خیر داشته و هدف وی جز حق نباشد، جواز استفاده از این آیه را می‌یابد و گرنه استفاده‌ی نابجا از

آن به خواننده آسیب می‌رساند.

هر فراز از این آیه بسیار حساس است و هر یک برای هدفی ویژه و به صورت خاصی قابل استفاده است. خواندن این آیه به قصد انشا عوارضی دارد که دامن خواننده را می‌گیرد.

این آیه هم می‌تواند فرد را مقتدر و توانمند سازد و هم می‌تواند او را به استکبار و خباثت کشاند.

قدرت این آیه به تنهایی از تمامی سوره‌ی جن بیش‌تر است. با این آیه می‌توان کشوری ابرقدرت هم‌چون آمریکا را در کوتاه‌ترین زمان به سقوط و نابودی کشاند. قدرت این آیه به مراتب بیش از انرژی هسته‌ای است که تمامی بشر در دست دارد. شکوه و کارایی این آیه چنان است. چنین نبوده است که حضرت امیرمؤمنان و حضرت امام رضا علیه‌السلام از این آیه استفاده نکرده باشند و شیری نقش گرفته بر پارچه با بخشی از این آیه به شیر واقعی تبدیل می‌شود؛ هرچند امام معصوم بدون استفاده از این آیات و با استفاده از قدرت خود می‌تواند چنین کارهایی را انجام دهد.

مطالبی که در این جا یاد شد در تفسیری نیامده است و از این امر نباید هراسی به دل راه داد و تنها باید توجه داشت قرآن کریم کتابی کاربردی و دانش‌نامه‌ی اجتماعی است که برای سامان بخشیدن به زندگی بشر از راه‌های طبیعی و نیز غیرطبیعی نازل شده است نه برای قرائتی که برای ثواب انجام گیرد.

رابطه‌ی بیش‌تر مسلمین با قرآن مانند رابطه‌ی مردم با اشعار حکیمانه‌ای است که حافظ، سعدی یا مولوی برای مقاصدی بلند سروده‌اند ولی از این اشعار تنها در حد ترانه و آوازخوانی استفاده می‌شود و نه بیش‌تر و به معانی و مقاصد آنان کم‌مهری می‌گردد.

## شعور و ادعای پدیده‌ها

﴿ وَحُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ. حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا  
عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ  
وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ. فَتَبَسَّسَ صَاحِبُهَا مِنْ قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ  
نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِي  
بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ ﴾ ۱.

- و برای سلیمان سپاهیانش از جن و انس و پرندگان جمع‌آوری شدند و برای رژه دسته دسته گردیدند. تا آن‌گاه که به وادی مورچگان رسیدند. مورچه‌ای به زبان خویش گفت: ای مورچگان، به خانه‌هایتان داخل شوید، مبادا سلیمان و سپاهیانش ندیده و ندانسته شما را پایمال کنند. سلیمان از گفتار او دهان به خنده گشود و گفت: پروردگارا، در دلم افکن تا نعمتی را که به من و پدر و مادرم ارزانی داشته‌ای سپاس بگزارم و به کار شایسته‌ای که آن را می‌پسندی بپردازم و مرا به رحمت خویش در میان بندگان شایسته‌ات داخل کن.

**بیان:** این آیه از دو پدیده یاد می‌کند: یکی بزرگ، سترگ، شگرف و صاحب اقتدار و دیگری کوچک و ریزاندام که در برابر آن پدیده‌ی صاحب سلطنت و قدرت عرض اندام می‌کند و رخ به رخ او می‌ایستد. سلیمان سپاهیان خود اعم از جن، انس و پرندگان را به راه انداخته بود تا به سرزمینی پراز مورچه پای نهادند. فرماندهی مورچگان فریاد بر آورد: ای گروه مورچگان، به خانه‌هایتان بروید تا سلیمان و سپاهیانش ندانسته و

در حالی که درک نمی‌کنند شما را پایمال نکنند!

همه‌ی آفریده‌ها و پدیده‌های خداوند برای خود ادعا دارند و قرآن کریم این گفته‌ی مورچه را به عنوان نمونه آورده است! مورچه کجا و پادشاهی پرشوکت و پررونق سلیمان کجا؟ مورچه‌ای که سلیمان و سپاهیان وی را عاجز از شعور می‌داند و می‌گوید: ﴿وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴾. عرب به «مو» می‌گوید «شعر». وجه نام‌گذاری آن نیز این است که مو بسیار باریک است. به کسی که امور باریک و ظریف را درک می‌کند، ذی‌شعور گفته می‌شود. مورچه، حضرت سلیمان و سپاهیان وی را افرادی خواند که نمی‌توانند امور کوچک را ببینند؛ چرا که دیدن مورچه‌ی ریزاندام، دقت بسیار می‌خواهد، آن هم برای سپاه‌گرانی که از جن و انس و حیوانات در آن فراوان است. سپاهی که به خواسته‌ی حضرت سلیمان، همانندی نداشته است؛ چنان‌که وی از خداوند درخواست آن را دارد و چنین دعا می‌کند: ﴿رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ﴾<sup>۱</sup>. البته، این سخن حضرت سلیمان که حکومتی فراگیر می‌خواهد تا همانند آن برای کسی نباشد، بلندی طبع او را می‌رساند نه بخل وی نسبت به دیگران را. همانند کسی که از فروشنده‌ای بزرگ‌ترین سایز لباس را می‌خواهد و این به این معنا نیست که همه‌ی لباس‌های بزرگ فقط به او داده شود و به دیگری نرسد.

آیه‌ی طولانی و دراز بعد، واکنش سلیمان به سخن فرمانده‌ی مورچگان است. این درازگویی هوشمندی سلیمان را می‌رساند؛ چرا که به ریزترین مسایل دقت دارد و از چیزی به سطحی نمی‌گذرد. همانند کسی که با افتادن سیبی نیروی جاذبه‌ی زمین را کشف کرد؛ با آن که میلیون‌ها نفر

پیش از وی افتادن سیب را می‌دیدند و به راحتی از آن می‌گذشتند. انسانی که دارای شعور و هوش تیز است با دیدن مورچه‌ای یا با شنیدن سخنی ده‌ها مطلب را برداشت می‌کند. کسی که هوش بالایی ندارد حتی اگر علوم اولین و آخرین به او داده شود باز قدرت تحلیل و کشف مسایل را ندارد. حضرت سلیمان علیه السلام که پیامبری است که قدرت موهبتی دارد و وارث شوکت داود علیه السلام است، از سخن مورچه‌ای کوچک چه برداشت‌های بسیاری دارد:

مرد باید که گیرد اندر گوش و نوشته است پند بر دیوار  
 در زمان ستم‌شاهی می‌خواستند یکی از روحانیان را به صورت  
 فرمایشی از طرف دولت به قم بیاورند و او را به عنوان مرجع اعلام  
 نمایند. مرحوم آقای فلسفی در فیضیه به منبر رفته بود و این بخش از آیه را  
 خطاب به او خوانده بود:

﴿ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ، ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطَمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ ﴾.

در آن زمان‌ها مراجع سه‌گانه مانند مرحوم حجت به عنوان مرجع مطرح بودند.

### روشنی ﴿ ۲۱۱ ﴾

#### هدهد

﴿ وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهُدْهَدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ. لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لِيَأْتِيَنِّي بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ. فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ، فَقَالَ: أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطُ بِهِ، وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَأٍ يَقِينٍ ﴾<sup>۱</sup>.

- و جویای حال پرندگان شد و گفت مرا چه شده است که هدهد را



نمی‌بینم یا شاید از غایبان است. به قطع او را به عذابی سخت عذاب می‌کنم یا سرش را می‌برم مگر آن‌که دلیلی روشن برای من بیاورد. پس دیری نپایید که هدهد آمد و گفت: از چیزی آگاهی یافتم که از آن آگاهی نیافته‌ای و برای تو از سبأ گزارشی درست آورده‌ام.

**بیان:** این هم ادعایی از پدیده‌ای دیگر است. هدهد می‌گوید: ﴿أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ﴾. مورچه آن‌گونه در برابر سلیمان نبی سخن می‌گوید و هدهد این گونه:

**خدا نکند گدا معتبر شود**

گر معتبر شود از خدا بی‌خبر شود

هدهد ولی نعمت خود را نمی‌شناسد و غافل است که سلیمان ختم روزگار خویش است و افزون بر نبوت، ولایت نیز دارد. برخی هدهد را نشان ولایت می‌گیرند که بر صاحب نبوت طعنه می‌زند، اما در واقع چنین نیست و آیات ولایت گویاتر از آن است که از این نمادها بخواهد استفاده ببرد. سلیمان وارث داوود است و خداوند به او عنایت‌های ویژه‌ای نموده است. سلیمان افزون بر این که «منطق الطیر» و زبان پرنندگان می‌دانست «صاحب الطیر» نیز هست و بر آن‌ها سمت فرماندهی و تسخیر داشت.

## روشنی ﴿۲۱۲﴾

### ملکه بلقیس

﴿إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ، وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ، وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ﴾<sup>۱</sup>.

- من آن جا زنی را یافتم که بر آن‌ها سلطنت می‌کرد و از هر چیزی به او داده شده بود و تختی بزرگ داشت.

**بیان:** قرآن کریم از زنی نام می‌برد که او مردم خود را تملک نموده است. نوع حاکمان می‌پندارند مالک مردم و اختیاردار آنان هستند و مردم رعیت آن‌ها می‌باشند. هدهد از شکوه پادشاهی بلقیس می‌گوید. او تختی داشته که برای هدهدی که دنیای سلیمان را دیده خیره‌کننده بوده است. او می‌گوید من زنی را یافتم که دارای تخت بزرگی است.

سلیمان به آن ملکه نامه‌ای می‌نویسد و به هدهد می‌دهد تا آن را به وی برساند. بلقیس وقتی آن را مشاهده می‌کند می‌گوید: ﴿قَالَتْ: يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ، إِنِّي أُلِّمِي إِلَيْ كِتَابٌ كَرِيمٌ﴾<sup>۱</sup>؛ ای سران کشور، نامه‌ای ارجمند برای من آمده است.

این که بلقیس متن نامه را به گونه‌ای می‌یابد که آن را کریمانه یاد می‌کند، می‌رساند نویسنده لحنی خشونت‌گرا و تهدیدآمیز نداشته و بیانی منطقی داشته است. کاتب در آن نامه چنین می‌نویسد: ﴿إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ، وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾<sup>۲</sup>. این که نامه با نام خدای مهربان و بخشنده شروع می‌شود کریمانه بودن آن دانسته می‌شود. هوشمندی و آگاهی بلقیس از این بیان دانسته می‌شود که می‌تواند کریمانه و ایمانی بودن این پیام را دریابد.

آن زن پس از مشورت و شور با مشاوران و درباریان، چنین می‌گوید:

۱. نمل / ۲۹.

۲. نمل / ۳۰.

﴿قَالَتْ: إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا، وَجَعَلُوا أَهْلَهَا أَذِلَّةً، وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ﴾<sup>۱</sup>؛ ملکه گفت: پادشاهان چون به شهری درآیند آن را تباه و عزیزانش را خوار می گردانند و این گونه می کنند.

فراز: ﴿وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ﴾ می رساند برداشت بلقیس نسبت به سلیمان نیز چنین بوده است. بلقیس نماینده ای را با هدایای مالی برای بررسی به سوی سلیمان می فرستد. سلیمان آن هدایا را نمی پذیرد و به وی می گوید: ﴿ارْجِعِ إِلَيْهِمْ، فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ، لَا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا، وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا، أَذِلَّةً وَهُمْ صَاغِرُونَ﴾<sup>۲</sup>؛ به سوی آنان بازگرد که به قطع سپاهیان بر سر ایشان می آوریم که در برابر آن تاب ایستادگی نداشته باشند و از آن دیار به خواری و زبونی بیرونشان می کنیم.

این بیان می رساند کاتب آن نامه کسی غیر از سلیمان بوده است و گرنه سلیمان با چنین جلالی نمی تواند نامه ای کریمانه داشته باشد.

سلیمان بلقیس را به صورت رسمی به ایمان دعوت می کند. بلقیس دعوت او را می پذیرد و برای آن که مراتب ایمان خود را اعلام دارد به سوی کاخ سلیمانی می آید. سلیمان از اطرافیان خود می خواهد کسی تخت بزرگ بلقیس که برای همد خیره کننده بود را بیاورد و سپس تغییراتی در آن ایجاد کنند: ﴿قَالَ نَكِّرُوا لَهَا عَرْشَهَا نَنْظُرُ أَتَهْتَدِي أَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ﴾<sup>۳</sup>؛ گفت: تخت ملکه را برایش ناشناس گردانید تا ببینیم آیا پی می برد یا از کسانی است که پی نمی برند.

۱. نمل / ۳۴.

۲. نمل / ۳۷.

۳. نمل / ۴۱.

سلیمان بر آن بود تا بلقیس را بیازماید. وی می‌توانست از علم لدنی خود بهره ببرد اما چنین نمی‌کند و این علم را از طریق ظاهری پی می‌گیرد. علم اولیای الهی به گونه‌ی ارادی و اشایی است و اگر اراده کنند و بخواهند، می‌توانند آگاه شوند و علم آن‌ها مطلق به معنای هر جایی و هر زمانی با همه آگاهی نیست؛ برخلاف علم خداوند که فعلی و مطلق است و مقید به هیچ امری نیست. خداوند بر هر امر کلی و جزئی علم دارد و با هر پدیده‌ای همراه است و خوشی‌ها، دردها، وجدها و حزن‌های آنان را می‌داند و بر دل‌های آنان و نوایی که در قلب خود دارند آگاه است.

### روشنی ﴿۲۱۳﴾

#### بلقیس در ساحت حرم سلیمان

﴿قِيلَ لَهَا: ادْخُلِي الصَّرْحَ، فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً، وَكَشَفَتْ عَنْ سَاقَيْهَا، قَالَ: إِنَّهُ صَرْحٌ مُّمَرَّدٌ مِنْ قَوَارِيرَ، قَالَتْ: رَبِّ، إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي، وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾<sup>۱</sup>.

- به او گفته شد وارد ساحت کاخ پادشاهی شو و چون آن را دید برکه‌ای پنداشت و ساق‌هایش را نمایان کرد. سلیمان گفت: این کاخی مفروش از آبگینه است. ملکه گفت: پروردگارا، من به خود ستم کردم و اینک با سلیمان در برابر خدا پروردگار جهانیان تسلیم شدم.

**بیان:** این آیه از نحوه‌ی ورود بلقیس؛ ملکه‌ی سبأ به کاخ سلیمان و حریم حرم او حکایت دارد. وقتی بلقیس به کاخ رسید، این سلیمان نبود

که به پیشواز او رفت، بلکه وی نماینده‌ای به سوی او فرستاد. این مطلب از تعبیر ﴿قِيلَ لَهَا: ادْخُلِي الصَّرْحَ﴾ به دست می‌آید چرا که فعل ﴿قِيلَ﴾ مجهول آمده است.

بلقیس وقتی وارد کاخ می‌شود شکوه آن کاخ برای او بسیار چشم‌گیر و خیره‌کننده بوده است. زمین آن را برکه‌ای پر از آب یافت و گمان نمود پای در آب می‌نهد؛ از این رو پوشش پایش را تا ساق‌ها بالا زد و ساق پای او نمایان گردید. بلقیس زنی بود که به خداوند یکتا اعتقاد نداشت؛ از این رو نگاه به ساق عریان او اشکال نداشت. فردی مانند سلیمان که پیامبر است پای عریان او را می‌بیند. اگر فقیهی سخت‌گیر در آن جا بود شاید می‌گفت وارد نمودن زنی نامحرم به قصر و نگاه سلیمان به او برخلاف شئون دینی است و سلیمان باید چادری به بلقیس می‌داد تا خود را با آن بپوشاند و سپس به او اجازه‌ی ورود دهد یا برای او کمیته‌ی انضباطی تشکیل می‌داد تا او را نسبت به پوشش دینی توجیه نماید! اما سلیمان چنین نمی‌کند.

ما می‌گوییم پوشش برای حفظ حرمت زن است و اگر زنی نمی‌خواهد حرمت خود را پاس دارد به مقداری که عفت عمومی را جریحه‌دار ننماید اختیار دارد و اجباری نمودن پوشش بیش از مقدار حفظ عفت عمومی برای متولیان اجتماعی الزام ندارد. بر زن واجب است پای خود را در نظر نامحرم بپوشاند اما اگر زنی به این وظیفه‌ی دینی خود عمل ننمود و حرمت خود را پاس نداشت، یا بخشی از موهای خود را بپوشاند، کسی حق ندارد وی را الزام به رعایت آن کند و برخورد به اجبار با او شرعی نیست وگرنه نظام اسلامی به استبداد کشیده می‌شود.

درست است که زن باید در حضور نامحرم برای خود حریم داشته

باشد و با پوشش مناسب، آن حریم را حفظ کند؛ ولی وقتی برخی با دست خود حرمت خویش را حفظ نمی‌کنند، وی حرمتی ندارد و نگاه معمولی که خالی از شهوت باشد به آن مواضع عریان اشکال ندارد. البته اگر وی عریانی را به حدی برساند که عفت عمومی جریحه‌دار شود باید با او برخورد متناسب را داشت. در بعضی از روایات نیز بر زنانی که در قبایل صحرائین زندگی می‌کنند و پوشش کامل را رعایت نمی‌کنند، پوشش کامل اجبار نشده است. این حکم میان زنان شهری و روستایی تفاوتی ندارد و ملاک آن نیز زیبایی زنان شهری یا زشتی زنان بادیه‌نشین نیست، بلکه سخن بر سر جامعه‌ی باز است که همه باید بتوانند در آن با هم و در کنار هم زندگی کنند و مردم یک جامعه نباید احساس نمایند در محیطی استبدادی و اختناق‌آمیز زندگی می‌کنند. چنین نیست که بتوان تمامی افراد جامعه را یکسان‌سازی نمود و پوششی یکنواخت و مساوی را برای همه‌ی آنان الزامی و فرهنگ نمود؛ چنانچه هیچ درختی شاخه‌های یکسان و یک‌اندازه و میوه‌هایی با یک کیفیت ندارد.

پوشش‌های اجباری نه تنها گره‌ای از مشکل باز نمی‌کند بلکه موجب تمسخر دین می‌شود. ضمن این که چنین پوششی که با نارضایتی فرد همراه است هیچ کمالی برای او نمی‌آورد و رستگاری قیامت نیز با آن نیست؛ هرچند اجر آن محفوظ اسن. متأسفانه یکی از کارهای ضد دینی که صورت می‌گیرد این است که در اماکن مقدس هم‌چون حرم حضرت معصومه علیها السلام زایران را ملزم به پوشیدن چادر می‌نمایند در حالی که آن‌چه دین می‌خواهد پوشیده بودن بدن به جز دست‌ها و گردی صورت از نامحرم است؛ خواه پوشش آن با چادر باشد یا با غیر چادر و الزامی در

نحوه‌ی پوشش نیست مگر این که پوشش نباید جلف و سبک‌سرانه یا بدن‌نما باشد. زاپیری که به اجبار در حرم چادر به سر می‌گذارد وقتی از حرم بیرون می‌آید چادر خویش را برمی‌دارد! اصل این کار مضحک و تمسخرآمیز است؛ به‌خصوص آن که برخی از این چادرها به همه جا کشیده شده و کهنه و آلوده گردیده است و تمیز و اتو کشیده نیست تا از پوشیدن آن انگیزه یا لذتی برای زن حاصل شود. هیچ یک از این رفتارها دینی نیست و برآمده از افکار دارای جمود و ناآگاهی است.

نظامی که می‌خواهد اسلامی باشد و بر جامعه نیز حکومت داشته باشد و دست‌کم برای صد سال دیگر خود بر اساس طراحی و برنامه‌ریزی کار کند، نباید خود را به کارهای ضد دینی و ضعیفی مشغول دارد که پایه‌های حکومت را در میانه‌ی راه سست می‌کند. کسی که نمی‌خواهد چادر بر سر کند یا نمی‌خواهد موی سر خویش را به طور کامل بپوشاند یا ساق پای خود را باز می‌گذارد، او خود برای خویش حرمت قایل نیست و نباید کاسه‌ی داغ‌تر از آش شد و چادری را به زور بر سر او نمود.

پوشش بحثی دینی است و پوشیدگی حقی برای زن است تا کسی به او تجاوز نکند. کسی هم حق ندارد به او نگاه غیر معمولی و تجاوزگرانه داشته باشد؛ خواه زن موی خود را پوشیده باشد یا بخشی از آن را بیرون گذاشته باشد؛ زیرا در هر دو صورت تجاوز است. نگاه به نامحرم حرام است؛ چون تجاوز است و تجاوز به دیگری به هر نحوی که باشد حرام است. گرفتن یخه‌ی دیگری با دیدن وی به تجاوز هر دو مانند هم و هر دو حرام و قابل پی‌گیری است هر چند چنین حقوق شهروندی هنوز در جامعه‌ی ما نهادینه نشده و سیستم پیدا نکرده است.

این آیه می‌فرماید: وقتی بلقیس ساق پای خود را آشکار می‌کند، سلیمان علیه السلام شکوه کاخ خود را به رخ او می‌کشد و هیچ اعتراض، ایراد و خشونت‌نی نسبت به کاروی ندارد و به دیگران هم نمی‌گوید چادری برای او بیاورید تا بر سر بیندازد بلکه می‌گوید: ﴿إِنَّهُ صَرْحٌ مُّمَرَّدٌ مِنْ قَوَارِيرَ﴾. این کاخی مفروش از آبگینه است. کسانی که برخلاف سلیمان نبی می‌اندیشند و عمل می‌کنند دارای مشکل روانی نسبت به زن و شهوت متراکم در قلب مریض خود هستند و گمان می‌برند پنهان داشتن کامل زن این مشکل را حل می‌کند. فرد یا جامعه‌ای که نتواند شهوت خود را به سلامت پاسخ گوید، نمازی که می‌خواند نیز گرهی از مشکل او باز نمی‌کند و نماز او را از منکرات و زشتی‌ها باز نمی‌دارد. مشکل دین در عصر غیبت فقدان ایدئولوگ و نظریه‌پرداز جامع است که معماری و مهندسی دین را آن‌گونه که بر اولیای الهی نازل شده است بیان دارد. با طولانی شدن غیبت امام عصر علیه السلام کج‌راه‌هایی در دین پدید آمده است که ما از آن به عنوان «پیرایه» یاد می‌نماییم. به لحاظ اندیشاری، نخست باید نقشه‌ی جامع دین را به‌خوبی ترسیم نمود و سپس در پی اجرا رفت. اما به عکس، در این‌جا نخست عمل می‌کنند و سپس در پی ترسیم نقشه می‌روند، در نتیجه هر عملی تخریبی را در پی دارد؛ هرچند چنین اعمالی در مواردی به صورت موجهی جزئیه پاسخ می‌دهد که آن موارد اندک در برابر تخریبی که سوء عملکردها به‌ویژه در درازمدت و در دهه‌های آینده بر فرهنگ مسلمانی وارد می‌آورد بسیار ناچیز است.

این برخورد آزاد منشانه‌ی حضرت سلیمان با بلقیس، موجب شد بلقیس بدون ترس و ملاحظه‌ای مسلمان شود و بگوید: ﴿قَالَتْ: رَبِّ، إِنِّي



ظَلَمْتُ نَفْسِي، وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ؛ من به خود ظلم نمودم و با سلیمان به پروردگار عالمیان ایمان آوردم! این سخن نتیجه‌ی تبلیغ درست سلیمان از دین و فرهنگ متری و تمدن متدینانه‌ی اوست. از این رو بلقیس، شخص سلیمان را واسطه قرار می‌دهد و مسلمانی خود را با همراهی وی اذعان می‌کند. سلیمان نبی با آن که آن همه قدرت و جبروت دارد؛ ولی برخورداردی کریمانه و رحیمانه با وی دارد. نباید گفت رفتار سلیمان برای ما حجت نیست؛ زیرا احکام یاد شده مخصوص زمان وی بوده است؛ چرا که پیامبران خدا هیچ‌گاه اهل معصیت نیستند هر چند آن معصیت بعدها تشریح گردد؛ چرا که آنان باطن هر فعلی را - که امری تکوینی است - می‌بینند و ذات گناه را می‌شناسند؛ هر چند گناه بودن آن برای امت ایشان بیان نشده باشد. تمامی پیامبران به یک‌گونه و در مسیر توحید گام بر می‌دارند.

این آیه ساخت ساختمان‌ها و کاخ‌هایی که قدرت فن آوری و علم مسلمانان و فرهنگ و تمدن آنان را بنماید مجاز می‌شمرد؛ به گونه‌ای که هر کارگزار کشور بیگانه با دیدن آن مبهوت و حیران شود و خود را در برابر فناوری این کشور عاجز و درمانده ببیند. متأسفانه بسیاری از ساختمان‌های نوساز در جامعه‌ی ما یا خود تخریب می‌شود یا نیاز به تخریب دارد؛ چرا که مهندسی لازم و مصالح مناسب را ندارد.

بلقیس وقتی شکوه دین سلیمان و مرام و فرهنگ او را می‌بیند به خداوند و نه به سلیمان عرض می‌کند: ﴿رَبِّ، إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي، وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ﴾. او پیش‌تر مشرک بود و عبادت و اطاعت خداوند را نمی‌دانست؛ از این رو خود را ظالم می‌داند چرا که اطاعت را در جای خود نیاورده و خورشید را پرستش نموده است؛ اما آزادمندی سلیمان



هم در برخورد کریمانه و هم آزادمثی وی در ایجاد تمدنی باشکوه، وی را به خدای سلیمان که چنین انسانی را تربیت نموده است توجه می دهد.

هم چنین بلقیس با گفتن جمله‌ی: ﴿وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ خود را به زنی و همسری در اختیار سلیمان قرار می دهد. او با ایمان آوردن به خدای سلیمان، همراهی و همسری خود با سلیمان را نیز اعلام می دارد و سلیمان می تواند او را با پذیرش و قبول، به ازدواج خود درآورد بدون آن که نیاز به خواندن صیغه‌ای باشد؛ چرا که همین جمله ایجاب ازدواج را فراهم و قصد انشای آن را محقق می سازد و لازم نیست آن را عریان بیان کرد. این آیه هم تسلیم و مصالحه و هم ایمان آوردن و هم ازدواج بلقیس را بیان می دارد.

### روشنی ﴿۲۱۴﴾

#### مرگ سلیمان

﴿فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ، فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ﴾<sup>۱</sup>.

- پس چون مرگ را بر او مقرر داشتیم جز جنبنده‌ای خاکی (موریانه) که عصای او را به تدریج می خورد، آدمیان را از مرگ او آگاه نگردانید. پس چون سلیمان فرو افتاد برای جنیان روشن گردید که اگر غیب می دانستند در آن عذاب خفت آور باقی نمی ماندند.

۱. سبأ / ۱۴.

**بیان:** این آیه می‌فرماید مرگ سلیمان تا مدت‌ها آشکار نگردید. دلیل پنهان ماندن مرگ سلیمان هرچه باشد این را می‌رساند گویی کسی دل خوشی از او نداشته است! طبیعت قدرت و سیاست این گونه است که قداست و محبت در آن نیست. بیش‌تر مردم در جوامع بشری دولت‌های خود را دوست ندارند. در این‌جا نیز گرچه اقتدار و دولت به دست یک پیامبر الهی است ولی گویا مورد رضا نبوده است؛ از این رو کسی از سلیمان حتی خبری نمی‌گیرد تا بدانند زنده است یا مرده.

عذاب خوار و خفت‌آوری که برای جنیان بوده است همان قدرت حضرت سلیمان می‌باشد. آنان به اقتدار سلیمان خشنود نبودند و از این که مدتی با ناآگاهی از مرگ سلیمان کار می‌کرده‌اند ناراحت بودند.

قضای الهی بر این است که کار انبیا و اولیای خود را با حکومت چکمه‌ای پیش نبرد و قوی‌ترین سلاح آنان را حکمت، متانت، صداقت و ایمان قرار دهد. در مرام الهی همان‌طور که ضعف کمال نیست، فرمان دادن نیز کمال نیست، بلکه این مهر و محبت و اطاعت کردن با عشق است که کمال می‌باشد. اولیای خداوند فرهنگ عشق و محبت را داشتند که اطاعت می‌شدند بدون این که چکمه و زرهی داشته باشند. در میان پیامبران الهی علیهم‌السلام حضرت داوود و حضرت سلیمان علیهم‌السلام به حکومت رسیدند و اقتدار آنان هرچند خالی از استبداد بوده است، بدون زره و چکمه نبودند و خود فرماندهی نظامی به شمار می‌رفتند که به‌زیردستان خود امر می‌نمودند. عاقبت سلیمان چنین شد که حتی خبرگیرنده‌ای از او نبوده است. و خداوند این پیغمبر را مسطوره‌ای برای انبیا دیگر

گذاشته است تا بدانند اگر آنان مانند این دو پیامبر حکومتی آمرانه داشتند در دل‌های مردم نفوذی نداشتند. در حکومت‌های الهی در مقام عمل نباید کفش و کلاه و ریاستی آمرانه پیدا شود تا چه رسد به استبداد و استکبار، وگرنه آن حکومت نفوذ اجتماعی و مردمی خود را از دست خواهد داد. این امر می‌رساند عالمان دینی در زمان غیبت باید رفتاری مهربانانه و پدران با مردم داشته باشند تا مردم از آنان خاطره‌ی خوش محبت و رایحه‌ی بهجت‌انگیز خدمت و صفای هدایت بیابند نه آن که دیدن عالمی دینی آنان را به یاد شلاق و بند زندان اندازد.

### روشنی ﴿۲۱۵﴾

#### نصایح لقمان

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ﴾<sup>۱</sup>.

- و به راستی لقمان را حکمت دادیم که خدا را سپاس بگزارد و هر که سپاس بگزارد تنها برای خود سپاس می‌گزارد و هر کس کفران کند در حقیقت خدا بی‌نیاز ستوده است.

**بیان:** خداوند به لقمان حکمت داده است. این آیه و نیز آیه‌ی بعد حکمت را معنا می‌نماید. حکمت دارای اجزایی است. یکی آن که: ﴿أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ﴾؛ بخشی از حکمت، شکر خداست. بنابراین کسانی که کفران نعمت حق می‌کنند انسان‌های حکیم و محکمی نیستند و متزلزل

می‌باشند؛ اما آنان که شکر می‌کنند محکم و مستحکم می‌باشند.  
 البته اگر کسی کفران نماید خداوند به شکر کسی نیاز ندارد: ﴿وَمَنْ كَفَرَ

فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ﴾.

﴿حَمِيدٌ﴾ از اسمای جمعی کمالی است و اسم جمال یا جلال به تنهایی نیست. خداوند هم محکم و هم زیباست.

بخش دیگر حکمت، داشت زبان موعظه است: ﴿وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ: يَا بُنَيَّ، لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ، إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾؛ و یادکن هنگامی را که لقمان به پسر خویش در حالی که وی او را اندرز می‌داد گفت: ای پسرک من، به خدا شرک میاور که به‌راستی شرک ستمی بزرگ است.

فراز ﴿وَهُوَ يَعِظُهُ﴾ بیان می‌دارد بخش دیگری از حکمت، موعظه است.

لقمان با فرزند خویش از کفر سخن نمی‌گوید، بلکه وی را از شرک پرهیز و هشدار می‌دهد. کفر و سوظطایی‌گری وجودی بسیار اندک و نادر دارد و آنچه فراوان است شرک است. کافران صافی و بی‌ریا هستند برخلاف مشرکان که حقه‌باز و دغل‌کار می‌باشند و میان حق و باطل می‌آمیزند. البته ما به مسامحه در عرف خود به مشرکان، کافر می‌گوییم. شرک در میان تمامی آدمیان جز اولیای الهی وجود دارد ولی همگان مشرک به معنای معهود نیستند؛ از این رو باید گفت شرک حد نصاب دارد و برخی از مراتب آن با ایمان جمع می‌شود.

## ستم فرعون و سلب مسؤولیت از قوم

﴿يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَبِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ﴾<sup>۱</sup>.

- و به راستی موسی را با آیات خود و حجتی آشکار به سوی فرعون و سران قوم وی فرستادیم، ولی سران از فرمان فرعون پیروی کردند و فرمان فرعون صواب نبود. روز قیامت پیشاپیش قومش می‌رود و آنان را به آتش درمی‌آورد و دوزخ چه ورودگاه بدی برای واردان است.

**بیان:** ما در این آیات به فراز ﴿فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ﴾ می‌پردازیم که مطلب بسیار مهمی را خاطر نشان می‌شود.

آیه‌ی شریفه یادکرد از فرعون را پیش انداخته و او پیش از دیگران وارد جهنم می‌شود ولی او با قوم خود همگی به آتش جهنم فرو می‌شوند و در آن‌جا دیگر اول و دومی ندارد: ﴿فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ﴾ و بعد از ورود، آتش همه را یک‌جا می‌بلعد. این بدان معناست که سران و قوم وی نمی‌توانند بی‌ایمانی و شرک خود را به دوش فرعون بیندازند و او یا محیط را علت گمراهی خود بدانند، بلکه هر کس به جزای عملی که انجام داده است خواهد رسید و پیش افتادن کسی یا گروهی در کاری باعث سلب مسؤولیت از دیگران نمی‌شود که: ﴿فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَبِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ﴾! آخرت دار حساب‌رسی کردار است کسی نمی‌تواند ورز و وبال گناه خویش را به دوش دیگری بیندازد و هر کسی در گرو کرده‌ی خویش است، بلکه وی با کردار و رفتار خود اتحاد دارد. اتحادی سلب‌ناپذیر مگر آن که خداوند بخواهد بر او رحم آورد یا شفیعان را با او همراه سازد.



## برتری بنی اسرائیل

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ، وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ، وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾<sup>۱</sup>.

- و به یقین فرزندان اسرائیل را کتاب تورات و حکم و پیامبری دادیم و از چیزهای پاکیزه روزیشان کردیم و آنان را بر مردم روزگار برتری دادیم.

**بیان:** خداوند به یهودیان هم کتاب و حکم یعنی قدرت و هم نبوت یعنی معنویت و هم رزق که امکانات دنیوی است عطا نموده است و از آنان باعظمت بسیار یاد می‌کند ولی متأسفانه آنان در ماهواره‌ها و شبکه‌ی اینترنت عوامانه و ساده‌لوحانه از خود سخن می‌گویند. آنان اگر تعصب کور نداشتند، این آیات را در برتری خود بر اهل دنیا می‌خواندند. قرآن کریم بیش‌ترین توصیف و مدح را از آنان دارد و می‌فرماید بنی‌اسرائیل چهره‌ی موفق دنیا است: ﴿وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾. تعبیر ﴿الْعَالَمِينَ﴾ به صورت جمع و با اطلاق آمده است. الف و لام آن جنس است و خود جمع می‌باشد و نمی‌توان آن را مقید به زمانی خاص نمود و چیرگی آنان تنها در زمان ظهور است که از هم می‌گسلد؛ چنان‌که این وعده به موسی داده شده است: ﴿قَالَ: سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ، وَنَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَانًا، فَلَا يَصُلُونَ إِلَيْكُمَا بِآيَاتِنَا، أَنْتُمَا وَمَنِ اتَّبَعَكُمَا الْغَالِبُونَ﴾<sup>۲</sup>؛ فرمود: به زودی بازویت را به برادرت نیرومند خواهیم کرد و برای شما هر دو تسلطی قرار

۱. جائیه / ۱۶.

۲. قصص / ۳۵.



خواهیم داد که با آیات ما به شما دست نخواهند یافت. شما و هر که شما را پیروی کند چیره خواهید بود.

حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام از خداوند می‌خواهد برادرش هارون را که در برابر فرعون می‌تواند بهتر و راحت‌تر سخن بگوید و نمک پرورده‌ی او نیست را همراه وی گرداند تا مبادا مورد تکذیب واقع شود. خداوند به او دلداری می‌دهد که شما قوی و توانمند هستید و بر همه سلطنت و چیرگی دارید و شما و تابعان شما همه غالب و پیروز هستید: ﴿أَتْتُمَا وَمَنِ اتَّبَعَكُمَا الْغَالِبُونَ﴾.

فرازی که ذیل این آیه است از مغیبات قرآن کریم است و می‌فرماید قوم یهود همواره تا دامنه‌ی ظهور حضرت صاحب الامر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بر دنیا حاکم می‌باشند و سلطنت دنیا به دست آنان است؛ چنان‌که امروزه یهود بر دنیا غالب است و حتی ایالات متحده‌ی آمریکا خود ایالتی از ایالات جهانی اسرائیل است و جمعیتی کم‌تر از ده میلیون می‌تواند کشوری چند صد میلیونی با عظمتی که در صنایع، تکنولوژی و فن‌آوری دارد را به چالش بکشد.

حضرت موسی از خداوند خواست تا برادرش هارون را همراه او گرداند و خداوند نیز چنین نمود و به آن‌ها فرمود که شما دارای قوت هستید و کسی نمی‌تواند بر شما چیره شود و شما و آنان که از شما پیروی می‌کنند همواره غالب هستید. شما ید بیضا دارید و شما ید که جان دارید و سلطان و ید بیضا که امروزه اسلحه و طلاست هر دو در دست اسرائیل است. البته مسیحیان نیز همین‌طور می‌باشند و آنان نیز سروری خود را تا زمان ظهور دارند: ﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنِي مَرْيَمَ وَرَافِعَكَ إِلَيَّ وَمُطَهِّرَكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ إِلَيَّ



مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ<sup>۱</sup>؛ یادکن هنگامی را که خدا گفت: ای عیسی، من تو را برگرفته و به سوی خویش بالا می‌برم و تو را از آرایش کسانی که کفر ورزیده‌اند پاک می‌گردانم. و تا روز رستاخیز کسانی را که از تو پیروی کرده‌اند فوق کسانی که کافر شده‌اند قرار خواهم داد. آن‌گاه فرجام شما به سوی من است. پس در آنچه بر سر آن اختلاف می‌کردید میان شما داوری خواهم کرد.

فِرَازُ ﴿وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾ برتری مسیحیان بر دیگر اهل کتاب را بیان می‌دارد.

مسلمانان و اهل کتاب بیش‌ترین جمعیت دنیا را به خود اختصاص داده‌اند و شمار افراد بی‌دین و لایبک که به خدا اعتقادی نداشته باشند در دنیا بسیار اندک است و مجموع جمعیت دنیا جامعه‌ای دینی است و در واقع این ادیان مختلف است که به اقتضای محتوای تحریف شده یا درست و مصون از پیرایه، جوامع را فاسد یا سالم می‌سازد.

## روشنی ﴿۲۱۸﴾

### پیروی واقعی

﴿قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّى أُحَدِّثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا﴾<sup>۲</sup>.

- گفت اگر مرا پیروی می‌کنی، پس از چیزی پرسش مکن تا خود از آن با تو سخن آغاز کنم.

**بیان:** متابعت واقعی درگرو خالی بودن از سؤال و اشکال است.

۱. آل عمران / ۵۵.

۲. کهف / ۷۰.

## دانش اندوزی و کارآموزی

﴿فَانْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا قَالَ أَخَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا﴾<sup>۱</sup>.

- پس رهسپار گردیدند تا وقتی که سوار کشتی شدند، وی آن را سوراخ کرد، موسی گفت: آیا کشتی را سوراخ کردی تا سرنشینانش را غرق کنی؟ به واقع به کار ناروایی مبادرت ورزیدی!

**بیان:** عرفان، سیر و سلوک و نیز دانش اندوزی به رهسپار گردیدن و انطلاق نیاز دارد و با سایه نشینی و عافیت طلبی سازگار نیست. اگر کسی می پندارد در سایه ی عافیت خواهی می تواند به علم دست یابد، تنها شبیحی از آن را می یابد. شبیحی که به هیچ کار نمی آید.

علم آموزی به گفتن و شنیدن نیست، بلکه زمینه ی تربیتی و تجربه ی فراز و نشیب سلوک و رهسپار شدن و عملیاتی گردیدن را می خواهد. عالمی که چنین نباشد علم وی از جنس پلاستیک است و نه علم تجردی نورانی. جنسی که زیر حرارت داغ گناه، مقام و دنیا آب می شود و توان و تحملی ندارد. مدرسه ای که در آن باید نشست و سخن گوش فرا داد عالم پرور نیست. مدرسه باید دانش اندوز خود را به حرکت وا دارد و او را صحرایی نماید و خطرات فراوانی را برای وی پیش آورد. یادگیری به کارآموزی در ضمن تحصیل نیاز دارد و کارآموزی بعد از پایان تحصیل،



تأثیری در تولید علم ندارد. علم با سالیان متوالی کار مداوم و تجربه و خطاهای مکرر و پی در پی است که زایش دارد. در این آیه نیز حضرت موسی با حضرت خضر رهسپار می‌شود و هم خشکی و بیابان و هم دریا را در می‌نوردد و چشمه‌هایی از ولایت را بر پهنه‌ی زمین خشک تجربه می‌نماید و شگفتی‌های آن را در دریاها نیز می‌یابد. ولایتی گسترده که در همه جا نفوذ دارد و باطن و ظاهر را در خود فرو برده و بر آن چیره است.

## روشنی ﴿۲۲۰﴾

### کلیشه‌گرایی

﴿فَانْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطَعَمَا أَهْلَهَا فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّقُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ فَأَقَامَهُ قَالَ لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا﴾<sup>۱</sup>

- پس رفتند تا به اهل قریه‌ای رسیدند. از مردم آن‌جا خوراکی خواستند، ولی آن‌ها از مهمان نمودن آن دو خودداری کردند. پس در آن‌جا دیواری یافتند که می‌خواست فرو ریزد و بنده‌ی ما آن را استوار کرد. موسی گفت: اگر می‌خواستی می‌توانستی برای آن مزدی بگیری.

**بیان:** با توجه به مفاد این آیه، حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام هنوز گرفتار کلیشه‌هاست و خضر را برای تعمیر دیوار توبیخ می‌نماید؛ چرا که می‌پندارد صاحبان دیوار همان کسانی هستند که به آنان غذا ندادند؛ در حالی که صاحبان دیوار کسان دیگری بودند. افزون بر این، لازم نیست انسان برای هر کاری که انجام می‌دهد مزد طلب نماید.

گرفتاری به کلیشه‌ها امروز جامعه‌ی بشری را در خود غرق ساخته است و آنان انسان‌ها را با عناوین می‌شناسند و نه به شخصیت و موجودی واقعی آن‌ها. آنان به شنیدن عنوانی ناخوشایند از یکی از اعضای خانواده، تمامی آن خانواده را بد می‌دانند و جایگاه اجتماعی آنان را خدشه‌دار می‌نمایند و شخص و شخصیتش را فدای عنوان وی می‌کنند. همان‌طور که ممکن است کافری خوب باشد ولی مؤمن ظاهرمداری در نهایت بدی باشد.

### روشنی ﴿۲۲۱﴾

#### قدرت و دانش ذوالقرنین

﴿إِنَّا مَكْنَأُ لَهُ فِي الْأَرْضِ وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا فَاتَّبِعْ سَبَبًا﴾ ۱.

- ما در زمین به او امکاناتی دادیم و از هر چیزی وسیله‌ای بدو بخشیدیم تا راهی را دنبال کرد.

**بیان:** آیه‌ی شریفه از قدرت و علم بسیار ذوالقرنین می‌گوید. این آیه می‌فرماید خداوند از هر چیز سببی در اختیار ذوالقرنین قرار داده بود؛ یعنی او را بر هر فنی توانا نموده بود و طبیعی است علم به آن را نیز داشته است؛ زیرا قدرت بدون داشتن علم ممکن نیست. از این رو «ذی‌القرنین» را می‌توان به صاحب دو قرن که علم و قدرت است معنا نمود. او از توانمندی‌های خود استفاده می‌کرد: ﴿فَاتَّبِعْ سَبَبًا﴾، در نتیجه صاحب قدرت و تمکین بسیاری بود.

قرآن کریم پرده‌ای از زندگی وی را چنین می‌نماید: ﴿حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا قَلِيلًا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِنَّمَا أَنْ تُعَذِّبَ وَإِنَّمَا أَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا﴾<sup>۱</sup>؛ تا آن‌گاه که به غروب‌گاه خورشید رسید، به نظرش آمد که خورشید در چشمه‌ای گل‌آلود و سیاه غروب می‌کند و نزدیک آن طایفه‌ای را یافت. فرمودیم: ای ذوالقرنین، اختیار با توست، یا عذاب می‌کنی یا در میانشان روش نیکویی پیش می‌گیری.

ذوالقرنین که نماد فردی قدرتمند است حرکت و ره‌سپاری داشته است، نه آن‌که فردی نشسته و بی‌حرکت باشد. انسان قدرتمند همواره در حرکت، تحول، جنبش و آیند و روند است:

### گر شب ندوی روز به جایی نرسی

این مرد حق‌طلب در حرکت خود به غروب‌گاه خورشید رسید و دید خورشید داخل آب کثیفی می‌رود. از کثیفی جای غروب خورشید برداشت می‌شود در آن‌جا قومی کثیف و بد بوده‌اند؛ زیرا از نظر روان‌شناسی روحيات و خصوصیات انسان‌ها با محیط اطراف آن‌ها مطابقت دارد. انسان جهان را می‌سازد و جهان نیز او را و خدا نیز همه را دست به دست هم می‌دهد.

آنان با آن‌که به صورت گروهی بد بودند اما فراز: ﴿وَإِنَّمَا أَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا﴾ می‌رساند انسان نباید از هدایت و اصلاح هیچ فردی مأیوس شود؛ همان‌طور که پزشک نباید از درمان بیمار ناامید گردد و تا می‌تواند باید تلاش نماید. ذی‌القرنین طبیب ماهری بوده که به دو شاخ علم و قدرت مجهز بوده و راه اصلاح افراد را در دست داشته است.

آیه‌ی بعد وضع قومی دیگر را که بی‌حیا بوده‌اند چنین بیان می‌دارد:  
﴿حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلَىٰ قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ لَهُم مِّن دُونِهَا  
سِتْرًا﴾<sup>۱</sup>؛ تا آن‌گاه که به جایگاه برآمدن خورشید رسید. خورشید را چنین  
یافت که بر قومی طلوع می‌کرد که برای ایشان در برابر آن پوششی قرار  
نداده بودیم.

افزون بر دو گروه گفته شده، وی در مسیر حرکت خود با قوم ضعیفی  
مواجه شد که وقتی او را دیدند عقده‌ی دل خود را گشودند و مقابله با  
بدی و بدان را از وی مطالبه کردند: ﴿قَالُوا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِنَّ يَا جُوجَ وَمَأْجُوجَ  
مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَىٰ أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا﴾<sup>۲</sup>؛  
گفتند: ای ذوالقرنین، یاجوج و ماجوج سخت در زمین فساد می‌کنند، آیا  
ممکن است مالی در اختیار تو قرار دهیم تا میان ما و آنان سدی قرار دهی.  
ذوالقرنین توانست توده‌های جامعه را با خود همراه سازد؛ یعنی افراد  
عادی جامعه که اگر کسی آنان را با خود همراه نماید، به حاکمیت  
می‌رسد. انسان‌هایی که با جرقه‌ای، آتش می‌گیرند و خوبی یا بدی خود را  
بروز می‌دهند.

یاجوج و ماجوج نیز قدرتی داشتند که گویی نمی‌شد آنان را از بین  
برد، از این رو آن مردم تنها درخواست ایجاد مانع و سدی در برابر آنان  
کردند تا به امنیت رسند. امنیت رحمتی است که خداوند به انسان‌ها  
می‌دهد ولی به گناه صلح و آرامش و دوری از فتنه‌ها، قدر آن دانسته  
نمی‌شود. ذوالقرنین نیز امنیت را از رحمت خدا می‌داند: ﴿قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ

۱. کهف / ۹۰.

۲. کهف / ۹۴.

مِنْ رَبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا<sup>۱</sup>؛ گفت این  
 رحمتی از جانب پروردگار من است، ولی چون وعده‌ی پروردگارم فرا  
 رسد، آن جسد را درهم کوبد و وعده‌ی پروردگارم حق است.  
 ذی‌القرنین با آن که سدی نفوذناپذیر در برابر قبایل وحشی یا جوج و  
 مأجوج ایجاد کرد، از امنیت شکست‌ناپذیر خود مغرور نشد و آن را  
 رحمت الهی دانست.

### روشنی ﴿۲۲۲﴾

#### ایمان و دین‌مداری زکریا

﴿يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا﴾<sup>۲</sup>.  
 - ای زکریا، ما تو را به پسری که نامش یحیی است مژده می‌دهیم که  
 پیش از این هم‌نامی برای او قرار نداده‌ایم.

۵۴۳

**بیان:** حضرت زکریا در حال پیری و ناتوانی خود و همسر خویش از  
 خداوند فرزند می‌خواهد. البته انبیای الهی هیچ‌گاه دغدغه‌ی مسایل  
 شخصی نداشتند و همواره نسبت به دین خدا بوده است که اهتمام  
 داشته‌اند و مانند حضرت زکریا فرزند نمی‌خواهد و توانایی خداوند و  
 ضعف خود و همسرش را می‌شناسد اما او از خداوند «ولی» می‌خواهد تا  
 متولی و عهده‌دار امور دین بعد از وی شود؛ خواه چنین کسی فرزند او  
 باشد خواه کس دیگری. حضرت زکریا در دعای خود چنین فرزندى

۱. کهف / ۹۸.

۲. مریم / ۷.

می خواهد: ﴿يَرْتُبِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ﴾<sup>۱</sup>.

ایمان زکریا به خداوند و به این که او بر هر چیزی قدرت دارد سبب شد خداوند دعای وی را اجابت نماید و به او فرزندی عطا کند که افزون بر مقامات معنوی، در اسم نیز ممتاز باشد و تاکنون کسی «یحیی» نام نگرفته باشد.

خداوند به آن دو پیرمرد و پیرزن ناتوان فرزندی می دهد که از «محبوبان» بود و در کودکی صاحب «حکم» گردید.

مؤمن با ایمانی که به قدرت خداوند دارد هیچگاه مأیوس نمی شود؛ همان طور که به غرور آلوده نمی گردد. او ایمان دارد به این که خداوند به لحظه ای می تواند بیشترین جابه جایی ها را انجام دهد و فرودی را به فراز کشد و فرازی را فرود نماید و همین باور است که مانع از یأس یا غرور وی می شود.

حضرت یحیی و حضرت عیسی علیهما السلام از پیامبران جمالی حق تعالی می باشند؛ چنان که حضرت یحیی خود را از جباران نمی داند: ﴿وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا﴾<sup>۲</sup>.

مسیحی ها نیز چون پیروی پیامبری جمالی هستند انسان هایی بی آزار، مهربان، مؤدب و متین می باشند. البته در همین مورد، حضرت عیسی بر حضرت یحیی علیهما السلام برتری و فضیلت دارد؛ هر چند هر دو مقام «جمال» دارند؛ زیرا عیسی خود به صورت مستقیم به خود «سلام» می دهد ولی یحیی با واسطه بر خود درود می فرستد. حضرت عیسی می فرماید:

۱. مریم / ۶.

۲. مریم / ۳۲.



﴿وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا﴾<sup>۱</sup>. «ال» در ﴿السَّلَامُ﴾ نیز این برتری را بهتر و بیش تر نشان می دهد؛ چرا که الف و لام تمامیت است؛ یعنی تمام سلام بر عیسی، از این رو او مرسل و صاحب کتاب است و یحیی عَلَيْهِ السَّلَامُ تحت دولت ایشان قرار دارد با این که قبل از حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ می زیسته است. اولیای محبوبی الهی مانند حضرت آدم و حضرت یوسف عَلَيْهِمَا السَّلَامُ و حضرت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که هر یک در مرتبه ای هستند و برترین مرتبه از آن محبوبان ازلی و ابدی است.

### روشنی ﴿۲۲۳﴾

#### محبوبان صاحب حکم

﴿يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتِنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا﴾<sup>۲</sup>.

- ای یحیی، کتاب خدا را به جد و جهد بگیر و از کودکی به او نبوت دادیم.

**بیان:** حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ در پیری به مقام امامت رسید اما حضرت یحیی عَلَيْهِ السَّلَامُ در کودکی صاحب حکم می شود، از این جهت وی را باید از محبوبان الهی دانست؛ چرا که «حکم» قوی تر از «امامت» است و در کودکی به وی داده شده است. وی در خردسالی زحمتی نکشیده است تا این مقام به وی عطا شود، بلکه این مقام بدون زمینه ای اکتسابی به گونه ای دهشی به ایشان عنایت شده است. مراتب محبوبان متفاوت است. برخی

۱. مریم / ۳۳.

۲. مریم / ۱۲.

از محبوبان هیچ گونه مرتبه‌ی فعلی ندارند اما برخی از آنان به مرتبه‌ی فعل ارتباط دارند. در این آیه نیز حضرت یحیی از گروه دوم دانسته می‌شود؛ چرا که فعل ﴿حُذِ الْكِتَابَ﴾ بر مقام محبوبی «حکم» مقدم شده است؛ از این رو ایشان از محبوبان فعلی است که از محبوبان اسمایی یا ذاتی پایین‌تر است.

محبوبان در برابر محبان هستند. محبان با تلاش و ریاضت است که به قرب دست می‌یابند. همان‌طور که خداوند همواره در عشق است و هیچ‌گاه کمبود، فقر و ناتوانی ندارد اما حال فقر و مشکلات و گرفتاری‌های بندگان فقیر را به خوبی درک می‌کند و به امور منفی بندگان به وجه اثبات علم دارد، محبوبان نیز تمام مشکلات محبان را به خوبی می‌شناسند اما محبان نمی‌توانند محبوبان را آن گونه که هستند فهم نمایند.

محبوبان صاحب استخاره هستند. آنان قدرت تطبیق آیه‌ی استخاره با خواهان استخاره را دارند که البته این قدرت معنوی ریشه در صفای باطنی آنان دارد. محبوبان با نگاهی به آیه می‌توانند استخاره‌ی خواهان را تشخیص دهند. محبوبان به هر اتفاق و پیشامدی، قبل از وقوع آن آگاهی دارند و در کاری غافل‌گیر نمی‌شوند. آنان از مرگ خود خبر می‌دهند و ازدواج خود را می‌دانند.

در واقع، کارپردازان الهی از او اجازه می‌گیرند. حتی روح القدس در پی محبوبان است. روح القدس فرشته‌ای است که قدرت تأیید دارد و غیر از جبرئیل است؛ چنان‌که با «روح» که یکی دیگر از فرشتگان است تفاوت دارد. تأیید روح القدس صرف آمدن و نزول نمی‌باشد، بلکه او برای کمک به انسان می‌آید. به عبارتی خداوند مسبب کمک و روح القدس مباشر آن

است. او بندگان خاص خداوند را به زمینه‌های بلند معرفتی نایل می‌سازد. با این وجود، محبوبان نیازی به تأیید او ندارند، بلکه روح‌القدس خود به دنبال آن‌ها می‌رود. اگر دست و ذهن آدمی به روح‌القدس برسد، و او توجه و تأییدی نسبت به انسان داشته باشد، به‌طور حتم آدمی بار معنوی خود را بسته است و دیگر نیازمند بسیاری از چیزها نخواهد بود.

حضرت یحیی و حضرت عیسی از محبوبان هستند اما مریم از محبان است. حضرت یوسف نیز از محبوبان است اما حضرت یعقوب از محبان است. حضرت ابراهیم نیز محبی است؛ با آن‌که وی در توحید از حضرت موسی و حضرت عیسی پیشی دارد و شیخ انبیا و استاد توحید و دارای شؤن است. حضرت موسی نیز از محبان است.

عرفانی که هم‌اکنون در جامعه مطرح است به‌ویژه عرفان محی‌الدین عربی عرفان ضعیفی از محبان است که در عرفان محبوبان شأن والایی ندارد. امید است روزی در حوزه‌های علمیه، عرفان محبوبان تدریس شود.

فراز دوم این آیه می‌فرماید: ﴿وَأَتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا﴾. گفتیم این فراز می‌رساند حضرت یحیی از پیامبران محبوبی است؛ چرا که به وی در زمان کودکی حکم داده شده است. باید توجه داشت هر پیامبری دارای حکمی ویژه است که به آن مأمور می‌شود. تمام اولیای خداوند صاحب حکم هستند. احکام آنان با هم تفاوت دارد و هر یک مأمور به کاری می‌باشند. هیچ پیامبری نیز دو حکم نمی‌گیرد. برای نمونه، حضرت موسی با آن‌که

معجزات بسیار متنوعی داشته، اما در تمامی آن فقط یک حکم را دنبال می‌نموده است.

قرآن کریم احکام هر یک از پیامبرانی که از آنان نام می‌برد را بیان کرده است.

اولیای امت محمدی نیز هر یک مناسبت و مشابهتی با یکی از انبیا یا حضرات چهارده معصوم علیهم‌السلام دارند گویی که از او حکم گرفته است اما آنان نیز حکم اختصاصی خود را دارند و تنها شباهت به یکی از اولیای معصوم دارند و به مثل مانند دو شاعر می‌مانند که جدای از هم شعری یکسان بگویند.

### روشنی ﴿ ۲۲۴ ﴾

#### درک باطنی

﴿فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا﴾<sup>۱</sup>.

- و در برابر آنان پرده‌هایی بر خود گرفت، پس روح خود را به سوی او فرستادیم تا به شکل بشری خوش اندام بر او نمایان شد.

**بیان:** برخی از انسان‌ها به صورت خودجوش، به معنویات روی می‌آورند. بعضی از حیوانات نیز خودجوشی درونی دارند. افراد خودجوش معنوی، اموری را پیش از وقوع آن می‌فهمند. برخی به این فهم بُعد رابع و بعضی حس ششم می‌گویند. توجهات باطنی، مغیبات و علوم

لدنی نیز به شدت و ضعفی که دارد برای آنان روی می‌دهد. دور شدن حضرت مریم علیها السلام از مردم و خلوت‌گزینی ایشان از روی همین درک و توجه باطنی بوده است؛ زیرا آیه از وجود خیردهنده‌ی احتمالی گزارشی نمی‌دهد.

اولیای خدا دارای حس باطنی می‌باشند آنان وقت‌ها و ساعت‌های خود را که برای آن حکم دارند می‌دانند؛ از این رو می‌دانند چه کاری را در کجا و در چه زمانی انجام دهند و چه وقتی در کجا باشند. ممکن نیست از آن چه قرار است برای آنان پیش بیاید باخبر نباشند؛ از این رو هیچ‌گاه غافل‌گیر نمی‌شوند ولی اطلاع از مشیت الهی باعث نمی‌شود آنان از اسباب و علل ظاهری استفاده نکنند و تنها به آن چه تکلیفشان است عمل می‌نمایند که اگر غیر از این بود مرگی نداشتند و می‌توانستند عمری ابدی در ناسوت داشته باشند.

## روشنی ﴿۲۲۵﴾

### صلابت مریم علیها السلام

﴿فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا﴾<sup>۱</sup>.

- پس مریم در حالی که او را در آغوش گرفته بود به نزد قومش آورد. گفتند: ای مریم، به‌راستی کار بسیار ناپسندی مرتکب شده‌ای. **بیان:** این آیه از ماجرای می‌گوید که برای بانویی مؤمن و بدون شوهر

بسیار سخت است. بردباری و مقاومت حضرت مریم عَلَيْهَا در این ماجرا قدرت ایمان او را می‌رساند. بانویی چون مریم فرزند خود را در آغوش می‌گیرد و به میان مردم می‌رود بدون این‌که هراسی از برخورد آن‌ها داشته باشد.

این ماجرا موقعیت حضرت مریم عَلَيْهَا در مراتب ولایت و توحید را روشن می‌سازد.

هر زن مؤمن دیگری که چنین واقعه‌ای برای او رخ داده بود دست‌کم این بود که خود را ناپدید می‌ساخت. صلابت و موقعیت بالای ایمانی که یک زن می‌تواند داشته باشد از این آیه به دست می‌آید و مسیری که برای رشد معنوی آنان است را می‌نماید.

### روشنی ﴿ ۲۲۶ ﴾

#### طهارت مریم عَلَيْهَا

﴿ يَا أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكَ بَغِيًّا ﴾ !

- ای خواهر هارون، پدرت مرد بدی نبود و مادرت نیز بدکاره نبود.

**بیان:** حضرت مریم با آن که قدیسی است که به طهارت شهره بود اما بدخواهانی داشت که زبان به طعنه بر وی گشودند. او با آن که از خانواده‌ی انبیای الهی بود برای حفظ این سمت و برای ترس از آبرو، این میدان الهی را خالی نکرد و به تکاپو نیفتاد و این امر، طهارت حقیقی و واقعی و مطهر بودن آن حضرت را می‌رساند.

## روشنی ﴿ ۲۲۷ ﴾

### محک و معیار ایمان

﴿ قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا ﴾<sup>۱</sup>!

- عیسی گفت: منم بنده‌ی خدا، به من کتاب داده و مرا پیامبر قرار داده است.

**بیان:** کسی ایمان دارد که همانند حضرت عیسی علیه السلام نخست خداوند را در هر جایی ببیند یا بداند و او را در بیرون از ذهن خود و درون خویش بیابد و خود را بنده‌ی او ببیند و سپس به کارهای به ظاهر محالی که انجام می‌دهد توجه داشته باشد و آن را از خداوند به شمار آورد، وگرنه جز ایمانی صوری ندارد.

## روشنی ﴿ ۲۲۸ ﴾

### دین خاتمیت و تمامیت

﴿ وَلَمَّا جَاءَ عِيسَى بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ: قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ، وَلِأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلَفُونَ فِيهِ، فَاتَّقُوا اللَّهَ، وَأَطِيعُوا ﴾<sup>۲</sup>.

- و چون عیسی دلایل آشکار آورد، گفت: به راستی برای شما حکمت آوردم و تا درباره‌ی بعضی از آن‌چه در آن اختلاف می‌کردید برایتان توضیح دهم. پس از خدا بترسید و فرمانم بپذیرید.

**بیان:** حضرت عیسی علیه السلام در این آیه می‌فرماید: ﴿ وَلِأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ

۱. مریم / ۳۰.

۲. زخرف / ۶۳.



الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ ﴿۱﴾. وی نمی‌فرماید من تمامی اختلاف‌های شما را توضیح می‌دهم؛ چرا که تمامیت وصف اسلام است و این دین بعدی است که باید بشر را صافی کند و به تمامی اختلافات آنان پایان دهد؛ از این رو ختم ادیان الهی است.

### روشنی ﴿۲۲۹﴾

#### متانت و بزرگواری پیامبران الهی ﷺ

﴿قَالَ: يَا قَوْمِ، لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾<sup>۱</sup>.

- گفت: ای قوم من، در من سفاهتی نیست، ولی من فرستاده‌ای از جانب پروردگار جهانیان هستم.

**بیان:** این سخن یکی از فرستادگان الهی است که به قوم دشمن خود با نرمی و با تعاملی منطقی و به زیبایی مواجه می‌شود و کریمانه استدلال می‌کند! او نه به دشمن اهانتی روا می‌دارد و نه ناجوان‌مردانه با او روبه‌رو می‌شود، بلکه او با متانت تمام و منطقی سالم هم‌سخن می‌شود و توهین آنان که وی را فردی سفیه می‌دانستند از خود نفی می‌کند. خداوند نیز سخن او را بسیار محکم و محترمانه نقل می‌کند بدون آن که به آن قوم دشمن ناسزایی بگوید.

پیامبر خدا در لحن خود آرام است و از توهین آنان به خود عصبانی نمی‌شود و به خشونت نمی‌گراید و زبان به بدی نمی‌گرداند و تنها بر هدف خود که رسالت است پای می‌فشرد و می‌گوید من رسول و فرستاده‌ی خدا هستم و با لطافت مفهومی، ادعای دروغ‌گویی آنان را از



خود نفی می‌کند. او شأن خود را چنان بالا می‌بندد و چنان آزاد منشانه به این موضوع نگاه می‌کند که نیازی به دفاع از خود نمی‌بیند. مؤمن نیز باید بسیار صبور، متین و سنگین باشد و استبداد، ارتجاع، خشونت و تندی را در جان خود ندارد. خشونتی که از شاهان و سلاطین گذشته به یادگار در فرهنگ و سنت ما ایرانیان ماندگار شده است و این تندی حتی در بحث‌ها و گاه در منبرها دیده می‌شود. در این گفته، پیامبر خدا نه خود را خرد و تحقیر می‌کند و نه به دشمن اهانت می‌نماید، بلکه با متانت تمام با قوم خود سخن می‌گوید و رعایت ادب و احترام را همواره دارد و سخن حق خود را بیان می‌نماید و برای آن استدلال دارد و وجوه بلاغت و فصاحت را در کلام خود می‌آورد و زیبا سخن می‌گوید و آن را با هنر می‌آمیزد تا برای شنونده دل‌نشین و تأثیرگذار باشد.

### روشنی ﴿۲۳۰﴾

#### دانش تاریخ

﴿تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ﴾<sup>۱</sup>

- این از خبرهای غیب است که آن را به تو وحی می‌کنیم. پیش از این نه تو آن را می‌دانستی و نه قوم تو. پس شکیباً باش که فرجام نیک از آن تقوایبشگان است.

**بیان:** خداوند برخی از وقایع تاریخی را در کتاب وحی خود می‌آورد و می‌فرماید: ﴿مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ﴾؛ این حکایات تاریخی از

مغیباتی است که برای شما و این امت بیان می‌داریم. تاریخ یا توسط دوستان چاپلوس و منفعت‌گرا نوشته شده یا به قلم دشمنان معاند و بدخواه؛ از این رو از حب و بغض خالی نمی‌باشد و بدون تحلیل، ارزشی ندارد و دست‌خوش تحریف فراوان شده است. تاریخ با توجه به تعبیر: ﴿مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا﴾ یک علم است ولی علمی است که دست تحریف به آن راه یافته است. نسبت‌های ناروای فراوانی درباره‌ی حضرات معصومین علیهم‌السلام در تاریخ است. تاریخ تنها حدس‌ها و تخمین‌هایی است که یک محقق می‌تواند از آن استفاده کند نه عموم مردم.

### روشنی ﴿۲۳۱﴾

#### کمیت پایین حق طلبان

﴿وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ، وَبِهِ يَعْدِلُونَ﴾<sup>۱</sup>.

- و از میان کسانی که آفریده‌ایم گروهی هستند که به حق هدایت می‌کنند و به حق داوری می‌نمایند.

**بیان:** این آیه می‌فرماید از میان پدیده‌هایی که به آفرینش رسیده‌اند تنها بعضی هستند که با هم از ابتدای آفرینش تا دامنه‌ی قیامت، گروهی اندک را تشکیل می‌دهند و همان‌ها هستند که هدایت شده‌اند و عدالت می‌طلبند. خوبان اندک و کم‌تر از اندک هستند و در میان آدمیان استثنا به شمار می‌روند. کیفیت‌ها اندک و کمیت‌ها بسیار است.

## پناهگاه بلایا

﴿ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ ﴾<sup>۱</sup>

- ولی تا تو در میان آنان هستی خدا بر آن نیست که ایشان را عذاب کند و تا آنان طلب آمرزش می‌کنند، خدا عذاب‌کننده‌ی ایشان نخواهد بود.

**بیان:** آیه‌ی شریفه دو عامل را سبب مصونیت از عذاب و بلایا می‌داند: یکی این که انسان در منطقه و شهر یا کشوری که در آن زندگی می‌کند اولیای خدا را بیابد و درون دل آن‌ها جایی داشته باشد و در کنار آنان نقشی ایفا نماید. سالکی که یکی از اولیای خدا را مربی خود قرار می‌دهد و او را در دل خود دارد، همان نقشی که از اولیای خدا در دل دارد حرزی برای اوست و سالک در واقع در پناه او می‌باشد. کسانی که نقشی از اولیای الهی در نهاد خود ندارند بنیادی سست دارند. درست است این آیه‌ی شریفه از شخص رسول خدا ﷺ سخن می‌گوید اما به تنقیح مناط و با توجه به ملاک، می‌شود گفت تمامی اولیای خدا خواه در درون و دل انسان باشند یا در اجتماع، عامل حفظ بندگان از عذاب و بلایا هستند. دومین عامل مصونیت از بلایا، استغفار نمودن و نداشتن غفلت از خداوند است. البته اگر ولی الهی در میان جامعه باشد و افراد جامعه از او غفلت داشته باشند ممکن است آنان به سبب غفلتی که از خداوند و به تبع از ولی الهی دارند، به عذاب دچار شوند.



## روشنی ﴿۲۳۳﴾

### مصلحان و رفع عذاب

﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا مُصْلِحُونَ﴾<sup>۱</sup>.

- و پروردگار تو هرگز بر آن نبوده است که شهرهایی را که مردمش اصلاحگرند به ستم هلاک کند.

**بیان:** این آیه می‌فرماید تا مردمی اصلاح‌گر در میان امتی باشند، آن امت عذاب نمی‌بیند. در واقع، هلاکت انسان‌ها به خاطر محدودیت‌های آنان نیست و ممکن است گروهی بد باشند ولی خدا آنان را نابود نکند، بلکه هلاکت وقتی واقع می‌شود که اهل آن دیار مصلح نباشند.

## روشنی ﴿۲۳۴﴾

### روش تبلیغ

﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾<sup>۲</sup>.

- و خویشان نزدیکت را هشدار ده.

**بیان:** در کتاب «الاحتجاج» آمده است وقتی این آیه نازل شد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بستگان خویش را دعوت کرد و بهترین غذای آن وقت که آبگوشت بود به آن‌ها داد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به هنگام شروع «بسم الله» گفت؛ به این معنا که بفرمایید و ابولهب با شنیدن آن گفت اکنون ما را سحر

۱. هود / ۱۱۷.

۲. شعراء / ۲۱۴.



می‌کند، از این رو بدون هیچ‌گونه ملاحظه‌ی قومی بلند شد و رفت. بعضی به همین خاطر آبگوشت نمی‌خورند و می‌گویند سحر می‌شویم! گفتن «بسم الله» به معنای بفرمایید از زمان پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بوده است ولی برخی به جای آن «بفرمایید» می‌گویند. همان‌طور که برخی به جای سلام «درود» می‌گویند!

خداوند می‌فرماید دعوت علنی خود را از خویشان شروع نما؛ چرا که آنان ترحم بیش‌تری به حضرت دارند و آن حضرت دعوت خود را با انداختن سفره شروع نماید و این می‌رساند برخی از تبلیغ‌ها باید با چنین مایه‌ای همراه باشد وگرنه فتیر است.

خداوند به پیامبر می‌فرماید برای کسانی که دعوت تو را در این میهمانی پذیرفتند بسیار فروتن باش: ﴿وَاحْفَظْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾<sup>۱</sup>؛ و برای آن مؤمنانی که تو را پیروی کرده‌اند بال خود را فرو گستر.

امر به این فروتنی از آن‌جاست که اینان بستگان حضرت بودند و آنان نسبت به پیامبری ایشان حسادت می‌کنند و اگر کسی نیز ایمان بیاورد ممکن است بگوید این پسر عموی ما برای ما کدخدا و ارباب شده است؛ از این رو می‌طلبد که حضرت همواره فروتنی داشته باشد. افزون بر این، آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای تمامی عالمیان رحمت است و جز این از آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ انتظار نمی‌رود.

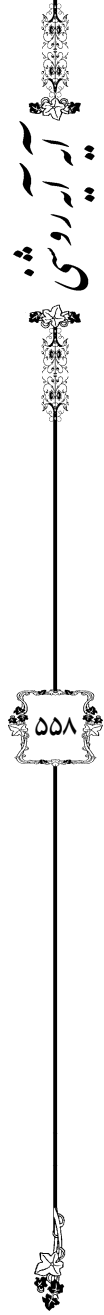
### هجرت به مکه

﴿إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِي اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ وَكَلِمَةَ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾!

- اگر او (پیامبر) را یاری نکنید، به قطع خدا او را یاری کرد هنگامی که کسانی که کفر ورزیدند او را از مکه بیرون کردند و او نفر دوم از دو تن بود، آن‌گاه که در غار ثور بودند وقتی به همراه خود می‌گفت اندوه مدار که خدا با ماست؛ پس خدا آرامش خود را بر او فرو فرستاد و او را با سپاه‌یانی که آن‌ها را نمی‌دیدند تأیید کرد و کلمه‌ی کسانی را که کفر ورزیدند پست‌تر گردانید و کلمه‌ی خداست که برتر است و خدا شکست‌ناپذیر حکیم است.

**بیان:** این آیه از واقعه‌ی هجرت پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به مدینه می‌گوید. آن حضرت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پدرزن خود ابوبکر را همراه داشت. سنیان این آیه را فضیلتی برای وی می‌دانند.

در این آیه ﴿نَصَرَهُ اللَّهُ﴾ مفرد آمده است نه به صیغه‌ی تشبیه یا جمع و به این معناست که خداوند تنها رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را یاری کرد و ابوبکر را یاری نکرد. ﴿ثَانِي اثْنَيْنِ﴾ حضرت ختمی مرتبت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌باشند که به



هم‌نشین و مصاحب خود می‌فرماید: ﴿لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾؛ نترس خدا با ماست. این یعنی این که ابوبکر می‌ترسیده و اضطراب داشته است. افزون بر این، خداوند آرامش و سکینه را تنها برای پیامبرش می‌داند و نه برای هر دو با هم و تنها آن حضرت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را تأیید می‌نماید و می‌فرماید: ﴿فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا﴾. با این وصف، آیا فضیلتی در این آیه برای ابوبکر اثبات می‌شود!

به راستی قرآن کریم کتابی است که حجت را بر همگان تمام می‌نماید و می‌توان حکم هر چیزی را از آن خواست.

### روشنی ﴿۲۳۶﴾

#### جنگ بدر

﴿إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ أَمَنَةً مِنْهُ، وَيُنزِلُ عَلَيْكُم مِّنَ السَّمَاءِ مَاءً، لِيُطَهِّرَكُم بِهِ، وَيُذْهِبَ عَنْكُم رِجْزَ الشَّيْطَانِ، وَلِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ، وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ﴾.!

- به یاد آورید هنگامی را که خدا خواب سبک آرامش‌بخشی که از جانب او بود بر شما مسلط ساخت و از آسمان بارانی بر شما فرو ریزانید تا شما را با آن پاک گرداند و وسوسه‌ی شیطان را از شما بزدايد و دل‌هایتان را محکم سازد و گام‌هایتان را به آن استوار دارد.

**بیان:** این آیه، یکی از صحنه‌های جنگ بدر را بیان می‌دارد. ما برخی از صفحات این جنگ را بر اساس این آیه‌ی شریفه چنین ورق می‌زنیم. در شبی از شب‌ها که لشکریان اسلام در نزدیکی چاه بدر خیمه زده بودند،

خوابی سبک تمامی لشکر کوچک اسلام را در بر گرفت. خوابی که به آنان آرامش داد و آنان را در لذتی فرو برد؛ گویی در خانه‌ی خود کنار همسر خویش هستند به گونه‌ای که برخی را جنب ساخت. وقتی لشکریان آسوده در خوابی خوش بودند، سپاه گران دشمن هجوم برد و چاه‌های آب را گرفت و سپاه اسلام بدون آب ماند اما خداوند برای آنان باران فرو فرستاد. مسلمانان با آن باران بود که بیدار شدند و خود را جنب یافتند و نیاز به آب پیدا کردند: ﴿وَيُنزِلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً، لِيُطَهِّرَ كُمْ بِهِ﴾.

تعبیر ﴿أَمَنَةً﴾ که در این آیه آمده است به رخوت لذت‌بخش گفته می‌شود که با انزال ایجاد می‌شود! مراد از رجس نیز جنابت است که از طرف شیطان می‌آید و تطهیر به خاطر احترامی که بر رجس دارد بر آن مقدم شده است. تطهیر نیز به خود باران منتسب است نه آن که باران در گودال یا چاله‌ای جمع شود و مسلمانان در آن غسل نمایند. این امر غیر معمولی بودن آن را می‌رساند تا مسلمانانی که ضعف نفس داشتند و غربت پیامبر اکرم ﷺ را می‌دیدند، به تذبذب و سستی دچار نشوند و با قوت قلب و ثبات قدم به میدان جنگ بروند.

اما فراز پایانی این آیه‌ی شریفه بحث «اراده» و «قدرت» را طرح می‌نماید و می‌فرماید: ﴿وَلِيُرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ، وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ﴾. در روان‌شناسی می‌گویند قدرت انسان تابع اراده‌ی اوست و به ستبری استخوان‌ها و سنگینی بدن نمی‌باشد. ممکن است کسی بدن و استخوان ستبری نداشته باشد، ولی اراده‌ی محکم او حتی استخوان خود را نیز بشکند. اگر انسانی ستبری سینه داشته باشد اما فاقد اراده‌ی قوی باشد، کارآیی ندارد. این قوت اراده است که دل را محکم و قدم را ثابت می‌دارد.



البته ایمان نیز در کمال اراده و قوت آن تأثیر به‌سزایی ایجاد می‌کند اما ثبات قدم در میدان کار و آزمایش است که خود را می‌نماید نه با لم‌دادن به متکا و نشستن.

بعضی از تفاسیر ضمیر ﴿مِنَّهُ﴾ در ابتدای آیه را به «شیطان» باز گردانده‌اند که چنین ارجاعی هم تضييع معنای آیه است و هم با تعبیر ﴿أَمَنَةً﴾ سازگار نیست؛ زیرا این خداوند است که آرامش می‌دهد نه شیطان.

ما نحوه‌ی تربیت اراده و کنترل آن را در کتاب «دانش سلوک معنوی» که کتابی بی‌نظیر در تبیین اصول عرفان شیعی است آورده‌ایم.

### روشنی ﴿۲۳۷﴾

#### بزرگداشت خداوند و پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

﴿لَتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ، وَتُعَزِّرُوهُ، وَتُوَفِّرُوهُ، وَتُسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلاً﴾<sup>۱</sup>.

تا به خدا و فرستاده‌اش ایمان آورید و او را یاری کنید و ارجش نهید و خدا را بامدادان و شام‌گاهان به پاکی بستابید.

**بیان:** در فراز: ﴿وَتُعَزِّرُوهُ، وَتُوَفِّرُوهُ﴾ یکی از امور اساسی که مورد تأکید قرآن کریم است و مرام اسلام به شمار می‌رود آمده است و آن حمایت از صاحبان حق و پیروی از آنان است. خداوند متعال کار خدایی خود را انجام می‌دهد و برای بندگان خویش پیامبر می‌فرستد تا شاهد، بشیر و نذیر امت باشد. وظیفه‌ی مردم نیز این است که به خدا و رسول ایمان

بیاورند و پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را عزیز دارند و خداوند را به واسطه‌ی نصرت دین بزرگ بدارند و صبح و عصر تسبیحش کنند.

اهتمام به این امر و بزرگداشت بزرگان و صاحبان حق وظیفه‌ای است که هر کسی باید نسبت به آن اهتمام داشته باشد؛ به گونه‌ای که حتی اگر از یک بقالی جنس می‌خرد به همان اندازه بر او حق می‌یابد و باید او را حمایت کند یا اگر جایی نماز می‌خواند لازم است امام جماعت آن را حمایت کند. اگر انسان نسبت به نعمت‌ها و مواهبی که استفاده می‌کند اهتمام نداشته باشد، خیری از آن نمی‌برد. پیامبر اکرم ۹ ایمان و هدایت را برای مردم به ارمغان آورده پس بر آنان صاحب حق است و مردم باید او را حمایت و مدد نمایند و بزرگش دارند؛ همان‌طور که باید حق خداوند را به‌خاطر ارسال و بعثت پیامبر و برای بی‌نهایت نعمت دیگر پاس دارند و او را یاری دهند و حتی جان خویش را در راه او دهند. از موارد بزرگداشت خداوند این است که فرستاده‌ی او را بزرگ دارند و او را کمک نمایند.

### روشنی ﴿۲۳۸﴾

#### از جنگ ماندگان

﴿سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ شَغَلَتْنَا أَمْوَالُنَا وَأَهْلُونَا، فَاسْتَغْفِرْ لَنَا، يَقُولُونَ بِالسِّنْتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ، قُلْ: فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً، إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرّاً أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعاً بَلْ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبيراً﴾<sup>۱</sup>.

- بر جای ماندگان بادیه‌نشین به‌زودی به تو خواهند گفت اموال ما و

کسانمان ما را گرفتار کردند، برای ما آمرزش بخواه. چیزی را که در دل‌هایشان نیست بر زبان خویش می‌رانند. بگو: اگر خدا بخواهد به شما زیانی یا سودی برساند چه کسی در برابر او برای شما اختیار چیزی را دارد، بلکه این خداست که به آنچه می‌کنید همواره آگاه است.

**بیان:** برخی از اعراب بادیه‌نشین در فتح مکه از حضور در جنگ تخلف ورزیدند. آنان به پیامبر اکرم ﷺ گفتند ما می‌خواستیم در این جنگ شرکت نماییم ولی عیال و اموالمان را چه کار می‌کردیم؟ آنان از پیامبر خدا ﷺ خواستند واسطه شود و از طرف ایشان استغفار کند. خداوند پرده از چهره‌ی ریاکار آنان برمی‌دارد و می‌فرماید آنان دروغ می‌گویند و به زبان چیزی می‌گویند که در دل به آن اعتقاد ندارند. به آنان بگو: اگر خداوند بخواهد به کسی زیان یا سودی برسد دیگر کیست که بتواند مانع شود و خلاف آن را انجام دهد. پس نباید اموال و اولاد خویش را بهانه‌ای برای فرار از جنگ قرار داد.

آیه‌ی بعد نیز چهره‌ی نفاق‌گونه‌ی این کرکسان دوچهره را به تصویر می‌کشد: ﴿سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انْطَلَقْتُمْ إِلَىٰ مَغَانِمٍ لِّتَأْخُذُوهَا ذَرُونَا نَتَّبِعْكُمْ، يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ، قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونَا، كَذَلِكُمْ قَالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ، فَسَيَقُولُونَ: بَلْ نَحْسُدُونَنَا، بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا﴾؛<sup>۱</sup> چون به قصد گرفتن غنایم روانه شدید به زودی بر جای ماندگان خواهند گفت بگذارید ما هم به دنبال شما بیاییم. این گونه می‌خواهند دستور خدا را دگرگون کنند. بگو: هرگز از پی ما نخواهید آمد. آری، خدا از پیش درباره‌ی شما چنین فرموده است.

پس به زودی خواهند گفت: نه، بلکه بر ما رشک می‌برید. نه چنین است، بلکه جز اندکی در نمی‌یابند.

این آیه پرده از چهره‌ی دروغ‌پرداز تخلف‌گرایانی که به جنگ نرفتند برمی‌دارد. آنان می‌گویند هر چند ما در جنگ شرکت نکردیم، بگذارید در گرفتن غنائم با شما باشیم. خداوند به آن‌ها می‌فرماید اینان می‌خواهند کلام خدا را تغییر دهند؛ زیرا من گفتم این‌ها در جنگ نباشند ولی این‌ها می‌گویند ما در غنائم جنگ حضور داشته باشیم. به آنان بگو شما به حقیقت هرگز پیروی ما نمی‌کنید. خداوند از پیش درباره‌ی شما خبر داده است.

آنان که به زاری التماس غنیمت می‌کردند وقتی به نتیجه‌ای نرسیدند می‌گویند شما حسودی می‌کنید که ما غنائم را ببریم. خداوند نیز می‌فرماید: بگذارید هر چه می‌خواهند بگویند. اینان با آن که حقه‌بازی دارند ولی اندکی از آنان بعد از این بدی خود را خواهند دانست و باز می‌گردند.

البته خداوند به سبب مه‌ری که به بندگان خود دارد باز راه توبه را برای این گروه باز می‌گذارد، اما جبران تخلف آنان را حضور در جنگی دیگر می‌داند و نه گفتن استغفار و می‌فرماید: ﴿قُلْ لِّلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سُدْعُونَ إِلَىٰ قَوْمِ أُولِي الْأَرْحَامِ بَأْسٌ شَدِيدٌ تُقَاتِلُونَهُمْ، أَوْ يُسَلِّمُونَ، فَإِنِ تَطِيعُوا يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا، وَإِن تَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِّن قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾<sup>۱</sup>؛ به برجای ماندگان بادیه‌نشین بگو: به زودی به سوی قومی سخت زورمند

دعوت خواهید شد که با آنان بجنگید یا اسلام آورند. پس اگر فرمان برید، خدا شما را پاداش نیک می‌بخشد و اگر هم‌چنان که پیش‌تر پشت کردید باز هم روی بگردانید، شما را به عذابی پردرد معذب می‌دارد. تخلف‌گرایان که ادعای زیادی داشتند، خداوند میدان دیگری برای توبه و حضور به آنان می‌دهد و می‌فرماید اگر در ادعا و بهانه‌ای که دارید راست می‌گویید، خود را امتحان کنید و به جنگ با قومی شجاع و نیرومند بروید و آنان را یا بکشید و یا اسیرشان کنید. شرکت شما در این جنگ نشان می‌دهد شما افراد خوبی هستید و در این صورت، اجر عظیمی بهره‌ی شما می‌شود ولی اگر رویگردان شدید و هم‌چون پیش تخلف ورزیدید خداوند شما را عذاب می‌کند آن هم عذابی دردناک.

### روشنی ﴿۲۳۹﴾

#### پیش‌گویی فتح مکه

﴿وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ، وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا﴾<sup>۱</sup>.

و اوست همان کسی که در دل مکه پس از پیروزکردن شما بر آنان دست‌های آن‌ها را از شما و دست‌های شما را از ایشان کوتاه گردانید و خدا به آن‌چه می‌کنید همواره بیناست.

**بیان:** این آیه پیروزی مسلمانان را در فتح مکه پیش‌گویی می‌کند

و مانند پیش‌گویی غلبه‌ی رومیان بر پارسیان در کم‌تر از ده سال است که در سوره‌ی روم آمده است: ﴿غُلِبَتِ الرُّومُ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ﴾<sup>۱</sup>؛ رومیان شکست خوردند در نزدیک‌ترین سرزمین، ولی بعد از شکستشان در ظرف چند سالی به‌زودی پیروز خواهند گردید. تعبیر ﴿كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَاتَّقَىٰ أَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ﴾ می‌رساند مسلمانان مکه را بدون خون‌ریزی و درگیری فتح خواهند کرد. این می‌رساند برخی شکست‌ها، پیروزی‌های بزرگی را در پی دارد و گاهی موفق نشدن خود موفقیت است؛ همان‌طور که خورشیدی که پشت ابرهای تیره می‌رود بعد از پایان بارندگی و رفتن آن ابرها درخشان‌تر است.

### روشنی ﴿۲۴۰﴾

#### آزار به پیامبر اکرم ﷺ

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا﴾<sup>۲</sup>.

- بی‌گمان کسانی که خدا و پیامبر او را آزار می‌رسانند خدا آنان را در دنیا و آخرت لعنت کرده و برایشان عذابی خفت‌آور آماده ساخته است. **بیان:** رسول اکرم ﷺ همسرانی داشت که وی را بسیار آزار می‌دادند. این آیه آنان را تهدید می‌نماید اما پیامبر اکرم ﷺ آن‌قدر آزار دید که فرمود: «ما أُوذِيَ نَبِيٍّ مِثْلَ مَا أُوذِيَتِ»؛ هیچ پیامبری مانند من اذیت نشد.

۱. روم / ۳۲.

۲. احزاب / ۵۷.

آیه‌ی زیر نیز متن این روایت را تأیید می‌نماید: ﴿فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تَعْمَلُونَ﴾<sup>۱</sup>؛ و اگر تو را نافرمانی کردند بگو من از آن چه می‌کنید بیزارم.

فاعل ﴿عَصَوْكَ﴾ همان‌طور که در آیه‌ی پیش از آن آمده است: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ همان ﴿الْأَقْرَبِينَ﴾ است اما مراد از آن نه ابولهب یا ابوجهل است، بلکه برخی از همسرانی است که آن حضرت را اذیت و آزار می‌کردند.

در تبیین این فرمایش آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که می‌فرمود: «ما أوذني نبيٌّ مثل ما أوذيت» باید توجه داشت انبیا‌یی بوده‌اند که در دل ماهی در اعماق دریا اسیر شدند، پیامبرانی را ازّه کرده‌اند، برخی را در میان دیوار گذاشتند و بدن آنان را قطعه قطعه ساختند. پیامبری مانند حضرت نوح هزار سال آزار مردم را تحمل نمود. پیامبرانی چون ابراهیم، ایوب، و یعقوب نیز کم آزار یا ابتلا ندیدند؛ حال مگر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چه اذیتی شده است؟ آیا جز این است که قدری خاک بر سر مبارک حضرت ریختند و دندان‌ش را شکستند؟ پس چرا ایشان آن‌گونه می‌فرماید و در آزار دیدن خود هیچ پیامبری را هم‌پای خود نمی‌داند؟ به نظر ما آیه‌ی شریفه‌ی حاضر که می‌فرماید: ﴿فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تَعْمَلُونَ﴾ معنای همین روایت را می‌رساند.

در این آیه بحثی از دین و احکام اجتماعی آن نیست. دقت در آن می‌رساند آزار زنان مورد نظر است که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آن را در خانه

تحمّل می‌نموده است. فراز: ﴿فَقُلْ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تَعْمَلُونَ﴾ به مدد روان‌شناختی آن می‌رساند این آیه برای خانه است و نه جامعه؛ چرا که جامعه همان بیان ﴿لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ﴾<sup>۱</sup> را می‌طلبد. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وقتی در جامعه نمی‌تواند کافران را هدایت نماید آنان را به خود حواله می‌دهد ولی در این جا از آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خواسته می‌شود اعلام نماید موافق کارهای آن زنان متخلف نیست و هر کار دیگری نماید تنها شرایط در خانه بدتر می‌شود و زنان بر ایشان بیش‌تر سخت می‌گیرند.

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در خانه‌ی خود و به دست برخی از زنان خویش آزار می‌دیده است. اگر مردی را بیرون از خانه سنگ بزنند و پیشانی‌اش را بشکنند و پایش را اره کنند، وقتی به خانه می‌آید اهل خانه برای او مرحم هستند؛ یکی برایش گریه می‌کند، دیگری دل‌سوزی می‌نماید، یکی آب روی دستش می‌ریزد ولی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بعد از حضرت خدیجه عَلَيْهَا السَّلَام خانه‌ای امن و همسری مهربان نداشته است. بعضی از همسران آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ زنانی توطئه‌گر، عنادجو، خبیث و لعین بوده‌اند. زنی هم چون حفصه دارای بغض و کسی همانند عایشه آن قدر بی‌حیا و جسور بوده است که نسبت به آن حضرت بسیار بی‌احترامی و گاه توهین می‌کرده است. دعوا و ناسازگاری می‌نمود و آبروریزی به راه می‌انداخت. آن هم نه تنها برای شخص پیامبر بلکه برای فرزندان آن حضرت نیز مشکلاتی بسیاری را به وجود آورد. عایشه که مادرش شفایافته‌ی حضرت فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام بود و به همین واسطه از مرگ نجات یافت، بغضی بی‌حد و اندازه به حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَام داشت که موجب می‌شد آن حضرت به



خانه‌ی پدر خویش رفت و آمد نداشته باشد. اذیت عایشه نسبت به حضرت فاطمه علیها السلام به گونه‌ای بود که پیامبر را وادار می‌نمود به منزل آن حضرت برود و حضرت فاطمه ملاحظه می‌نمود و پای در خانه‌ی پدر نمی‌نهاد! امام حسن و امام حسین علیهما السلام نیز نمی‌توانستند به دیدن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بروند. از همین رو پیامبر وقتی می‌خواهد از دنیا برود و به عبارت درست شهید شود هیچ کس در آن خانه نبود و شگفت این که حضرت می‌فرماید بروید و به علی بگویید بیاید، چون زنان آن خانه تنها از آن حضرت علیه السلام قدری حساب می‌بردند. پیامبر در حال احتضار است و حضرت علی علیه السلام در آن جا نیست؟ نمی‌شود گفت که آن حضرت خبر نداشته است؛ زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت امیرمؤمنان علیه السلام همواره با هم بودند. پس حضرت خبر داشته است ولی آن حضرت نیز به لحاظ ظلم زنان نمی‌توانسته است در آنجا حضور یابد. حدیث «ما أودى نبي مثل ما أوديت» تنها با آن چه گفته شد تصویر می‌یابد. این در حالی است که برخی از انبیا در برخورد با یک همسر می‌ماندند و قرآن کریم نیز به آن اشاره دارد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چند زن گرگ‌صفت داشته است. گاه کسی هم خود بزرگ است و هم محیط بزرگی برای ارایه‌ی خویش دارد. مثل نهنگی که در پهنه‌ی دریا شناور است؛ ولی اگر همین نهنگ در میان آکواریوم کوچکی نگه‌داری شود، هر حرکتی که داشته باشد تنها آن آکواریوم را می‌شکند. محیط خانه هم همین گونه است. ممکن است کسی این توان را داشته باشد که کشوری را اداره کند ولی از عهده‌ی اداره‌ی یک خانه بر نیاید؛ چرا که صرف بزرگی برای مدیریت کافی نیست و حتی گاهی بزرگی در محیط خانه مزاحم است و خانه تناسب را می‌طلبد و نه بزرگی را.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در خانه همسری مانند عایشه دارد. وی عاشق آن

حضرت است ولی با حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ به خاطر فرزندان شدن آن حضرت و عقیم بودن خود مشکل پیدا می‌کند و به همین سبب از پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بهانه می‌گیرد و می‌گوید چرا شما دختری را از من بیش‌تر دوست داری. او نسبت به حضرت امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ نیز عناد بسیاری داشته است.

حفصه از دیگر همسران حضرت رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است. او دختر عمر است. وی نسبت به پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بسیار بی‌ترتیب بوده است به طوری که عمر از وی خشمناک می‌شود و به او سیلی می‌زند و می‌گوید با پیامبر این گونه برخورد نکن. پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نه می‌تواند آن زنان را شلاق زند و نه طلاقشان دهد؛ چرا که زنانی توطئه‌گر و سیاست‌مدار و قدرتمند هستند که می‌توانند به دین آسیب برسانند؛ چنان‌که عایشه توطئه‌ی سقیفه را طراحی و اجرا کرد. بر این اساس، چاره‌ای نیست جز این که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اذیت و آزار آنان را تحمل کند ولی دین در امان بماند.

در تاریخ است پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، عایشه، عمر و ابوبکر در مجلسی نشسته بودند که حضرت امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ بر آنان وارد می‌شود و نزدیک پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌نشیند به گونه‌ای که عایشه بعد از ایشان قرار می‌گیرد. عایشه زبان اعتراض می‌گشاید و می‌گوید بیا بران من بنشین! این بیان می‌رساند وی چه زن پررویی بوده است و منظور او این بوده است که چرا این جاکنار رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نشسته‌ای، برو جای دیگری بنشین! با این زن نه پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌تواند برخوردی داشته باشد و نه صاحب ذوالفقار و تنها باید مخالفت خود را با عمل او اعلام کرد و تحمل نمود. پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در برخورد با این زن همانند همان نهنگی است که در آکواریوم کوچکی گرفتار آمده است و کم‌ترین حرکتی سبب شکستن آن می‌شود.

وقتی قابلیت نباشد مدیریت بالا هم کارآمد نیست. البته پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در برخورد با آن زنان اذیت شد ولی شکست نخورد و توانست تا زمانی که به شهادت نرسیده بود آن زنان را مهار نماید و در خانه نگاه دارد. اما بعد از شهادت آن حضرت، عایشه میداندار می شود و نخست کودتای سقیفه را طراحی می نماید و به سبب حسادتی که داشت حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَام و فرزند او حضرت محسن عَلَيْهِ السَّلَام را به شهادت می رساند و امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام را برای بیست و پنج سال خانه نشین می نماید و سپس در حکومت آن حضرت فتنه انگیزی می نماید و به خیابان های بصره می آید و لشگرکشی می نماید و جنگ جمل را به راه می اندازد و سپس جنازه ی امام حسن عَلَيْهِ السَّلَام را تیرباران می نماید و بعد از آن زنده نماند تا تاریخ به او اجازه دهد حسادتی که به امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام داشت را اجرایی نماید.

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ توان مهار چنین زنانی را داشته است؛ هرچند از آنان آزار فراوان دید به گونه ای که گاه به شکوه می فرمود: «مَا أَوْذِي نَبِيٍّ مِثْلَ مَا أَوْذِيَتْ» و این امر مقام جمعی آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را می رساند.

در میان زنان، عایشه بیش از هر کسی دل آن حضرت را داغدار می نمود؛ چرا که او زنی بادرایت، با ابهت، با جلال و با جبروت ولی همراه با شیطنت بود. وی چنان نفوذی دارد که افزون بر ابوبکر و عمر، برخی از بزرگان صحابه چون طلحه و زبیر را بازیچه ی دست خویش می کند. او فردی مدعی است و امروز نیز در میان اهل سنت «أم المؤمنین» است. نظریه پرداز و مغز متفکر کودتای سقیفه، عایشه بود و ابوبکر و عمر از او بود که نقشه ی راه و کمک می گرفتند. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ او را می شناخت و می دانست اگر او را به همسری نگیرد، نمی شود توطئه های او را خنثی نمود؛ همان طور که اگر او را طلاق می داد بودند کسانی که حاضر بودند

نصف یک شهر را مهر او کنند و با استفاده از او ریشه‌ی اسلام را بخشکانند. ازدواج با زن‌های پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز از همین رو حرام گردید. به عبارتی حرمت ازدواج با آن‌ها از باب سیاست، حفاظت و امنیت بود و نه از باب عزت آن‌ها.

### روشنی ﴿۲۴۱﴾

#### الگوپذیری از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ، لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ، وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾<sup>۱</sup>.

- به قطع برای شما در اقتدا به رسول خدا سرمشقی نیکوست برای آن کس که به خدا و روز بازپسین امید دارد و خدا را فراوان یاد می‌کند.

**بیان:** این آیه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را الگو می‌داند اما هر کسی نمی‌تواند از ایشان الگوپذیری داشته باشد؛ چرا که شرایط زیر را باید دارا باشد: ﴿لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ، وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾.

### روشنی ﴿۲۴۲﴾

#### فروهشت صدا در برابر اولیای الهی

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ، وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ، أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ، وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ﴾<sup>۲</sup>.

۱. احزاب / ۲۱.

۲. حجرات / ۲.

- ای کسانی که ایمان آورده‌اید صدایتان را بلندتر از صدای پیامبر  
 مکنید و هم‌چنان که بعضی از شما با بعضی دیگر بلند سخن می‌گویید با او  
 به صدای بلند سخن مگویید. مبدا بی‌آن که بدانید کرده‌هایتان تباه شود.  
**بیان:** این آیه از سوره‌ی حجرات است. این سوره را می‌توان مرام‌نامه  
 و شیوه‌نامه‌ی اخلاقی و به تعبیر مارکس مانیفست دانست؛ چرا که در آن  
 موازین و مبانی بلند اخلاقی آمده است. به تعبیر دیگر، باید سوره‌ی  
 حجرات را «منشور حقوق مؤمنان» نامید. تمامی آیات این سوره از اخلاق  
 می‌گوید و مهم‌ترین مسایل اخلاقی را بیان می‌دارد. این سوره از  
 سوره‌هایی است که طلبه‌های علوم دینی باید آن را هر روز مطالعه کنند و  
 سعی نمایند به تمامی آموزه‌های آن عمل کنند و چیزی از آن را رها  
 نسازند. خیلی‌ها، سوره‌ی واقعه را به نیت گشایش در روزی، فراوان  
 می‌خوانند، ولی من این سوره را بیش از همه‌ی سوره‌ها خوانده‌ام و از  
 کودکی بر آن مداومت داشته‌ام.

از ویژگی‌های این سوره این است که با آن که آیات کمی دارد بسیار  
 سنگین است؛ چرا که سوره‌ی رسالت و ولایت است و در آن افت و خیز و  
 جنگ و ستیز و بگیر و ببند دارد ولی در هر حال همه‌ی بحث‌های آن  
 اخلاقی است.

خداوند در این آیه می‌فرماید صدای خود را در برابر صدای نبی بلند  
 نکنید و بلند سخن مگویید؛ وگرنه اعمال شما باطل می‌شود بدون این که  
 متوجه شوید، در نتیجه در حالی به نزد خداوند می‌روید که عملی ندارید  
 و نمی‌دانید که توشه‌ای ندارید. در این وقت مانند کسی می‌گردید که از

مغازه‌ای اجناس خریده یا سوار خودرویی شده اما پولی در جیب ندارد و نمی‌داند که پولی ندارد و وقتی دست در جیب خود می‌برد تا پول درآورد، چیزی نمی‌یابد.

رابطه‌ی بلند سخن گفتن و حبط و نابودی عمل که در این آیه آمده است اثری وضعی است و حرمت تکلیفی نمی‌باشد که با استغفار حل شود و همانند جیبی است که سوراخ شده و پول آن ریخته است که استغفر الله جبرانی برای آن نمی‌باشد.

حبط عمل با فریاد زدن و بلند سخن گفتن مانند بی‌ادبی برای جوان است که در پارسی می‌گویند: «هر جوانی که بی‌ادب باشد، گر به پیری رسد عجب باشد». همان‌طور که بی‌ادبی عمر را کوتاه می‌کند و این اثر وضعی بی‌ادبی است، در این آیه نیز بی‌ادبی در ساحت قدسی و در حضور مبارک رسول خدا ﷺ سبب نابودی عمل می‌شود.

در برابر، اگر کسی در حضور اولیای خدا مواظب گفتار خود باشد و به نرمی سخن بگوید دارای قلبی است که برای تقوا آزموده شده است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ، أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى، لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ﴾<sup>۱</sup>؛ کسانی که پیش پیامبر خدا صدایشان را فرو می‌کشند همان کسان‌اند که خدا دل‌هایشان را برای پرهیزگاری امتحان کرده است. آنان را آمرزش و پاداشی بزرگ است.

غض صوت و کوتاهی صدا که در تعبیر: ﴿يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ﴾ آمده است همانند آگروز برای خودرو عمل می‌نماید و ناهنجاری صدا را

می‌گیرد تا آن را به قدر نیاز و به مقتضای مجلس بیرون آورند.

این آیه می‌رساند کسانی که اهل تقوا هستند و به تعبیر دیگر قوت قلب دارند، صدای خود را بلند نمی‌کنند. آنان که اهل داد و فریاد هستند قلب‌هایی ضعیف دارند و چون قلبی ضعیف و اندیشه‌ای ناتوان دارند باور نمی‌کنند سخنانشان به آنان برسد، از این رو فریاد می‌کنند. خداوند در آیه‌ی بعد می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ، أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾<sup>۱</sup>؛ کسانی که تو را از پشت اتاق‌های مسکونی تو به فریاد می‌خوانند بیش‌ترشان نمی‌فهمند.

این آیه می‌فرماید کسانی که از پس حجره‌ها فریاد برمی‌آورند: «آی پیامبر، مسأله دارم» بیش‌ترشان اندیشه نمی‌کنند.

﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ، وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾<sup>۲</sup>؛

و اگر صبر کنند تا بر آنان درآیی به‌طور مسلم برایشان بهتر است و خدا آمرزنده و مهربان است.

خداوند در این آیه می‌فرماید اگر صبر کنید برای شما بهتر است و نمی‌فرماید برای پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خیر است با این که برای حضرت هم خوب است و اذیت نمی‌شود ولی می‌گوید؛ چرا که صبر و بردباری قوت، قدرت، متانت و کمال می‌آورد.

خداوند در یکی دیگر از آیات این سوره می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ، عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ، وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ، عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ، وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ، وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ، بِئْسَ الْأِسْمُ

۱. حجرات / ۴.

۲. حجرات / ۵.

الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ، وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ<sup>۱</sup>؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید نباید قومی قوم دیگر را ریشخند کند شاید آن‌ها از این‌ها بهتر باشند و نباید زنانی زنان دیگر را ریشخند کنند، شاید آن‌ها از این‌ها بهتر باشند و از یک‌دیگر عیب مگیرید و به هم‌دیگر لقب‌های زشت مدهید. چه ناپسندیده است نام زشت پس از ایمان. و هر که توبه نکرد، آنان خود ستم‌کار می‌باشند.

مسخره نمودن اقوام در زمان طاغوت ستم‌شاهی رواج داده شد و فارس‌ها در آن زمان ترک‌ها را مسخره می‌کردند و میان دو قوم فارس و ترک، ایجاد کدورت می‌نمودند؛ این در حالی است که در هر شهر و مملکتی برخی خوب و عده‌ای بد هستند و برتری نژادی برای هیچ قوم و فردی نیست و ملاک ارزش‌گذاری تنها تقوای حقیقی است و بس.

مسخره نمودن‌ها هم متفاوت است؛ همان‌طور که نوع زنانه‌ی آن با نوع مردانه‌ی آن تفاوت دارد و زن‌هایش‌تر زمینه‌های کلامی دارند و بالحاظ همین تفاوت است که یادکرد از آنان به صورت جدا آمده است.

### روشنی ﴿۲۴۳﴾

#### حسن پیروی از اولیای خدا

﴿وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾<sup>۲</sup>.

۱. حجرات / ۱۱.

۲. توبه / ۱۰۰.



- و پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که با نیکوکاری از آنان پیروی کردند خدا از ایشان خوشنود و آنان نیز از او خوشنودند و برای آنان باغ‌هایی آماده کرده که از زیر درختان آن نهرها روان است. همیشه در آن جاودانه‌اند. این است همان کامیابی بزرگ.

**بیان:** فرازی که در این آیه‌ی شریفه حایز اهمیت است ﴿اتَّبِعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ﴾ است. این آیه می‌رسماید: کسانی که اندیشه‌ی سود و زیان خود ندارند و حق را می‌شناسند و بر حق و حقیقت می‌ایستند، پیروان واقعی اولیای الهی می‌باشند. آنان تبعیت و پیروی محسنانه و نیکوکارانه دارند. ﴿اتَّبِعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ﴾؛ یعنی آنان با اولیای حق ایستادگی و پایداری در مسیر دارند. خدا این افراد را مورد عنایت قرار می‌دهد که حسن نیت و سلامت نفس دارند. خداوند از آن‌ها راضی است و در نتیجه ایشان نیز از خداوند راضی هستند: ﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾. آیه‌ی زیر نیز از اطاعت‌پذیری ولایی می‌گوید: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ، وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ لَّمْ يَذْهَبُوا حَتَّىٰ يَسْتَأْذِنُوهُ، إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ، فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأُذِنَ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ، وَاسْتَغْفِرَ لَهُمُ اللَّهُ، إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾؛<sup>۱</sup> جز این نیست که مؤمنان کسانی‌اند که به خدا و پیامبرش گرویده‌اند و هنگامی که با او بر سر کاری اجتماع کردند تا از وی کسب اجازه نکنند نمی‌روند. در حقیقت کسانی که از تو کسب اجازه می‌کنند آنان‌اند که به خدا و پیامبرش ایمان دارند؛ پس چون برای برخی از کارهایشان از تو اجازه خواستند به هر کس

از آنان که خواستی اجازه ده و برایشان آموزش بخواه که خدا آمرزنده مهربان است.

ما از این آیه که آیه‌ی ولایت است چیزی نمی‌گوییم و تحلیل و تفسیر آن را به بحث‌های ولایت ارجاع می‌دهیم و خواننده را با توجه به اهمیتی که این آیه دارد به دقت در محتوای آن فرا می‌خوانیم. دقت شود مراد از ولایت، ولایت باطنی است که امری است که در خارج محقق است و از ناحیه‌ی بندگان قابل اعطا یا اخذ نیست.

خواننده‌ی محترم برای آن که با مباحث ولایت آشنایی یابد می‌تواند به روایت «نورانیت» در ابتدای جلد شصت بحارالانوار، دعای رجبیه، خطبه‌ی البیان و کتاب شریف «بصائرالدرجات» مراجعه نماید.

### روشنی ﴿ ۲۴۴ ﴾

## قدرت استماع و پیروی

﴿وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى. فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ، فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ، أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ، وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾<sup>۱</sup>.

- ولی آنان که خود را از طاغوت به دور می‌دارند تا مبادا او را پرستند و به سوی خدا بازگشته‌اند. آنان را مژده باد. پس بشارت ده به آن بندگان من که به سخن گوش فرا می‌دهند و بهترین آن را پیروی می‌کنند. اینان‌اند که

خدایشان راه نموده و اینان‌اند همان خردمندان.

**بیان:** این آیه که از آیات بسیار مهم قرآن کریم است از سجایای اخلاقی می‌گوید و نشانه‌های بندگان خدا را بیان می‌دارد. نخستین ویژگی بندگان خدا این است که قدرت استماع و شنیدن دارند و سپس سخنان نیک را عمل می‌نمایند. هدایت‌شدگان واقعی اینان هستند که هم می‌توانند بشنوند و هم می‌توانند از نیکی‌ها پیروی داشته باشند: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ﴾ اینان هستند که هدایت یافته‌اند هرچند به تقلید از شایستگان باشد، بلکه برتر از آن، اینان متفکر و اندیشمند هستند و عقل‌ورزی دارند: ﴿وَأُولَئِكَ هُمُ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾ که هدایت آنان از سر خردورزی است و نه تقلید از هدایت‌یافتگان.

بر این اساس، گمراه کسی است که یکی از این دو ویژگی را نداشته باشد و چنین کسی خیرگی و استکبار دارد و جامعه را به دگمی و بسته بودن می‌کشاند.

کسی که به استکبار آلوده است قدرت استماع ندارد؛ چنان‌که می‌فرماید: ﴿وَإِذَا تُلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلَّىٰ مُسْتَكْبِرًا، كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا، كَأَن فِي أُذُنِهِ قِرَاءًا، فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾<sup>۱</sup>؛ و چون آیات ما بر او خوانده شود با نخوت روی برمی‌گرداند؛ چنان‌که گویی آن را نشنیده یا گویی در گوش‌هایش سنگینی است. پس او را از عذابی پر درد خبر ده.

کسی که گوش‌هایش برای شنیدن ندارد و وقتی به او چیزی می‌گویند گویی آن را نشنیده یا چیزی در گوش او گیر کرده است به استکبار آلوده است. استکباری که عذاب دردناک برای اوست. بنابراین، اگر زمینه‌های آگاهی برای کسی فراهم شود، ناآگاهی برای آدمی حجت نیست و وی نمی‌تواند

بگویند من نمی دانستم.

داشتن گوش شنوا هر چند نیشیدن از طفلی باشد رستگاری می آورد. افراد هوشمند در هر سنی خوب می شنوند ولی افراد عادی رفته رفته ناشنوا می شوند و توانایی شنیدن از دیگران را از دست می دهند: ﴿الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي وَكَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا﴾<sup>۱</sup>؛ به همان کسانی که چشمان بصیرتشان از یاد من در پرده بود و توانایی شنیدن حق نداشتند.

در پایان، خاطرنشانی این نکته سودمند است که برخی به سبب فشارها و آزارهایی که افراد مستکبر بر آنان وارد می آورند شنوایی خود را از دست می دهند که این آیات چنین مواردی را شامل نمی شود. برای نمونه، مرحوم آقا مرتضی حائری چنان آزار دیده بود که در مجلس خبرگان صریح گفت بگذارید من سختم را بگویم و بروم و بعد شما هرچه خواستید بگویید. یعنی من نیامده ام که گوش کنم که این نشان از نبود آزادی و چیرگی استبداد در محیط زیست این عالم بزرگوار دارد.



## روشنی ﴿۲۴۵﴾

### ارزش صدق

﴿وَالَّذِي جَاءَ بِالصَّدَقِ، وَصَدَّقَ بِهِ، أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ. لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ، ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ﴾<sup>۲</sup>.

- و آن کس که راستی آورد و آن را باور نمود آنان اند که خود پرهیزگاران

۱. کهف / ۱۰۱.

۲. زمر / ۳۳ - ۳۴.

می‌باشند. برای آنان هرچه بخواهند پیش پروردگارشان خواهد بود. این است پاداش نیکوکاران.

**بیان:** کسی که صدقی را باور و تصدیق نماید؛ خواه باور وی از روی اجتهاد باشد یا از روی تقلید، رستگار می‌شود. کسانی که صدق را با خود می‌آورند انبیا و اولیای الهی هستند و آنان که این صدق را باور می‌نمایند مؤمنان هستند و اینان همان متقین هستند؛ یعنی از پرهیزکاران می‌باشند. البته آیه را می‌توان چنین معنا نمود کسی که صدق را با خود بیاورد و هم بدان ایمان داشته باشد از پرهیزکاران است. چنین کسانی که به صدق اعتقاد دارند «محسن» می‌باشند. احسان در صدق است. خداوند به چنین کسانی هرچه بگویند می‌دهد و البته آنان چیزی نمی‌خواهند جز قرب الهی را. کسی صدق بیاورد و با اعتقاد هم بیاورد، خداوند هر چیزی را به او می‌دهد. این می‌رساند صدق واقعی برتر از علم و عبادت است.

ایمان و پرهیزکاری

۵۸۱

## روشنی ﴿۲۴۶﴾

### اصل بودن مردم در تبلیغ دینی

﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ، وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ، وَهُوَ أَعْلَمُ  
بِالْمُهْتَدِينَ﴾<sup>۱</sup>.

- در حقیقت، تو هرکه را دوست داری نمی‌توانی راه‌نمایی کنی، اما خداست که هر که را بخواهد راه‌نمایی می‌کند و او به راه‌یافتگان داناستر است.

**بیان:** پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر اساس علاقه‌ای که به دین خدا داشت بر آن بود که انسان‌های قوی و کارآمد و بزرگان، متنفذان و سران اقوام هدایت شوند تا بلکه به دین کمک نمایند و در مسیر پیشرفت آن قرار گیرند، بلکه زمینه را برای هدایت عموم افراد فراهم نمایند. برخی از سران قبایل چنان موقعیتی داشتند که با گرویدن آن‌ها به دین، امتی را دین‌دار می‌نمودند و همین امر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را ترغیب می‌نمود که بر ایمان آوردن آن‌ها سرمایه‌گذاری و اصرار نماید تا ایمان تمامی مردم در پرتو آن فراهم گردد؛ همان‌طور که برای خداوند آدم‌ها و افراد بسیار حایز اهمیت می‌باشند؛ چنان‌که آمده است: «المؤمن افضل من الكعبة»؛ چرا که کعبه ابزار هدایت مؤمن است و آن‌که به قرب الهی می‌رسد و به بهشت می‌رود کعبه نیست، بلکه انسان مؤمن است.

این آیه می‌فرماید هدایت به دست خداوند است و خداوند هر کسی را که بخواهد هدایت می‌کند. البته روشن است که خداوند در هر کاری حکیمانه عمل می‌کند.

در ظاهر هر چند این که انسان سرمایه‌دار و متنفذی ایمان بیاورد از این که انسان نابینای فقیری ایمان آورد برتر است؛ زیرا اگر غنی ایمان بیاورد دو ویژگی دارد: یکی این که خود وی ایمان آورده و هدایت شده است و دودگر این که قدرت مالی و نفوذ اجتماعی وی می‌تواند در خدمت دین و هدایت دیگر مردم قرار گیرد. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بسیار دوست می‌داشت دین خداوند را رونق دهد؛ هر چند با اقبال به رؤوسای قبایل باشد و خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ﴾.

در مسیر حرکت باید موضوع را انسان‌ها قرار داد؛ همان‌طور که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چنین می‌نمود. البته بسیار سخت و دشوار است که

حاکم یا هادی یا مبلغ به انسان‌ها اهمیت دهد. ما بر اساس همین مبناست که می‌گوییم درست است حرم‌های قدسی و شریف حضرات معصومین علیهم‌السلام همه مظاهر قداست ما هستند و کوچک‌ترین بی‌حرمتی به آن معصیتی بزرگ است ولی امروز در عراق روزانه صدها مسلمان کشته می‌شوند اما کسی آن را به چیزی نمی‌انگارد و عزای عمومی برای مظاهر دیانت گرفته می‌شود که صبغهی مادی آن قابل جبران است. باید برای آدم‌ها سرمایه‌گذاری کرد نه حتی برای دین؛ زیرا دین نردبانی است برای رسیدن به سعادت و سلامت افراد؛ همان‌طور که قرآن کریم برای هدایت مردم است. انسان‌های مسلمان و مؤمن ارزش بی‌شمار دارند. نوامیس مسلمین به خاک و خون کشیده می‌شوند و مورد تجاوز قرار می‌گیرند اما متولیان دینی و کارگزاران سیاسی به آن اهمیتی ندارند و تنها بر آن هستند تا تعزیه‌دار شعایر باشند و بس؛ در حالی که تنها نباید به تقویت دین و حفظ شعایر اندیشید در حالی که مردم از دست می‌روند بلکه باید مردم را داشت تا دین و شعایر نیز به دست آنان تقویت شود.

### روشنی ﴿۲۴۷﴾

#### مردمی بودن

﴿قُلْ: إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ، يُوحَىٰ إِلَيَّ، أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ، فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ، وَاسْتَغْفِرُوهُ، وَوَيْلٌ لِّلْمُشْرِكِينَ. الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ، وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ﴾<sup>۱</sup>.

- بگو من بشری چون شمایم جز این که به من وحی می‌شود که خدای

شما خدایی یگانه است. پس مستقیم به سوی او بشتابید و از او آمرزش بخواهید. و وای بر مشرکان. همان کسانی که زکات نمی دهند و آنان که به آخرت ناپورند.

**بیان:** این آیه از «مردم داری» می گوید. پیامبر خدا ﷺ خود را همانند مردم می داند و می فرماید: ﴿قُلْ: إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ﴾. وی در خطاب نیز از خدای مردم می گوید و چنین نیست که بگوید «الله إِلَهٌ وَاحِدٌ» یا از خدای خود نمی گوید و «إِلَهِي إِلَهٌ وَاحِدٌ» نمی آورد و مردم را با خداوند شریک می نماید.

این آیه مشرکان را تنها کسانی می داند که زکات نمی دهند و به آخرت نیز باور ندارند و از نماز چیزی نمی گوید: ﴿الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ، وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ﴾. کسی که زکات نمی دهد مشرک است؛ زیرا وی از پرداخت زکات و اهمه‌ی این را دارد که کاستی و کمبودی پیدا کند و به مال خود اهتمام دارد نه به خدا و این چیزی جز شرک نیست.

### روشنی ﴿۲۴۸﴾

#### تبعی بودن حکمت از رحمت در اولیای الهی

﴿وَإِذَا تَنَلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا انْتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدَّلَهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَبَدِّلَهُ مِنْ تَلَقَاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابٌ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾<sup>۱</sup>.

- و چون آیات روشن ما بر آنان خوانده شود آنان که به دیدار ما امید



ندارند می‌گویند قرآن دیگری جز این بیاور یا آن را عوض کن. بگو مرا نرسد که آن را از پیش خود عوض کنم جز آنچه را که به من وحی می‌شود پیروی نمی‌کنم. اگر پروردگارم را نافرمانی کنم از عذاب روزی بزرگ می‌ترسم.

**بیان:** کافران برای ایمان خود بهانه می‌گرفتند که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کتابی دیگر برای آنان آورد تا ایمان آورند یا تغییراتی در مسیر منافع آنان در قرآن کریم ایجاد نماید اما حضرت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بدون درگیر شدن با آنان، تنها خود را مأموری معرفی می‌کنند که از خود چنین اختیاری ندارد.

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با محبت و رحمتی بسیار گسترده با کافران روبه‌رو می‌شود و این آخرین مربی الهی بشریت با آن‌ها مماشات می‌کنند تا شاید هدایت گردند. اساس کار اولیای الهی رحمت است؛ چنان‌که در مورد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: ﴿لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ﴾<sup>۱</sup> اما اساس کارهای خداوند حکمت است و رحمت تابع آن می‌باشد به عکس حکمت اولیای الهی که آنان حکیمانی هستند که بر اساس رأفت و رحمت کارپردازی دارند.

آیه‌ی بعد نیز از این که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رعایت حال کافران را دارد می‌گوید: ﴿قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِنْ قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾<sup>۲</sup>؛ بگو اگر خدا می‌خواست آن را بر شما نمی‌خواندم و خدا شما را بدان آگاه نمی‌گردانید. به قطع پیش از آوردن آن روزگاری در

۱. شعراء / ۳.

۲. یونس / ۱۶.

میان شما به سر برده‌ام آیا فکر نمی‌کنید.

پیامبر اکرم ﷺ به کافران می‌فرماید من برای شما قرآن تلاوت می‌کنم و شما را از آن می‌آموزم چون خداوند می‌خواهد و او اگر اکنون بخواهد، این کار را انجام نمی‌دهم، همان‌طور که پیش از این در میان شما بودم و چیزی از قرآن نمی‌گفتم.

شایسته است عالمان دینی نیز این نرمی گفتار را با تأسی به رفتار رسول اکرم ﷺ داشته باشند و لحاظ حال مردم را بنمایند و با آنان به نرمی و گرمی برخورد نمایند.

### روشنی ﴿۲۴۹﴾

#### چگونگی وحی

﴿وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ، وَمَا يَنْبَغِي لَهُ، إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ، وَقُرْآنٌ مُّبِينٌ﴾<sup>۱</sup>.

- و ما به او شعر نیاموختیم و در خور وی نیست. این سخن جز اندرز و قرآنی روشن نیست.

**بیان:** قرآن کریم وحی را از سنخ شعر نمی‌داند. شعر امری انشایی است و شاعر از پیش خود چیزی را پدید می‌آورد و آن را به هیأت سروده می‌گوید. پیامبر اکرم ﷺ در وحی سمت اخبارگری دارد و وحی الهی از زبان پیامبران تنها اخبار می‌گردد. انشای وحی با خداوند است. پیغمبر مقام پیام‌آوری دارد و مخبر است و نه منشی. اگر وحی انشایی باشد نمی‌شود به آن اعتقاد و باور داشت؛ هر چند صاحب آن معصوم باشد؛

چرا که معلوم نیست از آن جهت که برای خداست سخن می‌گوید یا چون وی هم‌چون بشر عادی شؤونی دارد از شؤون مرتبط با خود می‌گوید. روایات معصومین علیهم‌السلام نیز همه ظهورات وحی است و این نیست که آن بزرگواران چیزی از خود گفته باشند، بلکه این کتاب وحی بوده است که به آنان معنا و واقعیت می‌داده و این معانی به صورت الفاظ و در قالب روایت بیان می‌شده است.

این آیه می‌فرماید شعر سزاوار مقام پیامبری نیست. باید توجه داشت این بیان دلیلی بر نکوهش شعر نیست، بلکه به این معناست که وحی چون شعر نیست که او هرچه بخواهد بگوید، بلکه وحی امانتی اخباری است که نباید آن را با چیزی خلط نمود.

تمامی داشته‌های اولیای خدا و انبیای الهی از خداست و تمامی ظهور و بروز آنان نیز الهی است و تمامی بیان ایشان قریب و از جانب خداست.

اعتقاد ما این است که بحث‌های علمی نباید با شعر آمیخته گردد و کسی شعر می‌خواند که منطق و محتوا ندارد. شعر امری احساسی است و می‌تواند انسان را به هم بریزد و احساسات او را بر عقل وی چیره نماید. کسانی که به علوم عقلی گرایش دارند، باید از آنچه احساس را تحریک، برانگیخته و شکوفا می‌سازد به‌دور باشند و در مدت تحصیل فلسفه به شعر روی نیاورند تا آن که در امور عقلی به اجتهاد رسند. آمیختگی عرفان با شعر نیز زیان‌بخش است و آن را هم‌چون رمان می‌سازد. رمان‌ها افراد را خیال‌پرداز می‌نماید و فکر منطقی را از آدمی

می‌گیرد و ساختار اندیشاری وی را ناموزون و بدون تناسب می‌سازد. همان‌طور که پیامبران الهی نباید سراغ شعر روند و شایسته‌ی آنان نیست، عالمان، فلسفیان و محققان نیز نباید به شعر رو آورند و گرنه گمراهی علمی پابند آنان می‌شود؛ زیرا شعر احساس و عاطفه‌ی آنان را بر می‌انگیزاند و همانند زنان می‌گردند که عاطفه بر آنان غلبه دارد و نمی‌توانند عقلی بیندیشند و امور پایدار را به ذهن آورند و چشم بر اکنون دارند.

## روشنی ﴿۲۵۰﴾

### ارتباط باغیب

﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا، مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ، وَلَا الْإِيمَانُ، وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا، نَهْدِي بِهِ مَنْ نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا، وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾<sup>۱</sup>.

- وهمین‌گونه روحی از امر خودمان به سوی تو وحی کردیم. تو نمی‌دانستی کتاب چیست و نه ایمان کدام است ولی آن را نوری گردانیدیم که هر که از بندگان خود را بخواهیم به وسیله‌ی آن راه می‌نماییم و به‌راستی که تو به‌خوبی به راه راست هدایت می‌کنی.

**بیان:** راه‌های ارتباط با ملکوت و غیب عالم متنوع است. خداوند در این رابطه می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا، أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ، أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا، فَيُوحِي بِلَاذْنِهِ مَا يَشَاءُ، إِنَّهُ عَلِيُّ حَكِيمٌ﴾<sup>۲</sup>؛ و هیچ

۱. شوری / ۵۲.

۲. شوری / ۵۱.

بشری را نرسد که خدا با او سخن گوید جز از راه وحی یا از فراسوی حجابی یا فرستاده‌ای بفرستد و به اذن او هرچه بخواهد وحی نماید. آری اوست بلندمرتبه سنجیده‌کار.

از راه‌های ارتباطی با ملکوت، داشتن «روح» است. چنانچه رسول پیامبر اکرم ﷺ روح است.

این آیه می‌فرماید ما برای رسول خدا ﷺ نوری فرستادیم تا با آن هر که را بخواهیم هدایت نماییم نه آن که تو با آن هر که را بخواهی هدایت می‌نمایی: ﴿وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا، نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا﴾. ما به توسط نوری که به تو دادیم خود هدایت هر کسی را بر عهده می‌گیریم. این امر می‌رساند قرآن کریم نوری است که نه تنها رسول اکرم ﷺ و من خوطب به بلکه دیگران نیز از آن بهره‌مند می‌شوند. نور قرآن کریم همان باطن آن است که نصیب هر کسی نمی‌شود هر چند منحصر به معصومان عليهم السلام هم نیست؛ اگرچه آنان در صدر قرار دارند.

## روشنی ﴿۲۵۱﴾

### مقام قرآن کریم

﴿أَفَنَضْرِبُ عَنْكُمُ الذِّكْرَ صَفْحًا، أَنْ كُنْتُمْ قَوْمًا مُّسْرِفِينَ﴾<sup>۱</sup>.

- آیا به صرف این که شما قومی منحرفید باید قرآن را از شما باز داریم.  
**بیان:** قانون مهمی که در این آیه است این است که قرآن کریم زود مایوس نمی‌شود و به صرف روی‌گردانی بسیاری از افراد جامعه، مردم را

۱. زخرف / ۵.

رها نمی‌کند. درست است بسیاری از افراد جامعه سخن قرآن کریم را نمی‌شنوند و آن را مهجور داشته‌اند، اما چنین نیست که به‌خاطر آنان دست از مردم شست و با آنان قهر نمود و راه سلب و منع را پیش گرفت. به تعبیر دیگر: «برای یک بی‌نماز در مسجد را نمی‌بندند» بلکه قرآن کریم می‌فرماید برای بسیاری بی‌نمازان هم در مسجد را نمی‌بندند، بلکه حتی برای یک نمازگزار باید در مسجد را باز گذاشت.

البته دوری جوامع از رسولان الهی همواره وجود داشته است. مردمی که رسولان خدا را به استهزا دوره می‌گرفتند: ﴿وَكَمْ أَرْسَلْنَا مِنْ نَبِيِّ فِي الْأَوَّلِينَ وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ﴾<sup>۱</sup>؛ و چه بسا پیامبرانی که در میان گذشتگان روانه کردیم. و هیچ پیامبری به سوی ایشان نیامد مگر این که او را به ریشخند می‌گرفتند.

رسولان بسیاری آمده‌اند اما پیامبری نیامد مگر آن که استهزا شد. استهزا غیر از مسخره کردن است؛ یعنی آنان پیامبر را وسط می‌گذاشتند و او را دوره می‌کردند تا او خرد، خوار و کوچک شود.

## روشنی ﴿۲۵۲﴾

### پوشاندن بدی‌ها

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾<sup>۲</sup>.

- و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند به قطع گناهانشان

۱. زخرف / ۶-۷.

۲. عنکبوت / ۷.

را از آنان می‌زداییم و بهتر از آنچه می‌کردند پاداششان می‌دهیم.  
**بیان:** ایمان و عمل صالح نه تنها جزایی نیکو دارد، بلکه خداوند  
 مرحمت و ارفاقی برای آن لحاظ می‌نماید و افزون بر آن، بدی‌ها را  
 می‌پوشاند و آثار بدی را به حالت تعلیق درمی‌آورد تا هنگامی که گناه  
 نکنند که اگر دوباره بدی کردند به حالت پیشین باز می‌گردد و همانند  
 جرایم تعلیقی، برخی از عوارض گریبان‌گیر آنان می‌شود.

### روشنی ﴿۲۵۳﴾

#### رستگاری افراد عادی

﴿وَآخِرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا. عَسَى اللَّهُ أَنْ  
 يَتُوبَ عَلَيْهِمْ. إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾<sup>۱</sup>.

- و دیگرانی هستند که به گناهان خود اعتراف کرده و کار شایسته را با  
 کاری دیگر که بد است در آمیخته‌اند. امید است خداوند توبه‌ی آنان را  
 بپذیرد که خدا آمرزنده‌ی مهربان است.

**بیان:** انسان‌های عادی که علمی معمولی دارند کار خوب و زشت را  
 به هم می‌آمیزند در حالی که خود به زشتی کار بدی که دارند اعتراف  
 می‌نمایند. این دسته ممکن است به رحمت و عنایت خدا اهل نجات و  
 رستگاری شوند؛ زیرا کفر و نفاق در دل ندارند و عالمانه و عامدانه به  
 زشتی نمی‌گروند و بدکرداری آنان از سر ضعف و ناتوانی است نه از سر  
 عناد و لجبازی با حق و ناسازگاری با اولیای الهی. خداوند بر این عده  
 سخت نخواهد گرفت و آنان را مورد آمرزش قرار می‌دهد.

۱. توبه / ۱۰۲.

## غربت ولایت و مقام شاکران

﴿ وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ، وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا، وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ ﴾<sup>۱</sup>.

- و محمد ﷺ جز فرستاده‌ای که پیش از او هم پیامبرانی آمده و گذشتند نیست. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود از عقیده‌ی خود برمی‌گردید و هر کس از عقیده‌ی خود بازگردد هرگز هیچ زبانی به خدا نمی‌رساند و به‌زودی خداوند سپاس‌گزاران را پاداش می‌دهد.

**بیان:** آیه‌ی شریفه از ارتداد می‌گوید. فراز: ﴿ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ ﴾ مربوط به بحث‌های ولایت و نیز زمان غیبت و غربت اولیای حق است که در جای خود باید از آن سخن گفت و ما نکات مطوی در آن را در درس‌های تفسیری خود می‌آوریم.

فراز: ﴿ وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ ﴾ از شکر می‌گوید و شاکران را ممتاز می‌داند. انسان‌ها به‌طور کلی شکرگذار نیستند، یا در مرتبه‌ی شکر قرار دارند که افراد کمی هستند: ﴿ وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِ الشُّكُورِ ﴾<sup>۲</sup> و یا بالاتر از مرتبه‌ی شکر می‌باشند که هیچ طمع و توقعی از خداوند ندارند.

۱. آل عمران / ۱۴۴.

۲. سبأ / ۱۳.





## روشنی ﴿ ۲۵۵ ﴾

### پدر معنوی امت

﴿ مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ، وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ، وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ﴾<sup>۱</sup>.

- محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پدر هیچ یک از مردان شما نیست ولی فرستاده‌ی خدا و خاتم پیامبران است و خدا همواره بر هر چیزی داناست.

**بیان:** این آیه پدر صلبی بودن پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را نفی می‌نماید اما آن حضرت پدر معنوی امت است؛ چنان‌که می‌فرماید: «أنا وعلی أبوا هذه الأمة»؛ من و علی پدران این امت هستیم.

## روشنی ﴿ ۲۵۶ ﴾

### اکمال شریعت و اتمام نعمت

﴿ حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ الْمَيْتَةُ وَالِدَمُّ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ، وَمَا أَهْلَ لِعَیْرِ اللَّهِ بِهِ، وَالْمُنْخَنِقَةُ، وَالْمَوْفُوذَةُ، وَالْمُتَرَدِّيَةُ، وَالنَّطِیْحَةُ، وَمَا أَكَلَ السَّبْعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ، وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصَبِ، وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ، ذَلِكُمْ فِسْقٌ، الْيَوْمَ يَبْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ، فَلَا تَخْشَوْهُمْ، وَاحْشَوْنِ، الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ، وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي، وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا، فَمَنْ اضْطُرَّ فِي مَحْمَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴾<sup>۲</sup>.

- بر شما حرام شده است مردار و خون و گوشت خوک و آنچه به نام

۱. احزاب / ۴۰.

۲. مائده / ۳.



غیر خدا کشته شده باشد و حیوان حلال گوشت خفه شده و به چوب مرده و از بلندی افتاده و به ضرب شاخ مرده و آنچه درنده از آن خورده باشد؛ مگر آنچه را که زنده دریافته و خود سر ببرید و همچنین آنچه برای بتان سربریده شده و نیز قسمت کردن شما چیزی را به وسیله تیرهای قرعه. این کارها همه نافرمانی خداست.

امروز کسانی که کافر شده‌اند از (کارشکنی در) دین شما نومید گردیده‌اند؛ پس از ایشان مترسید و از من بترسید. امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما (به عنوان) آیینی برگزیدم و هر کس دچار گرسنگی شود بی آن که به گناه متمایل باشد (اگر از آنچه منع شده است بخورد) بی تردید خدا آمرزنده مهربان است.

**بیان:** این آیه یکی از شاخص‌ترین آیات ولایت است که با بیان احکامی که حرمت و محدودیت می‌آورد آغاز می‌شود.

تبیین فراز نخست آن را می‌توان در این روایت دید. امام باقر علیه السلام در تفسیر این آیه شریفه می‌فرماید: منظور از ﴿وَمَا أَهْلٌ لِّغَيْرِ اللَّهِ بِهِ﴾ آن چه برای بتان قربانی و ذبح می‌شده است. اما ﴿وَالْمُنْحَنَّةُ﴾، همانا اهل فارس از حیوانی که ذبح شده است نمی‌خوردند، بلکه آنان میته‌خوار بودند و گاو و گوسفندان را خفه می‌کردند و میته‌ی آن را می‌خوردند. ﴿وَالْمَوْقُودَةُ﴾: زدن و کشتن حیوان به چوب است، ﴿وَالْمُتَرَدِّيَّةُ﴾: آنان چشمان حیوانات را می‌بستند و آن را از بلندی می‌افکندند و چون می‌مرد از آن می‌خوردند. ﴿وَالنَّطِيحَةُ﴾: هم‌چنین آنان حیوان نری را می‌گذاشتند تا به دیگری شاخ زند و هر کدام که می‌مرد، از آن استفاده می‌کردند، ﴿وَمَا

أَكَلَ السَّبْعُ إِلَّا مَا ذَكَيْتُمْ؛ و آنان نیم خورده‌ی گرگ و شیر را می‌خوردند، پس خداوند آن را بر شما حرام کرد. ﴿وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصَبِ﴾: اهل فارس حیواناتی را برای آتشکده‌های خود می‌کشتند، و قریش که درختان و سنگ‌ها را می‌پرستیدند، حیواناتی را برای آنان قربانی می‌کردند، ﴿وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ، ذَلِكَ فِسْقٌ﴾: آنان شتری را می‌کشتند و آن را به ده بخش تقسیم می‌کردند و برای هر بخش تیری قرار می‌داند. هفت تیر آن همانند بوده و پَر داشته و سه تیر آن به‌گونه‌ی دیگر بوده و پَر نداشته است. هفت تیری که پَر داشته دارای این نام‌ها بوده است: فذّ، توأم، مسبل، نافس، حلس، رقیب، معلی. اگر برای کسی که قمار می‌کرده تیری از هفت تیر می‌آمده، نفر اول (صاحب فذ) یک سهم، نفر دوم (توأم) دو سهم، و نفر سوم (مسبل) سه سهم و نفر چهارم (نافس) چهار سهم و نفر پنجم (حلس) پنج سهم و نفر ششم (رقیب) شش سهم و نفر هفتم (معلی) هفت سهم می‌برده و چنان‌چه تیری از سه تیر که سفیح، منیح و وغد نام داشته بیرون می‌آمده، سهمی نصیب او نمی‌شده و وی می‌باخته و باید پول آن حیوان را به طور کامل می‌داد و این کار قمار است که خداوند آن را حرام کرده است.

آیه در شروع خود استفاده از گوشت حیواناتی که این‌گونه کشته شده‌اند را حرام و استفاده از آن را ممنوع و فسق می‌داند. سپس می‌فرماید: ﴿الْيَوْمَ يَنْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ، وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي، وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾.

اکمال شریعت و اتمام دین مسأله‌ی بسیار مهمی است و احکام پیشین که حرام بودن گوشت چارپایان یاد شده را در بر می‌داشت چگونه

می تواند دین خاتم را تمامیت دهد. احکامی که موضوع آن با طول زمان از بین می رود و ماندگار نمی باشد، چه ارتباطی با اکمال دین و مأیوس نمودن کافران می تواند داشته باشد؟ کافران آن روز چه اندیشه ای در سر می پروراندند که امروز باید مأیوس باشند، مگر چه اتفاق عظیم و مهمی روی داده است که آنان مأیوس می شوند؟ آیا مشکل بزرگ کفار که چشم امید بدان دوخته بودند و نتوانستند به آرزوی خود دست یابند خوردن از گوشت این حیوانات بوده است که با حرمت آن مأیوس گردند؟ آیا کسانی که آیات را این گونه تفسیر می کنند، تعقل و تفکری نسبت به قضاوت آیندگان فهیم و عاقل در تاریخ بشریت ندارند؟ آیا اسلام - که دین ابدی است - در آن روز فقط همین حکم را کم داشت و دیگر کامل شد! و همه آسوده باشند که کفار با بیان این حکم مأیوس شدند! آیا انسان عاقل امروز و آینده به این توجیهات نمی خندد؟

کافران آن روز از دین اسلام و پیشرفت آن احساس خطر می کردند ولی امیدوار بودند پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از دنیا برود و با رحلت ایشان، دین اسلام به خشکی بگراید، بنابراین مهم ترین دغدغه و نگرانی آنان بحث جانشینی آن حضرت بود. کافران، مشکران و منافقان نگران بودند مبادا کسی بعد از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سمت رهبری و امامت را به دست گیرد و راه آن حضرت را ادامه دهد. آنان امیدوار بودند این کار صورت نگیرد و نگرانی شان با ارتحال پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به پایان رسد، ولی این نگرانی به نومییدی تبدیل شد؛ زیرا پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به امر خداوند متعال در بازگشت از حجة الوداع ولایت حضرت امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام را که همان استمرار نبوت است به همگان اعلام نمودند و امیدی که کفار داشتند به

یأس تبدیل شد؛ چرا که نبوت علت محدث و ایجاد کننده‌ی اسلام گردید و علت مبقی و نگاه‌دارنده‌ی آن امامت حضرت امیرمؤمنان علیه السلام شد.

باید توجه داشت منافقان صدر اسلام را در میان هیچ قوم و ملتی نمی‌توان یافت و حتی منافقان قوم حضرت موسی علیه السلام چنین نفاق پیچیده‌ای نداشتند. این ویژگی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که چون حقانیت ایشان واضح و شناخته شده بود و آن حضرت صلی الله علیه و آله ظهور و مظهر کاملی از حق مطلق می‌باشند توانستند تمامی باطل و مطلق نفاق را از پنهانی بیرون آورند و آن را آفتابی و آشکار نمایند.

خداوند این آیه را که از مهم‌ترین آیات ولایت است و گنجینه‌ای گران‌بها و با ارزش به شمار می‌رود در جایی قرار داد و پنهان نمود که در متن قرآن کریم محافظت شود و به دست تحریف‌گران جور در مخاطره قرار نگیرد.

خداوند احکام حرمت گوشت برخی از چارپایان را می‌گوید و سپس سخن مهم‌تر را که به آن مرتبط نیست به میان می‌آورد. اگر قرآن کریم به صراحت می‌فرمود این آیه به ولایت و امامت امیرمؤمنان علیه السلام مرتبط است و نام آن حضرت را می‌آورد، کفار و دیگران تاب و تحمل خود را از دست می‌دادند و اجازه نمی‌دادند قرآن کریم این‌گونه که هم‌اکنون است در تاریخ ماندگار شود.

یکی دیگر از آیات ولایت، آیه‌ی تطهیر است که خداوند این گنجینه‌ی گران‌بهارا نیز در ادامه‌ی احکام مربوط به زنان پیامبر می‌آورد، در حالی که آیه‌ی تطهیر به زنان آن حضرت ارتباطی ندارد. نوع آیات مربوط به ولایت در میان آیات دیگر جاسازی شده است.

مسئله‌ای که باید به آن توجه داشت این است حرمت در این آیه تا

پایان آن وجود دارد و این بدان معناست که اهل ولایت همواره به محرومیت گرفتار می‌باشند و اگر کسی در ناسوت باشد و محرومیت و آزاری از ناحیه‌ی حاکمان یا دیگران نداشته باشد در ولایت که مراتب بسیار دارد نازل و راجل است. این آیه به ویژه فراز: ﴿وَمَا أَهْلٌ لِّغَيْرِ اللَّهِ بِهِ﴾ که در ساحت ولایت معنایی دیگر دارد و از محرومیتی عظیم یاد می‌کند اسراری از ولایت را نهفته دارد که تنها رازدانان این وادی بر آن آگاهی می‌یابند و این امانت الهی را برای دیگران فاش نمی‌سازند.

این آیه با آن که آیه‌ی ولایت است با حرمت شروع می‌شود و با مخمسه و ضرورت اجتناب‌ناپذیر پایان می‌یابد و این امر می‌رساند فرجام ولایت‌مداران گرفتاری در مخمسه و سختی‌های صعب و مستصعب است. ولایت‌مداری در عصر حضور امام و نیز در عصر غیبت بسیار سخت و سنگین است. آنان که از ولایت می‌گویند و خود را شیعه می‌خوانند بیش‌تر در عالم مزاح و شوخی به سر می‌برند و ولایت را نمی‌شناسند. ولایت‌مدار کسی است که اندکی نفاق درون خود ندارد و بر پای عقیده‌ی راست خود به صراحت می‌ایستد. نفاق سستی و پوکی می‌آورد و ولایت نمی‌تواند بر آن بنا نهاده شود. کسی که هزار معبود در دل می‌پروراند چه رابطه‌ای می‌تواند با ولایت و توحید داشته باشد؟ صاحب ولایت حضرت امیرمؤمنان علیه السلام است. یاران ایشان، آن حضرت را به نیکی می‌شناختند اما حاضر نشدند با ایشان بمانند. هر کسی سر خود گرفت و به معاویه پیوست؛ چرا که می‌دیدند او ولایتی دارد که حتی حاضر است بر دست برادر خویش آتش نهد. چنین کسی چه سود دنیایی می‌تواند برای کسی داشته باشد؟ طلحه و زبیر در حضور امیرمؤمنان علیه السلام

دیدند آن حضرت به هنگام انجام کار شخصی شمع بیت المال را خاموش می‌کند. آنان همه چیز را از همین ماجرا فهمیدند و بدون هیچ درخواستی، آن جا را ترک کردند. آنان می‌دانستند در شرایطی که علی علیه السلام این قدر به خود مکافات می‌دهد و سخت می‌گیرد، به طور یقین چیزی بیش از چند دیناری که به عموم مسلمانان می‌رسد به آنان نخواهد رسید. آنان علی علیه السلام را خوب می‌شناختند و می‌دانستند ایشان مردی تازه به دوران رسیده و تازه مسلمان نمی‌باشد. اجدادش همه از عرب و قریش بوده و به جوان مردی و فتوت شناخته شده بودند. همه به حسن و کمال آن حضرت و نیاکان ایشان آگاه بودند، اما محوریت و ولایت امام علی علیه السلام را نپذیرفتند؛ چرا که دنیا و زیاده‌خواهی در آن نبود. آنان به دنبال گرفتن امکانات، امتیاز، عیش و زیاده‌خواهی‌های دنیوی بودند که به معاویه و مانند او می‌پیوستند و علی علیه السلام را ترک می‌کردند. آنان به خوبی می‌دانستند معاویه چه رذلی است اما با رذل و بد بودن او کاری نداشتند و در پی دنیا و لقمه‌ی نانی بودند تا در عافیت زندگی کنند. آنان علی علیه السلام را به خاطر راحتی و آسوده بودن در دنیا تنها گذاشتند و گرنه آنان به همه‌ی امتیازات آن حضرت علیه السلام آشنا بودند.

صاحبان ولایت کسانی هستند که می‌توانند به گاه پیشامد سختی‌های پی‌درپی و مخمصه‌ها و تنگناها از خوشی‌ها بگذرند و هرگز به فکر ماندن و مردن، ضرر و منفعت، خوبی و خوشی، سختی یا آسانی نباشند. کسی با ظاهرسازی مؤمن و ولایت‌مدار نمی‌گردد و ظاهرسازی جز فریب نفس نمی‌باشد. آنان امیرمؤمنانی در دل دارند و به او عشق می‌ورزند که با حیدر کسار تفاوت دارد. کسی به آسانی به ولایت حقیقی حضرت

امیرمؤمنان علیه السلام دست نمی‌یابد. ولایت‌مدار را امتحان می‌کنند و به ابتلا  
 دچار می‌سازند. روح او را در این پیروی با انواع بلا یا سوهان می‌دهند و  
 برای او دام‌ها می‌گذارند و آسیب‌ها به او می‌رسانند. کسی که در زندگی در  
 راحتی و آسایش است در ولایت خود مشکل دارد. هر کسی که بسان  
 اولیای خدا به انواع ابتلاءات گرفتار آید به خود خوش خبری و مزده دهد  
 که شاید در ولایت، قربی داشته باشد و گرنه راجلی است درمانده و  
 ناتوانی است از راه ولایت مانده. امروزه «یا علی» گفتن شیرین شده است  
 و با آن چلوکباب و نوشابه هم می‌دهند، ولی باب ولایت باب گشودن  
 سختی‌ها بر روی خود است و حتی امروز نیز کم‌تر کسی می‌تواند در کنار  
 علی علیه السلام همانند پاره‌های آهن و چون کوه بماند و در پیشامد خطرات  
 سست نشود و نلرزد و جابه‌جا نگردد. کسی که سر در کار دنیایی خویش  
 دارد و حوصله و وقتی برای دین ندارد، همان کسی است که حضرات  
 معصومین علیهم السلام را نیز در قَلت و غربت قرار می‌دهد. همه اولیای  
 الهی علیهم السلام را به خوبی می‌شناختند و کمالات آنان را می‌دانستند اما  
 گذشتن از دنیا و چشم پوشیدن از راحتی‌ها و به استقبال خطر، سختی،  
 تنگنا و مخمصه رفتن شأن کسی نیست که دنیا در کام او شیرین آمده  
 است. معاویه بهتر از همه به خوبی، کمال، فضل، حقانیت و حق‌طلبی  
 حضرت امیرمؤمنان علیه السلام آگاه بود، اما نمی‌توانست از کاخ سبز خود دست  
 بردارد و با علی علیه السلام کنار آید؛ چون او به جز خدا و حق، کسی و چیزی را  
 ملاحظه نمی‌کند. او آن‌قدر خدا خدا می‌کند و از آخرت می‌گوید که  
 حوصله‌ی آدمی به پایان می‌رسد. نظام آفرینش این‌گونه است که پیمودن  
 راه ولایت بسیار سخت و سنگین است و همواره در مخمصه و با



تنگناست و البته در مسیر ولایت نیز این معرفت است که ارزش ساز است. کم‌تر مؤمنی به ساحت معنوی و غیبی و مقام نورانیت و فصل نوری صاحبان ولایت آگاهی دارد. البته آنان بسان میوه‌های متفاوتی هستند که هر یک به اندازه‌ای مشخصی آب دارد و این تفاوت، برآمده از نظام چیره بر ناسوت است. سیب‌زمینی آبی ندارد. سیب درختی مقدار کم و گلابی بیش از آن آب دارد و هندوانه آب است. آدم‌ها نیز همین‌گونه‌اند. همه خوب‌اند ولی هر کدام به اندازه‌ی خود معرفت دارد. البته آن‌چه در ارزش‌گذاری انسان اهمیت دارد میزان معرفت اوست نه چیزی دیگر. معرفت است که زیربنای هر کاری است. ولایت‌مداران هم ولایت را می‌شناسند و هم مخاطرات و سختی‌هایی را که مسیر ولایت وجود دارد می‌شناسند اما آن را به جان می‌خرند و به هر سختی شده است در مسیر پرریزش ولایت حرکت می‌کنند. گویا خداوند نخواسته است افراد مخلص در این دنیا فراوان باشند و این توفیق نادر و پرارزش را فراوان همه نمی‌کند و آن را عزیز می‌دارد. ساختار عالم ناسوت به گونه‌ای است که بیش‌تر افراد رفاه، آسودگی و آزادی مطلق و یلگی و رهایی را می‌خواهند. جنایات و پلیدی‌ها بیش‌تر در عمل خوبان است و کافر مطلق یا خالص در بدی و ظلم نادر است. بیش‌تر ستم‌ها به دست دین‌داران اتفاق افتاده است. اولیای معصومین علیهم‌السلام تحت فشار و سختی برآمده از خلفای به ظاهر مسلمان بودند که با نام دین کار می‌کردند. وقتی دنیا بر صاحب ولایت که حضرت امیرمؤمنان علیه‌السلام است چنان سخت می‌گیرد که شبان‌گاهان سر در چاه می‌نماید و با آن همراز می‌شود و به گاه شهادت «فزت وربّ الکعبة» سر می‌دهد و می‌فرماید راحت شدم، معلوم می‌شود

که بار سنگینی به عهده‌ی ایشان بوده است که خداوند را از به مقصد رساندن آن سپاس می‌گوید. درست است ایشان قوی بودند و انجام وظیفه می‌نمودند، ولی چنین نیست که سختی‌ها و فشارهایی مانند شهادت حضرت زهرا علیها السلام و حضرت محسن علیه السلام برای آن حضرت تلخ نباشد.

برای تقریب ذهن می‌توان گرمای بندرعباس را مثال زد که برای کسانی که در آن جا زندگی می‌کنند، امری عادی شده است اما چنین نیست که گرما را دوست داشته باشند و از آن اذیت نشوند و آزار نبینند. مشکلات و سختی‌ها در زندگی اولیای خدا نیز این گونه است. این چنین نیست که امام حسین علیه السلام دهه‌ی عاشورا را خوش حال سپری کنند و بگویند الحمدلله یزید ما را خواهد کشت، بلکه ایشان صبور بودند و به خاطر خدا همه‌ی مصائب و سختی‌ها را تحمل می‌کردند. چنین نبوده است که امام حسین علیه السلام از آزار و اذیت و اسیری فرزندان خود خوشامد داشته باشد. راه ولایت راهی معمولی و هموار نیست و راهی غیر معمول و ناهموار است که پی در پی با سختی‌های فراوانی قرین است. راه ولایت مسیر بسیار سختی است و کسی که در زندگی خود سختی ندارد به همان میزان از این راه دور است و خود نمی‌داند. پیمودن این راه برای انسان همانند رفتن به مسافرتی است که زاد و توشه و لباس گرم و خورد و خوراک می‌خواهد و بدون آمادگی ممکن است در بین راه منجمد شود. اگر انسان با سختی‌های راه آشنا باشد، به حتم با آمادگی کامل حرکت می‌کند. نباید پنداشت ظاهر مسلمانی همان دین حق و همان راه ولایت است. دین اولیای خدا مخاطرات زیادی دارد و به این آسانی‌ها نمی‌توان به آن دین

رسید. تدین ما در حال حاضر که تنها ظاهری از دین را داریم نسبت به دین‌داری واقعی و ولایی بسان یک میهمانی است و ارتقا از رتبه‌ی دین‌داری میهمانی به رتبه‌ی دین‌داری ولایی مخاطرات، زحمت‌ها و رنج‌ها زیادی را می‌طلبد. به‌طور کلی، کسی که اهل مهمانی است به آن موقعیت‌ها دعوت نمی‌شود. این افراد اگر به جبهه‌ی جنگ ولایت هم بروند چشم به کمپوت و ساندیس آن دارند و نمی‌توانند لحظه‌ای زیر آفتاب بمانند. پیرمرد متدینی که به عنوان واسطه از طرف مردم به زن‌های فقیر پول می‌رساند، می‌اندیشید کار نیکی می‌کند در حالی که در این میان برخی از آنان را به عقد موقت خود در می‌آورد. او نمی‌دانست کار اصلی وی کمک و خدمت به آن زنان نیست و کار او الهی نیست، بلکه ناخودآگاه در پی منفعت شخصی خود و وصلت با آن زنان است. چنین کسی چه شباهتی به اولیای خدا و اهل بیت معصومین علیهم‌السلام دارد. این کار با همه‌ی ظاهر مسلمانی که دارد جز فریب نفس نمی‌باشد. راه ولایت سخت است که امام حسین علیه‌السلام از میان آن‌همه امت اسلامی با اعلان‌ها و دعوت‌نامه‌های قبلی و مهلت شش ماهه از مکه تا کربلا تنها توانست هفتاد و چندی را جمع نمایند. آن‌که نام امام علی علیه‌السلام بسیار بر زبان می‌آورد و نمی‌داند چه می‌گوید در جای گرم و نرم نشسته است و پرحرفی می‌کند. او را اگر به بیابان بی‌آب و بدون غذا ببرند آیا باز بر وضع فعلی خود می‌ماند. خداوند هیچ ولایت‌مداری را ناز نمی‌کند، بلکه آنان را به زیر تیغ‌ها می‌برد و می‌کشد؛ چرا که عاشق‌کشی در مذهب ولایت حلال است.

## آیه‌ی تطهیر

﴿ وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ﴾<sup>۱</sup>

- و در خانه‌هایتان قرار گیرید و مانند روزگار جاهلیت قدیم زینت‌های خود را آشکار نکنید و نماز برپا دارید و زکات بدهید و خدا و فرستاده‌اش را فرمان برید. خدا فقط می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان پیامبر بزدايد و شما را پاک و پاکیزه گرداند.

**بیان:** آیه‌ی حاضر آیه‌ی تطهیر نام دارد و از آیات مهم ولایت است؛ به این معنا که در شناخت صاحبان ولایت و مقام و رتبه‌ی معنوی و ساحت قرب الهی آنان سندی گویا برای اهل آن است. این آیه با خطاب به همسران پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شروع می‌شود و آنان را به احکام چندی ملزم می‌نماید و می‌فرماید در خانه‌هایتان باشید، و همانند جاهلیت نخست، تبرج و خودنمایی نداشته باشید، نماز بخوانید، زکات بپردازید و اطاعت‌پذیری داشته باشید اما به ناگاه ریتم آن تغییر می‌نماید و می‌فرماید: ﴿ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ﴾.

این فراز به زنان پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هیچ ارتباطی ندارد و همانند آیه‌ی اکمال دین است. این حقیقت نیز در این آیه جاسازی شده است تا از



دست تحریف‌گران احتمالی مصون بماند. اگر این آیه مستقل می‌آمد دشمنان نفاق‌پیشه، چیزی از قرآن کریم باقی نمی‌گذاشتند. تحلیل و تبیین این آیه با توجه به محتوای بلندی که دارد در بحث‌های ولایت می‌آید.

## روشنی ﴿۲۵۸﴾

### اهل بیت

﴿قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ﴾!

- گفتند آیا از کار خدا تعجب می‌کنی. رحمت خدا و برکات او بر شما خاندان رسالت باد. بی‌گمان او ستوده‌ای بزرگوار است.

**بیان:** استفاده از عنوان «اهل بیت» پیش از اسلام برای خاندان رسالت و نبوت به کار می‌رفته است و امری نوظهور در عصر اسلام نمی‌باشد؛ زیرا رسولان الهی آن را درباره‌ی حضرت ابراهیم و خانواده‌ی نبوت خیزوی به کار برده‌اند. معنای آن نیز چیزی جز «اهل الله» نیست.

توهم این‌که این اصطلاح قرآنی در صدر اسلام، به زنان رسول خدا ﷺ اطلاق می‌شده نادرست است؛ زیرا هر یک از زنان رسول خدا در بیت خود بودند و جداگانه از یک‌دیگر زندگی می‌کردند و پیامبر بوده است که به خانه‌های آنان می‌رفته است.

## آیه‌ی ایمان

﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ: آمَنَّا، قُلْ: لَمْ تُؤْمِنُوا، وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا، وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ، وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا، إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾!

برخی از بادیه‌نشینان گفتند ایمان آوردیم. بگو: ایمان نیاورده‌اید، اما بگویید اسلام آوردیم و هنوز در دل‌های شما ایمان داخل نشده است و اگر خدا و پیامبر او را فرمان برید از ارزش کرده‌هایتان چیزی کم نمی‌کند. خدا آمرزنده مهربان است.

**بیان:** مراد از ایمان در این آیه‌ی شریفه «ولایت» است. مسلمان در صورتی که ولایت را بپذیرد «مؤمن» می‌گردد. این آیه نیز از آیات ولایت است. کسی که تنها به خداوند ایمان می‌آورد و پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را به این که صاحب وحی است می‌شناسد و به آن اعتقاد پیدا می‌کند و کردار مسلمانی مانند نماز گزاردن و روزه گرفتن دارد تنها مسلمان است و هنوز آن را به عیار ایمان که در عمق اسلام است نرسانده است. کسی که در مرتبه‌ی اسلام است، تمامی احکام برای او فعلیت دارد و او همه‌ی اسلام را قبول کرده است ولی تمامی احکام دین در این مرتبه در عرض هم است و آنچه به این احکام باطن می‌دهد و در طول اسلام و در عمق آن است ولایت است.

تفاوت شیعه با اهل سنت نیز تنها در اعتقاد به همین طول و باطن



است وگرنه هر دو گروه به احکام اسلام اعتقاد دارند و آن را با اختلاف در فتوا انجام می دهند ولی ایمان که همان ولایت است در بطن اسلام است که تنها شیعیان به آن رسیده اند.

بر اساس این تحلیل است که هر جا فراز ﴿الَّذِينَ آمَنُوا﴾ یا ﴿مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ﴾ و مانند آن آمده باشد مراد باورمندان به مقام ولایت هستند و نه کسانی که تنها اسلام را با اعتقاد به خداوند و رسالت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و احکام دینی پذیرفته اند.

### روشنی ﴿۲۶۰﴾

#### ولایت امامان دوازده گانه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

﴿إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ﴾<sup>۱</sup>

- در حقیقت، شماره‌ی ماه‌ها نزد خدا از روزی که آسمان‌ها و زمین را آفریده در کتاب علم خدا دوازده ماه است. از این دوازده ماه چهار ماه، ماه حرام است. این است آیین استوار. پس در این چهار ماه بر خود ستم مکنید و همگی با مشرکان بجنگید؛ چنان‌که آنان همگی با شما می‌جنگند و بدانید که خدا با پرهیزگاران است.

**بیان:** این آیه نیز از آیات ولایت است. ماه‌های دوازده گانه ائمه‌ی اثنی

عشر عَلَيْهِمُ السَّلَامُ هستند که چهار «علی» به تعداد ماه‌های حرام دارند. ﴿ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ﴾ همان ولایت و تشیع است. این انوار تابناک از ابتدای آفرینش ﴿يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ﴾ واسطه‌ی فیض بوده و به دیگر پدیده‌ها روزی مادی و معنوی می‌رسانده‌اند و بشر با نسبت‌های ناروا و نادرست مانند کاستن یا افزودن شمار ایشان یا نپذیرفتن ولایت آنان به خود ظلم نمایند: ﴿فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ﴾.

﴿وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً﴾؛ مشرکان در میدان ولایت همان کسانی هستند که قرآن بالا می‌برند و به نماز شب مشهور هستند. مرتجعانی دگم‌اندیش که از ساحت قدسی ولایت نوری ندارند و تاریک‌اندیش می‌باشند. با آنان باید به سختی برخورد داشت و گرنه این مانعان همه‌ی ولایت‌مداران را خواهند کشت.

این آیه بسیار پرمحتواست و اموری که در باب ولایت برای مؤمنان پیش می‌آید و نیز درگیری‌ها و نزاع‌ها در آن آمده است. قرآن کریم برای حفظ اصل دین و قرآن کریم است که به نام ائمه‌ی هدی عَلَيْهِمُ السَّلَامُ تصریح نمی‌نماید. قرآن کریم نام پیامبران الهی را به صراحت می‌آورد؛ چرا که دوره‌ی ایشان به پایان رسیده است ولی دین نبی ختمی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دین خاتم است و باید تا روز قیامت ماندگار باشد، از این رو خداوند متعال از تصریح به اسم اوصیای پیامبر ختمی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خودداری می‌نماید تا معاندان، مبغضان و بدخواهان ایشان سند اصلی دین را در آتش کینه و نفرت خود از بین نبرند و آن را نسوزانند آن‌گونه که بسیاری از قرآن‌ها را جمع آوردند و سوزاندند و تنها نسخه‌ی جمع‌آوری شده توسط خلیفه‌ی جور را بر گرفتند.



## روشنی ﴿۲۶۱﴾

### صِرَاطُ عَلِيٍّ

﴿قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلِيٌّ مُسْتَقِيمٌ﴾<sup>۱</sup>.

- فرمود این راه علی است راست.

**بیان:** این آیه به گونه‌ی ﴿عَلِيٍّ﴾ در قرآن‌های موجود است، در حالی که ﴿عَلِيٍّ﴾ صحیح است؛ یعنی؛ راه علی عَلَيْهِ السَّلَامُ صراط مستقیمی است که بندگان مخلص خدا برای ایمن بودن از گمراهی باید به آن تمسک کنند. خاطر نشان می‌شود حضرت امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ مظهر تام ولایت است که تمامی اقسام ولایت حتی ظهور خاتم رسولان که همان استمرار رسالت ایشان است را با خود دارد. مقامی که جز به قامت حضرت امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ که «نفسه نفسی» است سازگار نمی‌باشد و آن حضرت مقام ختم ولایت را داراست. خاتم رسولان شخص پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است، خاتم اولیا و ختم عامه که حضرت امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ است و ختم خاص که امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می‌باشند که ختم الختم به شمار می‌روند. ختم الختم ظهور ختم کلی و عام است که حضرت امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ است؛ از این رو حضرت امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ از امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) افضل است؛ چرا که ولایت امام عصر عَلَيْهِ السَّلَامُ ظهور ولایت ولوی است؛ همان‌طور که امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ ظهور ولایت ختمی است؛ از این رو «نفسه نفسی» می‌باشند. حضرت



عیسی علیه السلام هیچ‌گونه ختمی ندارد زیرا بعد از ایشان رسول دیگری آمده است و به امت پیامبری دیگر ارتباطی ندارد. امامت نیز غیر از ولایت است؛ همان‌طور که ولایت غیر از نبوت و رسالت است.

### روشنی ﴿۲۶۲﴾

#### وعده‌ی ظهور

﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾<sup>۱</sup>.

- و در حقیقت، در زبور پس از تورات نوشتیم که زمین را بندگان شایسته‌ی ما به ارث خواهند برد.

**بیان:** مراد از ﴿عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾ بندگان عصر ظهور هستند.

حکومت امام عصر علیه السلام بر جهان از امور قطعی است که خداوند در تورات که به نام ﴿الذِّكْرِ﴾ از آن یاد شده و نیز در زبور به آن وعده داده است.

### روشنی ﴿۲۶۳﴾

#### زمان دور دست ظهور

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا، قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي، لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ، ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً، يَسْأَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا، قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ، وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾<sup>۲</sup>.

۱. انبیاء / ۱۰۵.

۲. اعراف / ۱۸۷.

- از تو درباره‌ی قیامت می‌پرسند که وقوع آن چه وقت است. بگو: علم آن تنها نزد پروردگار من است. جز او هیچ کس آن را به موقع خود آشکار نمی‌گرداند. این حادثه بر آسمان‌ها و زمین گران است. جز ناگهان به شما نمی‌رسد. باز از تو می‌پرسند، گویا تو از زمان وقوع آن آگاهی. بگو: علم آن تنها نزد خداست، ولی بیش‌تر مردم نمی‌دانند.

**بیان:** این آیه هم از قیامت می‌گوید و هم زمان ظهور امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را با خود دارد. کسانی که می‌گویند ظهور نزدیک است اختلال ذهنی و مشکلات روانی و دانشی دارند. مسأله بسیار دوردست است و باید کمربندها را محکم بست و در انتظار به سر برد که انتظار، اجر و خیر خود را دارد و کمال‌بخش و تعالی دهنده است. اگر غیبت آن حضرت صدها سال نیز طول بکشد ما آمادگی و انتظار خود را داریم و به خاطر آن اجر می‌بریم و با آن که پیش از ظهور آن حضرت از دنیا می‌رویم اما به سبب انتظاری که داریم ممکن است در عصر رجعت بگویند وی منتظر واقعی امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بوده است، او را احضار نمایید.

### روشنی ﴿ ۲۶۴ ﴾

#### عصر پیوسته به ظهور

﴿وَاذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِهَا قُصُورًا وَتَنْجِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ﴾<sup>۱</sup>.

- و به یاد آورید هنگامی را که شما را پس از قوم عاد جانشینان آنان گردانید و در زمین به شما جای مناسب داد در دشت‌های آن برای خودکاخ‌هایی اختیار می‌کردید و از کوه‌ها خانه‌هایی زمستانی می‌تراشیدید. پس نعمت‌های خدا را به یاد آورید و در زمین سر به فساد برمدارید.

**بیان:** این آیه ترسیم عصری است که به زمان ظهور نزدیک می‌باشد. در این آیه تفاوت قصر با بیت آمده است. بشر در دشت‌ها قصر می‌سازد ولی در کوه‌ها خانه می‌سازد. بشر عصر حاضر توانایی ساخت کلان‌شهرهایی با ساختمان‌های بلند در دل کوه‌ها را ندارد. روزی خواهد آمد که در دل کوه‌ها و نیز بر روی قله‌ها کلان‌شهرهای بزرگی می‌سازند. امنیت شهرها در زیر کوه‌هاست که تأمین می‌گردد. در آن زمان است که باید رشد علمی و فن‌آوری بشر را مدح کرد و ﴿فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ﴾ داشت. تکرار ﴿فَاذْكُرُوا﴾ در این آیه بعد آن را می‌رساند که: ﴿وَلَا تَعْتَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ﴾.

این زمان، پیش از ظهور است و زمان ظهور معرکه‌ی دیگری است. کسانی که خبر از ظهور در این جمعه یا آن چهارشنبه را می‌دهند در مشاعر خود مشکل دارند. ما باید انتظار داشته و با صبر و حوصله آماده باشیم و وظیفه‌ی خود را انجام دهیم. انتظار منافاتی با دیر یا زود بودن ظهور ندارد. نباید مردم را با سخنان احساسی و غیر علمی مأیوس کرد. خدا رحمت کند مرحوم میرجهانی را که در اصفهان بود. وی با حدس از نزدیک بودن ظهور می‌گفت. ظهور زمانی واقع می‌شود که تمامی عالم ناسوت در

قبضه‌ی انسان باشد و بشر عادی زمین و آسمان را تسخیر نماید. روزی که بشر به صنعت ساخت آدم دست یابد و با اختیار و اراده انسان‌هایی خوب یا بد را تولید کند؛ آن هم نه در مدت نه ماه و در رحم زنان. آن روز همانند کارخانه‌های پارچه‌بافی امروز کارخانه‌ی تولید انسان راه‌اندازی می‌شود. کسی سفارش ساخت صدها بشر با قساوت قلب تمام را می‌دهد و فردا آن را تحویل می‌گیرد. بشر آسمان‌ها را چنان در تسخیر خود می‌گیرد که جابه‌جا شدن میان کرات برای او همانند زحمتی است که ما امروز برای رفتن به منزل خود می‌کشیم. فرزند فاطمه‌ی زهرا علیها السلام وقتی ظهور می‌کند که تمامی افراد بشر در اوج علم و قدرت قرار دارند، نه امروز که کسی قدرتی ندارد و هر جا با انداختن ریگی دعوایی درست می‌شود. این بندگان ساده و عوام خدا هستند که مشکل ذهنی دارند و از نزدیکی ظهور در عصر ما می‌گویند یا برخی دیانت را با هوس‌های سیاسی پیوند زده‌اند و ایمان خود را به خوشامد گروه‌های سیاسی فروخته‌اند و ثمره‌ی خون شهیدان شیعی را بازیچه‌ی اغراض آلوده و دنیاطلبانه‌ی خود کرده‌اند.

### روشنی ﴿۲۶۵﴾

#### عصر یخ‌بندان ادعاها

﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾!

- و با آنان بجنگید تا فتنه‌ای بر جای نماند و دین یکسره از آن خدا گردد. پس اگر از کفر بازایستند به قطع خدا به آنچه انجام می‌دهند بیناست.

**بیان:** آیه‌ی یاد شده ویژه‌ی امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است. این آیه نه در صدر اسلام تحقق داشته و نه بعد از این کسی تحقق آن را خواهد دید و تنها در زمان ظهور است که تحقق پیدا می‌کند.

بشر چنین سیر حرکتی دارد که همه بر اساس ادعای توانمندی خویش محک می‌خورند و دیگر از ادعا نمودن سرد می‌شوند و به راستی انتظار ظهور و یاری فرستاده‌ای الهی را در دل و جان خویش می‌یابند. هر صنف و گروهی توان خویش را در حکومت کردن و اداره‌ی بشر به کار می‌برد، ولی از عهده‌ی آن بر نمی‌آید. در این سیر، درویش‌ها، دین‌دارها، بی‌دین‌ها، شاهان، رؤوسای جمهورها، حکومت‌های فردی و شورایی، انواع دموکراسی‌ها و دیکتاتوری‌ها و رهبران کاریزما و فره‌ایزد و محافل بین‌المللی همه و همه محک می‌خورند و ناتوانی خود در اداره‌ی جوامع را می‌یابند و ادعاها تمام می‌گردد و بشر به واقع می‌پذیرد که توان آن را ندارد و فرستاده‌ای غیبی لازم است و آن‌گاه است که حضرت امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ظهور می‌نماید.

فراز: ﴿فَإِنْ أَنْتَهُوا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾؛ پس اگر از کفر بازایستند به قطع خدا به آنچه انجام می‌دهند بیناست، مانند این است که خودروی شما نیاز به تعمیر داشته باشد و آن را به ده‌ها مکانیک صاحب ادعا بسپارید و هر بار دست از پا درازتر آن را معیوب ببینید تا آن که مکانیک‌ها خود را از تعمیر آن عاجز بدانند و اعلام نمایند نمی‌توانند آن را درست

کنند. این جاست که مکانیک‌های مدعی انتظار دارند مکانیکی ماهر آن را تعمیر نماید. این در حالی است که سرنشینان آن خودرور در سرمای شدید قرار دارند و با خطر مرگ دست و پنجه نرم می‌کنند و بازی و ادعا در این موقعیت فایده‌ای ندارد. همه منتظر یک مکانیک واقعی به تمام معنا می‌باشند. امروز بشر هنوز خود را در آن جاده‌ی کولاک‌زده احساس نمی‌کند. بشر امروزی هنوز به توان خویش می‌بالد و می‌نازد. هنوز ادعاها تمام نشده است. اگر ادعاها پایان بپذیرد و به انتظار حقیقی برسند، امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ظهور می‌کند. بشر فعلی با روندی که دارد، فاصله‌ای دراز با آن زمان دارد. امروز همه ادعای مهارت در مکانیکی ماشین معیوب دنیا را دارند و ﴿فَإِنْ أَنْتَهُوْا﴾ نشده‌اند و می‌گویند من می‌توانم. وقتی ادعا با صداقت و راستی کنار رفت و بشر به حقیقت نیاز به آن حضرت را حس کند، آن زمان است که می‌تواند از معصوم استفاده کند، دیگر به خاطر درک پایین با آن حضرت مقابله نمی‌کند و جهان را یتیم نمی‌سازد. بشر در آن روز می‌یابد چه فرستاده‌ی عزیزی دارد. ادعاها کنار می‌رود و همه می‌ایستند و این آن آقاست که می‌آید و دل‌ها همه به سوی آن حضرت کشیده می‌شود، همانند مسافران مانده در سرما و کولاک. او را ارج می‌نهند و هرچه دارند از او دریغ نمی‌دارند. روزی که همه از حکومت‌های بشری خسته شده‌اند. اما هنوز بشر امروزی به آن درک و فهم نرسیده و هنوز خسته نشده است، از این رو ظهور آن موعود به این زودی‌ها میسر نمی‌شود؛ هرچند باید منتظر بود.

این آیه خاص و ویژه‌ی امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است. روزی که فتنه از جهانیان بر می‌خیزد و دین، تمامی برای خداوند

می‌گردد: ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ﴾. حق و عدالت در همه جا دیده می‌شود بدون آن که نیاز به خشونت عمومی باشد و برخورد سخت تنها با معاندان است.

خداوند در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ، وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ، فَإِنْ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ﴾<sup>۱</sup>؛ با آنان بجنگید تا دیگر فتنه‌ای نباشد و دین مخصوص خدا شود. پس اگر دست برداشتند تجاوز جز بر ستم‌کاران روا نیست.

این آیه می‌فرماید مسلمانان باید قدرت درگیری داشته باشند و بتوانند نزاع کنند و «فتنه» با قدرت است که برداشته می‌شود و در آن صورت است که: ﴿وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ﴾؛ یعنی می‌شود در چنین اجتماعی به صورت سالم زندگی کرد. در این صورت است که کافران تسلیم می‌شوند و ﴿فَلَا عُدْوَانَ﴾ شکل می‌گیرد و دشمنی‌ها پایان می‌پذیرد. البته آنچه در این درگیری‌ها هدف است محو ظلم است که استثنای ﴿إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ﴾ به آن اشاره دارد. به این آیه به جهت شباهتی که با آیه‌ی پیش داشت اشاره نمودم و این آیه به زمان قبل از ظهور باز می‌گردد چنان‌که ﴿كُلُّهُ﴾ در فراز: ﴿وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ﴾ در این آیه نیامده است.

از آیات مربوط به زمان ظهور می‌گفتیم. خدا رحمت کند مرحوم آقای الهی می‌گفت: «بشر اگر چهار تومان پول و یا یک‌گنج داشته باشد، آن را در زیر زمین دفن می‌کند و از نظر مخفی نگه می‌دارد، ولی خداوند گنج‌هایش را پنهان نمی‌کند، بلکه آن را به بالای آسمان می‌برد، اگر می‌توانید، بروید و آن را بردارید». هم‌چنین ایشان می‌گفت: «این دعاها و ماثورات همه



گنج‌های خداست که زیر دست و پای مردم ریخته شده است، ولی کسی آن را دنبال نمی‌کند و همه به دنبال زیر خاکی می‌گردند.» به راستی چنین است که او می‌گفت. قرآن کریم گنجی نهفته است که در هر زمانی هدایت می‌کند، ولی کسی در پی این کتاب آسمانی نمی‌رود. کد و گرای حکومت آن حضرت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در قرآن کریم هست.

آیه‌ی بعد نیز این کدها و گراها را در بردارد. در آن آیه آمده است: ﴿وَإِنْ تَوَلَّوْا فَاَعْلَمُوْا اَنَّ اللّٰهَ مَوْلَاكُمْ، نِعْمَ الْمَوْلٰى وَنِعْمَ النَّصِيْرُ﴾؛ و اگر روی برتافتند، پس بدانید که خدا سرور شماست. چه نیکو سرور و چه نیکو یاور است.

مراد از ﴿نِعْمَ الْمَوْلٰى وَنِعْمَ النَّصِيْرُ﴾ امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است و بشر در آن عصر است که ﴿اَنَّ اللّٰهَ مَوْلَاكُمْ﴾ را می‌یابد و می‌داند خداوند بهترین مولاست.

این از شگرد قرآن کریم است که معانی و حقایق خود را به گونه‌ای برای اهل هدایت بیان می‌دارد که دست گمراهان معاند به آن نرسد و قرآن نیز از دستبرد بدخواهان بیمه گردد. این عنایت، حکمت، دقت، و ظرافتی است که خداوند در حفظ کتاب خود دارد. خداوند در این کتاب، حقایق را بیان می‌دارد بدون این که بدخواهی بتواند به گنجینه‌های حقایق آن دست‌اندازی داشته باشد. اولیای خدا نیز همین مشی را دارند. آنان حقایقی را که باید، بیان می‌دارند و کسی هم نمی‌تواند بر آنان خرده بگیرد. با ظهور امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) عقل‌های مردم بالا می‌رود و آنان معارف و حقایقی را در همین قرآن می‌یابند و

شگفت زده می شوند چگونه این حقایق در دسترس آنان بوده است، ولی آن را نمی فهمیده اند. برخی در آن زمان می گویند حضرت امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) دین جدید آورده است، ولی چنین نیست و آن حضرت کدهای فراموش شده را می آورد. قرآن کریم با بیان مطالب در چنین کدهایی است که از بدخواهی دشمنان مصون مانده است. باید از خداوند خواست توفیق درک و حفظ این حقایق را در زمان غیبت به انسان بدهد.

آیهی دیگری که به صراحت از آن حضرت نام می آورد، کریمه ی ذیل است: ﴿بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ﴾<sup>۱</sup>؛ اگر مؤمن باشید، باقی مانده ی حلال خدا برای شما بهتر است و من بر شما نگاهبان نیستم.

هیچ نبی و امامی حتی حضرت شعیب عليه السلام که این سخنان از او نقل می شود ﴿بَقِيَّةُ اللَّهِ﴾ نیست؛ زیرا بعد از آنان نبی یا وصی دیگری آمده است و ﴿بَقِيَّةُ اللَّهِ﴾ کسی است که بعد از او فرستاده ای دیگر نیست و ختم ولایت می باشد.

## روشنی ﴿۲۶۶﴾

### اشتباه در تطبیق

﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ، وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً، وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾<sup>۲</sup>.

۱. هود / ۸۶.

۲. قصص / ۵.

- و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین فرودست شده بودند منت نهیم و آنان را پیشوایان مردم گردانیم و ایشان را وارث زمین کنیم.

**بیان:** این آیه در مورد قوم بنی‌اسرائیل است که بعد از سال‌ها ضعف و استضعاف به مدد رهبری حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام توانستند فرعون را سرنگون کنند. وقتی قرار است ضعیف شده‌ای رئیس گردد و او یلاست و او دم‌گاو را بر زمین می‌آورد.

برخی این آیه را مربوط به زمان ظهور امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می‌دانند و حال آن که چنین نیست چرا که آن حضرت مستضعف نیست. افزون بر این که در این آیه سخن از گروه است و نه شخص آن هم گروهی که مستضعف شده‌اند. نمی‌توان گفت حضرت با سیصد و سیزده نفر مورد خطاب هستند؛ چرا که آن‌ها در برابر حضرت بسیار کوچک و غیر قابل قیاس یا همراهی در کلام هستند.

این آیه از حکومت مستضعفان بنی‌اسرائیل می‌گوید. کسانی که عمری زیر سلطه‌ی ستم فرعون بوده‌اند و اکنون می‌خواهند بر دیگران مسلط شوند. طبیعی است اینان قاعده‌ای برای حکومت ندارند. آیه‌ی شریفه همین مستضعفان را امام می‌کند و چنین نیست که آن‌ها را به رؤوسا و امامان تبدیل کند و آنان را تربیت نماید. مبعوض‌ترین انسان‌ها چنین سیاست‌مدارانی هستند که چکش به دست دارند. می‌گویند در دوره‌ی آخرالزمان «کن ذنباً ولا تکن رأساً»؛ دم باش ولی سر مباش. آن که دُم است نرم و به دور از خشونت زندگی می‌کند.

در اوایل انقلاب، خانی را گرفته بودند. او می‌گفت ما بدی نکرده‌ایم. پدران این‌ها در طویله‌های ما بزرگ شده‌اند و اکنون که قدرت در دست

آنهاست ناراحت هستند. ما نه تنها با آنها ظلمی نکرده‌ایم بلکه نان و آیشان هم دادیم. آن فرد درست می‌گفت و طبیعی است فردی که در سختی و حقارت بزرگ شده است نمی‌تواند انسان نرمالی باشد. کسی که در فقر و حسرت باشد با کسی که چشم و دل سیری دارد به لحاظ روانی تفاوت دارد. آدمی که سالم بزرگ شده با کسی که مستضعف بزرگ شده است تفاوت دارد. این‌ها اگر به مال و جاه دنیا برسند و دارای امکاناتی گردند دیگر نمی‌توانند به سبب عقده‌ها و حسرت‌هایی که داشته‌اند خود را کنترل کنند و دست خودشان هم نیست.

عقده‌های ناشی از استضعاف سبب می‌گردد هرچه آب به این کشتزار گذاشته شود در همان نقطه فرو رود و چیزی از آن به جامعه نرسد. به‌طور مثال، به یاد دارم در سراوان بلوچستان که اهل آن همه از اهل سنت هستند یک دوره کتاب جواهر به صورت سهمیه داده بودند؛ در حالی که این کتاب عربی و فقه شیعه است و برای طلبه‌های حوزه مفید است نه چنان جایی. کسی که در استضعاف و خشکی تربیت شده است نمی‌گذارد قطره‌ای آب از او بگذرد و همه را در خود می‌بلعد. آن قدر می‌بلعد که از زیادی آب در خود می‌گندد و باتلاق می‌شود. روحانیان در بیست سال پیش به گونه‌ای معنوی زندگی می‌کردند که آب شب مانده را هم نمی‌خوردند و می‌گفتند چون اجنه بر آن دمیده یا طواف کرده‌اند کراهت دارد. از همین رو آنها دارای اثرات و برکات بسیاری بودند. فرزندان آنان خوب و شایسته بود و خود نیز منشأ آثار خیر بسیاری بودند ولی اگر امکانات موجودی آنان را تغییر دهد، آثار متفاوت می‌شود. در استضعاف بی‌اصلی نیست، بلکه پوکی و سستی است. مانند آقازاده یا

پهلوانی که معتاد شده است و در نتیجه ضعیف می‌شود. اکنون این فرد هرچند اصل هم داشته است به ضعف و سستی کشیده می‌شود. به هر روی، این آیه از حکومت مستضعفان می‌گوید و ارتباطی به عصر ظهور ندارد؛ چنان‌که آیه‌ی بعد می‌فرماید: ﴿وَنُكِّنْ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُم مَّا كَانُوا يَحْذَرُونَ﴾<sup>۱</sup>؛ و در زمین قدرتشان دهیم و از طرفی به فرعون و هامان و لشکریانشان آنچه را که از جانب آنان بیمناک بودند بنمایانیم.

این آیه از اصلی روان‌شناسی می‌گوید و آن این که انسان از هرچه بترسد همان بر سرش می‌آید. خداوند می‌فرماید: به فرعون و هامان و سپاهیان آن‌ها همان چیزی را که می‌ترسیدند نشان دادیم. آن‌ها پسران را می‌کشتند تا بزرگ و قوی شوند و زن‌ها را برای کار و بهره‌نگاه می‌داشتند. اما همان سرنوشتی که از آن فرار می‌کردند به سرشان آمد. باید گفت از آثار ظلم ابتلاست؛ همان‌طور که از آثار سرماخوردگی عطسه و از آثار مصرف تریاک، خارش بدن معتاد است.

## روشنی ﴿۲۶۷﴾

### پایداری در ایمان

﴿إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مِنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ. فَعَسَىٰ أُولَٰئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ﴾<sup>۲</sup>.

۱. قصص / ۶.

۲. توبه / ۱۸.



- مساجد خدا را تنها کسانی آباد می‌کنند که به خدا و روز بازپسین ایمان آورده و نماز برپا داشته و زکات داده و جز از خدا نترسیده‌اند. پس امید است که اینان از راه یافتگان باشند.

**بیان:** ما در این آیه، فراز ﴿وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ﴾ را مورد عطف و التفات قرار می‌دهیم. این انجام دادن کار خوب و شایسته نیست که حایز اهمیت است و فرجام نیک می‌آورد، بلکه این پایداری بر حق و ایستادگی برای آن است که مهم می‌باشد. کسی با صرف ایمان به خدا و به‌جا آوردن تکالیف عملی و انجام کارهای کلان به فیروزی و انجام نیک نمی‌رسد، از این رو صفت: ﴿وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ﴾ در کنار ایمان امری الزامی می‌شود. نترسیدن و نهراسیدن از کارشکنی‌ها و مقاومت در برابر بدخواهان و دشمنان که منجر به پذیرش و تحمل زیان‌های مالی و جانی برای فرد شود از اوصاف نادری است که در هر کسی یافت نمی‌شود. شجاعت، اقتدار و مدیریت همراه با پایداری و استقامت از شرایط لازم برای رهبری است تا هر فرد یا جامعه، کشور و دولتی در امور کلان مانند کارهای علمی و فرهنگی عظیم رشد و تعالی شایسته‌ای داشت باشد و به فرجام نیک و انجام بایسته رسد.

## روشنی ﴿۲۶۸﴾

### یاری خدا

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، إِنَّ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ، وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ﴾<sup>۱</sup>.

۱. محمد ﷺ / ۷.

- ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر خدا را یاری کنید، یاریتان می‌کند و گام‌هایتان را استوار می‌دارد.

**بیان:** این آیه آزمایشی است برای مؤمنان که ببینند اگر خداوند آنان را یاری نمی‌کند، به این معناست که آنان خداوند را آن‌گونه که باید، یاری نکرده‌اند.

استوار داشتن گام‌ها نیز بدان معناست که قوت قلب می‌یابید و با ایمان از دنیا می‌روید نه آن‌که بر دنیا چیره و حاکم می‌شوید؛ چنان‌که بدن مبارک امام حسین علیه السلام در صحرای کربلا زیر سم اسبان پاره گشت ولی آن‌حضرت با ایمان از دنیا رفت.

### روشنی ﴿۲۶۹﴾

### دین عقل‌ورزی

﴿وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ. أَلَا تُقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدَءُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾<sup>۱</sup>

- و اگر سوگندهای خود را پس از پیمان خویش شکستند و شما را در دینتان طعن زدند، پس با پیشوایان کفر بجنگید؛ چرا که آنان را هیچ پیمانی نیست. باشد که از پیمان‌شکنی باز ایستند. چرا با گروهی که سوگندهای خود را شکستند و بر آن شدند که فرستاده‌ی خدا را بیرون کنند و آنان

۱. توبه / ۱۲ - ۱۳.

بودند که نخستین بار جنگ را با شما آغاز کردند نمی‌جنگید. آیا از آنان می‌ترسید با این که اگر مؤمنید، خدا سزاوارتر است که از او بترسید.

**بیان:** اسلام دین عقلانیت است و حتی در احکام دینی خود توصیه به عقل‌ورزی دارد. خداوند در این آیات برای ترغیب مسلمانان به جنگ با مشرکان، استدلال می‌آورد و چنین نیست که تحکم داشته باشد و مسلمانان را به «تعبد» بخواند تا حکم جهاد را بی‌چون و چرا انجام دهند. «تعبد» گاه چهره‌ی استکبار به خود می‌گیرد. قرآن کریم حتی در دستورهای «عبادی» به خردورزی سفارش دارد. توصیه به اصل عبادت نیز امری است عقلانی و نیازی به حکم و دستور ندارد و هرچه از این باب در دین آمده ارشاد به حکم عقل که همان لزوم شکر منعم است دارد. عبادت تشکر از خداست و نشان دهنده‌ی میزان معرفت آدمی است و اعمال عبادی دین که هر یک هیأتی خاص دارد، برای تنظیم و چیدمان سیستمی است از طرف شارع تا این امر عقلانی هم‌چون عبادت‌های مشرکان و بت‌پرستان دچار انحراف و هرج و مرج نگردد. برای نمونه‌ای از این دست می‌توان به نماز اشاره کرد. لفظ «صلاة» برخلاف آنچه که در کتب اصولی مشهور است به معنای دعا نیست، بلکه به معنای عطف و توجه است. با توجه به این معنا، اعمال و اذکار نماز قالبی است برای توجه مذکور و عبادت در واقع همان توجه می‌باشد و نه قالب آن. ما با نماز خواندن توجه به خدا را استمرار می‌دهیم و گرنه خود توجه حقیقتی مجرد است و تشخیصی از معرفت ما به خدا می‌باشد. انسانی که معرفت دارد توجه پیدا می‌کند و این شرع است که برای نشان دادن و ظاهر کردن حقیقت توجه به او، روش مخصوصی را ارایه می‌نماید.



## سبک‌باری و اصل حلال بودن

﴿ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴾<sup>۱</sup>.

- همانان که از این فرستاده؛ پیامبر درس نخوانده پیروی می‌کنند که نام او را نزد خود در تورات و انجیل نوشته می‌یابند؛ همان پیامبری که آنان را به کار پسندیده فرمان می‌دهد و از کار ناپسند باز می‌دارد و برای آنان چیزهای پاکیزه را حلال و چیزهای ناپاک را حرام می‌گرداند و از دوش آنان قید و بندهایی را که بر ایشان بوده است برمی‌دارد. پس کسانی که به او ایمان آوردند و بزرگش داشتند و یاری‌اش کردند و نوری را که با او نازل شده است پیروی کردند، آنان همان رستگاران هستند.

**بیان:** این آیه می‌فرماید رسول خدا ﷺ با احکامی که می‌آورد قید و بندها را از دوش بندگان بر می‌دارد و آنان را سبک‌بار می‌نماید: ﴿ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ ﴾. این بدان معناست که خداوند احکام و دین خود را به بندگان ارزانی نداشته است تا آنان را در عسر و حرج اندازد، بلکه زندگی سالم و ساعات دبخش را به پیروان خود هدیه می‌دهد. اگر کسی نظری ابتدایی به این آیه داشته باشد حلال کردن



«طیب»ها را امری لغو و بیهوده می‌بیند؛ چرا که «طیب» خود پاک است و نیاز به اعلام پاکی و صدور حکم برای آن نیست ولی این حکم مقدمه‌ای است برای ممنوع کردن «خبیث»هایی که از آن نام می‌برد. این آیه هم‌چون فراز: ﴿أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا﴾<sup>۱</sup> است که همه می‌دانند بیع حلال است اما آن را زمینه‌ای برای اعلام حرمت ربا قرار می‌دهد. هرچه خبیث است حرام است و غیر آن هرچه باشد حلال است و تعداد خبیث نیز محدود و مشخص می‌باشد.

این آیه، تأییدی بر اصالت اباحه و قاعده‌ی روایی: «كُلُّ شَيْءٍ لَكَ حَالٌ»<sup>۲</sup> است که فرهنگ اسلام شناخته می‌شود و با «اصالت منع» مخالف است؛ هرچند برخی در اندیشه به این امر تفوه می‌کنند و در عمل، آن را فراموش می‌نمایند. دین هیچ‌گاه نمی‌خواهد باری سنگین بر دوش آدمی گذارد و مشکلات او را پیچیده‌تر کند، بلکه بر آن است تا او را سبک‌بار نموده و مشکلات او را هرچه بیشتر حل نماید؛ چنان‌که می‌فرماید: ﴿يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ﴾.

### روشنی ﴿۲۷۱﴾

#### احکام توسعه‌گرایانه و گشایش‌زای دین

﴿وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ، وَاتَّقِ اللَّهَ، وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ، وَتَخْشَى النَّاسَ، وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ، فَلَمَّا

۱. بقره / ۲۷۵.

۲. وسائل الشیعة، بیست جلد، انتشارات دار احیاء التراث العربی، بیروت، ج ۱۷، ص ۹۰.

قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوْجَانَهَا لَكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ  
أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا، وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا ﴿١﴾.

- و آن‌گاه که به کسی که خدا بر او نعمت ارزانی داشته بود و تو نیز به او  
نعمت داده بودی می‌گفتی همسرت را پیش خود نگاه دار و از خدا پروا  
بدار و آنچه را که خدا آشکارکننده‌ی آن بود در دل خود نهان می‌کردی و  
از مردم می‌ترسیدی با آن‌که خدا سزاوارتر بود که از او بترسی، پس چون  
زید از آن زن کام برگرفت و او را ترک گفت، وی را به نکاح تو درآوردیم تا  
در آینده در مورد ازدواج مؤمنان با زنان پسرخواندگانشان چون آنان را  
طلاق گفتند گناهی نباشد و فرمان خدا صورت اجرا پذیرد.

**بیان:** این آیه یکی از احکام الهی را بیان می‌کند و می‌فرماید  
پسرخوانده پسر شرعی و نسبی نیست و می‌توان همسر مطلقه‌ی او را به  
زنی گرفت. این حکم در جامعه‌ی عرب آن روز زشت و مستنکر بوده  
است اما خداوند برای از بین بردن این سنت غلط، به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ  
دستور می‌دهد آن را اجرایی کند؛ هرچند در آن جامعه بازتاب بسیار منفی  
داشته است.

مراد از ﴿لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ﴾ زید؛ پسرخوانده‌ی پیامبر  
اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است که نام وی در ادامه آمده است.

خداوند با بیان چنین احکامی می‌خواهد در جامعه‌گشایش باشد  
و مردم در حرج و دشواری نباشند و سنت‌های غلط موجب نشود

دست مردم بسته شود؛ چرا که حرمت‌های بی‌جا محدودیت و حرج می‌آورد.

از عواملی که موجب شده است دین آن‌گونه که باید رشد نکند این است که برخی از بزرگان که خود به صورت کامل الهی و هم‌چون قدیسی زندگی کرده‌اند و خود را از مکروهات و مباحات کنار گرفته‌اند، بدون دلیل شرعی محکم و مستند برخی از حلال‌ها را با احوط و احتیاط حرام کرده‌اند یا چون در شناخت موضوعات احکام مهارت کافی نداشته‌اند، حرامی بر حرام‌ها افزوده‌اند و برخی از حلال‌های الهی را منطقی ممنوعه و خط قرمز اعلام کرده‌اند؛ در حالی که چنین احکامی عنوان حرج بر آن بار است. افزون بر این، حلال‌های الهی همه اهرم‌هایی برای نجات از حرام‌هاست.

خداوند در پایان آیه می‌فرماید: ﴿وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا﴾؛ خداوند کار خود را انجام می‌دهد و هر که هر چه می‌خواهد، بگوید که به بازتاب‌های منفی این حکم حق نباید توجه داشت و باید با بردباری و صبوری، بر این حکم ایستادگی داشت.

مؤمن باید همواره در مشکلات و پیشامدهای سخت و در مانع‌تراشی‌ها و بدخواهی‌های دیگران یا رفتار جاهلانه‌ی آنان تنها بر حق بایستد و حق را پاس دارد و ایمان داشته باشد: ﴿وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا﴾. این بسیار مهم است که مؤمن به چنان آگاهی و معرفتی برسد که هم بتواند حق را بشناسد و هم بتواند بر آن ایستادگی داشته باشد.

## سنگینی تکلیف زنان منتسب به دین

﴿ يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ، مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ، وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ﴾<sup>۱</sup>.

- ای همسران پیامبر، هر کس از شما مبادرت به کار زشت آشکاری کند عذابش دو چندان خواهد بود و این بر خدا همواره آسان است.

**بیان:** آیه‌ی شریفه خطاب به زنان پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است و می‌فرماید هر یک از شما که فاحشه‌ی آشکاری را انجام دهد نسبت به دیگران دو برابر عذاب می‌بیند. این سخت‌گیری معقول است؛ زیرا گناهان آشکار آن‌ها به حرمت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لطمه وارد می‌کند. بنابراین هر گناه آشکاری از آن‌ها دو گناه است: یکی به‌خاطر نفس گناه و دیگری به‌خاطر تعریضی که به ساحت قدسی پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌شود. البته این آیه وظیفه‌ی همسران اهل علم را نیز بسیار سنگین می‌کند؛ زیرا آنان نیز به دین نسبت دارند.

البته اگر این همسران دارای صفات خوب و کردار نیکی نیز باشند، پاداش آن دو چندان است: ﴿ وَمَنْ يَفْعَلْ مِنْكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وِتْعَمَلْ صَالِحًا نُؤْتِيهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ، وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا ﴾<sup>۲</sup>؛ و هر کس از شما خدا و فرستاده‌اش را فرمان برد و کار شایسته کند پاداشش را دو چندان می‌دهیم و برایش روزی نیکو فراهم خواهیم ساخت.

۱. احزاب / ۳۰.

۲. احزاب / ۳۱.



نه تنها نیکی‌های آنان دو برابر پاداش دارد، بلکه ﴿وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا﴾ نیز دارد و وعده‌ی رزق کریم برای آنان است و در برابر سختی‌هایی که تحمل می‌نمایند پاداش بی‌حساب می‌برند.

نه تنها همسران پیامبر، بلکه هر کسی که منسوب به پیامبر و دین و شریعت است باید مراقبت بیش‌تری نسبت به کردار خود داشته باشد و البته خداوند هم پاداش بسیاری برای آن منظور داشته است؛ از این رو در آیه‌ی بعد به امتیاز همسران پیامبر اشاره می‌نماید: ﴿يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ، لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ، فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ، وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا﴾<sup>۱</sup>؛ ای همسران پیامبر، شما مانند هیچ یک از زنان دیگر نیستید. اگر سر پروا دارید پس به ناز سخن مگویید تا آن‌که در دلش بیماری است طمع ورزد و گفتاری شایسته گوید.

تمامی منتسبان به دین و همسران آنان نباید عملی داشته باشند که خدای ناکرده موجب وهن دین گردد.

در دید روان‌شناختی، هر کسی که کاری را با اطفار انجام می‌دهد موجب طمع برخی قرار می‌گیرد. این افراد اگر منسوب به دین باشند، افزون بر خود، دین خدا را نیز تخریب می‌کنند.

البته دینی که خداوند آورده است دارای گشایش و توسعه است و برای محدود نمودن بندگان نمی‌باشد؛ بر این اساس در ادامه می‌فرماید: ﴿مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدْرًا مَقْدُورًا﴾<sup>۲</sup>؛ بر پیامبر در آنچه خدا برای او فرض

۱. احزاب / ۳۲.

۲. احزاب / ۳۸.

گردانیده گناهی نیست. این سنت خداست که از دیرباز در میان گذشتگان معمول بوده و فرمان خدا همواره به اندازه‌ی مقرر و متناسب با توانایی است.

احکام الهی حرجی ندارد و اگر در حکمی حرجی باشد پیرایه است و ناآگاهی یا ناتوانی در استنباط است که آن را ایجاد کرده است؛ همان‌طور که حکم‌های احتیاطی از دین نیست و از ضعف مجتهد در استنباط می‌باشد. گشایشی که در دین است، نخست این گشایش و توسعه را برای پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثابت می‌داند تا کسی نپندارد ایشان باید قدیسی باشند که به چیزی دست نمی‌زند: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ، إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي، أَتَيْتَ أُجُورَهُنَّ، وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ، وَبَنَاتِ عَمَّكَ، وَبَنَاتِ عَمَّاتِكَ، وَبَنَاتِ خَالَكَ، وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ، اللَّاتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ، وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ، إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ، قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ، وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ، لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ، وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾<sup>۱</sup>؛ ای پیامبر، ما برای تو آن همسرانی را که مهرشان را داده‌ای حلال کردیم و کنیزانی را که خدا از غنیمت جنگی در اختیار تو قرار داده و دختران عمویت و دختران عمه‌هایت و دختران دایی تو و دختران خاله‌هایت که با تو مهاجرت کرده‌اند و زن مؤمنی که خود را داوطلبانه به پیامبر ببخشد در صورتی که پیامبر بخواهد او را به زنی گیرد، این ازدواج از روی بخشش ویژه‌ی توست نه دیگر مؤمنان. ما نیک می‌دانیم که در مورد زنان و کنیزانشان چه بر آنان مقرر کرده‌ایم تا برای تو مشکلی پیش نیاید و خدا همواره آمرزنده مهربان است.



خداوند زنان بسیاری را بر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حلال می‌نماید و حتی ازدواج زنانی که خود را به ایشان هبه و بخشش می‌کنند به صورت مطلق و بدون هیچ قیدی روا می‌دارد. چنانچه عایشه به زنی که چنین کرده بود اعتراض نمود و گفت تو چه قدر پررو هستی و سپس این آیه نازل شد و ازدواج هبه‌ای را تنها برای آن حضرت جایز دانست و برای دیگران حلال نیست.

نکته‌ای که بسیار مهم است فراز پایانی آیه است که می‌فرماید: ﴿لَكِنَّا لَا يَكُونُ عَلَيْكَ حَرْجٌ﴾؛ خداوند چنین زنانی را بر تو روا می‌دارد تا به حرج نیفتی. کسی که پیامبر است و رهبری امتی را دارد، نباید محدود باشد تا مبدا عقده‌ای، بیمار، سالوس‌باز و پنهان‌کاری گردد. کسی که این همه گشایش دارد نیازی به پنهان‌کاری ندارد. خداوند آن حضرت را با حرمت بسیار چنین استقبال می‌نماید.

امید است ما بتوانیم دینی که خداوند بر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل فرموده و به پیرایه‌های افکار محدود آلوده نشده است را ارایه دهیم. این کار نیازمند دانشگاهی است که تمامی ابعاد چنین دینی را در دوره‌های چهار ساله و روشمند آموزش دهد تا دانش‌آموختگان بتوانند چنین دینی را در سطح جامعه تبلیغ نمایند و آن را در مجاری اجرایی و حکومتی پیاده نمایند وگرنه دینی که پیرایه باشد برای مردم، حرج‌زاست و کارآمد و قابل پیاده شدن نیست. پیرایه‌ها سبب ورود سخت‌گیری‌ها، ظاهرسازی‌ها و ریاکاری‌ها در دین شده است. عالمان دینی نیز باید با فهم و استنباط آموزه‌های چنین دینی، خود را بر اساس زندگی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هماهنگ نمایند و از زهد افراطی یا رفاه و دنیازدگی و نیز



اختلاف پرهیز نمایند که هر سه آسیب یاد شده برای هر یک از آنان کمرشکن است و بر چهری دین نیز لطمه وارد می‌آورد. عالم با آن که عالم است نباید از لوازم آدم بودن و بسیاری از امور عادی محروم شود. عالمان با این همه دشواری‌ها و سختی‌های بی‌موردی که فرهنگ غلط جامعه بر آنان تحمیل می‌نماید از پیامبر هم سختی بیش‌تری تحمل می‌کنند چرا که روزگار دست آنان را بسته است و تنگناهای زیادی در زندگی آنان است و با آن که از امکانات محروم هستند باید نقش پیغمبران را نیز داشته باشند. عالمان در صورتی می‌توانند رسالت خویش را به‌درستی انجام دهند که از محدودیت‌های بسیاری که بر آنان تحمیل شده است دست بردارند و گرنه اگر عقده‌ای گردند ضربه‌ی آنان بیش‌تر است تا این که بتوانند از کسی دستگیری کنند.

خداوند زنان دیگر را بر پیامبر حلال نمی‌داند اما هنوز نیز بن‌بست کامل ایجاد نمی‌نماید و ﴿إِلَّا مَا مَلَكَت يَمِينُكَ﴾ را تشریح می‌نماید: ﴿لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ، وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ، وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ، وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا﴾<sup>۱</sup>؛ از این پس دیگر گرفتن زنان و نیز این که به‌جای آنان زنان دیگری بر تو حلال نیست؛ هر چند زیبایی آن‌ها برای تو مورد پسند افتد به استثنای کنیزان و خدا همواره بر هر چیزی مراقب است.

عرف حاکم بر جامعه چند همسری را بد می‌داند و زنان در این زمینه بسیار حساسیت دارند؛ در حالی که چنین تربیت‌هایی همه با دین ناسازگار است. طبیعی است که بسیاری از زندگی‌ها نابسامان می‌شود.

البته تغییر چنین فرهنگ‌هایی به تغییر عوامل اجتماعی و تصحیح تاریخی نیاز دارد و به دین ارتباطی ندارد. اسلام، دین گشایش و بسط است و عمل به آن ریا، سالوس، خدعه، عقده و حسرت و نکبت‌هایی که در جامعه وجود دارد را می‌زداید؛ ولی برای فاسد کردن یک جامعه‌ی دینی تنها کافی است حکمی حرجی ایجاد کنید تا همه‌ی جامعه نابسامان گردد. چیرگی سنت‌ها و فرهنگ‌های اشتباه بر جامعه، آن را به مشکلات و امراض روحی و روانی فراوانی دچار می‌سازد؛ در حالی که دین چشم و دل آنان را سیر و دست و دل آنان را باز می‌خواهد. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دارای زندگی وسیعی بوده است و قرآن کریم ایشان را صاحب بیوت می‌داند، نه آن که تنها یک خانه داشته باشد؛ چرا که برای هر همسری خانه‌ای داشته‌اند: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرَ نَاظِرِينَ إِنَاهُ وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تُنْكِرُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا<sup>۱</sup>﴾.

- ای کسانی که ایمان آورده‌اید داخل اتاق‌های پیامبر شوید مگر آن‌که برای خوردن طعامی به شما اجازه داده شود؛ آن هم بی‌آن‌که در انتظار پخته‌شدن آن باشید، ولی هنگامی که دعوت شدید داخل گردید و وقتی غذا خوردید پراکنده شوید بی‌آن‌که سرگرم سخنی گردید. این رفتار شما

پیامبر را می‌رنجاند ولی از شما شرم می‌دارد و حال آن که خدا از حق‌گویی شرم نمی‌کند و چون از زنان پیامبر چیزی خواستید از پشت پرده از آنان بخواهید. این برای دل‌های شما و دل‌های آنان پاکیزه‌تر است و شما حق ندارید رسول خدا را برنجانید و به صورت مطلق نباید زناش را پس از مرگ او به نکاح خود در آورید؛ چرا که این کار نزد خدا همواره گناهی بزرگ است.

این آیه می‌فرماید در دیدارهای خویش کار خود را سریع انجام دهید و زود بلند شوید و مزاحم آن حضرت نگردید و چنین نباشد که در خانه‌ی آن حضرت بنشینید و برای هم به نقل این مطلب و آن مطلب بپردازید. چنین مزاحمت‌هایی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را اذیت می‌کند، اما چون حیا می‌نماید، به شما نمی‌فرماید زحمت را کم نمایید، ولی خداوند از کسی حیایی ندارد و حق را به وضوح بیان می‌دارد.

خداوند نه سالوسی دارد و نه ریایی و حتی حیای پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را نیز آشکارا بیان می‌دارد و آنچه را که در ضمیر و نهان ایشان است هویدا می‌گرداند. بی‌پرده و صریح می‌فرماید شما نمی‌توانید با زنان پیامبر ازدواج کنید ولی او می‌تواند با زنان شما ازدواج نماید. خداوند نسبت به پیامبر وسعت و آزادی بسیار دارد؛ چرا که این ریشه باید سالم باشد و برای سلامت باید آزادی و آزادنشی را به هر نوعی در ظرف معقول آن داشت.

خداوند باز هم از گشایش در دین خود می‌گوید و ﴿لَا جُنَاحَ﴾ سر می‌دهد: ﴿لَا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِي آبَائِهِنَّ وَلَا أَبْنَائِهِنَّ وَلَا إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاءَ إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاءَ أَخَوَاتِهِنَّ وَلَا نِسَائِهِنَّ وَلَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ، وَاتَّقِينَ اللَّهَ، إِنَّ اللَّهَ كَانَ﴾

عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا<sup>۱</sup>؛ بر زنان در مورد پدران و پسران و برادران و پسران برادران و پسران خواهران و زنان هم‌کیش و بردگان‌شان گناهی نیست که دیده شوند و باید از خدا پروا بدارید که خدا همواره بر هر چیزی گواه است.

این آیات همه آیات آزادی عمل و گشایش است و بزدلی، ترسویی، ریاکاری، سالوس‌بازی و پنهان‌کاری را بر نمی‌تابد.

خداوند باز هم می‌خواهد به پیامبر خود لطف نماید، از این رو می‌فرماید حتی صلوات را نیز برای تو قرار دادم: ﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ، يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، صَلُّوا عَلَيْهِ، وَسَلُّمُوا تَسْلِيمًا<sup>۲</sup>؛ خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستند. ای کسانی که ایمان آورده‌اید بر او درود فرستید و به فرمانش به‌خوبی گردن نهید.

از ملکوتی‌ترین آیات قرآن کریم آیه‌ی حاضر است. این آیه پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را در امور معنوی نیز ویژه می‌داند. در آیات پیشین خداوند زنان، جاریه‌ها و در آیات دیگر غنایم جنگی و انفال را به پیامبر خود می‌دهد و در این جا سخن از امور مادی نیست و معنویات را نیز برای ایشان قرار می‌دهد و به مردم امر می‌نماید صلوات و درود بر آن حضرت داشته باشند.

صلوات برای پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است و به احترام هر کسی که فرستاده شود به ایشان می‌رسد.

در آیه‌ی بعد نیز هشدار می‌دهد: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ

۱. احزاب / ۵۵.

۲. احزاب / ۵۶.

فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا. وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ  
بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدْ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا<sup>۱</sup>؛ بی گمان کسانی که خدا و  
پیامبر او را آزار می‌رسانند خدا آنان را در دنیا و آخرت لعنت کرده و بر  
ایشان عذابی خفت‌آور آماده ساخته است. و کسانی که مردان و زنان  
مؤمن را بی آن که مرتکب عمل زشتی شده باشند آزار می‌رسانند، به قطع  
تهمت و گناهی آشکار به گردن گرفته‌اند.

آیه‌ی دوم که از مؤمنان حمایت می‌نماید قید ﴿بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا﴾ دارد  
در حالی که آیه‌ی نخست که در رابطه با رسول خداست چنین قیدی  
ندارد؛ چرا که پیامبر معصوم است و گناهی مرتکب نمی‌شود.

اینان کسانی بودند که با شایعه‌پراکنی بر علیه مؤمنان، روحیه‌ی آنان را  
تضعیف می‌کردند و قصد توطئه داشتند. خداوند چنین کسانی را لعن  
می‌نماید و سپس مجازات مرگ برای آنان قرار می‌دهد: ﴿لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ  
الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا  
يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا مَلْعُونِينَ، أَيُّنَمَا تُقْفُوا أَخَذُوا، وَقُتِلُوا تَقْتِيلًا﴾<sup>۲</sup>؛ اگر  
منافقان و کسانی که در دل‌هایشان مرضی هست و شایعه‌افکنان در مدینه  
از کارشان باز نایستند تو را سخت بر آنان مسلط می‌کنیم تا جز مدتی اندک  
در همسایگی تو نپایند. از رحمت خدا دور گردیده و هر کجا یافته شوند  
گرفته و سخت کشته خواهند شد.

اینان با شایعه‌پراکنی و ترور شخصیت مؤمنان و منتسبان به دین،  
متجاوز هستند و خاطر و محیط زیست مردم را ناامن می‌کنند.

در پایان این بحث، شایسته است از فلسفه‌ی ازدواج‌های متعدد و

۱. احزاب / ۵۷ - ۵۸.

۲. احزاب / ۶۱.

چند همسری پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز گفته شود.

زنان پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هر یک دارای شخصیتی ویژه بودند. برخی مانند حضرت خدیجه قدیسی به تمام معنا بوده است. برخی نیز مانند عایشه و حفصه، آن حضرت را آزار می‌داند. زندگی با بسیاری از آن زنان نیازمند توانمندی بالایی بوده است. خداوند متعال اراده کرده بود تا پیامبر خود را با زنانی روبه‌رو کند که به ایشان سختی دهند. این نشان زهد آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است که با چنین زنانی به امر خداوند ازدواج می‌نمود. مثل حفصه بوی بد دهانش بسیار آزار دهنده بود. بعضی از آنان سرد و ناسازگار بودند. بعضی از آنان در «تابوت جهنم» جای دارند. پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گویی همه‌ی زنان را دیده و شناخته است. البته برخی از زنان نیز به خاطر ایمانی که داشتند خود را به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هبه و عرضه می‌نمودند. زنی در حضرو عایشه خود را به ایشان هبه کرد. این می‌رساند جامعه‌ی نبوی در آن روز بسیار باز و از سالوس و ریا خالی بوده است. کسی کار آن زن را تقبیح نکرد و تنها عایشه بود که زبان به طعن بر آن زن گشود و وی را پررو خواند! این امر می‌رساند پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در برخورد با زنان حتی زنانی که گرگ‌صفت بوده‌اند مقتدرانه عمل می‌کرده‌اند و به تعبیر امروزی‌ها زن ذلیل نبوده‌اند؛ چرا که آن زن در حضور عایشه که در حسادت غوغا می‌کرده، این مسأله را به راحتی مطرح نموده است. آن جامعه چنان باز بوده است که اگر کسی می‌خواست ازدواج کند، نزد پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌آمد و در کم‌ترین زمان ممکن به خواسته‌ی خود می‌رسید. در چنین جامعه‌ای است که اگر کسی گناه کند باید حد بخورد نه در جامعه‌ای که جوانان آن تا بیش از سی سالگی نمی‌توانند کسی را به همسری برگزینند.



## مهندسی حکومت دینی

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾<sup>۱</sup>.

- کسانی که ایمان آوردند و کسانی که یهودی شدند و صابئی‌ها و مسیحیان و زرتشتیان و کسانی که شرک ورزیدند. البته خدا روز قیامت میانشان داوری خواهد کرد؛ زیرا خدا بر هر چیزی گواه است.

**بیان:** آیهی شریفه گروه‌های مختلف عقیدتی و فرهنگی را در کنار هم می‌آورد و با عبارت: ﴿وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا﴾ هیچ مرام و مسلکی را فروگذار نمی‌نماید، از این رو نمی‌توان از افراد جامعه انتظار داشت همه خوب، سالم و بر یک مرام و سلک و بر یک اندیشه باشند. همسان‌سازی فرهنگی افراد اگر به‌ویژه با ضرب زور و تهدید باشد به براندازی و به‌هم‌ریزی حکومت می‌انجامد هر چند نباید هر مرام و مسلکی نیز کنترل نشده و یله و رها باشد.

حوزه‌های علمی و دینی باید با مطالعه و تحقیق، نظام صحیح اسلامی را مهندسی کرده و طرح و سیستمی عمومی به دست آورند که در آن همه‌ی افراد جامعه با هر دین و مسلک و با هر مرام و روش بتوانند زندگی سالمی داشته و آزادانه در آن زیست کنند بدون آن که به چارچوب نظام دینی آسیبی وارد شود یا حرمت‌ها و حیثیت‌ها شکسته شود. هر کسی از هر مسلکی که باشد تا اقدام براندازانه نداشته باشد باید جامعه را خانه‌ی امن و کاشانه‌ی خویش بداند و هیچ نوع تعرض یا صدمه‌ای در آن نباشد.



انسان خلیفه‌ی الهی است و باید تنزل و مرتبه‌ای از خداوند داشته باشد تا در حکومت جامع خود همه بتوانند آزادانه و با حرمت به یک‌دیگر زندگی کنند. ما در زمان ظهور، حتی اهل کتاب را در جامعه‌ی آرمانی آن زمان خواهیم داشت.

مشکل حکومت‌های دینی از شروع عصر غیبت تاکنون این بوده است که مهندسی و معمار برای تدوین سیستمی عادلانه که جامعه را اداره کند با خود نداشته‌اند و مهندسانی که بوده‌اند نیز یا زمینه‌ی حکومت نیافته‌اند یا اگر حکومتی چند ساله داشته‌اند، با انواع دشمنی‌ها و مشکلات برآمده از ناحیه‌ی افراد خودی و بیگانه دست و پنجه نرم می‌کرده و فرصت فرهنگی نمودن انقلاب خود را نمی‌یافته، از این رو متهم یا آلوده به استبداد می‌گردیده‌اند.

## روشنی ﴿ ۲۷۴ ﴾

### بار سنگین فتوای نادرست

﴿ وَلِيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ وَلَيُسْأَلُنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴾<sup>۱</sup>.

- و به قطع بارهای گران خودشان و بارهای گران دیگر را با بارهای گران خود برخواهند گرفت و به‌طور مسلم، روز قیامت از آنچه به دروغ برمی‌بستند پرسیده خواهند شد.

**بیان:** یکی از مصادیق دروغ‌پردازی، داشتن فتاوی نادرست و نیز

۱. عنکبوت / ۱۳.





دادن فتوا بدون در دست داشتن حجت درست و بدون داشتن زمینه‌های آن است و صاحب چنین فتاوی‌ایی که مردم را گمراه می‌نماید سنگینی آن را به همراه بار سنگین خود به دوش خواهد گرفت و بسیار بعید می‌نماید که تاب تحمل چنین بار سنگینی را داشته باشد. اهل علم همواره باید راه قرب به درگاه الهی را جويا شوند و بپیمایند و شانیهی خود را از سختی و سنگینی فتوای نادرست، مصرف وجوهات در مسیری غلط و اموری از این دست خالی کنند.

### روشنی ﴿ ۲۷۵ ﴾

#### نهی حزب‌گرایی و ترویج شخص‌گرایی

﴿ مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ ﴾<sup>۱</sup>.

- از کسانی که دین خود را قطعه قطعه کردند و فرقه فرقه گردیدند. هر حزبی بدان‌چه پیش آن‌هاست دل خوش شدند.

**بیان:** حزب‌گرایی با فرهنگ قرآن کریم هماهنگی ندارد. همان‌طور که خداوند فرد است و شخص می‌باشد و پیامبری و امامت معصوم و رهبری نیز شخصی است و حتی امامت جمعه و جماعت نیز شخصی است و قضاوت نیز باید توسط یک فرد انجام گیرد و رهبری یا قضاوت شورایی در اسلام نداریم. حزب‌گرایی با تشخیص و شخص‌گرایی تفاوت دارد. در سیستم دینی هر شخصی اشتباهات خود را می‌پذیرد و باید پاسخ‌گوی آن باشد اما در حزب‌گرایی و باندا بازی، هرچه حزب بپسندد همان شایسته

است خواه حق باشد یا نه! اعضای یک حزب حتی اگر دشمنی دیرینه با هم داشته باشند آن را به اعتبار حزب خود کنار می‌گذارند و به پای هم می‌ایستند. در تحزب نه خردگرایی وجود دارد و نه ایمان، بلکه منافع مشترک و ساخت و ساز است که شاکله‌ی آن را می‌سازد.

حزب‌گرایی در جوامع غیر ایمانی و در حکومت‌های شورایی و انسانی است که نتیجه می‌دهد. در این حکومت‌ها حق همان است که اکثریت می‌گوید اما در نگاه توحیدی، این شخص رهبری الهی و معصوم است که ملاک امور قرار می‌گیرد. حکومت توحیدی بر محور تشخص و تشخص است که قرار می‌گیرد و در آن رأی اکثریت و تبعیت از آن نقشی ندارد و مردم تنها پذیرش دارند. البته تفاوت استبداد با دین‌مداری در این است که هر چند در هر دو تشخص وجود دارد اما در حکومت دینی تشخص همراه تعقل است و در حکومت استبدادی تعقل جایی ندارد و آلوده به ظلم است. در تقسیم‌بندی جوامع، امت‌ها و حکومت‌ها تشخص اهل ایمان بالاترین مرتبه‌ی حکومت‌داری است که به عدالت نزدیک است و استبداد پست‌ترین نوع آن است که به هر ستمی می‌آلاید؛ چرا که تشخصی است که حق در آن وجود ندارد اما به خاطر وجه اشتراکی که با توحید و مشابهت با حق دارد جنایت‌هایی مرتکب می‌شود که آبروی حق و اهل آن را می‌ریزد، از این رو اگر حکومت حق وجود نداشته باشد زندگی در حکومت‌های حزب‌گرا به مراتب بهتر از حکومت‌های استبدادی است.

حاکم در حکومت الهی، مشکلات جامعه را انکار نمی‌کند و آن را می‌بیند و در پی حل آن برمی‌آید و همیشه جایی برای بازگشتن و پذیرفتن دارد اما در حکومت استبدادی گوشه‌ی شنیدن وجود ندارد و آبروی

حق را نیز با شباهتی که به آن دارد از بین می‌برد و وجهی آن را لجن مال می‌نماید.

گوش شنوا داشتن صفت اهل ایمان است و کسی که کر می‌گردد و سخن غیر خود را نمی‌فهمد یا نمی‌خواهد بفهمد گمراه است. انسان باید در هر موقعیت و مرتبه‌ای که قرار می‌گیرد جایی برای شنیدن اشتباه و گفت‌وگو در نظر بگیرد؛ اگرچه یقین به حقانیت خود داشته باشد.

### روشنی ﴿۲۷۶﴾

#### هماهنگی روحیه‌ی صلابت و گفتار

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا انظُرْنَا وَاسْمَعُوا وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾.

- ای کسانی که ایمان آورده‌اید نگویند «راعنا» و بگویید «انظرنا» و این توصیه را بشنوید و گرنه کافران را عذابی دردناک است.

**بیان:** این آیه از روحیه‌ی اهل کتاب پرده بر می‌دارد. آنان در دیدارهای خود ﴿رَاعِنَا﴾؛ چشم بر ما فرو نه، می‌گفتند. این آیه می‌فرماید فرهنگ اسلام با فرهنگ یهود و مسیحیت تفاوت دارد و نباید از آنان پیروی داشت و مؤمنان باید در دیدارهای خود ﴿انظُرْنَا﴾؛ بر ما چشم بینداز، بگویند.

اهل کتاب به‌خاطر بزدلی و ترسی که داشتند بسیار ملاحظه‌کار بودند. این روحیه هنوز نیز در کلیساها وجود دارد و آنان ملاحظه‌ی حاکمان را بسیار دارند. اهل کتاب چشم‌های خود را می‌بندند و می‌خواهند مورد

ملاحظه قرار گیرند از این رو ﴿رَاعِنَا﴾ می‌گویند یعنی چشم بر ما فرو بند که بار خفت و سبکی در آن است؛ زیرا از کسی می‌خواهند چشم‌هایش را ببندد، که قصد فریب او را داشته باشند. در فرهنگ اسلام بستن چشم حتی در حال سجده نکوهش شده است. خداوند چشم‌های مؤمنان را باز می‌خواهد و آنان نباید به تقلید از دیگران، خود را در زمره‌ی کافران قرار دهند و مشمول عذاب دردناک الهی شوند.

### روشنی ﴿۲۷۷﴾

#### احترام به پدر و مادر

﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٌ وَلَا تَنْهَرُهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا﴾<sup>۱</sup>.

- و پروردگار تو مقرر کرد که جز او را مپرستید و به پدر و مادر خود احسان کنید. اگر یکی از آن دو یا هر دو در کنار تو به سال‌خوردگی رسیدند به آن‌ها حتی اوف مگو و به آنان پرخاش مکن و با آن‌ها سخنی شایسته بگوی.

**بیان:** خداوند چنان شأن و مقام پدر و مادر را خطیر و والا می‌داند که بی‌درنگ بعد از حکم به توحید و یکتاپرستی، احسان به پدر و مادر را توصیه می‌نماید، نه احترام به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ یا امامان معصوم عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.  
توصیه‌ی: ﴿قَوْلًا كَرِيمًا﴾ به این معناست که اگر پدر و مادر ضعیف و از پافتاده شدند، نباید بزرگی شأن آن‌ها را فراموش کرد.

خداوند در آیه‌ی بعد با تعبیر زیبای: ﴿وَاحْفَظْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ﴾<sup>۱</sup> به فرزند توصیه می‌نماید نسبت به آنان چهره‌ای گشاده داشته و با رحمت، نرمی، شیرینی و خوبی از آنان اطاعت نماید: ﴿وَاحْفَظْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا﴾<sup>۱</sup>؛ و از سر مهربانی بال فروتنی بر آنان بگستر و بگو: پروردگارا، آن دو را رحمت کن؛ چنان‌که مرا در خردی پروردند.

دین اسلام پدر و مادر را به‌روشنی و شکوفایی ولی نعمت انسان خوانده است اما این بدان معنا نیست که انسان خود را در برابر آنان خوار و ذلیل نماید و چنان‌چه امر به معصیت کردند، از ایشان پیروی داشته باشد، بلکه باید آن را با نرمی و شیرینی پاسخ گفت: ﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾<sup>۲</sup>؛ و به انسان سفارش کردیم به پدر و

مادر خود نیکی کند ولی اگر آن‌ها با تو درکوشند تا چیزی را که بدان علم نداری با من شریک گردانی از ایشان اطاعت مکن. سرانجامتان به‌سوی من است و شما را از حقیقت آنچه انجام می‌دادید باخبر خواهم کرد. حتی اگر پدر و مادر گفته‌ای مشرکانه داشته باشند نباید به آن‌ها بی‌حرمتی نمود؛ چرا که از سر ناآگاهی سخنی می‌گویند و باید توجیه شوند. در امور اصولی و در پایه‌های زندگی مانند تحصیل و ازدواج نیز اگر آنان سخن نامعقولی داشته باشند، نباید از آنان دفاع نمود و امر آنان

۱. اسراء / ۲۴.

۲. عنکبوت / ۸.

اطاعت‌پذیری ندارد.

آیه‌ای دیگر لزوم خوش‌رفتاری با والدین را چنین تعلیل می‌نماید:  
﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ، حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ، وَفِصَالُهُ فِي عَمَيْنِ أَنْ  
اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ، إِلَيَّ الْمَصِيرُ﴾<sup>۱</sup>؛ و انسان را درباره‌ی پدر و مادرش  
سفارش کردیم. مادرش به او باردار شد. سستی بر روی سستی و از شیر باز  
گرفتنش در دو سال است. آری به او سفارش کردیم که شکرگزار من و پدر  
و مادرت باش که بازگشت همه به سوی من است.

خداوند به انسان درباره‌ی پدر و مادر سفارش می‌کند و پیش از این که  
بفرماید در برابر آنان باید چگونه بود، نخست علت آن را بیان می‌دارد و  
می‌فرماید آن‌ها زحمت دوران جنینی و کودکی تو را کشیده‌اند. سپس  
﴿وَوَصَّيْنَا﴾ را تفسیر می‌کند و می‌فرماید: ﴿أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ﴾؛ شکر  
من و پدر و مادرت را نما. خداوند در این جا نیز پدر و مادر را در کنار خود  
می‌نشاند و توصیه به حسن رفتار با آنان نماید. توصیه‌ی به شکر حتی در  
مورد نعمت پیامبران و اولیای الهی در قرآن کریم نیامده است.

باید در برابر شدت عمل‌های نامعقول والدین صابر و بردبار و نیز  
شیرین و خوش‌رفتار بود و آنان را چنین دعا نمود: خدایا، به پدر و مادر من  
رحم نما؛ چون مرا تربیت کرده‌اند؛ چرا که او بدون تربیت آنان از بین  
می‌رفت؛ اگرچه ممکن است آنان در تربیت خود شدت عمل و تندی یا  
بدون ملاحظه و ترحم رفتار کرده باشند.

باید توجه در روز قیامت، خداوند از هر کس که قدرتی نسبت



به دیگران داشته است؛ مانند: انبیا، حاکمان، پدر و مادر، دربارهی شیوهی برخورداردی که با زیردستان خود داشته‌اند محاسبه می‌نماید! محاسبه نیز به گونه‌ی مشاعی می‌باشد؛ چرا که تمام عالم مشاعی است و هیچ چیز فردی در آن وجود ندارد.

### روشنی ﴿ ۲۷۸ ﴾

#### نسبی بودن نیکی کارهای خوب

﴿ أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ أَمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ. وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴾<sup>۱</sup>.

- آیا سیراب ساختن حاجیان و آباد کردن مسجد الحرام را همانند کار کسی پنداشته‌اید که به خدا و روز بازپسین ایمان آورده و در راه خدا جهاد می‌کند. نه، این دو نزد خدا یکسان نیستند و خدا بیدادگران را هدایت نخواهد کرد.

**بیان:** چنین نیست که هر کسی که کار نیک نماید از او پذیرفته و مقبول است و کار نیک از هر کسی که باشد نیک است. کار نیک از کسی که کفر دارد به هیچ وجه پذیرفته نیست و از کسی که منافق است و کفر پنهان دارد و خود نمی‌داند کاری لغو و بی‌فایده است و تنها از مؤمنان است که مقبول می‌باشد البته اگر بر ایمان خود پایداری داشته باشند و با پیشامد سختی از ناحیه‌ی بدخواهان، میدان حق‌طلبی و ثبات بر حق را خالی نگذارند. فرهنگ دین اسلام چنین است که کار نیک را از کافران نمی‌خواهد و خدا

۱. توبه / ۱۹.

تمایلی به آن ندارد و آنان حتی اگر بخواهند مسجد را آباد نمایند، اجازه نمی‌دهد. این آیه دو گروه کافران و منافقان که کفر پنهان دارند را با مؤمنان واقعی که ثبات قدم دارند مقایسه می‌کند و برابر نبودن آنان را به صراحت اعلام می‌نماید.

خداوند در آیه‌ای دیگر به صراحت می‌فرماید انفاق فاسقان را نمی‌پذیرد: ﴿قُلْ أَنْفِقُوا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا لَنْ يُتَقَبَلَ مِنْكُمْ إِنْ كُمْ كُنْتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ﴾<sup>۱</sup>؛ بگو خواه به رغبت یا با بی‌میلی انفاق کنید، هرگز از شما پذیرفته نخواهد شد؛ چرا که شما گروهی فاسق بوده‌اید.

انفاق هر چند عملی نیکو است اما چنین نیست که خداوند انفاق را از هر کسی بپذیرد. خداوند متعال انفاق را تنها از کسی قبول می‌نماید که ایمان و تقوا داشته باشد. فاسق هر چند از روی میل و رغبت، از دیگری دست‌گیری مالی داشته باشد، انفاق او پذیرفته نیست. آیه‌ی بعد، برخی از فاسقان را معرفی می‌نماید که عبارتند از: کافران به خدا و رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، نمازگزاران خسته و انفاق‌گرانی که با اکراه و اجبار به بخشش مال خود روی می‌آورند: ﴿وَمَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقَبَّلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَىٰ وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ﴾<sup>۲</sup>؛ و هیچ چیز مانع پذیرفته شدن انفاق‌های آنان نشد جز این که به خدا و پیامبرش کفر ورزیدند و جز با حال کسالت، نماز به‌جا نمی‌آورند و جز با کراهت انفاق نمی‌کنند.

۱. توبه / ۵۳.

۲. توبه / ۵۴.



## عقل دهشی و استعدادی

﴿وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا، أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ﴾<sup>۱</sup>.

- و او گروهی انبوه از میان شما را سخت گمراه کرد آیا تعقل نمی کردید.  
**بیان:** کسی که گمراه می شود توان عقل ورزی و خردگرایی ندارد. عقل بر دو گونه است: عقل دهشی که اکتساب در آن تأثیری ندارد و خداوند آن را به برخی از بندگان خود عطا می نماید و دست کسی که به او بخششی نشده از آن کوتاه است.

دو دیگر عقلی که استعداد شکوفایی دارد و در همه به صورت اشتدادی فعلیت دارد و دارای شدت و ضعف است و پیشامد حوادث گوناگون و تربیت بر کاستی یا افزونی آن تأثیر دارد. عبادت چنین عقلی را می تواند تحت کنترل خود گیرد. برای نمونه اگر کسی عزیز خود را از دست دهد و مصیبت سختی بر او وارد شود ممکن است توان چاره جویی خود را از دست دهد و به استیصال گرفتار شود؛ همان طور که برخی در جلسه امتحان دچار شوک و فشار مضاعف می شوند و قدرت تحلیل و بررسی سؤالات امتحانی را از دست می دهند. برخی نیز با بیماری اشتهای خود را از دست می دهند. هستند کسانی که وقتی کسی با آنان دشمنی می کند، عقل آنان از کار می افتد و دیگر نمی توانند بیندیشند. در موجودهای آدمی، عقل از همه آسیب پذیرتر است و زودتر در مخاطره



قرار می‌گیرد. دعا، مناجات و عبادات بهترین نیروی نگاه‌دارنده‌ی عقل است که آن را برای موقعیت‌های متفاوت و سخت، محکم نگاه می‌دارد و عبادت برای آن مانند آب زدن به سبزی است که سبب شاداب و تازه نگاه داشتن آن می‌گردد.

### روشنی ﴿۲۸۰﴾

#### توبه و جبران خطا

﴿يَا بَنِي آدَمَ، إِنَّمَا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ، يَفْضُلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي، فَمَنْ اتَّقَى وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾!

- ای فرزندان آدم، چون پیامبرانی از خودتان برای شما بیایند و آیات مرا بر شما بخوانند، پس هر کس به پرهیزگاری و صلاح گراید نه بیمی بر آنان خواهد بود و نه اندوهگین می‌شوند.

**بیان:** موضوعی که در این کریمه می‌خواهم بر آن تأکید نمایم توجه به فراز: ﴿فَمَنْ اتَّقَى وَأَصْلَحَ﴾ است.

توبه به تنهایی برای خوب شدن انسان کافی نیست، بلکه لازم است خطاها را جبران و اصلاح نمود. آن‌که کاری اشتباه مرتکب می‌شود تنها نباید به عذرخواهی بسنده نماید، بلکه باید در برابر خطای خود، عملی درست بیاورد.

## روشنی ﴿۲۸۱﴾

### توبه و امیدواری

﴿إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَا﴾<sup>۱</sup>!

- در حقیقت، هر که به نزد پروردگارش گنه کار رود جهنم برای اوست.

در آن نه می میرد و نه زندگی می یابد.

**بیان:** عبارت ﴿مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا﴾ می رساند انسان گناه کار تا زنده

است می تواند توبه نماید و خود را اصلاح سازد و نباید از خویش مأیوس

شود؛ زیرا کسی جهنمی خواهد شد که مجرم بمیرد و واویلا بر او که با

توشه‌ای از گناهان و مجرمانه جان داده است! انسان تا زنده است باید

زندگی را غنیمت شمرد و از درگاه الهی مأیوس نگردید.

## روشنی ﴿۲۸۲﴾

### گریه‌ی دردمندی

﴿فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلاً وَلْيَبْكُوا كَثِيراً جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾<sup>۲</sup>.

- از این پس کم بخندند و به جزای آنچه به دست می آورند بسیار

بگریند.

**بیان:** این آیه توصیه به گریه دارد اما نه به صورت مطلق، بلکه گریه‌ای

را می خواهد که در پی دردی و مصیبتی می آید. کسی که درد دارد گریه‌ی

او خاصیت دارد و کسی هم که درد ندارد، گریه‌ی او خاصیتی ندارد تا به

۱. طه / ۷۴.

۲. توبه / ۸۲.



آن توصیه شود. قرآن کریم به کسانی توصیه به گریه دارد که دست به گناه  
 آلوده‌اند.

البته، اولیای خدا نیز زیاد گریه می‌کنند. روایتی می‌فرماید: «عجبت لمن  
 أيقن بالموت كيف يفرح قلبه وعجبت لمن أيقن بالحساب كيف يضحك سنّه»<sup>۱</sup>؛  
 شگفتا از کسی که به مرگ یقین دارد، چگونه شادمان است و شگفتا از  
 کسی که به حساب و سنجش قیامت یقین دارد، چگونه می‌خندد!  
 گریه برای کسی که معرفتی ندارد، بی‌فایده است و بر جاهل، تأثیری  
 ندارد و دل ناآگاه را رام و نرم نمی‌سازد مگر آن که گریه او را به توجه  
 بکشاند. خنده‌ی فراوان نیز به خودی خود غفلت‌آور است.

### روشنی ﴿۲۸۳﴾

#### قیام آگاهانه و مسیر روشنا

﴿أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَخْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي  
 الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾<sup>۲</sup>.

- آیا کسی که مرده‌دل بود و زنده‌اش گردانیدیم و برای او نوری پدید  
 آوردیم تا در پرتو آن در میان مردم راه برود چون کسی است که گویی  
 گرفتار در تاریکی‌هاست و از آن بیرون آمدنی نیست. این‌گونه برای کافران  
 آنچه انجام می‌دادند زینت داده شده است.

**بیان:** این آیه از دو گروه می‌گوید: یکی افرادی کورو نابینا که مرده‌اند و

۱. شیخ صدوق، خصال، ص ۲۳۷.

۲. انعام / ۱۲۲.

در تاریکی جهل خود به سر می‌برند و نوری ندارند تا از پرتو آن راهی روشنا داشته باشند و آگاهانه با دیدن چشم‌انداز پیش رو و افق آینده حرکت نمایند. البته این تاریکی و مردگی و نابینایی برای صاحبان آن زیباست و آنان با تاریکی خو گرفته و خود نیز زشتی تاریکی آن را نمی‌بینند.

اما گروهی دیگر که دلی زنده دارند و بینا می‌باشند و خداوند برای آنان نوری روشنا قرار داده است که از آن آگاهی می‌گیرند و می‌بینند و حرکت می‌کنند و ماهی بر مسیر پیش روی خود دارند که آن را آشکار می‌سازد. چنین کسانی اهل سر می‌گردند و راز نهان دارند؛ همانان که مهر بر دهان ندارند، بلکه چشم بر اشارت حق دارند و هر جا لازم باشد زبان می‌گشایند و هر جا که حق بخواهد، سر می‌دهند نه آن که لب و دهان آنان را با دوزنده‌ی جوالی بر هم دوخته باشند:

هر که را اسرار حق آموختند مهر کردند و دهانش دوختند

حق تا دل کسی را محکم نکند، سرّی به او نمی‌دهد، ولی چنین نیست که حق تعالی دهان کسی را وصله زند و آن را پینه نماید. آن‌کس که محکم است نیازی به مهر کردن و دوختن دهان ندارد و محکمی و قوت دل او هر رازی را نگاه می‌دارد و آن را در جای خود می‌آورد؛ همان‌طور که اگر لازم باشد، سر را به میدان می‌آورد و آن را بر بالای دار هزینه می‌کند و این آگاهی را از همان نوری می‌گیرند که خدا برای آنان قرار داده است تا هر حرکتی را آگاهانه به انجام رسانند. خداوند برای هر دوره اولیایی دارد که آنان را مأمور به انجام کاری می‌کند. یکی وظیفه‌ی سلطنت بر باطن دارد و کم‌ترین چیزی از خود بروز نمی‌دهن و دیگری باید خود را ظاهر نماید.

## بخشش و توزیع توان انسانی

﴿ خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴾<sup>۱</sup>.

از اموال آنان صدقه‌ای بگیر تا به وسیله‌ی آن پاک و پاکیزه‌شان سازی و برای آنان دعا کن؛ زیرا دعای تو برای آنان آرامشی است و خدا شنوای داناست.

**بیان:** همان‌طور که انسان با کار خسته می‌شود و خستگی لازم طبیعی کار کردن است، نتیجه‌ی قهری داشتن درآمد و نعمت نیز داشتن صدقه و بخشش به تناسب مقدار آن است. البته توانی که به انسان می‌رسد ممکن است مالی، علمی یا شخصیتی باشد که به تناسب باید بخشش مالی، علمی و نیز استفاده از نفوذ شخصیت خود به نفع نیازمندان داشت. چنین بخششی، دعای خیر اولیای الهی را در پی دارد، در نتیجه به آن توان برکت می‌دهد و آن را از آسیب و زیان حفظ می‌نماید و پی‌آمد آن داشتن آرامش است و حسرت از دست دادن مال و تضييع وقت و عمر برای انسان پیشامد نمی‌کند.

ما در کتاب «دانش سلوک معنوی» گفته‌ایم مؤمن باید بتواند زندگی خود را تعادل بخشد و تعادل آن به این است که در کنار عبادت بدنی و به تناسب آن، ایثار مال و انفاق ثروت داشت.



## فسق، ایمان و رستگاری

﴿ كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴾<sup>۱</sup>.

- این گونه سخن پروردگارت بر کسانی که نافرمانی و فسق کردند به حقیقت پیوست؛ چرا که آنان ایمان نمی‌آورند.

**بیان:** این آیه از گزاره‌ای می‌گوید که آن را حقیقت می‌داند. گزاره‌ای که می‌گوید: کسی که به فسق و گناه آلوده است، ایمان ندارد. به تعبیر دیگر، گناه کار توفیق ایمان نمی‌یابد؛ زیرا فراز: ﴿ أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴾ در آیه‌ی شریفه با فعل مضارع آمده و ایمان نیاوردن بر فسق حمل شده است. صیغه‌ی جمع نیز می‌رساند این امر کلی و قاعده‌مند است. چنین نیست که کسی که بی‌ایمان است گناه می‌کند، بلکه این گناه است که مانع ایمان می‌شود و این قاعده در قرآن کریم گزاره‌ای کلی و ضروری است.

۶۵۵

از نتایج این قاعده چنین است که کافران و مشرکانی که ایمان می‌آورند فاسق و گناه‌کار نبوده‌اند و تنها ایمان داشته‌اند ولی کافران و مشرکانی که فاسق و گناه‌کار بوده‌اند، توفیق ایمان نمی‌یابند. بررسی‌های تاریخی نشان می‌دهد ایمان فاسقان و گناه‌کارانی هم‌چون ابوسفیان، دروغ و نفاق‌ی بیش نبوده است ولی مؤمنان واقعی مانند ابوذر و عمار پیش از ایمان آوردن نیز افراد خوبی بوده‌اند.

ما در بحث‌های روان‌شناسی و نیز در فلسفه‌ی اخلاق گفته‌ایم نه علم و نه ایمان نمی‌تواند تغییری در انسان ایجاد کند و انسان‌ها شخصیت‌های

قصه‌ی خود هستند. ایمان امری بنایی است و نه مبنایی و جلا دهنده‌ی وجود آدمی است، براین اساس، ابوسفیان، ابوسفیان است و هزار پیامبر نیز نمی‌تواند او را تغییر دهد مگر این‌که خود بخواهد و برای آن تلاش کند، از این رو انسان باید ارزش حقیقی خود را به دست آورد و تنها بر آن حساب باز کند، نه بر ظواهر و دکور وجود خود. فسق چنان مخرب است که وجود انسان را دریده و پاره می‌کند؛ اگرچه نام ایمان نیز با آن یدک کشیده شود ولی صفای نفس و بی‌آزاری هرچند از کفری باشد سبب نجات او می‌گردد و خداوند نیز در قیامت با این مستضعفان دینی کاری ندارد.

### روشنی ﴿ ۲۸۶ ﴾

#### آزارهای دیگران و گمراهی انسان

﴿ قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ﴾<sup>۱</sup>.

- بگو آیا از شریکان شما کسی هست که به‌سوی حق رهبری کند؟ بگو خداست که به‌سوی حق رهبری می‌کند. پس آیا کسی که به‌سوی حق رهبری می‌کند سزاوارتر است مورد پیروی قرار گیرد یا کسی که راه نمی‌نماید، مگر آن‌که خود هدایت شود؟ شما را چه شده؟ چگونه داوری می‌کنید؟!

**بیان:** اگر خداوند بخواهد کسی را هدایت کند اسباب و زمینه‌های آن



را از نطفه و ریشه و لقمه تا مربی، از مدت‌ها پیش و به تدریج و با نرمی و لطافت تمام آماده می‌نماید. خدا دورانیش است و نخست زمینه‌های هر کاری را می‌چیند و برای هدایت کسی خوبی‌های دیگران را به او نشان می‌دهد و بدی‌های دیگران را از او پنهان می‌دارد و چنانچه خواست کسی را گمراه کند، بدی‌های او را نمایان می‌سازد.

انسان محکوم اقتدار و احاطه‌ی حق است و هر که هرچه دارد از خداست، از این رو باید در برابر او تسلیم بود و همواره از او خواست که خیر بنده‌های خود را به آدمی نشان دهد، نه بدی‌های آنان را که تحمل آن بسیار دشوار است و گاه سبب گمراهی انسان می‌گردد.

### روشنی ﴿ ۲۸۷ ﴾

#### رابطه‌ی ایمانی و نژادی

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴾<sup>۱</sup>

- ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر پدرانتان و برادرانتان کفر را بر ایمان ترجیح دهند، آنان را به دوستی مگیرید و هر کس از میان شما آنان را به دوستی گیرد آنان همان ستم‌کاران هستند.

**بیان:** آدمی قوی‌ترین رابطه‌ای را که می‌شناسد رابطه‌ی خونی، نژادی، قومی، نسبی و سببی است اما رابطه‌ی ایمانی مانند «برادری ایمانی» کم‌تر ناشناخته است؛ از این رو شرع نیز بیش‌تر از نزاع میان برادران دینی گفته

است تا از روابط معنوی و رحمانی میان آنان؛ چنانکه می‌فرماید:  
 ﴿فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخْوَيْكُمْ﴾<sup>۱</sup>. این دو رابطه، یکی می‌تواند تابع دیگری باشد  
 و گاه رابطه‌ی نژادی به قدری قوت می‌گیرد که رابطه‌ی ایمانی و عبودیت و  
 بندگی خداوند متعال را تحت شعاع قرار می‌دهد. این آیه به مؤمنان تذکر  
 می‌دهد اگر پدر یا برادر کافری دارند از آنان دست بردارند؛ زیرا غیرت  
 الهی شریکی را بر نمی‌تابد و کسی را در عرض خود نمی‌پذیرد، در غیر این  
 صورت، از ظالمان به‌شمار می‌روند.

باید یکی از اصول مهم در مسایل دینی به‌ویژه در مسایل اعتقادی را  
 صراحت کلام و گفتار خداوند در این زمینه دانست. خداوند در آیه‌ی  
 بعد نسبت به پی‌آمد و نتیجه‌ی این که کافران را دوست خود می‌داند  
 چنین هشدار می‌دهد: ﴿قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ  
 وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا  
 أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ.  
 وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾<sup>۲</sup>؛ بگو اگر پدران و پسران و برادران و  
 زنان و خاندان شما و اموالی که گرد آورده‌اید و تجارتی که از کسادش  
 بیمناک هستید و سراهایی را که خوش می‌دارید نزد شما از خدا و  
 پیامبرش و جهاد در راه وی دوست‌داشتنی‌تر است، پس منتظر باشید تا  
 خدا فرمایشش را به اجرا درآورد و خداوند گروه فاسقان را راهنمایی  
 نمی‌کند.

وحدت منافع و وحدت مرام سبب وحدت حرکت می‌شود و ضامن

۱. حجرات / ۱۰.

۲. توبه / ۲۴.

بقا و ماندگاری شراکت و اجتماع می‌گردد و اطمینان‌آور است و اسلام می‌خواهد وحدت بر اساس ایمان گره بخورد. برای کارهای گروهی و شراکتی نیازی به پیوندهای فامیلی و قبیله‌ای نیست و افراد به صورت غالبی از خیانت به چنین شریکانی برحذر می‌باشند و نفس شراکت وحدت‌زا می‌باشد؛ زیرا منافع خود نیز در مخاطره قرار می‌گیرد.

## روشنی ﴿۲۸۸﴾

### محبت‌زایی ایمان

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا﴾<sup>۱</sup>!

- کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند به‌زودی خدای رحمان برای آنان محبتی در دل‌ها قرار می‌دهد.

**بیان:** در آیه نام مؤمنان بر نام ﴿الرَّحْمَنُ﴾ پیش افتاده است. هم خدا

مؤمن را دوست دارد و هم همه‌ی مردم و حتی دشمنان وی؛ زیرا ایمان به خدا در آن‌ها جاذبه و مغناطیس ایجاد می‌کند. خداوند نیز خود بی‌تاب دیدار ایشان است. ﴿الرَّحْمَنُ﴾ دولت اقتدار است و ودّ و محبتی عام به دنبال دارد؛ به‌طوری‌که کافران نیز حب به او پیدا می‌کنند.

محال است ایمان حب نیاورد و «عاقبت شرک» دشمنی و ضدیت نباشد. باید توجه داشت ایمان تنها باید به‌خاطر «رحمان» باشد و بس وگرنه ایمان به‌خاطر جذب دوستی و محبت مردم خود شرکی است پنهان.

## روشنی ﴿۲۸۹﴾

### پناه بر خدا!

﴿فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَى﴾<sup>۱</sup>.

- پس هرگز نباید کسی که به آن ایمان ندارد و از هوس خویش پیروی کرده است تو را از ایمان به آن باز دارد که هلاک خواهی شد.

**بیان:** همه می‌توانند در خطر باشند، ضرر کنند، کم بیاورند و گمراه شوند و از هیچ کس زمان آن نگذشته است؛ پس باید حساب کار را کرد! هنگامی که خداوند با پیامبر ختمی خود با آن شأن و جلالتی که دارد چنین تخاطب می‌نماید که مواظب باش! یعنی مجال نیست برای هم‌چون پیامبر نیز مانع هدایت پیش آید تا چه رسد به دیگران!

## روشنی ﴿۲۹۰﴾

### ادب ورود به خانه‌ی دیگران

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا، ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ، لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾<sup>۲</sup>.

- ای کسانی که ایمان آورده‌اید به خانه‌هایی که خانه‌های شما نیست داخل مشوید تا اجازه بگیرید و تانی و تأخیر داشته باشید و بر اهل آن سلام گوید. این برای شما بهتر است. باشد که پند گیرید.

**بیان:** این آیه خطاب به اهل ایمان است و نمی‌شود مؤمن بدون

۱. طه / ۱۶.

۲. نور / ۲۷.



معرفت باشد و بدون اجازه و همانند چارپایان به خانه‌های دیگران درآید. آیه‌ی شریفه درصدد بیان این حکم اولی نیست که هر انسان فهمیده‌ای آن را مراعات می‌نماید، بلکه خداوند متعال می‌فرماید به صرف اجازه وارد خانه‌ی دیگران نشوید بلکه صبر نمایید استیناس بگیرید: ﴿حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا﴾. استیناس به معنای اِذْنِ تَنْهَاهَا نیست و تَأْنِي و تأخیر را نیز می‌طلبد. برای نمونه ممکن است شما اجازه بخواهید و او نیز بگوید بفرمایید اما هنوز آماده نیست و روی حرمت یا عجله است که می‌گوید بفرمایید ولی هنوز لباس مناسبی ندارد. بنابراین ﴿تَسْتَأْنِسُوا﴾ به معنای اِذْنِ گرفتن تنها نیست بلکه به معنای تَأْنِي، طمأنینه و تراخی است.

البته اگر صاحب‌خانه اذن نداد، باید بدون ناراحتی و خرده‌ای بازگشت؛ چنان‌که می‌فرماید: ﴿فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ، وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا، هُوَ أَزْكَى لَكُمْ، وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ﴾<sup>۱</sup>.

- و اگر کسی را در آن نیافتید پس داخل آن مشوید تا به شما اجازه داده شود و اگر به شما گفته شد برگردید، بازگردید که آن برای شما سزاوارتر است و خدا به آنچه انجام می‌دهید داناست.

آدمی باید چنان بزرگواری باشد که اگر به او گفتند ببخشید من آمادگی پذیرایی ندارم، به او بر نخورد و یا وقتی دید کسی آمادگی ندارد، نایستد تا چنین چیزی را نشنود.

سپس می‌فرماید: ﴿لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ، فِيهَا

مَتَاعُ لَكُمْ، وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ<sup>۱</sup>؛ بر شما گناهی نیست که به خانه‌های غیرمسکونی که در آن‌ها برای شما استفاده‌ای است داخل شوید و خدا آن‌چه را آشکار و آن‌چه را پنهان می‌دارید می‌داند. آیه می‌فرماید گناهی نیست که در جاهای غیر مسکونی که چیزهایی را در آن گذاشته‌اید وارد شوید. آیاتی که ذیل آن نام پروردگار می‌آید آن هم با علم و قدرت در بردارنده‌ی نوعی تحذیر است. در همین آیه نیز می‌فرماید گناهی نیست ولی هشدار می‌دهد حيله نزنید و نیرنگ نداشته باشید که خداوند همه چیز را می‌داند.

### روشنی ﴿۲۹۱﴾

#### شبهه‌ی مردسالاری

﴿وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَاثًا، أَشْهَدُوا خَلْقَهُمْ، سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَيُسْأَلُونَ﴾<sup>۲</sup>.

- و فرشتگانی را که خود بندگان رحمانند مادینه و دختران او پنداشتند. آیا در خلقت آنان حضور داشتند. گواهی ایشان به زودی نوشته می‌شود و از آن پرسیده خواهند شد.

**بیان:** گویی به خداوند بر خورده است که فرشتگان را دختران خدا دانسته‌اند نه پسران وی. آیا این امر ترویج فرهنگ مردسالاری نیست؟ پاسخ این است که تهدید آیه به خاطر غیر واقعی بودن این پندار و خالی بودن آن از حقیقت است و نه به سبب دختر پنداشتن فرشتگان.

۱. نور / ۲۹.

۲. زخرف / ۱۹.

بدن؛ زینت زنان

﴿ وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ، وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ، وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا، وَلَا يُضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ، وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَىٰ عَوْرَاتِ النِّسَاءِ، وَلَا يُضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ، وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ، لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴾<sup>۱</sup>.

- و به زنان با ایمان بگو دیدگان خود را از هر نامحرمی فرو بندند و پاکدامنی ورزند و زیورهای خود را آشکار نگردانند مگر آنچه که به طبع از آن پیداست و باید روسری خود را بر گردن خویش فرو اندازند و زیورهایشان را جز برای شوهرانشان یا پدرانشان یا پدران شوهرانشان یا پسرانشان یا پسران شوهرانشان یا برادرانشان یا پسران برادرانشان یا پسران خواهرانشان یا زنان همکیش خود یا کنیزانشان یا خدمتکاران مرد که از زن بی نیازند یا کودکانی که بر عورت‌های زنان وقوف حاصل نکرده‌اند آشکار نکنند و پاهای خود را به گونه‌ای به زمین نکوبند تا آنچه از زینتشان نهفته می‌دارند معلوم گردد. ای مؤمنان، همگی از مرد و زن به درگاه خدا توبه کنید. امید که رستگار شوید.



**بیان:** این آیه احکام چندی را در خود دارد و ما تنها از فراز: ﴿وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ﴾ می‌گوییم. این تعبیر است که لازم می‌داند تمامی بدن زن به جز دست‌ها تا میچ و گردی صورت از دید نامحرم پوشیده باشد در حالی که چنین تعبیری برای بدن مرد وجود نداشت. این آیه تنها بدن زن را زینت می‌داند و نه صدای او را، بنابراین لازم نیست زن در برابر نامحرم سکوت نماید. بله او با صدای خود نباید جلوه‌گری و عشوه داشته باشد.

ذیل آیه که می‌فرماید: ﴿وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ، لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ به این معناست که آدمی زاد در نگاه‌داشت خود لغزش دارد و به گناه گرفتار می‌آید که راه توبه را برای رسیدن به رستگاری رهنمون می‌دهد.

این آیه پوشش را برای زنان لازم می‌داند و نه آن‌چه به نام «حجاب» معروف شده است. ممکن است زنی چند لباس و حجاب هم داشته باشد اما دارای پوشش اسلامی نباشد. این پوشش است که بدحجابی را رفع می‌کند. سنت‌های اجتماعی و خلق‌های قومیتی باعث شده است به این حکم دینی یا بی‌توجهی شود یا در آن افراط گردد.

استثنای ﴿إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا﴾ می‌رساند داشتن زینت عادی مانند به دست داشتن انگشتر و نیز آرایش معمولی اشکال ندارد اما آرایش‌های غلیظ که موجب جلب توجه غیرعادی بیننده می‌شود اشکال دارد و باید از آن پرهیز نمود؛ همان‌طور که استعمال عطر برای زن در محیط بیرون از خانه چنین است و تحریک‌پذیری نامحرم را موجب می‌شود. نگارنده احکام پوشش زنان را در کتاب «زن؛ مظلوم همیشه‌ی تاریخ» آورده است.



## پوشش زنان در فرهنگ قرآن کریم

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾!

ای پیامبر، به زنان و دخترانت و به زنان مؤمنان بگو پوشش‌های خود را بر خود فروتر گیرند. این برای آن‌که شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند به احتیاط نزدیک‌تر است. و خدا آمرزنده مهربان است.

**بیان:** این آیه برای زنان ﴿جَلَابِيبٍ﴾ را طرح می‌نماید نه چادر یا مقنعه را که پوششی همانند روسری بوده که دو طرف آن باز بوده است. آیه نمی‌فرماید روسری را روی چشم‌هایتان بیندازید، بلکه می‌فرماید دو طرف آن را قدری به هم نزدیک کنید، این کار برای این که شناخته شوید بهتر است؛ یعنی پوشش شما به گونه‌ای باشد که بدانند زنان محترمی هستید و نیز صورت شما را ببینند و شما را با زنان بد طینت و بدکاره که پوشش مناسبی ندارند اشتباه نگیرند.

برخی راه افراط پیش می‌گیرند و روسری یا چادر را چنان بر خود می‌پیچند که شناخته نشوند یا پوشیه می‌زنند و خود را به طور کامل پنهان می‌کنند که به هیچ وجه قابل شناخته شدن نیستند. چنین پوشش‌هایی دینی نیست و با فرهنگ قرآن کریم هماهنگی ندارد.

پایان آیه نیز خداوند را همواره بخشنده و مهربان می‌داند؛ چرا که ممکن است در رعایت این حکم دینی لغزش‌هایی انجام گیرد اما این



لغزش‌ها را باید نادیده گرفت؛ چنان‌که خداوند چنین می‌کند: ﴿وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾.

خداوند در آیه‌ی بعد می‌فرماید: اگر منافقان برای برخی از زنان ایجاد نامنی کنند ما با منافقان برخورد سختی خواهیم داشت و توصیه نمی‌نماید زنان در خانه بمانند یا روی خود را به صورت کامل بپوشانند: ﴿لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا﴾<sup>۱</sup>؛ اگر منافقان و کسانی که در دل‌هایشان مرضی هست و شایعه‌افکنان در مدینه از کارشان باز نایستند تو را سخت بر آنان مسلط می‌کنیم تا جز مدتی اندک در همسایگی تو نپایند.

## روشنی ﴿۲۹۴﴾

### پوشش پیرزنان

﴿وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا، فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ، وَأَنْ يَسْتَغْفِنَ خَيْرٌ لَهُنَّ، وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾<sup>۲</sup>.

- و بر زنان از کار افتاده‌ای که دیگر امید زناشویی ندارند گناهی نیست که پوشش خود را کنار نهند به شرطی که زینتی را آشکار نکنند و عفت ورزیدن برای آن‌ها بهتر است و خدا شنوای داناست.

**بیان:** خداوند در مورد پیرزنان که امید ازدواج به آنان نمی‌رود رخصت داده است پوشش خود را بکاهند. کسی که بدن پیرزنی را چنین

۱. احزاب / ۶۰.

۲. نور / ۶۰.

ببیند پایان کار دختران زیباروی و فرسودگی آنان را می‌یابد که دیگر نه تنها کسی به آن رغبتی ندارد بلکه از آن دلزده نیز می‌شود. به‌واقع دین می‌خواهد زیرکانه عمل کند تا پایان زیبایی ناسوتی و ناماندگاری آن را نشان دهد تا کسی فریفته‌ی دنیا نشود. البته رعایت عفت و حیا برای پیرزنان نیز بهتر است؛ هرچند آنان به پوشاندن فرسودگی بدن خود بیش‌تر راغب هستند.

### روشنی ﴿۲۹۵﴾

#### نگاه به نامحرم

﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَعْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ، ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ، إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ﴾<sup>۱</sup>.

- به مردان با ایمان بگو: طبیعی بنگرند و دیده خیره ننمایند و پاک‌دامنی ورزند که این برای آنان پاکیزه‌تر است؛ زیرا خدا به آن‌چه می‌کنند آگاه است.

**بیان:** این آیه از نحوه‌ی روابط اجتماعی زن و مرد و نگاه آنان به یک‌دیگر می‌گوید. آن‌چه در این زمینه به عنوان دین در لایه‌های جامعه است بیش‌تر تحریفی معنوی از دین است و این آیات با آن فرهنگ عامیانه‌گری در تعارض است. آیه‌ی شریفه نمی‌فرماید وقتی مرد نامحرمی زنی را می‌بیند سر پایین اندازد یا چشم فرو نهد؛ بلکه می‌فرماید: ﴿يَعْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ﴾؛ یعنی نگاه تند و تیز به نامحرم نداشته باشید به گونه‌ای که

هرچه بر چهره دارد را با نگاه خود بازیابی کنید، بلکه نگاه شما طبیعی باشد. ﴿يَعُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ﴾ مانند امر ﴿وَاعْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ﴾؛ است که می‌فرماید: و صدایت را آهسته ساز که امر به آهسته نمودن آن است و نه توصیه به قطع صدا و ترک سخن گفتن و سکوت. این آیه نیز نمی‌فرماید نگاه را ترک کنید و چشم بر هم دوزید، بلکه می‌فرماید از تیزی آن بکاهید و حالت خمار به آن دهید. قرآن کریم چنین نگاهی را مؤمنانه و چنین ارتباط و برخوردی را انسانی می‌داند.

خداوند با فراز: ﴿إِنَّ اللَّهَ حَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ﴾ هشدار می‌دهد به هر نگاهی آگاه است و نگاه‌های دزدیده را می‌داند. نگاه‌هایی که ممکن است از پشت عینک دودی یا از پشت پوشیه باشد.

در برخی از روایات<sup>۱</sup> آمده است نگاه نخست به نامحرم اشکال ندارد، باید دانست این روایت خطاب به مؤمنان و مخصوص آنان است و نگاه افراد فاسد حتی اولی آن نیز از سر بیماری است. خداوند متعال مؤمنان را به دیدن نامحرم مبتلا می‌کند تا میزان ایمان آنان را بسنجد و معلوم شود آیا با دیدن صحنه‌ای خود را می‌بازند یا استوار و محکم می‌ایستند.

البته خداوند برای تربیت جنسی برنامه‌هایی ویژه و احکامی دارد که هم‌اینک کم‌تر به آن پرداخته می‌شود و جوامع اسلامی در این زمینه درگیر افراط و تفریط‌های بسیاری هستند که پی‌آمد آن ناآرامی روان آدمی است.

۱. عبدالملک بن سلمة الأزدی، شرح معانی الآثار، چاپ سوم: انتشارات دار الکتب العلمیة،

## روشنی ﴿۲۹۶﴾

### ازدواج معروف

﴿وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ، إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ، وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾<sup>۱</sup>.

بی همسران خود و غلامان و کنیزان درست‌کارتان را همسر دهید اگر تنگ‌دست هستند. خداوند آنان را از فضل خویش بی‌نیاز خواهد کرد و خداگشایش‌گر داناست.

**بیان:** این آیه امر می‌کند و تکلیف می‌نماید نسبت به ازدواج کسانی که همسری ندارند اقدام نمایید. جامعه‌ی ما به گونه‌ای شده که همه از هم بریده‌اند؛ گویی در جامعه هیچ کس در زمینه‌ی ازدواج بی‌همسران تکلیفی نسبت به دیگری ندارد.

## روشنی ﴿۲۹۷﴾

### تنبیه اصلاحی زنان ناشزه

﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ، بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ، وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ، فَالصَّالِحَاتُ قَاتِنَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ، وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ، وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ، وَاصْرَبُوهُنَّ، فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا، إِنْ اللَّهُ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا﴾<sup>۲</sup>.

- مردان سرپرست زنان هستند به دلیل آن که خدا برخی از ایشان را بر

۱. نور / ۳۲.

۲. نساء / ۳۴.



برخی برتری داده و نیز به دلیل آن که از اموالشان خرج می‌کنند. پس زنان درست‌کار فرمان‌بردارند و به پاس آنچه خدا برای آنان حفظ کرده است اسرار شوهران خود را حفظ می‌کنند و زنانی را که از نافرمانی آنان بیم دارید نخست پندشان دهید و بعد در خوابگاه‌ها از ایشان دوری کنید و اگر تأثیر نکرد، آنان را بزنید. پس اگر شما را اطاعت کردند دیگر بر آنها هیچ راهی برای سرزنش مجوید که خدا والای بزرگ است.

**بیان:** این آیه شریفه دو دلیل برای مدیریت کلان مردان بر زنان ارایه می‌کند که در این جا نمی‌خواهم از آن بحث نمایم، بلکه تنها می‌خواهم به فراز ﴿وَأَضْرِبُوهُنَّ﴾ توجه دهم که برای تنبیه و تأدیب زنان ناشزه و تخلف‌گرا گزینه‌ی زدن را پیشنهاد می‌دهد. باید توجه داشت ضرب دارای انواع مختلفی است. مسکوک نمودن سکه را نیز ضرب می‌گویند. یکی از عملیات‌های ریاضی نیز نوعی ضرب است. ضرب به زدن با چوب و چماق یا قبضه‌ی شمشیر یا سیلی زدن انصراف ندارد و منحصر به آن نیست.

ضرب به کارهای متفاوت و مختلف اطلاق می‌شود و فراز: ﴿وَأَهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ﴾ برای زنان نوعی ضرب دانسته می‌شود. بنابراین باید گفت: ﴿وَأَضْرِبُوهُنَّ﴾ به معنای ایجاد تغییر و تحول در سیستم مدیریتی مرد است و برای همین است که نخست مدیریت وی را گوشزد می‌نماید. این روش عاقلان است که به گاه پیشامد مشکل، در نظام و سیستم مدیریتی خود اقدام به تحول و اصلاحات می‌نمایند؛ همان‌طور که ضرب سکه تبدیل آن است. نگارنده در کتاب «همسران و مدیریت کارآمد» از این اصل سخن گفته است.

همسران بی مهر

﴿وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ، وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ، فَتَذَرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ، وَإِنْ تُصْلِحُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً﴾<sup>۱</sup>.

- و شما هرگز نمی‌توانید میان زنان عدالت کنید؛ هرچند بر عدالت حریص باشید؛ پس به یک طرف یکسره تمایل نورزید تا آن زن دیگر را سرگشته رها کنید و اگر سازش نمایید و پرهیزگاری کنید به یقین خدا آمرزنده مهربان است.

**بیان:** این آیه برای مردانی است که چند همسر دارند. در آیه‌ی پیش به رفتار عادلانه با تمامی همسران توصیه می‌شود و پیشنهاد می‌گردد اگر نمی‌توانید چنین نمایید تنها یک زن اختیار کنید: ﴿فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً﴾<sup>۲</sup>. در این آیه گفته می‌شود مردان نمی‌توانند رفتاری عادلانه داشته باشند. این دوگانگی به جهت عدالت است. عدالتی که رعایت آن الزامی است عدالت در پرداختن نفقه و دیگر مسائل مالی و نیز زناشویی است ولی عدالتی که در این جا از مرد نفی می‌شود عدالت در مودت و دوست داشتن زنان است؛ زیرا زنان برخی مهربان و بعضی بی تفاوت یا نامهربان هستند و در زیبایی و ایمان نیز مانند هم نیستند و با هم تفاوت دارند. این آیه می‌فرماید درست است شما نمی‌توانید با آنان به عدالت رفتار نمایید و همه را یکسان دوست داشته باشید، اما نباید نسبت به

۱. نساء / ۱۲۹.

۲. نساء / ۳.



زن‌هایی که آنان را کم‌تر دوست دارید به یک‌باره بی‌تفاوت شوید و آنان را رها کنید: ﴿فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ، فَتَذَرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ﴾.

البته این آیه با تنقیح و تحلیل مناط برای مردان تک همسر نیز رهنمون دارد. مردان تک‌همسر نیز ممکن است همانند مردان چند همسر که نسبت به زن گذشته‌ی خود بی‌میل می‌شوند نسبت به تنها همسر خود به صورت کلی بی‌میل شوند و او را مانند زنان سرگشته رها کنند. زنان ﴿كَالْمُعَلَّقَةِ﴾ زنی است که می‌داند مردش وی را دوست ندارد. مردی که در رفتار و عمل و یا در گفتار به همسرش می‌فهماند تمایل چندانی به او ندارد، در واقع او را ﴿كَالْمُعَلَّقَةِ﴾ نموده است. قرآن کریم این بی‌میلی و دوست نداشتن را به ﴿الْمُعَلَّقَةِ﴾ تعبیر آورده است. این زن نه طلاق داده می‌شود و نه شوهرش او را دوست دارد و زندگی سرد و خاموشی دارد و علاقه و صمیمیت و ارتباط خوبی با شوهر خود ندارد و زن و شوهر بدون هیچ‌گونه تمایل و وابستگی روحی و روانی نسبت به یک‌دیگر تنها زیر یک سقف زندگی می‌گذرانند؛ به گونه‌ای که اگر در کنار هم نباشند برای آنان مهم نیست و مشکلی پیش نمی‌آید، بلکه دوری آنان در بسیاری از کارها برای آن دو راحت‌تر است.

در این گونه موارد، اگر توصیه‌های کارشناسی نتیجه ندهد، تنها طلاق است که نسخه‌ی درمان و کارگشاست. توجه به این احکام، رفقی و نرم بودن دین اسلام و ملکوت و صفای بسیار قرآن کریم را می‌رساند که دقیق‌ترین مسایل خانوادگی را با راه‌حل مدرن و علمی که دارد بیان کرده است. قرآن کریم در این گونه موارد می‌فرماید: ﴿وَإِنْ يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا مِنْ



**سَعَتِهِ وَكَانَ اللَّهُ وَاسِعًا حَكِيمًا**<sup>۱</sup>! طلاق آنان سبب می‌شود خداوند در زندگی آن دو وسعت و گشایش به وجود آورد و هر دو را بی‌نیاز کند؛ چرا که زن شوهری مناسب و مرد نیز زنی متناسب با خود می‌یابد که رابطه‌ی مودتی خوبی با او داشته باشد و هر دو هم‌دیگر را دوست بدارند. خداوند در ارایه این راه‌کار خود را حکیم معرفی می‌نماید و به این معناست که این پیشنهاد حکیمانه است و زن و شوهر نباید نگران آینده باشند؛ چرا که: **يُغْنِي اللَّهُ كُلًّا مِنْ سَعَتِهِ**، بلکه از **حَكِيمًا** فهمیده می‌شود خداوند حکیم با این کار هر دو را بی‌نیاز می‌کند و زندگی بعدی آن‌ها را محکم‌تر می‌نماید.

زن و شوهری که به هم محبت نداشته باشند و نیازهای جنسی و کامیابی یک‌دیگر را تأمین ننمایند نسبت به هم نیز رضایتی ندارند. می‌گویند اگر شوهری از همسر خود راضی نباشد بر عبادت‌های وی مانند نماز و روزه‌ی او تأثیر می‌گذارد و پاداش آن را تقلیل می‌دهد. البته از این طرف نیز چنین می‌باشد و اگر مردی ستم‌گر باشد و زن از او رضایتی نداشته باشد، کردار وی کم‌ارزش می‌گردد. در واقع این خانواده است که بنیان اصلی بندگی خدا را پی‌ریزی می‌نماید و بر تمامی کردار حتی نماز که ستون دین شمدره می‌شود تأثیر می‌گذارد. بنابراین نه مرد و نه زن نباید سرگشته و معلق باشند. اگر آموزه‌های دینی در این زمینه به‌درستی تحقیق و شکوفا گردد، فرهنگ عوامانه‌ی موجود را به‌کلی کنار می‌زند. البته این فرهنگ نسبت به آن تاب فهم ندارد و چه بسا با صاحبان این اندیشه درگیر شوند؛ به‌ویژه آن که عامیانه‌گران و مانعان صاحبان قدرت و

نفوذ نیز می‌باشند. بسیاری از امور رایج و ناآگاهانه از دین نیست و اسلامی نمی‌باشد. بسیاری از مسلمین نیز در دین خدا اهمال دارند و دین نقش اول را در زندگی آنان ندارد. چنین مسلمانانی تنها تصویری بسیار ناقص، تاریک و پرپیرایه از دین دارند نه چیزی بیش از آن. به هر روی رضایت زن و شوهر از هم خیابان دو طرفه است نه یک طرفه و هر دو باید از هم راضی باشند. بسان رضایت خداوند از بنده‌ی مؤمن خود که رضایت بنده‌ی مؤمن از خداوند را در آن سوی خود دارد و ایمان با هر دو جهت است که شکل می‌گیرد. خداوند می‌فرماید: ﴿قَالَ اللَّهُ: هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ، لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ، خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ، ذَلِكَ الْقَوْرُ الْعَظِيمُ﴾؛ خدا فرمود این روزی است که راست‌گویان را راستی‌شان سود بخشد. برای آنان باغ‌هایی است که از زیر درختان آن نهرها روان است. همیشه در آن جاودان‌اند. خدا از آنان خشنود است و آنان نیز از او خشنود هستند. این است رستگاری بزرگ.

مؤمنان کسانی هستند که هم خداوند از آنان راضی است و هم آنان از خداوند خشنود می‌باشند. از پایه‌های ایمان این است که فرد مؤمن از خداوند راضی باشد؛ هر چند رضایت وی از خداوند متأخر است؛ به این معنا که نخست خداوند از بنده‌ی مؤمن خود راضی می‌شود سپس او از خداوند راضی و خشنود می‌گردد.

خانه‌ای که بهشت می‌گردد و خانه‌ی عشق و محبت است خانه‌ای است که محبت و رضایت در آن دو سویه باشد و زن و شوهر هر دو از هم راضی باشند و هر دو یک‌دیگر را دوست داشته باشند.

## طلاق رهایی بخش

﴿وَإِنْ يَنْفَرَا يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا مِنْ سَعَتِهِ وَكَانَ اللَّهُ وَاسِعًا حَكِيمًا﴾!

- و اگر آن دو از یکدیگر جدا شوند، خداوند هر یک را از گشایش خود بی‌نیاز گرداند و خدا همواره گشایش‌گر حکیم است.

**بیان:** این آیه می‌فرماید زن و شوهر ناسازگار اگر از هم جدا شوند خداوند نیازهای آنان را پاسخ می‌گوید و زندگی محکمی به هر دو ارزانی می‌دارد. مهم‌ترین نیاز زن و مرد، مسأله‌ی کام‌گیری آنان از هم‌دیگر است. زن و شوهر اگر به صورت علمی با هم ازدواج نمایند و با هم تناسب نداشته باشند نمی‌توانند نیازهای جنسی یکدیگر را تأمین نمایند. در بیان که بسیاری از ازدواج‌ها ناآگاهانه و به اشتباه شکل می‌گیرد شکی نیست. ازدواج‌ها نیاز به بررسی علمی و آکادمیک و مشاوره و آگاهی‌دهی دارد. چیزی که هم‌اکنون در میان افراد جامعه نادیده گرفته می‌شود. تداوم زندگی‌هایی که به اشتباه پیوند خورده است خود اشتباهی دیگر است و این زندگی‌ها به جابه‌جایی و طلاق نیاز دارد تا مشکلات زن و مرد با انتخابی درست و به‌جا برطرف شود. درست نیست گفته شود شروع ناموفق نیار به پایان ناموفق دارد و انتخاب اشتباه را نباید دست زد؛ چرا که پیوند ازدواج قدسی‌تر از آن است که بریده شود. این گزاره از آن افراد ناآگاه و نیز ترسو است. بسیاری از مشکلات زوج‌های جوان که ناآگاهانه با هم ازدواج کرده‌اند با یک جابه‌جایی درست رفع می‌شود و زندگی



ناسوتی آنان که تنها یک بار حق استفاده از آن را دارند سامان می‌گیرد. این آیه می‌فرماید زن و شوهری که ناسازگاری آنان مسجل و غیر قابل حل است، با جدایی توسعه، گشایش و راحتی می‌یابند، نه این‌که طلاق آنان را بیچاره و بدبخت می‌نماید. خداوند واسع و حکیم است و حکم دارد و سخن وی نیز محکم است. زندگی‌هایی که یمن، کام، سلام و صفایی در آن نیست چنان‌چه با ارایه‌ی راه‌کارهایی علمی، فنی و کارشناسانه قابل ترمیم نمی‌باشد، باید با طلاق و جدایی ترمیم گردد بدون آن که آمار آن لحاظ گردد. زندگی‌ها باید با راه‌نمایی درست، شیرین کام، زنده و بانشاط باشد.

خوش‌بختانه کشور ما توانست بی‌سوادی را در این کشور ریشه‌کن نماید بسیاری از بیماری‌ها را مهار نماید اما متأسفانه هنوز نتوانسته است آگاهی‌های لازم جنسی را به جوانانی که قصد ازدواج دارند بدهد. این در حالی است که اگر زندگی‌ها آرامش و آسایش نداشته باشد همین سواد نیز وزر و وبال می‌گردد و به ضرر فرد تمام می‌شود. زندگی باید طوری باشد که فرد خسته نشود. زن و شهری که نمی‌توانند از هم کام بگیرند، بعد از مدتی به خستگی می‌گیرند و هر دو افسرده می‌شوند. البته غربی‌ها چون بی‌بندوباری دارند مشکل ناکامی ندارند، ولی جامعه‌ی ما که می‌خواهد سالم باشد، باید در پی ارایه‌ی بینایده‌های علمی برای زیست سالم زناشویی باشد. این برای جامعه‌ای دینی بسیار ناپسند است که جوانی مشکل ناکامی داشته باشد. بسیاری از ناکامی‌های زندگی به تشکیل ناصواب آن باز می‌گردد و زن و شوهر را مرده‌هایی متحرک می‌نماید. «أبغض الأشياء عندی الطلاق» برای زندگی‌های سازگار است و نباید آن را

پیراهن عثمانی کرد و بر سر دین زد. در مثل نیز می‌گویند: «دختر باید با لباس عروس به خانه‌ی بخت رود و با کفن برگردد». مگر هر کسی می‌تواند لباس عروسی را به کفن تبدیل نماید.

البته برخی از پیرایه‌ها که به عنوان احکام دین ارایه می‌شود نیز زندگی را بر جوانان سخت می‌نماید. حوزه‌های علمیه و عالمان دینی باید در دوره‌ی حاکمیت و ثبیت حکومت دینی، با تلاش مضاعف به تصحیح پیرایه‌ها بپردازند و به صراحت احکام منقبض کننده‌ای را که از دین نیست به مردم اعلام دارند و در اصلاح اذهان افراد جامعه نسبت به معارف دینی بکوشند.

تصور بغض‌آلود و ستیزجویانه از طلاق، خانواده‌های زن و مرد را پس از جدایی، با هم دشمن می‌نماید؛ در حالی که طلاق برای توسعه و گشایش زن و شوهر ناسازگار است. در صدر اسلام بوده است مردی که به همسرش می‌گفته من از تو خوشامد ندارم، ولی احساس می‌کنم با خواهرت سازگارم. وی همسرش را طلاق می‌داده و با خواهر او ازدواج می‌کرده است بدون این که نزاعی فامیلی اتفاق افتد. فرهنگ دینی اگر با عامیانه‌گری خلط شود، بسیار آسیب‌زا و منحط می‌گردد. البته کسی که زنی خوب، خوش اخلاق، مؤمن، زیبا و عالی دارد، ولی می‌خواهد او را طلاق دهد، فعل حرامی را مرتکب می‌شود؛ به این معنا که وی می‌تواند آن زن را طلاق دهد اما به معصیت آلوده شده است.

طلاق در لغت به معنای آزادی و رهایی است. طلاق نوعی آزادی است. زن و شوهری که شش ماه پس از ازدواج می‌فهمند با هم نمی‌توانند سازگاری داشته باشند باید از هم جدا گردند و با یک جابه‌جایی، زندگی

خود را که می‌تواند مرداب و باتلاق گردد به بهشتی تبدیل نمایند. این مرداب در صورتی که فرزندان نیز بیابد به قتلگاه زن و مرد تبدیل می‌شود؛ اما قتلگاهی که زن و مرد باید روزی چند بار جان یک‌دیگر را در آن بگیرند و چاهی بی‌پایان از مشکلات روانی برای فرزندان طلاق حفر نمایند. جامعه‌ی دینی و قرآنی جامعه‌ای است که درصدی از طلاق در آن باشد و این قدرت آزادی و جابه‌جایی از افراد بیمار آن سلب نشود و دستگاه قضایی راه‌های پر پیچ و خمی را در برابر این افراد زخم‌خورده نگذارد و زخمی بر زخم آنان نیفزاید. زمانی بودند افرادی پوسیده که می‌گفتند حکومت اسلامی عملی نیست؛ اما امروز می‌بینیم که همین حکومت، دنیا را به چالش کشیده است. اگر ضعف و سستی کنار گذاشته شود و احکام دینی به درستی معنا و اجرا شود، جامعه‌ی اسلامی ما مدرن‌تر از وضعیت دنیای پیشرو در تکنولوژی و فن‌آوری خواهد گردید؛ زیرا این جامعه افزون بر نیازهای مادی، نیازهای معنوی آنان را نیز پاسخ می‌دهد. صد سال پیش بعضی‌ها حکومتی را که به وسیله‌ی یک آخوند اداره شود، در عمل غیر ممکن می‌دانستند ولی امروز اگر زنده شوند و ببینند که یک آخوند در رأس امور قرار گرفته است، مبهوت خواهند شد! آن هم حکومتی که از هفت میلیارد جمعیت جهانی، شش میلیارد و نیم از آن می‌گویند. به هر روی فرهنگ طلاق نیازمند اصلاح و بازبینی است. جامعه‌ای که طلاق در آن آمار پیدا نمی‌کند، سالم نمی‌باشد. نخست نیز باید برای تصحیح نظرگاه مبعوض‌گرایی اطلاق به طلاق فرهنگ‌سازی نمود. گاه زن و شوهری در یک خانواده به‌خاطر ناسازگاری‌ها و اختلاف‌هایی که دارند به ده‌ها معصیت گرفتار می‌شوند و دل آینه‌ای

خود را نیز به لجن نفرت کثیف می‌کنند، به هم بد می‌گویند و دلشان پراز آشوب و بوی تعفن است؛ گویی در لجن زندگی می‌کنند و با این وضعیت زیر بار طلاق نمی‌روند و آن را مبعوض شرعی یا زشت عرفی می‌دانند! در حالی که همان طلاق مبعوض، در این موارد واجب است؛ چرا که ریشه‌ی درمان مشکلات و رهایی از ده‌ها معصیتی است که به آن گرفتار می‌باشند. نگرش صحیح دین نسبت به طلاق، این است؛ هر چند باید با فرهنگسازی برای تمامی ازدواج‌ها، پس از شش ماه زندگی مشترک، حق جدایی و طلاق در صورت ناسازگار بودن را گذاشت. اگر طرحی شبه این در نظر گرفته نشود و جابه‌جایی صورت نگیرد، هستند بسیاری از زن‌ها که با داشتن چندین فرزند، رفیق می‌گیرند و به گناه می‌آیند.

خداوند در سوره بقره می‌فرماید: ﴿وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضُوا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ ذَلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَُمْ أَزْكَى لَكُمْ وَأَطْهَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾<sup>۱</sup>؛ و چون زنان را طلاق گفتید و عده‌ی خود را به پایان رساندند، آنان را از ازدواج با همسران سابق خود چنان‌چه به‌خوبی با یک‌دیگر تراضی نمایند جلوگیری نکنید. هر کس از شما به خدا و روز بازپسین ایمان دارد به این دستورها پند داده می‌شود. مراعات این امر برای شما پربرکت‌تر و پاکیزه‌تر است و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید.

خداوند می‌فرماید دستور طلاق برای شما پندی است: ﴿ذَلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾<sup>۱</sup> اما پند برای مؤمنان است و این می‌رساند طلاق‌ی که به بغض و دشمنی می‌انجامد، این آشوب برآمده از

طلاق و این حکم دینی نیست و به روحيات خود افراد مرتبط می‌باشد. طلاق مؤمنانه که احکام الهی در آن نادیده گرفته نمی‌شود چه قدر شیرین است که می‌فرماید: ﴿ذَلِكُمْ أَزْكَى لَكُمْ وَأَطْهَرُ﴾!

حوزه‌های علمیه مسئولیت استنباط صحیح و علمی از دین را بر عهده دارند و نباید از اصلاح انحرافات و تغییر در بعضی از ساختارهای غلط و حل مشکلات و معضلات جامعه‌ی اسلامی مأیوس باشند؛ هرچند بیکره‌ی سنتی و عرفی جامعه با آنان همراه نباشد.

### روشنی ﴿۳۰۰﴾

#### یکسانی زنان و مردان در شرف و پاداش

﴿إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَائِتِينَ وَالْقَائِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾!

- مردان و زنان مسلمان و مردان و زنان با ایمان و مردان و زنان عبادت‌پیشه و مردان و زنان راست‌گو و مردان و زنان شکیبا و مردان و زنان فروتن و مردان و زنان صدقه‌دهنده و مردان و زنان روزه‌دار و مردان و زنان پاک‌دامن و مردان و زنانی که خدا را فراوان یاد می‌کنند، خدا برای همه‌ی آنان آمرزشی و پاداشی بزرگ فراهم ساخته است.

**بیان:** این آیه بدون آن که میان زن و مرد تفاوتی در امور عبادی و



معنوی بگذارد، برای هر دوی آنها پاداشی یکسان قایل می‌شود و می‌فرماید: خدا برای آنان آمرزشی و پاداشی بزرگ فراهم ساخته است. البته در این آیه مردان پیش‌تر از زنان نام برده شده‌اند؛ چرا که زن‌ها پدیده‌ای ریحانه‌ای هستند که به دلیل نازکی و لطافتی که دارند نیازمند حفاظ و سپر محافظتی می‌باشند و طبیعی است که محافظان زودتر می‌آیند. زن نیازمند آن است که در پرتو قدرتی مقتدر به سلامت و با امنیت زندگی کند. این تقدم از نوع تقدم حفاظی است که به اقتدار و لحاظ امنیت زن باز می‌گردد و تقدم آن شرفی نمی‌باشد. اسلام برای مرد اقتداری قایل است که آن اقتدار را از زن طلب نمی‌کند و این هم به لحاظ ساختار وجودی زن است که ساختار لطیف و زینتی است که نیازمند محافظت است.

### روشنی ﴿۳۰۱﴾

#### تربیت آزاد

﴿إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ، فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ﴾<sup>۱</sup>.

اگر بخواهیم معجزه‌ای از آسمان بر آنان فرود می‌آوریم تا در برابر آن گردن‌هایشان خاضع گردد.

**بیان:** این آیه از ضرورت تربیت آزاد می‌گوید. تربیت آزاد هم در محیط خانواده برای اعضای آن به‌ویژه کودک و نیز در جامعه برای افراد بسیار مهم است. خداوند در این آیه می‌فرماید من اگر بخواهم آیه‌ای نازل

۱. شعراء / ۴.



خداوند نمی‌خواهد بندگان وی ضعیف باشند و از سر ضعف و در محیطی استکباری و اختناق‌آمیز بندگی کنند، بلکه او بنده‌های آزاد می‌خواهد. بندگان قوی که توان آن را داشته باشند آسمان را به زیر کشند و قدرت انجام هر گناهی را داشته باشند اما دست به گناه نیالایند.

در روان‌شناسی ما نیز این بحث مطرح است که تربیت خانوادگی نباید به گونه‌ای اختناق‌آمیز باشد که اعضای خانواده و کودکان سربه‌زیر و مانند ﴿فَطَلَّتْ أَعْنَاقَهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ﴾ باشند و گرنه کودک شخصیتی ضعیف می‌یابد و فردی وامانده، بزدل، ترسو و گوشه‌نشین می‌گردد. پدر و مادری که همواره به کودک خود می‌گویند بنشین، تکان نخور، این کار را بکن و آن کار را نکن، نمازت را بخوان و ... روح آزادگی را در دل فرزند خود می‌میرانند و او را برای فردا، فردی عقده‌ای، چاقوکش و حتی آدم‌کش بار می‌آورند. این کودک کجا و و کودکی که در خانه سر حال است و شیشه‌ای را می‌شکند و ناآرامی‌های خود را با آزادی از خود بیرون می‌ریزد و خود را آزاد می‌کند کجا؟ این کودک وقتی که بزرگ می‌شود، صبور می‌گردد؛ چرا که عفونت‌های خویش را در کودکی تخلیه کرده است ولی کودک نخست با آن همه عفونت‌هایی که در دل دارد در بزرگسالی روزی مشکلی می‌آفریند.

کسی که برای حفظ آبروی خود فرزندان خویش را بسیار مؤدب و باتربیت جلوه می‌دهد غافل است که فرزند او کشیده‌ی امروز وی ممکن است فردا کارد به دست گیرد و وی با این نوع تربیت، بدبختی فردای او را رقم زده است. کودک را باید رها کرد تا با دیگر کودکان شلوغ کند، دعوا نماید، فریاد بزند و بازی کند تا وقتی به نوجوانی و جوانی می‌رسد تخلیه

شده باشد. آن‌گاه اگر وی فردی مؤمن و شایسته شود به واقع خوب می‌شود و اگر در مسیر خوبی نیز واقع نشود دست‌کم مقداری آرام می‌شود و در بدی تندروی ندارد.

شرارت‌های اندک در بچگی شرارت‌های بزرگ در بزرگسالی را بیرون می‌ریزد؛ از این رو هر قدر شرارت در کودکی بیش‌تر بیرون بریزد در بزرگسالی فرد راحت‌تر و سبک‌تر است. وقتی دو کودک با هم کشتی می‌گیرند یا دعوا می‌کنند و در نهایت دندان یکی می‌شکند، دل خویش را نرم می‌کنند و این نرمی دل خیلی مهم‌تر از جراحی است که بر یکی وارد شده است.

تربیت مانع‌گرا که دست کودک را از هر چیزی می‌بندد تا بلکه وی آلوده نشود همان تربیت خضوعی است که خداوند از آن نام می‌برد و می‌فرماید من نمی‌خواهم شما را این‌گونه تربیت نمایم تا چنین خضوعی داشته باشید. کودکان آرام و گوشه‌نشین امروز در بزرگی سالوس‌باز، ریاکار و حيله‌گر می‌شوند.

نکته‌ی دیگری که در تربیت کودکان حایز اهمیت است این است که بسیاری از ناهنجاری‌های اجتماعی و اخلاقی ناشی از این است که برای تمامی کودکان نسخه‌ای یکسان پیچیده می‌شود و برای تربیت و تحصیل همه‌ی آنان برنامه‌ای یکسان و مشابه ترسیم می‌گردد. هر انسانی استعدادی دارد و کاری ویژه از او برمی‌آید و در حیظه‌ای مخصوص از توانمندی‌های صنعتی، علمی یا معنوی به کارایی دست می‌یابد. تربیت و آموزش وقتی طبقه‌بندی شده و تخصصی نباشد استعدادها را مغفول قرار می‌دهد و آن را پای‌مال می‌نماید. قرآن کریم کتابی است که آیات آن

دارای طبقه‌بندی و چندلایه می‌باشد و هرکس به فراخور استعدادی که دارد به لایه‌ای از آن دست می‌یابد.

## روشنی ﴿۳۰۲﴾

### تربیت کودکی

﴿قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا﴾<sup>۱</sup>.

- بگو اگر شما مالک گنجینه‌های رحمت پروردگارم بودید باز هم از بیم خرج کردن به قطع امساک می‌ورزیدید و انسان همواره بخیل است.

**بیان:** این آیه از تأثیر نطفه، لقمه و به‌طور کلی محیط خانه بر افراد می‌گوید. قرآن کریم می‌فرماید: اگر همه‌ی دارایی‌های باارزش خدا را داشته باشید باز از ترس فقر به امساک می‌گرایید و بخششی نخواهید داشت؛ چرا که در خانواده‌ای فقیر بزرگ شده و رشد یافته‌اید؛ در حالی که خداوند این‌گونه نیست و طعم فقر و ناداری را نچشیده است تا ترسی از آن داشته باشد ولی ﴿كَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا﴾؛ فقر در وجود انسان لانه‌گزیده است، از این رو از آن می‌ترسد؛ چرا که پدر و مادر او از ناداری می‌ترسیده‌اند؛ هر چند ثروت عالم را در اختیار خود داشته‌اند. تأثیر محیط خانواده بر فرزند به‌گونه‌ای زیاد است که باید گفت انسان با این حقایق زنده است و نه با علم و سواد که در سنین رشد می‌آموزد. انسان در هر شرایطی رشد کند همان زمینه‌ها را در بزرگسالی از خود بروز خواهد داد



و حتی اگر مجتهدی صاحب فتوا گردد؛ فتوای وی به‌طور ناخودآگاه از لقمه و تربیت کودکی وی تأثیر می‌پذیرد و چنین نیست که با قرآن کریم و سنت هماهنگی داشته باشد مگر در افراد وارسته‌ای که تربیتی الهی داشته و مانند اولیای الهی کم‌تر تحت تأثیر عوامل محیطی قرار گرفته یا محیط هیچ‌گونه تأثیری بر آن‌ها نداشته باشد.

بر اساس قاعده‌ی روان‌شناختی یاد شده از آیه می‌توان استفاده نمود اگر حکومتی بتواند فرهنگ خانواده‌ها را اصلاح کند و کودکان پیش از آن که به سن آموزش رسمی برسند به‌خوبی در خانه تربیت شوند بسیاری از مشکلات پیچیده‌ی جامعه توسط آنان حل می‌شود و برای اداره و کنترل آن نیازی به دستگاه‌های عریض و طویل امنیت دولتی و صرف هزینه‌های کلان نخواهد بود. روشن است اقدامات یاد شده بدون تصحیح ساختار خانواده در عمل بی‌نتیجه و گاه مشکل‌آفرین است.

### روشنی ﴿۳۰۳﴾

#### یلگی و بندگی

﴿فَإِذَا قُضِيَتْ الصَّلَاةُ فَادْكُرُوا اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمْ، فَإِذَا اطْمَأَنَّتُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ، إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَىٰ الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا﴾<sup>۱</sup>.

- و چون نماز را به جای آوردید، خدا را در همه حال؛ ایستاده و نشسته و بر پهلو آرمیده یاد کنید. پس چون آسوده‌خاطر شدید، نماز را به‌طور کامل به‌پا دارید؛ زیرا نماز بر مؤمنان در اوقات معین مقرر شده است.

**بیان:** این آیه می‌فرماید نماز در هر حالی حتی به هنگام خطر بر انسان واجب است و انسان موجودی یله و رها نیست تا هرچه خود می‌خواهد انجام دهد. در توضیح این نکته باید گفت: انسانی تربیت می‌پذیرد که یله و رها نباشد و خود را مسئولیت‌پذیر بداند. قرآن کریم برای تربیت انسان‌ها آموزه‌های فراوانی دارد، اما تربیت نشدن آدمی به خاطر این است که خود را در وادی تربیت قرآن کریم قرار نمی‌دهد و همواره در پی زندگی راحت و خوشی و تفریح است و نمی‌خواهد کم‌ترین سختی را بر خود بپذیرد. هنوز مؤمنان از نماز خود فارغ نشده‌اند که این آیه آنان را به ذکر الهی و کاری بعد از کار دیگر فرا می‌خواند: ﴿فَاذْكُرُوا اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا، وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمْ﴾ و برای آنان در حالت ایستاده، نشسته و به پهلو خوابیده رهنمون و برنامه می‌دهد و نمی‌خواهد ایشان را به کم‌ترین لحظه‌ای رها سازد. رهایی برای حیوان است و آدمی هیچ‌گاه رها نیست تا در این پندار باشد که چند روزی برای خود خوش باشد یا تفریح یا استراحت کند. قرآن کریم چنین حالاتی را برای انسان نمی‌پذیرد و او را همواره حتی هنگامی که به پهلو خوابیده یا نشسته یا ایستاده است، مسئولیت‌پذیر می‌خواهد. کسی که به مدل حیوانی، یله و رها باشد، به هیچ وجه توفیق ورود به وادی معرفت و عشق را نمی‌یابد. البته کسانی که فقط در پی یادگیری می‌روند نیز از کمالات باز می‌مانند و آنان همواره شاگرد آهن‌گری می‌باشند که آهن‌گر نمی‌شود. کسی که می‌خواهد برای خود آزاد باشد، به دنیای خود با لذت‌ها و هوس‌هایی که دارد اعتقاد دارد و دنیا را بدون این لذت‌ها بی‌فایده می‌بیند و این پندار کودکانه جزو خون او شده است. قدم نهادن در بیابان حیرت که پی‌های بسیاری را می‌برد کاری استثنایی و

خاص است و تنها افرادی قوی و انگشت‌شمار را می‌طلبند که در پی آزادی و رهایی خود نباشند. در این وادی کسی با چهار رکعت نماز نافله و تعقیبات به عجایب آن نمی‌رسد، بلکه باید لحظه لحظه خود را به حق واگذار نمود و به انگشت اشارت او راه پیمود. این راه به ریاضت نیاز دارد تا قلب رفته رفته نرم و نرم‌تر شود و آدمی را مرتبه به مرتبه از نردبان کمالات و خوبی‌ها بالاتر برد.

البته این راه نیاز به راهنما و مربی دارد و نباید پرستار این راه را با پزشک جراح حاذق که هر دو در ظاهر لباس سفید می‌پوشند، اشتباه گرفت و باید آن دو را از هم بازشناخت و دست در دست متخصص گذاشت و آخرت خود را به دست کسی نداد که جز تزریق آمپول و بردست پزشک بودن چیز دیگری نمی‌داند. محبت، معرفت، عرفان، مشاهدات و واردات، استاد و اخلاق خود را می‌طلبند و چنین نیست که هر کسی به باشگاه دین رود و ورزش کند، رضازاده‌ی آن می‌شود. این کار زحمت، تمرین، تربیت و استادکارشناس مجرب می‌خواهد. آن هم تمرین‌های پی در پی و فشرده به گونه‌ای که حتی لحظه‌ای رهایی و یلگی در میان نباشد. در این راه باید سر خود را پایین انداخت و کاری را که حق به آن اشاره کرده است انجام داد و فقط بنده‌ی حق بود و نه در بندهوس و لذت و نعمت و زینتی دنیوی؛ خواه در این مسیر به چیزی دنیوی یا معنوی رسید یا نه.

کسی که چنان غذا می‌خورد که مجبور است گشاد بنشیند و با این حال نماز می‌خواند و ذکر می‌گوید، سزاوار تنبیه و سرزنش است تا به خود آید. حکایت اهل علم نباید به ماجرای کارمند بانک بماند که پول می‌شمرد و



چیزی از آن نصیب خودش نمی‌شود. اهل علم و تحصیل بودن، گاه انسان را به جایی می‌رساند که باور وی شود آدم خوبی است؛ در حالی که وی امتحانی پس نداده است و ممتحن و امتیاز دهنده نیز کسی دیگر است. دیدن کسی که طاقت شنیدن حتی یک عیب خود را ندارد، دل انسان را به درد می‌آورد. افراد غافلی که سرانجام یا مأیوس می‌شوند یا طلب‌کار، و در پایان نیز در حال درگیری با فراوانی از مشکلات اعتقادی، سر پر درد بر بالین مرگِ سخت می‌نهند.

### روشنی ﴿۳۰۴﴾

#### مؤمنان استوار

﴿وَقَالُوا رَبَّنَا عَجِّلْ لَنَا قِطْنَآ قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ﴾<sup>۱</sup>.

- و گفتند: پروردگارا، پیش از رسیدن روز حساب، بهره‌ی ما را از عذاب به‌شتاب به ما بده.

**بیان:** آیه‌ی شریفه وصف حال افراد بی‌ایمان است. انسان بی‌ایمان ترسو و ضعیف است و تحمل مشکلات را ندارد. اگر قرار باشد برای فرد بی‌ایمان مشکلی پیش آید، او قبل از هر مشکلی خود را می‌بازد و چه بسا دست به خودکشی می‌زند. مؤمن هیچ‌گاه عجله نمی‌کند و اگر زمان مرگش را نیز بداند با آرامش خاطر وظایف خویش را دنبال می‌کند و قبل از موعدی که دارد نمی‌میرد، از این رو عمر افراد باایمان و مؤمن، طولانی، و قوت و قدرت آنان بسیار است.

کسی که در مشکلات می‌ترسد، می‌هراسد و از خود سستی نشان می‌دهد ضعف ایمان دارد؛ چنان‌که در وصف مشرکان آمده است:

﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا: لَوْلَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ، فَإِذَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ، وَذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ، رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ؛ نَظَرَ الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ، فَأَوْلَى لَهُمْ﴾!

- و کسانی که ایمان آورده‌اند می‌گویند چرا سوره‌ای درباره‌ی جهاد نازل نمی‌شود اما چون سوره‌ای صریح نازل شد و در آن نام کارزار آمد، آنان که در دل‌هایشان مرضی هست مانند کسی که به حال بی‌هوشی مرگ افتاده به تو می‌نگرند.

این آیه از مشرکان می‌گوید. البته مشرک می‌تواند منافق نیز باشد و برخی از منافقان را نیز در بر می‌گیرد. آیه‌ی شریفه از کسانی می‌گوید که شرک در قلبشان است و ترسو و بزدل هستند. افراد بزدل و ترسویی که وقتی فرمان جهاد آمد به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به گونه‌ای نگاه می‌کردند گویا مرگ به سراغ آنان آمده است: ﴿نَظَرَ الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ﴾.

انسان ترسو پیش از آن که تکلیف یا تقدیری برای وی بیاید یا عذابی بر او نازل شود خود را با دست خویش خفه می‌کند. قرآن کریم نیز مردن را برای آنان سزاوارتر می‌داند: ﴿فَأَوْلَى لَهُمْ﴾.

انسان نباید ترسو باشد حتی اگر بخواهند او را اعدام کنند چرا که تا لحظه‌ی اعدام، ممکن است بسیاری از شرایط تغییر کند و معلوم نیست چه پیش خواهد آمد و به قول معروف: «از این ستون تا آن ستون فرج است» و شاید موقعیتی پیش آید که وی نجات پیدا کند؛ مگر این که بر

حق نباشد. اگر هم اعدام شود و بمیرد، دست و پا زدن ندارد؛ چرا که در نهایت باید مرد. آدم‌های ترسو و بزدل زود مایوس می‌شوند و کار را گذشته می‌دانند و خود را می‌بازند. آنان کوچک‌تر از آن هستند که مرگ باعزت در جهاد داشته باشند؛ از این رو می‌فرماید: ﴿فَأُولَىٰ لَهُم﴾؛ اینان سزاوار مرگ و مردن هستند.

به لحاظ روان‌شناسی، انسانی که زود مایوس و خودباخته می‌شود زود هم مغرور می‌گردد؛ چرا که وی ضعیف است و با به دست آوردن کم‌ترین قدرتی، دیگر خود را نمی‌شناسد و به خودشیفتگی دچار می‌شود.

ما استادی داشتیم که می‌گفت یک وجب آن طرف ترس گنج خوابیده است و همین که نترسیدی پیروزی! این بدان معنا بود که تنها افراد ترسو هستند که شکست می‌خورند و انسان‌های نترس شکستی ندارند؛ هر چند آنان را بکشند که باز هم شکست نمی‌خورند و هستند؛ ولی او کجا و آن کسی که در راه حق است و می‌خواهد اعدام شود اما از ترس می‌گوید من اشتباه کردم کجا؟ او کجا و کسی که می‌گفت: «النار ولا العار» کجا؟ البته او که می‌گوید «ولا العار» باز هم ترسو است؛ زیرا با این که اشتباه کرده است؛ شجاعت این که بگوید من اشتباه کرده‌ام را ندارد. او هم بزدل و ترسو است چنان‌که از ترسی که دارد حاضر است به جهنمی رود که آن را نمی‌شناسد.

قوی بودن و نترسیدن از ستون‌های مهم دین‌داری و ایمان است که کسی که آن را دارد از بسیاری از آلودگی‌ها و گناهان مصون است. برای نمونه، دروغ‌گویی و بستن افترا و تهمت به رقیب خود همه از کسانی سر می‌زند که شخصیتی ضعیف دارند. ریا و شرک نیز با افراد ضعیف است که

پرسه می‌زند. انسان قوی به هیچ یک از این گناهان که ریشه‌ی بسیاری از گناهان دیگر است آلوده نمی‌شود. آدم قوی نمی‌تواند دروغ بگوید حتی اگر اراده‌ی آن را نیز بنماید. او نمی‌تواند غیبت کند و تهمت بزند؛ چرا که به خودش بر می‌خورد و شخصیت قوی و قدرتمند او به وی اجازه نمی‌دهد به کارهای پست و حقیر و آلوده دست بزند. در سلوک نیز باید این امر مورد توجه باشد که ابتدا باید ترس را از خود دور ساخت. اهل ایمان که ترسی در دل ندارند در برابر هزاران مشکل قد خم نمی‌کنند. در واقع، اگر کسی ترس را از خود دور کند واصل و فارغ است. چنین انسان‌هایی هستند که حتی کوه‌ها را با خود به نیایش وا می‌دارند: ﴿إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعُشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ﴾<sup>۱</sup>؛ ما کوه‌ها را با او مسخر ساختیم که شامگاهان و بامدادان خداوند را نیایش می‌کردند.

اولیای الهی با تمام سختی‌هایی که در زندگی خود از ناحیه‌ی بدخواهان می‌بینند و آن را تحمل می‌کنند، چنان معرکه‌ای در عشق به پامی نمایند که در زیر تیغ نیز رقص‌کنان می‌غلطند! اهل دنیا همواره ترس، دلهره و اضطراب دارند اما مؤمن به مقامی می‌رسد که کوه‌ها شبانگاهان و بامدادان با او هم‌آوا و هم‌نوحه می‌شوند و او دیگر تنها نیست.

انسان نباید از ذکر غافل شود؛ اگرچه به گفتن یک «سبحان الله» در هر صبح و شام باشد. نگارنده اهمیت ذکر و انواع آن را در کتاب «دانش ذکر» بر اساس آیات قرآن کریم و روایات تبیین نموده است.

## روشنی ﴿۳۰۵﴾

### بردباری دو سویه

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾<sup>۱</sup>.

- ای کسانی که ایمان آورده‌اید صبر کنید و ایستادگی ورزید و مرزها را نگه‌بانی کنید و از خدا پروا نمایید. امید است که رستگار شوید.

**بیان:** خداوند در این آیه دو امر شبیه به هم دارد: یکی، ﴿اصْبِرُوا﴾ و دیگری ﴿صَابِرُوا﴾. این دو امر معنای متفاوتی دارد. ﴿اصْبِرُوا﴾؛ توصیه به بردباری در برابر قصور و ضعف‌های شخصی است و ﴿صَابِرُوا﴾ توصیه به صبر در برابر ناملایماتی است که از دیگران به انسان می‌رسد. اگر کسی به دلیل خستگی یا فشار کار، بدن یا ذهن وی قفل کند، او را با صیغه‌ی ثلاثی مجرد به صبر توصیه می‌کنند ولی در برابر آزارها، سهل‌انگاری‌ها و کوتاهی‌های دیگران است که از صیغه‌ی ثلاثی مزید آن در باب مفاعله استفاده می‌شود.

امر دیگری که در این آیه است ﴿رَابِطُوا﴾ می‌باشد که توصیه به ارتباط دارد. این واژه آن‌گونه که در متن ترجمه آمده است حفظ مرزها نیست، بلکه اعم از آن است و تمامی روابط اعم از رابطه با خدا و بندگان خدا و رابطه با دور و نزدیک، که همان روابط عمومی است را شامل می‌شود. آخرین امر آن نیز ﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ﴾ است و به این معناست که در انجام تمامی اوامر گفته شده باید خداوند را در نظر گرفت و لحظه‌ای غفلت نداشت.

## روشنی ﴿ ۳۰۶ ﴾

### عبادت غیر خدا

﴿وَأَسْأَلُ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا، أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ﴾<sup>۱</sup>!

- و از رسولان ما که پیش از تو گسیل داشتیم جویا شو آیا در برابر خدای رحمان خدایانی که مورد پرستش قرار گیرند مقرر داشته‌ایم؟  
**بیان:** این آیه بدان معناست که غیر از خداوند کسی مورد عبادت قرار نمی‌گیرد و عبادتی جز برای او واقع نمی‌شود.

## روشنی ﴿ ۳۰۷ ﴾

### مؤمنان دستوری و امری

﴿فَاتِذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ ذَلِكَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾<sup>۲</sup>.

- پس حق خویشاوند و تنگ‌دست و در راه‌مانده را بده. این انفاق برای کسانی که خواهان خشنودی خدایند بهتر است و اینان همان رستگاران هستند.

**بیان:** در این آیه، از فراز: ﴿لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ﴾ استفاده می‌کنیم کمک به فقیران و نیازمندان تنها باید به قصد قرب حق تعالی انجام گیرد و نباید برای برطرف کردن فقر آنان یا از روی ترحم باشد؛ چرا که این کار با

۱. زخرف / ۴۵.

۲. روم / ۳۸.



آن که به خودی خود کاری خیر است و استحقاق جزا دارد اما خیری است مشرکانه که قصد فعلی آن برای الهی بودن این کار کافی نیست و به قصد فاعلی نیازمند است و قرب به حق را باید در این کار لحاظ نمود و همانند رودی بود که برای سیراب کردن درختانی که در مسیر آب است به حرکت نمی‌آید، بلکه برای رسیدن به دریا در جوش و خروش است اما بدون هیچ بخلی گیاهان و دیگر پدیده‌های این مسیر را سیراب می‌کند. کسی که از کارهای نیک اراده‌ای جز ﴿وَجْهَ اللَّهِ﴾ دارد بسان رودی است که برای سیراب کردن این و آن به راه می‌افتد و در راه می‌ماند.

رستگاری از آن کسانی است که افزون بر صحت و سلامت قصد فعلی، قصد فاعلی نیز داشته باشند و کارها را برای خدا انجام دهند.

قصد فاعلی در حساب‌رسی روز قیامت نیز بسیار مهم است. درست است کارهای نیک کافران و آنان که وجه الهی را لحاظ نمی‌نمایند اجر و مزد دارد، ولی کاری که خدایی نباشد اجر دارد اما خریدار ندارد و اشتباهات احتمالی در آن کار نیک نیز به عهده‌ی فاعل آن می‌باشد، به عکس کسی که قصد فاعلی وی قرب الهی است و کار را به نیت خدا و برای ادای تکلیف الهی انجام می‌دهد که در این صورت، کارهای اشتباه وی را نیز می‌خرند. از این رو بسیار مهم است که غایت تمامی کارهای آدمی حق باشد و کاری جز وظیفه‌ی الهی انجام ندهد.

البته مؤمنان و کسانی که قصد فاعلی آنان الهی است بر دو گروه می‌باشند: مؤمنان ثوابی و مؤمنان امری. گروه نخست کار نیک را برای رسیدن به پاداش، رضایت و قرب الهی انجام می‌دهند اما با پیشامد مشکلات و با دیدن تیغ برگردن، از خدا برمی‌گردند. گروه دوم که مؤمنان

امری هستند طلبی از خدا ندارند و تنها برای انجام وظیفه و اوامر مولا زنده‌اند و مصداق آیه‌ی مبارکه‌ی: ﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾<sup>۱</sup> می‌باشند. کسانی که اگر در روز قیامت دستور یابند، حتی وارد آتش می‌شوند و دم نمی‌زنند. آنان در انجام این خواسته حتی نیم‌نگاهی نیز به مولا نمی‌اندازند که مبدا دلش به درد آید. این قسم از قصد فاعلی بسیار سنگین است و تنها از عهده‌ی اولیای خدا برمی‌آید و غایت از خلقت انسان نیز همین دسته می‌باشد.

### روشنی ﴿۳۰۸﴾

#### مؤمنان دستوری و امری

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ، وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ، وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا، وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا، فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ، مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ، وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهَّرَكُمْ، وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ، لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾.

- ای کسانی که ایمان آورده‌اید چون به عزم نماز برخیزید صورت و دست‌هایتان را تا آرنج بشوید و سر و پاهای خودتان را تا برآمدگی پیشین هر دو پا مسح کنید و اگر جنب‌اید خود را پاک کنید (غسل نمایید) و اگر بیمار یا در سفر بودید یا یکی از شما از قضای حاجت آمد یا با زنان



نزدیکی کرده‌اید و آبی نیافتید پس با خاک پاک تیمم کنید و از آن به صورت و دست‌هایتان بکشید. خدا نمی‌خواهد بر شما تنگ بگیرد اما می‌خواهد شما را پاک و نعمتش را بر شما تمام گرداند. باشد که سپاس او بدارید.

**بیان:** نگارنده قصد تحلیل محتوای آیه‌ی شریفه را ندارد که از آن در کتابی دیگر سخن گفته است و تنها می‌خواهد شبهه‌ای را بازگو نماید و آن این که می‌گویند آموزش شستن دست و رو که در این آیه آمده و به اصطلاح به آن «وضو» گفته می‌شود برای زمانی است که اعراب نمی‌دانستند چگونه باید دست و صورت خود را شست؛ همان‌طور که قبایل نمی‌دانست جنازه‌ی برادر خود را چه کند و کلاغی به امر خداوند معلم وی گردید. امروزه همه استحمام و دوش می‌گیرند و خود را تمیز می‌کنند، از این رو نیازی به پیروی از شیوه‌ی گفته شده در این آیه نمی‌باشد و مهم شستن است و نه چگونه شستن؛ همان‌طور که آیه‌ی شریفه در شستن دست‌ها از آرنج به پایین بیانی ندارد و چندان اهمیتی به آن نمی‌داده است اما روایات بر آن اصرار دارد.

در پاسخ باید گفت این که از خود آیه می‌توان نحوه‌ی وضوی شیعیان را استفاده نمود در کتاب فقهی «آیات الاحکام» از آن سخن گفته‌ایم اما این که لازم نیست برای وضو شست‌وشویی ویژه داشت و حتی دوش گرفتن کفایت می‌کند درست نیست؛ زیرا وضو هم برای تطهیر بدن است و هم تطهیر روح. تطهیر بدن با شستن و شو محقق می‌شود اما طهارت روح نیاز به نیت و قصد قربت و انجام اعمال خاص دارد که چگونگی آن در تیررس عقل عادی نیست و این طهارت با شست‌وشو و استحمام به دست



نمی‌آید. حیوانات نیز می‌دانند چگونه خود را شست و شو دهند، ولی حیوان نمی‌داند از کدام طرف و چگونه شروع به شستن خود کند و چه قصد و نیتی داشته باشد که به مقام قرب برسد.

به تعبیر دیگر، طهارت روح، دو امر را می‌طلبد: اراده و هیأت. نیت، اراده و توجه، عامل نفسانی است و می‌تواند باطن انسان را از حالت‌های گوناگون حدث، خبث و ناآرامی و اضطراب برهاند.

تحقق چنین موقعیت باطنی و نفسانی، ساختاری صوری و پیکره‌ای طبیعی را می‌طلبد که قالب تحقق تکامل نفسانی است؛ چرا که هرگونه تکاملی همواره از گذر ساختارهای عملی و حرکت‌های طبیعی تحقق می‌پذیرد و شریعت با آب در قالب وضو و غسل به طور طبیعی این امر را محقق ساخته است و در غیر ظرف عادی که آب وجود ندارد یا استفاده از آن سخت، سنگین یا زیان‌آور است یا نیاز ضروری‌تر و لازم‌تری به آب باشد یا آب مباح و سالمی نباشد یا فرصت چنین کاری نباشد و یا به طور کلی هر مشکل دیگری که شریعت آن را بپذیرد وجود داشته باشد، اسلام برای تحقق شکل و صورت تحصیل طهارت، تیمم و استفاده‌ی از خاک را که انسان به آن دسترسی بیش‌تری دارد جای‌گزین آب و وضو نموده است و خاک، عمل پاک‌سازی را در میان اشیا بعد از آب بهتر می‌تواند به عهده بگیرد و نیز خاک با موقعیت انسان رابطه‌ی تنگاتنگی در اصل و ساختار خلقتی دارد و بر این اساس، شریعت، خاک را چون آب، عامل تطهیر و تحصیل طهارت به حساب آورده تا جایی که در صورت نبود آب، هم‌چون آب می‌تواند حتی برای سالیانی، انسان را پاک و مطهر سازد که تحقق خارجی آن نیازمند رعایت احکام، قواعد و ویژگی‌های آن است.

## نماز راه انداز

﴿أَتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ  
وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ﴾<sup>۱</sup>.

- آن چه از کتاب به سوی تو وحی شده است بخوان و نماز را برپا دار که نماز از کار زشت و ناپسند باز می‌دارد و به قطع یاد خدا بالاتر است و خدا می‌داند چه می‌کنید.

**بیان:** نماز آدمی را از بدی‌ها دور می‌کند و عکس منطقی این گزاره این است که اگر کسی بدی داشت، نماز نمی‌خواند یا نماز وی اشکال دارد. نماز نیز به معنای توجه به پروردگار است. فحشا و منکر انسان را از نماز باز می‌دارد و مشکل اساسی دنیای امروز مشکل نماز؛ یعنی توجه نداشتن به خداوند است.

۶۹۹

کارهای انسان در شبانه‌روز آثار نماز اوست و اگر خوب نباشد مشکل بی‌نمازی، بد نمازی، سست نمازی یا کاهل نمازی دارد. نماز را نباید به عنوان یک تکلیف و از سر اجبار انجام داد، بلکه نماز موتور محرک و راه‌انداز تمام زندگی و فعالیت‌های انسان است!

همان‌طور که انسان اگر شب خوبی نداشته باشد روز وبال وی می‌گردد و او را به اندوه مبتلا می‌سازد، کسی که نماز خوبی نداشته باشد در دیگر کارهای خود فیروزی نخواهد داشت و مرگ وی بدفرجام می‌گردد.

## نشاط آوری و برکت زایی نماز و زکات

﴿ وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ

حَيًّا ﴾<sup>۱</sup>!

- و هر جا که باشم مرا با برکت ساخته و تا زنده‌ام به نماز و زکات سفارش کرده است.

**بیان:** حضرت عیسیٰ عَلَيْهِ السَّلَام در این جا از برکت دایمی و نماز و زکات همیشگی خود می‌گوید و آن را قرین می‌نماید؛ بر این اساس، نماز و زکات دو فریضه‌ای است که جریان طبیعی سیر پدیده‌ها را سرعت می‌بخشد و در عالم ایجاد نشاط می‌کند. نماز در باطن انسان تأثیر دارد و زکات در خارج از او.

مراد از «زکات» اعم از زکات مال، فطریه و خمس است.

خداوند در وصف اسماعیل نیز از همین دو خصیصه استفاده می‌کند و می‌فرماید: ﴿ وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا ﴾<sup>۲</sup>؛ و خاندان خود را به نماز و زکات فرمان می‌داد و همواره نزد پروردگارش پسندیده رفتار بود.

چگونگی ذکر نماز و زکات در این آیه با عظمت و شکوهی که دارد می‌رساند گزاردن نماز با حضور و دادن زکات بسیار سخت است.

۱. مریم / ۳۱.

۲. مریم / ۵۵.



## روشنی ﴿ ۳۱۱ ﴾

### محسنان رستگار

﴿ هُدًى وَرَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ، وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ، وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ. أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ، وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴾<sup>۱</sup>.

- که برای نیکوکاران رهنمود و رحمتی است. همان کسانی که نماز برپا می‌دارند و زکات می‌دهند و هم ایشان‌اند که به آخرت یقین دارند. آنان‌اند که از جانب پروردگارشان از هدایت برخوردارند و ایشان‌اند که رستگاران‌اند.

**بیان:** آیه‌ی شریفه اصول شریعت را بر می‌شمرد که نماز به معنای توجه به خداوند متعال، زکات به معنای داشتن بخشش و توکل بر او و معاد و بازگشت به سوی اوست.

نماز که توجه است از حکمت نظری است و باور به مبدء را بیان می‌دارد؛ زیرا نماز بدون داشتن معرفت و توحید ممکن نیست. «صلاة» به معنای عطف و توجه است و همانند سلام است که با آن می‌خواهند توجه کسی به خود را جلب نمایند.

زکات به معنای داشتن دست‌دهنده است و حکمت عملی است.

باور به قیامت نیز مبدء غایی را می‌گوید.

محسنان آنان هستند که این سه رکن را داشته باشند و بر این اساس منحصر در مؤمنان می‌گردند. بخشندگی رکنی از احسان است و نه تمام آن



و این معرفت توحیدی و باور به قیامت است که آن را اوج می‌دهد. دادن زکات چندان بخشندگی به شمار نمی‌رود؛ زیرا دادن حق دیگری است به وی که در مال اوست بدون این که منتی لازم داشته باشد. مؤمن بر کسی منتی ندارد و تنها وظیفه و تکلیف خویش را انجام می‌دهد و این از عالی‌ترین مراحل کمال آدمی است.

اهل احسان رستگاران عالم هستند؛ چرا که آنان از جانب پروردگار خویش هدایت یافته‌اند. در آیه‌ی بعد نیز هدایت همانند نماز شروع کار آنان و حکمت نظری و فلاح و رستگاری همانند باور به معاد، فرجام آنان و حکمت عملی است.

### روشنی ﴿۳۱۲﴾

#### شبهه‌ی امر به معروف و نهی از منکر

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، عَلَيْكُمْ أَنْفُسِكُمْ، لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ، إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا، فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾<sup>۱</sup>.

- ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به خودتان پردازید. هرگاه شما هدایت یافتید آن کس که گمراه شده است به شما زیانی نمی‌رساند. بازگشت همه‌ی شما به سوی خداست پس شما را از آنچه انجام می‌دادید آگاه خواهد کرد.

**بیان:** آیه‌ی شریفه می‌فرماید شما به خود پردازید که گمراهی دیگران برای شما ضرری ندارد. این گزاره‌ای است که مخالفان امر به معروف و

نهی از منکر از آن زیاد می‌گویند؛ در حالی که این آیه با آیات امر به معروف و نهی از منکر مخالفتی ندارد؛ زیرا آیه‌ی یاد شده گمراهی کسانی را می‌گوید که امر به معروف و نهی از منکر در آنان هیچ تأثیری ندارد. امر به معروف و نهی از منکر در صورتی واجب است که به تأثیر آن اطمینان باشد و این امر در مورد کسانی که از هدایت آنان مأیوس و ناامید بوده و اثری بر آن مترتب نمی‌باشد وجوبی ندارد. به هر روی، نکته‌ی دیگری که در این آیه حایز اهمیت است این است که گمراهی دیگران هر کسی که باشند ضرری برای مؤمنان ندارد.

### روشنی ﴿ ۳۱۳ ﴾

#### اهمیت تسبیح و صلوات

﴿ فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ ﴾<sup>۱</sup>.

- پس بر آنچه می‌گویند شکیبا باش و پیش از بر آمدن آفتاب و قبل از فرو شدن آن با ستایش پروردگارت، او را تسبیح گوی و برخی از ساعات شب و حوالی روز را به نیایش پرداز؛ باشد که خشنود گردی.

**بیان:** شایسته است انسان در اوقات یاد شده در این آیه، به تسبیح مشغول گردد هر چند به گفتن یک «سبحان الله» باشد. پاسداشت ذکر در این ایام به دلالت ﴿ لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ ﴾ به انسان باز می‌گردد و او را راضی

می‌نماید. در واقع، تسبیح اقتدار و سلامتی می‌آورد. تسبیح همانند استغفار و صلوات، مشکلات آدمی را می‌کاهد، بار او را سبک و بلا را دور می‌نماید.

گفتن «سبحان الله» برای کسی که در زندگی با مشکل و آفت مواجه می‌شود یا حواس پرتی دارد بسیار مؤثر و کارآمد است.

برخی از فرشتگان الهی کاری جز تسبیح ندارند؛ چنان‌که برخی از آنان برای زمینان استغفار دارند و بلا را از آنان دور می‌دارند: ﴿تَكَادُ السَّمَوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ، وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ، وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ، أَلَا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾<sup>۱</sup>؛ چیزی نمانده که آسمان‌ها از فرازشان بشکافند و حال آن که فرشتگان به سپاس پروردگارشان تسبیح می‌گویند و برای کسانی که در زمین هستند آمرزش می‌طلبند. آگاه باش در حقیقت خداست که آمرزنده مهربان است.

فرشتگان الهی و نیز اولیای خدا و برخی از پدیده‌های غیبی برای آنان که در زمین زندگی می‌کنند استغفار دارند و اگر استغفار آنان نبود انواع بلاها بود که زمینیان را در خود فرو می‌برد.

خداوند به بندگان خود توصیه به ذکر دارد و می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا. وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا﴾<sup>۲</sup>؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را یاد کنید؛ یادی بسیار. و صبح و شام او را به پاکی بستايند.

۱. شوری / ۵.

۲. احزاب / ۴۱ - ۴۲.



فراز ﴿بُكْرَةً وَأَصِيلاً﴾ در قرآن کریم چند بار آمده است که اهمیت بسیار این دو وقت را می‌رساند و توصیه دارد خداوند را در صبح و عصر تسبیح کنید؛ از این رو انسان باید در ابتدای صبح و ابتدای غروب ذکری داشته باشد؛ هر چند به گفتن یک «سبحان الله» باشد و اگر کسی چنین توفیقی داشته باشد که صبح و عصر تنها به یک سبحان الله خداوند را یاد نماید، فردای قیامت جزو ذاکران خواهد بود و عجب زیرک است کسی که یک بار ذکری بگوید و به چنین مقامی برسد! آن هم در روز قیامت که «یوم التغابن» است و آدمی حسرت از دست دادن لحظه لحظه‌ی عمر ناسوتی خود را می‌خورد. تسبیح خداوند برای انسان همانند نماز ظهر و عصر الزام معنوی دارد و در مقامات معنوی وی بسیار مؤثر و کارآمد است؛ هر چند وجوب شرعی ندارد.

شروع هر کاری برای آن که پیش‌رونده باشد نیاز به ذکر دارد. برای نمونه، من به کسانی که در سلوک تازه‌وارد و نوسفر می‌باشند، ذکری که نخست توصیه می‌نمایم «صلوات» است. سالک نخست باید بتواند سحرخیزی داشته باشد و در سحرگاهان، دقایقی پیش از اذان صبح، ذکر صلوات را مداومت نماید. البته در صورتی که بر بیداری در این وقت موفق نشد، وی بعد از نماز صبح آن را انجام دهد و صلوات را به عنوان تعقیب نماز خود بیاورد. «صلوات» برای سلوک اذن دخول الهی است و کسی که سلوک را بدون آن شروع نماید، سفری عقیم و ابتر خواهد داشت. به صلوات که همان «اللهم صلّ علی محمد و آل محمد» است نباید چیزی افزود و آن را باید به همین صورت آورد. در گفتن آن نیز لازم

است از داشتن بیانی غلیظ و شدید دوری کرد و آن را نرم آورد. عدد و شماره‌ی خاصی نیز برای آن در نظر نداشت و آن را به مقداری گفت که خوشامد نفس است و برای باطن آدمی شیرین است و سنگینی نمی‌آورد. با این ذکر نباید دعای دیگر آورد و نیز نباید با آن از خداوند درخواست و طلبی داشت و تنها باید بر صلوات تمرکز نمود. آوردن دعایی دیگر با صلوات برای سالک نوسفر مانند خوردن آب‌لیمو بر روی کله‌پاچه است که تمام چربی آن را می‌برد. البته ما برای صلوات از آن رو داشتن عددی خاص را توصیه نمی‌نماییم که خطر مسیر برای وی کم‌تر و امنیت آن بیش‌تر باشد و تنها برای برخی از افراد خاص است که آن را در بسته‌های پنج تایی؛ یعنی پنج تا پنج تا، و نیز سه تایی یا چهارده تایی و یا با عددهای دیگری سفارش می‌کنیم.

### روشنی ﴿۳۱۴﴾

#### ذکر قدرت و اراده

﴿إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾!

- بازگشت شما به سوی خداست و او بر هر چیزی تواناست. آیه‌ی شریفه از آیات ذکر است و اگر به یک نفس و به صورت خفی خوانده شود، در زمینه‌ی امور دنیوی، تمتعات، عشق و کمالات، سبب قدرت و اقتدار می‌شود.

**بیان:** این آیه برای کسانی که ضعف قوای جنسی دارند مناسب است. هم‌چنین کسی که ضعف نفس دارد یا خواب طولانی دارد یا گرفتاری‌های فراوانی دارد می‌تواند ضعف خود را با مداومت بر قرائت آیه‌ی شریفه به گونه‌ی گفته شده برطرف نماید و به کارهای خود سامان ببخشد.

خداوند در این آیه صمیمی صحبت نمی‌کند و ﴿إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ﴾ می‌گوید و نه «إِلَيَّ» یا «إِلَيْهِ» و با جعل مماثل می‌توان آن را به صورت «هو مرجعکم» یا «أنا مرجعکم» یا «إليه المصير» گفت. ذیل آیه از صدر آن مهم‌تر است که می‌فرماید: ﴿هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾. ذکر قرار دادن این فراز به تنهایی قدرت می‌آورد. بهتر است این فراز را نیز ذکر خفی قرار داد.

## روشنی ﴿۳۱۵﴾

### آیه‌ی توکل

﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ﴾

فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ﴿۱﴾

- و هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر این که روزی‌اش بر عهده‌ی خداست و او قرارگاه و محل مردنش را می‌داند. همه‌ی این‌ها در کتابی روشن ثبت است.

**بیان:** در این آیه همه چیز عالم در جای خود به صورت مناسب و مرتب آمده است و هر سه فراز آن تثبیت، تحکیم و اعتمادسازی به پروردگار را می‌رساند از این رو می‌توان گفت آیه‌ی حاضر آیه‌ی توکل

است. کسی که فقر، سختی، غم، ناتوانی یا مشکلی دارد می‌تواند برای رفع آن، آیه‌ی شریفه را ذکر خود قرار دهد.

### روشنی (۳۱۶)

## قرائت و ذکر آیات عذاب

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُغْنِي عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ. كَذَّابِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأَحَدَهُمُ اللَّهُ بِدُونِهِمْ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ. قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ وَتُخْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمِهَادُ﴾!

- در حقیقت، کسانی که کفر ورزیدند اموال و اولادشان چیزی از عذاب خدا را از آنان دور نخواهد کرد و آنان خود هیزم دوزخ‌اند. آنان به شیوه‌ی فرعونیان و کسانی که پیش از آنان بودند آیات ما را دروغ شمردند، پس خداوند به سزای گناهانشان گریبان آنان را گرفت و خدا سخت کیفر است. به کسانی که کفر ورزیدند بگو به زودی مغلوب خواهید شد و سپس در روز رستاخیز در دوزخ محشور می‌شوید و چه بد بستری است.

**بیان:** این سه آیه از آیات عذاب است که در قرائت آن باید به سرعت گذشت و بر آن مکث نداشت، وگرنه خواننده هر کسی که باشد، به وی آسیبی خواهد رسید.

در دانش ذکر از این آیات برای کسی که اهل هوا و هوس است و نمی‌تواند بر نفس خود چیره شود به عنوان ذکر و مداومت بر آن تا مدتی



توصیه می‌گردد. کسی که این آیات را ذکر خود قرار می‌دهد باید منتظر پیشامد بلاهای غیر منتظره در زندگی خود باشد؛ چرا که این آیات عمل جراحی فوق تخصصی بر روی نفس انجام می‌دهد و عفونت هوا و هوس را از آن پاک می‌نماید و جراحی بدون بلا و تیغ ممکن نیست. این آیات، نفس آدمی را بسیار نرم می‌کند و قلب را برای پذیرش امور معنوی و ملکوتی آماده می‌سازد و آن را باز و گسترده می‌نماید. البته استفاده از این آیات، مجوز خاص می‌خواهد و باید آن را از متخصص کار آزموده، آگاه و ماهر این کار گرفت وگرنه انسان را به خردی، شکست و نابودی می‌کشاند و نه به نرمی و باز شدن برای پذیرش عوالم مینایی ملکوت.

### روشنی ﴿ ۳۱۷ ﴾

#### رحمت گسترده‌ی الهی

﴿ وَ اَكْتُبْ لَنَا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ اِنَّا هُدْنَا اِلَيْكَ قَالَ عَذَابِي اُصِيبُ بِهِ مَنْ اَشَاءُ وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَا كْتُبْهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَ يُوْتُونَ الزَّكَاةَ وَ الَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ ﴾<sup>۱</sup>

**بیان:** فراز: ﴿ عَذَابِي اُصِيبُ بِهِ مَنْ اَشَاءُ ﴾ عذاب را در هیأت فعل به صورت متکلم وحده می‌آورد و این بدان معناست که خداوند متعال عذاب بندگان را به دست هیچ‌کس حتی به دست انبیا و فرشتگان نمی‌دهد و این تنها اوست که هر که را بخواهد عذاب می‌کند. خداوند بندگان را با هزاران عشق آفریده است و آنان را به کسی واگذار نمی‌کند.

۱. سوره‌ی اعراف / ۱۵۶.

در برابر آن رحمت الهی است که امری گسترده و طبیعی است و مانند حق حیات است که برای تمامی پدیده‌ها وجود دارد، از این رو خداوند خود را از فاعلیت نسبت به آن کنار می‌کشد و می‌فرماید: ﴿وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ﴾. حقیقت رحمت عام خداوند به قدری عظمت دارد که تنها صفاتی مانند «حکمت» یا «عدالت» می‌تواند مانع این صفت شوند. فراز: ﴿فَسَاكُنْهَا لِلَّذِينَ لَا يُقُونَ﴾ بیان‌گر رحمت خاص است و نباید آن را با رحمت عام و گسترده‌ی الهی اشتباه گرفت.

### روشنی ﴿۳۱۸﴾

#### عشق به بندگان خاطی

﴿فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالْدَّمَ، آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ، فَاسْتَكْبَرُوا، وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ﴾!

- پس بر آنان طوفان و ملخ و کنه ریز و غوک‌ها و خون را به صورت نشانه‌هایی آشکار فرستادیم و باز سرکشی کردند و گروهی بدکار بودند. و هنگامی که عذاب بر آنان فرود آمد، گفتند: ای موسی پروردگارت را به عهدی که نزد تو دارد برای ما بخوان، اگر این عذاب را از ما برطرف کنی به حتم به تو ایمان خواهیم آورد و بنی اسرائیل را به قطع با تو روانه خواهیم ساخت.

**بیان:** پس از آن که بنی اسرائیل به انشای حضرت موسی عليه السلام نفرین شدند، چنین نبود که خداوند متعال آنان را به سرعت هلاک نماید، بلکه

آنان را تنها به گرفتاری‌هایی جزیی مبتلا نمود تا شاید عبرت گیرند. خداوند حتی با بندگان سرکش و نافرمان خود نیز با ناز و مهربانی و با رأفتی عاشقانه و با صبر و تحملی که شایسته‌ی منزلت خدایی اوست رفتار می‌نماید و چنین نیست که آنان را به سرعت عذاب کند. این آیه نیز از مهلت‌هایی می‌گوید که خداوند به بنی اسرائیل می‌داد، بلکه عبرت گیرند تا عذاب درناک و هلاک کننده بر آنان نازل نشود؛ همان‌طور که میان این آیه و آیه‌ی عذاب این گروه دو آیه فاصله افتاده است تا این مهلت را برساند و گرنه اگر خداوند نمی‌خواست مهلت و فرصت جبران دهد، اقتضای طبیعی این بود که آیه‌ی عذاب هلاک‌کننده بعد از این آیه بیاید که از عذاب‌های جزیی آنان می‌گوید. خداوند در آیه‌ای دیگر، عذاب را مترتب بر از حد درگذراندن ظلم می‌نماید و می‌فرماید: ﴿فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنْبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنَا وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾؛ و هر یک از ایشان را به گناهش گرفتار عذاب کردیم. از آنان کسانی بودند که بر سر ایشان بادی همراه با شن فرو فرستادیم و از آنان کسانی بودند که فریاد مرگبار آن‌ها را فرو گرفت و برخی از آنان را در زمین فرو بردیم و بعضی را غرق کردیم و این خدا نبود که بر ایشان ستم کرد، بلکه خودشان بر خود ستم می‌کردند.

هیچ‌گاه خداوند به صورت ابتدایی کسی را به عذاب و هلاکت دچار نمی‌کند، بلکه: ﴿وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾؛ انسان ظلم را به حد نهایت می‌رساند به گونه‌ای که ملاحظه‌ی خداوند تمام می‌شود.

گفتیم خداوند حتی با دشمنان خود با کرامت و بزرگواری برخورد می‌کند. نمونه‌ی این گفته را می‌توان در مواجهه‌ی خداوند با فرعون دید. قرآن کریم این ماجرا را چنین حکایت می‌نماید: ﴿وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ بَغْيًا وَعَدُوًّا حَتَّىٰ إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ. الْآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ. فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلَفَكَ آيَةً وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ﴾<sup>۱</sup>؛ و فرزندان اسرائیل را از دریا گذرانندیم. پس فرعون و سپاهیان‌ش از روی ستم و تجاوز، آنان را دنبال کردند تا وقتی که در شرف غرق شدن قرار گرفت، گفت ایمان آوردم که هیچ معبودی جز آن که فرزندان اسرائیل به او گرویده‌اند نیست و من از تسلیم‌شدگانم. اکنون در حالی که پیش از این نافرمانی می‌کردی و از تباه‌کاران بودی. پس امروز تو را بازره‌ی زرین خودت به بلندی ساحل می‌افکنیم تا برای کسانی که از پی تو می‌آیند عبرتی باشد و بی‌گمان بسیاری از مردم از نشانه‌های ما غافلند.

آیات یاد شده سخن خداوند با دشمن خود فرعون است. از این سخنان می‌توان خداوند را شناخت.

این آیات می‌رساند خداوند ساده‌انگار نیست تا هر گفته‌ی مؤمنانه‌ای را بپذیرد و سخن ایمانی فرعون را در آن موقعیت قبول نمی‌نماید و به او می‌فرماید: ﴿وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ﴾؛ چون پیش از این به گناه وسعت ایمان نیاوردی و گناه‌کار بودی! ایمان تو به وقت اضطرار فایده‌ای ندارد. البته



خداوند گناه پیشین او را می‌فرماید و او را در حال حاضر در حال گناه نمی‌داند. خداوند جرم او را بیش از آنچه هست نشان نمی‌دهد و او را تنها یکی از مفسدان می‌داند: ﴿وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ﴾ و چنین نیست که او یگانه فاسد عالم بخواند. البته خداوند در آیه‌ای دیگر نیز او را از همان نخست از فاسدان می‌داند: ﴿ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمُ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَأِيهِ فَظَلَمُوا بِهَا فَأَنْظُرُ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ﴾<sup>۱</sup>؛ آن‌گاه بعد از آنان موسی را با آیات خود به سوی فرعون و سران قومش فرستادیم، ولی آن‌ها به آن آیات کفر ورزیدند. پس بین فرجام مفسدان چگونه بود.

این آیه نیز فرعون و تابعان وی را فاسد می‌داند. فاسد در مرتبه‌ای بدتر از فاسق قرار دارد. فاسق با گناه تنها به خود آسیب می‌رساند ولی فاسد افزون بر این که خود گناه‌کار است دیگران را نیز به گناه تشویق می‌کند، از این رو در فقه گفته می‌شود حد مفسدان شدیدتر از حد فاسقان می‌باشد.

به هر روی، خداوند بدن فرعون را از آب نجات می‌دهد و به ساحل می‌آورد تا نشانه و آیه باشد: ﴿نُنَجِّكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَ آيَةً﴾ و سپس با بیان: ﴿وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ﴾ در واقع بر آن است تا بنی‌اسرائیل را از توهین به آن بدن باز دارد؛ زیرا کسی که خود از غافلان است نباید قصد اجرای حد بر غافلی دیگر را داشته باشد. خداوند می‌فرماید: این جسد آیه و نشانه است، فقط نگاه کنید و عبرت بگیرید، بی‌احترامی هم نکنید. در فقه شیعه نیز چنین است که کسی که خود مستوجب حدی است نباید حدی را بر دیگری اجرا کند.

منش خداوند در برابر دشمنان خود چنین بزرگوارانه است و خشونت و پست‌نگری، عیبی است که هر عیب دیگری را با خود می‌آورد و انسان هرچه هم محتوای علمی و عبادی داشته باشد با آن موجودی پست و بی‌ارزش می‌گردد و مانع از آن می‌شود که انسان اخلاقی خدایی به خود گیرد و «تخلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ»<sup>۱</sup> را به هوش جان بنیوشد. رفتارهای خشنی که گاه از برخی از مسلمان‌ها دیده می‌شود، فرهنگ دین و قرآن کریم نیست و عقده و حُلقی شخصی است که البته بی‌تأثیر از فرهنگ استکباری سلاطین و شاهانی که چند هزار سال با قلدری برگرده‌ی مردم کوبیده و آنان را تحقیر کرده و کوچک می‌خواسته‌اند نیست. راز ماندگاری ائمه‌ی اطهار و شخص حضرت امیرمؤمنان علیه‌السلام در طول تاریخ این بوده است که در برابر اهانت‌های دشمنان با رأفت، کرامت، گذشت و بزرگواری برخورد می‌کرده‌اند و در برابر مردم هیچ‌گونه عصبیت و تندمی نداشته‌اند. این کجا و آن که برای مخالفت با پیرمردی عالم که ریش خود را در مسیر دین سفید نموده است، فحش نثار وی کنند و به سوی او بر فراز منبر، کفش پرت کنند کجا؟! مگر کفش پاسخ سخنی است که باید با منطق، نقد گردد و با استدلال به آن پاسخ گفته شود.

اما این بزرگواری در هشدار به مخاطبان نیز دیده می‌شود، آن‌جا که از ذکر این آیات می‌خواهد گرفتن پند و عبرت را هشدار دهد و می‌فرماید:

﴿وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَبُوا بآيَاتِ اللَّهِ فَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾<sup>۲</sup>.

۱. بحار الانوار، تحقیق بهبودی، انتشارات موسسه‌ی الوفا، بیروت ۱۴۰۳ ق، ج ۵۸،

ص ۱۲۹.

۲. یونس / ۹۵.

خداوند در این آیه، آدمی را به صورت مستقیم خطاب قرار نمی‌دهد و صریح نمی‌فرماید تو کاذب و دروغ‌گویی، بلکه او را با دیگری همراه می‌نماید و از این‌که در ردیف دروغ‌پردازان قرار گیرد، برحذر می‌دارد.

## روشنی ﴿۳۱۹﴾

### بیان کریمانه

﴿وَقَطَّعْنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَّمًا مِّنْهُمْ الصَّالِحُونَ وَمِنْهُمْ دُونَ ذَلِكَ وَبَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾<sup>۱</sup>.

- و آنان را در زمین به صورت گروه‌هایی پراکنده ساختیم. برخی از آنان درست‌کارند و برخی از آنان جز این‌اند و آن‌ها را به خوشی‌ها و ناخوشی‌ها آزمودیم. باشد که ایشان بازگردند.

**بیان:** خداوند کریمانه خوبی افراد را به صراحت ذکر می‌کند ولی از نادرستی‌ها و کجی‌های آنان رد می‌شود. در این آیه ﴿الصَّالِحُونَ﴾ را به صراحت می‌آورد اما از نابکاران ذکری به میان نیامده و از آنان به ﴿دُونَ ذَلِكَ﴾ تعبیر آمده است که تمامی مراتب پایین‌تر از صلاح، حتی کفر و فساد را در بر می‌گیرد.

این بیان کریمانه در آیه زیر نیز که فعل آن مجهول آمده است دیده می‌شود: ﴿وَأُوحِيَ إِلَى نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا

كَانُوا يَفْعَلُونَ<sup>۱</sup>؛ و به نوح وحی شد که از قوم تو جز کسانی که تاکنون ایمان آورده‌اند هرگز کسی ایمان نخواهد آورد؛ پس از آن چه می‌کردند غمگین مباش.

در این آیه، فعل ﴿وَأُوْحِي﴾ به صورت مجهول آمده است؛ چرا که خداوند نمی‌خواهد خود بیان کننده‌ی نکات منفی و کلام یأس‌آمیز باشد و خود را در آیات عذاب ظاهر نمی‌کند.

### روشنی ﴿۳۲۰﴾

#### بازنگاری ادبیات

﴿ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ﴾<sup>۲</sup>.

- آن‌گاه شما را پس از آنان در زمین جانشین قرار دادیم تا بنگریم چگونه رفتار می‌کنید.

**بیان:** این آیه با ﴿ثُمَّ﴾ شروع می‌شود. ما در بحث‌های ادبیات گفته‌ایم دانش‌های ادبی را باید بر اساس متن قرآن کریم بازنویسی نمود. ادبیات قرآن کریم این حرف عاطفه را برای تطهیر کلام از سخن گذشته و ﴿ثُمَّ﴾ تطهیری می‌داند و به این معناست که هر گرفتاری و مشکلی که پیش از این بوده است تمام شد. آیه‌ی شریفه می‌فرماید: ما شما را خلیفه و جانشین قرار دادیم تا عیار کردارتان را بسنجیم ولی پیشینیان رسولانی بودند که خلافت نداشتند.

۱. هود / ۳۶.

۲. یونس / ۱۴.

## بلای بدکاری کلان

﴿وَيَخْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنَّهُمْ لَمِينٌ وَمَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرُقُونَ﴾<sup>۱</sup>!

- و به خدا سوگند یاد می‌کنند که آنان به قطع از شما نیستند؛ در حالی که از شما نیستند، اما آنان گروهی هستند که می‌ترسند.

**بیان:** این آیه از افراد خاطمی می‌گوید اما خداوند آن خطاکاران را فرد فرد نمی‌بیند و خطای آنان را یک به یک لحاظ نمی‌کند، از این رو از آنان به جمع و با واژه‌ی ﴿قَوْمٌ﴾ یاد می‌کند. این امر لطف و کرم خداوند نسبت به بندگان را می‌رساند که امور جزئی و خرد آنان را به حساب نمی‌آورد و تنها به کلان کارها می‌پردازد. او خطاهای جزئی بندگان را به شمار نمی‌رود، بلکه خراب‌کاری‌های آنان را تصحیح و خنثی می‌کند و گرنه روزی نبود که عذابی نازل نشود و شبی نبود که حصارى شکسته نگردد! اما چنین نیست و بیش‌تر اعمال به دلیل نادیده گرفته شدن از ناحیه‌ی خداوند انعکاسی ندارد. البته نقش نرمی و لطافت در رفتار با بندگان، استغفار، دعا، مناجات، صدقه و انفاق برای تصحیح امور ریز و خرد را نباید فراموش کرد اما بدی اگر عمده گردد و کلان شود و موضوع ﴿قَوْمٌ يَفْرُقُونَ﴾ قرار گیرد دیگر حتی به استغفار و دعا نیز رد بلا نمی‌گردد و کسی دستگیر آدمی نخواهد بود و دیگر پناه‌گاهی نمی‌یابد. برای همین است که آیه‌ی بعد می‌فرماید: ﴿لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأً أَوْ مَغَارَاتٍ أَوْ مُدْخَلًا لَوَلَّوْا إِلَيْهِ وَهُمْ



يَجْمَحُونَ<sup>۱</sup>؛ اگر پناهگاه یا غارها یا سوراخی برای فرار می یافتند شتابزده به سوی آن روی می آوردند.

البته این آیه حال انسان‌های زیرک و نان به نرخ روزخور را بیان می‌دارد. کسانی که قابلیت مانور زیادی دارند و می‌توانند خود را با هر شرایطی وفق دهند. کسانی که با پیشامد مشکلات به دنبال سوراخی می‌گردند تا در آن پنهان شوند و با سرعت نیز به طرف آن می‌دوند؛ چرا که این توان را دارند خود را با هر نقب و پناهی سازگار نمایند.

### روشنی ﴿۳۲۲﴾

#### اسمای ثانوی

﴿فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا مِنْ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ﴾<sup>۲</sup>.

- پس کسانی از آنان که ستم کردند سخنی را که به ایشان گفته شده بود به سخن دیگری تبدیل کردند، پس به سزای آن که ستم می‌ورزیدند عذابی از آسمان بر آنان فرو فرستادیم.

**بیان:** اسمای جلالی حق تعالی ثانوی است؛ به این معنا که زمینه‌ی خلقی و عملی دارد نه این که ذاتی باشد، برخلاف اسمای جمالی که اولی است و زمینه‌ی خلقی ندارد. اسم «یا مبدل» از اسمای جلالی است و زمینه‌ی خلقی دارد. در این آیه نیز فاعل «تبدیل» خود افراد می‌باشند. اسم ﴿مُهْلِكٌ﴾ نیز از اسمای ثانوی ذاتی است و برای ظهور نیاز به

۱. توبه / ۵۷.

۲. اعراف / ۱۶۲.

زمینه‌ای از جانب پدیده‌ها دارد: ﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ حَتَّىٰ يَبْعَثَ فِي أُمَمٍ رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَمَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَىٰ إِلَّا وَأَهْلُهَا ظَالِمُونَ﴾<sup>۱</sup>.

- و پروردگار تو هرگز ویران‌گر شهرها نبوده است تا پیش‌تر در مرکز آن‌ها پیامبری برانگیزد که آیات ما را بر ایشان بخواند و ما شهرها را تا مردمشان ستم‌گر نباشند ویران‌کننده نبوده‌ایم.

خداوند به صورت ابتدایی هیچ قوم و امتی را هلاک نمی‌کند مگر این‌که به ظلم آلوده گردند.

در آیه‌ی زیر نیز: ﴿عَجَلْنَا﴾ بعد از ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ﴾ آمده است: ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا﴾<sup>۲</sup>؛ هر کس خواهان دنیای زودگذر است به‌زودی هر که را خواهیم نصیبی از آن می‌دهیم، آن‌گاه جهنم را که در آن خوار و رانده داخل خواهد شد برای او مقرر می‌داریم.

### روشنی ﴿۳۲۳﴾

#### اذن فراگیر خداوند

﴿إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذَلِكَمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴾<sup>۳</sup>.

پروردگار شما آن خدایی است که آسمان‌ها و زمین را در شش هنگام

۱. قصص / ۵۹.

۲. اسراء / ۱۸.

۳. یونس / ۳.

آفرید، سپس بر عرش استیلا یافت. کار آفرینش را تدبیر می‌کند. شفاعت‌گری جز پس از اذن او نیست. این است خدا. پروردگار شما. پس او را بپرستید. آیا پند نمی‌گیرید؟

**بیان:** فرازی که در این آیه مورد توجه است، فراز شریف: ﴿مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ﴾ است. هر خیری که به پدیده‌ای می‌رسد و محبت‌ها و خدمت‌هایی که بعضی در حق بعضی دیگر دارند، همه عنایات پروردگار است. هر توفیقی به اذن الله است. بر این اساس، اگر کسی به انسان محبت کرد باید نخست شکر منعم حقیقی را به‌جا آورد؛ هرچند به صورت پنهانی و در قلب باشد و سپس باید از آن فرد تشکر نمود. شکر مخلوق مناسب است ولی بدون شکر خالق، کفران نعمت است. باید میانه‌ی خود را با خدا صاف نمود: ﴿ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ﴾ و دانست هر خیری که در عالم به انسان می‌رسد به عنایت پروردگار است: ﴿مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ﴾

### روشنی ﴿ ۳۲۴ ﴾

#### علم حق تعالی و مفاتیح غیب

﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ، لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ، وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ، وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا، وَلَا حَبَّةٍ فِي ظِلْمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾<sup>۱</sup>.

- و کلیدهای غیب تنها نزد اوست. جز او کسی آن را نمی‌داند و آنچه



در خشکی و دریاست می‌داند و هیچ برگی فرو نمی‌افتد مگر این که آن را می‌داند و هیچ دانه‌ای در تاریکی‌های زمین و هیچ تر و خشکی نیست مگر این که در کتابی روشن ثبت است.

**بیان:** این آیه از علم خداوند می‌گوید. تحلیل علم خداوند و فلسفی نمودن چگونگی آن بزرگان فلسفه مانند ابن‌سینا را به عجز کشیده است. آیه‌ی شریفه از احاطه‌ی علم خداوند بر تمامی امور جزئی تغییرپذیر می‌گوید و این که هیچ برگی از درختی فرو نمی‌غلطد مگر آن که خداوند به آن علم دارد. ابن‌سینا علم خداوند به اشیای جزئی را انکار می‌کند؛ زیرا لازم می‌آید خداوند جابه‌جا شود و تغییر یابد. او می‌پندارد برای دانستن جزئیات لازم است هبوط و عروج داشت. این امر در بشر عادی به مشغولیت ذهنی و حواس‌پرتی می‌انجامد.

ما علم خداوند را به گونه‌ای متفاوت از فلسفه‌ی سینایی و صدرایی تحلیل نمودیم و گفتیم خداوند از بی‌نهایت راه علم دارد. خداوند هم از ذات خویش همه‌ی عالم را می‌بیند و به آن علم دارد و هم هستی و خود را در همه‌ی هستی و در هر ذره‌ای و در کم‌تر از هر ذره‌ای می‌بیند و می‌داند. علم خدا را می‌توان به خانه‌ی آینه‌ای زلیخا تشبیه کرد که یوسف به هر سوی آن می‌نگریست زلیخا را می‌دید. مثل ابن‌سینا حتی یک طریق برای علم خدا به جزئیات پیدا نکرده‌اند و تنها به علم کلی خداوند قایل شده‌اند. گویی خدا را هم‌چون چوپانی فرض می‌نمایند که بر بالای سر گوسفندان خویش ایستاده است.

این آیه‌ی شریفه که از مفاتیح غیب می‌گوید، از آیات ذکر است و

می‌توان در طلسمات از آن استفاده کرد. اگر کسی بتواند با این آیه انس داشته باشد و به تسلیم برسد با آن به مفاتیح غیب در می‌آید و می‌تواند با امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) دیدار داشته باشد و آن حضرت را رصد نماید.

با این آیه می‌توان در پی هر کسی و هر چیزی رفت و در عرفان معرکه می‌کند. البته کسی که به این جا می‌رسد دست‌کم بیست سال با این آیه به روش‌هایی خاص انس دارد. چنین کسی خود را در این آیه پیدا می‌نماید و چنین کسی است که می‌تواند هر کسی و هر چیزی را در آن بیابد. چه مغبون است کسی که هفتاد سال علم بیاموزد و از آقا و مولای خود بی‌خبر باشد، مگر می‌شود آدمی بدون مولا و صاحبش نفس بکشد؟ علمی که بی‌خبری از مولا داشته باشد چه فایده‌ای به حال آدم بی‌صاحب دارد؟ انسان بی‌صاحب به جایی نمی‌رسد و ارباب سیاست هر چه دارد را بازور و فریب و حيله از او می‌گیرند. تأکیدی که در عرفان نسبت به داشتن مربی می‌شود از همین باب است.

آیه‌ی زیر نیز از علم خداوند می‌گوید: ﴿وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُو مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَمَا يَعْرَبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾<sup>۱</sup>؛ و در هیچ کاری نباشی و از سوی او (خدا) هیچ آیه‌ای از قرآن نخوانی و هیچ کاری نکنی مگر این که ما بر شما گواه باشیم، آن‌گاه که

بدان مبادرت می‌ورزید و هم‌وزن ذره‌ای نه در زمین و نه در آسمان از پروردگار تو پنهان نیست و نه کوچک‌تر و نه بزرگ‌تر از آن چیزی نیست مگر این که در کتابی روشن درج شده است.

این آیه نیز می‌فرماید هیچ ذره، بلکه کوچک‌تر از ذره‌ای نیست مگر این که خداوند به آن آگاهی و احاطه دارد. گویی خداوند بر بالای همه ایستاده است که بر ریزترین کارهای آنان علم دارد! فراز: ﴿كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا﴾ نیز جمع آمده است و فرشتگان، لوح، کتاب محو، کتاب اثبات، عالم قضا و دیگر عوالم را بیان می‌دارد که همه شاهد بر کردار هر پدیده‌ای هستند. خداوند روز قیامت می‌تواند صدها شاهد اقامه نماید تا جای هیچ تردید و انکاری باقی نماند. خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ﴾؛ یعنی چیزی از او پنهان نیست و علم خدا همه را در برمی‌گیرد. افزون بر این، تمامی کردار در کتابی هست: ﴿إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ﴾. این کتاب همان فرشتگان و اسباب و علل هر فعلی است.

باید فراموش نکرد خداوند به حال هر بنده‌ای به صورت فرد فرد علم دارد: ﴿لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا﴾<sup>۱</sup>؛ و به یقین آن‌ها را به حساب آورده و به دقت شماره کرده است.

آیه‌ی شریفه به این معناست که خداوند حال هر بنده‌ی را می‌داند و چنین نیست که کسی بتواند مخفی یا گم شود. او همه را تک تک شمارش می‌نماید و به همه احاطه دارد.



## خدای وارث

﴿وَأِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ﴾<sup>۱</sup>!

- و بی تردید این ماییم که زنده می‌کنیم و می‌میرانیم و ما وارث همه هستیم.

**بیان:** همه چیز به خداوند می‌رسد و چیزی نیست که در دست انسان بماند. اوست که زنده می‌کند و اوست که می‌میراند و وارث هر چیز و هر کس اوست. کسی که برای غیر خدا تلاش می‌کند جز بیهودگی بهره‌ای نمی‌برد. این اولیای الهی هستند که با هوش‌مندی نفس می‌کشند و جز نفس کشیدن و به تعبیر دیگر جز برای خدا نفس نمی‌کشند و از خود چیزی ندارند. آنان زندگی می‌کنند چون خداوند می‌خواهد زندگی کنند. «هو الباعث الوارث»<sup>۲</sup> را باید باور کرد و تنها تلاش نمود تا دل خدا را به دست آورد. البته این رجزخوانی خداوند برای انسان است. خداوند در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: ﴿وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا أَنَا لَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ، هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ، بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ، سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخُلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾<sup>۳</sup>؛ و کسانی که به آنچه خدا از فضل خود به آنان عطا کرده بخل می‌ورزند هرگز تصور نکنند که آن بخل برای آنان خوب است، بلکه برای ایشان بد است. به زودی آنچه که به آن بخل ورزیده‌اند روز قیامت طوق گردنشان می‌شود. میراث آسمان‌ها و

۱. حجر / ۲۳.

۲. بحار الانوار، تحقیق بهبودی، انتشارات احیاء التراث العربی، بیروت ۱۴۰۳، ج ۹۲،

ص ۳۹۳.

۳. آل عمران / ۱۸۰.



زمین از آن خداست و خدا به آنچه می‌کنید آگاه است.

خداوند وارث است. او وارث هر چیزی است. او وارث هر آن چیزی است که انسان به دست می‌آورد، خواه خوب باشد یا بد و همه را از انسان می‌گیرد: ﴿وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾. چون خداوند وارث است و همه چیز به او می‌رسد توصیه به ایثار و انفاق دارد و او نیز همه چیز را بازپس می‌گیرد؛ از این رو مواظب آن‌هاست. او مانند کسی است که منزل خود را اجاره می‌دهد و مراقب است مستأجر آسیبی به آن نرساند. خداوند قصد بازپس‌گیری تمامی چیزهایی را دارد که به بندگان خود داده است؛ از این رو علیم و خبیر است و مواظب و آگاه است: ﴿وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾. خداوند همه چیز را خواهد گرفت، از این رو محترمانه می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾؛ همه چیز برای اوست و گرفتن آنچه را که داده حتمی است. او می‌فرماید میراث ایمان و زمین برای اوست و به این معناست که همه چیز را گرفته شده بدان، نه آن که خداوند می‌تواند آن را بگیرد. با این معنا چرا آدمی این همه این‌سو و آن‌سو می‌دود و بیش از عفاف و کفاف خود می‌خواهد، آن‌هم با گناه، معصیت، اضطراب، و با حرص و جوش فراوان که تنها وزر و وبال آن در گردنش می‌ماند؟! آیا این دلیل کاستی عقل نیست؟ او چرا خداوند خبیر و آگاه را ملاحظه نمی‌کند؟! البته خداوند نیز با کسی نسبت خویشی ندارد و اگر موقعیت آن پیش آید با کسی ملاحظه ندارد. او حتی می‌تواند پیامبر فرستاده‌ی خویش را با امت وی هلاک نماید: ﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ، قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ وَفِي الْأَرْضِ جَمِيعًا، وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا،



يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ، وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ<sup>۱</sup>؛ کسانی که گفتند خدا همان مسیح پسر مریم است به طور مسلم کافر شده‌اند. بگو: اگر خدا اراده کند که مسیح پسر مریم و مادرش و هر که را که در زمین است جملگی به هلاکت رساند چه کسی در مقابل خدا اختیاری دارد؟ فرمان‌روایی آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آن دو است از آن خداست. هر چه بخواهد می‌آفریند. و خدا بر هر چیزی تواناست.

خدای متعال با کسی نسبت خویشاوندی ندارد و اگر لازم باشد همه را هلاک می‌کند و ملاحظه‌ی کسی را ندارد و کسی نیز نمی‌تواند جلوگیری او شود.

### روشنی ﴿۲۲۶﴾

#### کفایت خداوند

﴿الَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ، وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ، وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ. وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ، أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ ذِي انْتِقَامٍ﴾<sup>۲</sup>.

- آیا خدا کفایت‌کننده‌ی بنده‌اش نیست و کافران تو را از آن‌ها که غیر اویند می‌ترسانند و هر که را خدا گمراه گرداند برایش راهبری نیست. و هر که را خدا هدایت کند گمراه‌کننده‌ای ندارد. مگر خدا نیست که نیرومند کیفرخواه است.

**بیان:** از تعبیرهای زیبای قرآن کریم ﴿الَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ﴾ است. خداوند در این فراز به صورت غیبت می‌فرماید بنده‌ی خود را کفایت می‌کند و آن را به صورت خطاب نمی‌آورد تا مبدا بنده خجالت بکشد. او به بندگان خود به صورت مستقیم و با خطاب نمی‌فرماید مگر مرا قبول

۱. مائده / ۱۷.

۲. زمر / ۳۶ - ۳۷.

ندارید، بلکه آن را به صورت غیبت می‌آورد. این فراز ذکر است و مداومت بر آن توکل، قوت و قدرت می‌آورد.

فراز ﴿وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ﴾ نیز حایز اهمیت است و کسی که خداوند هدایت او را بخواهد، گمراه کننده‌ای نمی‌تواند بر او چیره شود که این امر فراتر از کار بر اساس اسباب طبیعی است و بهره بردن از اسباب باطنی امور است.

ما این کتاب را با همین فراز زیبا به پایان می‌بریم: ﴿أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ﴾.









